

مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

## جلد بیست و دوم

جمال صفری

مصّدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد بیست و دوم

جمال صفری

انتشار و نقل مطالب فقط با ذکر مأخذ آزاد است!

اسفند ۱۴۰۲

ارتباط از طریق پست الکترونیک:

[mosadegh.fatemi@yahoo.com](mailto:mosadegh.fatemi@yahoo.com)

انتشارات مصّدق – فاطمی

پیشکش به

دلاوران و سلحشوران ایرانی که در پاسداری از ایران  
در درازای زمان آسمانی شدند و جاودان گشتند.

## فهرست

۳	فهرست
	سرانجام رضا خان در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ مجبور به استعفا شد که محمد علی فروغی متن
۱۰	استعفا نامه او را در مجلس خواند: .....
۱۰	استعفا نامه رضا شاه توسط محمد علی فروغی نخست‌وزیر: .....
۱۰	متن استعفانامه: .....
۷۷	گرایشهای سیاسی نظامیان .....
۷۸	تجاوز به ایران از زبان یک روزنامه نگار .....
۸۶	در خارج از مجلس چه خبر است؟ .....
۹۹	اطلاعات در باره حملات رادیو لندن بعد ها چه نوشت؟ .....
۱۱۸	فصل اول .....
۱۱۸	خاطرات منوچهر ستوده از شهریور ۱۳۲۰ .....
۱۲۲	* اعلامیه شماره یک ستاد ارتش .....
۱۲۴	* بخش‌نامه احضار افسران و بسیج عمومی .....
۱۲۴	* تشکیل هیئت دولت جدید .....
۱۲۵	* فوق‌العاده روزنامه ایران جلسه فوق‌العاده مجلس شورای ملی .....
۱۲۷	اطلاعاتی درباره عقدا .....
۱۳۰	خطاب به اهالی ایران .....
۱۳۳	تهران در هفتم و هشتم شهریور .....
۱۳۵	آگهی حکومت نظامی تهران .....
۱۳۷	فوق‌العاده روزنامه ایران راجع به قضایای اخیر .....
۱۳۸	اعلامیه عصر یکشنبه نهم شهریور بیست خطاب به اهالی ایران .....
۱۴۱	مذاکرات مجلس شورای ملی [۷] .....
۱۵۴	یادداشت سفارت کبرای شوروی مورخ هشتم شهریور ۱۳۲۰ .....
۱۶۸	* انتقاد از فروغی و رضاشاه .....
۱۷۹	نطق آقای نخست‌وزیر: .....
۱۸۰	متن استعفانامه .....
۱۸۵	* حرکت پادشاه سابق از تهران .....
۱۸۵	* تهران در روزهای پایانی شهریور .....
۱۹۰	* آئین یاد کردن سوگند محمدرضا شاه .....
۱۹۲	واگذاری اموال شاه سابق و اقدام دولت برای عفو عمومی .....

۱۹۹	.....	گزارش روزانه
۲۰۲	.....	توضیحات و مأخذ
۲۰۵	.....	<b>فصل دوم</b>
۲۰۵	.....	فارس و جنگ بین الملل دوم
۲۰۸	.....	* بازگشت قشقائی ها
۲۱۲	.....	دولت فروغی
۲۱۳	.....	بیانات محمد علی فروغی نخست وزیر
۲۲۸	.....	توضیحات و مأخذ
۲۳۲	.....	<b>فصل سوم</b>
۲۳۲	.....	خاطرات توران امیر سلیمانی همسر سوم رضاشاه»
۲۳۴	.....	خاطرات شمس پهلوی از شهریور ۱۳۲۰
۲۵۹	.....	خاطرات علی ایزدی
۲۶۷	.....	توضیحات و مأخذ
۲۶۹	.....	<b>فصل چهارم</b>
۲۶۹	.....	آخرین روزهای رضاشاه در ایران
۲۷۴	.....	روایت جزیره و جنازه «رضا شاه» از کتاب «زندگی و زمانه شاه»
۲۷۸	.....	رضاشاه و جنازه اش در تبعید - تخریب مقبره رضاشاه
۲۸۲	.....	درگذشت رضاشاه در ژوهانسبورگ
۲۸۲	.....	انتقال جنازه رضاشاه به مصر
۲۸۴	.....	مردهای که شمشیرش را بردند
۲۸۴	.....	انتقال جنازه رضاشاه به ایران
۲۸۶	.....	توضیحات و مأخذ
۲۹۵	.....	<b>فصل پنجم</b>
۲۹۶	.....	ریشه ها و علل جنگ بین الملل دوم
۳۰۷	.....	*ریشه های عقیدتی و فلسفی نازیسم
۳۱۵	.....	توضیحات و مأخذ:
۳۱۷	.....	<b>فصل ششم</b>
۳۳۳	.....	توضیحات و مأخذ:
۳۳۶	.....	<b>فصل هفتم</b>
۳۳۶	.....	ایران و انگلیس؛ از آغاز جنگ جهانی دوم تا اشغال ایران
۳۴۳	.....	حمله آلمان به روسیه
۳۵۹	.....	توضیحات و مأخذ

۳۶۴	.....	<b>فصل هشتم</b>
۳۶۴	.....	متفقین و رضاخان ؛ علل اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰
۳۷۳	.....	توضیحات و مأخذ
۳۷۸	.....	<b>فصل نهم</b>
۳۷۸	.....	موری: ارتش رضاخان هیچ و پوچ است
۴۰۴	.....	سلطه انگلیسی ها بر هواپیماهای ایران
۴۱۴	.....	توضیحات و مأخذ
۴۲۰	.....	<b>فصل دهم</b>
۴۲۰	.....	ارتش در دوره رضا شاه
۴۲۶	.....	رضاخان و تشکیل ارتش نوین
۴۲۹	.....	اعزام محصلین به اروپا
۴۳۶	.....	توضیحات و مأخذ
۴۳۹	.....	<b>فصل یازدهم</b>
۴۳۹	.....	میلسپو: ارتش رضاخان ملت را چپاول می کرد
۴۴۲	.....	مشکلات مالی دلیل اصلی نارضایتی ساکنین محلی است
۴۴۳	.....	فساد در قشون و ملاقات میلسپو با رضا شاه
۴۴۸	.....	گزارش میلسپو درباره فساد قشون
۴۵۴	.....	نمونه هایی از سوءاستفاده دیگر
۴۶۲	.....	<b>فصل دوازدهم</b>
۴۶۲	.....	«امنیه های رضاخانی»
۴۶۶	.....	سوم شهریور، اشغال ایران و پایان دیکتاتوری رضاخان
۴۶۸	.....	اقدامات دستگاه سیاسی ایران
۴۷۳	.....	استعفای رضا خان :
۴۷۶	.....	ارتش ایران در شهریور ۱۳۲۰
۴۷۹	.....	دلایل فروپاشی ارتش شاهنشاهی در شهریور ۱۳۲۰
۴۸۶	.....	توضیحات و مأخذ
۴۸۸	.....	<b>فصل سیزدهم</b>
۴۸۸	.....	گزارشهای و نامه های سیاسی
۴۸۸	.....	گفتگوی رضا شاه با نمایندگان انگلیس و روس
۴۹۳	.....	مقدمات استعفای کابینه آقای منصور
۵۰۰	.....	اطلاعات در باره حملات رادیو لندن بعد ها چه نوشت؟
۵۰۳	.....	توضیحات و مأخذ

۵۰۴	..... فصل چهاردهم
۵۰۴	..... اعلام حکومت نظامی در تهران
۵۱۰	..... هشتم شهریور ۱۳۲۰ نخست‌وزیر - محمد علی فروغی
۵۲۲	..... توضیحات و مآخذ
۵۲۳	..... فصل پانزدهم
۵۲۳	..... طرح کلی شرایط دولت انگلیس
۵۳۶	..... ضرغامی: شاه دستور داد افراد را مرخص کنید
۵۳۹	..... سرنوشت لشگرهای خارج از مرکز
۵۵۹	..... از گردنه صائبین بسوی میانه عقب نشینی کردیم
۵۷۳	..... در گرگان، غرب و خوزستان چه گذشت؟
۵۸۹	..... توضیحات و مآخذ
۵۹۰	..... فصل شانزدهم
۵۹۰	..... ارتش شاهنشاهی ایران در دوران سلطنت رضا شاه پهلوی
۵۹۲	..... عزل جم و نخست وزیری دکتر متین دفتری
۵۹۹	..... ۲۹ مرداد ۱۳۲۰ رضا شاه هشدار می دهد
۶۰۵	..... احضار سفرای انگلیس و روسیه
۶۰۷	..... ۳ شهریور ۱۳۲۰ رضا شاه مشروطه خواه می شود
۶۱۱	..... *یافتن سوراخ دعا
۶۱۷	..... ۹ شهریور ماه ۱۳۲۰ کتک خوردن امراء ارتش
۶۱۸	..... از یک سرگرد انگلیسی دستور بگیرم؟
۶۳۴	..... * وقایع نیمه شب یوم شهریور ۱۳۲۰ در خرمشهر
۶۳۵	..... دریادار بایندر چگونه شهید شد؟
۶۵۹	..... مهندس احمد زیرک زاده در باره اسامی شهدای نیروی دریایی
۶۶۳	..... زندگینامه دریادار غلامعلی بایندر
۶۶۷	..... نحوه شهادت دریابان غلامعلی بایندر
۶۶۹	..... بخشی از متن وصیتنامه شهید دریابان غلامعلی بایندر
۶۷۱	..... مقاومت سه سرباز ایرانی در برابر ارتش شوروی در زمان اشغال ایران

دریغا کشور ایران بدین احوال زار اندر  
دریغا آن دلیری ها به چندین روزگار اندر

«ملک الشعراء بهار»

### تهاجم متفقین و فروپاشی ارتش شاهنشاهی در شهریور ۱۳۲۰:

ارتش رضا خانی تنها کارش سرکوب مردم ایران در خدمت استبداد داخلی و سلطه خارجی بود و متأسفانه ایستادگی و مقاومت ارتش ایران در برابر تهاجم متفقین بخصوص در شمال فاجعه آمیز بود. بسیاری از فرماندهان لشکرها راه فرار را در پیش گرفتند و کوچکترین مقاومتی در برابر قوای بیگانگان نشان ندادند. سپهبد امیر احمدی قصاب لرستان در خاطراتش آورده است:

«[رضا شاه فرمانده کل قوا] در نظر گرفته بود که شبانه به جانب اصفهان حرکت [بخوانید فرارکند]، ولی افسران ارشد و امراء ارتش همین که بوی جنگ شنیدند، هریک از گوشه ای فرار کردند و رضا شاه در قصر سعد آباد در صدد حرکت به اصفهان بود که افسران با عجله تمام به فرار می پرداختند. وقتی من اول شب به باشگاه افسران رفتم، عده ای از افسران عالی رتبه را دیدم که آخرین چاره را فرار می دانستند. من گفتم: این مردم سالها از ما نگهداری کردند و به ما احترام گذاشتند برای چنین روزی و اکنون اگر شما هم فرار کنید، لکه ننگی بر دامان تاریخ این مملکت خواهید گذاشت.» (۱)

"رضا شاه" در ۳ شهریور به قول سرریدربولارد، وزیر مختار انگلستان در ایران، فقط به «تصور خطر» ورود ارتش شوروی به تهران، آن مرد به ظاهر مقتدر، به صورت فرد فوق العاده جبونی ظاهرگشت که نمی دانست چطور فرار کند.»



بیاد بیاوریم که انگلیس هنگام آوردن رضا خان، او را «دیکتاتور مقتدر» و شجاعی ارزیابی نمود که منافع آنها در درون کشور و در نقاط کلیدی نظیر حوزه‌های نفتی خلیج فارس و مرزهای هند و عراق حفظ می‌نماید... ارتش رضاخانی، مستبد و سرکوبگر برضدمردم ایران زمین، پوشالی و کرنشگر در مقابل بیگانگان به قضاوت تاریخ و اسناد!!

«گزارش ریدر بولارد به وزارت خارجه» آمده است: قوام‌الملک: «شاه گویا خیال دارد یا به سفارت انگلیس پناهنده شود و یا به یکی از مستعمرات انگلیس فرار کند.»

قوام (الملک)، پس از گفت و گو با شاه، به دیدن من آمد. او گفت که شاه از شنیدن اینکه روس‌ها ممکن است به جنگ ادامه دهند و تهران را تصرف کنند بسیار ناراحت است و نمی‌داند در این صورت چه بر سر کشور و خود وی خواهد آمد. بعضی از افسران به شاه توصیه کرده بودند از نو اسلحه به دست گیرد و تا آخر بجنگد. اما قوام به شاه توصیه کرده است که از این کار بپرهیزد و بداند که یگانه امید وی در آن کاری نهفته است که احتمالاً انگلیسی‌ها توصیه می‌کنند...

( قوام می‌گفت که ) « من نشانه‌های شومی یافتم که شاه گویا خیال دارد یا به سفارت انگلیس پناهنده شود و یا به یکی از مستعمرات انگلیس فرار کند.» من در پاسخ با خشنودی ( به قوام ) تذکر دادم که مناطق وسیعی در ایران وجود دارد که هر چه پیش آید، اشغال نشده باقی خواهند ماند...» (۲)

### علل شکست ارتش ایران:

۱- اداره مهم امور کشوری و لشکری، از جزیی‌ترین چیزها تا کلی‌ترین آنها توسط رضاشاه انجام می‌شد. وی نسبت به اوضاع سیاسی جهان ناآگاه بود و افرادی هم که آگاه بودند و دانش سیاسی داشتند و می‌توانستند به او کمک کنند را از خود رانده بود.

۲- فرماندهان عالی‌رتبه بی‌کفایت فقط به فکر ثروت‌اندوزی بودند. آنان اعتماد رضاشاه را به خود جلب کرده بودند و اگر هم از آنها شکایتی می‌شد به جای تنبیه فقط آنان را تغییرپست می‌داد. و [ وابستگی اکثر آنها به سلطه‌گران خارجی ]

۳- دلبستگی رضاشاه به خط دفاعی مورد تصویب خودش که از نظر منطقی با هیچ قاعده تطبیق نمی‌کرد.

۴- عدم آمادگی لشکرها از نظر نفرات، اسلحه، مهمات و ساز و برگ بویژه اینکه برای لشکرها مشخص نبود که سازمان آنها در زمان صلح و جنگ چگونه است و آنها در زمان جنگ، با این اسلحه اندک و امکانات قلیل، چه کاری می‌توانند انجام دهند.

۵- تسری فساد مالی و اخلاقی، از فرماندهان عالی‌رتبه به افسران ارشد و جزء و درجه‌داران

۶- دلخوشی رضاشاه به مانورهای فرمایشی

۷- وجود مقررات خشک و دست‌وپاگیر و اینکه هیچ فرمانده لشکری نمی‌توانست بدون اجازه رییس ستاد ارتش کاری انجام دهد و رییس ستاد ارتش هم نمی‌توانست بدون اجازه رضاشاه آب بخورد.

۸- عدم اعتماد رضاشاه به افسران درستکار و وطن‌پرست که اهل تملق و چاپلوسی نبودند. تقرب افسران فاسد و دزد در دستگاه ارتش که از دوران قزاقخانه با وی و زیردست وی بودند، بزرگترین لطمه را زد. (۲)

«وابسته مطبوعاتی انگلیس در تهران نیز چنین گزارش می‌دهد: اکثریت وسیع مردم از شاه متنفرند و از هرگونه تغییری استقبال خواهند کرد ... به نظر می‌رسد که این مردم، حتی گسترش جنگ در ایران را به بقای رژیم حاضر ترجیح خواهند داد». خودروی حامل رضاشاه به راه افتاد تا او را هرچه سریع‌تر به بندرعباس برساند. «پیتر آوری» می‌نویسد: «هنگامی که رضاشاه از جاده یزد و کرمان می‌گذشت، برای آخرین بار شهرهای کشور خود را دید که سلطنت او، گلی به سر آنها نزده بود، شهرهایی که مردم آن‌جا از فرط گرسنگی، در آستانه مرگ بودند.» (۴)

سرانجام رضا خان در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ مجبور به استعفا شد که محمد علی فروغی متن استعفا نامه او را در مجلس خواند:

**استعفا نامه رضا شاه توسط محمد علی فروغی نخست‌وزیر:**

آقای نخست‌وزیر یکی از مهمترین قضایا و امور را که واقع شده است باید به عرض مجلس شورای ملی و به اطلاع عموم ملت برسانم و متأسفم که با این کسالت مزاج و این‌که نفس ندارم و قضیه هم طوری به سرعت انجام گرفته است هیچ مجالى نداشته‌ام که فکری بکنم تا بیاناتی که در اینجا می‌کنم مرتب باشد. از این جهت معذرت می‌خواهم و اگر ملاحظه فرمودند که قدری بیاناتم نامرتب است معذورم دارید و آن قضیه این است که اعلیحضرت رضاشاه پهلوی به موجباتی که حالا خواهم خواند اراده کردند که از سلطنت کناره کنند و امر سلطنت را به جانشین قانونی خودشان تفویض فرمایند. ایشان استعفانامه نوشتند و والا حضرت همایون ولایتعهد زمام امور را به دست گرفتند. استعفانامه ایشان این است:

**متن استعفانامه:**

نظر به این‌که من همه قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه جوان‌تری به کارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد بپردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد. بنابراین امور سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کناره نمودم. از امروز که روز بیست و پنجم شهریور ماه هزار و سیصد و بیست است عموم ملت از کشوری و لشگری ولیعهد و جانشین قانونی مرا باید به سلطنت بشناسند و آنچه از پیروی مصالح کشور نسبت به من می‌کردند نسبت به ایشان منظور دارند.

کاخ مرمر تهران به تاریخ بیست و پنج شهریور ۱۳۲۰

## امضاء

شمس پهلوی در خاطرات خود در باره ی پدرش هنگام تبعید از ایران آورده است: آقای جم وسایرین با موتور گمرک بازگشتند و پس از لحظه ای صدای سوت کشتی بلند شد و امواج دریا را شکافته به راه افتاد، ولی اعلیحضرت همچنان چشم از ساحل بر نمی داشتند و در این هنگام بود که من می دیدم قطرات اشک در چشمهای ایشان می درخشید. چون بیش از این تحمل نگریستن این منظره غم بار را نداشتیم به گوشه اتاق خود در کشتی پناه بردم و ساعتی چند از آنجا بیرون نیامدم، ولی شاه مدتها در همان نقطه ایستاده و تا خاک ایران نمایان بود چشم از آن بر نمی داشت.

کشتی که برای مسافرت ما تخصیص داده بودند يك کشتی محقر پستی کوچک بود ظاهراً به ظرفیت چهار پنج هزار تن به نام " بندرا " متعلق به کمپانی " برتیش ایندیا اسمیر نویگیشن کمپنی " کاپیتان کشتی يك نفر ایرلندی یا انگلیسی خشک بود. یک پزشک هندی هم در کشتی بود که بسیار مؤدب و مهربان بود. کشتی یک سالن غذا خوری داشت که ما همه برای صرف غذا در آن جمع می شدیم و با میزبانان یعنی کاپیتان کشتی و پزشک هندی غذا صرف می کردیم. فقط اعلیحضرت در اتاق خودشان که اتاق کوچکی وصل به همین تالار غذا خوری بود تنها غذا می خوردند.

در کشتی بکلی از همه جا بی خبر بودم. رابطه ما با وطن عزیز و همه جا بکلی مقطوع بود و این بی خبری برای اعلیحضرت بیش از همه ملالت آور بود. دریا کاملاً آرام بود و کشتی به آهستگی پیش می رفت. آب و هوای دریا به وجود هیچیک از ما سازگار نبود و کم و بیش همه نارحت بودیم و بعضی از پیشخدمتها و همراهان بکلی از پا افتاده بودند، ولی اعلیحضرت آب و هوای دریا را به خوبی تحمل می کردند و حال مزاجی ایشان تا حدی خوب بود. در کشتی هم برنامه زندگانی اعلیحضرت تغییر نکرده بود و مانند همیشه در گوشه کشتی ساعتها تنها قدم می زدند. ما هیچوقت ایشان را تنها نمی گذاشتیم و در تمام ساعات یکی از ما در خدمت ایشان بود.

چون به تدریج به مناطق آبهای گرم استوایی نزدیک می‌شدیم از گرما در رنج بودیم و خیلی اشتیاق داشتیم که زودتر به بمبئی برسیم. پس از چهار روز ساحل بمبئی از دور نمایان شد و مسرت خاطری به ما دست داد. همه لباسی پوشیده و خود را برای پیاده شدن آماده کرده بودیم ولی ناگهان ملاحظه کردیم کشتی به جای این که به ساحل نزدیک شود راه وسط دریا را پیش گرفته و از ساحل دور می‌شود. معنی این کار را نفهمیدیم و همه دچار تعجب و حیرت بودیم که چرا کشتی از ساحل دور شد. دل من گواهی می‌داد که باز پیشامد شومی در انتظار ماست. در همین موقع ملاحظه کردیم که از طرف ساحل یک قایق موتوری که در آن جمعی سرباز مسلح هندی دیده می‌شدند به طرف کشتی ما پیش می‌آید. ابتدا خشنود شدیم و تصور کردیم طبق معمول این قایق برای هدایت کشتی به ساحل پیش می‌آید و شاید از تشریفات اداری و گمرکی بوده که کشتی از ساحل دوره شده است، ولی وقتی قایق نزدیک شد و دیدیم سربازان هندی همراه خود خواربار و بار و بنه دارند باز دچار تردید شدیم و پیش خود گفتیم اگر اینها برای هدایت کشتی آماده بودند پس این بار و بنه چیست که با خود حمل کرده‌اند! دقایق اضطراب آمیزی با کندی می‌گذشت. قایق به کشتی نزدیک شد. سربازان از قایق بیرون آمده مشغول حمل بار و بنه به کشتی شدند و سه نفر انگلیسی که یکی از آنها بعداً با ایشان آشنایی پیدا کردم آقای اسکرین بود وارد کشتی شدند و به حضور شاه رفتند.

آقای اسکرین خود را نماینده لرد لین لیتگو نایب‌السلطنه آن روز هند معرفی کرد و اختیارنامه خود را به اعلیحضرت ارائه داد و گفت «من در سیمل بودم، نایب‌السلطنه هند به من مأموریت مهمانداری جنابعالی (به اعلیحضرت جنابعالی خطاب می‌کرد) را داده» سپس راجع به مأموریت خود اظهار کرد «شما نمی‌توانید در بمبئی پیاده شوید و باید پنج روز در همین کشتی به جزیره موریس که برای اقامت شما در نظر گرفته شده عزیمت نمایید.

اعلیحضرت از شنیدن این سخنان سخت برآشفتنده و فرمودند: «مگر من زندانی‌ام؟! من آزادانه از کشور خود مهاجرت کرده‌ام و به من گفته بودند که

در خارج از کشورم به هر کجا که می‌خواهم می‌توانم بروم. جزیره موریس کجاست؟ چرا اجازه نمی‌دهند که من به آمریکای جنوبی بروم؟ چرا مانع می‌شوید که ما در بمبئی پیاده شویم و تا رسیدن کشتی اقلاد در شهر بمانیم؟»

آقای اسکرین در پاسخ همه این حرفها فقط يك چیز می‌گفتند: «من اظهارات شما را تلگراف می‌کنم و شخصا جز آنچه گفتم کاری نمی‌توانم بکنم.» (۵)

رضاشاه در چهارم مرداد سال ۱۳۲۳، در ژوهانسبورگ درگذشت؛ سفیر آمریکا، بر این نظر بود که «مرگ وی [رضاخان] در تبعید که در سال‌های پادشاهی، به مستبدی بی‌رحم و آزمند و اصلاح ناپذیر در اواخر عمرش، بر کناریش از قدرت سبب مرگش در تبعید، تاسف کسی را بر نیانگیخت.» (۶)

**سخنی با آنهایی که می‌گویند «رضا شاه خدمت کرد»!:**

در این کتاب عصر پهلوی اول به پایان می‌رسد و شایان ذکر است در پیشگفتار جلد هفتم «مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران» متن زیر خطاب به برخی از نخبگانی است که نگرش و روش آنها افزون بر مزدوری و سرسپردگی سلطه خارجی و غفلت از آزادی خود و انسان حقوق مدار است و زندگی آنها ترجمان "تراژدی" و تکرار "کمدی طنز آلود" (Satiric Comedy) ذهنیت جامعه زیسته در استبداد می‌باشد.

این منش و روش، در دوران پهلوی دوم، بویژه، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انگلیسی - آمریکائی برضد حکومت ملی مصدق، منش و روش کارگزاران آن رژیم شد. پس از آن، در رژیم «سلسله روحانیت شیعه»، همین منش و روش، با طرز فکر و بینش «اسلام فقهائی» رژیم مافیائی ولایت فقیه را پدید آورد و این رژیم سبب تداوم آن شد. دو نظام مستبد «شاهنشاهی» و «ملاشاهی»، ساز و کارهای غارت و تاراج ثروت و سرمایه ملی توسط غارتگران، رشوه خواران، رانت خواران و دزدان و در رأس آنها شاه سابق و خاندانش و اینکه در دولت اسلام مداران ولایی و سران حکومتگر نظام فاسد ولائی، تکمیل شدند.

چنانکه که غارت کردن و به غارت دادن ثروتهای ملی روشی مستمر گشته است و پول و سرمایه ملی ایرانیان، توسط آنها و کارگزاران آنها، به بانکهای مطمئن کشورهای غربی و بانکهای اسمی و رسمی، بویژه مؤسسه های پولشویی در این و آن نقطه از دنیا انتقال می یابد. از نا بختیاری ملت ایران، این بیداد، چپاول و غارتگری هم، در این برهه از تاریخ نیز، بدتر از آنچه در دوره شاه سابق بود، ادامه دارد!» (۷). به قلم آوردم که بدین گونه است:

در تاریخ معاصر ایران «مدرنیته» که تجدد ترجمه شد، در آغاز، رشد انسان و به معنای بازیافتن عقل خودانگیخته، مستقل و آزاد بود. دموکراسی بدین خاطر که مردم هرکشور از رعیت به شهروند حقوقمند تحول می کردند و حاکمیت از آن شهروندان می گشت، خود «مدرن» شدن و از اسباب «مدرنیته» بشمار بود. چه آنها که می گویند مدرنیته اسطوره شد و سرمایه جای انسان را گرفت و انسان به خدمت سرمایه درآمد و از خود بیگانه گشت و چه آنها که سخن از «پیست مدرنیته» بمیان آورده اند و چه آنها که می گویند «پروژه مدرنیته» هنوز کاملاً به انجام نرسیده است و چه جامعه شناسان و اقتصاددانان که اندازه رشد را با معیار خودانگیختگی انسان، تعیین می کنند و از انواع سرمایه های اجتماعی و طبیعی و... و رشد بر پایه استقلال، آزادی و عدالت را راه کار خارج از بن بست می دانند و چه ضد رندها برسر این که رشد را انسان می کند و تهدید و تحدید استقلال و آزادی و برخورداریش از حقوق، ضد «مدرنیته» است، اجماع دارند. با وجود این اجماع و «شکسته شدن اسطوره رشد»، هنوز شماری از نخبگان می گویند که «رضا شاه به ایران خدمت کرده است.» آیا انقلاب مشروطیت، ورود در تجربه دموکراسی تجدد نبود؟ پس از چه رو کودتا برضد مشروطیت و ممانعت از به نتیجه رسیدن آن تجربه را می توان خدمت نامید؟ تبدیل شدن شاه مستبد به شاه ممنوع از امر و نهی و مردمی که شهروند می شدند، تجدد نبود و تجدید سنت ویرانگری که شاه مصدر بیم و امید، تجدد بود؟

ایران هیچگاه قانون نشناخته بود و دوره سلطنت ناصرالدین شاه، دوره قانون شناسی و قانونمدار کردن دولت (افزون بر ۲۰۰ رساله) شد و در سلطنت فرزند

او مظفرالدین شاه، ایران قانون اساسی پیدا کرد. آیا خودادن دولت و شهروندان به عمل به قانون اساسی و قوانین عادی و حقوق حقه خود تجدد بود یا تعطیل آن؟ آیا قانون اساسی مشروطه مقرر نمی‌کرد که «شاه حق دخالت در امور کشور را نداشت و باید سلطنت می‌کرد و نه حکومت»؟ آیا مصدق در نهم آبان ۱۳۰۴، در مجلس شورای ملی در مخالفت با تغییر غیر قانونی سلطنت، خطر شاه مطلق‌العنان شدن رضا خان را خاطر نشان نکرد و آنچه که شد، هشدار می‌داد؟ نبود که مصدق داد؟!

آیا امثال داورها، سید یعقوب‌ها، سلیمان میرزاها و عده‌ای از وکلا که مهندسی شده به مجلس آمده بودند نمی‌دانستند مصدق حق را می‌گوید، چرا، که همه آنها می‌دانستند که مصدق راست می‌گوید. اما آنها با رضاخان که رفتار و کردار و گفتارش بر اساس زور و تخریب و ناسزا و قلدری بود، دانسته و فهمیده همکاری کرده بودند.

آیا بنا بر قانون اساسی مسئولیت برنامه‌گذاری سیاست داخلی و خارجی کشور، بر عهده شاه بود؟ ممنوع کردن حکومت و مجلس از حق برنامه‌گذاری و انحصار آن به خود و برنامه‌گذاری تحول اقتصاد تولید محور به اقتصاد مصرف محور را می‌توان مدرن کردن ایران خواند؟ آیا اصل ۴۴ متمم قانون اساسی مشروطه در جمله اول خود تصریح نمی‌کند: «شخص پادشاه از مسئولیت مبری است»، آیا او این اصل را این‌طور نخواند: شاه مختار مطلق است و مسئول اعمال خویش در برابر هیچ مقامی نیست؟ این‌سان خواندن قانون اساسی و عمل کردن به آن، ارتجاع کامل نبود؟ آیا دموکراسی بر دو اصل استقلال (حاکمیت از آن مردم است و قدرت یا قدرتهای خارج هیچ سهمی از آنرا ندارند) و آزادی (حق تصمیم و انتخاب با مردم است و هیچ مقامی، سهمی از آن را ندارد) بنا نمی‌شود؟ آیا ویران کردن این دو پایه اساسی مدرن کردن ایران است؟

در عصر وی برنامه «تجدد و توسعه» که اقتصاد مصرفی و وابسته پایه اصلی آن بود، با خشونت به اجرا درآمد که اندازه نمی‌شناخت. حقوق انسان و حقوق ملی زیر پا گذاشته شدند. به ضرب سر نیزه، بنام «تجدد و امنیت»، جامعه



و یکایک شهروندان را از امکان برخورداری از استقلال و آزادی‌ها محروم کرد و مجلس فرمایشی را «طویل» نامید. با ترس و وحشتی که بر جامعه تحمیل کرد، امنیت دزدیها و غارت اموال مردم را برای خود و اطرفیانش تضمین کرد. «همه می دانند که رضا خان قبل از کودتا یعنی در دوره سربازی بقول معروف «هفت آسمان یک ستاره نداشت» حتی در موقعی که افسری جزء بود، در یک خانه محقر استیجاری در یکی از کوچه های سنگلج منزل داشت.»

«طبق گفته مؤید احمدی نماینده کرمان در جلسه رسمی مجلس (در شهریور ۱۳۲۰) رضاشاه دارای ۴۴ هزار پارچه آبادی از قریه و قصبه و بلوک بوده است. بعلاوه مبلغ ۵۸ میلیون لیره دربانکهای انگلستان سپرده است و در بانک ملی هم طبق صورت حساب رسمی ۶۸ میلیون تومان سپرده داشته که به فرزندش بخشیده است. بطوریکه گفته اند رضا شاه ظرف مدت ۱۶ سال سلطنت یکی از ثروتمندان جهان گردیده بود.» (۸)

اگر برآستی برخی از شما نخبگان، اینگونه منش و روش رضاخانی را «خدمت» می‌دانید، پس مخالفت شما با نظام ولایت فقیه که دشمن جامعه باز هست و آزادیها و حقوق انسانی و ملی را پایمال کرده و به قتل، جنایت، فساد و تاراج اموال مردم و منابع کشور همچنان ادامه می‌دهد، برسر چیست؟ آیا نظام ولایت مطلقه فقیه همچون دوران پهلوی اول و دوم فرصت های تاریخی را از جامعه ملی ایران نگرفته است؟ آیا برنامه‌گذاری اقتصادی نظام ولایت فقیه دنباله برنامه گذاری ماسونهای وابسته عصر پهلوی نیست؟ کاری جز پاسداری از اقتصاد مصرفی، سوداگری و وابسته به سلطه گران خارجی و بیگانگان می‌کند؟ برآستی اگر توسعه نظام اجتماعی ایران که بازکردن آن باید باشد، به زور و قهر ممکن است؟ آیا قهر و زور کاربردی جز نیمه بسته نگاه داشتن نظام اجتماعی دارد؟ ممکن است بگوئید نیروهای محرکه آن دوران کدامها و به چه اندازه بودند و چگونه در بازکردن نظام اجتماعی و رشد شهروندان ایران و جامعه مدنی بکار افتادند؟ اگر قهر و زور رشد آور باشد، فرق «سیاست مشیت آهنین رضا شاه» با «النصر بالرعب» خامنه‌ای و آخوندهای دستیار او

**چیست؟** اگر رشد در ساختن مدرسه و دانشگاه و جاده و راه آهن، آب لوله کشی و درمانگاه ها برای روستاها و... و فراموش کردن و پایمال کردن حقوق و آزادیهای انسان باشد، رژیم آخوندی بر رژیم پهلوی سراسر است. ساخته‌های این رژیم، از نظر آمار، با عصر پهلوی قابل مقایسه نیست.

**هرگاه بنا بر ادامه رویه این‌گونه نخبگان باشد، در آینده، کسانی پیدا نمی‌شوند که بر جنایت، فساد و خیانت آخوندهای حاکم و اعوان انصارشان، سرپوش بگذارند و بر بوق بدمند که خمینی و خامنه‌ای به ایران خدمت کردند؟!**

### قسمتی از بیانات ارسلان خلعتبري\* وکیل ورثه سردار اسعد در دیوانعالی کشور بعد از شهریور ۱۳۲۰

بنابراین برای روشن شدن این مهم، در اینجا قسمتی از بیانات آقای ارسلان خلعتبري وکیل ورثه مرحوم سردار اسعد در دیوانعالی کشور بعد از شهریور ۱۳۲۰ می باشد که جدای از دفاعیات موکل خود، دستگاه حکومتی آن زمان را به نقد می کشد، در اختیار خوانندگان محترم قرار می دهم:

شما می گوئید، يك حكومت ديكتاتورى يا قلدري با اصل اولدورم و بولدورم در اين مملكت تأسيس شد، و همه اختيارات را بدست گرفت، و همه را مجبور نمود، برخلاف ميل و اراده آزاد خود، مرتكب اعمال زشت خلاف قانوني شوند. و از آن جمله اشخاص مورد تعقيب هستند، كه اراده آزاد نداشتند و چون مطيع آن حكومت بودند، آنها هم يك جزئي از آن كل هستند. و چون ديگران مجازات نشده اند، آنها نبايد مجازات شوند.

اما مسئوليت مسئولين از كجا شروع می شود، بجا منتهی می شود و اشخاص مورد تعقيب ما تا چه حد مسئولند، ممكن است اين اصل عدم مسئوليت را تا روز سوم اسفند ۱۲۹۹ بر گردانند. و از روزی که «حکم می کنم» به درو دیوار شهر تهران نوشته شد، تا یست و پنج شهریور که حکم کننده از قدرت افتاد،

کسی خود را مسئول نداند، و همه کاری را به آن امر غیرقانونی، نسبت دهد. آیا این چنین ادعا و حرفی صحیح است؟

از روزی که «حکم میکنم» از دهان و قلم جاری شد، همانطوری که عده ای از آن حرف و آن مرد نفرت پیدا کردند، عده ای هم به استقبال آن حرف و آن مرد رفتند، و می گفتند این حرف آخرین دوا، و این مرد نجات دهنده است، این دسته خودشان می دانستند که در دل سودای ترقی مملکت ندارند، بلکه قصد ترقی خود را مقدم بر ترقی مملکت در سر می پروراندند. لذا از آن روز مملکت به دودسته شد، دسته ای در زیر آن علم رفتند. دسته ای در خارج ماندند، یا مخالفت کردند یا زیر علم نرفتند. جنایات و اعمال زشتی که در این مملکت در این بیست سال واقع شده، از طرف آنهایی است که به زیر آن علم رفته اند، این دسته عبارت بودند از امراء و رجال و سیاسیون و وکلای مجلس و منورالفرهای آن روز، و رؤسای احزاب و قسمتی از صاحبان جراید. امروز که «آقای» آنها رفته است، می گویند ما اشتباه کردیم، و راه غلط را انتخاب کردیم، زیرا امیدوار بودیم مملکت به دست آن مرد نجات پیدا کند. اینها دروغ می گویند، اشتباه نکرده اند، یک دسته وزارت می خواستند، یک دسته ریاست، یک دسته سفارت. یک دسته وکالت مجلس، یک دسته پول و ملک و مال و همه اینها عالماً و عامداً و قاصداً به آن شخص کمک کردند و نفع و مقام و موقعیت خود را بر همه چیز ترجیح دادند. زیرا اینها می دانستند کسی که کاریر حکومت ملی خود را با حکم می کنم و شلاق زدن مدیران و روزنامه ها و حبس و تبعید بدون جهت آزادیخواهان، و ترور کردن نویسندگان آزاد، و توسل به ترور و پانچه برای کشتن عقاید، شروع کندهرگز نخواهد توانست طبق قانون اساسی و مطلق قانون بر جامعه حکومت کند، پس آنهایی که از او حمایت کردند، اصل عدم رعایت قانون را استقبال کردند. زیرا دیدند وقتی قانون رعایت نشود، خود آنها زودتر از همه موفق به رسیدن به مقاصد خود می شوند. مراحل ترقی را در مدت کمی، و به اراده یک نفر خواهند پیمود آنها قانون و جامعه را به رأی شخصی خود تسلیم نمودند.

یک دسته از اینها پول گرفتند، یک دسته مقام وزارت و کرسی و کالت، و دسته دیگر دیدند، جمع آوری مال و پول، در زیر سایه توانا ممکن است، این بود که قانون و مملکت را به او فروختند، یا تقدیم و تسلیم کردند.

وقتی سردار سپه شاه شد، مرحوم فروغی خواست از کسی که در ایجاد تغییرات، آن روز رل مهمی را بازی کرده و مورد بی مرحمتی واقع شده بود، شفاعتی کند. شاه از او پرسید هرگز جوان بوده ای، و از جوانی برخوردار شده ای؟ چون من به شخصی که تو صحبت از او می کنی پول داده ایم، او دیگر نزد من قریبی ندارد.

آیا کسانی که خود را با پول فروختند، و بعد ما و قانون و آزادی ما را در مقابل پول فروختند، می توانند بگویند اشتباه کرده ایم و مسئول نیستیم؟ مرحوم داور وزیر عدلیه وقت، و مرحوم تیمورتاش و امثال آنها آیا می توانستند بگویند که ما گول سردار سپه را خوردیم؟

آیا مرحوم داور که یک مرد تحصیل کرده بود، نمی دانست که اروپای بعد از جنگ مدیرانی از قبیل لئوید جرج و کلمانسو دارد، و در ایران اشخاص عالم به اوضاع زمان می توانند موفق به اصلاحات شوند، و اشخاصی که سواد خواندن و نوشتن به سختی دارند فکری نخواهند داشت که بتوانند آن فکر را اعمال کنند، دنیای غرب را ندیده اند و از مزایای علوم امروزه بی بهره هستند؟ آیا شما تصویری کنید که داور و تیمورتاش و امثال آنها نمی دانستند که سردار سپه نابغه نیست؟

آیا آنها نمی دانستند که سردار سپه که فقط به زور و مشت اتکاء دارد، و در اولین فرصت قانون و همه چیز را زیر پا می گذارد؟ آنها می دانستند که سردار سپه نابغه نیست، و کسی که سواد ندارد در قرن بیستم موقعی که دنیا آنطور رو به ترقی علمی می رود، نخواهد توانست کشوری عقب مانده را که احتیاج به معلومات دنیای مدرن دارد، اداره کند و می دانستند این مرد زورمند است، و به قانون اعتنا ندارد، با این وصف عالماً و عامداً همکاری با او را قبول کردند و با او در محدود قانون و آزادی شریک شدند.

وکلای مجلس مگر نمی دانستند که وقتی خود آنها در دوره پنجم به زور انتخاب شدند در دوره ششم ممکن است اشخاص دیگری به زور انتخاب شوند؟ چرا، می دانستند، اما به تصور اینکه هر قدر تملق بگویند، نزدیکتر خواهند شد، و اگر با آن رژیم کار کنند، همیشه در آن دستگاه سمتی خواهند داشت، مملکت را به دیکتاتوری فروختند. بعضی هاشان در ازاء پول، بعضی دیگر در ازاء مقام وکالت و وزارت و غیره، و دیدید، که تا به آخر، روی آن تخته های تابوت درگورستان آن روز بهارستان، برقرار ماندند.

مگر سوسیالیستها نمی دانستند کسی که حکومتش با «حکم می کنم» شروع می شود، و عملاً و مسلماً مخالف آزادی است، نمی تواند آمال توده های زنجیر را برآورد؟

پس چرا با دیکتاتورسازش کردند؟

مگر مدیران جرایدی که می دیدند عشقی برای انتقاد ترور میشود، آزادی قلم و فکرازبین می رود نمی دانستند این رژیم که او را تقویت می کنند، مخالف آزادی و قانون و حکومت ملی است؟

پس چرا از او حمایت می کردند؟ زیرا در انتخاب آنها به نمایندگی مجلس کمک می کرد و به آنها پول می داد و در زیر سایه او برای خود آینده بهتری می دیدند.

آن وقتی که در نهم آبان ۱۳۰۴، دکتر مصدق در مجلس سینه خود را چاک می زد و می گفت ای وکلا اشتباه می کنید، با این عمل قانون اساسی را از بین نبرید، و مملکت را تسلیم نکنید، و داور از طرف دولت وعده ای از وکلا بر او حمله می کردند، مگر داور در دل نمی دانست مصدق راست می گوید، آن وکلا مگر تظاهر شان مصنوعی نبود؟

چرا، هم داور می دانست، و هم وکلا می دانستند که مصدق راست می گوید. اما آنها خود را به آن حکومت، دانسته و فهمیده تسلیم کرده بودند. داور می دانست که با آن حکومت امثال او نمی توانند کار کنند، بلکه کریم آقاها و خدایارخان ها، برای آن دستگاه لازم است، خلاصه مسئولین جنایات بیست

ساله آنهایی هستند که ما را تا لب پرتگاه آوردند، یعنی تمام قدرت را به یک نفر تسلیم نمودیم، و خود دست خالی نشستیم، تماشا کردیم اوچه می کند.

خیانت اولیه را این اشخاص کرده اند. آن وکلایی که رفتند دیکتاتور را که در موقع و تعرض به رودهن رفته بود، برگرداندند، آن امرایی که در موقع قهر و تعرض دیکتاتور تلگرافات تهدیدآمیز به مرکز مخابره کردند، و مجلس و مردم را تهدید به اشغال تهران به وسیله قشون نمودند، آنهایی که پول گرفتند اکثریت مجلس را موافق نظر دیکتاتور درست کردند. آن مدیران جرایدی که ایجاد حکومت دیکتاتوری را تشویق کردند. آن رجال و سیاسیون که به آن حکومت گرویدند.

در این توطئه بر علیه حکومت ملی، و قانون اساسی و حقوق اجتماعی ملت ایران، شریک و تمام آنها مسئول می باشند. زیرا به میل خود این اعمال را کرده اند، و مجبور هم نبوده اند. اینک سؤال می کنم آیا کسی تیغ به کف زنگی مست می دهد. اگر زنگی شرارت کند مسئول نیست؟، این اشخاص که اسم بردم، با این مثل تطبیق می کند همه مسئولند.

این خلاصه ای بود از اعمال آنهایی که در ایجاد حکومت دیکتاتوری دخالت داشته اند. حال باید توجه خود را برگردانیم از زمانی که دیکتاتور شروع به اجرای نقشه خود نمود. و از اینجاست که مسئولیت اشخاص مورد تعقیب ما واضح می شود. (۹)

.... چند طغیان داخلی و مطیع ساختن بعضی از عشایر و خلع سلاح آنها، بر این آتش ناسیونالیسم [رضاخانی] باد می زد. و همین نمایشهای مهیج که نمی گذاشت حرف حق مدرس. دکتر مصدق و رفقاییش به توده اثر کند.

در میان این احساسات بود که رضاخان سردار سپه تاج سلطنت را به سر گذاشت، در حالی که همه رجال سیاسی فعال (به غیر از چند تن از قبیل مشیر الدوله، مؤتمن الملک - مصدق السلطنه) دوروبر او بودند.

داور نماینده تیپ جوان و روشنفکر از یک طرف. فروغی نماینده رجال و با لباس ظاهر آزادی خواهی از طرف دیگر - تیمورتاش نماینده اشراف از سمت دیگر و از این قبیل رجال آن روز، سردار سپه را احاطه کرده بودند، شاه چه فکرمی کرد آنها چه فکر می کردند!

شاه چون بعد از سالها تلاش و تصادم با افکار و طبقات مختلف به سلطنت رسیده بود [توضیح ج.م.: با حمایت و یاری انگلیس] و از اطرافیان خود به استثناء عده کمی صمیمت ندیده بود، و اخلاق آنها را به دست آورده بود، و اغلب آنان را بنده پول می دید، از همان روز اول با یک سوء ظن شدید به همه نگاه می کرد. ولی مردی تودار بود، به روی خود نمی آورد. اطرافیان او هم تصور می کردند که رضاشاه مردی است بی اطلاع و بی سواد، و همیشه برای اداره کردن مملکت به آنها احتیاج دارد. لذا در تمام مدت سلطنت شاه در دست خود آنها خواهد بود. همین فکر غلط را داور و تیمور تاش و فیروز کردند، و فقط وقتی که در کنج زندان بودند، و عباس شش انگشتی، و احمدی بالای سر آنها برای قبض روح آنها حاضر شده بودند، وقتی که داور لوله تریاک را در عرق برای خوردن و از دنیا رفتن می ریخت، متوجه شدند در حساب اشتباه کردند.

رضاشاه از آنها زرنگ تربود، و استاد زرنگ تری داشت، اگر بنا بود ایران به دست تیمورتاش و داور اداره شود، همه آنها در ایران بودند، و از رجال برجسته هم بودند، پس چرا کودتا به دست دیگری صورت می گرفت؟ اگر شاه و اطرافیان برجسته اش در قلب خود با خیالات دیگری از لحاظ منافع خود (نه از لحاظ منافع عموم) می کردند، در یک امر با یکدیگر به ظاهر همکاری می کردند. و آن لزوم تمرکز قدرت در یک نقطه بود، و آن نقطه هم برای اینکه مورد نزاع بین اشخاص نباشد، به حکم ضرورت و موقعیت می بایستی دربار باشد.

این بود که نمایش و تظاهر قدرت از روز اول در دربار شروع شد. داور و تیمورتاش و غیره و رجالی که تا دیروز با شاه می گفتند، و می خندیدند، و بازی می کردند، و حضرت اشرف به او خطاب می کردند، در ظرف چند ساعتی غلام و خانه زاد شدند. و سرباز ساده یکباره از امپراتورهای بزرگ عالم نیز شوکت تر گردید.

دربار را قبلهٔ آمال و منشاء قدرت خود قرار دادند، تا از آن نقطه آنقدر آب قدرت فوران کند که خودشان و همهٔ مملکت را غرق کند و به نیستی بکشاند. دربار آنروز به دست تیمورتاش سپرده شد، و تیمورتاش در مدت کمی در تمام امور مملکت و در همه چیز و در هر جای نفوذ پیدا کرد، و به نام شاه بر مملکت فرمانروایی می کرد، شاه و اطرافیانش هر کدام برای اجرای نقشهٔ خود می دیدند موانعی وجود دارد، آن موانع عبارت از افکار آزادیخواهانهٔ عده ای از رجال و بزرگان است، لذا مادام که فکر و قلم آزاد وجود داشت، نقشه ای را که در دست داشتند نمی توانستند عملی کنند، چه فکر آزاد یا نقشه ای که آنها داشتند، یعنی محو و نابود کردن قوانین و حکومت بر اساس ارادهٔ شخصی، و زورگویی نمی توانست سازش کند.

نقشهٔ شاه چه بود؟ ما نمی توانیم حالا بگوییم این نقشه از شاه بود، یا اجرای چنین نقشه ای از طرف دوستانش به او توصیه شده بود، ولی همین قدر مسلم است که شاه از زمان شروع سلطنت همان فکر غلط فاشیستی را می خواست در ایران اجرا کند یعنی می خواست شخصیت فردی را در ایران بکشد، و افراد را به صورت ماشین در آورد. که همه مطیع نقشه و اوامر او باشند. یعنی ایرانیها را مکانیزه بکند، مثل ماشین کار بکنند، مثل ماشین مطیع باشند، مثل ماشین مغز و فکر نداشته باشند، تا نتوانند فکر کنند، و اعتراض نمایند. این مکانیزه کردن ملت یعنی تبدیل آدم به ماشین از لحاظ زمامداران خوب است، اگر زمامدار بخواهد راه آهن بکشد کسی را قدرت مخالفت یا انتقاد صحیح نیست. یا اگر بخواهد بین کوهها تونلهای بی مصرف بزند، کسی نمی تواند تعرضی کند. اگر بخواهد قشون یک مملکتی را به میل خود به جنگی وارد کند، یا خزانهٔ مملکتی را طبق دلخواه خود به هر نحوی که بخواهد به مصرف برساند، کسی را یارای چون و چرا نیست. هر که را بخواهد میگیرد، می کشد، تبعید می کند، حبس می کند، با هر دولت خارجی بخواهد روابط دوستانه برقرار می کند و با هر که بخواهد قطع روابط می کند.

مکانیزه کردن ایران هم در ماههای اول سلطنت رضاشاه، شروع گردید. و مرکز این عمل، دربار شاه شد، و ایادی و عوامل مخصوص این کار هم، کسانی



بودند که در ایجاد زمینه سلطنت و قدرت شاه، چه در مجلس و چه در خارج کمک هائی کرده بودند. از این جا رجال دو دسته شدند: يك دسته از قبیل مرحوم مدرس، و دکتر مصدق، و مشیرالدوله، و مؤتمن الملك، و عده ای از دیگران جدا شدند، و کیل شدند رد کردند، بکار دعوت شدند، قبول نکردند، دسته دیگر، از عوامل اجرائی این نقشه شدند. از قبیل تیمورتاش و داور و غیرهم، حبس و تبعید مدرس، در واقع برای این بود، که برای اجرائی نقشه مکانیزه کردن ایرانی ها، مانعی در بین نباشد. کشتن ارانی و فرخی، در سال های بعد و سخت گیری به آزادیخواهان و اتخاذ رویه بی رحمانه، نسبت به اصلاح طلبان، تماما برای اجرا و تکمیل این نقشه خائنانه فاشیستی بود، هنوز مدت کمی از سلطنت رضاشاه نگذشته بود، که در پشت مسجد سپهسالار، مأمورین پلیس روز روشن به روی مرحوم مدرس شلیک کردند، ولی او نمرد و سالم ماند. همان روز همه بزرگ و کوچک، وکیل و وزیر فهمیدند که این عمل از ناحیه پلیس است، که درگاهی در رأس آن قرار داشت، مرحوم مدرس هم به دوستان خود گفت و در مجلس هم قیل و قال برخاست، ولی چون موضوع مربوط به مقامات بالاتر بود، حتی داور قانونی اعتراض نکرد!

اشخاصی که از آن روز به بعد با آن حکومت همکاری کردند، می دانستند، با حکومتی همکاری می کنند، که نقشه اش ترور کردن آزادی خواهان و فکر آزاد است. لذا همه آنها مسئولیت دارند.

حکومت دیکتاتوری از آن زمان به بعد، علنا و بدون پروا نقشه کشتن آزادی و حقوق فردی و مکانیزه کردن افراد را اجراء و تکمیل نمود. چون در مقابل، قوه مجریه و قوه ای که حافظ آزادی و شخصیت فردی در مقابل ماشین غلام سازی بودند، وجود داشت، لذا اول می بایستی این دو قوه را از بین برد، و یا ضعیف ساخت.

## قوه مقننه

قوه مقننه اگر آزاد گذاشته می شد و مردم به میل خود، نمایندگان مجلس را انتخاب می کردند، ممکن بود اشخاصی انتخاب شوند، که مخالفت با نقشه اطاعت غلامانه و تبدیل افراد آزاد به غلام و بنده می نمود. لذا حکومت وقت، آزادی مردم را در انتخاب کردن وکلای خود سلب نمود، و در صورتی که طرف باب میل و توجه دولت بود، به فرمانداران و شهربانی ها اطلاع داده و وکلاء دوره هفتم مجلس، حسب الامر و سفارشی تعیین شده اند، البته معلوم است، چنین وکلایی که انتخاب خود را مدیون عمل دیگری، می دانستند، نماینده مردم نبودند، که برای مردم کار کنند، و یکی از آنها که مرد منصفی است و وکیل رشت بود. بعد از شهریور، گفته بود مردم انتظار عجیبی از ما داشتند ما را کسی معین کرده بود، و ما هم برای او کار می کردیم.

نقشه مکانیزه کردن مملکت، از مجلس، یعنی مرکز ثقل کشور شروع شد، و وقتی سر کشور فاسد شد، مسلم بود، فساد به بدنه سرایت خواهد نمود. برای مجلس رئیسی انتخاب شد [عدل الملک دادگر] که به ماشین بیشتر شباهت داشت تا یک رئیس آزاد، مجلس شورای ملی، هیئت دولت نیز این اعمال را می دیدند، ولی نه فقط سکوت اختیار می کردند، بلکه خودشان مجری این نقشه هم بودند. پس آن اعضای دولتی که بعد از نابود شدن، قوه مقننه را پذیرفتند، و اگر نمی خواستند با آن حکومت و در طریق اجرای آن نقشه کار کنند، می بایستی بلافاصله استعفا بدهند و کنار بروند، با قبول اصل بندگی و غلامی بود، که یک دولت با ریاست پیرمرد محافظه کاری [حاج مخبرالسلطنه هدایت]، هفت سال دوام نمود.

روزهای دوشنبه مجموع وکلای مجلس به دیدن شاه می رفتند، و طرز شرفیابی و پذیرائی، عینا شبیه زیارت یک عده غلام از مولای خود بود، نمایندگان مجلس حتی در اسب دوانیهای گرگان نیز می بایستی در التزام رکاب باشند، همین

وکلای مجلس، تمام اعمال زشت و بد آن حکومت را تا روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ ستایش می کردند.

پس تمام آنها شریک در آن اعمال هستند، و عالما و قاصدا با آن حکومت همکاری کرده اند. آقای اللهیار صالح از اشخاص معروف و درست است، برای عده ای نقل می کرد، که در موقع افتتاح یکی از کارخانه های وزارت دارائی در این سنوات آخر، شاه پرسید، رئیس مجلس کجاست، و یکدفعه صف شکافته شد، و رئیس پیر مجلس [حسن اسفندیاری حاج محتشم السلطنه]، خودش را از میان جمعیت رد نمود، و به پاهای شاه انداخت، و این عمل قدری به ظاهر تملق آمیز بود، که شاه وانمود کرد، از آن خوشش نیامده است. وقتی دیگر، که همان رئیس مجلس با وکلا نزد شاه رفته بودند، به شاه قبله عالم خطاب می کند، شاه دو بار به تمسخر می گوید: (قبله عالم، قبله عالم). البته شاه که خودش می دانست، کیست و چیست، از این خطاب تعجب می کرد ولی رئیس مجلس گفت: (اعلیحضرت قبله عالم ما که هستید) بله وقتی قومی غلام شد، همیشه قبله عالم می خواهد.

منظور این است، که از وقتی وکلای مجلس، غلام و رؤسای مجلس، پیر غلام شدند، نقشه مکانیزه شدن مجلس ایران عملی شده بود، و آن نطق های یک شکل و یکنواخت و آن چاپلوسی های ضمن نطق ها، ثابت کرده بود که وکلای مجلس غلام هائی هستند که از ماشین غلام سازی بیرون آمده اند. امروز آنها دیگر نمی توانند، بگویند ما مسئول نیستیم، بالعکس آنها مسئول اند، آنها مصوب اعمال بد حکومت بودند، آنها قبول همکاری با آن حکومت، در ازای مقام و تمخص کرده بودند. آنها یک قسمت از آریستوکراسی حکومت ماشینی را تشکیل می دادند. اگر از من بپرسید، آیا آنها از احمدی مسئول ترند؟ می گویم وجود آنها بود که احمدی و امثال او را درست کرد و به وجود آورد.

## دوم: قوه قضائیه

قبل از کودتای ۱۲۹۹ و قبل از سلطنت رضا شاه، ما عدلیه داشتیم، از حیث تشکیلات، کوچک تر ولی از حیث معنی، بالاتر از عدلیه دنیا پسند مرحوم داور بود. من نمی گویم آن عدلیه، عدلیه ای بود که نمی بایستی اصلاح شود، بالعکس آن عدلیه احتیاج به اصلاحات داشت، ولی فرقی که با عدلیه دنیا پسند دوره بعد داشت، این بود، که آن عدلیه زیر بار امر دولت و وزیر و امیر و سردار و غیره نمی رفت، و استقلال داشت، برعکس عدلیه دنیا پسند، که آلتی بود در دست شهربانی، وزرا و دربار و حتی پیشخدمتها و شوفرهای دربار و کسانی که کلاغشان از بام دربار، پرواز می کرد.

شاه می بایستی اول این استقلال را از عدلیه بگیرد تا بعد وزرا و رجال و آزادیخواهان و اشخاص بی گناه را بکشد یا حبس و تبعید کند. عدلیه وجود نداشته باشد که مانع باشد بازخواست کند. عدلیه سابق منحل شد و در ظرف مدت کمی عدلیه جدید تأسیس گردید. در این عدلیه شک نیست عده ای از اشخاص صالح وارد شدند ولی تردید هم نباید کرد که به توصیه این و آن اشخاصی هم وارد شدند که چون هیچ شایستگی و شخصیت نداشتند جز این که مأمور اجرای نقشه حکومت شدند رل دیگری نمی توانستند بازی کنند. یک عده از آنها اشخاص خوب و صالح هم که مدت کمی ماندند چون دیدند آلت واقع می شوند دو قوه قضائیه لازم است که مطیع قوه مجریه باشد و آنها نمی توانند قوه نوکرباشند. در فرصتهایی که برمی خاست از عدلیه بیرون می رفتند.

وجود عدلیه یک عدلیه صحیح دنیا پسند قانونی با اعمالی که حکومت مرتکب می شد منافات داشت، حبس و تبعید و ترور و ضبط اموال و املاک بر خلاف قانون نمی بایستی مسکوت بماند.

وزیر عدلیه که مصلح عدلیه بشمار می رفت، از یک طرف ادعای اصلاح عدلیه را می کرد و از یک طرف، نیات حکومت را بوسیله مدعی العموم و محاکم، مخصوصاً دیوان جزا و ادارات ثبت اسناد، و بوسیله وضع قوانینی که

فقط به لحاظ جنبه منافع شخصی می گذشت، اجرا می کرد. برای اینکه قضات را مرعوب و استقلال را از آنها سلب کنند، تا قاضی، فکر عزل خود و نان زن و بچه خود را کند، و عدالت را در مقابل احتیاج، تسلیم نماید، یا به عبارت دیگر چون مرد آزاد فکر نکند، و امر قوه مجریه را بدون تأمل اجرا کند. بدست وزیر قانون دوست داور، تغییر اصل ۸۲ متمم قانون اساسی را به مجلس پیشنهاد کردند، و از آن روز دستگاه قضائی، در تحت قوه مجریه قرار گرفت. زیرا عزل و نصب و تغییر و تبدیل و انتظار خدمت قاضی، به اختیار وزیر درآمد. با این وصف قوه قضائیه نیز مکانیزه، یعنی ماشین شده بود، و به همین جهت بود، که در بعضی از محاکمات، رأی قاضی را شهربانی انشاء و به وزیر عدلیه دیکته و وزیر هم بوسیله مدعی العموم به محکمه تقریر و تلقین می کرد.

همکار و دوست محترم ما سرشارکه از وکلای عدلیه است و همه او را به نیکی و پاکی می شناسیم، حکایت می کند: زمانی که در پارک بدایت وکیلی عمومی بود به دماوند به مأموریت رفته بود به اتفاق امین صلح، عازم محلی بودند و را قریه رودهن یکی از املاک اختصاصی شاه بود ولی درموقعی که به رودهن نزدیک شدند، امین صلح اصرار داشت که از بیراهه برود و درخارج از رودهن به ما ملحق شود و بالاخر از راه خارج شد و چون این عمل غیر عادی به نظر می رسید حس کنجکاوی مرا تحریک کرد که علت این عمل ابلهانه را از منشی امین صلح پیرسم و بعد از سؤال و اصرار زیاد منشی اظهار داشت چندی قبل کسی از یکی از رعایای رودهن عارض شد و محکمه قرار تحقیقات محلی صادر کرد ولی در روزی که امین صلح قرار را اجرا و در رودهن از شهود شاکی تحقیقات می نمود رئیس اداره محل آمده، به عنوان اینکه حق تحقیقات و مداخله در امور رعایای شاه ندارد در حضور عموم اهل محل امین صلح را به فلک بست و از آن روز دیگر امین صلح خجالت می کشید از همان محل رد شود.

همین وضع در تمام مازندران و گرگان و املاک اختصاصی شاه سابق وجود داشت، ولی وزیر عدلیه هم فخر می کرد که عدلیه را اصلاح و دنیا پسند کرده است، چرا وزیر عدلیه با دیدن این اعمال تفسیر ماده ۸۲ قانون اساسی را از

مجلس می گذرانید، چرا مجلّ خصوصی برای ثبت املاک شاه درست می کرد؟ چرا محاکم را مجبور می کرد طبق دلخواه و میل حکومت در محاکمات خصوصی رأی بدهند. چرا ثبت های خلاف واقع راجع به املاک شاه را می پذیرفت؟

برای اینکه او هم مثل دیگران مجری نقشه مکانیزه یا ماشینی کردن مردم بود. برای اینکه می خواست در مقام وزارت باقی بماند. بنابراین او و معاونینش و مدیر کل هایش و تمام ایادی مؤثر که شریک در اجرای این نقشه بودند مسئولند. وقتی وزیر عدلیه تسلیم می شد آیا انتظار [دیگری] داشتید؟ امین صلح هم تا آخر عمر مزه آن چوب و فلک زیر دندانش هست و هر وقتی باز چوب و فلک را ببیند تکلیف خودش را می داند. (۱۰)

### نخبه گان معتاد به استبداد داخلی و کارگزاران سلطه گران خارجی:

در پیشگفتار جلد شانزدهم « مصدق، نهضت و رویدادهای تاریخ معاصر ایران » این مهم را به نوشته آوردم که:  
 تیمورتاش، علی اکبرداور، محمدعلی فروغی، نصرت الدوله فیروز و... دستیاران معمار استبداد رضاخانی بودند که به هشدار دکتر مصدق گوش ندادند و خود نیز قربانیان آن شدند.

دکتر مصدق در ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی در جو تهدید و وحشتی که رضاخان و دستیارانش براه انداخته بودند گفت: «البته امروز کاندیدای مسلم شخص آقای رئیس الوزراء است. خوب، آقای رئیس الوزراء سلطان میشوند و مقام سلطنت را اشغال میکنند، آیا امروز، در قرن بیستم، هیچ کس میتواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است پادشاهش هم مسئول است؟ اگرما این حرف را بزنیم، آقایان همه تحصیل کرده و درس خوانده و دارای دیپلم هستند، ایشان پادشاه مملکت میشوند آنهم پادشاه مسئول! هیچ کس چنین حرفی نمی تواند بزند و اگر سیر قهقرائی بکنیم و بگوییم: پادشاه است، رئیس الوزراء، حاکم همه چیز است این ارتجاع و

استبداد صرف است! ما می‌گوئیم که سلاطین قاجاریه بد بوده اند مخالف آزادی بوده اند مرتجع بوده اند، خوب حال آقای رئیس الوزراء پادشاه شد اگر مسئول شد که ما سیر قهقرائی میکنیم. امروز مملکت ما بعد از بیست سال و این همه خونریزیها می‌خواهد سیر قهقرائی بکند و مثل زنگبار بشود که گمان نمیکنم در زنگبار هم اینطور باشد که یک شخص هم پادشاه باشد و هم مسئول مملکت باشد! اگر گفتیم که ایشان پادشاهند و مسئول نیستند، آنوقت خیانت به مملکت کرده ایم برای اینکه ایشان در این مقامی که هستند مؤثر هستند و همه کار می‌توانند بکنند. در مملکت مشروطه رئیس الوزراء مهم است نه پادشاه. پادشاه فقط می‌تواند بواسطه رأی عدم اعتماد مجلس یک رئیس الوزرائی را بفرستد که درخاته اش بنشیند.

یا بواسطه تمایل مجلس یک رئیس الوزرائی را بکار بگمارد. خوب اگر ما قائل شویم که آقای رئیس الوزرا پادشاه بشوند، آنوقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح میکند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد، شاه هستند، رئیس الوزراء هستند، فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند تگه تگه ام بکنند و آقای سید یعقوب هزار فحش بمن بدهد زیر بار این حرفها نمی‌روم، بعد از بیست سال خونریزی! آقای آقا سید یعقوب! شما مشروطه خواه بودید، آزادی خواه بودید، بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که پای منبر میرفتید و مردم را دعوت به آزادی می‌کردید. حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد، هم رئیس الوزراء باشد، هم حاکم؟ اگر اینطور باشد که ارتجاع صرف است استبداد صرف است، پس چرا خون شهداء راه آزادی را بیخود ریختند؟؟ چرا مردم را به کشتن دادید؟ می‌خواستید از روز اول بیایید بگوئید که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم یک ملت است جاهل و باید با چماق آدم شود!.

اگر مقصود این بوده بنده هم نوکر شما و مطیع شما هستم. ولی چرا بیست سال زحمت کشیدیم و اگر مقصود این بود که ما خودمان را در عرض ملل دنیا و دول متمدنه آورده و بگوئیم از آن استبداد و ارتجاع گذشتیم؛ ما قانون اساسی داریم، ما مشروطه داریم، ما شاه داریم، ما رئیس الوزراء داریم. ما شاه غیر مسئول داریم که

بموجب اصل ۴۵ قانون اساسی از تمام مسئولیت میری است و فقط وظیفه اش این است که هر وقت مجلس رأی عدم اعتماد خودش را به موجب اصل ۶۷ قانون اساسی بیک رئیس دولت یا وزیری اظهار کرد آن وزیر میرود توی خانه اش می نشیند، آنوقت مجدداً اکثریت مجلس یک دولتی را سر کار می آورد»

علی اکبر داوریکی از دستیاران معمار «امنیت و ترقی» رژیم رضاخانی که خود قرباتی آن شد، بعنوان موافق «ماده واحده» در جواب دکتر مصدق بیان داشت: «تمام گفتگوی ایشان [ دکتر مصدق ] در قسمت اول راجع باین بود که من بر خلاف مصالح مملکت نمیخواهم رأی بدهم. البته هیچ وکیلی نباید حاضر شود که برخلاف مملکت رأی بدهد، منتهی تمام صحبت در تشخیص است که یک چنین پیشنهادی بر خلاف مصالح مملکت است و بنده هم خدا را شاهد می گیرم و عرض میکنم که این تغییر و این پیشنهاد موافق مصالح مملکت است. مگر اینکه یک کسی پیدا شود و بگوید فکر من، سیاست من، بدرجه ای قوی و عالی است که تمام مردم و وکلاء باید تابع نظر و فکر سیاست من بشوند و چون من تشخیص میدهم که این پیشنهاد بر خلاف مصالح مملکت است و وکلاء هر کس است، هر جا هست و بهر شکل و لباسی هست، تمام باید نظر مرا تعقیب کند، و الا از این شکل که بگذریم هر کس مطابق دستور خودش حق دارد یک مسئله را قضاوت کند. ایشان اینطور تشخیص دادند که این کار موافق مصالح مملکت نیست. بنده عرض میکنم و معتقدم که مصالح مملکت در این کار است و اگر غیر از این نکنیم.

مصالح مملکت را زیر پا گذاشته ایم راجع به قاجاریه و رئیس الوزراء که اظهار عقیده فرمودند در این موضوع هیچ وارد نمیشوم ولی دو پایه محکم در مذاکرات ایشان پیدا شد گفتند (از نقطه نظر داخلی و خارجی) بنده در این قسمت میخواهم چند کلمه جواب عرض کنم.

فرمودند شما میخواهید بیائید این خانواده را بردارید و آقای پهلوی را شاه کنید. اولاً بنده نمیدانم در یک پیشنهادی که هفتاد امضاء دارد این مسئله را از کجا پیدا کردند و بنده چون راجع به این پیشنهاد صحبت میکنم، عرض میکنم در این پیشنهاد ابداً گفتگوی شاه کردن ایشان نبود، بلکه حلّ قضیه و ترتیب این کار واگذار شده است



بیک مجلس که مجلس مؤسسان است!

یک نکته را ایشان فرمودند که اساساً صحیح بود. فرمودند خوب وقتی که ایشان شاه شدند، بایستی مسئول باشند یا نباشند، اگر مسئول نباشند که این خیانت به مملکت است. بنده کلاً موافقم و تصور نمیکنم که هیچ کس در مملکت باشد که فکرش این قدر کوچک و عقب مانده باشد که تصور بکند دادن اختیاری بدست یک نفر بدون هیچ حدی و بدون هیچ قانونی یعنی یکنفر بقول ایشان شاه باشد. رئیس الوزراء باشد، رئیس عالی قوا باشد وزیر جنگ باشد! یک همچو چیزی نه تنها یک مسئله ایست که همه به او خواهند خندید، بلکه یک مسئله ایست بقدری واضح و مسلم که هیچ کس زیر این بار نمیروند!! بنده تعجب میکنم چطور ایشان که مدتی است در مجلس هستند و غالب ماها را میشناسند درجه فهم رفقای پارلمانی خودشان را آنقدر کوچک تصور کردند که ممکن است اینطور فرض کنند، پس این قسمت فرضشان مورد نداشت.»

قبل از اینکه به سرنوشت عبدالحسین تیمورتاش بپردازم، ذکر این نکته را لازم می بینم که منش و روش سیاسی تیمورتاش از دستیاران معمار استبداد رضاخانی نمونه بارزی است از منش و روش اکثریت کارگزاران دولت استبدادی. اشخاص و افرادی که کارگزار آند و یا از آن ارتزاق می کنند، زندگی انگلی پیدامی کنند. متأسفانه کثیری از گروهها و نخبگان سیاسی به این زندگی، بشدت معتادند. منش و روش اینگونه نخبگان، در زمان پهلوی اول و دوم این بود که از طریق یک رهبر مقتدر بر خوردار از حمایت قدرت سلطه گر خارجی، می توان دست به اصلاحات در جامعه ایران زد. آنان سلطه بیگانه، یعنی سیاست آن روز انگلستان را در ایران، این سان توجیه می کردند. آنها این واقعیت را می دانستند که رضا خان یک فرد نظامی قلدر و دارای انواع ضعفها می باشد. این نخبگان با دست خود مکانیزمی را ایجاد کردند که خود قربانی آن شدند. بی اعتناء به آزادیها و نقض استقلال ایران، سرسپرده شخصی شدند که فرمانده قوای قزاق در کودتای ۱۲۹۹ بود. او در کابینه سیاه ۱۰۰ روزه سید ضیاء طباطبائی، وزیر جنگ شد. با حمایت دولت انگلیس و با « من حکم می کنم » که بیانگر اقتدار گرائی قانون شناس است، لقب سردار

سپهی و مقام نخست وزیری یافت. هنوز هم تشنگان قدرت، بدون اینکه از تاریخ درس عبرت بگیرند، این طرز فکر و روش را دنبال می کنند. همچون فروغی ها، تیمور تاش ها، نصرت الدوله ها و داورها و...، غالباً مستبدی را می تراشند و خود خدمتگزار او می شوند و از «امتیازات» بندگی «رهبر» برخوردار می شوند. اینان، طرز فکر و رفتار خود را از تربیتی دارند که در خانواده و محیط اجتماعی یافته اند. آمریت (Authority) در بکار بردن زور، فروکاسته می شود و ارزش اول می گردد. بنیاد خانواده و بنیادهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و دینی بر اساس آزادی و احترام به حقوق یکدیگر تعریف نشده و شکل نگرفته است بلکه بر اساس آمریت سازمان یافته اند. در استبداد عصر پهلوی و «اسلام فقهاتی» رژیم ولایت مطلقه فقیه، نگرش های پندارگونه و خرافاتی و "عقده ها و گره های روانی" ذهنیت و عنیت" (subject-object) جامعه می شوند. بدون نقد و ارزیابی، آنچه را که راهنمای عمل می کنند، به حکم آمریت قدرت، می پذیرند. این «نخبه ها» بی آنکه در فراگرد رهائی و آزادی خود و جامعه شوند، در چنبره این جبرها و موانع رشد اجتماعی در می غلطند و تقلا می کنند با قدرت، اینهمانی بیابند. یا نوکر و کارگزارانیران، بیگانگان و سلطه گران خارجی گردند به آمریکا، عربستان سعودی، اسرائیل و .. دخیل به بندند... شبکه های رسانه ای آنها مبلغ این عناصر خود فروخته و ضعیف و نوکر صفت و خائن گردند. ... در نهایت توسط این مزدوران و خائنین ایران راهمانند عراق، سوریه و لیبی کنند! (۱۱)

### حقایق و قضاوت راجع به رضا شاه:

باقر کاظمی\* یکی از رجال معروف ایران از اواخر دوره «احمدشاه» تا زمان نخست وزیری دکتر «مصدق» است. وی در تمام دوره پهلوی اول در پست های بالای وزارت خارجه (و زمانی هم وزیر راه) بوده و در باره رضا شاه اینگونه داوری می کند:

راجع به رضا شاه عده ای مجذوب قدرت و نفوذ او هستند و افراد تعریف و تمجید می کنند و حاضر نیستند کارهای مضر او را به خاطر بیاورند و عده ای دیگر طوری مخالف اومی باشند که به هیچ یک از کارهای خوبی که ممکن است کرده باشد، اعتراف نمی کنند و در این افراط و تفریط مفرط و نبودن قضاوت محققانه و عادلانه و بی طرفانه حقایق مکتوم و مستور می نمایند و تاریخ نمی تواند قضاوت صحیح بکند. من برای این که راه حقیقت و بی طرفی ببینیم و حقایق واقعی را ثبت کنم، این راه را در نظر گرفتم که کارهای مفید به کشور را که او انجام داده، با دقت و صحت بنویسم و کارهای مضر به کشور او را هم با همان دقت و صحت خاطر نشان کنم و بر مبنای اطلاعات شخصی و تحقیقاتی که در دوره خدمت نموده ام و در قسمت هایی هم خودم شاهد ناظر و قایع بوده ام، قضاوتی محققانه بی طرفانه بکنم که تاریخ بتواند از آن استفاده کند و از افراط و تفریط مصون باشد. لذا اول کارهای مفید و بعد کارهای مضر را می نویسم و سپس نظریات و قضاوت خودم را بر آن اضافه کنم.

کارهای مفید به کشور

۱- ایجاد امنیت در سراسر کشور و منکوب کردن گردن کشان و رؤسای ایلات و غیره و برقراری نظم و آرامش در اطراف و اکناف و ولایات منهای امنیت قضایی مالی مردم!

۲- قرض نکردن از خارجی ها و تنظیم بودجه کشور و بالا بردن آن تا حدود سیصد میلیون تومان و کنار گذاشتن عایدات نفت برای مصارف عمومی از قبیل خرید کارخانجات و تجهیزات قشونی و غیره.

۳ - ایجاد راه آهن سراسر کشور و ایجاد هزاران کیلومتر راه شوسه در قسمت های مهم کشور و ایجاد چند بندر از محل عایدات قند و شکر و غیره بدون توسل به هیچ گونه قرض خارجی.

۴ - ایجاد بانک ملی و بانک سپه و رادیو و دکل بزرگ آن، در منع بانک انگلیس و ایران از انتشار اسکناس و دادن حق انحصاری انتشار اسکناس با تنظیم پشتوانه طلا به بانک ملی و ایجاد آژانس پارس و ایجاد اولین دانشگاه در ایران و اعزام

چند دسته از محصلین به اروپا و اعزام عده‌ای افسران به دانشگاه‌های جنگی اروپا.

۵ - بناهای جدید مدرن برای دانشگاه طهران و برای عده‌ای از دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و موزه ملی و چند بیمارستان و نیز بنای جدید برای وزارت امور خارجه و شهربانی و باشگاه افسران و برای عده‌ای از پادگان‌ها و محل اقامت سربازان از بودجه جاری مملکت بدون استقراض از خارج.

۶- الغاء کابیتولاسیون و بنیان عدلیه جدید و بناهای جدید دادگستری و عده‌ای از ادارات آن.

۷ - رفع حجاب از زنان کشور دردی ۱۳۱۴ش و تعمیم لباس و کلاه اروپایی، از بین بردن لباس‌های محلی ایلات و عشایر و ایجاد لباس متحدالشکل برای همه مملکت.

۸ - سعی در ارزانی ارزاق و اجناس و ممانعت از بالای رفتن مزدها و حقوق‌ها و جلوگیری از لوکس و تجمل و تفریط و جوه کشور و نظم و ترتیب در زندگی شخصی و ایجاد دیسپلین و انتظامات در ادارات و وزارتخانه‌ها و قشون و غیره به سبک خاص و سلیقه مخصوص خودشان.

### کارهای مضر به کشور:

۱ - اختناق آزادی و دموکراسی پانزده ساله اول مشروطیت و خودسری استبداد و از بین بردن تدریجی انتخابات آزاد عمومی و ایجاد یأس و حرمان در طبقه منور و آزادیخواه و جوانان و کشتن شئون و حیثیات اشخاص و رشد ملی آنها و دخالت ندادن مردم در امور مملکت، مخصوصاً درده سال آخر قدرت خود که بدترین و مضرترین اقدام و برای ترقی و پیشرفت ملت و توسعه و پرورش رشد ملی به شمار می‌رود.

۲ - حرص و جمع‌آوری مال و ضبط اموال و املاک مردم به عناوین و طرق مختلف، خاصه در حدود مازندران و گیلان به طوری که در موقع استعفا دوهزار و چهارصد و اندی قریه و ده معتبر و شصت و نه میلیون تومان پول نقد

در بانک ملی داشت و شهرت داشت که مبالغ مهمی اسعار در بانک های خارجی داشته که صورت ریزان هم بالاخره به دست نیامد.

۳ - سوء اداره مؤسسات قشونی و فساد و قلدری و اختلاس در آن ها و جلوگیری نکردن از افسرانی که در مدت کم دارای اموال و املاک و پول و جواهر می شدند و نبودن حس وطن دوستی و خدمت به کشور و خلق و اعتلای نام کشور و برعکس ایجاد حس بندگی و بردگی و بت پرستی و چاپلوسی و تملق و بدخواهی به خلق در ارتش که نتایج آن در حوادث اوایل شهریور ۱۳۲۰ ش ظاهر و علنی گردید و مسلط کردن اشخاص فاسدی بر سر مردم از قبیل سرتیپ محمد درگاهی مشهور به چاقو و سرتیپ محمد حسین آیرم و تیمورتاش و رکن الدین خان و کریم آقا بوذرجمهری و مأمورین غلاظ و شداد املاک مثل افشار طوس و غیره و غیره که هریک از آنها در دوره تسلط خود به پشت گرمی شاه به جان و مال و حیثیات و آبروی مردم رحم نمی کردند و فجایع عجیب مرتکب می شدند و کسی جرأت نداشت حرفی بزند.

۴ - دستور قتل عبدالحسین تیمورتاش، جعفرقلی خان اسعدبختیاری، فیروز میرزا نصرت الدوله، صولت الدوله قشقائی، وکیل الملک دیبا، محمد ولی خان اسدی، شیخ خزعل، سید حسن مدرس، فرخی یزدی و ارباب کیخسروشاهرخ و غیره و بد رفتاری نسبت به علی اکبر داور و سرلشکر حبیب الله خان شیبانی که منجر به خود کشی آنها شد و حبس و آزار و تبعید عده [ای] از رؤسای بختیاری و آزادیخواهان و میهن پرستان دیگر و اعدام عده [ای] از افسران به اتهام سوء قصد به او با حکم محکمه دستوری نظامی و ایجاد وحشت و ترس و یأس در اذهان عمومی و بد رفتاری نسبت به عده [ای] از رجال صدیق کشور مانند ذکاء الملک فروغی و دکتر مصدق السلطنه و خودم. امیدوارم حمل به خود خواهی نشود.

۵ - ایجاد قلدری و قزاقی و بی اعتنائی به حیثیات و شرافت مردم و دانستن همه چیز بهتر از همه کس و غرور و نخوت و تبختر و تشویق روح بردگی و بندگی و بت پرستی در مردم و ترس از خارجی ها خاصه از انگلیسی ها و کشتن روح شخصیت و لیاقت اشخاص و غرور بی جا تا آن حد که به من گفتند: هر چه ولیعهد تحصیل کرده بس است، باید حالا در مکتب من درس بخواند!

۶ - نداشتن تحصیل و معلومات و دیدن دنیا و ترقیات آن - جزیک مسافرت چند روزه به کربلا و نجف و مسافرت به ترکیه - و آشنا نبودن به اصل دموکراسی آزادی و دخالت مردم در امور کشورشان و نخواندن کتاب و جراید و مجلات و بی اطلاعی از همه دنیا و حتی نداشتن اطلاعات عادی کوچک جغرافیایی که هر طفل دبستان هم می داند.

۷ - خراب کردن کارنفت جنوب و اضافه کردن شصت سال به مدت آن در روز آخر، خراب کردن زحمات و نتیجه حاصله در باب الغای ماده شش عهدنامه مودت با شوروی در ۱۹۲۱ م. خراب کردن کارهیرمند و دادن خط سرحدی آرات به ترک ها در سال ۱۳۱۰ ش.

۸ - بی اطلاعی از اوضاع سیاست دنیا در موقعی که فرمانروای منحصر مطلق ایران بود و به احدی اجازه دخالت یا مصلحت بینی نمی داد و با کسی مشورت هم نمی کرد و روی خیالات واهی جاهلانۀ خود تصوراتی می کرد و سیاست غلط نسبت به آلمان هیتلری اتخاذ کرده بود که متأسفانه منجر به حوادث سوم شهریور ۱۳۲۰ ش گردید و به واسطۀ ضعف و سستی و ترس و لرز و وظیفه نشناسی در موقع تهاجم خارجی ها رسوایی ها و افتضاحات بزرگی بارآمد که ملت ایران سرشکسته و خجل و شرمنده و در مقابل دنیا و تاریخ دوهزار و پانصد سالۀ خودش شد.

### نظریات و قضاوت بی طرفانه:

این بودفهرست کارهای مفید و کارهای مضر رضا شاه نسبت به کشور که هرکس می تواند به سلیقۀ سیاسی خود در آنها قضاوت نماید. اما من قبل از قضاوت قطعی می خواهم در هر یک از کارهای مفید و کارهای مضر تجزیه و تحلیل بنمایم. در کارهای مفید باید این نکته مهم را یادآور شوم که در غالب امور اساسی و مهمه، ابتکار از دیگران بود که نظریه وطن دوستی و علاقه به ترقیات مملکت از قدرت او استفاده، به نفع کشور می کردند و او هرکاری را که خوب می شد، به نام خودش و ابتکار خودش وانمود می کرد، مثلاً الغاء

کابیتولاسیون در زمان حکومت صمصام السلطنه بختیاری شروع و اقدام شد و مشیر الدوله و مستوفی الممالک و وکلای مبرز مجلس در تحقق آن قدم های بزرگی برداشتند و داورهم در ۱۳۰۵ ش به این کار قطعیت داد و فکراحللال عدلیه و بنیانگذاری عدلیه مدرن دنیا پسند فکرداوربود و در زحمات انجام این امر مهم را داورکشید و اشخاص بالنسبه خوب را از گوشه و کنار مملکت پیدا کرد و تشکیلات داد و در وضع قوانین جدید کوشید و بعد هم در دوره وزارت دارایی خودش در تأسیس مؤسسات اقتصادی و بالا بردن عایدات کشور اقدامات زیاد کرد. فکرایجاد راه آهن در ایران را صنایع الدوله ریاست داشت و بعدها حاجی امین الضرب راه آهن محمودآباد و آمل را آغاز کرده و به غلط یاصحیح متفکرین و آزادیخواهان نقشه ایجاد راه آهن را می کشیدند و منتهی بهترین راه ها را راهی می دانستند که ایران را واسطه بین مشرق و غرب قرار دهد و از مشرق به مغرب امتداد یابد. البته شروع جدید این کار و استفاده از جوه قند و شکر را رضاشاه کرد و انصافاً جدیت و مراقبت زیادی در این امر می نمود، اما خود رأیی او در امتداد راه آهن از بحر خزر به خلیج فارس از راه فعلی بی اندازه بود و حرف احدی را گوش نداد. مساعی که من در دوره خدمت وزارت طرق و شوارع برای خریدن ریل و لکوموتیو و لوازم راه آهن از سوئد به طریق مبادله اجناس ایرانی نمودم و سهام خارجی به این طریق تهیه کردم، به کلی بر همه مستور بود و رضا شاه این موفقیت را به حساب خود می گذاشت. در ایجاد بانک ملی که فکر آن سال ها بود در ایران وجود داشت، تیمورتاش و داور خیلی جدیت کردند و ترتیب قانون پشتوانه طلا و منع بانک انگلیس و ایران از انتشار اسکناس و امور مربوطه به آن، همه نتیجه مساعی داور بود و تقی زاده هم در وزارت دارایی خود کارهای بسیار مفید نمود. فکرایجاد دانشگاه از سابق بود، ولی در حکومت فروغی که حکمت کفیل وزارت معارف اوومن وزیر امور خارجه بودم من و حکمت برای تحقق آن خیلی زحمت کشیدیم و در پیدا کردن زمین و محل دانشگاه - که بالاخره جلالیه معین شد - و خریداری آن و شوارع به بنا و غیره اقدامات مجددانه کردیم و برای اولین مرتبه من در موقع تنظیم نظامنامه تشریفاتی حضور استادان را در سلام و مواقع رسمی

پیش بینی و برقرارکردم، ولی هیچ کس از این زحمات و اقدامات خبری نداشت و تأسیس دانشگاه فکربکر شخص رضاشاه معرفی گردید!!  
تنظیماتی که من در وزارت خارجه دادم و عمارت جدیدی که بعد از خون دل و زحمت به این خوبی و استحکام بی نظیر درست شد و تأسیس ژانسه پارس و مقدمات ایجاد دستگاه رادیو و بودجه ای که برای وزارت خارجه ایجاد کردم و کادری که برای حقوق مأمورین رسمی دولت در خارجه ایجاد نمودم، غیر از امور سیاسی مهم مثل دفاع از قضیه شط العرب در جامعه ملل و راضی کردن روس ها به الغاء ماده ششم عهدنامه ۱۹۲۱ م و ابتکار پاکت سعدآباد و ملحق کردن ترکیه و عراق و افغانستان به این پاکت همه نتیجه ابتکارها و زحمات شخصی من بود و در هر یک از آنها و مخصوصاً در الغاء ماده ۶ عهد نامه شوروی با مخالف ها و بی اعتنایی های رضا شاه مصادف می شدم.

در مسافرت رسمی به ترکیه چقدر کوشش کردم، ایشان را از وضعیات دنیای پیشرفت های ملل دیگر مطلع سازم و حتی سعی نمودم به عنوان دیدن ولیعهد اورا به قسمتی از اروپا ببرم که به چشم خود ترقیات ملل اروپایی را ببیند و متأسفانه موفق به اجرای این نیت نشدم و نتوانستم اهمیت آزادی و وجود احزاب سیاسی و تشکیلات دموکراسی را که اتاتورک در ترکیه عملی کرده بود در فکر رضا شاه رسوخ دهم. تنها اثری که ظاهر شد رفع حجاب از زنان و لباس و کلاه اروپایی بود که عملی و انجام گردید و صدر صد به اسم ایشان در رفت. به طور خلاصه غیر از قسمت های ۱،۲،۵ و ۸ که از ابتکارات شخصی ایشان بود و با نواقص و اشتباهات زیاد، به موقع اجرا گذاشته شد، بقیه کارهای مفید نتیجه ابتکارات و افکار دیگران بود و اجرای آنها هم به توسط وزرای میهن دوست علاقه مند به کشور که از قدرت رضا شاه به نفع کشور استفاده می نمودند صورت گرفت. اما در کارهای مضربه کشور باید با نهایت تأثر و تأسف بنویسم که تمام هشت فقره اموری که نوشته ام از ابتکارات و عملیات شخص ایشان (رضا شاه) بود و کسانی که آنها را اجرا می کردند، آلت بلا اراده و نوکر مطیع دیکتاتور بودند.



موضوع اول، اختناق آزادی و دموکراسی نتیجه زندگی شخصی و قزاقی و قلدری و نداشتن تحصیل و معلومات و بی اطلاعی از دنیا بود و به نظر همه متفکرین ضرر این نوع عمل برای حال و آتیۀ مملکت به قدری زیاد بود که وصف آن ممکن نیست. راست است که دوره پانزده ساله - قبل از کودتای حوت ۱۲۹۹ م - مشروطیت دارای معایب و نقائص بود، مثل طفلی که در سال های اول زندگانی نواقص دارند که اگر تربیت صحیحی داشته باشد، تدریجاً رفع می شود. اما محسنات غیرقابل انکاری نیز داشت و نتیجه آزادی مجامع و جراید و تشکیلات خوبی به تدریج ظاهر می شد و اگر این دوره بیست ساله تسلط رضا شاه مثل دوره قبل از کودتا می گذشت، مسلماً پیشرفت های مهمی از حیث دموکراسی و تشکیلات و تقوی و درستکاری و وطن پرستی حاصل شده بود و اشخاص با مسلک با ایمان رجال میهن دوست با اعتقاد پیدا می شدند، چنانکه در همان دوره کوتاه پانزده ساله با همه انقلابات سیاسی و آثار جنگ اول جهانی و بی پولی و غیره رجال مهمی مانند مشیرالدوله، مؤتمن الملک، مصدق السلطنه، مستوفی الممالک، مخبرالسلطنه، ذکاء الملک و غیره نمایندگان شجاع و رشید و ایران دوست مانند سید حسن مدرس و شیخ حسین یزدی و شیخ ابراهیم زنجانی و تقی زاده و دیگران پیدا شدند و در تمام دوره بیست ساله دیکتاتوری دیگر کسی از قبیل این اشخاص به وجود نیامد و اگر مثل تیمور تاش و فیروز و داور و غیره هم پیدا شدند باز تربیت شده دوره آزادی بودند.

موضوع دوم، که حرص از جمع آوری مال و ضبط املاک مردم باشد، نیز امر عجیبی که در تاریخ هیچ مملکتی در دنیا و حتی در ایران سابقه نداشت که پادشاهی این طور نسبت به دارایی و موجودیت مردم اقدام کند. یک حساب سطحی کوچکی نشان می دهد که رضاشاه در سال های اول سه سال حقوق وزیر جنگ و دو سال حقوق ریاست وزراء و بعد از سلطنت تا تبعید پانزده سال حقوق سلطنت گرفته که جمع آنها را میتوان ده میلیون تومان تخمین زد. اگر تصور بکنیم که نصف این مبلغ را در این مدت بیست سال خرج زندگانی شخصی خود و اولادش کرده باشد، می توانست روز استعفاء و تبعید پنج میلیون ملک و پول نقد داشته باشد، اما به طوری که در صفحات قبل نوشتیم آنچه علنی

شد این بود که شصت و نه میلیون تومان پول نقد در بانک ملی داشت و عده [ای] املاک ضبطی او را دوهزار و چهارصد و کسری صورت دادند و گفتند که مبالغی هم اسعار خارجی دربانک های خارج داشته است. اگر از او و اولادش بپرسند که این ثروت و مکننت را از کجا آورده است، چه جواب خواهند داد؟! مال کی را گرفته و چرا گرفته و چرا نصف بودجه مملکت را به عناوین مختلف صرف آبادی املاک و دارائی ها و ساختمان عمارات ویلاها و اثاثیه و راه های فرعی و اصلی برای املاک خود کرده است. حساب املاک او همیشه قیمت عایدات داشته و قیمت مخارج ابدأ وجود نداشته و هرخرجی بوده، باید ادارات دولتی و وزارتخانه ها بکنند و حتی اعتبار ساختمان گورستان برای طهران را هم صرف ساختمان چند ویلا دربند کردند و اگرملکی تصادفاً به واسطه خشکسالی و یا علل دیگر کسر عایداتی داشت مأمورین املاک آن کسری را از مالکین دهات مجاور می گرفتند- و خود من چند بار شاهد این اجحاف بودم - و همیشه باید عایدات زیادتر و زیادتر در حساب بیاید. استدلالی هم که رضا شاه در این باب می کرد، بسیار مضحک و مفتضح بود و دراستغفا نامه خود و مصالحه نامه خود هم گفته بود و آن این بود که می خواستم آبادی و عمران املاک به مردم بیاموزیم! آیا رسواتر و ننگین تر از این استدلال پیدا می شود که اموال و دارایی مردم را مفت یا به ثمن، به حسن یا به حبس و زجر و شکنجه از آن ها بگیرند، تا نشان بدهند چگونه می شود، آنها را آباد نمود! و آیا مردم بدبخت هم توانستند مخارج آبادی املاک خود را به پای دولت بگذارند و کسری محصول یک سال را از دهات مجاور دریافت دارند!

در موقع وزارت طرق من، روزی در ضمن صحبت گفت: من این املاک را بگور نمی برم و در این مملکت می ماند! البته نمی توانستم چند کلمه حرف حق به اوبزنم و ناچار ساکت شدم و خون خوردم و حالا هم که این یادداشت را می نویسم سرا پا تأسف و تأثر هستم.

موضوع چهارم، دستور توقیف و تبعید و قتل عده [ای] که اسم برده ام جنایت و فاجعه است که در دنیا بسیار کم نظیر و در این قرن بیستم و توسعه دموکراسی و آزادی و قانون در دنیا از فجایع دلخراش و وحشیانه می باشد. کسی نبود از این

دیکتاتور بپرسید به چه قاعده اشخاصی مثل سید حسن مدرس و فرخی یزدی و ارباب کیخسرو شاهرخ با این همه زجر و شکنجه و عذاب دستور کشتن دادی و چه جوابی در مقابل خداوند عادل منتقم خواهی داد! تیمورتاش و سردار اسعد و نصرت الدوله اگر معایبی هم داشتند، محسناتی هم داشتند. به چه مجوزی تیمورتاش و فیروز میرزا [را] به محاکمه مفتضح و رسوا کشاندی - که مثلاً ۱۵ هزار یا هشت هزار تومان اختلاس کرده اند- و بعد به حبس فرستادی و با زجر و شکنجه آنها را درگوشه زندان کشتی و اجازه ندادی ختم هم برای آنها گذاشته شود. آیا محمد ولی اسدی واقعاً تقصیری کرده بود که مستحق اعدام باشد؟ یا صولت الدوله قشقای، شیخ خزعل، وکیل الملک دیبا [به] چه گناه مستحق اعدام شده بودند. اگر بخواهیم راجع تک تک افرادی که از نظامی ها غیرنظامی ها به عناوین مختلف کشته شده اند، بنویسم این یادداشت بسیار طولانی و خسته کننده خواهد شد. آیا سردار اسعد بختیاری برای مشروطیت و دولت در آذربایجان قشون کشی نکرده و فتوحاتی نکرده بود؟ آیا داور در دوره وزارت عدلیه و وزارت دارایی خود خدماتی به کشور نکرده بود؟ آیا حبیب الله شیبانی افسر بد و خائن مثل افسران دیگر بود که سردار اسعد را به آن شکل فجیع در زندان کشتند و داور و شیبانی [ج.ص.]: سرلشگر شیبانی مورد غضب رضاخان واقع و محاکمه شد و بعد رهایی از زندان به اروپا رفت و در جنگ دوم جهانی در برلن به قتل رسید [برلن و ادار کردن که خود کشی نمایند.

به مردی که ملک سراسر زمین      نیرزد که خونی چکد بر زمین

در موضوع سوم و پنجم و هفتم و هشتم که مطالب روشن و واضح و محتاج به تکمیل و تفسیری نیست. محتاج نمی بینم جملاتی اضافه نمایم، همین قدر اشاره می کنم که تقصیر تمام مفسد و بی تربیتی ها و خرابکاری ها و بی لیاقتی ها و وظیفه شناسی ها متوجه شخص رضا شاه و سوء اداره او و دیکتاتوری او بود و حوادث شهریور ۱۳۲۰ ش نتیجه بی اطلاعی ها و بی خبری ها و خود رأی های او بود که این طور باعث بی آبرویی کشور و شکست مملکت و نتاج

و عواقب آن گردید. با توضیحات فوق که عین حقایق و واقعیات می باشد و از ذره ای مبالغه و اغراق و تفریط در آن وجود ندارد متأسفانه این طور نتیجه می گیریم که کارهای مضر ایشان بر کارهای مفید ایشان می چربید. (۱۲)

### عبدالرضا هوشنگ مهدوی دوران جنگ دوم جهانی

عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی در رابطه با «دوران جنگ دوم جهانی» می نویسد: در ۱۱ شهریور ۱۳۱۸، فردای روزی که جنگ در اروپا آغاز شد، دولت ایران بیانیه ای رسمی به این شرح منتشر ساخت:

«در این موقع که متأسفانه دایره جنگ در اروپا مشتعل گردیده است، دولت شاهنشاهی ایران به موجب این بیانیه تصمیم خود را به اطلاع عموم می‌رساند که در این کارزار بیطرف مانده و بیطرفی خود را محفوظ خواهد داشت.» و به نمایندگان سیاسی خارجی مقیم تهران و همچنین به سفرا و وزرای مختار ایران در خارجه بخشنامه شد که این تصمیم دولت را به آگاهی دولتهای متبوع و دولتهای محل توقفشان برسانند. در سوم آبان نیز رضا شاه در مراسم گشایش دوازدهمین دوره قانونگذاری سیاست خارجی ایران اعلام کرد:

در روابط کشورهای دیگر، مخصوصاً کشورهای همسایه که پایه آن بر اساس دوستی و احترام متقابل استوار می باشد، دولت ایران بی طرفی کامل را پیروی می نماید و آرزومند است در نزدیکترین وقت آرامش برقرار شود؛ زیرا ادامه جنگ لطمه به اوضاع مالی و اقتصادی کلیه کشورهای وارد خواهد ساخت و مدنیت دنیا را تهدید می کند.

در فاصله شهریور ۱۳۱۸ تا شهریور ۱۳۲۰ دولت ایران می کوشید این بی طرفی را به هر نحوی شده حفظ نماید و چون طی این دو سال جنگ تنها در قاره اروپا جریان داشت، خطر زیادی متوجه ایران نبود. اما تأثیرات جنگ بزودی آشکار شد و دولت انگلیس بنادر آلمان را تحت محاصره اقتصادی قرارداد و پنج فروند کشتی بازرگانی آلمان را که در بندر شاهپور مشغول تخلیه بار بودند

به دام انداخت. در ۱۵ شهریور سررتیپ امیرخسروی وزیر دارایی ایران به وزیر مختار آلمان در تهران اظهار داشت: «در صورتی که بتوان مسائل ناشی از محاصره اقتصادی و مشکلات ناشی از آن را در زمینه واردات و صادرات حل کرد، دولت ایران نه تنها به حفظ روابط بازرگانی خود با آلمان تمایل دارد بلکه حتی حاضر به توسعه آن نیز می باشد.» او تقاضا کرد که برلین برای اخذ اجازه حمل کلاهای وارداتی ایران از طریق روسیه با دولت شوروی وارد مذاکره شود و از تلاشهای ایران برای انعقاد قرارداد مشابهی با مسکو در زمینه صادرات کالاهای ایرانی حمایت کند.

موضع آلمان در قبال ایران، در مراحل نخست جنگ از واقعینهای سیاسی ناشی از قرار داد مولوتف - ریبن تروپ متأثر بود. بر اساس پروتکل محرمانه منضم به این قرار داد که مفاد آن پس از جنگ منتشر شد، اختلافات هیتلر و استالین با تعیین مناطق نفوذ برای هر یک از دو کشور در اروپای شرقی موقتاً تسویه شد: آلمان و شوروی لهستان را بین خودشان تقسیم کردند، بخش شرقی فنلاند و ایالت مولداوی در شرق رومانی و نیز سه کشور استونی و لتونی و لیتوانی به شوروی تعلق گرفت و در مقابل مجارستان و بلغارستان و رومانی منطقه نفوذ آلمان شناخته شده بود. در واقع قرار داد مولوتف - ریبن تروپ نخستین تقسیم اروپای شرقی قبل از یالتا بود.

از این تاریخ خط مشی آلمان هیتلری در قبال ایران بر این اساس قرار گرفت: (الف) نفوذ انگلیس را در ایران از میان ببرد یا کاهش دهد. (ب) نفوذ آلمان را افزایش دهد و جانشین آن سازد. (ج) توجه استالین را از بالکان منحرف و متوجه خاورمیانه کند.

اما مذاکرات ایران با مقامات شوروی جهت انعقاد موافقتنامه ترانزیتی، بر اثر تقاضاهای شاق روسها از قبیل آزادی کلیه کمونیستهایی که در زندان شاه بودند یا انحصار فروش نفت شوروی در مناطق شمالی کشور، با پیشرفت چندانی توأم نبود و در اوایل آبان به بن بست رسید. نظیر همین بن بست در مذاکرات ترکیه و شوروی پدیدار شد که روسها برای حصول نوعی تفاهم با ترکها خواستار تجدید نظر در پیمان مونترو ۱۹۳۶ در مورد بغازهای بسفور و

دارداندل شدند. وقتی دولت ترکیه با سرسختی و زیاده طلبی روسها روبرو شد، یک پیمان دفاعی با انگلیس و فرانسه امضا کرد. اما رضا شاه بر خلاف ترکها از انعقاد هرگونه پیمان رسمی اکراه داشت زیرا به ارزش و اعتبار عملی این گونه پیمانها در تردید بود. با این همه وصول گزارشهایی مبنی بر استقرار لشکرهای جدید روسی در ترکمنستان شوروی بر نگرانیهایش افزود: استالین تصمیم گرفته بود بر فشارهای نظامی خود بر ایران و ترکیه بیفزاید و مولوتف به سفیر آلمان در مسکو اطلاع داد که ارتش سرخ قصد دارد بزودی تقویت نیروهایش در قفقاز را آغاز کند.

هنگامی که تلاشهای رضا شاه در انعقاد پیمان بازرگانی جدیدی با شوروی به نتیجه نرسید آلمان متوسل شد و از طریق آن کشور به شوروی فشار وارد ساخت. در این هنگام آلمان شریک تجاری درجه یک ایران شده بود و کلیه محصولات غیر نفتی ایران را به قیمت خوب می خرید و در ازای آن کالاهای صنعتی به ایران تحویل می داد. وزارت اقتصاد آلمان بر این باور بود که همکاری اقتصادی ایران و شوروی بر اساس یک پیمان جدید نه تنها به نفع دو کشور بلکه به نفع برنامه های اقتصادی ایران و آلمان نیز هست. به عقیده آلمانیها هر قدر تنش در روابط ایران شوروی کمتر بود، جریان تجارت آلمان با ایران تسهیل می شد و رونق بیشتری می یافت. از این روی عادی کردن روابط بازرگانی ایران و شوروی « شایستگی حمایت بسیار فعالانه آلمان را داشت» .

رضا شاه وقتی از این نظر آلمانیها آگاه شد پیشنهاد کرد که دولتهای ایران و آلمان مشترکاً برای حل مسئله ترانزیت کالا از خاک شوروی به آن کشور فشار بیاورند. در پیمان بازرگانی آلمان و شوروی منعقد در ۱۱ فوریه ۱۹۴۰ دولت شوروی وعده داد که « خصوص حمل و نقل کالا از آلمان به ایران تسهیلات لازم ایجاد کند». و سرانجام در ۲۵ مارس ۱۹۴۰ ( ۵ فروردین ۱۳۱۹ ) ایران و شوروی جامع ترین پیمان بازرگانی بین دو کشور را امضا کردند تا چندین سال روابط تجاری دو کشور را منظم می ساخت. عمده ترین مواد پیمان مزبور به شرح زیر بود:

۱ - رفتار دولت کامله‌الوداد: هر یک از طرفین برخورداری کامل طرف دیگر از حق دولت کامله‌الوداد را در مورد حقوق گمرکی، انبار کردن کالا، طبقه بندی کالاها در تعرفه های گمرکی، سازمان های اقتصادی شوروی، حمل و نقل مسافر و کشتیهایی که در آبهای ساحلی و بنادر طرفین رفت و آمد می کردند پذیرفت.

۲ - بازرگانی: به دولت شوروی حق داده شد که مادامی که قرارداد معتبر است کالاهایی در حدود سهمیه ای که هر سال تعیین خواهد شد به ایران صادر کند دولت شوروی پذیرفت که «مجموع ارزش صادرات شوروی به ایران که به ریال فروخته خواهد شد از مجموع ارزش کالاهایی که در ایران به ریال خریداری خواهد کرد بیشتر نباشد.»

۳ - ترانزیت: دولت شوروی پذیرفت حق ترانزیت آزاد در خاک خود به محصولات طبیعی و صنعتی ایران به مقصد هر کشور ثالثی بدهد و ایران نیز معامله به مثل نماید. این حق ترانزیت آزاد شامل اسلحه و مواد جنگی نمی شد.

۴ - نمایندگی بازرگانی: وظایف نمایندگی بازرگانی شوروی در ایران به شرح زیر تعیین گردید: (الف) کمک به توسعه روابط اقتصادی دو کشور. (ب) نمایندگی منافع شوروی در بازرگانی خارجی. (ج) ترتیب معاملات تجاری با تجار ایرانی به نام دولت شوروی و (د) ترتیب تجارت با دولت ایران. ضمناً نماینده بازرگانی و دوفنر معاونانش همچنان از مصونیتها و مزایای دیپلماتیک برخوردار شدند.

۵ - دریای خزر: مقرر شد که در بنادر ایران و روسیه با کشتیهای خود آن کشور می شود. هیچ سفینه ای که متعلق به یکی از دو کشور نباشد حق ندارد «در دریای خزر وجود داشته باشد.» هر یک از طرفین حق انحصاری ماهیگیری در دریای خزر را تا فاصله ده میل دریایی از سواحل خود حفظ کرد.

۶ - مدت: قرارداد می بایست به تصویب قوای مقننه دو کشور برسد ولی از همان روز امضا بطور موقت به مرحله اجرا در می آمد و مدت آن سه سال بعد

و در صورتی که یکی از طرفین آن را لغو نمی کرد، خود به خود به مدت نامعلومی تمدید می شد. ...» (۱۳)

در ادامه آن هوشنگ مهدوی می نویسد: «در ۸ مهر ۱۳۱۸ به فنلاند تجاوز کرد تا بخش شرقی آن کشور را که به موجب توافق با آلمان، سهم خود می دانست تصاحب کند. این امر باعث نگرانی شدید رضا شاه شد. وی از احتمال توافق محرمانه هیتلر و استالین در مورد تسلط شورویها بر شمال ایران بیمناک بود. اقدامات شوروی شاه را متقاعد ساخت که باید برای مقابله با نیت احتمالی شوروی بر ضد ایران دست بکار شود. از این رو ارتش ایران با سرعت و شتاب هر چه تمامتر به احداث استحکاماتی در امتداد مرزهای شمالی کشور پرداخت و این در حالی بود که در حدود شش لشکر از ارتش ایران در امتداد مرزهای ایران و شوروی مستقر بود. ولی از نقطه نظر تجهیزات و نفرات، لشکرهای مزبور در وضعی نبودند که بتوانند از پس یک حمله اساسی برآیند. رضا شاه چاره ای نداشت جز اینکه از متفقین غربی کمک نظامی بخواهد. در اوایل بهمن ۱۳۱۸ محمدعلی مقدم وزیر مختار ایران در لندن به وزارت خارجه انگلیس پیشنهاد کرد یک پیمان دفاعی محرمانه بین ایران و انگلیس منعقد شود. رضا شاه مایل بود این پیمان محرمانه بماند زیرا بیم از آن داشت که این باعث تحریک روسها گردد. ضمناً خواستار ارسال فوری ۶۰ فرزند هواپیماهای بمب افکن جدید و شکاریهای رده اول شد.

اگرچه انگلیسیها از پذیرش هرگونه تعهد بیشتری در باره ایران اکراه داشتند، ولی آنان نیز مثل رضا شاه از بابت خطر شوروی نسبت به ایران و منابع نفتی استراتژیکی آن نگران بودند. منابع اطلاعاتی بریتانیا گزارشهایی در باره تمرکز نیروهای شوروی در مرزهای شمالی ایران دریافت داشته بودند. در ۲۸ آذر کابینه جنگی بریتانیا دستور العملی به شرح زیر صادر کرده بود:

در اولین نشانه های تجاوز روسها به ایران، نیروهای انگلیسی امنیت داخلی و دفاع هوایی تأسیسات نفت جنوب ایران و بندر بصره را تأمین خواهند کرد. این نکته حائز اهمیت است که اجازه داده نشود روسها به اندازه ای پیشروی کنند که ما از استفاده از پایگاههای خود در ترکیه و عراق برای ضربه زدن به مراکز



تولید نفت روسها در قفقاز، یعنی تنها هدفی که در روسیه در معرض حملات هوایی مؤثر ما واقع است محروم نشویم.

در ۲۵ دی نیز کابینه جنگی به دولت هند دستور داده بود طرحی را جهت اعزام سه لشکر برای دفاع از مناطق نفت خیز ایران تدارک ببیند. کابینه جنگی در ۱۸ بهمن از رؤسای ستاد خواست که پیشنهاد ایرانیان را در مورد دریافت کمک تسلیحاتی و عقد یک پیمان دفاعی محرمانه مورد بررسی قرار دهند. رؤسای ستاد در ۴ اسفند پاسخ دادند: «انگلستان نمی تواند هواپیما به ایران بدهد و حتی اگر شوروی ایران را نیز مورد تهاجم قرار دهند در صورتی که این تهاجم به حملات هوایی روسها منجر نشود، شاید اعزام نیرو به داخل ایران هم ضرورت نیابد.» آنها در مقابل پیشنهاد کردند که «انگلستان بی طرفی ایران را تا زمانی که ما برای عملیات تعرضی بر ضد روسیه به همکاریشان احتیاج پیدا کنیم حفظ نماید. بنابراین دلیلی نیست که ما از پیش برنامه هایمان را با ایران هماهنگ سازیم، آنگاه به کمک فعال ایران نیاز خواهیم داشت. در این صورت ممکن است رضا شاه نیز در مقابل خواستار کمک قوای انگلیس در دفاع از شمال ایران شود. بنابراین تغییر و تحولاتی که در پیش است هنوز آن قدر روشن نیست که پذیرش درخواست وزیر مختار ایران را مبنی بر هماهنگی برنامه های جنگی ایران و انگلیس که مستلزم اعزام نیرو برای کمک به شاه است توجیه کند.»

کابینه جنگی بریتانیا این نظریات را پذیرفت و لذا به تقاضای ایران پاسخ مثبت داده نشد. اما انگلیسیها در فروردین ۱۳۱۹ طرح عملیاتی دفاع از آبادان و مناطق نفت خیز جنوب را تصویب کردند و برای این منظور سه لشکر مختلط هندی و انگلیسی را در نظر گرفتند. انگلیسیها در آغاز صرفاً از دیدگاه دفاعی به این عملیات می نگریستند ولی طولی نکشید که کابینه جنگی خود را درگیر طرح یک برنامه تعرضی بر ضد شوروی یافت. ادوارد دالاد به نخست وزیر فرانسه که برای کمک به دفاع جانانه فنلاندیها در برابر تجاوز شوروی، از سوی افکار عمومی کشورش تحت فشار قرار داشت، به دولت انگلیس پیشنهاد کرد که یک رشته برنامه ریزی تهاجمی از جمله اعزام نیروی داوطلب به فنلاند

و بمباران چاههای نفت قفقاز در نظر گرفته شود، چون بمباران تأسیسات نفتی باکو و باطوم آلمانیها را ( که از نفت شوروی استفاده می کنند) به نحو چشمگیری در مضیقه قرار خواهد داد و بعلاوه اقتصاد شوروی را فلج خواهد کرد. در طرح پیشنهادی فرانسه، استفاده از شش تا هشت اسکادران هواپیماهای بمب افکن که در ترکیه و سوریه و ایران و عراق استقرار یابند در نظر گرفته شده بود.

کابینه جنگی انگلستان به این نتیجه رسید که هنوز به نفع انگلیس نیست که بر ضد شوروی وارد جنگ شود و لذا با اعزام بمب افکن به خاورمیانه موافقت نکرد. اما پل رنو نخست وزیر جدید فرانسه هم چنان شایق به حمله به قفقاز بود و شورای عالی جنگی متفقین را برای اتخاذ تصمیم فوری در این باب تحت فشار قرار می داد. او معتقد بود که می توان تمامی منطقه باکو را منهدم ساخت و اقتصاد شوروی را به نحوی مؤثر فلج کرد. اما انگلیسیها این طرح را محتاج به بررسی بیشتر می دانستند و با استقرار هواپیماهای بمب افکن در عراق یا سوریه مخالفت می ورزیدند.

شورویها که ظاهراً از این قصد متفقین بو برده بودند، هنگامی که فنلاند را در اوایل فروردین ۱۳۱۹ شکست دادند، نیروهایی از جبهه فنلاند به قفقاز منتقل ساختند و به توقیف قوای مستقر در باکو و تفلیس پرداختند که بزودی به ارتشی معادل ۲۰۰,۰۰۰ سرباز و حدود ۱۰۰۰ تانک افزایش یافت. ضمناً استحکاماتی در امتداد مرزهای ترکیه و ایران احداث کردند و همزمان یک تشکیلات مستقل دفاع ضد هوایی نیز در قفقاز ایجاد کردند و تعداد هواپیماهایشان در قفقاز را به بیش از ۵۰۰ فروند رساندند. در آن سوی دریای خزر نیز سه سپاه به ترکمنستان اعزام داشتند. به اصرار پل رنو نخست وزیر فرانسه، که مایل بود طرح بمباران قفقاز هرچه زودتر عملی شود، قرار شد عملیات در اوایل تیر ۱۳۱۹ انجام بگیرد. اما درحالی که متفقین در جهت یک رویا رویی قطعی با اتحاد شوروی گام بر می داشتند، ناگهان با یورش گسترده نیروهای آلمانی به فرانسه و کشورهای هلند و بلژیک تمام برنامه های مزبور در هم ریخت. سحرگاه روز ۱۰ مه ۱۹۴۰ (۲۰ اریبهشت ۱۳۱۹) تانکهای آلمانی خاک بلژیک را در

نوردیدند و چتر بازان آلمانی بر فراز هلند فرود آمدند و نیروهای زرهی آلمان در خاک فرانسه به پیش تاختند و شکاف عمیقی در خطوط دفاعی متفقین ایجاد کردند. در همان روز وینستون چرچیل به نخست وزیری بریتانیا منصوب شد و جنگ مسخره به جنگ واقعی تبدیل گردید.

در این هنگام سفارتهای شوروی و آلمان در تهران با هماهنگی و شرکت نزدیک عمل می کردند. هر دو هر چند با انگیزه های متفاوت می کوشیدند از مزایای ناشی از تفاهم روس و آلمان بهره برداری کامل کنند. این روزها اوج همکاری روسیه و آلمان بشمار می رفت به طوری که وقتی در اول تیر ۱۳۱۹ فرانسه شکست خورد و پیمان ترک مخاصمه امضا کرد، مولوتف وزیر خارجه شوروی را به مناسبت پیروزیهای شگفت آور ارتش آلمان» ابراز کرد و افزود: « لازم است به توطئه های فرانسه و انگلیس و پاشیدن تخم نفاق و سوء ظن بین آلمان و شوروی در کشورهای بالتیک خاتمه داده شود». در عین حال شوروی از فرصت شکست فرانسه استفاده کرد و در هفته اول تیر استونی و لتونی و لیتوانی را تصرف کرد و به عنوان جمهوریهای شوروی به خاک خود منضم ساخت. در هفته بعد نیز روسها نیمه شرقی رومانی را اشغال کردند و به نام جمهوری شوروی مولداوی به اتحاد جماهیر شوروی ملحق ساختند.

در این هنگام رادیوهای آلمان و شوروی همصدا حملات تبلیغاتی به ایران را آغاز کردند و حتی رادیو برلین چند بار شخص رضا شاه را به باد انتقاد گرفت. رضا شاه در ۴ تیر ۱۳۱۹ دکتر متین دفتری نخست وزیر آلمان خواه خود معزول کرده و علی منصور را که بیشتر به بی طرفی شهرت داشت به جانشینی اوبرگزیده بود. ضمناً برای رفع شکایت سرریدر بولارد وزیر مختار انگلیس که جراید ایران تصویر یک جانبه ای از وقایع جنگ به نفع آلمان منتشر می کنند، خبرگزاری پارس دستور داد اخبار رویترا را هم منتشر سازند.

در این مابین بر فشار شورویها بر ایران و ترکیه افزوده شد. برلین نیز به نحوی فعالانه از این گونه حرکات شوروی پشتیبانی می کرد. آلمانیها در ۱۲ تیر با انشتار بخشی از اسناد ستاد ارتش فرانسه که جزئیات طرح بمباران چاههای نفت قفقاز را دربرداشت بربحران موجود در روابط شوروی با ترکیه و ایران

وانگلیس دامن زدند. روزنامه های شوروی این اسناد را بعنوان دلایل همدستی ایران و ترکیه در این طرح مورد حمله قرار دادند. جراید ایران از این ادعا شوروی اظهار شگفتی کردند و مدعی شدند که ایران از این ادعای شوروی اظهار شگفتی کردند و مدعی شدند که ایران از این توطئه اطلاعی نداشته است. در ۱۶ تیر فیلمونف سفیر شوروی در ایران در خواستهای محرمانه ای دایر بر واگذاری کنترل آذربایجان و استانهای کرانه دریای خزر و اجازه استفاده از فرودگاهها و راه آهن سراسری ایران را به وزارت امور خارجه تسلیم کرد. این موضوع چنان جدی بود که مقامات ایرانی حتی جرأت نکردند وصول چنین خواسته هایی را اعلام کنند. بنا بر گزارش اروین اتل وزیر مختار آلمان: «ایرانیان مخصوصاً از آلمانیها خشمگین هستند و بر این باورند که ایران با یک جبهه مشترک روس و آلمان روبرو می باشد؛ طبق گزارش وابسته نظامی سفارت آلمان: «در تهران همه منتظر تهاجم شوروی هستند. ارتش ایران در جنوب تبریز مانورهای ترتیب داده و واحدهایی به مرز جلفا اعزام داشته است.» دو روز بعد، در ۲۶ تیر وزارت خارجه بریتانیا به این نتیجه رسید که هیتلر و استالین برضد انگلیس متحد شده اند و هیتلر امیدوار است با تشویق شوروی به حرکت در جهت جنوب و خلیج فارس مانع از جاه طلبیهای او در اروپا کرد.

برخورد نظامی بین انگلستان و شوروی بر سر ایران قریب الوقوع بنظر می رسید. اما طولی نکشید که بحران مسئله ایران بنا به دلایلی فروکش کرد: استالین از آن بیم داشت که در صورت اشغال ایران، انگلیسیها با بمباران چاههای نفت قفقاز در صدد تلافی برآیند. افزون بر آن فشارهای او برای وادار ساختن رضا شاه به اعطای یک سلسله امتیازات سیاسی - به شیوه ای که در مورد کشورهای بالتیک به کار رفته و موفق شده بود- به نتیجه نرسید. رضا شاه در حالی که هیچ اقدامی در جهت پرهیز از رویارویی فروگذار نمی کرد، مصمم بود در برابر هرگونه تهدید ایستادگی و چنین وانمود کند که سیاست مستقل خود را دنبال می کند نه سیاست یک قدرت بزرگ را به قول وزیر مختار امریکا در تهران: در حال حاضر امنیت نهائی ایران در ارتباط نزدیک

با نبرد بریتانیا تلقی می شود؛ لذا استالین تصمیم گرفت با توجه به سرسختی ایران و ترکیه که حمایت انگلیس را پشت سر داشتند، موقتاً و تا روشن شدن تکلیف انگلیس که زیر بمباران شدید نیروی هوایی آلمان قرار داشت، از شدت فشارهای سیاسی خود بکاهد.

در همان حال که استالین تصمیم گرفت هرگونه اقدامی را بر ضد ایران دست کم تا بهار آینده به تعویق افکند، هیتلر نیز در برابر مقاومت سرسختانه انگلیسیها در ۱۸ شهر شهریور ۱۳۱۹ دستور داد اقداماتی که به منظور حمله به خاک انگلیس صورت گرفته بود متوقف شود و توجه خود را به شرق معطوف داشت زیرا در آنجا نیروهای شوروی مستقر در شرق روانی، دستیابی آلمان را به چاههای نفت با ارزش رومانی به مخاطره افکنده بود. در ۱۴ مهر دریاسالار ریدر فرمانده نیروی دریایی آلمان به هیتلر اظهار داشت: اگر بتوان شوروی اجتناب کند. هیتلر موافقت کرد که باید شوروی را به پیشروی به سوی ایران و هند ترغیب نمود.

در اواخر مهر ۱۳۱۹ مولوتف کمیسر امور خارجه شوروی به عنوان بازدید از فن ریین تروپ به برلین رفت و ضمن مذاکره با سران آلمان خواستار مناطق نفوذ بیشتری در اروپای شرقی و بالکان شد. آلمانیها زیر بار نرفتید و پیشنهاد کردند که شوروی از اروپا شرقی و بالکان چشم بپوشد و در عوض سرزمینهایی را در جهت جنوب دریای خزر تصرف کند. روسها این پیشنهاد را نپذیرفتند و مذاکرات با شکست روبرو شد. انگلیسیها که از این پیشنهاد را نپذیرفتند و مذاکرات با شکست روبرو شد. انگلیسیها که از این مذاکرات مطلع شده بودند علناً آلمان را به فروش ایران متهم کردند. این اتهام مقامات ایرانی را بشدت نگرانی ساخت به طوری که منصور نخست وزیر در باره این موضوع از وزیر مختار آلمان استفسار کرد ولی اتل اظهار بی اطلاعی نمود. سرانجام وزارت خارجه آلمان به منظور آرام ساختن ایرانیان مراتب را رسماً تکذیب کرد. در ۳ آذر ۱۳۱۹ سر فرماندهی ارتش آلمان دستور اجرای عملیات بارباروسا (حمله به شوروی) را صادر کرد.

در ماههای زمستان ۱۳۱۹ انگلیسیها نقشه خود را برای مداخله احتمالی در ایران و عراق مطابق مقتضیات روز کردند و رضا شاه نیز اقدامات دفاعی کشور خویش را تحت بررسی قرارداد و از شورای عالی جنگ خواست که طرح مفصلی در باره اقدامات دفاعی لازم جهت مقابله با تهاجم احتمالی شوروی تهیه کند. در اوایل ۱۳۲۰ در امتداد محورهای نفوذی مختلفی که به مناطقی شمالی ایران راه می یافت. استحکاماتی ساخته شد. در این میان در عزم و اراده انگلیسیها برای مقابله با پیش روی نیروی شوروی و آلمان به سوی خلیج فارس تغییری حاصل شده و قرار بود سه لشکر از نیروهای مختلط هندی و انگلیسی برای دفاع از عراق و ایران از هند اعزام شوند و بعلاوه یک نیروی ضربتی مرکب از واحدهای انگلیسی مستقر در فلسطین به آنان به پیوندد. اما سیر رویدادها به مراتب سریع تر از حد انتظار انگلیسیها بود. در نخستین هفته فروردین فروردین ۱۳۲۰ نیروهای آلمانی بلغارستان و یونان و یوگسلاوی را اشغال کردند. در اربیهشت نیروهای مشترک آلمان و ایتالیا در شرق مدیترانه مستقر شدند. قوای دولت و بشی که حاضر به همکاری با دول محور شده بود به محض آمادگی نیروهایش به شوروی حمله کند دیگر در تشویق روسها به حمله به ایران شور و شوقی نشان نمی داد. در چنین اوضاع و احوالی بود که گروهی از عناصر طرفدار آلمان در عراق دست به کودتایی زدند که باعث شد امکان دستیابی هیتلر به نفت خلیج فارس بیشتر شود.

## ۲ - مقدمات حمله متفقین به ایران:

در ۱۳ فروردین ۱۳۲۰ کودتایی در بغداد صورت گرفت و رشید عالی گیلانی نخست وزیر اسبق و چهار سرهنگ عراقی طرفدار آلمان حکومت را در دست گرفتند. امیر عبدالله نایب السلطنه به فرودگاه حبانیه نزد انگلیسیها گریخت و در یکی از ناوهای جنگی بریتانیا به او پناه داده شد. هنگامی که خبر شورش عراق به لندن رسید، وینستون چرچیل دستور داد پیش از آنکه عراقیها بتوانند آلمانیها به مداخله فراخوانند و مناطق نفت خیز به خطر افتد، شورش رشید عالی سرکوب شود.

نخست وزیر بریتانیا در ۱۸ فروردین به حکومت هند دستور داد فوراً یک لشکر به بصره بفرستد. ناوگان حامل لشکر مزبور در ۲۸ فروردین وارد آبراه شط العرب شد و بدون آنکه با مقاومتی روبرو شود در بصره پیاده شد و در اسرع وقت کلیه نقاط حساس اطراف شهر را در اختیار گرفت.

رهبران عراق تصمیم گرفته بودند اگر انگلیسیها نیروی بیشتری پیاده کنند، دست به مقاومت بزنند. لذا از دولت آلمان تقاضای کمک کردند. در ۷ اردیبهشت ریین تروپ به هیتلر گزارش داد که ۶۰۰ تن اسلحه و مهمات برای عراقیها تهیه شده و قرار است از طریق سوریه به عراق حمل شود و همان شب به رشید عالی تلگراف زد: «رایش آلمان از دولت کنونی عراق در مبارزه اش با انگلستان پشتیبانی می کند و هر چه در توان داشته باشد انجام خواهد داد.»

اصولاً رضا شاه نسبت به عراق تمایل دوستانه نداشت و از این تغییر و تحولات در کشور همسایه بسیار هم نگران بود. او شورای عالی جنگ را فرا خواند و پیشنهاد کرد دو لشکر از ارتش ایران برای سرکوب شورش عراق اعزام شود. به عقیده رضا شاه این اقدام می توانست باعث جلب نظر مساعد انگلیسیها گردد. فرماندهان ارتش رأی او را زدند و شاه نیز دیگر موضوع را دنبال نکرد.

در ۳۱ اردیبهشت دولتهای عراق و آلمان در تلاش مذبحخانه جهت پیشگیری از ورود نیروهای کمکی انگلیس به بصره، از دولت ایران خواستند آبراه شط العرب (اروند رود) را به روی ناوگان جنگی انگلیس ببندد. رضا شاه این تقاضا را نپذیرفت به گفته بولارد: «رضا شاه امیدوار بود که ما برای کمک به آنها هر چه در توان داشته باشیم انجام خواهیم داد. او حاضر بود در صورت بر خورداری از حمایت نظامی بریتانیا در برابر آلمانها ایستادگی کند.» در اول خرداد هنگامی که دولت آلمان از ایران خواست که ۲۰۰۰ تن بنزین جهت استفاده هواپیماهای آلمانی مستقر در موصل ارسال دارد، منصور صریحاً این تقاضا را به عنوان اینکه انگلیسیها آن را عملی خصمانه تلقی خواهند کرد و این بر خلاف بی طرفی ایران است، رد کرد. در نتیجه شورش رشید عالی گیلانی شکست خورد و انگلیسیها بغداد را تصرف کردند و عبدالله نایب السلطنه و

نوری سعید نخست وزیر طرفدار انگلیس، مجدداً زمام امور عراق را در دست گرفتند. رهبر عراقی ابتدا به ایران و سپس به آلمان پناهنده شد. در ۱۸ خرداد نیز نیروهای مشترک انگلیس و فرانسه آزاد (طرفدار ژنرال دوگل) به سوریه و لبنان حمله کردند و در عرض چند روز ارتش فرانسه مقیم آن کشور را شکست داده سواحل شرقی مدیترانه را تصرف نمودند.

در اول تیر ۱۳۲۰ واقعه ای روی داد که دنیا را با شگفتی روبرو ساخت و اهمیت استراتژیکی ایران را چند برابر افزایش داد. سحرگاه آن روز ارتش نیرومند آلمان به شوروی حمله کرد و در ظرف چند روز شکستهای فاحشی به ارتش سرخ که غافلگیر شده بود و انتظار چنین حمله ای را نداشت وارد ساخت و بخشهای بزرگی از خاک روسیه اروپا را تصرف کرد. هدف آلمانیها متلاشی کردن نیروی دفاعی شوروی، تصرف مسکو و لنینگراد و کیف، و رسیدن به چاههای نفت قفقاز بود و قصد داشتند پس از آنکه ارتش افریقایی آلمان تحت فرماندهی مارشال رومل که به دروازه های مصر رسیده بود خطوط دفاعی انگلیس را در شمال آفریقا درهم شکست با ارتش اعزامی به روسیه در ایران تلافی نماید و هردو ارتش توأماً به هند و منطقه خلیج فارس حمله کنند و با تصرف ذخایر نفت خاورمیانه و منابع حیاتی هند، امپراتوری انگلیس را به زانو در آورند.

دولت ایران در ۵ تیر بی طرفی خود را در جنگ آلمان و شوروی اعلام داشت و به ساعد مراغه ای سفیر خود در مسکو دستور داد که مقامات شوروی را نسبت به تصمیم راسخ ایران در مورد استمرار سیاست بی طرفی قاطع خود مطمئن سازد.

در چنین اوضاع و احوالی بود که چرچیل بی درنگ دست اتحاد به سوی شوروی دراز کرد و با وجود سابقه آن همه دشمنی و رقابت و اختلاف سیاسی و مسلکی که بین دو کشور وجود داشت، برای مقابله با خطر مشترک ناچار شد با روسها در یک صف قرار بگیرد. روسها در برابر حملات برق آسای ارتش آلمان نیاز مبرمی به اسلحه و مهمات و دارو داشتند. انگلیسیها نیز می خواستند به هر قیمتی خطوط ارتباطی میان خلیج فارس و سرحدات شوروی را حفظ



کنند تا بدین وسیله اولاً جنگ افزارهای مورد نیاز شوروی را به جبهه شرق برسانند و در ثانی هرگاه شورویها احتمالاً در جنگ با آلمان شکست بخورند - که در آن روزها بعید بنظر نمی رسید- خودشان رأساً از چاههای نفت خاورمیانه و خطوط ارتباطی هند دفاعی کنند. در هر حال اشغال ایران از نظر مقتضیات جنگی و استراتژیکی الزامی بود.

در ۶ تیر سراسرتافورد کریپس سفیر انگلیس در مسکو با شتاب از لندن به محل مأموریتش مراجعت کرد و مذاکره در باره اتحاد با شوروی با مولوتف پرداخت. این مذاکرات منتهی به موافقتنامه ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۱ ( ۲۱ تیر ۱۳۲۰ ) بین دو کشور شد که دولتین متعهد شدند: ( الف ) هیچ گونه مذاکرات جداگانه برای متارکه جنگ با آلمان بدون اطلاع و جلب رضایت طرف دیگر ننمایند. ( ب ) طرفین هرگونه کمک نظامی لازم را در جنگ با دشمن مشترک به یکدیگر برسانند.

آنگاه مسئله رساندن اسلحه و مهمات به جبهه روسیه مطرح شد. انگلیسیها راه ایران را که مطمئن ترین و کوتاهترین راه بود و راه آهن سراسری آن از خلیج فارس به بحر خزر بهترین وسله تقلید بشمارمی رفت پیشنهاد کردند. در آغاز روسها در حمله به ایران ابراز تردید نمودند زیرا مایل نبودند خود را در دو جبهه جنگ درگیرسازند. اما انگلیسیها در این خصوص به آنان اطمینان کافی دادند که در عرض چند روز موفق به از بین بردن مقاومت ارتش و اشغال ایران خواهند شد. بدین سان در ۲۶ تیر در مورد حمله و اشغال ایران از شمال و جنوب بین نمایندگان و دولت توافق به عمل آید.

رضا شاه که در این هنگام متکی به ارتش ۱۲۰,۰۰۰ نفری و بی طرفی ایران بود و به هیچ وجه باور نمی کرد حامیان دیروزی اش با دشمنان خونی اش همدست شده ایران را مورد تهاجم قرار دهند، برای آنکه بهانه به دست متفقین ندهد فعالیتهای آلمانیهای مقیم ایران بشدت تحت کنترل قرار داده بود. ولی در ۲۷ تیر دولتهای شوروی و بریتانیا دو یادداشت مشابه تسلیم ایران کردند و از فعالیتهای کارشناسان آلمانی در ایران اظهار نگرانی نموده و خواستار خروج آنان که به عقیده دو دولت متفق « ستون پنجم آلمان در ایران » را

تشکیل و منافع آنها را مورد تهدید قرار داده بودند، شدند. دولت ایران پاسخ داد که کارشناسان آلمانی برای خدمت در صنایع ایران ضروری بوده و بزودی نمی توان برایشان جانشین پیدا کرد و تعدادشان نیز آن قدر زیاد نیست و دولت بر آنها نظارت و مراقبت جدی دارد.

متفقین که تصمیم خود را به حمله و اشغال ایران قبلاً گرفته بودند، همزمان مشغول تدارک عملیات نظامی گردیدند. اما در عین حال انگلیسیها که قبلاً با ورود ارتش سرخ به شمال ایران موافق نبودند و از عواقب این کار واهمه داشتند سعی کردند رضا شاه را متوجه وخامت اوضاع بنمایند. آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس در ضیافتی که به افتخار ملکهٔ تبعیدی هلند در لندن برپا شده بود، محمد علی مقدم وزیر مختار ایران را به کناری کشید و به طور سربسته به او اظهار داشت که اگر مسئله واگذاری راه جهت حمل اسلحه و مهمات به جبههٔ روسیه به نحوی حل شود، از اقدامی که ممکن است عواقب وخیمی برای ایران داشته باشد جلوگیری خواهد کرد. رضا شاه به این هشدار توجهی نکرد و در واقع منتظر نتیجه جنگ آلمان و شوروی ماند.

در ۲۵ مرداد دومین یادداشت متفقین به دولت ایران واصل شد که پاسخ ایران قانع کننده نداشت و مجدداً اخراج کلیه اتباع آلمان از ایران و خاتمه دادن به فعالیت جاسوسان آلمانی را که به عقیده آنان ایران را مرکز عملیات خود در خاورمیانه قرار داده بودند خواستار شده بودند. شورویها در یادداشت خود نان چند تن آلمانی را که در مؤسسات مختلف به کار اشغال داشتند به عنوان جاسوس آلمان ذکر کرده و تهدید کرده بودند که در صورت عدم توجه به خواسته هایشان به مادهٔ ۶ عهد نامه ۱۹۲۱ ایران و شوروی متوسل خواهند شد، یعنی رأساً اقدام به لشکر کشی و اضمحلال ستون پنجم آلمان در ایران خواهند کرد.

رضا شاه در وضع بسیار دشواری قرار گرفته بود، زیرا از یک طرف اگر با تقاضاهای متفقین موافقت می کرد و دست به اخراج آلمانیهای مقیم ایران می زد و اجازه عبور اسلحه و مهمات به جبهه روسیه را از راه ایران میداد، مرتکب یک عمل خصمانه نسبت به دولت آلمان می شد که ارتش نیرومندش همچنان در قلب روسیه در حال پیشروی بود و احتمال داشت در صورت شکست شوروی،

آلمان فاتح انتقامجویی کند. از سوی دیگر متوجه خطری که به علت تمرکز نیروهای انگلیسی و هندی در بصره و خائنین و سرحدات عراق و هم چنین تمرکز نیروهای شوروی در قفقاز و ترکمنستان که امنیت ایران را از دو سو تهدید می کرد شده بود و می دانست که انگلیسیها به هر قیمتی شده از تأسیسات نفت جنوب دفاع خواهند کرد.

در این موقعیت خطرناک، رضا شاه سیاست دفع الوقت را در پیش گرفت تا بلکه با مرور زمان و گذشت ایام نتیجه جنگ روش شود او بتواند تکلیف خودش را بادل متخاصم تعیین کند. به این جهت در پاسخ دومین یادداشت متفقین بار دیگر اعلام داشت که تعداد کارشناسان آلمانی در ایران فقط ۶۹۰ نفر به علاوه خانواده ها ایشان می باشد که همگی تحت مراقبت دولت ایران مشغول انجام وظیفه می باشند و در صورتی که ایران اقدام به اخراج آنها نکند، ممکن است دولت آلمان این عمل را تخلف از سیاست بی طرفی تلقی نماید و لذا از پذیرفتن تقاضای متفقین معذور است.

در این هنگام رادیوها و روزنامه های انگلیسی و شوروی و متفقین آنها، پ شروع به تبلیغات شدیدی در باره فعالیت ستون پنجم و جاسوسان آلمانی در ایران و اتحاد محرمانه رضا شاه و هیتلر و ورود احتمالی ایران در جنگ به نفع آلمان نمودند. در حالی که به هیچ وجه این مطالب حقیقت نداشت: هیچ قرارداد اتحادی بین رضا شاه و هیتلر منعقد نشده بود، هیچ هیئت نظامی آلمانی در ایران وجود نداشت و دولت آلمان جز جنگ افزارهایی که چند سال پیش به ایران فروخته بود هیچ اسلحه و مهماتی به ایران ارسال نداشته بود. بدیهی است وجود ۱۰۳۳ آلمانی که بخشی از آنان زن و بچه و افراد سالخورده بودند نمی توانست خطری برای دول متفق ایجاد کند. اما همه اینها بهانه بود و مقتضیات جنگ و ضرورت استراتژیکی ایجاب می کرد که ایران اشغال شود.

### ۳ - تهاجم نیروهای شوروی و انگلیس به ایران:

سحرگاه روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱ ( سوم شهریور ۱۳۲۰ )، درست یازده روز پس از انتشار منشور آتلانتیک که طی آن چرچیل و روزولت رئیس جمهور آمریکا آزادی و استقلال و حق تعیین سرنوشت را برای کلیه ملت‌های جهان به رسمیت شناخته بودند، کشور بی طرف ایران از شمال و جنوب و غرب مورد تهاجم قرار گرفت و شوروی و بریتانیا با همان شیوه هایی که به دشمنان خود نسبت می دادند، به ایران حمله کردند. عملیات نظامی بدین سان آغاز شد که نیروهای شوروی مرکب از شش لشکر پیاده نظام زرهی تحت فرماندهی ژنرال واسیلی نویکوف از سه نقطه وارد خاک ایران شدند: ستون اول از رود ارس گذشته و پس از تصرف جلفا و ماکو و خوی تا ساحل دریاچه ارومیه پیشروی کرد و سپس متوجه ارومیه و تبریز شد و آن دو شهر را تسخیر نمود. ستون دوم از آستارا و کرانه دریای خزر به سوی بندر انزلی و اردبیل سرازیر شد و پس از تصرف رشت و چند شهر مهم گیلان تا حدود قزوین پیشروی کرد و در آنجا با ستونی که از آذربایجان وارد خاک ایران شده بود تلاقی کرد. ستون سوم از طریق بندر شاه ( بندر ترکمن کنونی ) حمله کرد و گرگان و مشهد را تصرف کرد و تا سمنان که مرکز تلاقی راه آهن شمال با شرق می باشد پیشروی کرد. در همان روز هواپیماهای شوروی و تبریز و رشت و ارومیه و قزوین را بمباران کردند و روز بعد حومه تهران را مورد حمله قرار داده بر روی پایتخت اوراق تبلیغاتی علیه آلمانیها و رضا شاه فرو ریختند.

از سوی دیگر نیروهای انگلیسی حملات خود را از ناحیه غرب و جنوب غربی آغاز کردند. فرماندهی عملیات را ژنرال سر آرچیبالدویول فرمانده کل نیروهای انگلیسی در خاورمیانه شخصاً برعهده داشت. وی از چند روز قبل به ژنرال کوینان فرمانده نیروهای انگلیسی مقیم عراق دستور داده بود که خود را آماده تصرف تأسیسات نفت خوزستان و کرمانشاهان و بنادر و ایستگاههای

راه آهن جنوب ایران بنماید. به ناوگان انگلیسی مستقر در خلیج فارس نیز دستور داد نیروی دریایی ایران را که در خرمشهر متمرکز بود، از بین ببرد. در نیمه شب سوم شهریور یک ستون از قوای مختلط انگلیسی و هندی از بصره عزیمت نمود و در نهایت سکوت و آرامش از اروند رود گذشت و سحرگاه در ساحل ایران پیاده شد و خرمشهر و آبادان را مورد حمله قرار داد. در همان حال ناوگان جنگی انگلیس تحت فرماندهی دریادار رمزی گراهام نیروی دریایی جوان ایران را زیر آتش شدید توپخانه قرارداد و یکی پس از دیگری ناوهای ایرانی را غرق کرد یا از کار انداخت. سربازان و ملوانان ایرانی مقاومت سرسختانه ای نشان داده و مانع از پیشروی قوای انگلیسی شدند. در این عملیات دریادار بایندر فرمانده نیروی دریایی و ۶۵۰ افسر و ملوان ایرانی به شهادت رسیدند و حدود ساعت ۲۰ آن روز پالایشگاه آبادان به دست انگلیسیها افتاد.

در آن هنگام پنج فروند کشتی بازرگانی آلمانی و سه فروند کشتی ایتالیایی در بندر شاهپور در محاصره قرار گرفته بودند که آنها نیز مورد حمله قرار گرفتند. یکی از کشتیهای آلمانی موفق شد خودش را غرق کند ولی بقیه به دست انگلیسیها اسیر شدند و خیال انگلیسیها از اینکه آنها بتوانند با غرق خود مصب اروند رود را مسدود کنند و مانع از عبور نفتکشها شوند آسوده شد.

در ۴ شهریور نیروی هوایی انگلیس اهواز را بمباران کرد و تعدادی از هواپیماهای ایرانی را در زمین از کار انداخت. آنگاه قایقهای شطی انگلیسی با ۰۰۰، ۲۸ سرباز از کارون بالا آمده به اهواز حمله کردند. نیروهای ایرانی تحت فرماندهی سرلشکر شاه بختی مقاومت نشان داده و حتی خساراتی نیز به قوای دشمن وارد ساختند اما سرانجام قوای مهاجم توانست مقاومت ایرانیان را نابود سازد.

ستون دیگری از ارتش انگلیس تحت فرماندهی ژنرال اسلیم نیز در سحرگاه سوم شهریور از مرز خسروی عبور کرد و تأسیسات نفت شهر را بدون برخورد با مقاومت جدی تصرف نموده پیشروی خود را به سوی کرمانشاه ادامه داد. در شاه آباد غرب (اسلام آباد کنونی) توپخانه کوهستانی ایران مقاومت نشان داد.

هرچند هواپیماهای انگلیسی مواضع ایرانیان را بمباران کردند، با این همه نیروهای ایرانی تا صبح روز ۶ شهریور که دستور رضا شاه مبنی بر ترک مقاومت به کلیه واحدهای ارتش ابلاغ شد، لشکر کرمانشاه هم چنان از پیشروی انگلیسیها جلوگیری می کرد. پس از وصول این دستور بلافاصله قوای انگلیسی و هندی تأسیسات نفت کرمانشاه را اشغال کردند و در ۹ شهریور در حومه قزوین به واحدهای ارتش سرخ پیوستند.

در برابرتهاجم متفقین، مقاومت ارتش ایران بخصوص در شمال فاجعه آمیز بود. بسیاری از فرماندهان لشکرها راه فرار را درپیش گرفتند و کوچکترین مقاومتی نشان ندادند. فقط در جنوب و غرب لشکرهای خوزستان و کرمانشاه تا حدودی مقاومت کردند. در این میان اتل وزیر مختار آلمان می کوشید ایرانیان را تشویق به پایداری بنماید. وی در بعد از ظهر سوم شهریور با رضا شاه ملاقات و پیام هیتلر را به وی ابلاغ کرد. پیشوای آلمان در پیام خود از مقاومت ایران در برابر فشارهای متفقین و پیروی از سیاست بی طرفی ابراز خوشوقتی کرده و اعلام داشته بود که به عقیده او این دوره فشار طولانی نخواهد بود زیرا نیروهای آلمانی در اوکراین مشغول پیشروی هستند و به نواحی شمال شبه جزیره کریمه رسیده اند و قصد دارند تا پاییز بخشهای دیگری از خاک روسیه را نیز تصرف کرده و آخرین مقاومت شورویها را درهم شکنند. ضمناً هرگونه تلاش روسها برای ایجاد خط دفاعی در قفقاز به لحاظ تفوق نیروهای آلمان محکوم به شکست می باشد و دولت آلمان امیدوار است تا این دوره کوتاه سپری نشده دولت ایران با تمام قوا در برابر فشارهای متفقین مقاومت ورزد. اما دیگر دیر شده بود و رضا شاه دریافته بود که حریف قوی تر از آن است که ارتش کوچک ایران بتواند از پس آنها برآید. به این جهت پس از سه روز جنگ دستور ترک مقاومت را صادر کرد. اما در واقع قبل از صدور این دستور هرگونه مقاومتی پایان یافته بود.

در این سه روز عملیات مشکوکی نیز از قبیل ارسال صندوقهای مهمات عوضی و مرخص کردن سربازان دو لشکر مقیم پایتخت در بجنوبه جنگ به وقوع پیوست که بدون شک کار ایادی بیگانه بوده است.

#### ۴ - مذاکره با متفقین و استعفای رضا شاه

همان ساعتی که ایران مورد حمله نیروهای شوروی و انگلیس قرار گرفت، آندره ئی اسمیرنوف سفیر شوروی و سرریدر بولارد وزیرمختار انگلیس در تهران، منصور نخست وزیر را از جریان حمله مطلع ساختند. مولوتف کمیسر امور خارجه شوروی نیز یادداشتی به محمد ساعد سفیر ایران در مسکو تسلیم کرد که طی آن ورود قوای شوروی به ایران به استناد مواد ۵ و ۶ عهد نامه مودت ۱۹۲۱ و به منظور جلوگیری از فعالیت آلمانیها در ایران که خطری برای امنیت شوروی بشمار می رفت توجیه شده بود.

هنگامی که رضا شاه از تجاوز متفقین به ایران آگاه شد، بی درنگ وزیر مختار انگلیس و سفیر شوروی را به حضور طلبید و علت این اقدام را جویا شد و از آنان خواست بلافاصله دولتهای متبوعاشان عملیات نظامی را متوقف نموده و با وی وارد مذاکره شوند. ضمناً تلگرافی جهت پرزیدنت روزولت فرستاد و از وی در برابر این حمله غافلگیرانه استمداد کرد. دو دولت متفق پاسخی به این تقاضا ندادند و تلویحاً فهماندند که دیگر دیر شده است. روزولت نیز با توجه به روابط سردی که با رضا شاه داشت و ضمن کنفرانس اتلانتیک از طریق چرچیل از نقشه های انگلیس در باره ایران آگاه شده بود، هشت روز بعد در ۱۱ شهریور پاسخی فرستاد که اخلاقی بودن عملیات انگلیس و شوروی را نه تأیید می کرد و نه تکذیب، بلکه سعی می کرد لزوم این عملیات را اثبات نماید. از آنجایی که روزولت ناچار بود از این عملیات که از لحاظ اخلاقی قابل بحث ولی از نظر استراتژیکی ضروری بود دفاع کند، تلویحاً مسؤولیت مراقبت در اجرای وعده های انگلیس و شوروی به ایران را بر عهده گرفت.

روزولت به رضا شاه پاسخ داد که جریان حوادث ایران را از نزدیک دنبال کرده و اعتقاد یافته که شایسته آن است که مورد توجه جدی کلیه ملل آزاد جهان قرار بگیرد: « اعلیحضرت می توانند مطمئن باشند که ما چنین توجه را به وضعی که پیش آمده مبذول می داریم و رویه و سنت خود را در مورد اصول اساسی که به میان کشیده شده مرعی و ملوظ می داریم.» وی آنگاه از شاه

خواست که « اوضاع را با توجه کامل به حوادث و پیشآمدهای کنونی دنیا، ناشی از جاه طلبیهای هیتلر که می خواهد دنیا را زیرسلطه و تسخیر خود در آورد در مدّ نظر بگیرد.» روزولت ابراز نگرانی کرد که « ممکن است فتوحات آلمان از اروپا تا آسیا و آفریقا و حتی آمریکا توسعه یابد مگر اینکه یک قدرت نظامی جلو این جنبش و حرکت را بگیرد» و کشورهای « میل دارند استقلال خود را محفوظ نگاه دارند باید در یک مجاهده عظیم و مشترک شرکت کنند تا یکی یکی نظیر کشورهای اروپایی غرق و نابود نشوند.» او تلاشهای ایالات متحد را در « تأمین کمک مادی برای مساعدت به شکورهایی که جداً در برابر جاه طلبی آلمان جهت استیلا بر جهان ایستادگی و پایداری می کنند، برشمرد.»

رئیس جمهور به شاه اطمینان داد که دولت آمریکا « یادداشتهای دولتهای انگلیس و شوروی به دولت ایران را مبنی بر اینکه هیچ نظری علیه استقلال و تمامیت ارضی ایران ندارد ملاحظه کرده است» و افزود که ایالات متحد به عنوان یک دوست دیرینه از انگلیس و شوروی راجع به نقشه های آنی و آتی و قصد و منظور آنها در ایران اطلاعاتی خواستار شده و به آنها پیشنهاد نموده است اطمینانهایی را که به ایران داده اند در برابر کلیه ملل جهان علناً تکرار نمایند.

اما پاسخ طفره آمیز روزولت برای شاه تندخو که اکنون در می یافت اوضاع داخلی ایران بسرعت رو به خرابی می رود، آرامشی در بر نداشت. در واقع اومی دید که بکلی تنها مانده است. در دومین روز حمله متفقین، رضا شاه به گمان اینکه آنها حاضر نیستند با منصور وارد مذاکره شوند، او را بر کنار کرد و محمد علی فروغی را که بیشتر مورد قبول و اعتماد انگلیسیها بود مأمور تشکیل کابینه جدید کرد. فروغی همان کسی بود که در سالهای ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ زحمات زیادی برای پادشاه رضا شاه کشید بود. به پیشنهاد فروغی، اودر ۶ شهریور به کلیه واحدهای نظامی دستور ترک مقاومت داد و خودش آماده خروج از تهران شد.



فروغی بیدرنگ با سفرای روس و انگلیس وارد مذاکره شد و تقاضاهای آنان را استفسار کرد. سفرای دو دولت در ۸ شهریور خواستهای دولتهای متبوعشان را به این شرح به فروغی اطلاع دادند: (الف) ترک مقاومت و تخلیه واحدهای ارتش ایران از کلیه نقاطی که از جانب متفقین اشغال شده است. (ب) اخراج کلیه اتباع آلمان به استثنای اعضای رسمی سفارت و چند کارشناس آلمانی. (ج) تعهد در تسهیل حمل و نقل اسلحه و مهمات و ادوات جنگی از طریق ایران و شوروی. در مقابل انگلیسیها متعهد شدند حق السهم ایران را از عایدات نفت جنوب کماکان بپردازند. شورویها نیز تعهد کردند عایدات شیلات شمال را کمافی السابق بپردازند. هر دو دولت نیز قول دادند استقلال ایران را محترم بشمارند و هر وقت وضعیت نظامی اجازه بدهد قوای خود را از ایران خارج سازند.

هنوز دولت ایران پاسخی به این درخواستها نداده بود که سفرای دو دولت یادداشتهای جدید ارسال نمودند و به جای اخراج اتباع آلمانی از ایران، تحویل آنان را به متفقین خواستار شدند. در این هنگام کارشناسان آلمانی و خانواده هاشان در محل تابستانی سفارت آلمان در زرگنده گرد آمده اوقات خود را به خواندن سرود و مارش می گذراندند. اتل وزیر مختار آلمان که از نازیهای متعصب بود، مصرأ از مقامات ایرانی می خواست که از پذیرفتن تقاضاهای متفقین و تسلیم اتباع آلمان به قوای دشمن خود داری کنند وگرنه مورد خشم و کینه پیشوای آلمان قرار خواهند گرفت. نتیجه دست به دست کردن دولت در ارسال پاسخ و سردرگمی مقامات ایرانی، اولیتامومی بود که متفقین در ۱۹ شهریور به دولت ایران دادند که اگر در ظرف چهل و هشت ساعت اتباع آلمانی را به نیروهای آنها تسلیم نکنند و سفارتخانه های آلمان، ایتالیا، رومانی و مجارستان را تعطیل نکند، پایتخت را اشغال خواهد کرد. ضمناً رادیوها و روزنامه های متفقین حملات خود را متوجه شخص رضا شاه و رژیم دیکتاتوری بیست ساله نمودند.

چون رضا شاه باز پاسخ صریحی به اولیتاموم منتفقین نداد، در ۲۵ شهریور نیروهای شوروی و انگلیس از قزوین و قم به سوی تهران حرکت کردند. رضا

شاه ناچار در همان روز به نفع محمد رضا ولیعهد از سلطنت استعفا داد و بی درنگ همراه خانواده اش عازم بندرعباس شد و در آنجا سرنوشت خود را به دست انگلیسیها سپرد. انگلیسیها رضا شاه و همراهانش را ابتدا به جزیره بد آب و هوای موریس در جنوب اقیانوس هند بردند و سپس در فروردین ۱۳۲۱ به ژوهانسبورگ منتقل ساختند که در همانجا در ۴ مرداد ۱۳۲۳ درگذشت.

در ۲۶ شهریور در حالی که محمد رضا شاه سوگند وفاداری به اصول مشروطیت را در مجلس شورای ملی یاد می کرد نیروهای شوروی و انگلیس وارد تهران شدند و کلیه تأسیسات نظامی و راه آهن را اشغال کردند و بلافاصله مقدمات حمل اسلحه و مهمات از خلیج فارس به بحر خزر را به وسیله راه آهن سراسری و راه شوسه جنوب به شمال فراهم نمودند. اتباع آلمانی نیز به دست قوای دشمن افتادند و بخشی از آنان به بازداشتگاههای سبیری و بخش دیگر به استرالیا تبعید شدند.

در جریان حمله متفقین و اشغال ایران، هم پیمانان ایران در همان سعد آباد کوچکترین اقدامی به نفع کشور ما ننمودند و بیهوده بودن این پیمان منطقه ای به ثبوت رسید. متفقین نیز با اینکه عملیاتشان برخلاف کلیه موازین اخلاقی و اصول حقوق بین المللی بود، عملاً خیالشان از فعالیت آلمانیها در خاور میانه و به خطراتادن چاههای نفت و راههای ارتباطی آن آسوده شد و مانع از این شدند که حمله کازانبری آلمان از جبهه های روسیه و افریقا در ایران به هم پیوندد. ایرانیان نیز که در مدت بیست سال حکومت دیکتاتوری از نعمت آزادی محروم و از رویدادهای بین المللی بی خبر بودند، یکبار دیگر شاهد اشغال مصیبت بار کشورشان از سوی دو دولت همسایه گردیدند.

#### ۵ - پیمان اتحاد سه جانبه:

دولت فروغی به اشاره انگلیسیها اعلام کرد که رژیم جدید دموکراسی و اصول حکومت مشروطه را مراعات خواهد کرد، افسوس که به گفته یکی از صاحب نظران: «احترام به آزادی دیگران و تحمل عقاید مخالفان و استفاده از حکومت دموکراسی نعمتی است بزرگ که متأسفانه خداوند در دنیای امروز فقط به چند ملت ارزانی داشته است.» مضافاً که فروغی مجلس سیزدهم را که

انتخابات آن در دوره رضا شاه انجام گرفته و نمایندگان دست چپین رژیم دیکتاتوری بودند ابقا کرد و با این کار خود ابتدا پایه های دموکراسی نوپای ایران را سست کرد.

نخستین اقدام دولت فروغی تعیین سیاست خارجی جدید ایران بود که با اوضاع و احوالی که در نتیجه اشغال کشور از جانب نیروهای بیگانه بوجود آمده بود تطبیق کند، زیرا سیاست بی طرفی رضا شاه با شکست روبرو شده و در شرایط آن روز همکاری با متفقین اجتناب ناپذیر بنظر می رسید.

انگلیسیها که نسبت به نقشه های متحد جدیدشان روسیه شوروی، در مورد خاورمیانه با شک و تردید می نگریستند به منظور اینکه دست آنها را از منافع اتحاد سه جانبه با روسیه و انگلستان ببندد تا اشغال خاک این کشور به صورت اقامت دوستانه قوای متفقین در دوران جنگ در آید و ضمناً دو دولت متعهد شوند که پس از خاتمه جنگ خاک ایران را تخلیه نمایند تا به این وسیله تضمینی در مورد رعایت استقلال و تمامیت ارضی و الزام به تخلیه خاک ایران از روسها به دست آوردند.

مذاکرات در باره انعقاد پیمان اتحاد سه جانبه در محیط بحرانی و متشنج آغاز شد زیرا افکار عمومی ایران نظرمساعدی نسبت به دولتهایی که خاک کشور را اشغال کرده بودند، نداشت و درمجلس شورای ملی هم چند تن از نمایندگان ناسیونالیست بانعقاد چنین پیمانی مخالف بوده و عقیده داشتند که هنوز نتیجه جنگ معلوم نشده و ممکن است آلمان فاتح شود و دراین صورت ایران از هر دو طرف رانده و مانده خواهد شد. دراین موقع ارتش آلمان به دروازه های مسکو رسیده بود و دستگاههای تبلیغاتی آن کشور مبارزه شدیدی را علیه متفقین و فروغی آغاز کرده بودند. در نتیجه این تبلیغاتی آن کشور مبارزه شدیدی را علیه متفقین و فروغی آغاز کرده بودند. در نتیجه این تبلیغات نخست وزیر هنگام دفاع از سیاست خود در مجلس شورای ملی مورد سوء قصد قرار گرفت ولی آسیبی به او نرسید.

در ۵ دسامبر ۱۹۴۱ ( ۱۴ آذر ۱۳۲۰ ) نیروهای آلمانی در برابر مسکو مجبور به توقف و عقب نشینی شدند و پایتخت شوروی از خط نجات یافت. در

هفتم دسامبر (۱۶ آذر) نیز با حمله ژاپنیها به پرل هاربور، ایالات متحد آمریکا که تا آن زمان به طور غیر رسمی از متفقین پشتیبانی می کرد، رسماً علیه دول محور وارد جنگ شد و بدین سان موقعیت متفقین به میزان قابل ملاحظه ای تقویت گردید. این رویدادها باعث شد که در امضای پیمان سه جانبه تسریع به عمل آید که سرانجام در ۹ بهمن ۱۳۲۰ به امضای اسمیرنوف، سر ریدر بولارد و علی سهیلی وزیر امور خارجه رسید.

به موجب این پیمان که در نه فصل و سه ضمیمه تنظیم شده بود دولتهای بریتانیا کبیر و اتحاد جماهیر شوروی متعهد شدند استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم شمرده با دولت ایران متحد شوند و از خاک این کشور در برابر هر تجاوزی از جانب آلمان دفاع کنند. دو دولت متعهد شدند معاضدت و همکاری ارتش ایران را در هیچ یک از عملیات نظامی علیه آلمان تقاضا ننمایند و در مورد مسائل مالی ناشی از اقامت قشون خود در ایران قراردادهایی با دولت ایران منعقد نکنند. در مقابل دولت ایران متعهد شد با کلیه وسایلی ارتباطی حق غیر محدود به متفقین بدهد و راههای آهن و جاده ها و فرودگاهها و لوله های نفت و تأسیسات تلگرافی و تلفنی خود را در اختیار متفقین قرار دهد و متفقین حق داشته باشند قوای زمینی و هوایی و دریایی به تعدادی که لازم دارند در خاک ایران نگاه دارند و در روابط خود با کشورهای دیگر روشی اختیار نکنند که مضر به تمامیت ارضی و استقلال ایران باشد.

یکی از مواد مهم پیمان سه جانبه که بعدها به نفع ایران تمام شد فصل پنجم آن بود که مقرر می داشت:

پس از آن که کلیه مخاصمه مابین دول متحده با دولت آلمان و شرکای او به موجب یک یا چند قرارداد متارکه جنگ متوقف شد و دول متحده در مدتی که زیاده از شش ماه نباشد قوای خود را از خاک ایران بیرون خواهند برد و اگر پیمان صلح مابین آنها بسته شد ولو اینکه قبل از شش ماه بعد از متارکه باشد بلافاصله قوای خود را بیرون خواهند برد. مقصود از شرکای دولت آلمان هر دولت دیگری است که اکنون یا در آینده با یکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد.

پیمان سه جانبه در واقع چیز جدید در بر نداشت و بر عمل انجام شده متفقین صحنه می گذاشت و به آن جنبه قانونی می داد و بخصوص روسها را متعهد می ساخت که تمامیت ارضی و استقلال ایران را محترم بشمارند و ایران را تا شش ماه پس از خاتمه جنگ تخلیه نمایند. بلافاصله پس از امضای پیمان نیروهای روس و انگلیس تهران و حومه آن را تخلیه کردند. ضمناً تلگرامهای تبریکی بین فروغی و چرچیل و استالین مبادله شد. شاه نیز طی تلگرامی به پرزیدنت روزولت انعقاد پیمان را اطلاع داد و رئیس جمهور امریکا در پاسخی که در ۶ فوریه ۱۹۴۲ ( ۱۷ بهمن ۱۳۲۰) فرستاد ضمن ابراز خوشوقتی تلویحاً اجرای پیمان را تضمین کرد.

#### ۶ - اعلان جنگ ایران به آلمان و الحاق به اعلامیه ملل متحد:

فروغی پس از آنکه توانست پیمان سه جانبه را به تصویب مجلس برساند، دیگر دلیل برای ادامه زمامداری اش نداشت، لذا در ۱۸ اسفند ۱۳۲۰ به بهانه کسالت از نخست وزیری استعفا داد. در این هنگام قوام السلطنه سیاستمدار قدیمی که در دوره بیست ساله در تبعید و خانه نشینی بسر برده بود، مورد توجه اکثریت نمایندگان مجلس بود. ولی مجلس به توصیه انگلیسیها و فشار شاه علی سهیلی را به نخست وزیری خود در زمان جنگ که متناوباً از فروردین ۱۳۲۱ تا اسفند ۱۳۲۲ به طول انجامید اقدامات مهمی به نفع متفقین به عمل آورد و در این سالهای بحرانی در واقع مجری نظریات آنان بشمار می رفت.

سهیلی در نخستین روزهای زمامداری خود، یعنی در ۱۰ فروردین ۱۳۲۱ روابط سیاسی ایران با دولت فرانسه ( ویشی) و در ۲۵ فروردین روابط سیاسی با ژاپن را قطع کرد و بدین سان راه را برای الحاق ایران به متفقین و اعلان جنگ به دول محور هموار ساخت.

هیترلر مصمم بود کاری را که سال پیش آغاز کرده بود به اتمام برساند. لذا در ۱۶ فروردین ۱۳۲۱ دستور داد « کلیه نیروهای آماده کارزار برای عملیات مهمی در بخش جنوبی جبهه روسیه به یکدیگر ملحق شوند. هدف این عملیات

تصرف مناطق نفت خیز قفقاز و عبور از کوههای قفقاز می باشد.» حمله به قفقاز در ۴ تیر آغاز شد. در اول مرداد خط دفاعی شوروی درهم شکست و روستوف - کلیه قفقاز رسیدند - سقوط کرد. نیروهای آلمانی به سوی جنوب سرازیر شدند و به دامنه کوههای قفقاز رسیدند و چاههای نفت مایکوب را در ۱۸ مرداد تسخیر کردند. در همان حال در شمال افریقا، سپاه آفریقایی مارشال اروین رومل ارتش هشتم انگلیس را تا العین در خاک مصر عقب راند و آماده حمله به کانال سوئز و مناطق ماورای آن گردید.

چرچیل که نومیدانه از نزدیک شدن خطر نازیها به باکو و مناطق نفت خیز ایران نگران بود در ۲۱ مرداد ۱۳۲۱ برای مذاکره با استالین به مسکو پرواز کرد. نخست وزیر انگلیس بقدری دستپاچه شده بود که حتی پیشنهاد کرد نیروهای هوایی انگلیس و امریکا به کمک ارتش سرخ که محاصره شده بود بشتینند. استالین محرمانه به او اطمینان داد که « ما خودمان آنها را متوقف خواهیم ساخت. آنها از کوههای قفقاز عبور نخواهد کرد.» استالین مخفیانه کلیه نیروهای رزمی شوروی مقیم ایران را بر دشاته و به منظور توقیت دفاع از قفقاز از عام داشته بود و تنها چند واحد نمادین را پشت باقی گذاشته بود.

تعرض آلمان به درون قفقاز هم چنان پیش می رفت ولی به دلیل که هیتلر پیشروی همزمان به سوی صنعتی استالینگراد را خواستار شده بود تا حدودی ضعیف شده بود. با این حال در ۲۷ مرداد سه گذرگاه مهم در جبال قفقاز به دست آلمانیها افتاد و یک واحد کوهنورد آلمانی در ۳۰ مرداد به قلّه البروز - مرتفع ترین قلّه قفقاز - صعود کرد. دولت شوروی در ۲ شهریور در سراسر قفقاز حالت فوق العاده اعلام کرد. فردای آن، نیروهای آلمانی موزدوک را گرفتند ولی در ساحل رود ترک از حرکت باز ماندند. موج فتوحات نازیها به انتها درجه رسیده بود.

در این هنگام کمکهای امریکا به میزان هنگفت به ارتش سرخ رسید. چرچیل دریافته بود که راه آهن ایران که به دست انگلیسیها اداره می شد تنها با نصف ظرفیت خود کار می کند. بنابراین پیشنهاد امریکاییان را مبنی بر اینکه اداره راه آهن ایران را در دست بگیرند پذیرفت. ارتش امریکا برای بهتر اداره کردن

برنامه کمک به شوروی در سال ۱۹۴۲ « فرماندهی خلیج فارس » را تأسیس کرد و به سرعت ۳۰,۰۰۰ سرباز و افسر لجستکی خود را به ایران فرستاد. ژنرال داندل کانالی فرمانده نیروی مزبور مرکز ستاد خود را در امیرآباد در حومه تهران قرار داد سربازان امریکایی بدون هیچ قرار دادی تا پایان جنگ در ایران باقی ماندند و به ارسال کمک به شوروی اشتغال داشتند. کمکهای امریکا به شوروی از راه ایران بدین قرار بود: ( الف ) ۱۵۰ هزار وسله نقلیه که بیشترشان کامیون بود. ( ب ) حدود ۳۵۰۰ هواپیما که ۱۴۰۰ فروند آن بمب افکن بود بمب افکن بود. ( ج ) بیش از چهار میلیون تن تجهیزات و کالاهای گوناگون. ( د ) ۲۸,۰۰۰ تانک و نفربر. بدین جهت متفقین به ایران لقب « پل پیروزی » دادند.

نیروهای شوروی در پیرامون استالینگراد که با وصول کمکهای امریکا تقویت شده بودند، با شیوه ای دقیق مشغول آماده کردن ضد حمله خود شدند. ضد حمله خود شدند. ضد حمله شوروی در ۲۸ آبان آغاز شد و به پیروزیهای فوری نایل گردید. استالینگراد بی درنگ محاصره شد و تمامی ارتش ششم آلمانیها قبل از آنکه ارتباطشان قطع شود با شتاب هرچه تامتر نیروهایشان را از قفقاز بیرون بردند. ایران دیگر در معرض خطر نبود. ولی بدون اشغال متفقین که ارسال کمکهای امریکا را ممکن می ساخت، احتمال داشت نتیجه کار به نحوی دیگر باشد.

شکست ارتش آفریقایی آلمان در آبان ۱۳۲۱ در العلیمن و تسلیم ارتش ششم آن کشور در بهمن ۱۳۲۱ در استالینگراد نقطه عطف مهمی در تاریخ جنگ جهانی بشمار می رود. از آن پس دیگر آلمانیها هیچ گاه نتوانستند فتوحات خود را دنبال کنند و سیر نزولی رایش سوم آغاز شد. بدین جهت شورویها که پیروزی را در افق مشاهده می کردند به فعالیتها خرابکارانه خود در ایران افزودند. اما اوضاع فرق کرده بود و اینک ایالات متحد عملاً یکی از طرفین مؤثر در بازی بود. مقامات انگلیسی و امریکایی در ۱۸ دی ۱۳۲۱ موافقت کردند که « سیاستهای خود را در ایران با یکدیگر منطبق سازند و درکنار هم بایستند.» وزارت خارجه امریکا فشار آورد که ایران را از لحاظ داخلی تقویت کند» تا هرگونه

بهبانه ای برای اشغال بعد از جنگ با تجزیه یا قیمومت ایران را از بین ببرند.» همین که خطر حمله آلمانیها به قفقاز و ایران برطرف شد، متفقین به دولت ایران فشار آوردند که از حالت بی طرفی خارج شده، رسماً به آلمان اعلان جنگ بدهد و اخطار کردند که در غیر این صورت ایران نخواهد توانست در کنفرانسهای آینده صلح شرکت نماید. به این جهت دولت ایران ناچار شد فعالیت‌های خرابکارانه و جاسوسان آلمانی را بهانه قرار داده در ۹ سپتامبر ۱۹۴۳ ( ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ ) رسماً به رایش آلمان اعلان جنگ بدهد. در عوض متفقین موافقت کردند که دولت ایران به اعلامیه ملل متحد که در اول ژانویه ۱۹۴۲ از جانب ۲۶ کشوری که با آلمان در حال جنگ بودند امضا شده بود، ملحق شود و پس از جنگ در کنفرانسهای صلح با حقوق مساوی با سایر دول شرکت. دولت ایران که تجربه تلخی از مخالفت دولتهای فاتح جنگ جهانی اول با شرکت آن در کنفرانس صلح و رسای داشت، بلافاصله الحاق خود را به اعلامیه ملل متحد اعلام کرد و محمد شایسته وزیر مختار ایران در واشینگتن سند مزبور را در ۲۲ شهریور ۱۳۲۲ امضا کرد. آنگاه دولت ایران تأکید که تا وصول به هدف مشترک و شکست نهایی آلمان مساعی مؤثر و صمیمانه خود را دنبال خواهد کرد. آخرین اقدام ایران به نفع متفقین جنگ جهانی دوم، اعلان جنگ به ژاپن بود که در ۲۸ فوریه ۱۹۴۵ ( ۹ اسفند ۱۳۲۳ ) صورت گرفت.

## ۷ - کنفرانس تهران و اعلامیه سه دولت بزرگ در باره ایران

با اینکه از ابتدای سال ۱۹۴۳ ارتش آلمان در کلیه جبهه ها با شکست مواجه شده و مشغول عقب نشینی بود ولی برای هماهنگ ساختن مساعی متفقین و بخصوص گشایش جبهه دوم در خاک اروپا که مورد تقاضای شوریه بود، ملاقاتی بین سران کشورهای بزرگ که رهبری جنگ علیه آلمان را به عهده داشتند ضروری به نظر می رسید. به پیشنهاد مارشال استالین نخست وزیر شوروی، تهران برای اجتماع سران کشورهای شوروی، انگلستان و آمریکا در



نظر گرفته شد. اما متفقین به هیچ وجه دولت ایران را در جریان کنفرانس نگذاشتند و از مذاکرات آن بی اطلاعی به دولت می زبان خود ندادند.

روز ۲۵ نوامبر مارشال استالین از مسکو و روز بعد پرزیدنت روزولت و وینستون چرچیل از قاهره وارد تهران شدند و در ۲۸ نوامبر ۱۹۴۳ ( ۶ آذر ۱۳۲۲) کنفرانس تاریخی تهران که اثرات مهمی در جریان جنگ دوم جهانی داشت در پایتخت کشور ما تشکیل گردید.

در مدتی که کنفرانس تهران جریان داشت اقداماتی به منظور حفظ منافع ایران و روشن نمودن وضع کشور بعد از جنگ از طرف زمامداران ایران به عمل آمد. سهیلی و ساعد مراغه ای وزیر امور خارجه، با موتولف و ایدن وزیران خارجه شوروی و انگلستان و ژانرال پاتریک هرلی مشاور مخصوص رئیس جمهوری امریکا ملاقات و مذاکره نموده و در ۹ آذر تذکاریه ای به شرح زیر در باره مساعی ایران در دوران جنگ به نفع متفقین تسلیم سران سه سه دولت نمودند:

...ایران که با ابراز همکاری صمیمانه و خالصانه طبق پیمان سه گانه و تشریک مساعی کامل با متفقین در این ظفر و فیروزی سهیم می باشد قطع دارد که متفقین تمام زحمات و خساراتی را که از اوضاع جنگ به ایران وارد آمده کاملاً در نظر خواهند گرفت.

با امتحانی که ایران در این مدت از همکاری صمیمانه و تشریک مساعی خالصانه خود در تمام شئون و مراحل نشان داده و برای تأمین پیروزی متفقین و برافکندن ریشه ظلم و ستم از جهان مافوق قدرت و توانایی خود و با تحمل مشکلات اقتصادی بیشمار بذل مساعی نموده و بالنتیجه با اعلان جنگ با آلمان اعتماد و اطمینان کامل متفقین را جلب نموده انتظار دارد که متفقین در تحویل رشته های حیاتی امور مملکتی که فعلاً در دست آنها است و واگذاری امنیت کشور به قوای نظامی و انتظامی خود ایران و تأمین جمیع وسائل اینکار اهتمام خاص معمول دارند تا بدین نحو اعتماد و اطمینان موجوده صورت عمل بخود گیرد.

دولت و ملت ایران رجاء واثق دارند که تعهدات کتبی و اطمینان‌های شفاهی که از طرف متفقین نسبت به تمامیت و استقلال کامل ایران داده شده است با کمک و مساعدتهای مادی و معنوی در تمام رشته‌های سیاسی و اقتصادی تقویت یافته و ایران بتواند بدینوسیله نقش با افتخاری را که در گذشته بین کشورهای متمدن جهان بعهده داشته در آتیه نیز ادامه دهد.

دولت و ملت ایران در قبال این ابراز صمیمیت و یگانگی اطمینان می‌دهد همانطور که در سخت‌ترین موقع جنگ در همکاری صمیمانه و دوستی صادقانه برای پیروزی عاجل متفقین خودداری ننموده از این پس نیز این رویه دیرینه را در مسائل مربوطه بین‌المللی ادامه داده و با متفقین خود تشریک مساعی کامل بنمایند.

دولت و ملت ایران انتظار دارند در این موقع که پیشوایان معظم سه دولت بزرگ در ایران اقامت دارند برای تأیید مراتب بالا اعلامیه صادر و بدینوسیله حسن نیتی را که کرارا کتبا و شفاهاً نسبت به ایران ابراز داشته‌اند بار دیگر تصریح نمایند.

بر اساس این تذکاریه، اعلامیه‌ای در اول دسامبر ۱۹۴۳ (۹ آذرماه ۱۳۲۲) به امضای روزولت و چرچیل و استالین رسید که به اعلامیه تهران معروف است: رئیس‌جمهوری کشورهای متحده آمریکا، نخست‌وزیر اتحاد جماهیر شوروی و نخست‌وزیر ممالک متحده انگلستان پس از مشورت بین خود و با نخست‌وزیر ایران مایلند موافقت سه دولت را راجع به مناسبات خود با ایران اعلام دارند.

دولتهای کشورهای متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحده انگلستان کمک‌هائی را که ایران در تعقیب جنگ بر علیه دشمن مشترک و مخصوصاً در قسمت تسهیل وسائل حمل و نقل مهمات از ممالک ماوراء بحار باتحاد جماهیر شوروی بعمل آورده تصدیق دارند.

سه دولت نامبرده تصدیق دارند که این جنگ مشکلات اقتصادی خاصی برای ایران فراهم آورده و موافقت دارند که با در نظر گرفتن احتیاجات سنگینی که عملیات جنگی جهانی بر آنها تحمیل می‌کند و کمی وسائل حمل و نقل در دنیا و

همچنین کمی مواد خام و سایر حوائج کشوری کمک‌های اقتصادی خود را تا حد امکان به دولت ایران ادامه بدهند.

راجع به دوره بعد از جنگ دول کشورهای متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحده انگلستان با دولت ایران موافقت دارند که هر نوع مسائل اقتصادی که در پایان مخاصمات ایران با آن مواجه باشد از طرف کنفرانسها یا مجامع بین‌المللی که برای مطالعه مسائل اقتصادی بین‌المللی تشکیل یا ایجاد شود با مسائل اقتصادی سایر ملل متحده مورد توجه کامل قرار گیرد.

دولتهای کشورهای متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحده انگلستان در حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران با دولت ایران اتفاق نظر دارند و به مشارکت ایران با سایر ملل صلح دوست در برقراری صلح بین‌المللی و امنیت و سعادت بعد از جنگ بر طبق اصول منشور آتلانتیک که مورد قبول هر چهار دولت است استظهار دارند.

وینستون چرچیل، ژ. و. استالین، فرانکلین. د. روزولت

ضمناً دولتهای آمریکا و انگلستان به منظور ابراز حسن نیت خود و اهمیتی که برای ایران قایل بودند، سفارتهای خود را در تهران به درجه سفارت کبری ارتقاء دادند.

سفارت شوروی قبلاً در ۱۳۰۴ در آغاز سلطنت رضا شاه به درجه سفارت کبری ارتقاء یافته بود.

نتایج کنفرانس تهران که به مدت سه روز ادامه داشت از لحاظ جریان جنگ بدین قرار بود: (الف) ایجاد جبهه دوم و پیاده شدن نیروهای مشترک امریکایی و انگلیسی و کانادایی و فرانسه آزاد به خاک نورماندی در ۶ ژوئن ۱۹۴۴.

(ب) ضد حمله بزرگ ارتش سرخ در تابستان ۱۹۴۴ که منجر به بیرون راندن قطعی آلمانیها از خاک شوروی گردید. ارتش آلمان که از دو طرف در میان ضربات سهمگین نیروهایی قرار گرفته بود که به مراتب از آن قوی‌تر بود، نتوانست پایداری کند و بتدریج ایتالیای مرکزی، بلژیک و کشورهای اروپای شرقی را تخلیه کرد و به سرحدات آلمان عقب‌نشینی نمود. (۱۴)

## « سازماندهی ارتش جدید ایران » و شکست و فروپاشی آن در شهریور ۱۳۲۰

زنده یاد سرهنگ غلامرضا نجاتی\* مورخ تاریخ معاصر و نهضت ملی ایران در باره « سازماندهی ارتش جدید ایران » و شکست و فروپاشی آن در شهریور ۱۳۲۰ بطور اجمال اینگونه به قلم آورده است: فکر ایجاد ارتش منظم و سازماندهی آن به سبک جدید، پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹ قوت گرفت. رضا خان سردار سپه که دستیابی به قدرت و حفظ آن را، منوط به وجود نیروهای مسلح تحت فرمان خود می دانست، در تاریخ ۱۴ جدی ۱۳۰۰ ( حدود ده ماه پس از کودتا) فرمان تشکیل جدید قشون را صادر کرد.

پس از سازماندهی ارتش جدید ایران، نخست خلع سلاح و جابه جایی عشایر و ایلات و سرکوب گردنکشانانی که سالیان دراز، بخصوص در اواخر دوره قاجاریه، از دولتها فرمان نمی بردند شروع شد.

جنگهایی در آذربایجان و کردستان و لرستان به وقوع پیوست و ارتش، با ایجاد امنیت، اعتبار خاصی بدست آورد و در عین حال، به عنوان عامل اجرای مقاصد سردار سپه، راه را برای پادشاهی او هموار ساخت.

بیشتر نظامیانی که در شبیخون سوم اسفند ۱۲۹۹ و حمله به تهران، رضا خان میرپنج را یاری کردند و سپس مجری اوامر او در دوران وزارت جنگ و نخست وزیری و پادشاهی او بودند، در شمار نخبگان کشور در آمدند، گروهی از اهرمهای سلطنت استبدادی وی بودند، وعده ای نیز در هموار ساختن رژیم خود کامه پسرش، محمد رضا شاه، نقش اساسی داشتند.

بروز جنگ جهانی دوم و لزوم کمک متفقین به اتحاد جماهیر شوروی موجب گردید که نیروهای مسلح شوروی و بریتانیا، در سوم شهریور ۱۳۲۰ ( ۱۵ اوت ۱۹۲۱) مرزهای شمال، مغرب و جنوب ایران را مورد حمله و تجاوز قرار دهند و بی آنکه با مقاومت دهند و بی آنکه با مقاومت پایدار نیروهای مسلح ایران مواجه شوند، طی سه روز، بخشهای وسیعی از خاک کشور را به اشغال خود در آورند. روز ۲۵ شهریور، رضا شاه مجبور به کناره گیری از سلطنت

شد. وی با شتاب پایتخت را ترک کرد و از بندرعباس با یک فروند کشتی انگلیسی، نخست به جزیره موریس و سپس به آفریقای جنوبی (ژوهانسبورگ) برده شد و در سال ۱۳۲۳ در آن شهر درگذشت.

شکست و فروپاشی سریع نیروهای ارتش ایران، پیامد بی ثباتی رژیم استبدادی رضا شاه و پوشالی بودن سازمانی بود که طی بیست سال، بخش عمده درآمدهای مملکت، صرف توسعه و تقویت آن شده بود. این ارتش ساختار مردمی نداشت و مأموریت اصلی آن «حفظ تاج و تخت سلطنت» بود، که هر صبحگاه و شامگاه، طی مراسمی بادعای افسران و سربازان در پادگانها تکرار می شد تا شاه دوستی و فردپرستی، در روح و اندیشه آنها رسوخ کند. بی دلیل نبود که بیشتر واحدهای ارتش شاهنشاهی پیش از برخورد با مهاجمین روسی و انگلیس در مرزهای کشور، پراکنده و متلاشی شدند؛ حتی برخی از فرماندهان لشکرها، به محض شنیدن خبر حمله دشمن، یگانهای خود را رها کرده و گریختند!

هرچند با رفتن رضا شاه، شالوده و نظام مملکت در هم فرو ریخت، ولی اساس و بنیاد استبداد رضا شاهی، ریشه کن نشد. جز نطقهای پرسر و صدای نمایندگان دوره سیزدهم مجلس شورای ملی، مردان سر به راه و متملق دیروز، که ناگهان مدافع آزادی و دموکراسی شدند، و رژیم را که منتخب آن بودند، به باد حمله و انتقاد گرفتند؛ هیچ گونه تغییری صورت نگرفت. حتی برای رسیدگی به علل فروپاشی ارتش، و حیف و میل صدها میلیون تومان جنگ افزار و وسایل، یک کمیسیون ساده هم تشکیل نشد. فرماندهانی که واحدهای خود را رها کرده و گریخته بودند، نه تنها بازخواست نشدند، بلکه شکاری از کشور مشاغل کلیدی راقبضه کردند.

طی ماههای بعد از شهریور ۱۳۲۰ دولت ایران، برای حفظ امنیت داخلی کشور، با موافقت مقامات اشغالگر (شوری و بریتانیا) در صدد نوسازی ارتش و نیروهای انتظامی برآمد. پس از مدتی تلاش، یگانهای پراکنده نیروی زمینی، جمع آوری شدند. در ساختار جدید، ارتش ایران مأموریت دفاع از مرزهای کشور اشغال شده را به عهده نداشت، بلکه وظیفه اساسی نیروهای مسلح حفظ

امنیت داخلی بود.

حضور نیروهای مسلح شوروی و بریتانیا - و چندی بعد ایالات متحده آمریکا - و مداخله در امور داخلی ایران، به اقتدار دولت مرکزی آسیب شدید وارد ساخت. سران آزاد شده عشایر و قبایل که از ستمهای دوره رضا شاهی شکایت داشتند، و صدها تن کسانی که املاکشان را رضا شاه گرفته بود، خواستار استرداد اموال خود شدند. در این میان، مالکان بزرگ، نخبگان و محافظه کاران، حفظ موقعیت خود را پشتیبانی از رژیم سلطنت و پادشاهی محمد رضا شاه بیست و دو ساله، که با موافقت لندن - مسکو، به جانشینی پدرش انتخاب شده بود، می دانستند.

هیئت حاکمه جدید ایران، از لحاظ ترکیب، تفاوت چندانی با گذشته نداشت. دولت و مجلس نماینده طبقه دیوانی و رژیم پیشین بود. هر چند وزیران و نمایندگان تظاهر به هواخواهی از آزادی، دموکراسی و اصلاحات اجتماعی می کردند، ولی از وضع جدید راضی نبودند و از وجود آزادیهای محدود، بخصوص آزادی مطبوعات احساس نگرانی می کردند و در نوسازی ارتش و نیروهای انتظامی، به عنوان پشتوانه اقتدار دولت، تأکید داشتند.

به رغم تغییرات ناشی از رفتن رضا شاه و انتقاد مطبوعات از رژیم گذشته و نابسامانیهای موجود، برنامه نوسازی ارتش و سازماندهی آن، با همان شیوه پیشین، همراه با دسته بندی و بی نظمی صورت گرفت. فرماندهان و رؤسای نهادهای ارتش و نیروهای انتظامی، غالباً از افسران دوره رضا شاهی و یا از قماش آنها بودند، باین تفاوت، که اگر در گذشته به علت ترس از رضا شاه، با احتیاط سوء استفاده می کردند، اکنون با بهره گیری و از هرج و مرج ناشی از اشغال کشور و ضعف دولت، آزادی عمل کافی داشتند.

### گرایشهای سیاسی نظامیان

در میان آشفته گیهای ناشی از اشغال کشور، افسران جوان ارتش و نیروهای انتظامی، با مطالعه روزنامه هایی که از قید سانسور دوره گذشته، آزاد شده

بودند، از رویدادهای جهان در حال جنگ و اوضاع نابسامان کشورشان آگاه می شدند و در تحلیل علل فروپاشی ارتشی که شاخصترین رهاورد ایران دوره رضا شاهی بود، احساس حقارت می کردند و در صدد یافتن راهی برای اعاده حیثیت خود بودند. گروهی که شور و شوق بیشتری برای خدمت به کشور داشتند و امید هر نوع اصلاحاتی را در ارتش به وسیله افسران و فرماندهانی که خود عامل فساد و تباهی بودند، ناممکن می دانستند، به سوی احزاب و سازمان های سیاسی روی آوردند. (۱۵)

**علل فروپاشی ارتش ایران به نقل از «کتاب تاریخ بیست سال ایران»:**

### تجاوز به ایران از زبان یک روزنامه نگار

حسین مکی\* در «کتاب تاریخ بیست سال ایران جلد هفتم» در باره علل فروپاشی ارتش چنین آورده است: داود امینی در کتاب «از سوم تا بیست و پنجم شهریور» در مورد سوم شهریور چنین می نویسد:

#### \*در حال انتظار

«اخطاری که نمایندگان دو دولت بصورت یادداشتی به نخست وزیر وقت دادند خیلی مهم بود.

سرنوشت کشور دچار بزرگترین پیش آمدها شده و ممکن بود ارکان دولت و کاخ فرمانروائی زمامداران وقت با سرعت غیر قابل وصفی واژگون شود.

بالاخره جنگ کار خودش را کرده و به سرزمین ایران نیز سرایت نموده بود.

بمب افکنهای بیگانه در آسمان کشور پیدا شده واحدهای زره پوش از مرزها گذشته و بطرف شهرهای مهم در حرکت و روان بودند.

آقای منصور خبر وحشت آوری شنیده و مجبور بود به اسرع وقت بدون درنگ

شاه را که در تمام امور دخالت و با اقتدار کامل به همه کارها رسیدگی می نمود، از چگونگی این پیش آمد بس مهم مطلع گرداند و خیلی زود بود. بایستی مدتی تأمل و حوصله و شکیبائی بخرج داد تا هوا کاملاً روشن شود و شاه در جواب خوش برخاسته و صبحانه خود را صرف کند و گرنه با شنیدن این خبر غیر مترقبه سخت عصبانی شده و نخواهد توانست بر اوضاع آشفته مربوط شده و مهام کار را بدست گیرد.

یک ساعت و نیم در انتظار بودن و دقیقه شمار کردن و با حالت عصبانی و اضطراب آمیز قدم زدن آنهم در موقعی که بهیچوجه خبری از اوضاع دور دست کشور بدست نیست و اطلاع نداشتن از اینکه در نقاط دور دست، در مرزها، در شهرهای نزدیک سرحد چه وقایعی رخ می دهد و سرنوشت کشور چه خواهد شد واقعاً خیلی مشکل و طاقت فرسا است.

عیل منصور که همیشه مانند سایر مردان سیاسی که با خونسردی مشکلات را حل و برطرف می نمایند، این بار خیلی سخت نگران و مشوش بود زیرا بخوبی متوجه بود که سرنوشت کشور و میلیونها نفوس آن دچار خطر بزرگی شده است، خطری که تنها در نتیجه عدم توجه و سهل انگاری فرمانروای مملکت رخ داده است.

بالاخره حالت انتظار پایان یافته و منصور در حالی که یادداشتهای دو دولت را در دست داشت از منزل خارج و بطرف سعد آباد حرکت کرد نمود.

نخست وزیر تنها در این فکر بود که شرح این وقایع غیر مترقب و بیسابقه را چگونه و با چه لحنی به اطلاع شاه برساند زیرا بعرض رساندن وقایع بخودی خود جرأت می خواست دیگر چه رسد به یک همچو واقعه ای .

#### \*در کاخ سعد آباد:

آقای منصور جلو دربزرگ سعد آباد از اتومبیل پیاده شد و راه دفتر مخصوص را پیش گرفت

تا اطلاع حاصل کند که آیا شاه از خواب بیدار شده است یا نه ولی در سر پیچ یکی از خیابانها با شاه که زیر یک رشته درختهای کهن و تنومند و سبز و خرم



مشغول قدم زدن و تفکر بود، تصادف نموده و پس از تعظیم بسوی شخص اول کشور پیش رفت. شاه از حضور غیر مترقبه، زودتر از موقع، شتاب و عجله و پریدگی رنگ او دریافت که بامداد سوم شهریورماه مانند همه صبحگاهان دوره فرمانروائی جنبه عادی معمولی ندارد و بایستی حادثه مهمی رخ داده باشد. به این مناسبت با عجله تمام سؤال کرد. ها مگر چه شده؟ چرا رنگت پریده است؟ اتفاق بدی افتاده است؟

نخست وزیر (منصور تنها نبود و با عامری کفیل وزارت خارجه متفقاً به نزد رضا شاه رفته بودند.) پس زا کمی تأمل و رفع تشنج و نگرانی ظاهری خود پاسخ داد: بله قربان، اتفاق بدی روی داده است. ساعت چهار بعد از نصف شب بوسیله نمایندگان دو دولت اتحاد جماهیر شوروی و انگلیس دو یادداشت به خدمتگذار داده شده و بطور خلاصه حاکی از عبور واحدهای جنگی دو دولت به خاک ماست.

شاه از شنیدن این سخن سخت نگران شده و در بهت و حیرت فرو رفت و شاید پیش خود فکر می کرد که چرا در خواستهای دوکشور همسایه را که همیشه روابط دوستانه و نزدیک با ایران داشتند، موافقت نکرده است.

این خیراضطراب و نگرانی زیادی برای شخص اول کشور ایجاد کرد زیرا از همان دقیقه اول فکر می کرد که با این پیش آمد بزرگترین ضربه به موقعیت و مقام خودش وارد آمده است، هر دقیقه ای که سپری می شد شاه عصبانی تر و افسرده تر بنظر می رسید در صورتی که برای روبرو شدن با مشکلات یکنوع شهامت و خونسردی لازم است آنهم مشکلی که با اسرار و رموز پیچ در پیچ جنگ دنیا و سیاست جهانی مربوط باشد. متأسفانه حالت تأثر آمیز شاه و التهاب و پریشانی نخست وزیر در تغییر اوضاع و تثبیت حالت آشفته کشور کوچکترین تأثیری نداشت. پیش آمد مهمی رخ داده و چنان بنظر می رسید که بزودی تاریخ کشور عادی خود را عوض خواهد کرد.

قدم زدن بسیار و شنیدن خبر وحشت آور شاه را فوق العاده خسته کرد و پس از یک ساعت در حالی که آقای منصور در پشت سرشان حرکت می کرد بسوی یکی از عمارتهای کاخ روان شده و پس از چند لحظه روی یکی از صندلیهای

بزرگ دسته دار و راحت نشسته و با کشیدن سیگار مشغول شدند تا مگر موفق به تمرکز افکار خود گردد.

### \* تشکیل جلسه

سرلشکر ضرغامی رئیس ستاد ارتش احضار شد در ضمن مختاری رئیس شهربانی نیز که در همه کارها دخالت داشت در سعدآباد پیدا شد و گوش به زنگ بود که برای انجام وظایف بعدی خود دستور های جدی تری دریافت دارد. آقای جم نیز بنا به مقامی که در دربار داشت و وزیر دربار سلطنتی بود، در این معرکه عجیب حضور یافته بود.

از ساعت ۸ و نیم صبح تا ساعت یک بعد از ظهر مذاکرات طولانی و مفصلی در اطراف پیش آمد صبح و یادداشت دو دولت همسایه بعمل آمده. در ضمن از کاخ سعد آباد با تلفن به آقای اسفندیاری رئیس مجلس شورای ملی خبر داده شد که جلسه فوق العاده مجلس شورای ملی باید برای استماع گزارش مهمی ساعت دو و نیم بعد از ظهر تشکیل گردد.

کار بجای بن بست و بغرنجی رسیده و شاه این بار خود را مجبور می دید که ملت را از حقیقت امر از حقیقت امر آگاه نماید. در جریان مذاکرات کاخ آقای منصور متن نطقی را که بنا بود در مجلس قرائت نماید تهیه و بنظر شاه رسانده و مقارن ساعت یک بعد از ظهر جلسه سعد آباد بهم خورده و تشکیل دهندگان آن بجز شاه که در آنجا اقامت داشت بسوی شهر رهسپار شدند!

### \* جلسه فوق العاده مجلس شورای ملی:

مقارن ظهر به روزنامه نویسهها و نمایندگان مجلس شورای ملی خبر داده شد که ساعت دو و نیم بعد از ظهر در مجلس حضور یابند ولی هنوز کسی، یعنی توده مردم، از قضایا بیخبر بودند. شاید بعضی از مردان که در جریان سیاست بودند، تا اندازه ای پیش بینی می کردند که چه حوادثی رخ داده و چه موجباتی در پیش است که ساعت دو و نیم بعد از ظهر جلسه خصوصی مجلس تشکیل می گردد ولی از حقیقت قضیه کسی با خبر نبود و این بیخبری خود یک کابوس

وحشتناکی بود که فشار آن روزافزون بود. مجلس هم در دوره زمامداری شاه سابق بجز اطاعت صرف و گوش دادن کار دیگری نداشت و هیچوقت در سیاست داخلی و خارجی کشور صاحب نظر و رأی نبود و بهمین جهت مجلسیان نیز بطور کلی از اوضاع بیخبر بودند.

### \* دو ساعت بعد از ظهر:

مردم تهران از شدت گرمی هوا به زیر زمینها پناه برده و مشغول استراحت بودند و چون ساعت یک بعد از ظهر ادارات وزارتخانه ها تعطیل می شد. هیچ کسی خیال نمی کرد در این موقع روز هواپیماهایی برای تمرین و آزمایش پرواز نمایند. ولی ساعت دو و ده دقیقه در آسمان تهران شش هواپیمای یک باله که با سرعت زیادی پرواز می کردند و شنیدن صدای موتور آنها که برای اهالی تهران تازگی داشت بر فراز پایتخت نمودار شدند. غرش موتور این هواپیماها پس از آن پخش یادداشت که مانند مرغهای کوچک و سفیدی در آسمان تهران به پرواز آمده و در اثر وزش باد به اینطرف و آنطرف در حرکت بودند، مردم را که سر از پنجره ها بدر آورده و به آسمان نظاره می کردند سخت آشفته و مضطرب نمود. اهالی پایتخت بزودی دریافتند که اوضاع و احوال کشور عوض شده و موجباتی فراهم آمده که این هواپیماها در آسمان تهران پرواز آمده و به پخش اوراق مشغول شده اند.»

ابراهیم خواجه نوری نسخه ای از اوراق ریخته شده توسط هواپیماهای شوروی را در کتاب «بازیگران عصر طلایی» بچاپ رسانده است. این ورقه با عنوان «خطاب به اهالی ایران» آغاز و طی آن اعلام داشته است:

ایرانی ها ! شما باید حقیقت را بدانید که آلمان ها در کشور شما مشغول چه کارهایی هستند. پارسال آنها برای برانداختن دولت ایران توطئه کرده بودند و برای این منظور بیش از سه میلیون ریال پول خرج کردند. آیا پرسیده اید چرا آنها اینقدر پول زیاد برای توطئه خرج کردند؟ منظور آنها چه بود؟ البته جاسوسان هیتلری که در ایران تخم آشوب و اغتشاش می کاشتند در فکر سعادت

و خوشبختی ایرانیان نبودند بلکه مزارع و کشتزارهای ایران را خون فرزندان ایران را آلوده می کند تا برای آنکه عذری داشته باشند از ایران بازهم بیشتر از سابق گندم، پنبه، برنج، پشم، پوست و میوه جات به آلمان صادر کنند و شماها را بی نان و بی لباس بگذارند. هیتلر خونخوار می خواهد ایران را به میدان جنگ بر ضد شوروی که کشور دوست ایران می باشد مبدل کند و سرحدات اتحاد شوروی را در معرض خطر و تهدید قرار دهد. در محل سفارت آلمان در تهران، انبارهای اسلحه ایجاد کرده و مواد محترقه تهیه و حاضر کرده اند. در کوه های اطراف تهران آلمانی ها به بهانه شکار مشغول تعلیمات نظامی هستند. در باشگاه آلمانی ها در تهران دیپلمات های آلمانی برای تعلیم و یاددادن جاسوسی و جنایت های راهزنانه دیگر به اتباع آلمانی جلساتی تشکیل می دهند. در بسیاری از شهرهای ایران آلمان ها تشکیلات مخفی و سری ایجاد کرده اند. آلمانی ها خودشان را مهندس، تاجر و جهانگرد می نامند اما در حقیقت تمام آنها جاسوس و دشمن ملت ایران و شوروی می باشند. کارکن سابق سفارت آلمان در تهران (ولف) در بندر انزلی رئیس جاسوسی آلمان در شمال ایران می باشد. (شونه مان) رئیس جاسوسان و راهزنان آلمان در جنوب ایران بوده رئیس پلیس مخفی آلمان در تهران (گاتومای) با معاون خود (مانیر) نام کارکن اداره اکسپرس برای برپا کردن انفجارها و آتش زدن ها در ایران و در اتحاد شوروی از آلمان دسته جاتی تشکیل داده و حالا درصدد آن هستند که در ایران کودتای فاشیستی ضدملی برپا کنند. غیر از آن میکانیک رئیس املاک در بندرگز (تراپه) نماینده کارخانجات کروپ (آرتل) نماینده تجارتخانه زیمنس (فون راد آنویچ) مکانیک در بندر انزلی (رکنگان) رئیس شعبه وزارت دارایی ایران، زن آلمانی (گلدنبرگ) مدیر تکنیکی مطبوعه مجلس (اتو سوورز) و دیگران هم از جاسوسان بزرگ آلمان در ایران می باشند. تمام این متخصصین آلمان هیتلری که می خواهند در سرحدات ایران و شوروی تحریکاتی برپا کنند اینطور هستند. این آلمانی ها می خواهند شما را دچار اغتشاشات، جنایت، گرسنگی و بندگی کنند. آنها تدارکات کودتای فاشیستی را فراهم می آورند که از ایران به اتحاد شوروی حمله کنند. اشرار هیتلری به طور افتراآمیز خودستایی می کنند و لاف

می زنند که گویا آنها در جنگ با اتحاد شوروی به پیروزی هایی نائل شده اند ولی در حقیقت امر بهترین لشگرهای آلمان فاشیستی در میدان های جنگ گور خود را یافته اند. آلمان هیتلری در هم شکسته خواهد شد. بر ضد آلمان فاشیستی جبهه متحد ملی از اتحاد شوروی و بریتانیای کبیر و تمام آن ملل اروپا که هیتلر آنها را به اسارت و تابعیت مبتلا کرده قرار گرفته است. ممالک متحده آمریکا در جنگ بر ضد ظلم و تعدی هیتلری به بریتانیای کبیر و اتحاد شوروی کمک جدی می نماید. ایرانی ها آیا ممکن است بیش از این در مقابل دسیسه ها و تحریکات هیتلر غاصب و تجاوزکار که بر ضد ملت ایران انجام می گیرد و در عین حال بر علیه اتحاد شوروی هم می باشد طاقت آورد؟ نه نمی توان متحمل این تحریکات شد. ایرانی ها با اتحاد شوروی متفقاً بر ضد دشمن عمومی یعنی آلمان هیتلری اقدام خواهند نمود.

به موجب قرارداد شوروی و ایران که در سال ۱۹۲۱ بسته شد به اتحاد شوروی حق داده شده که برای تأمین و مصون داشتن بی خطری و امنیت خود به خاک ایران نیروی خود را داخل نماید. در ماده ۶ قرارداد شوروی و ایران که در سال ۱۹۲۱ منعقد گردیده اینطور نوشته شده: دولتین معظمین متآهدتین قبول می نمایند که اگر دولت ثالثی قصد داشته باشد به وسیله مداخله نظامی سیاست غاصبانه و تجاوزکارانه را در ایران مجری سازد و خاک ایران را مرکز حملات لشگری خود بر ضد روسیه قرار دهد و در این صورت مخاطرات و تهدیدی متوجه سرحدات جمهوری متحده شوروی سوسیالیستی روسیه و دول متفق آن بشود و در صورتی که پس از اخطار دولت شوروی به دولت ایران، خود دولت ایران مقتدر به برطرف ساختن مخاطرات فوق الذکر نباشد آن وقت دولت شوروی حق خواهد داشت ارتش خود را به خاک ایران وارد نماید تا به منظور دفاع از خود اقدامات نظامی لازمه را به عمل آورد. دولت شوروی متعهد می شود همین که مخاطره مزبور برطرف شد فوراً ارتش خود را از حدود ایران خارج نماید.

ملت ایران ساعت خاتمه دادن به تمایلات تجاوزکارانه هیتلر در ایران که هم بر ضد ملت ایران و هم بر ضد ملل اتحاد شوروی می باشد در رسیدن ارتش سرخ

دوست ملت ایران بوده بموجب قرارداد سال ۱۹۲۱ موقتاً به خاک ایران وارد می شوند. اتحاد شوروی و بریتانیای کبیر متفقاً اقدام کرده و خطر تهدید فاشیستی را نسبت به ایران و اتحاد شوروی برطرف خواهند نمود. مرده باد جاسوسان هیتلری که مشغول تدارک دیدن کودتای فاشیستی در ایران می باشد. زنده باد دوستی اتحاد شوروی و ایران.»

در یک چنین وضعیتی بد که مجلس شورای ملی تشکیل یافته و آماده بود گزارش رئیس دولت وقت راگوش دهد. ( در صفحات قبل جریان مذاکرات مجلس عیناً از صورت مشروح مذاکرات نقل شده و چون کامل است و در صحت آن نمی توان تردید داشت، بنابراین بدان قسمت مراجعه شود.)

نطق منصور با اینکه خیلی مختصر بود سیاستمداران کشور از بامداد تا نزدیک ظهر برای تنظیم آن زحمت کشیده و سعی کرده بودند به وقایع پیش از سوم شهریور ماه به اجمال اشاره شد خیلی از نکات باریک سیاست غلط و روش غیر منطقی دولت وقت را روشن و آفتابی ساخت. معلوم شد که دو دولت همسایه شمالی و جنوبی دو مرتبه ۲۸ تیر ماه و دیگری در ۲۵ مرداد بطور صریح نظریات خود را به دولت ایران اظهار داشته و برای چاره جوئی مشکلات موجوده راه حل مسالمت آمیزی را پیشنهاد کرده اند. از همه مهمتر معلوم و آشکار شد که خبرهای راجع به یادداشتهای دو دولت همجوار که شایع بود، دروغ و مبالغه آمیز نبوده است زیرا اگر فراموش نشده باشد از آغاز مرداد ماه این موضوع شایع بود که دولتین اتحاد جماهیر شوروی و انگلیس برای بیرون رفتن عمال آلمانی از ایران و بدست آوردن یک سلسله امتیازهای جنگی درخواستهایی داده اند حالا شاه و زمامداران وقت چگونه به اهمیت این قضیه پی نبرده اند.

باری با همان سرعتی که مجلس تشکیل یافته بود با همان عجله و شتاب نیز بفاصله ده دقیقه بهم خورد.

## در خارج از مجلس چه خبر است؟

در بیرون مجلس شورای ملی در میدان بهارستان، خیابان شاه آباد، برخلاف روزهای معمولی تابستان جمعیت زیادی جمع شد. گاهی بسوی آسمان سرکشیده و زمانی با نگرانی و اضطراب زیاد از پشت نرده های آهنی مجلس باغ بهارستان را نظاره می کردند. عده زیادی از یادداشتهای پخش شده در آسمان تهران در خیابانها و معابر عمومی ریخته شده بود. مردم بی خبر از همه جای تهران که در جریان ۲۰ سال حکومت دیکتاتوری به سکوت و خاموشی و آرامش غیر طبیعی عادت کرده بودند در یک چنین وضعیت آشفته و نزدیکی خطر تنها به فکر این بودند که چگونه باید از خطر جست. نخستین یادداشت که بطور خلاصه حاکی از این مطلب بود « ماباشما جنگ نداریم بلکه آمدیم عمال آلمانی را از کشور شما بیرون کنیم و اگر با ما کمک و یاری کنید با شما مساعدت خواهیم کرد.» در هر گوشه و کناری ساکنین پایتخت دور هم جمع شده و یا یادداشت را خوانده و آن را تفسیر میکردند.»

ابراهیم خواجه نوری در باره این موضوع ضمن بیوگرافی سهیلی زیر عنوان «هبوط قدرت» چنین نگاشته است:

«هنوز از هفت صبح چند دقیقه ای بیشتر نگذشته بود که صدای زنگ تلفن منزل سهیلی صدا کرد.

«الو: آقای نخست وزیر در کاخ سعد آباد تشریف دارند و فرمودند هرچه زودتر خودتان را بکاخ برسانید!»

ساعت هفت صبح منصور در کاخ چه می کند؟ مرا برای چه به این فوریت احضار کرده؟ خدایا چه اتفاقی ممکن است افتاده باشد...؟! عبارتهای مشدد و محرک رادیو برلن بر علیه نفوذ متفقین در ایران، و اشاره های آشکار «بی.بی.سی.» راجع به رفتار و نفع پرستی پادشاه ما، همینطور بریده و مخلوط و مبهم؛ در مغز مشوش و مضطرب و خواب آلود سهیلی عبور و مرور می کرد. آلمانها که در شیوه پروپاگاندا «هوچی گری» و بخصوص دروغ پردازی سرآمد

فن شده و گوی سبقت را حتی از پروپاگانداپیستهای هولیوود هم ربوده اند، روز و شب تمام فضای فکر ایرانیان را با تکرار شدید عبارتهای تبلیغاتی مسموم کرده و مجال تعقل و تفکر به هموطنان خوش باور و ساده دل ما نمی دادند - سهیلی هم مثل سایر رجال و سایر مردم، در میان آن ضد و نقیضها، گیج و سرگیجه و سرگشته مانده، و به اتکاء دیکته منحصر فرمانده ایران رنج تفکر و چاره جوئی را نیز از دماغ سهل انگار خود دور کرده بود- این تلفن غیر رنج تفکر و چاره جوئی را نیز از دماغ سهل انگار خود دور کرده بود- این تلفن غیر مترقبه نابهنگام، در یک چنین موقع پر از دغدغه ای، موقتاً سردی و «سنبلی» او را تکانی داد و او با نهایت عجله و اضطراب خود را به کاخ سعد آباد رسانید... کله کتابی منصور را دید که با چهره رنگ پریده و لبهای تو رفته، روی گردن لاغر و باریکش مختصر حرکتی می کند. ضرغامی مثل کسی که قبلاً بطور محرمانه از قضایا مطلع بوده، دستی به ریشش می کشد و از پشت عینک با آرامی و خونسردی به تشویش حضار می نگرد. جم ماسک طبیعی تبسم دائمی را به صورت دارد و تمجج می کند.

مختاری هم مثل بازی اصیل و مطیع و شکاری بیحرکت و بی صدا ایستاده و با تمام حواسش مترصد دریافت فرمان شاه است. شاه پس از یکی دوساعت راه رفتن پیدااست، که خستگی و تشویش درونی خود را می خواهد با کشیدن سیگار مخفی کند.

سهیلی در همان در همان چند دقیقه اول از جریان مطلع شد و فهمید که درست، بعد از نصف شب سرریدر بولارد (وزیر مختار انگلیس) و رفیق اسمیرنوف (سفیر کبیر شوروی) منصور را از خواب بیدار کرده و هر یک یادداشتی در کفش گذاشته اند، مبنی بر اینکه قوایشان در همان ساعت از شمال و جنوب به خاک ایران وارد شده و در حال پیشروی است...!

ساعت ۸ شورای وزیران در حضور شاه تشکیل شد و تا یک بعد از ظهر طول کشید و آن روز پس از چندین سال، پادشاه این کشور دموکرات برای اولین مرتبه بطور «مشروطه وار» با وزرایش شور کرد و از آنها چار جوئی خواست و مسئولیت ملی وزرا را در مقابل کشور متذکر گردید...



ولی متأسفانه قدری دیر بود! در ضمن آن مذاکرات طولانی شاه با صراحت و صداقت بیسابقه ای اعتراف کرد به اینکه این عملیات فقط بر علیه شخص اوست و متفقین می خواهند وجود او نباشد، والا با ایران کاری ندارند. ایکاش ایران دوستی راسخ او بر خود پسندی و خود خواهی مزمزش چند روز پیش غالب شده و این اعتراف صادقانه را دوهفته قبل کرده بود... ولی این کار را نمی توانست بکنند زیرا یکی از بزرگترین معایب اختیار مطلق داشتن در حکومتها همین است که (بقول آندره موروا) انسان، ولو هر قدر هم با فکر و صالح باشد، پس از چند سال خود مختاری، دیگر «سرحد ممکنات» از چشمش پوشیده می شود، پوشیده می شود، و بقدری مست غرور می گردد که حقیقتاً خود را نابغه تصور کرده و هیچ کاری را از حیطة قدرت خود خارج نمی بیند، تا بحدی که (مثل شاه ما) خود را به تنهایی قادر به مقاومت با روس و انگلیس نیز می پندارد... در شدت گرمای بعد از ظهر شهریور، درست سر ساعت دو و ربع! لرزش در و پنجره و شیشه و زیر زمینهای تهران، عبور نابهنگام پنج شش هواپیمای غیر عادی را در آسمان سوزان پایتخت بهمه اعلام کرد. باریدن کاغذهای زیادی از دنبال آن طیاره های خارجی بیشتر مردم را متوحش نمود و بطوری برای حل این معما مشوش و هراسناک بودند که آن اعلانات آسمانی را تا دو ریال هم خرید و فروش می کردند.

ما، با وجود گرمای طاقت فرسا، نفس زنان و عرق ریزان در تالار در مجلس شورای ملی جمع شده و با بی تابی و اضطراب منتظر شنیدن بیانات نخست وزیر بودیم. آقای اسفندیاری عینک دودی خود را مثل دو چشم بی نور و بیحالت به اطراف گردانیده و با لحن ساده و بدون تصنعش گفت «بطوری که آقایان اطلاع دارند می بایستی جلسه مجلس در نهم شهریور ماه تشکیل گردد ولی چون آقای نخست وزیر لازم بود که گزارشی به مجلس بدهند به این جهت امروز بعد از ظهر جلسه فوق العاده تشکیل گردید. آقای نخست وزیر بفرمایید.»

( بیانات نخست وزیر عیناً از مجله مذاکرات رسمی قبلاً بطور کامل نقل گردیده است. )

خلاصه از شورآن روز نتیجه زیادی گرفته نشد، جز اینکه وقتی شاه با کمال

انصاف و مردانگی گفت که « شاید مصلحت در این باشد که من کناره گیری کنم و گفتند: قربان، شما چرا. ما استعفا می دهیم. و چون در این موضوع هم تصمیم قطعی گرفته نشد، قرار گذاشتند پس از مشورت با یکدیگر نتیجه را بعداً بعرض برسانند.

ضمناً به امر شاه به رئیس مجلس اطلاع دادند که جلسه فوق العاده ای برای دو بعد از ظهر تشکیل دهد تا نخست وزیر مطلب فوری و مهمی را به اطلاع نمایندگان ملت (!) برساند.

مطالعین از رموز سیاسی! حق دارند که نطق روز ۲۸ شاه را در اقدسیه، بزرگترین و مضرترین و خطرناکترین و بدعاقبت ترین خطاهای سیاسی بنامند. حق دارند که نصف بیشتر تمام بدبختیها و فلاکتهای و گرسنگیها و کشتارهای این سه ساله را نتیجه همان یک نطق غیر منتظره بدانند. شاید واقعاً، اگر همانطوری که قرار شده بود، فقط ولیعهد به اعطای سردوشی و گوهینامه می پرداخت، و شاه بطور غیر مترقبه نیامده و آن نطق غیر ضروری وحشتناک را نکرده بود، امروز «بایندر» ها زنده بودند، و کشتی «بیر» ما هم بیرق شیر و خورشیدی خود را در زیر لجنهای ساحل دفن نکرده بود، و بیش از بیست شهر بلا دفاع و غیر مجهز ما در شمال و جنوب بمباران نمی شد، و آنهمه مردم بی تقصیر ستم کشیده و جور کشیده و ناراحتی چشیده ایران بدون سبب به خاک و خون نمی غلتیدند... (فقط در خوزستان ششصد و سی چهل نفر کشته شدند) و نتیجتاً شاید امروز دو دسته از فرزندان خوب این مملکت بیچاره بیجهت شاید امروز دو دسته از فرزندان خوب این مملکت بیچاره بی جهت « حیدری و نعمتی » نشده و جاهلانه به جان یکدیگر نمی افتادند، و در یک چنین موقعی که این خانه نمی سوخته و ویران ما نهایت احتیاج را به مساعدت و اتفاق و اتحاد فرزندان آن دارد، خودشان آتش نفاق و فساد را با باد شمال و جنوب و شرق و غرب بیشتر دامن نزده و این شعله خانمانسوز را تیز تر نمی کردند...

لابد نطق غرای شاه را متفقین بمنزله و مقدمه که بسیج عمومی دانستند و با اطلاعاتی که از اقدامات خستگی ناپذیر ستون پنجم در دست داشتند، یقین کردند که پادشاه ایران پرست، ولی عامی ولی مستبد به رأی ما، به این آسانی

راه عبور به تسلیحات متفقین نخواهد داد و البته سرانجام جنگ عالمگیر را هم که نمی شود فقط به رأی یک نفر ایرانی از سیاست ببخیری که قلب او « دلمه » تبلیغات مخالف شده موقوف کرد.

این بود که پس از تسلیم یادداشتهای مرداد ماه، و پس از تذکر آیدن، و پس از گوشه و کنایه های رادیو لندن و رادیو دهلی، همینکه متفقین نتیجه معکوس از رضا شاه گرفته و حتی نطقی که شبیه فرمان بسیج عمومی بود از او شنیدند، دیگر تأمل را جایز ندیده و بجای ادامه مذاکرات سیاسی دست بعملیات جراحی زدند.

در این خصوصی مذاکره کردم، و گله های دوستانه و بی نتیجه ای نمودم، که چرا با طریق سیاسی و مذاکرات دیپلماتیک خود دولت ایران را به اتفاق با خود دعوت نکردید، و چرا با وسایل مآثری که در دست داشتید تبلیغات مضر و مسموم ستون پنجم را خنثی نمودید، و خصوصاً چرا نگفتید که اگر دولت ایران به خواهش غیر قابل احترام شما گوش ندهد ناچار به اعمال زور نظامی متوسل خواهید شد.. ؟ احتمال قوی داشت که در آن صورت رضا شاه هم در مقابل یک حقیقت مسلم تسلیم منطقی می شد، و شما محتاج به این نمی شدید که بر خلاف رویه عدالت خواهانه خودتان بیطرفی یک کشور [را نقض] کنید...؟

اعتقاد من اینست ( و جوابهایی که از آنها شنیده ام این را تأیید می کند) که اگر آنوقت یک نفر. فقط یک نفر مرد پخته، مثل منصور، ولی رشید، و حقیقتاً وطن پرست و صریح مثل دشتی یا دکتر مصدق در سر کار بود، [ توضیح ج. ص. : سیف پور فاطمی که از نزدیک علی دشتی را می شناخت در باره او می نویسد: «دشتی یکی از علل عمده استبداد رضا شاه بود. دشتی کسی است که وقتی مجلس پنجم رأی عدم اعتماد به رضا خان سردار سپه داد و او هم استعفا داده و روانه رودهن شد، در صفحه اول روزنامه شفق با خط درشت نوشت « پدر ملت رفت». رضا خان را با نادرشاه مقایسه کرد و در تمام دوره نمایندگی یک کلمه بر خلاف رژیم صحبت نکرد تا روزی که او را به زندان بردند همیشه مداح رژیم بود. بعد هم دوستی مختاری او را نجات داد و به مجلس فرستاد. ریاست سانسور روزنامه ها را قبول کرد و بعد از کودتا ضد

مصدق هم باز ثناخوان دربار محمد رضا شاه و با سفارت مصر و وزارت و نمایندگی مجلس سنا « شاهنشاه آریامهر» را می ستود... نامه سفارت انگلیس راجع به پول گرفتن دشتی و رد اعتبارنامه او از طرف مجلس پنجم نیز در روز نامه ها منتشر شد.» (سیف پورفاطمی «گزند روزگار» صص ۲۰۴ - ۲۰۳) [ بخوبی می توانست جریان تاریخ ایران را تغییر دهد و از تمام این بدبختیهای که در این سه ساله پیش آمده جلوگیری نماید. البته چنانکه می دانید، منصور بر سر کار بود، و او مرد بسیار پخته و کار آموزده و لایق و حسابگری هم است، ولی در این قبیل اشخاص، متأسفانه مبالغه در حسابگری و خود خواهی، که دیگر شور و شعله ای که لازمه این قبیل کارهای بزرگ و مستلزم از خود گذشتگی است در قلبشان وجود ندارد.

- والا برای یک رجل سیاسی که خیلی عامی نباشد درک این مطلب مشکل نبود، و با حساب سرانگشتی هم می توانست به خود بگوید که: اولاً ما در بین دوکشور بسیار قوی و واقیم و مسلماً زورمان به آنها نمی رسد. ثانیاً انگلیس و آمریکا از جنگ گذشته عبرت گرفته اند، و بنا به دستورات مفصل و مفیدی که «سر ژرژ بوکانان» در کتاب گرانبهایش راجع به جنگ گذشته نوشته، این دفعه دیگر متفقیین خوب می دانند که مهمترین و حیاتی ترین اقدام باید رساندن کمک خیلی فوری به دولت اتحاد جماهیر شوروی باشد.

خوب، راه شمال روسیه که مدتی از سال یخ بندان است و بعلاو بواسطه نزدیکی با آلمان خیلی خطر دارد. پس مناسب ترین راه عبور از ایران است. از طرف دیگر اینهمه آلمانی که در ایران تقریباً در تمام کارخانه های مهم ما تصدی دارند: قورخانه، تلفن بی سیم، سیلو، راه آهن و غیره را بعنوان متخصص تحت نظارت خود گرفته اند، لابد نخواهند گذاشت که محمولات متفقیین بدون دردسر به شوروی برسد. پس طبیعی است که انگلیس و آمریکا بهر طریقی ممکن شود باید اول «پل پیروزی» یعنی ایران را از وجود دینامیت خطرناک آلمان پاک کنند و هر چه آلمانیست از اینجا خارج نمایند.

این حساب ساده سرانگشتی منطقاً به این نتیجه می رسد که اگر ما باوجود تذکرات و یادداشتهایی که فرستاده اند، خودمان این کار را نکنیم آنها به زور این

کار را خواهند کرد و ما نتیجاً «هم پول را داده ایم، هم چوب را خورده ایم و هم پیاز را!»

باور کردنی نیست که بین رجال ما حتی یک نفر هم به این نکته محرز و بدیهی و ساده پی نبرده باشد. غیر ممکن است که مثلاً منصور یا سهیلی یا عامری متوجه این موضوع نشده باشند، فقط ممکن است برای دفاع خود بگویند کی جرأت می کرد در مقابل پادشاه این صلاح اندیشها را بکند؟ کی جرأت می کرد؟ مطلب همین جاست که جرأت و رشادت و از خود گذشتگی که لازمه رجال سیاسی بزرگ است در هیچ یک از این آقایان به اندازه کافی وجود نداشت، وگرنه آن مسأله دارای چندین راه حل بود که هر یک را پیش می گرفتند از همه این بدبختیها جلوگیری شده بود.»

### \*شماره فوق العاده

[به نقل از کتاب «سوم تا بیست و پنجم شهریور»]: «در جریان آن عصر مشعشع که به ما می گفتند هیچ چیز شما را کشورهای مترقی و بزرگ کمتر نیست و ایران و مقام و منزلت ارجمندی در جهان پیدا کرده و به مردم تلقین کرده بودند که تهران با پاریس برابری می کند و دیری نخواهد گذشت که با نیویورک هم برابری کند و آسایش و خوشی و کمال راحتی و طرق مختلف ترقی و تعالی برای افراد کشور تأمین شود. در یک چنین موقع که عمر عزیز من و شما بیهوده صرف می شد و ثروت و بودجه مملکت به جیب از ما بهتران ریخته می شد روزنامه ها چندان قدر و قیمتی در جامعه نداشتند. البته مردم حق داشتند تا این حد نسبت به روزنامه ها بی مهر و بی علاقه باشند زیرا چیزی را که می خواستند در صفحات روزنامه موجود نبود روزنامه ها افکار جامعه را منعکس نمی ساختند به دلیل اینکه کنترل شدید دست و پای آنها را سخت بسته بود. سانسور به وضع بسیار شدید در تمام جراید حتی در بیان و طرز گفتار و نگاه و راه رفتن اشخاص معمول و مجرا می شد. با این وضعیت روزنامه ها حق داشتند شما فوق العاده از طرف تمام روزنامه های صبح و عصر انتشار

یافت. ساعت سه و نیم بعد از ظهر نخستین قسمت این فوق العاده ها در میدان سپه و خیابان فردوسی و لاله زار به دست مردم رسید. انتشارخبر مجلس سبب شد که تهران ساکت را به تشنج و جوش و خروش بی سابقه و شگفت انگیزی دچار نماید. مردم برای خریدن فوق العاده روزنامه بیکدیگر پیشدستی می جستند. اضطراب نگرانی مردم بسیار زیاد بود همه می دانستند که دولت مشغول اقدام است و با نمایندگان کشورهای همجوار مذاکره ادامه دارد و ارتباط سیاسی هنوز قطع نشده ولی در یک چنین موقع باریک تنها مذاکره نمی توانست از شدت نگرانی و اضطراب درونی مردم بکاهد.

#### \* در ستاد ارتش:

مقارن ساعت چهار بعد از ظهر سرلشگر ضرغامی رئیس ستاد ارتش برای دومین بار در کاخ بیلاقی سعد آباد بحضور شاه رسید و پس از تقدیم گزارشهای رسیده از شهرستانها و آخرین خبر مربوط به عملیات جنگی انتظار داشت از فرمانده عالی ارتش دستورات لازم و صریح و روشنی دریافت دارد ولی شاه که در نتیجه این پیش آمد سخت عصبانی و آشفته شده بود به رئیس ستاد ارتش دستور داد که فرمانی صادر کنند تا لشگرهای پادگان مرکز از سرباز خانه ها خارج و در بیرون شهر موضع بگیرند. در ضمن از نظر حفظ ظاهر یک ستاد جنگی بزرگ ارتشداران ایجاد گردد و کارمندی آن بعهده عده ای از افسران ارشد و با معلومات سپرده شود ولی در باره تکلیف و وظیفه لشگرهای خارج هیچگونه دستوری نمی دهد.

#### \* نخستین شب تاریک تهران:

ساعت ۸ بعد از ظهر بود. صدای پائین آمدن درهای آهنی مغازه ها در طول خیابان شاه از دور و نزدیک بگوش می رسید. همه با شتاب و عجله پیاده و با درشکه خیابانها و گذرگاههای عمومی را ترک می گفتند. حرفهای تازه و صحبتهای شگفت انگیزی بگوش می رسید. قیافه های آشفته و غیر عادی رهگذران ثابت می کرد که پیش آمد صبح تا چه اندازه در اهالی تهران تأثیر

کرده است.

از همین روز اول تهیه مواد غذایی و خواربار مخصوصاً نان - یکی از بزرگترین گرفتاریهای ساکنین شهر تهران شده بود. مردم در ضمن صحبت از پیش آمد صبح به همدیگر اندرز می دادند که تا می توانند مواد غذایی، قند و شکر و سایر چیزها خریده ذخیره نمایند. البته حق هم داشتند زیرا برای اداره کردن و حفظ آرامش و آسایش ۵۰۰ و یا ۶۰۰ هزار نفر جمعیت در یک چنین موقع مشکل لازم بود دولت و زمامداران تدارکات لازم دیده باشند در صورتی که برای مقابله با چنین پیش آمدی از طرف دولت وقت اقدامات مؤثری نشده بود و بعلاوه هیچگونه اطمینانی داده نشده بود که خواربار آنها تأمین شده است. به این جهت مردم نه تنها از نظر کمی خواربار و ابتلاء به خطر قحطی خود را در خطر می دیدند بلکه از نظر بمباران هوایی نیز سخت آشفته و حملات احتمالی شبانه بمب افکنها آنها را نگران ساخته بود. در کشور شاهنشاهی مخصوصاً در مرکز سخن از ترقی و تعالی در میان بود و به گذشته پراز افتخار به زمان حال پر از سطوت و جلال نه یک بار بلکه هزاران مرتبه اشاره می شد ولی هیچوقت به این مردم فلکزده نمی گفتند که در مقابل حملات هوایی چگونه باید دفاع کرد و یا مثلاً وقتی شهر بزرگیدر ظلمت و تاریکی فرومی رود وظیفه افراد چیست. بهمین جهت شب چهارم شهریور ماه هنگامی که تهران در ظلمت وحشتناکی فرو رفت و هواپیمائی در ضلع جنوبی آن شروع به پرواز نمود خوف و ترس عجیبی همه مردم را فرا گرفت. عده زیادی پا به فرار گذاشته و شلاق کش بسوی خانه های خود روان شدند.

تاریکی شهر تهران و بی اطلاعی پاسبانها که هنگام یک حمله هوایی چه باید بکنند و انعکاس نور افکن در صحنه آسمان و صدای موتور هواپیمای شبگرد، همه اینها دست بهم داده محیط اضطراب آمیز و دهشتناکی ایجاد شده بود. مردم خیال می کردند که شهر بمباران خواهد شد و گرنه این تاریکی و ظلمت بیسابقه چه معنی دارد. آیا بهتر نبود که زمامداران وقت برای رفع نگرانی اهالی پیش از ظهرو یا بعد از ظهر به ساکنین شهر خبرمی دادند که هنگام شب از نظر احتیاط تهران در تاریکی فرو خواهد رفت. با این وضع نمونه بسیار کوچکی

از جنگ در جلو چشم مجسم می شد جنگی که تنها با جبهه و سرباز سروکار نداشت بلکه شامل حال همه افراد ملت می شد.» (۱۶)

در این مجموع، جلد بیست و دوم کتاب « مصدق ، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران » در باره چگونگی فروپاشی ارتش ایران در مقابل قوای اشغال گر روسیه شوروی و انگلیس در جنگ دوم جهانی و سقوط پهلوی اول را برای خوانندگان ارجمند می آورم.

**فصل اول تاچهارم ، در «شب یکشنبه بیست و سوم شهریور: رادیو انگلیس در ساعت هشت و ربع کم سخنان زیر را اظهار می کرد:**

شاهنشاه معظم ایران در ابتدای سلطنتش محبوب و طرف اعتماد ملت ایران واقع شده بود و به آبادی و امنیت و ترقی ایران کمک کرد ولی از آنجائی که دنیا دائم در تغییر و تبدیل است نباید فکر کرد که روشی که او اتخاذ کرده و شبیه مرام نازی و دیکتاتوری بوده است همیشه همین نتیجه را برای ایران و ایرانی داشته باشد.

اکنون ایرانیان می گویند ما حاضر نیستیم تا موقعی که خدا خدائی می کند تحت رژیم مستبدانه این شاهنشاه و تحت فشار مالیاتی واقع شویم. سلطنتی که پادشاه به میل خود هر که را بخواهد حبس یا تأدیب یا حکم اعدامش را صادر می نماید چگونه مشروطه می توان نامید. ایرانیان میل دارند و می گویند باید سلطنت مشروطه که در حق متمولین و متوسطین و فقرا و تمام افراد عادلانه حکم می کند دو مرتبه بر پا شود.

\*خلاصه گفتگوی شب دوشنبه ۲۴ شهریور:

باز راجع به مرام دیکتاتوری و گرفتن املاک و حبس و فحش دادن و با چکمه زدن اشخاص، تبعید و کشتن صاحبان املاک و خشکانیدن آب آبادی ها برای این که از قیمت آنها بکاهد، خریدن کافه شهرداری به قیمت خیلی نازل برای این که آنجا را نیز قهوه خانه کند و امثال این سخنان و در آخر نیز قصیده خواند.



**سخنان شب سه‌شنبه ۲۵ شهریور / ۲۰ رادیو انگلیس ساعت هشت و ربع کم:**  
 ملت ایران از فشار مالیات و ظلم و ستمی که به او وارد می‌شود به جان آمده و انتظار دارد هرچه زودتر به این بدبختی‌ها خاتمه داده شود. گزارشات دیروز ما در اطراف ایران چندان مهم نبود و اگر چنانچه بخواهیم از این مقوله صحبت کرده و بدبختی ملت ایران را شرح دهیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود.  
 احدی نیست که نداند که کارگران کارخانه شاهی که متعلق به شخص اعلیحضرت است تماماً به اجبار مشغول کار هستند. احدی نیست که نداند که کارگران بیچاره به ضرب کتک در املاک شاهی مشغول انجام وظیفه هستند که عملجات بدبخت به زور در جاده‌ها کار می‌کنند و احدی نیست که نداند مزد این کارگران به قدری کم است که به معاش روزانه آنها نمی‌رسد. قیمت اجناس به قدری بالا رفته که مردم از زنده بودن و زندگی کردن عاجزند. ضبط کردن املاک رعیت به زور و ستم سبب تنگدستی و گرسنگی ملت را فراهم کرده و بیشتر هم انحصار دولتی چای و قند، پارچه و برنج و غیره به این قسمت کمک مهمی می‌نماید.

دیگر این‌که حقوق گمرکی زیادی که به واردات تعلق می‌گیرد در مقابل این همه گرانی از تمام جهت البته لازم است حقوق افراد هم به همان نسبت زیاد شود ولی بدبختانه کارگری که در بیست سال پیش سی تومان می‌گرفته اکنون هم همان حقوق را می‌گیرد با تفاوت این‌که سیصد ریال گفته می‌شود که با کاغذ و مس میانشان قسمت می‌شود و کسی نمی‌داند که رؤسا چگونه فشار به اعضا از هر طرف برای گذراندن معاش خودشان وارد می‌کنند. کسی نمی‌داند که رعیت بیچاره با فشار باید رنج برد اجرت آنها ستم و عایدی به جیب شاه می‌رود. دولت مجبور است محصول شاه را از هرچه و هر جهت گران بفروشد و به زیادی نفع شاه با تمام قوا سعی کند. حقوق گمرکی تمام اجناس تجاری باید زیاد باشد به غیر از اجناس تجارتی شاه که یا خیلی ارزان و یا اصلاً گمرک ندارد.

آیا می‌دانید که کم بودن آب شهر علتش چیست؟ همانا برگرداندن آب به املاک شاهی و سیرآب شدن زمین‌های او و بار آمدن حاصل‌ها به خوبی و فروختن آنها به بهای گران به ملت بیچاره و گرسنه. بسیاری از دهاتی‌های بدبخت که از

مضرات کشیدن تریاک خبری ندارند مجبورند که از تریاک محصول شاهی خرید و کشیده و از غیرت و همت و مردی بیفتند. آیا نمی‌داند علت شیوع تب و نوبه زیاد در شمال برای چه بود، همانا آب دادن زیاد و فراوان به زمین‌های برنجکاری اعلیحضرت.» (۱۷)

سیف پور فاطمی می‌نویسد: روز دوازدهم در تهران خبری منتشر شد که روس‌ها از قزوین حرکت کرده و به سمت تهران پیش می‌روند. این خبر در سفارت انگلیس انتشار یافت و رضا شاه را بی‌اندازه متوحش کرده به طوری که فوراً بدون اسکورت و همراهان سوار اتومبیل شده و عازم قم می‌شود. در قم به او خبر می‌دهند که شایعه صحیح نیست و شاه به تهران بر می‌گردد.

علت انتشار این خبر از طرف انگلیس‌ها این بود که رضا شاه حاضر نمی‌شد که از سلطنت استعفا بدهد. بین سفارت انگلیس و روس هم در سر جانشین رضا شاه و رژیم آتیه ایران اختلاف بود. روس‌ها میل داشتند رژیم بعد از رضا شاه جمهوری باشد. بسیاری از سیاستمداران ایران از قبیل فرزین، سلیمان میرزا، مشرف نفیسی، دهخدا و مصطفی فاتح معتقد بودند که بهتر است ایران جمهوری شده و دست قزاقان از دامن مردم ایران کوتاه شود ولی مرحوم فروغی می‌گفت که تغییر رژیم موجب ناامنی و اختلال خواهد شد و مردم ناراضی شروع به شورش و بلوا خواهند کرد. بهتر است که پس رضا شاه اسماً جای او را بگیرد ولی قدرت در دست مجلس و دولت باشد.

موضوع مورد اختلاف دیگر جواهرات سلطنتی بود که مقداری از آن را رضا شاه ضبط کرده و انگلیس‌ها اصرار داشتند که شاه باید جواهرات سلطنتی و دارایی نقدی و املاکی که از مردم گرفته است را به ملت ایران واگذار کند. سعی سفارت انگلیس در آن موقع این بود که رضا شاه را بیش از پیش در نظر مردم طماع و ظالم جلوه داده و با از میان بردن او خودشان را منجی و نگهدار حکومت قانونی ایران جلوه دهند.

در این فاصله اوضاع ایران وخیم شد و برگشتن شاه از قم و امتناع وی از استعفا متفقین را نگران ساخت. به زعم آن ها دولت و شاه در تسلیم آلمان ها راه مسامحه و مامله را می پیمودند. از این رو در پانزدهم شهریور ریپر بولارد وزیر مختار انگلیس از حکومت ایران خواست که کلیه آلمانی ها را تسلیم سفارت انگلیس و روس بنماید و هم چنین اخراج اتباع ایتالیا و مجار و رومانی را بر تقاضا های سابق خود افزودند. دو روز بعد یادداشت دیگری از سفارت انگلیس از دولت ایران خواست که دموکراسی و پایان دیکتاتوری صحبت کرد. موقعی که در منزل فرخ گوش به رادیو می دادیم من به فرخ گفتم شاه رفتنی است. انگلیس ها می خواهند با مخالفت با شاه و حمله به او حضور قوایشان در ایران جامه شرعی بپوشانند و بگویند اگر ما روس ها را با خودمان آوردیم رضا شاه را می بریم. فرخ فکر نمی کرد که به این آسانی رضا شاه میدان را خالی کند و می گفت ممکن است شاه با عده ای سرباز به شیراز و فارس عقب نشینی کرده و مقاومت کند. من گفتم به امید کی او می تواند به جنوب بیاید. کلیه ایلات جنوب مخصوصاً بختیاری ها و قشقایی ها که سرانشان را کشته یا به زندان انداخته علیه او هستند و ممکن است مسافرت به جنوب برای او بدتر از رفتن از ایران باشد. فرخ معتقد بود که طبع بلند پرواز و متفرعن شاه تن به تسلیم به انگلیس و روس نخواهد داد و ممکن است موقعی که عرصه بر او تنگ شد یا در میدان نبرد کشته شود یا خودکشی کند.

این اندیشه های ما در آن موقع - به غیر از قسمت پیش گویی راجع به پایان سلطنت رضا شاه - زیاد با حقیقت وفق نداشت. رضا شاه نه جنگ کرد و نه اقدام به خودکشی. تسلیم انگلیس ها شد و او را به خواری از کشور بیرون برده و در غربت در جنوب آفریقا مرد.» ( ۱۸ )

## اطلاعات در باره حملات رادیو لندن بعد ها چه نوشت؟

«اطلاعات در یکربع قرن» پیرامون خبر پراکنی رادیو لندن در مخالفت با شاه زیر عنوان «نقطه ضعف رضا شاه بدست رادیو لندن افتاد» چنین نوشت:

«تهدید دیگر حملات و تعرضات شدیدی بود که از رادیو لندن به گوش ملت ایران می رسید و مردم را بر علیه شاه می شورانید. رادیو برلن هم از چندی پیش شروع کرده بود و بنابراین حملات شدیدی از رادیوهای خارجی بخصوص رادیو لندن منظم و مرتب ادامه یافت.

بزرگترین نقطه ضعفی که شاه فقید پیدا کرده بود، تملک زیاد او بود که در این خصوص خیلی حریص شده بود. رضا شاه در ابتدای سلطنت و اواسط آن، این خوی بد را نداشت. از سال پنجم و ششم او را بعنوان آباد کردن املاک به این راه هدایت کردند! «توضیح جمال صفری: در این باره نوشته»

اطلاعات در یکربع قرن» صحیح نیست زیرا رضاخان دزدی و غارت اموال مردم را قبل از به سلطنت رسیدنش شروع کرده بود. قبلاً در فصل «فساد و غارت در دوران پهلوی اول (۲)» آوردم که: «نوشته مستوفی را سندی که از کارگذاری آذربایجان در تبریز در تاریخ ۱۱ دی ۱۳۰۲ صادر شده تأیید می نماید: «پولهای اندوخته شده و استعدادهای آقای اقبال السلطنه که یکی از صاحبمنصبان نظامی از طهران برای حمل آن آمده بود تحویل و به طهران حمل فرمودند.» میزان این اموال مصادره شده بسیار زیاد بود بطوریکه زن سردار می گوید که این اموال را بار چهل شتر کردند و به تبریز و از آنجا به تهران فرستادند. پسر سردار سالها بعد ادعا کرد که میزان خسارت وارد شده از سوی رضاخان به اموال آنها حدود دو میلیارد ریال بوده است. در میان این اموال چندین شمشیر مرصع و جواهر نشان و جواهرات سردار بود که چند میلیون ارزش داشتند. عین السلطنه هم اشاره می کند که قورخانه او را هشتصد شتر به تبریز حمل کرد. امین الشرع هم می نویسد که ۲۸ صندوق پول نقره ، ۴ صندوق پول طلا و قورخانه وی را با ۱۸ شتر به تهران فرستادند. صرف نظر

از درستی این مبالغ و آمارها، اقبال السلطنه به طور موروثی ثروت هنگفتی داشت که با قتل وی بیشتر این اموال مصادره شد بدون تردید تمام یا قسمت بیشتر ثروت مصادره شده اقبال السلطنه به رضاخان رسید و این ثروت او دومین منبع ثروت هنگفت رضا شاه (منبع اول ثروتش اموال امیر عشایر خلخال بود) گردید و مبلغی هم از این ثروت صرف هزینه های وزارت جنگی که هر روز در حال گسترش و بازسازی توسط رضاخان بود، گردید. رضاخان معتقد بود که طهماسبی قسمتی از اموال اقبال السلطنه را به خود اختصاص داده است. وبه این علت از وی عصبانی بود ولی طهماسبی خود این مسأله را انکار می کرد. **مستوفی هم معتقد است که در این میان چیزی از ثروت خان ماکو به طهماسبی نرسید و رضاخان تمام این اموال را خود صاحب شد و از آن چیزی به خزانه دولت داده نشد** (

این خیانت را در حقیقت چندتن از نزدیکان شاه مرتکب شدند و بقراری آن فقید را تشویق و ترغیب و تحریض به خرید املاک و آباد کردن آن نمودند و به اندازه ای دایره تملک او وسعت یافت که از هرگونه اجحاف و تعدی نسبت به مالکین و مردم بی اطلاع می ماند و کاملاً تحت تأثیر این نقطه ضعف خود قرار گرفته بود، زیرا رفته رفته خرید ملک و توسعه دایره ملک داری عادت ثانوی شاه شد و دراین باره بی باکانه جلو می رفت و نواحی بسیاری را در شمال و غرب و شمال شرق ایران مالک شد و بین مأمورین املاک هم اشخاص جابری بودند که در این حدود برای آباد کردن املاک شاه به مردم تعدی می نمودند و به آنها فشار وارد می ساختند و همین مسأله نیز برعدم رضایت عمومی کمک می کرد.

این متملقین دربعضی موارد به شاه پیشنهاد می کردند که فلان مالک که مال همسایه ملک اعلیحضرت می باشد وبه طیب خاطر حاضراست ملک خود را به شاهنشاه واگذارنمایدکه از صورت ویرانی خارج شده آباد گردد. با اینکه این دروغ فاحش را برای جلب توجه شاه می گفتند معهدا شاه که تحت تأثیرآن ضعف بزرگ خانمان برانداز واقع شده بود زیربار نمی رفت و دستور می داد مالک آن را راضی کنند و خو داری نمایند(!؟) ولی معلوم است آن متملقین

چگونه معامله را صورت می دادند و نمی دانستند از این راه چه ضربت مهلکی بر او و بر مملکت وارد خواهند ساخت. (نوشته «اطلاعات در یک ربع قرن» صحیح نیست، زیرا رضا شاه از فجایعی که مأمورین تصرف املاک مردم مرتکب می شدند مطلع بود و حتی شاکیانی که علیه خودش شکایت یا قصد شکایت داشتند به فجیع ترین وضعی بقتل می رسیدند، بعوان نمونه می توان از رفتار با دو نفر از شاکیان که در جلد پنجم این تاریخ، صفحه ۹۱ تا ۹۹، زیر عنوان «رفتار با شاکیان» و «مقتول گمنام» که یکی در بندرعباس و دیگری در تپه های سلطنت آباد به قتل رسیده اند یاد کرد که قطعاً بدون اجازه و امر نبوده است.

باید متذکر شد که خود مسعودی در روزنامه اطلاعات شماره ۴۷۰۱ مورخ شنبه ۱۷ آبان ۱۳۲۰ با امضای ع. مسعودی سر مقاله ای نوشته که در جلد ششم از صفحه ۶۶ تا صفحه ۷۲ عیناً درج گردیده است و در اینجا فقط دو سه سطر آن نیلاً ذکر می گردد... خلاصه تحت تأثیر این عوامل و فجایع بزرگترین ثروت ملی ایران رو به زوال و نیستی نهاد و لطمه و صدمات فراوانی کشید که همه نتیجه آن طرز حکومت بود!...) آری نقطه ضعف رضا شاه بدست رادیو لندن افتاد، آن را گرفت و هر شب ساعتی پیرامون آن حرف زد، حرفهائی که به دل می نشست، در افکار مردم رخنه و نفوذ کرد، معایب و مضار ملک داری رضا شاه را می گفت، ساختمانهای بزرگ و عالی مهمانخانه ها را تشریح می نمود، از کاخها و عمارتهائی که در تمام طول شمال ساخته شده بود صحبت می کرد و در دنبال آن از گرسنگی و فقر و بدبختی و بیماری مردم بحث می کرد. (۱۹)

**فصل پنجم**، ریشه ها و علل جنگ بین الملل دوم و ریشه های عقیدتی و فلسفی نازیسم آورده شده است .

**فصل ششم**، تا نهم، ایران و انگلیس؛ از آغاز جنگ جهانی دوم تا اشغال ایران، بررسی بسترسازی های انگلیس برای اشغال ایران در جنگ جهانی

دوم؛ آلمان‌ها، دستاویز متفقین برای اشغال ایران، ارتش رضاخان هیچ و پوچ است.

### گزارش میلسپو درباره فساد قشون

**فصل دهم**، درباره ارتش رضاخان ملت را چپاول و فساد قشون را میلسپو گزارش کرده است. آورده ام و در این گزارش آمده است توضیح اینکه رضا خان و یارانش بعد از کودتای ۱۲۹۹ فساد و دزدی را با اموال ایرانیانی نظیر اقبال السلطنه ماکویی شروع کردند:

گزارش میلسپو در ۶۹ صفحه ۱۴ اینچی و بدون فاصله بین سطرها تهیه شده بود. او در گزارش خود از فساد گسترده، اختلاس و اخاذی افسران قشون خبر می‌دهد. «ارتش ملی» رضا [خان] که تشکیل آن را از بزرگترین دستاوردهای او خوانده و تحسین کرده‌اند، در واقع همچون ارتش اشغال‌گری بود که ملت را چپاول می‌کرد. به همین دلیل، فروپاشی چنین نیرویی در اوت ۱۹۴۱ و فوریه ۱۹۷۹ نباید کسی را متعجب ساخته باشد. خلاصه‌ای از این گزارش را در اینجا ارائه کرده‌ام.

در اوایل سال ۱۹۲۲، در طول مدتی که مشیرالدوله رئیس‌الوزرا بود، رضا [خان] به منظور پرداخت هزینه‌های قشون اختیار اخذ برخی از مالیات‌ها را از وزارت مالیه سلب و وزارتخانه متبوع او رسماً اقدام به جمع‌آوری این مالیات‌ها کرد. پس از ورود میلسپو در نوامبر ۱۹۲۲، حق جمع‌آوری چنین مالیات‌هایی مجدداً به وزارت مالیه واگذار شد که قرار بود بودجه وزارت جنگ را تأمین کند. میلسپو اشاره می‌کند که براساس متمم قانون اساسی، مصوب ۷ اکتبر ۱۹۰۷، مجلس اختیار تحقیق و تفحص درباره بودجه هر وزارتخانه‌ای را دارد، و همچنین براساس قانون حسابرسی کل تمام وزارتخانه‌ها موظفند هر ساله گزارش هزینه‌ها و عواید خود را منتشر و به مجلس ارائه کنند.

وزارت جنگ از انتشار چنین اطلاعاتی سرباز زده و اجازه هیچ‌گونه تحقیق و تفحصی را درباره منابع مالی‌اش نداده بود: «کسانی که مسئولیت وجوه عمومی را برعهده دارند معمولاً مایلند و تقاضا می‌کنند که حساب‌هایشان بررسی و

حسابرسی شود تا از بار سنگین مسئولیت و سوءظن احتمالی رهایی یابند. کسانی که از گزارش حساب‌هایشان خودداری و یا از این کار غفلت می‌کنند، فقط به همین یک دلیل هم که شده، خود را در مظان سوءظن شدید قرار می‌دهند. دلیلی ندارد که یک فرد درستکار حساب‌هایش را پنهان کند... بهرغم نص صریح قانون و درخواست‌های مکرر، مدیران مالی قشون تاکنون نتوانسته یا نخواسته‌اند در مورد مبالغ هنگفتی که مسئولیتش را برعهده دارند هیچ توضیحی بدهند. (۲۰)

هیچ چیز مصون نبود: «با وجود این، وزارت جنگ هیچ حسابی درباره اموال دولتی که در اختیار دارد و یا به آن منتقل شده است پس نمی‌دهد. ارتش نه فقط اموال متعددی از دولت تصاحب کرده است، بلکه در مواردی نیز آنها را به فروش رسانده و یا پیشنهاد فروش آنها را مطرح کرده است. فروش چنین اموالی برخلاف قانون اساسی و قوانین حسابداری کل است و بدون شک مبالغی مازاد بر بودجه تخصیصی عاید وزارت جنگ می‌کند.» میلسپو نمونه‌هایی ذکر می‌کند: «مثلاً در ارتباط با اموال منقول قابل فروش، آجر و الوار در عراق؛ آجر، سیمان، و مصالحی که برای ساختمان گمرکات بندر پهلوی بوده؛ کیسه‌های فیروزه؛ لوازم الکتریکی در دوشان ترک؛ اسباب و اثاثیه‌ای که از کارگزار محلی اردبیل گرفته شده؛ لوازم بنایی در قزوین؛ چادرهای برزنتی در پهلوی؛ و نظایر آن.»

در ارتباط با غصب و فروش مستغلات خصوصی و دولتی: «در مورد مستغلات درآمدزایی که وزارت جنگ غصب کرده می‌توانم به موارد زیر اشاره کنم: زمین‌هایی در گیلان برای ساخت سربازخانه؛ مراعاتی در مازندران و ورامین برای استفاده احشام دولتی بود؛ کاروانسرای در ایست‌آباد؛ چندین مغازه و اصطبل در کرج؛ ساختمان دفتر پست در استرآباد؛ تراموای تبریز؛ باغ شمال تبریز؛ زمین‌هایی در خارج از کرمان؛ چندین قبضه تفنگ و سایر تسلیحات و غیره... ارتش سربازخانه تبریز، الوارهای سربازخانه کازرون، و زمین‌های واقع در قسمت جنوبی میدان حفاری در تهران را به فروش رسانده یا پیشنهاد فروش آنها را مطرح ساخته است.»

حتی اموالی که در رهن دولت بود مصون نماند: «چنانکه پیداست وزارت جنگ



صراحتاً متعهد است که در اموال رهنی دولت دخالتی نکند، مثل اموال شیلات متعلق به خانواده مینزف، اموال رهنی بانک ایران، و اموالی که به واسطه طلب دولت از صاحبانشان مصادره شده است. تصاحب چنین اموالی توسط وزارت جنگ نه فقط وزارت مالیه را در وصول مطالبات خود دچار مشکل می‌کند، بلکه در صورت تلف شدن یا خسارات دیدن چنین اموالی، ناگزیر ادعای خسارت بسیاری علیه دولت خواهد شد.»

جالبتر از همه بلایی است که ارتش بر سر رعایای بیچاره آورده بود: «به اسم جمع‌آوری خراج که بهانه جمع‌آوری مستقیم پول از روستاها را به ارتش می‌دهد، به مردم ظلم و ستم فراوانی روا شده است. پول، احشام و محصول رعایا را از دستشان درآورده‌اند. نه املاک خصوصی در امان بوده‌اند و نه املاک اربابی. خبر رسیده است که در برخی روستاهای مرزی آذربایجان رعایا از ترس اخاذی ارتش به روسیه گریخته‌اند. طبق گزارش‌ها، در سایر نقاط ایران نیز رعایا به همین دلیل روستاهایشان را ترک کرده‌اند. وقتی مأمور مالیات وزارت مالیه قصد جمع‌آوری مالیات قانونی را دارد متوجه می‌شود که نظامیان قبلاً اموال این مردم بیچاره را برده و توان پرداخت مالیات قانونی را از آنها گرفته‌اند.

در بسیاری از روستاها که ارتش مازاد محصول روستائیان را از آنها گرفته بود مردم قادر به پرداخت مالیات قانونی خود نبودند. شکایات و عریضه‌های بی‌شماری که در ارتباط با ظلم و ستم مأموران مالیات به دولت و مجلس ارسال شده است به این دلیل بوده که نظامیان قبلاً [با اخاذی‌هایشان] توانایی پرداخت مالیات قانونی را از این روستائیان سلب کرده بودند و روستائیان که جرأت مقاومت یا شکایت علیه مقامات نظامی را ندارند در مقابل جمع‌آوری مالیات قانونی ایستادگی کرده و از وزارت مالیه شکایت کرده‌اند. این شرایط سبب شده است که حجم انبوهی از درآمدهای حاصل از مالیات‌های مستقیم وارد خزانه دولتی نشود و در نتیجه صرف هزینه‌های عمومی دولت نگردد... (۲۱)

...هزینه‌های قشون هیچ حساب و کتابی ندارد، اعتبارات نابجا تخصیص داده می‌شوند و هدر می‌روند، قشون کسری بودجه دارد، پرداخت حقوق قشون به تعویق افتاده و دیون قشون روی هم تلنبار شده است، افسران قشون آشکارا هیچ

نوع مسئولیتی بابت مسایل مالی احساس نمی کنند، آنها برای برآوردن نیازهای فرضی و جاه طلبی های شخصی شان مالیات های قانونی را به جیب خود می ریزند و یا به زور از مردم اخاذی می کنند، و یا از مردم می خواهند که به اختیار خودشان پول بدهند... اوضاع بقدری بد است که آشفتگی امور مالی قشون نه فقط مشکلی جدی برای خود وزارت جنگ به شمار می آید، بلکه ثبات منابع عمومی کشور را نیز تهدید می کند... هر چند بنا به قوانین ایران کلیه وزارت خانه ها موظفند در ارتباط با تمام وجوه دریافتی شان حساب پس بدهند و سالیانه گزارش حساب هایشان را منتشر سازند، از تاریخ ورود مستشاران آمریکایی وزارت جنگ هیچ گزارشی تسلیم وزارت مالیه نکرده و یا به آن نشان نداده است، و یا هیچگونه اطلاعاتی درباره نحوه هزینه مبلغی که هم اینک بالغ بر ۳۲ میلیون تومان می شود، و آن را از محل مالیات های مأخوذه از مردم از خزانه داری کل دریافت کرده، و یا میلیون ها تومانی که به صورت غیرقانونی اخذ یا دریافت و هزینه کرده، در اختیار وزارت مالیه قرار نداده است. وزارت جنگ نه فقط گزارشی درباره حساب های خود ارائه نکرده، بلکه همواره کوشیده است تا امور مالی خود را محرمانه نگاه دارد. پنهانکاری در امور مالی همیشه باعث ظنّ و اتهام است... با توجه به فقدان نظارت و بازرسی های خارجی و نبود حسابداری و حسابرسی، و دریافت کلی مبالغ کلان، آیا قطعی نیست که مبالغ هنگفتی پول قشون نابجا تخصیص یافته و به هدر رفته است؟ متأسفانه تمام شواهد این مسئله را تأیید می کنند. مبالغی از وجوه وزارت جنگ صرف مقاصد شخصی، مبالغی صرف امور غیرضروری شده، و مبالغی نیز به دست مدیران مالی بی کفایت به هدر رفته است. همه شواهد حکایت از آن دارد که فساد، اسراف و بی کفایتی در مدیریت منابع مالی قشون به مراتب بیشتر از فساد و اسراف و بی کفایتی موجود در مالیه های عمومی دولت ایران به هنگام ورود مستشاران مالی است... از آنجایی که وزارت خانه فوق قدرت فیزیکی زیادی دارد، و احساس می کند هر وقت بخواهد می تواند مبالغی اضافی از مردم بگیرد، و نسبت به قانون بی تفاوت است، تعجبی ندارد که اداره کنندگان قشون هیچ تمایل و یا قصدی برای جلوگیری از این اسراف ها و صرفه جویی در بودجه نداشته باشند.»

در حالی که مبالغ هنگفتی پول دزدیده می شد، سربازان ماهها بود که حقوق نگرفته بودند: «پرداخت وجوه از خزانه مملکت به فرماندهان قشون در ایالات به تعویق افتاده است؛ سربازان حقوق نگرفته اند؛ دیون و معوقه های قشون مبالغ هنگفتی را تشکیل می دهد. به تعویق افتادن حقوق قشون تهدیدی جدی برای اعتبار و روحیه ارتش است، و حتی امنیت کشور را نیز در معرض خطر قرار می دهد. هنگامی که حقوق سربازها به طور نامنظم پرداخت می شود و یا به تعویق می افتد، نظم و انضباط در آنها تضعیف شده و بجای اینکه حافظ مملکت باشند احتمالاً خودشان تهدیدی برای آن خواهند بود. فرماندهان نظامی در ایالات مختلف در پی به تعویق افتادن حقوق شان از ماموران مالی درخواست مساعده و وام می کنند و اگر با تقاضای مساعده یا وام آنها موافقت نشود، احتمالاً پول مورد نیازشان را [به زور] از آژانسهای مالی و یا مردم می گیرند.» میلیسو همچنین از رویه رایج اعمال فشار بر ادارات غیرنظامی و وادار کردن آنها به تأمین هزینه های نظامی نظیر مخارج الحاق نظمیه یا امنیه به وزارت جنگ سخن می گوید، درحالی که هزینه چنین کارهایی در بودجه وزارت داخله گنجانده شده بود. «با این حال مسئله جدی تر این است که هزینه های متعدد دیگری که عمدتاً نظامی هستند کم و بیش با فشار بر سایر وزارت خانه ها و از محل اعتباراتی غیر از اعتبارات وزارت جنگ تأمین شده اند. مثلاً درارتباط با الحاق نظمیه و امنیه تهران به وزارت جنگ، هیچ انتقادی ندارم، مگر اینکه بودجه نظمیه تهران دیگر نباید در بودجه وزارت داخله گنجانده شود... تأکیدم مشخصاً بر روی هزینه های جداگانه متعدد است؛ مثلاً، انتقال ابنیه و اثاث یک وزارت خانه غیرنظامی به وزارت جنگ؛ وادار کردن وزارت پست و تلگراف به تأسیس خطوط تلگراف نظامی و وادار کردن وزارت فواید عامه به تأمین هزینه امور نظامی؛ پرداخت حقوق و مزایا به نگهبان های نظامی از بودجه وزارت خانه های غیرنظامی؛ انحراف بودجه شهرداری تهران و سایر شهرداری ها؛ شراکت خزانه ارتش و بانک پهلوی در حمل نامه، مسافر و کالا و تقسیم سود حاصله؛ تحصیل اعتبار ویژه به منظور اعزام دانشجویان نظامی به اروپا؛ دست اندازی به اعتبارات دولت برای حوادث غیر مترقبه و پرداخت هزینه های نظامی از محل آن، و نظایر آن...» میلیسو فاش

می کند که حقوق قشون صرف تأسیس «بانک پهلوی» شده است که به شخص رضا [خان] تعلق دارد. این بانک در تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۲۵ با سرمایه اولیه ۵ میلیون تومان تأسیس شد که ۶۰ درصد آن از محل حقوق قشون تأمین شده بود: «از ساختار بانک هنوز روشن نیست که آیا یک مؤسسه خصوصی خواهد بود یا یکی از مؤسسات وابسته به وزارت جنگ، و یا در حکم یک مؤسسه مستقل دولتی فعالیت خواهد کرد. اگر این بانک یک مؤسسه خصوصی است، استفاده از مستمری قشون به منظور تأمین سهام آن غیرقانونی است. بر اساس قوانین، تمام وجوه عمومی باید در خزانه داری کل نگهداری شوند. ولی از قرار معلوم وجوه شهرداری تهران در بانک پهلوی نگهداری می شود. به همان دلیلی که در بالا ذکر شد، چنین کاری نیز غیرقانونی است. اگر بانک مذکور وابسته به دولت باشد، خزانه ارتش از لحاظ قانونی نمی تواند بدون اجازه وزارت مالیه از محل بودجه عمومی به افراد وام بدهد، و وزارت مالیه نیز بدون کسب اجازه مجلس نمی تواند چنین مجوزی را صادر کند. علاوه بر این، بانک یک مؤسسه مالی است. به موجب قرارداد[ی] که با دولت ایران امضاء کرده ام، مسئولیت مدیریت کل مالیه های ایران بر عهده من است. فعالیت بانک پهلوی، بدون اطلاع، تأیید و نظارت اینجانب برخلاف قرارداد است... (۲۲)

**فصل یازدهم تا فصل چهاردهم، حالت و رفتار رضا خان در رابطه فروپاشی ارتش، حملات رادیو لندن بعدها چه نوشت؟ اعلام حکومت نظامی در تهران، هشتم شهریور ۱۳۲۰ نخست وزیر - محمد علی فروغی که شایان ذکر است « شاه به باغشاه و پادگانهای آنجا علاقه مخصوصی داشت و بیشتر اوقات در زمان صلح در این مرکز بزرگ سربازی یافته و طول یکی از خیابانهای آنجا را پیموده و از دور به قد و بالای سربازان نگاه کرده و عرایض تملق آمیز فرمانده لشگر را گوش داده، مراجعت می کرد.»**

### شاه و باغشاه

« ولی روز نهم شهریور ماه باغشاه منظره غم انگیزی داشت. برگهای زرد چنارهای بلند چهار خیابان بزرگ و جنگلهای مصنوعی با گردو خاک میدانها

مخلوط شده و زباله و پهن اسبها و قاطرها که شب گذشته میدان تاخت مناسب و راحتی پیدا کرده بودند، بوی زننده ای ایجاد کرده بود. در این محوطه بزرگ که همیشه بیست هزار نفر جمعیت را در خود جای می دهد سرباز بندرت پیدا می کند.

بامداد که هوا روشن گشت و افسران و فرماندهان واحدها بتدریج در محوطه باغشاه حضور یافتند معلوم شد که شب پیش چه حادثی در سرباز رخ داده است. لحظه به لحظه خبر چپاول و غارت اثاثیه به گوش به گوش فرماندهان می رسید. البته آنهایی که دست به چنین عمل خیانت آمیزی زده بودند، خود را از هر جهت بی تقصیر می دانستند در مقابل این جنجال در سراسر باغشاه پیچیده بود که دیشب چون پاسبان وجود نداشت و درهای سربازخانه باز بود عده ای دزد به سرباز خانه ریخته و انبارها را غارت کرده اند.

در چنین موقعی فرمانده لشکر مانند ژنرالهای عالی مقامی که در جبهه جنگ به پیروزی مهمی نائل شده باشد، با یک دنیا جلال ولی با کمال اوقات تلخی در اتومبیل شماره ۶ ارتش را بشدت بهم کوفته و در جلو عمارت پیاده می شود و مانند اشخاصی که از تمام وقایع و جریان حوادث روز پیش و شب بی خبر است بنای فریاد و ناسزاگویی را گذاشته و اظهار می دارد که افراد لشکر را به اجازه کی مرخص کردید. یکی از رؤسای ستاد هنگ ها که حضور داشته اظهار می دارد:

طبق بخشنامه فوری و مستقیمی که از وزارت جنگ رسیده بود و خود تیمسار هم دستور اجرای آن را داده بودید و بوسیله ستاد لشکر ابلاغ شد افراد هنگهای مرخص شدند. منتهی اجرای بخشنامه غیر ممکن بود زیرا پس از ابلاغ این دستور عجیب افراد چنان بهم ریخته و آشفتگی ایجاد کردند که بهیچ عنوان ممکن نبود از رفتن آنها جلوگیری کرد.

فرمانده لشکر از همه چیز اطلاع داشت. می دانست که شاه تصمیم داشت مرکز را ترک گوید ولی منصرف شد. اطلاع داشت که ستاد جنگ از نزدیکی شهر قم مراجعت کرده است [در واقع رضا خان فرمانده کل قوا از ترس قوای اشغالگر روس فرار کرده بود در راه اطلاع یافت که نیروهای روس تهران را اشغال نخواهند!!]. بخوبی دریافته بود که در این گیسو دار مورد بی مهری و

کم لطفی ارباب خود قرار خواهد گرفت که چرا پیش از مرخصی افراد کسب دستور خصوصی نکرده است. در هر حال از همه این بدبختیها و حوادث شوم که مانند برق پشت سرهم رخ داده بود آگاه بود و حالا می خواست با چالاکی و تردستی از این بدبختی جلوگیری کند البته با کشور و ملت کاری نداشت فقط حس می کرد که حیثیت و مقام خود وی در خطر افتاده است. (۲۳)

**فصل پانزدهم**، در این فصل نوشته پژوهشی دریادار اسبق امیر هوشنگ آریان پور آورده شده است و همچنین وقایع نیمه شب یوم شهریور ۱۳۲۰ در خرمشهر و دریادار بایندر چگونه شهید شد؟ خاطرات مهندس احمد زیرک زاده از یاران وفادار دکتر مصدق در باره اسامی شهدای نیروی دریایی و سرانجام زندگینامه دریادار غلامعلی بایندر و بخشی از متن وصیتنامه شهید دریابان غلامعلی بایندر را شما خوانندگان ارجمند می خوانید.

جمال صفری

فرانکفورت- اسفند ۱۴۰۲

## توضیحات و مأخذ:

- ۱- «خاطرات نخستین سپهبد ایران احمد امیر احمدی» به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی سال ۱۳۷۱، ص ۴۳۳
- ۲- دکترانورخامه ای «سالهای پرآشوب» بخش دوم- نشر فرزانه - ۱۳۷۸ - صص ۴۶ - ۴۵
- ۳- دلایل فروپاشی ارتش شاهنشاهی در شهریور ۱۳۲۰، روزنامه اعتماد.
- ۴- پروانه ابراهامیان «ایران بین دو انقلاب» مترجم، احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی - ۱۳۹۳، ص ۱۶۹
- ۵- «رضا شاه، خاطرات سلیمان بهبودی - شمس پهلوی - علی ایزدی» بکوشش غلامحسین میرزا صالح، طرح نو، ۱۳۷۲، صص ۴۱۷ - ۴۱۵
- ۶- پروانه ابراهامیان «ایران بین دو انقلاب» مترجم، احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی - ۱۳۹۳، ص ۱۶۹
- ۷- جمال صفری «مصدق، نهضت و رویدادهای تاریخ معاصر ایران» جلد شانزدهم، انتشارات مصدق - فاطمی، تیزماه ۱۳۹۹ - صص ۱۵ - ۱۴
- ۸- «حسین مکی» تاریخ بیست ساله ایران» جلد ششم صص ۲ - ۱»
- ۹- خسرو معتضد «پلیس سیاسی» جلد اول - نشر البرز - ۱۳۸۸ - صص ۳۴۶ - ۳۴۳
- ۱۰- خسرو معتضد «پلیس سیاسی» جلد اول - نشر البرز - ۱۳۸۸ - صص ۳۵۵ - ۳۴۸
- ۱۱- جمال صفری «مصدق، نهضت و رویدادهای تاریخ معاصر ایران» جلد شانزدهم - صص ۱۲ - ۸
- ۱۲- یادداشت هایی از زندگانی باقر کاظمی « - جلد چهارم، نشر تاریخ ایران- ۱۳۹۳ - صص ۳۲۲ - ۳۱۴

- ۱۳- عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی «سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۰۰-۱۳۵۷» نشر پیکان ۱۳۷۷ - چاپ چهارم - صص ۵۹ - ۵۳
- ۱۴- عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی «سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۰۰-۱۳۵۷»، صص ۸۷ - ۶۰
- ۱۵- سرهنگ غلامرضا نجاتی «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران» جلد اول - مؤسسه خدمات فرهنگی رسا- ۱۳۷۱ - صص ۴۵ - ۴۲
- ۱۶- حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» جلد هفتم - انتشارات علمی - ۱۳۶۳ - صص ۲۵۲ - ۲۳۶
- ۱۷- ره‌آورد ستوده (یادداشت‌های دکتر منوچهر ستوده) به کوشش مصطفی نوری. تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - ۱۳۹۰  
به نقل از سایت «مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی  
<http://pahlaviha.pchi.ir/show.php?page=contents&id=755>
- ۱۸- نصرالله سیف پور فاطمی «گزند روزگار»، انتشارات شیرازه، ۱۳۷۹،  
- صص ۱۳۴ - ۱۳۰
- ۱۹- حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» جلد هفتم، انتشارات علمی،  
انتشارات ایران - ۱۳۶۳، صص ۲۶۸ - ۲۶۶
- ۲۰- محمد قلی مجد «از قاجار به پهلوی» (بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا) ترجمه رضا مرزانی - مصطفی امیری - مؤسسه مطالعات پژوهش‌های  
سیاسی- ۱۳۸۹ - صص ۴۲۳ - ۴۲۲
- ۲۱- پیشین، صص ۴۳۱ - ۴۳۰
- ۲۲- پیشین، ۴۲۷ - ۴۲۵
- ۲۳- مکی «تاریخ بیست ساله ایران» جلد هفتم، انتشارات علمی، انتشارات  
ایران - ۱۳۶۳، صص ۳۸۹ - ۳۸۷



### باقر کاظمی (مذهب‌الدوله):

« باقر کاظمی (مذهب‌الدوله) (۱۲۷۱ - ۱۳۵۵) سیاستمدار و دولتمرد ایرانی و عضو جبهه ملی ایران. در زمان پهلوی اول وزیر طرق و شوارع، وزیر امور خارجه و سفیر بود، بعد از شهریور ۱۳۲۰ مسئولیت وزرات بهداشت، کشور و فرهنگ را بعهده گرفت.

با آغاز نهضت ملی باقر کاظمی به نهضت ملی پیوست او در کابینه اول دکتر مصدق وزیر امور خارجه و نایب نخست وزیر شد و در کابینه دوم هم تا اوایل مرداد ۱۳۳۲ وزیر دارائی شد و در اجرای برنامه اقتصاد بدون نفت تلاش کرد. بعد از آن به سمت سفر کبیر ایران در پاریس تعیین شد و تا شهریور ۱۳۳۲ در آن سمت ماند و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از سفارت استعفا داد. کاظمی پس از یک سال اقامت در اروپا به اتفاق شمس‌الدین امیر علایی به ایران بازگشت و در نهضت مقاومت ملی به فعالیت پرداخت. او در فروردین ۱۳۳۴ بازداشت و پس از مدتی تبعید شد.

او عضو هیئت مؤسس جبهه ملی دوم بود و همچنین منتخب نمایندگان کنگره در شورای مرکزی جبهه ملی دوم و ریاست شورای مرکزی را برعهده داشت. پس از جریان استعفای اعضای شورای مرکزی و اعلام سیاست صبر و انتظار از سوی اللهیار صالح عملاً فعالیت‌های جبهه ملی دوم پایان یافت.

کاظمی از سوی دکتر مصدق مأمور شد تا جبهه ملی سوم را با محور احزاب و بدون حضور منفردین برپا دارد. سید باقر کاظمی مذهب‌الدوله در اردیبهشت ۱۳۵۵ درگذشت.»

### ارسلان خلعتبری:

ارسلان خلعتبری (۱۲۸۳ - ۱۳۵۵ اصفهان) وکیل دادگستری، نویسنده و سیاستمدار دوره پهلوی بود. او نماینده مجلس شورای ملی بعد کودتای ۲۸

مرداد ۱۳۳۲ در دوره‌های ۱۸، ۱۹ و ۲۰ بود، از بنیانگذاران کانون وکلای دادگستری، مدت کوتاهی شهردار تهران و همچنین استانداری گیلان بود. که نام خانوادگی کاظمی برگزیده، خلعتبری به وکالت دادگستری مشغول شد. پس از تبعید رضاشاه در سال ۱۳۲۰ خلعتبری وکالت وراثت سردار اسعد بختیاری را در کیفرخواست علیه پزشک احمدی به عهده گرفت که در نهایت، پزشک احمدی محکوم و در بهمن ۱۳۲۲ اعدام شد. ارسلان خلعتبری در مهر ۱۳۵۵ در حالی که برای دفاع از پرونده‌ای به اصفهان رفته بود، دچار سکته قلبی شد و در همان شهر درگذشت.

### حسین مکی:

حسین مکی (۱۲۹۰ میندیزد - ۱۷ آذر ۱۳۷۸ تهران) سیاستمدار، نویسنده، مورخ و چند دوره نماینده مجلس ایران از جمله نماینده اول تهران در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی بود. او توانست تا پایان عمر مجلس پانزدهم یکسره به عنوان مخالف سخنرانی کند و وقتی برای تصویب قرارداد باقی نگذارد. در همین ایام با همکاری بقایی حزب اقلیت را تشکیل داد و در انتخابات مجلس شانزدهم در سال ۱۳۲۸ با همکاری مصدق به نمایندگی مردم تهران برگزیده شد و قویاً با دولت رزم آرا مبارزه کرد.

در راه نهضت ملی و تشکیل جبهه ملی و ملی کردن صنعت نفت ایران کوشا بود. بعد از واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ فاصله مکی از مصدق بیشتر شد و در مخالفت با حکومت ملی دکتر مصدق با سید ابوالقاسم کاشانی و دکتر مظفر بقائی و دربار ... به همکاری پرداخت. از آن پس، آقای مکی در همکاری با همان وکلا، در تدارک کودتای ۲۸ مرداد سهیم بود و کودتا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به وقوع پیوست و حکومت ملی مصدق ساقط گردید.

حسین مکی سرانجام در ۱۷ آذر ۱۳۷۸ بر اثر بیماری سرطان درگذشت و در قطعه هنرمندان بهشت زهرا تهران به خاک سپرده شد.

### غلامرضا نجاتی:

غلامرضا غلامرضا نجاتی (اراک ۱۲۹۷-۱۳۷۸ش) سرهنگ ارتش، و از مورخان و فعالان سیاسی تاریخ معاصر ایران. تحصیلات خود را تا اخذ مدرک دیپلم در تهران ادامه داد و وارد دانشکده افسری شد. و رشته خلبانی و پرواز را برگزید. از شهریور ۱۳۲۰ش، که ایران به اشغال قوای متفقین درآمد، به مسائل ملی و سیاسی علاقه‌مند شد و به سازمان افسران ناسیونالیست پیوست. در سال‌های نهضت ملی‌شدن نفت، از علاقه‌مندان و وفاداران جبهه ملی و شخص دکتر مصدق بود. سپس به همکاری با سران نهضت مقاومت ملی و نهضت آزادی در سال‌های بعد پرداخت. در طی دادگاه نظامی سران نهضت آزادی، وکیل مدافع تسخیری آیت‌الله طالقانی در دادگاه بود و دفاعیات محکم و مستدل وی سبب شد که مقامات ارتش از دادن درجه سرتیپی به وی خودداری و او را به شهر تربت‌حیدریه تبعید کنند. نجاتی پس از فراغت از ارتش به کار تألیف و پژوهش درباره نهضت‌های ملی و تاریخ معاصر ایران پرداخت. از جمله کتاب‌هایی درباره انقلاب‌ها و نهضت‌های ملی در مصر، فرانسه، ویتنام و جنگ شش‌روزه اعراب علیه اسرائیل نوشت. مهم‌ترین آثار وی درباره تاریخ اخیر ایران عبارت‌اند از: تاریخ جنبش ملی شدن نفت (۱۳۶۳)، اسرار کودتای ۲۸ مرداد (ترجمه) اثر تحقیقی پروفیسور مارک ج. گازیوروسکی، سه گزارش (۱۳۶۶) تاریخ بیست و پنج ساله ایران، از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ش (در دو جلد)، شصت سال خدمت و مقاومت، خاطرات مهندس مهدی بازرگان (در ۲ جلد)، مصدق، سال‌های مبارزه و مقاومت (در ۲ جلد)، تهاجم، مروری بر کتاب پاسخ به تاریخ (اثر محمدرضا پهلوی)

منبع: دانشنامه آزاد پارسی

## روایت حسن طوفانیان از سوم شهریور ۱۳۲۰:

در روزی که شهریور ۲۰ ابلاغ شد من در دفتر سرگرد مهدی سپه‌پور فرمانده هنگ که بمباران بودم. از ستاد نیروی هوایی احضار شد. رفت به ستاد نیروی هوایی. از ستاد نیروی هوایی تلفنی به من خبر داد که بمان تا برگردم. وقتی که سپهبد برگشت گفت: «جنگ شروع شده، فوراً هواپیماهایتان را دور فرودگاه تقسیم بکنید و آماده باشید برای اتفاقات».

ولی در اینجا یک مسئله هست. مسئله عبارت از این بود که ما در دوشان‌تپه در سوم شهریور هواپیمای هوکر اوداکس، هوکر هاین و تایگر موس می‌ساختیم. ما در حدود صد فروند تایگر موس در دوشان‌تپه در زمان رضاشاه ساختیم. این تایگر موس هواپیمای آموزشی بود، کاری برای جنگ نمی‌توانست بکند، ولی دو هواپیمای دیگ هوکر هاین و هوکر اوداکس، من مثل خلبان آزمایشی این هواپیماها را آزمایش می‌کردم، ولی برای این هواپیماها مسلسل نیامده بود. بنابراین، این هواپیما به غیر از اینکه پرواز بکند، کار دیگری نمی‌توانست بکند.

بنابراین، ما متفرق شدیم در دور فرودگاه. هواپیما را متفرق کردیم و هواپیماهای انگلیسی آمدند روی تهران، هواپیماهای روسی آمدند تو تهران، روی تهران که آمدند، یکی دو تا بمب خیلی کوچک در مشرق دوشان‌تپه انداختند. چیزی نبودند، اصلاً چیز مهمی نبود. هواپیمای انگلیسی هم یک پرواز نمایشی انجام دادند، رفتند. ما هم بر حسب وظیفه‌ای که می‌توانستیم بلند شدیم، ولی کاری نمی‌توانستیم بکنیم. تنها کاری که می‌توانستیم بکنیم هواپیمای خودمان را بزنییم، گو آنکه به آن هم نمی‌رسیدیم یا نرسیدیم.

در همین روزها، وقتی که من به‌عنوان یک ستوان یکم با رضاشاه درباره اینها صحبت کردم، من بودم و رضاشاه. کسی نبود. نفهمیدم عکس‌العمل رضاشاه چه بود که بعداً فرمان دستور انتقال من از تهران به تبریز آمد، ولی دیگر فرصت نشد، من منتقل نشدم و آنجا که بودم همین دسته‌بندی‌ها در نیروی هوایی هم بود.

روز سوم یا چهارم شهریور که اصلاً تکلیف هیچ‌کس روشن نبود، من به خاطر می‌آید که افسرها ریختند آشپزخانه، دیگ غذا را برداشتند و رفتند. افسرها ریختند انبار بنزین، افسران جزء و درجه‌داران، بنزین‌ها را برمی‌داشتند و می‌بردند یا اینکه اسلحه را می‌بردند، اصلاً انضباط به کلی از بین رفت. من دوشان‌تپه بودم. در همان موقع احمد وثیق، او سروان بود، من ستوان یکم، او در قلعه‌مرغی بود. [آنجا] جوان‌ها را برمی‌دارند و انقلاب می‌کنند و شروع می‌کنند. فرمانده نیروی هوایی را می‌گیرند، بازداشت می‌کنند. بعد هواپیمای مصطفوی از قلعه‌مرغی آمد به دوشان‌تپه. گفت: آنجا شلوغ شده و بالاخره شلوغ شده بود و هیچ انضباطی [نبود]. به کلی انضباط از بین رفته بود.

روز دوم سپه‌پور مرا صدا کرد گفت: «باید ما برویم به دزفول»... چند لحظه‌ای از این وضعیت گذشته بود که ما دیدیم چند تا هواپیماهای دیگر آمد. سرگرد شیبانی بود، فرمانده هنگ هوایی تبریز. [او] آمد، نشست، لحظه‌ای گذشت. جهانسوزی، یک خلبان از اهواز، رسید. این اخباری که اینها دادند، معرف این بود که تبریز و خوزستان و اهواز و اینها، آبادان و اینها، همه متلاشی شده ... رفتن ما هم، سپه‌پور و من که آماده شده بودیم که با هواپیما پرواز بکنیم و برویم به خوزستان منتفی شد و در هر صورت، ارتش از هم پاشیده شد. انضباطی دیگر وجود نداشت و نیروی دریایی به کلی منحل شد ... انضباط به کلی پاشیده بود که قرارداد به اصطلاح متارکه امضا شد.

س-چرا ارتش به آن شکل عمل کرد؟

ج- ... ببینید، برای شما این شکلی تشریح می‌کنم. ما یک هواپیمایی داشتیم که می‌توانست با هواپیماهای مشابه متفقین، یک دانه ما داشتیم، که می‌توانست این برابری بکند. یک دانه هاریکن ما داشتیم. سه روز قبل از سوم شهریور این هاریکن با خلبانش که روی قلعه‌مرغی پرواز می‌کرد، موتورش stop کرد. یعنی کاری روی موتورش کرده بودند که موتور متوقف شد و طیاره آمد نشست. هیچی... سقوط نکرد. طیاره نشست ولی موتور متوقف شد. آن وقت در دوشان‌تپه یک مستر پیترز متخصص انگلیسی بود و یک متخصص آلمانی هم بود. در مقابل چندین متخصص انگلیسی یک متخصص آلمانی بود، ولی اینها

فشار می‌آوردند. این یک متخصص آلمانی برود، این متخصص آلمانی همه چیز این هواپیمای یونکرس را نگاه می‌کرد و اینها نفوذ داشتند، انگلیس‌ها بودند دیگر. انگلیس‌ها بودند که به ما کمک می‌کردند ما آن هواپیما را می‌ساختیم. موتورش از انگلستان می‌آمد. لون ژرون و بال و بدنه و اینها، قطعاتش، از انگلستان می‌آمد. در اینجا پارچه کشی می‌شد و اما لیت‌مالی می‌شد و دوخته می‌شد و این طیاره‌ها سرهم می‌شد. طیاره سازی این شکلی بود. آن وقت مثل حالا نبود. بعد این را مونتاژ می‌کردند و پرواز آزمایشی می‌شد. ولی همان انگلیسی‌ها پیش‌بینی می‌کردند که برای این هواپیماها مسلسل نیآورده بودند. مصاحبه حسن طوفانیان با پروژه تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد، نوار

پنجم

[https://t.me/tarikh\\_shafahi\\_iran\\_project](https://t.me/tarikh_shafahi_iran_project)

تهران در آستانه سقوط

## فصل اول

### خاطرات منوچهر ستوده از شهریور ۱۳۲۰

در این فصل (خاطرات منوچهر ستوده از شهریور ۱۳۲۰) را از کتاب «ره‌آورد ستوده (یادداشت‌های دکتر منوچهر ستوده)» در دسترس شما خوانندگان ارجمند قرار می‌دهم:

#### \* جلسه فوق‌العاده مجلس شورای ملی درباره تجاوز به مرزهای ایران [۱]

گزارش آقای نخست‌وزیر راجع به یادداشت‌های دولت انگلیس و شوروی به دولت شاهنشاهی و تجاوز نیروهای مسلح آن دو دولت به مرزهای ایران: سه ساعت و نیم بعدازظهر امروز مجلس شورای ملی به ریاست آقای اسفندیاری تشکیل یافت. خلاصه گفتگوی جلسه پیش خوانده و تصویب شد. آقای رئیس - به طوری که خاطر آقایان مسبوق است قرار بود جلسه ما روز یکشنبه نهم شهریور تشکیل شود ولی چون آقای نخست‌وزیر گزارشی را لازم بود به اطلاع مجلس شورای ملی برسانند این بود جلسه به طور فوق‌العاده تشکیل شد که هئیت دولت حالا حاضر خواهند شد و اظهارات خودشان را به مجلس خواهند کرد. در این موقع هئیت دولت در مجلس حضور به هم رسانیدند. آقای رئیس - آقای نخست‌وزیر فرمایشی دارند. آقای نخست‌وزیر - مطالبی که حالا به اطلاع آقایان نمایندگان می‌رسد فقط برای گزارش جریانات اخیر و وقایعی است که روی داده‌است. آقایان نمایندگان در این موضوع هرگونه اظهاراتی داشته‌باشند تمنی می‌شود به جلسات بعد موکول دارند.

به طوری که از ابتدای وقوع جنگ کنونی بنا بر فرمان ملوکانه مقرر گردید دولت شاهنشاهی بی‌طرفی ایران را اعلام نموده با تمام وسایل و قوای خود دقیقاً این سیاست را پیروی و به موقع اجراء گذاشته و با یک رویه صریح و روشنی در حفظ کشور از خطر سرایت وقایع جنگ و در صیانت حقوق مشروع تمام دول که با ایران روابط دارند به ویژه دول همسایه کوشیده چنان‌که تا حال به هیچ وجه خطری در ایران از هیچ طرف به هیچ یک از آنها متوجه نگردیده (عموم نمایندگان صحیح است).

با این حال دولت انگلیس و بعد از اتفاق آن دولت با دولت شوروی هر دو متفقاً اظهاراتی مبنی بر نگرانی از وجود یک عده آلمانی در ایران نمودند و دو نوبت در تاریخ بیست و هشت تیر ماه و تاریخ بیست و پنج مرداد بر طبق اظهارات مزبور به وسیله نمایندگان خود تذکاریه‌هایی تسلیم داشتند که اخراج قسمت عمده‌ای از آلمان‌های مقیم ایران را درخواست می‌کردند. در پاسخ این اظهارات چه ضمن مذاکرات عدیده شفاهی و چه طبق تذکاریه‌های تاریخ هفتم مرداد و تاریخ سی‌ام مرداد کتباً اطمینان‌های کافی در مراقبت‌های دولت ایران نسبت به رفتار کلیه اتباع بیگانه و عدم امکان بروز مخاطراتی از عده محدودی آلمانی که در ایران مشغول کارهای معینی هستند داده شد و برای مزید اطمینان دو دولت اقدامات مقتضی برای کاستن عده متناهی از شماره آنها به عمل آمده و به جریان افتاد و مراتب مکرر چه در تهران و چه در مسکو و لندن به مقامات مربوطه دولت انگلستان و شوروی خاطر نشان و آنچه ممکن بود برای حصول اطمینان و روشن ساختن نظریه آنها کوشش گردید.

متأسفانه با تمام این مجاهدات که دولت ایران به منظور حفظ امنیت و آسایش کشور و رفع نگرانی دو دولت همسایه خود نمود در عوض حسن تفاهم و تسویه مسالمت‌آمیز قضیه، نتیجه این شد که نمایندگان شوروی و انگلیس ساعت چهار صبح امروز به منزل نخست‌وزیر رفته هر کدام یادداشتی مبنی بر تکرار مطالب گذشته که جواب آنها با اقدامات اطمینان بخش داده شده‌بود تسلیم نموده و در این یادداشت‌ها توسل خود را به نیروی نظامی اخطار کرده‌اند و مطابق گزارش‌هایی که رسیده معلوم شد



نیروی نظامی آنها در تاریخ همان ساعت که نمایندگان مزبور در منزل نخست‌وزیر مشغول مذاکره بودند از مرزهای ایران تجاوز نموده، نیروی هوایی شوروی در آذربایجان به بمباران شهرهای باز و بی‌دفاع پرداخته و قوای زیاد از جلفا به سمت تبریز اعزام شده‌اند. در خوزستان قوای انگلیس به بندر شاپور و خرمشهر حمله برده، کشتی‌های ما را غافلگیر نموده صدمه زده‌اند. نیروی هوایی آن دولت به اهواز بمب ریخته همچنین قوای انگلیس با وسایل موتوریزه فوق‌العاده زیاد از طرف قصر شیرین به سمت کرمانشاه در حرکت می‌باشند.

قوای متجاوز در هر نقطه که با نیروی ارتش شاهنشاهی مواجه شده‌اند طبعاً تصادم و زد و خوردی هم رخ داده‌است.

دولت برای روشن ساختن علت و منظور این تجاوزات به فوریت مذاکرات و اقدامات به عمل آورده و منتظر نتیجه می‌باشد که البته به استحضار مجلس شورای ملی خواهد رسانید. چون فعلاً منتظر نتیجه مذاکرات هستیم تقاضا شد در این جلسه غیر از استماع گزارش صحبتی نشود، بعد به موقع مجلس را برای استحضار از نتیجه مذاکرات و اتخاذ تصمیم خبر خواهیم داد.

دولت لازم می‌داند به عموم افراد کشور توصیه و تأکید نماید که در این موقع باید کمال خونسردی و متانت را رعایت نموده و با رعایت آرامش رفتار نمایند. (نمایندگان صحیح است) ختم جلسه.

سه ساعت و سه ربع بعدازظهر مجلس ختم و جلسه آینده به روز یکشنبه نهم شهریور موقوف و دستور لوايح موجوده معین گردید.

شب سه‌شنبه چهارم شهریور ساعت نه و بیست دقیقه چراغ‌های شهر خاموش شد و تا یازده و ده دقیقه این تاریکی ادامه داشت. در همین مدت هم اعلیحضرت همایونی به مجلس تشریف برده بودند و گویا هم این قطع برق برای این بود که اهالی از رادیوی آلمان و تبلیغات و گفته‌های او استفاده نکنند. ترس و وحشت فوق‌العاده‌ای اهالی را گرفته و اغلب حالت بهت و حیرت داشته و با سرعت به طرف خانه‌های خود می‌رفتند.

## \* اعلامیه انگلیسی‌ها

اوراقی که هواپیماهای انگلیسی روز دوشنبه سوم شهریور بر روی تهران ریخته‌اند دارای مضامین زیر بوده‌است و آقای قربانی دوست محترم با زحمت زیاد به دست آورده‌اند:

ایرانیان!

هزارها آلمانی در خاک شما هستند. اینها به تدبیر مقامات مهمی در صناعت حائز گشته‌اند و فقط منتظر یک کلمه از هیتلر هستند که منابع اصلی مالیه شما را تار و مار سازند.

سفارت آلمان برای آنها تشکیلات جامعی ترتیب داده و به هر کدامشان مأموریت مخصوصی معین‌اند. شما بدانید که چه تحریکات، چه فتنه و آشوبی در عراق تولید شد. قطعاً اینها هیچ تردیدی نخواهند داشت در ایران هم همین کار را بکنند. عین همین وضعیت در بسیاری ممالک کوچک اروپا دیده می‌شد. پیش از غلبه آلمان‌ها بر آنها آقایانی که در ایران اختیاراتی دارند از تحزیرات مکرر ما راجع به خطر ماندن آلمان‌ها در خاک شما تجاها کرده‌اند و این مخاطره تنها برای شما نیست، برای انگلیس و روس هم همین حال را دارد. ما مصمم به رفتن آلمان‌ها هستیم و اگر ایرانی‌ها آنها را بیرون نیفکنند انگلیس و روس این کار را خواهند کرد. قوای ما مقاومت ناپذیر است.

ایرانیان! ما با شما نه نزاعی داریم و نه هم سوء قصدی نسبت به مملکت شما و هستی و زندگی شما. ما فقط می‌خواهیم آلمان‌های ملعون را بیرون برانیم زیرا آنها غرضی جزء این‌که کشور شما هم یک میدان سنیز و خونریزی واقع گردد و مغلوب شود ندارند. اگر شما حالا با ما مساعدت کنید ما به شما مساعدت خواهیم کرد. چه حالا، چه در آتیه!

## \*اعلامیه شماره یک ستاد ارتش

(شیر و خورشید)

۱. ساعت چهار روز سوم شهریور ماه ارتش شوروی در شمال و ارتش انگلیس در باختر و جنوب باختری مرزهای کشور را مورد تجاوز و تعرض قرار داده‌اند.
  ۲. شهرهای تبریز، اردبیل، رضائیه، خوی، اهر، میاندوآب، ماکو، مهاباد، بناب، رشت، حسن کیاده، میانه، اهواز [و] بندر پهلوی مورد بمباران هوایی واقع، تلفات وارده نسبت به مردم غیر نظامی زیاد و نسبت به نظامیان با وجودی که سربازخانه‌ها را بمباران می‌کنند مع ذالک تلفات نسبتاً کم بوده است. یک هواپیمای مهاجم در ناحیه تبریز در نتیجه تیراندازی توپخانه ضد هوایی سرنگون شده‌است.
  ۳. نیروی موتوریزه و مکانیزه شوروی در محور جلفا، مرند و پل دشت، ماکو، قره ضیالالدین و نیروی موتوریزه و مکانیزه ارتش انگلیس در محور خانقین، قصر شیرین و نفت‌خانه، گیلان و آبادان و بندر شاهپور و قصر شیخ به تعرض پرداخته‌اند.
  ۴. نیروی دریائی شوروی در کرانه‌های دریای خزر و نیروی دریائی انگلیس در بندر شاهپور و خرمشهر تعرض نموده‌اند.
  ۵. واحدهای ارتش شاهنشاهی که غافلگیر شده‌اند در حدود امکان به استقبال آنها شتافتند و در نقاط مختلفه با آنها تماس حاصل نموده و به دفاع پرداختند و دو اراکه زرمپوش مهاجم در منطقه باختر مورد اصابت و از کار افتاده و پیشروی مهاجمین را متوقف ساخته‌اند.
  ۶. در کلیه مناطق شمالی و باختری روحیه اهالی بسیار خوب و عموماً تقاضای دخول در صفوف ارتش و حرکت به جبهه را برای دفاع از میهن می‌نمایند.
- استعفای هیئت وزیران [۲]
- برحسب استدعای آقای نخست‌وزیر، استعفای هیئت دولت در پیشگاه مبارک ملوکانه

مورد قبول واقع گردید.

به فرمان مبارک کفیل‌ها و معاونین وزارت‌خانه‌ها تا تشکیل هیئت دولت جدید مراقب حسن جریان امور مربوطه خواهند بود.

### \* گشت و گذار در پایتخت

شب پنج‌شنبه ششم شهریور ماه هزار و سیصد و بیست: امشب به اتفاق آقایان شهیدی و خرم [۳] برای دیدن خیابان‌های پایتخت به راه افتادیم. ساعت هشت و نیم بود. مردم تمام به خانه‌های خود پناهنده شده بودند و آمد و رفت مردم مانند نیمه شب شب‌های پیش بود. اتوبوس‌ها هیچ وجود خارجی نداشتند. گاهی اتومبیل‌های باری دیده می‌شد که اثاثیه افسران یا بنزین ارتش را حمل می‌کرد. موتورهای نظامی هم گاهی در تردد بودند. به واسطه نبودن وسایل نقلیه در میدان سپه یک گاری چهار چرخه را عده فراوانی سوار شده بودند که آنها را به مقصد برساند. مهمان‌خانه‌هایی که در مدت سال کمتر مشتری روی به آنها می‌آورد در این شب مملو بودند، قنادی‌ها و آجیل‌فروشی‌ها جنسی برای عرضه و فروش نداشتند و آنجائی که جنس خواربار دیده می‌شد مردم ازدحام کرده بودند. در این شب سه سیر بسته را به مبلغ هفت ریال بعد از معطلی زیاد خریدیم. مغازه‌ها و بنگاه‌ها تمام بسته است و سراسر خیابان لاله‌زار با این که ساعت هشت و نیم ابدأ مغازه باز نبود. بعضی از سینماها و مراکز اجتماع بسته بودند. سکوت عجیبی شهر را فرا گرفته بود. در همان خانه‌ای که اغلب از صدای بوق اتومبیل‌ها و صداهای مختلف وسایل نقلیه ما در عذاب بودیم، سکوت محض بود. فقط گاهی صدای سگ‌ها به گوش می‌رسید. امشب ساعت ده و ده دقیقه باز چراغ‌ها خاموش شد. من هم از منزل خارج شده و به دیدن منظره خیابان نادری که نزدیک منزل است رفتم. تاریکی تمام گرفته و احدی تردد نمی‌کرد و این منظره‌ای است که کمتر دیده می‌شود. دو مرتبه چراغ‌ها روشن و آن‌ا خاموش شد. بعد از آمدن به منزل چون خبری نشد در کمال آرامش به خواب رفتیم.

## \* بخش‌نامه احضار افسران و بسیج عمومی

شماره ۱۴۸۵۱/۳۸۸۳۹

+محرمانه خیلی فوری:

بنا به فرموده ستاد ارتش، مقرر است کلیه افسران احتیاط و ذخیره به واحدهای مربوطه معرفی شوند. علی‌هذا متمنی است قدغن فرمائید به فرداً فرد افسرانی که در مرکز و در خارج می‌باشند ابلاغ شود در ظرف ۲۴ ساعت آنانی که از لشکری به لشکر دیگر منتقل شده‌اند، به لشکر لاحق و آنهایی که در لشکر سابق باقی مانده‌اند به لشکر مربوطه با کتابچه خدمتی و لباس افسری خود را معرفی نمایند.

از طرف کفیل اداره نظام و وظیفه عمومی سرهنگ شهرنئیس

\*\*\*

پنج‌شنبه ششم شهریور بیست: امروز صبح در حدود ساعت هفت و ربع صدای بمب و توپ‌های ضد هوایی شنیده شد و این طوری که تا حال معلوم شده‌است گویا چند بمبی بر سلطنت‌آباد انداخته‌اند ولی به دقت و تحقیق معلوم نشد. سر و صدا از جمیع خانه‌های همسایه بلند شد. صبح در عین سکوت گذشت. ساعت هشت و ربع که روزنامه ایران پخش شده‌بود هیئت دولت را به شرح زیر نوشته بود:

### \* تشکیل هیئت دولت جدید

دیروز بعدازظهر هیئت دولت به حضور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی شرفیاب و استعفای خود را تقدیم نمود. استدعای هیئت دولت مورد قبول پیشگاه همایونی واقع گردید. سپس آقای فروغی را احضار و امر به تشکیل هیئت دولت جدید نمودند. ساعت هشت بعدازظهر آقای نخست‌وزیر جدید، هیئت دولت را به شرح زیر به پیشگاه همایونی معرفی نمودند.

آقای جواد عامری، وزیر کشور

آقای فروغی، نخست وزیر

آقای آهی، وزیر دادگستری  
 آقای سهیلی، وزیر امور خارجه  
 آقای علم، وزیر پست و تلگراف  
 آقای مرآت، وزیر فرهنگ  
 آقای دکتر سجادی، وزیر راه  
 سرلشکر نجوان، کفیل وزارت جنگ  
 آقای وثیقی، کفیل وزارت بازرگانی  
 آقای گلشائیان، کفیل وزارت دارائی  
 آقای رام، رئیس اداره کل کشاورزی  
 هئیت دولت جدید امروز به مجلس شورای ملی معرفی خواهد شد. وزیر پیشه و هنر  
 بعداً تعیین می‌گردد.

۶ شهریور ۱۳۲۰

### \* فوق العاده روزنامه ایران جلسه فوق العاده مجلس شورای ملی

معرفی هئیت دولت، دادن رای اعتماد، گزارش آقای نخست‌وزیر، بیانات نمایندگان:  
 ساعت نه صبح امروز جلسه فوق العاده مجلس شورای ملی به ریاست آقای اسفندیاری  
 تشکیل و صورت جلسه فوق العاده پیش خوانده و تصویب گردید.  
 آقای رئیس: به طوری که آقایان مستحضر هستند جلسه ما به روز یکشنبه محول  
 بود ولی چون هئیت دولت جدید گزارشی بایستی به مجلس بدهند جلسه فوق العاده  
 تشکیل گردید.

آقای نخست‌وزیر: اراده مقدس ملوکانه بر این قرار گرفته است که بنده مفتخر شوم به  
 این که هئیت دولت را تشکیل بدهم. بنابراین هئیت دولت را به این ترتیب به محضر  
 محترم مجلس شورای ملی معرفی می‌نمایم:

آقای آهی (وزیر دادگستری)، آقای سهیلی (وزیر امور خارجه)، آقای علم (وزیر پست  
 و تلگراف)، آقای مرآت (وزیر فرهنگ)، آقای دکتر سجادی (وزیر راه)، آقای  
 عامری (وزیر کشور)، آقای سرلشکر نجوان (کفیل وزارت جنگ)، آقای وثیقی  
 (کفیل وزارت بازرگانی)، آقای گلشائیان (کفیل وزارت دارائی) آقای رام (رئیس کل

کشاورزی)، وزیر پیشه و هنر بعداً معرفی خواهد شد. خاطر آقایان نمایندگان محترم از نیت مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درباره اصلاحات و پیشرفت امور کشور کاملاً مستحضر است و در ضمن برنامه‌هایی که مکرر از طرف دولت‌های وقت پیشنهاد مجلس شورای ملی شده است ملاحظه فرموده‌اند. بنابراین دولت امروزی به ورود در برنامه تفصیلی خاصیتی نمی‌بیند و همین قدر به استحضار خاطر نمایندگان محترم می‌رساند که با نهایت جدیت در حفظ مناسبات حسنه با دول خارجه مخصوصاً همسایگان و تعقیب اصلاحاتی که منظور نظر اعلیحضرت همایونی و عموم ملت است خواهد کوشید.

ضمناً خاطر آقایان محترم را مستحضر می‌سازد که چون به طوری که به خوبی آگاهی دارند دولت و هئیت ایران صمیمانه طرفدار صلح و مسالمت بوده و می‌باشند برای این‌که این نیت تزلزل‌ناپذیر کاملاً بر جهانیان مکشوف گردد در این موقع که از جانب دو دولت شوروی و انگلستان اقدام تبلیغاتی شده که ممکن است موجب اختلال صلح و سلامت گردد، دولت به پیروی نیت صلح خواهانه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی قوای نظامی کشور را اکنون دستور می‌دهد که از هر گونه عملیات مقاومتی خودداری نمایند تا موجبات خونریزی و اختلال امنیت مرتفع شود و آسایش عمومی حاصل گردد.

آقای صدر: در عین حال که ملت نگران اوضاع حاضر بوده با امیدواری کاملی که همیشه به نیت مقدس شاهنشاه محبوب خود در حفظ مناسبات دوستانه با دو دولت همسایه داشته و دارد انتظار می‌رفت که اقدامات موثر و فوری به عمل آید. اینک که هئیت دولت جدید به مجلس معرفی می‌شوند به واسطه حسن اعتمادی که ملت به هئیت فعلی دولت دارد این امیدواری بیشتر و وسیله اطمینان و آسایش خاطر ملت بهتر فراهم می‌شود و اینک انتظار داریم که هئیت دولت با جدیت در بهبودی اوضاع کوشش کرده نتیجه را به مجلس اعلام فرمایند.

آقای موید احمدی: مجلس و ملت ایران کاملاً به نیت مقدس اعلیحضرت همایون در اصلاح و پیشرفت امور کشور اطمینان دارند. و علاوه این هئیت دولت حاضر که به

ریاست آقای فروغی معرفی شد کاملاً طرف اطمینان عامه ملت و مجلس شورای ملی هستند و مجلس شورای ملی منتظر است نتیجه اقدامات سریعۀ مجدانه دولت را در اصلاح کلیۀ امور کشور خاصه اوضاعی که اخیراً پیش آمده ملاحظه کند. امید است هرچه زودتر نتیجۀ اقدامات دولت به عرض مجلس شورای ملی برسد که موجب تسکین نگرانی عمومی گردد.

آقای نخست‌وزیر: چون هئیت دولت بایستی مشغول کار شود بنده تقاضا دارم مجلس رای خود را به هئیت دولت بدهند.

دادن رای اعتماد: پس از اخذ رای مجلس شورای ملی به اتفاق آراء، به هئیت دولت رای اعتماد دادند. مجلس ساعت نه و ده دقیقه خاتمه یافت.

آقای رئیس: آقایانی که نسبت به هئیت دولت نظر موافق دارند ورقه سفید خواهند داد. رای گرفته شده ورقه سفید ۹۱.

آقای رئیس: اتفاق آراء، است. جلسه آتیه روز یکشنبه ۹ شهریور ۱۳۲۰.

### اطلاعاتی درباره عقدا

عقدا شهری است بر سر راه نائین به اردکان یزد، در دو فرسخی جنوب آن کوه‌های پستی دیده می‌شود و در قسمت شمال آن جلگه و بیابان است. این شهر به سه قسمت مشخص و جداگانه تقسیم می‌شود:

۱. خود شهر در داخل حصاری است که بانی اصلی آن را خواجه نصیرالدین طوسی می‌دانند و این افسانه مربوط به این قسمت بر سر زبان‌هاست:

هلاکو بعد از این‌که سایر نقاط را گرفت روی به یزد آورد و در سر راه به عقدا برخورد و در این وقت اسم این شهر گورآو GURAW بوده‌است. مردم شهر چون خبر یافتند که قشونی برای گرفتن شهر می‌آید از نقب بزرگی که در شهر بوده‌است و هنوز آثار آن در منزل حسین نامی باقی است، (این نقب طولانی بوده و آنها را به



کوهستان می‌برده است) چند روزی متواری زندگی می‌کنند و قشون هلاکو به شهر می‌آیند و اثری از آدمی نبوده است. بالاخره پیرمردی از داخل نقب به شهر آمده و به دیدن هلاکو می‌آید. بعداً چون هلاکو به او قول می‌دهد که آزاری به اهالی ندارد اهالی بدانجا روی می‌کنند.

خواجه نصیر آنها را دعوت به دین اسلام می‌کند و از سادات اردستان عده‌ای را برای وعظ و پند به آنها آورده و در یک شب هفتصد دختر محل را به عقد آنان درمی‌آورد و به این سبب محل به عقدگاه معروف شده است. بعداً عقده شده است و با این املا در قلعه سام دیده شد و شخص خیرخواهی بر دیوار ساختمان آتشگاه قلعه تاریخ خراب کردن حصار عقدا را به شرح زیر نوشته است:

تاریخ خراب کردن حصار عقده در یوم خمیس ثالث و عشرین شهر محرم الحرام سنه ۱۲۳۸

و یکی دو جا در همین آتشگاه قلعه که اشخاص یادگار نوشته بودند کلمه عقدا را با املائی فوق یعنی با هاء ملفوظ به انتهای آن نوشته‌اند و گویا همین هاء ملفوظ آخر کلمه بوده است که در تاریخ مسجد جامع نویسنده گمان کرده تالی گرد عربی است و نسبت از آن را عقداتی آورده است به شرح زیر: این مسجد بنا کرد عاسیه بی‌بی بنت محمد اعداتی در تاریخ سنه سبعة اربعین ثمانمائه [۴] ولی امروز فقط عقدا تلفظ شده و به همین املا هم می‌نویسند.

خواجه نصیرالدین بعداً حصاری برای شهر ساخته و وضع شهر را مرتب کرده. بعداً به دست مرادخان این دیوار تعمیر شده است تا این‌که در تاریخ ۱۲۳۸ آن را خراب کرده‌اند و اکنون خرابه‌های آن باقی است.

## \* ۲. باغات - خارج قلعه

اعلامیه روس‌ها خطاب به دهقانان و برزگران ایران  
دهقانان ایران! البته شما می‌دانید که در مزارع پنبه‌کاری ایران و مخصوصاً در

مزارع جنوب کشور شما سال‌های دراز آفات و حشرات مختلف پنبه در حدود نود درصد پنبه شما را نابود می‌کردند. کی این آفات را که مزارع پنبه‌کاری شما را ویران می‌کردند کشف نمود و در مبارزه کردن با آفات زراعتی به شما کمک کرد؟ مگر آلمان این کار را کرد؟ نه! نه این‌که آلمان بلکه اتحاد شوروی و متخصصین آن در این راه به شما کمک کردند.

بوته‌های پنبه ایران کوتاه بود. کی به ایران در تهیه تخم پنبه عالی امریکائی و مصری کمک کرد؟ باز اتحاد شوروی!

وقتی که در سال ۱۹۲۳ و بعد در سال ۱۹۲۹ گله‌های ملخ به شکل ابر سیاهی بالای مزارع شما پرواز کرده، همه چیز را در راه خود نابود می‌کردند و تمام شماها را گرفتار احتیاج و گرسنگی می‌ساختند کی به شما دست کمک خود را دراز کرد؟ مگر آلمان به کمک شما آمد؟ باز هم نه! در آن دوره هم اتحاد شوروی به شما یاری رساند و به کمک شما فوراً متخصصین خود را فرستاد.

حالا در افق ایران ملخ هلاکت‌آور و وحشتناک تری پدیدار گشته و آن آلمان فاشیستی می‌باشد که مملکت‌های زیادی را غارت کرده و حالا حاضری می‌بیند که ایران را هم تصرف کند و شکم خود را از نان شماها پر کند و شما را گرسنه گذاشته، پوست، پنبه و پشم را از دست شما بگیرد و خود شما را بی‌کفش و لباس بگذارند.

آلمان هیتلری می‌خواهد مانند ملخ باغ‌های زیبا و گلستان‌های فرح‌انگیز شما را ویرانه کند ولی اتحاد شوروی با بریتانیا در نیست و نابود کردن این ملخ مودی هم به شما کمک و همراهی خواهند نمود و نخواهند گذاشت که آن از آلمان فاشیستی گله بر کشتزارهای حاصلخیز شما هجوم آورده شود.

ایرانی‌ها مطمئن باشید که اتحاد شوروی دوست وفادار ملت ایران بوده و به شما کمک خواهد نمود.

آلمان فاشیستی دشمن ملت ایران و ملل اتحاد شوروی می‌باشد.

اتحاد شوروی و انگلیس این ملخ‌های فاشیستی را که ایران را در معرض خطر گذاشته‌اند نیست و نابود خواهند نمود.

## خطاب به اهالی ایران

شنبه هشت شهریور ساعت ده و نیم هواپیماهای روسی ریخته‌اند. ایرانی‌ها! شما باید حقیقت را بدانید که آلمان‌ها در کشور شما مشغول به چه کارهائی هستند. پارسال آنها برای برانداختن دولت ایران توطئه‌ای تشکیل کرده بودند و برای این منظور بیش از سه میلیون ریال پول خرج کردند. آیا چرا آنها این قدر زیاد پول برای این توطئه خرج کردند؟ منظور آنها چه بود؟ البته جاسوسان هیتلری که در ایران تخم آشوب و اغتشاش می‌کاشتند در فکر خوشبختی و سعادت ایرانی‌ها نبودند؛ آنها می‌خواستند ایران را به جنگ بر ضد اتحاد شوروی بکشانند؛ برای آن‌که مزارع و کشتزارهای ایران را به خون فرزندان ایرانی آلوده کنند؛ برای آن‌که امکانی به دست آورده از ایران باز هم بیشتر از سابق گندم، پنبه، برنج، پشم، پوست و میوه‌جات به آلمان صادر کنند و شماها را بی‌نان و لباس بگذارند.

هیتلر خونخوار می‌خواهد ایران را به میدان جنگ بر ضد اتحاد شوروی که کشور دوست ایران می‌باشد مبدل کند و سرحدات اتحاد شوروی را در معرض خطر و تهدید قرار دهد. سفارت آلمان در تهران در عمارت‌های خود انبارهای اسلحه و مواد محترقه تهیه و حاضر کرده‌است. درکوه‌های اطراف تهران آلمانی‌ها به بهانه شکار مشغول تعلیمات نظامی هستند. در «باشگاه آلمانی‌ها» در تهران دیپلمات‌های آلمانی برای تعلیم و یاد دادن جاسوسی و جنایت‌های راهزانه دیگر با اتباع آلمانی جلساتی تشکیل می‌کنند.

در بسیاری از شهرهای ایران آلمانی‌ها تشکیلات مخفی و سری نظامی خود را ایجاد کرده‌اند. آلمانی‌ها خودشان را مهندس، تاجر و جهانگرد می‌نامند ولی در حقیقت تمام آنها جاسوس مفتن و دشمن ملت ایران و شوروی می‌باشند. کارکن سابق سفارت آلمان در تهران، (ولف) آلمانی در بندر پهلوی، رئیس جاسوسان در شمال ایران

می‌باشد. (شونمان) آلمانی، رئیس جاسوسان و راهزنان آلمان در جنوب ایران بود. رئیس شعبه پلیس مخفی آلمان در تهران، (گاموتای) آلمانی با معاون خود (مایپر) نام، کارکن اداره «ایران اکسپرس» برای برپا کردن انفجارها و آتش زدن‌ها در ایران و در اتحاد شوروی از جاسوسان آلمانی دستجاتی تشکیل داده و حالا درصدد آن هستند که در ایران کودتای فاشیستی ضد ملی بر پا کنند. غیر از آن مکانیک رئیس املاک در بندرگز (توایه)، نماینده کارخانجات گروپ (آرتل)، نماینده تجارتخانه سیمینس (فن راداسویچ)، مکانیک در بندر پهلوی (رگنگان)، رئیس شعبه وزارت دارائی ایران زن آلمانی (گلدبنرگ)، مدیر تکنیکی مطبوعه مجلس (اوتوموزر) و دیگران هم از جاسوسان بزرگ آلمانی در ایران می‌باشند.

تمام این متخصصین آلمان هیتلری که می‌خواهند در سرحدات ایران و شوروی تحریکاتی برپا کنند این طور هستند. این آلمانی‌ها می‌خواهند شما را دچار اغتشاشات، جنایت، گرسنگی و بندگی کنند.

آنها تدارکات کودتای فاشیستی را فراهم می‌آورند که از ایران به اتحاد شوروی حمله کنند.

اشرار هیتلری به طور افتراء آمیز خودستائی می‌کنند و لاف می‌زنند که گویا آنها در جنگ با اتحاد شوروی به پیروزی‌هایی نائل شده‌اند ولی در حقیقت امر بهترین لشکرهای آلمانی - فاشیستی در میدان‌های جنگ گور خود را یافته‌اند.

آلمان هیتلری در هم شکسته خواهد شد. بر ضد آلمان فاشیستی، جبهه متحد ملل اتحاد شوروی و بریتانیای کبیر و تمام آن ملل اروپا که هیتلر آنها را به اسارت و تابعیت مبتلا کرده قرار گرفته است. ایالات متحده امریکا در جنگ بر ضد ظلم و تعدی هیتلری به بریتانیای کبیر و اتحاد شوروی کمک جدی و پرکار می‌نماید.

ایرانی‌ها! آیا ممکن است بیش از این در مقابل دسیسه‌ها و تحریکات هیتلر غاصب و تجاوز کار که بر ضد ملت ایران انجام می‌گیرند و در عین حال بر علیه اتحاد شوروی هم می‌باشند طاقت آورد؟ نه، نمی‌توان متحمل این تحریکات شد!

ایرانی‌ها با اتحاد شوروی متفقاً بر ضد دشمن عمومی یعنی آلمان هیتلری اقدام خواهند

نمود. به موجب قرارداد شوروی و ایران که در سال ۱۹۲۱ بسته شد به اتحاد شوروی حق داده شده که برای تأمین و مصون داشتن بی‌خطری و امنیت خود به خاک ایران، نیروی خود را داخل نماید. در ماده ۶ قرارداد شوروی و ایران که در سال ۱۹۲۱ منعقد گردیده این طور نوشته شده:

«دولتین معظمتین متعاهدیتین قبول می‌نمایند که اگر دولت ثالثی قصد داشته باشد به وسیلهٔ مداخلهٔ نظامی سیاست غاصبانه و تجاوزکارانه را در ایران مجری سازد و خاک ایران را مرکز حملات لشکری خود بر ضد روسیه قرار بدهد و در این صورت مخاطرات و تهدیدی متوجه سرحدات جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسیه و دول متفق آن بشود و در صورتی که پس از اخطار دولت شوروی روسیه به دولت ایران، خود دولت ایران مقتدر بر طرف ساختن مخاطرات فوق‌الذکر نباشد، آن وقت دولت شوروی حق خواهد داشت ارتش خود را به خاک ایران وارد نماید تا به منظور دفاع از خود اقدامات نظامی لازمه را به عمل آورد. دولت شوروی متعهد می‌شود همین که مخاطره مزبور برطرف شد فوراً ارتش خود را از حدود ایران خارج نماید.

ملت ایران! ساعت خاتمه دادن تمایلات تجاوزکارانهٔ هیتلر در ایران که هم بر ضد ملت ایران و هم بر ضد ملل اتحاد شوروی می‌باشند در رسید. ارتش سرخ، دوست ملت ایران بوده. به موجب قرارداد سال ۱۹۲۱ موقتاً به خاک ایران وارد می‌شود. اتحاد شوروی و بریتانیای کبیر متفقاً اقدام کرده و خطر و تهدید فاشیستی را نسبت به ایران و اتحاد شوروی بر طرف خواهند نمود. مرده باد جاسوسان هیتلری که مشغول تدارک دیدن کودتای فاشیستی در ایران می‌باشند.

زنده باد دوستی اتحاد شوروی و ایران!

## تهران در هفتم و هشتم شهریور

جمعه هفتم شهریور: با این‌که مانعی نبود ولی در تهران برای اطلاع از جریان امور مانندم. از صبح تا غروب اتفاقی نیفتاد. اعلان‌هایی برای دفاع از خطر هوائی بر در و دیوار چسبانده و رادیو هم شرح آن را داده بود و در روزنامه‌ها هم نوشته بودند. مردم کاملاً بی‌تکلیف و اغلب روحیه خود را از دست داده بودند. تهران بی‌شباهت به روزهای عاشورای پانزده سال پیش نبود. بنگاه‌ها بسته و مردم اغلب دنبال تهیه آنوقه این طرف و آن طرف می‌رفتند. عصر این روز آمد و رفت نظامیان در شهر زیاد بود. اتومبیل‌های زیادی در ستاد آرتش ایستاده بودند. ساعت هفت بود گویا افسران را ستاد خواسته بود چون اغلب از اطراف و جوانب بدانجا روی می‌آوردند. در خیابان پهلوی می‌گذشتم و دو سه نفر افسر به دو خود را به اتومبیل سواری رسانده و سوار شده و می‌رفتند. حرکات اینان حاکی از اتفاقی بود ولی هیچ‌کس خبر نداشت. بالاخره ساعت نه به منزل رفتم. شب سکوت محض بود یک ساعت از نصف شب گذشته، سر و صدائی بلند شد. از خانه بیرون رفتم. معلوم شد سفارت ایتالیا به ساکنین ایتالیائی تهران خبر داده و آنها را احضار کرده است. درشکه‌ها و اتومبیل‌ها با چمدان و بارها روی به سفارت ایتالیا می‌آوردند. اشخاص پیاده هم از خیابان نادری و خیابان‌های دیگر به سوی سفارتخانه نامبرده می‌رفتند.

و هم در این شب و تقریباً همین ساعت شاه ایران و خانواده سلطنتی این طوری که می‌گویند با ۱۶۰ اتومبیل از کاخ سعدآباد بیرون آمده و از تهران خارج شده‌است. فعلاً از او خبری نیست و معلوم نیست به کدام نقطه رفته است. شایعات زیادی رواج دارد ولی هیچ کدام قابل اعتماد نیست.

امروز صبح باز پنج طیاره روی بر فراز تهران آمده و اعلامیه‌های بزرگی که بی‌شباهت به روزنامه نبود ریخته‌اند. درست ساعت نه و ربع این اتفاق افتاد. اعلامیه‌ها نزدیک زمین شد و مردم به سرعت به طرف آنها دویده و به دست آورده

و کنار خیابان جمع شده و می‌خواندند. عین اعلامیه هم یادداشت شده‌است. امروز باز قزوین به توسط روس‌ها بمبارد شده‌است.

شنبه هشتم شهریور: امروز صبح حسب العاده مشغول کار بودم که باز طیارات روسی بر فراز تهران آمده بودند. اوج آنها زیاد بود و صدائی از آنها شنیده نمی‌شد. بعداً معلوم شد فقط یک طیاره بالا آمده است. ساعت ده و نیم بعد توپ‌های ضد طیاره شروع به تیراندازی کردند و تیرهای زیادی شلیک شد. رعب و وحشتی عجیبی اهالی را گرفته بود. مردم به سرعت در خیابان‌ها می‌دویدند. من هم به چهارراه رفائیل رفتم. دودهای شلیک‌های توپ در آسمان دیده می‌شد. اتومبیل‌ها با سرعت تمام فرار می‌کردند. مردم وحشت عجیبی داشتند. علت این تیراندازی معلوم نشد ولی این طور منتشر شد که دو طیاره ایران از قلعه‌مرغی بلند شده و به پرواز پرداختند. چون اینان اجازه پرواز نداشتند از این رو توپخانه به آنها شلیک کرده‌است ولی حقیقت غیر از اینهاست و درست معلوم نیست.

دیشب ساعت ده و نیم اعلامیه زیر از طرف دولت منتشر شده‌است:

## اعلامیه دولت [۵]

(۱)

اعلامیه‌ای که دیشب ساعت ده و نیم از طرف دولت صادر شده به قرار زیر است:

در این موقع که مذاکره با دولتین انگلیس و شوروی نسبت به قضایای اخیر در جریان است، هیئت دولت لازم می‌داند مردم را متوجه کند:

اولاً- متانت و خونسردی را پیوسته رعایت کنند و مطمئن باشند که موجبات آسایش اهالی از هر حیث منظور نظر است و از هیچ اقدام لازمی فرو گذاری نخواهد شد.

ثانیاً- اخیراً دیده می‌شود که شایعات و اراجیف در میان مردم زیاد منتشر می‌شود و موجبات نگرانی خاطرها را فراهم می‌آورند. لزوماً تذکر داده می‌شود که به این شایعات بی‌اساس به هیچ وجه وقعی نگذاشته و به آنها ترتیب اثر ندهند.

هر ایرانی میهن‌پرست و وظیفه دارد از انتشار اخباری که موجب اختلاف انتظامات و

پریشانی خاطرها باشد جلوگیری کند.  
نخست‌وزیر محمد علی فروغی

(۲)

محل شیر و خورشید

نظر به این‌که بر اثر وقایع اخیر ممکن است از جهت بقای امنیت نگرانی در اهالی پایتخت تولید شده باشد و عناصر غیر صالح در این موقع محض سوءاستفاده خود اسباب اضطراب و تشویش خیال مردم را فراهم نمایند، اینک دولت برای حفظ انتظام و تأمین آسایش و رفاه عموم اهالی برقراری حکومت نظامی را مقتضی دانسته، به وسیله این اعلان به استحضار عموم می‌رساند تا مطابق مقررات حکومت نظامی هر اقدامی برای آسایش عامه لازم باشد بی‌درنگ به عمل آید.

۸ شهریور ۱۳۲۰ نخست‌وزیر

### آگهی حکومت نظامی تهران

به عموم اهالی پایتخت بدین وسیله آگهی داده می‌شود از این تاریخ مقررات حکومت نظامی در پایتخت برقرار و به عموم افراد پایتخت توصیه می‌شود و با نهایت شهامت خونسردی را از دست نداده و در حفظ انتظامات با مأمورین فرمانداری نظامی و شهربانی کمک لازم بنمایند. وسایل آسایش عمومی از هر حیث فراهم شده. ضمناً برای استحضار عموم تذکر داده می‌شود خواربار شهر تأمین و از این حیث به هیچ وجه جای نگرانی نیست. عبور و مرور از ساعت نه شب در شهر به کلی ممنوع است.

پاره‌ای از مواد قانون حکومت نظامی برای استحضار عامه گوشزد می‌شود:

ماده اول - از وقتی که اعلان حکومت نظامی می‌شود اموری که راجع به امنیت و آسایش عمومی است با تصویب هیئت وزیران توسط وزارت جنگ اجرا خواهد شد.



ماده دوم - باید محاکم نظامی موقتی تشکیل داده شود که با سرعت و شدت در تقصیرات و اقداماتی که بر ضد امنیت و آسایش عمومی است رسیدگی نمایند.

ماده سوم - تمام حکام محاکم نظامی باید اهل نظام باشند.

ماده چهارم - اشخاصی که عملاً بر ضد دولت مشروطه و امنیت و آسایش عمومی اقدام و خیانت آنها مدلل شده باشد محکوم به قتل خواهند بود.

ماده پنجم - اشخاصی که سوءظن مخالفت با دولت مشروطه و امنیت و انتظام عمومی در حق آنها بشود قوه مجریه حق توقیف آنها را خواهد داشت و پس از توفیق به استنطاق آنان شروع می‌شود.

[ماده ششم] - هرگاه در استنطاق سوء ظن به کلی رفع نشود شخص مظنون در توقیف باقی و بعد از اختتام حکومت نظامی به عدلیه تسلیم خواهد شد.

ماده هفتم - مأمورینی که تأمین شهر به عهده آنان و گذار است در صورت سوءظن حق دخول به منازل و اجرای تحقیقات خواهند داشت. در صورت مخالفت و مقاومت جبراً می‌توانند داخل شوند و مخالف و مقاوم قهراً دستگیر و موافق حکم محکمه نظامی قویاً سیاست خواهند شد.

ماده هشتم - روزنامه‌ها و مطبوعات اگر بر ضد اقدامات دولت انتشاراتی به طبع رسانند نمرات روزنامه و اداره روزنامه در صورتی که تحریک به ضدیت دولت شده باشد متصدی آن یا مدیران آنها موافق حکم محکمه نظامی مجازات خواهند شد.

ماده نهم - مجازاتی که در حق مستخدمین دولت و کسانی که متصدی امور دولتی بوده‌اند مقرر می‌شود قابل تخفیف نیست.

ماده دهم - اجتماعات و انجمن‌ها در مدت حکومت نظامی باید به کلی موقوف و متروک باشد و اگر اجتماعی منعقد شود به مجرد اخطار اولیه پلیس باید متفرق شوند، در صورت مقاومت جلب به محکمه نظامی و محکوم به مجازات خواهند شد.

ماده یازدهم - حمل اسلحه از هر قبیل جز برای مأمورین دولت که مأمور نظم و امنیت عمومی هستند اکیداً ممنوع است.

هر گاه سلاحی در دست کسی غیر از مأمورین دولت دیده شود اسلحه ضبط دولت و

حامل آن موافق حکم محکمه نظامی مجازات می‌شود.

**فرماندار نظامی تهران**

**سپهبد امیر احمدی**

در اثر اقدامات دولت نان و خواربار در تهران فراوان است و با تدابیری که دولت اندیشیده به قدر کافی موجود می‌باشد. بنابراین جای هیچ گونه نگرانی نیست. [۶]

### \* تیراندازی امروز صبح

امروز هواپیمایی دولت ایران بدون این‌که از سرفرماندهان خود اجازه داشته باشند در هوای تهران بنای پرواز گذاشتند. چون این حرکت بر خلاف امر و دستور رئیس‌ان آنها بود توپخانه ضد هوایی به سمت آنها تیراندازی نمود که مرعوب شده بر زمین بنشینند. صدای تیراندازی که در حدود ساعت ده در تهران شنیده شد از این جهت بود و برای آگاهی عامه از حقیقت امر اعلام می‌شود. در همان موقع یکی از هواپیماهای شوروی نیز بالای شهر تهران آمده اوراقی منتشر کرد.

۸ شهریور ۱۳۲۰

### فوق‌العاده روزنامه ایران راجع به قضایای اخیر

به طوری که اطلاع حاصل کرده‌ایم دولت ایران با نمایندگان دولت اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان در حل مسائل مربوط به پیش‌آمدهای اخیر داخل مذاکره شده‌است و به زودی نتیجه این مذاکرات معلوم خواهد شد. فعلاً امیدواری تام حاصل شده‌است که عملیات نظامی که تاکنون جریان داشت موقوف گردد و موجبات نگرانی برای آسایش عامه پیش نیاید.

### \* تهران در یکشنبه نهم شهریور ماه ۱۳۲۰

دیشب چون اعلان حکومت نظامی شده بود و گشتی‌های سوار و پیاده از صبح دیروز ساعت ده در خیابان دیده می‌شدند از این جهت دیشب در کمال سکوت گذشت و مردم همان ساعت نه شب به خانه‌های خود رفته و شهر ساکت و آرام بود. امروز صبح باز نه طیاره روسی بالای افق به تهران پرواز کرده و اعلامیه‌هایی به زبان ارمنی، فرانسه و فارسی ریخته‌اند که عین همان اعلامیه‌های صبح جمعه بود و چیز تازه نداشت و تا الآن که نزدیک یک ساعت بعدازظهر است چیز تازه رخ نداده است، فقط منظره [ای] که در خیابان جلب نظر می‌کند گشتی‌های سوار هستند که یک نیم‌دسته یا کمتر در حرکت هستند و به طور قطع در این موقع اعلیحضرت همایونی در تهران هستند. دو مرتبه طیارات آمده و کاغذهایی ریخته‌اند ولی تا حال خبری از آنها نشده است.

### اعلامیه عصر یکشنبه نهم شهریور بیست خطاب به اهالی ایران

امروز خیلی‌ها درباره دوستی گفتگو می‌کنند و حتی گرگ‌های وحشی مثل آلمان هیتلری هم، پوست دوستان را روی خود می‌اندازند که آن مملکت‌هایی را که قربانی خود قرار داده‌اند، آسانتر، نیست و نابود کنند ولی دوستی نه با حرف‌های خشک و خالی، بلکه با عمل ثابت می‌شود. ایرانی‌ها به خاطر بیاورید که اتحاد شوروی در سال ۱۹۲۱ با ایران معاهده دوستی بسته بدون هیچ گونه قصد و غرضی اموال و اشیاء گرانبهایی را که متعلق به روسیه تزاری بود به مبلغ صدها میلیون منات طلا به خیر و منفعت ایران واگذار نمود.

بر همه کس آشکار است که راه‌آهن تبریز، راه‌آهن فرعی ساقیان - ارومیه، راه‌های شوسه از پهلوی تا تهران و از قزوین تا همدان، کلیه خطوط تلگراف و تلفون را با تمام اموال، عمارات و اثاثیه‌اش، بندرها، انبارها و کشتی‌ها، بندر پهلوی با انبار مال

کارخانه چراغ برق با تمام عماراتش، وجوهات نقد، اشیاء قیمتی و اموال بانک استقراضی روسیه سابق را که در ایران بود، جزیره‌های آشورآده و همچنین زمین و عمارات اداره تبلیغات مذهب عیسوی تزاری که در رضائیه و شهرهای دیگر ایران بودند، اتحاد شوروی به طور مجانی و بلاعوض به ایران واگذار نمود.

دولت شوروی از تمام قرض‌هائی که دولت تزاری روسیه به ایران داده بود و مبلغ آن قریب هفتاد میلیون منات طلا بود و همچنین در تمام امتیازاتی که از روی معاهده‌های بین ایران و روسیه تزاری جاری بودند به کلی صرف‌نظر کرد. تمام این اقدامات را اتحاد شوروی با میل و اراده خود کرده و کلیه این دارائی و ثروت من‌بعد هم به دولت ایران و ملت ایران تعلق خواهد داشت.

اتحاد شوروی در سال‌های بعد ده‌ها میلیون متر پارچه‌های قشنگ با دوام و ارزان به ایران وارد کرده‌است که مورد پسند خاطر تمام اهالی ایران شده‌است. اتحاد شوروی ایران را از حیث سایر مال‌هائی که اهمیت حیاتی دارند از قبیل قند، نفت، مصنوعات شیشه و فلز، از حیث سیمان، چوب و تخته و فولاد نیز تأمین کرده‌است. با همراهی و کمک متخصصین شوروی در ایران چندین کارخانه برنج پاک‌کنی عالی و چهار سیلو گندم و انبارهای بزرگ غله ساخته شده‌است.

آیا بعد از همه اینها ممکن است راجع به مناسبات بی‌غرضانه و صمیمانه اتحاد شوروی نسبت به ایران شک و شبهه داشت! هر کسی که از روی صداقت در این باره فکر کند البته خواهد گفت: نه!

دولت شوروی همیشه مایل استحکام مناسبات دوستی و روابط حسن همجواری با ایران بوده و در راه به دست آوردن موفقیت و کامیابی‌های اقتصادی و مدنی به ایران مساعدت و همراهی کرده‌است.

اما آلمان فاشیستی در ایران مقاصد دیگری را تعقیب می‌نماید.

ایرانی‌ها! شما باید بدانید که هیتلر راهزن و کاسه‌لیسان ایرانی او نقشه تصرف ایران را از طرف فاشیست‌های آلمان به منظور حمله به جمهوری‌های شوروی آذربایجان، گرجستان و ارمنستان تنظیم کرده‌اند. ولی گرجی‌ها، آذربایجانی‌ها و ارمنی‌ها هیچ

وقت اسیر و غلام هیتلر نبوده‌اند و نخواهند بود.

آلمان فاشیستی به استقلالیت ایران و آزادی و به زمین و مزارع شما و به دارائی شما سوء قصد می‌کند. هیتلر خونخوار مخفیانه نقشهٔ محلی ترتیب داده‌است که مواد اولیهٔ شما را تصاحب نموده، زمین و باغهای شما، پشم و پنبه شما، احشام و غله شما را تصرف کرده و خود شما را مانند ملت‌های دیگری که از طرف آلمان غارت و چپاول شده‌اند گرسنه و برهنه بگذارد. آلمان فاشیستی مایل است ایرانی‌ها را به غلامان خود و وطن عزیز شما ایران را مستعمرهٔ بی‌حقوق و تیره بخت آلمانی مبدل نماید.

ایرانی‌ها! جاسوسان آلمان فاشیستی را بیرون کنید! اتحاد شوروی و ارتش سرخ با شهادت آن، از هر حیث به شما یاری کرده و به هیتلر امکان نخواهند داد که در ایران مقاصد خائنانه خود را عملی نماید.

### \* ادامهٔ ناآرامی‌های تهران

الحال که ساعت هشت و نیم است خبر تازه نیست. فقط چندین مرتبه رادیو راجع به آزادی گندم و آرد و نرخ روغن گفتگو کرده و سخنان جناب نخست‌وزیر را در مجلس خوانده و مردم را به خونسردی دعوت کرده و تهران را جزء منطقه آزاد معرفی نموده است.

نکته که دیروز عصر و امروز صبح قابل ذکر بود این که جمیع سربازان را برهنه، بعضی‌ها با بلوز و پای برهنه، برخی سرباز و سردوشی کنده و شلوار پاره و بلوز بی‌آستین و انواع و اقسام قیافه‌ها در خیابان‌ها آزاد کرده بودند و علت آزاد کردن آنها معلوم نشد. خیلی وضعیت اسف‌آوری بود. بالاخره در حدود ساعت ده صبح امر شد دو مرتبه آنها را بگیرند و الحال کمتر اثری از آنان دیده می‌شود. دو مرتبه بعضی از افسران را که مرخص کرده بودند احضار کرده‌اند. هیئت دولت مشغول گفتگو است و نتیجهٔ درستی تا حال گرفته نشده‌است و جداً منتشر شده‌است که فرودگاه دوشان تپه و قلعه‌مرغی سخت بمبارد شده است و مسلم در حوالی سیلوها بمبی به

زمین افتاده و در نزدیک کوره‌ها هم بمب‌هائی بر زمین انداخته‌اند.

### مذاکرات مجلس شورای ملی [۷]

بیانات آقای نخست‌وزیر در اطراف حوادث اخیر و تصویب قوانین دادگستری یکصد و یازدهمین جلسه مجلس شورای ملی پیش از ظهر امروز به ریاست آقای اسفندیاری تشکیل گردیده، خلاصه گفتگوی جلسه پیش خوانده و تصویب شد. آقای نخست‌وزیر و آقای وزیر دادگستری در جلسه حضور یافتند.

#### \* بیانات آقای نخست‌وزیر:

آقای فروغی: عرایض بنده امروز مختصر است و هنوز موقع این نرسیده است که خاطر محترم نمایندگان را از جزئیات و تفصیل قضایای اخیره مستحضر کنم. همین قدر عرض می‌کنم مذاکرات و اقدامات ما در موضوع قضایای اخیر از دیروز به یک مرحله جدی‌تر و روشن‌تری رسیده است. حالا مشغول هستیم، هم مطالعه می‌کنیم و هم مذاکره و در ظرف فردا و پس فردا امیدواریم به نتیجه قطعی برسیم و خاطر آقایان مستحضر بشود.

چیزی را که بنده بیشتر می‌خواستم خاطر نشان کنم این تأسفی است که برای ما حاصل شده است از وضع روحیه مردم که بنده چیزهای عجیب و غریبی می‌شنوم از اراجیف و جعلیات و می‌بینم وحشت خاطر زیادی برای اهالی تهران است و حتی می‌شنوم جماعتی از تهران بیرون می‌روند و خارج می‌شوند و من علت این را نمی‌دانم که چه می‌دانم به واسطه القاعات صوری و به واسطه خبرهائی است که معترضین منتشر می‌کنند ولیکن می‌خواهم عرض کنم چرا مردم این قدر متوحش هستند. برای مرکز و برای افراد خطری در بین نیست.

این قضایائی که واقع شده است در نتیجه همان اموری است که مستحضرید و می‌دانید چرا واقع می‌شود ولیکن بنده می‌خواهم اطمینان بدهم به آقایان و همه اهل تهران که این طور دست‌پاچه و پریشان‌خاطر نباشند که هیچ قسم مخاطره برای

تهران و برای مرکز و برای دولت نیست. اگر چیزی می‌شنوید باور نکنید و هراس میان مردم نیندازید که این خودش دست و پای ما را می‌بندد که ما کار نمی‌توانیم بکنیم. اگر بنا باشد ما همه متوجه این باشیم که جلوی هراس مردم را بگیریم نمی‌توانیم کار بکنیم. نان فراوان است، گندم فراوان است، همه چیز هست اما اگر نباشد هر کس به جای این‌که یک دانه نان محتاج است ده تا نان بخرد البته تنگی پیش می‌آید. (نمایندگان صحیح است).

در این‌که ما در یک موقع مشکلی گرفتار شده‌ایم حرفی نیست. ما که این را پنهان نکرده‌ایم. آقایان می‌دانند یک قضیه مشکلی برای دولت پیش آمده‌است. روزگار همین است که گاهی قضایای مشکلی برای دولت پیش می‌آید. وقتی که مشکل پیش آمد باید بنشینند و حل کنند و البته برای این‌که حل شود مردم هم باید کمک کنند نه این‌که مشکلاتی هم در داخله برای خودمان درست کنیم. (صحیح است). البته مردم آسوده باشند و خاطرشان پریشان نباشد. کجا فرار می‌کنند؟ چرا فرار می‌کنند؟ بنده اطمینان می‌دهم که شهر تهران کاملاً در امان است، هیچ خطری نیست. البته آقایان هم باید میان مردم این مسئله را منتشر کند و به این اراجیف و جعلیات غریب و عجیبی که شنیده می‌شود توجه نکنند و بدانند که یا از نادانی یا از سوءنیت است.

بنده می‌دانم چه عقل‌هایی این حرف‌ها را درست می‌کند. البته این اراجیف را نباید گوش داد و مردم سر جای خودشان بنشینند و آرام باشند و ما هم بنشینیم و عمل را تمام کنیم و فردا و پس فردا که به نتیجه قطعی رسید، آقایان را از جریان امر آگاه سازیم. (نمایندگان صحیح است)

ماده یگانه نیز در این جلسه اصلاح شد.

ختم جلسه - نزدیک ظهر مجلس پایان یافت و جلسه آینده به روز یکشنبه شانزدهم شهریور موقوف گردید.

## \* آگهی [۸]

(۱)

از این تاریخ برای رفاه اهالی و حصول گشایش در خواربار تهران به عموم ساکنین شهر از خانداندار یا نانوا آزادی داده می‌شود که بدون هیچ گونه تشریفات و پرداخت مابه‌التفاوت گندم و آرد مصرف شخصی یا دکان خود را از خارج وارد نموده و مصرف نمایند. بدیهی است دکان‌های نانوائی نسبت به آنچه از خارج می‌آید مقید به رعایت نرخ رسمی خواهند بود. دکان‌های خشکه‌پزی و نان شیرمال‌پزی در مقام استفاده از آزادی که داده شده می‌توانند آرد مصرف دکان خود را وارد و به بهائی که خریدار طالب است آزادانه به فروش رسانند. شماره ۱۲۷۷۴ شهرداری تهران

(۲)

در پی آگهی شماره ۱۰۶۸۴ مورخ ۲۰/۵/۱۱ به اطلاع عموم می‌رساند: بهای روغن از این تاریخ تا اطلاع ثانوی آزاد و بازرگانان می‌توانند به بهای تمام شده با سود عادلانه به مصرف فروش برسانند.

شماره ۱۲۷۹۰ شهرداری تهران

## \* آگهی فرمانداری نظامی تهران و برخی توضیحات [۹]

محل شیر و خورشید

فرمانداری نظامی تهران - آگهی فرمانداری نظامی تهران

به طوری که مشاهده می‌شود اغلب مغازه‌ها بسته و مردم از حیث تهیه احتیاجات در زحمت هستند. فرمانداری نظامی تهران بدین وسیله متذکر می‌گردد که عموم کسبه و مغازه‌داران بایستی به فوریت دکاکین را باز و با گذاشتن کالای خود در دسترس مشتریان مشغول کار خود باشند. هرگاه از روز دوازده شهریور مغازه‌ها بدون جهت اقناع کننده بسته باشند صاحب مغازه مورد تعقیب واقع خواهد گردید.

فرمانداری نظامی تهران - سپهبد احمدی



بیانات جناب آقای نخست‌وزیر در شماره دیروز از نظر خوانندگان گذشت و با اقداماتی که نتیجه آن محسوس و موجب رفاه و آسایش عامه گردید دیگر به هیچ وجه جای نگرانی و پریشانی خاطر برای احدی باقی نیست در دکان‌های خبازی نان به حد کافی موجود است.

اتوبوس‌ها کما فی سابق به کار افتاده و سایط نقلیه فراوان و در گردش‌اند و بنزین و نفت و روغن مثل روزهای عادی به فروش می‌رسد.

وضعیت خواربار رضایت‌بخش و در دسترس عامه اهالی است با این وصف قسمتی از مغازه‌ها بدون جهت بسته و اسباب اضطراب و نگرانی مردم را ایجاد می‌نمایند. بدیهی است مغازه‌هایی که بسته‌اند چنانچه در آگهی نظامی بالا تذکر داده شده است اگر تا دوازده شهریور باز نکنند شدیداً تعقیب و کيفر خواهند شد.

چون دولت کاملاً مراقب جریان اوضاع است و به هیچ وجه خطری متوجه نیست، سود صاحبان مغازه‌ها در این است که بی‌درنگ مغازه‌ها را باز نمایند و به کار و کسب خود مشغول شوند.

### \* چاپخانه تجدد ایران

لندن، نهم شهریور ماه [۱۰]

خبرگزاری انگلیس خبر می‌دهد از جمله مطالبی که ایدن، وزیر امور خارجه امروز بعدازظهر ضمن سخنرانی خود در کاونتری مورد بحث قرار داده مسئله مناسبات بین انگلیس و ایران و علی بود که منتهی به اوضاع کنونی بین دو کشور گردید. ایدن مخصوصاً چنین گفت: مسئله‌ای که در نتیجه فعالیت آلمانی‌ها در ایران به وجود آمد تازگی ندارد. در ماه ژانویه گذشته من دولت ایران را از خطر حضور عده بی‌شمار اتباع آلمانی در ایران آگاه ساختم.

همه می‌دانند که آلمانی‌ها در کشورهای بیگانه سازمان‌های خاصی دارند و افراد خود را برای اقدام به فعالیت‌های مختلف ستون پنجم آماده می‌کنند.

جنگ کنونی در نروژ و هلند و فرانسه و عده بی‌شماری از کشورهای دیگر نشان داد

که این اعمال تا چه اندازه ممکن است خطرناک باشند. دولت ایران در پاسخ به اقدامات ما اظهار داشت که در ذکر شماره آلمانی‌ها و خطر آنها راه افراط پیش گرفته‌ایم.

اما شماره آلمانی‌ها مقیم ایران اعم از این‌که چند صد یا چند هزار تن باشند، هر کسی که با اصول نازی‌ها آشنائی داشته باشد راجع به مقصود حقیقی حضور آلمانی‌ها در ایران هیچ شکی به خود راه نخواهد داد. هیچ کس نمی‌تواند این نکته را انکار کند که در میان این آلمانی‌ها عده کثیری جوان قابل خدمت نظام وجود دارد که چه از لحاظ جسمانی و چه از جهات عقلانی آماده‌اند که در مورد مقتضی، داخل در نیروی آلمان گردند و اینک دولت آلمان آنان را تشویق به ماندن در ایران می‌کند. هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که این جوانان فقط برای تندرستی خود در ایران مانده‌اند. ما نمی‌توانیم فراموش کنیم که همین امسال بیشتر فعالیت آلمانی‌ها قبل از شورش رشیدعالی از ناحیه آلمانی‌ها مقیم ایران سرچشمه گرفت.

پس از شکست رشیدعالی عده کثیری از هواخواهانش راه ایران را پیش گرفتند و تا این اواخر در آن کشور به سر می‌بردند و با محافل دیپلماسی نازی در تهران ارتباط نزدیک داشتند. دولت انگلیس آنچه را که از حقایق اوضاع می‌دانست به اطلاع دولت ایران رسانید و درخواست نمود که به این حقایق چنان‌که باید توجه شود. لکن دولت ایران جز عذر و امتیازات مختصر پاسخ دیگری به دولت انگلیس نداد و بنابراین ما یک چاره بیش نداشتیم و این راه عبارت از آن بود که مار را قبل از این‌که بتواند زیانی برساند به هلاکت رسانیم و همین کار را کردیم.

من یقین دارم که دولت و ملت ایران در دل خویش علت اقدام ما را به خوبی دریافته‌اند. ایرانیان در مقابل اقدامات ما مقاومت مختصری ابراز داشتند و اینک این مقاومت ناچیز هم موقوف شده است زیرا آخرین اخباری که به من قبل از خروج از وزارت امور خارجه رسید مشعر بر آن بود که در همه جا اهالی به طور دوستانه از نیروی ما پذیرائی می‌کنند. دولت ما راجع به ایران با دولت شوروی سازش کامل حاصل کرده‌اند و دولت ایران به زودی از پیشنهادهای ما آگاه خواهد شد. این

بیشنهادهای چندان شدید نخواهد بود و فقط جنبه موقتی خواهد داشت. با وجود این لازم است ما بار دیگر روش خویش را کاملاً تشریح و تأیید کنیم. ما هیچ ادعای ارضی نسبت به ایران نداریم. چه ما و چه شوروی متفق ما به هیچ روی عزم ندارد قسمتی از اراضی را که اکنون از طرف نیروی ما اشغال شده است به اراضی خود ملحق نماید. ما حتی به یک وجب از خاک ایران چشم طمع ندوخته‌ایم. چه دولت انگلیس و چه دولت اتحاد جماهیر شوروی مکرر به دولت ایران اطمینان داده‌اند که تصمیم راسخ دارند استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران را محترم بشمرند. ما این قول را به متفقین خود و ترکیه و کشورهای همسایه نیز تکرار کرده‌ایم. این قول همچنان به اعتبار خود باقی است. ما به محض این‌که اوضاع جنگ اجازه داد نیروی خود را از خاک ایران خارج خواهیم کرد و نه ما و نه دولت شوروی به هیچ روی عزم نداریم قسمتی از ایران را تصرف کنیم.

در حقیقت من امیدوارم که پس از هفته‌های پر آشوب اخیر بین متفقین و ایران دوستی و موثت بیشتری برقرار گردد. ما آرزوی بهتر از این نداریم. ما نیک می‌دانیم که ایران چه سهم بزرگی در فرهنگ جهان دارد و یک ایران مستقل برای تثبیت اوضاع خاورمیانه ضرورت کامل دارد. مقصودی که ما در ایران تجسس می‌کنیم همکاری دوستانه با ایران است و نه آن‌که به عنوان دشمن، این کشور را اشغال کنیم و بدین طریق بین سیاست ما و سیاست آلمان از زمین تا آسمان فرق است. ایران امروز دچار کمیابی خوار و بار است. آلمانی‌ها در هر زمینی که مستقر گردند آنجا چپاول و خراب می‌کنند. اکنون نیروی ما وارد ایران شده‌اند و پس آنها خواربار بیکران وارد خواهد شد و این خواربار اختصاص به نیروی ما ندارد بلکه ملت ایران نیز از آن بهره‌مند خواهد شد. ما برای کمک به ایران از هیچ اقدامی فروگذار نخواهیم کرد. امیدواریم که در آینده بتوانیم بهتر با هم کار کنیم.

چهارشنبه ۱۲ شهریور اطلاعات ۴۶۴۳

### \* کسالت آقای نخست‌وزیر [۱۱]

آقای فروغی نخست‌وزیر شب دوشنبه کسالت مزاج پیدا کرده و دیروز که سه‌شنبه بود برای استعلاج در منزل مانده و در بستر خوابیده بودند. از دیشب حالشان رو به بهبود گذاشته و امید است که در ظرف دو سه روز به کلی رفع کسالتشان بشود.

### \* پاسخ دولت ایران

#### به یادداشت دو دولت اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان [۱۲]

مردم با کمال بی‌صبری انتظار دارند که هرچه زودتر از نتایج گفتگوی دولت انگلیس و دولت شوروی با دولت ایران آگاه گردند.

در این چند روزه در جلسه‌های متمادی و پیوسته هیئت وزیران یادداشت دولت‌های شوروی و انگلستان مورد بررسی قرار گرفته بود. دوشنبه شب پاسخ دولت ایران تسلیم نمایندگان دولت انگلیس و شوروی گردید.

گذشته از این در این چند روزه پیوسته مذاکرات شفاهی نیز در وزارت امور خارجه بین نمایندگان آن دو دولت و نمایندگان دولت ایران جریان داشته است و از قرار معلوم نتیجه این مذاکرات و تبادل یادداشت‌ها به مرحله روشنی رسیده است و به زودی عموم اهالی از نتیجه آن آگاه خواهند شد.

### آگهی فرمانداری نظامی

به منظور رفاه عامه در ساعات شب که عبور و مرور در شهر ممنوع است مراتب زیر آگهی داده می‌شود.

۱. کسانی که محتاج به پزشک و یا ماما و یا دارو باشند در صورتی که دارای تلفن بوده باید به فوریت به کلانتری مربوطه تلفون نموده تا منظور آنها انجام شود.
۲. در مورد کسانی که دارای تلفون نیستند باید به اولین پاس خیابان مراجعه نموده.

پاسبان‌ها موظف هستند فوراً کلانتری را مستحضر تا اقدام فوری به عمل آید.  
 ۳. چون به واسطه مقررات فرمانداری نظامی تهران عبور و مرور در شهر ممنوع است، در هر کلانتری همه شب یک دستگاه اتومبیل به طور کشیک آماده و حاضر است تا رفع احتیاجات مردم از حیث دارو و پزشک فوراً انجام شود.  
 فرمانداری نظامی تهران

### \*رفع اشتباه

چندی پیش عده‌ای از خبرنگاران جراید خبرگزاری‌های خارجی درخواست کرده بودند به آنها اجازه داده شود که به تهران بیایند و از طرف مقامات مربوط این اجازه داده شد. اخیراً چند تن از آنان به پایتخت وارد شده و به کار خود اشتغال ورزیده‌اند. چون بعضی از آنها با لباس ویژه خود که شبیه به فرم نظامی است در خیابان‌ها دیده شده‌اند، گروهی آنان را افسر پنداشته‌اند. این است که مراتب برای آگاهی مردم نوشته می‌شود تا آنان را افسر تصور نکنند.

### \*بلا تکلیفی مردم

چند روزی است مردم بلا تکلیف هستند و اوضاع آنان روشن نیست. رادیو و روزنامه‌ها مرتباً برای نتیجه پیشنهادات دولتین وعده می‌دهند که در آینده نزدیکی معلوم خواهد شد. دیشب باز رادیو تهران وعده امروز را داده است و اظهار می‌کرد که امروز که سه‌شنبه هیژدهم شهریور است تکلیف روشن خواهد شد و جلسه علنی مجلس تشکیل شده و آمدن مردم هم آزاد است. چون اوضاع روشن نیست ادارات هم کمی دست از کار و فعالیت خود برداشته‌اند اگرچه سابقاً هم فعالیتی نشان نمی‌دادند. دیروز که روز دوشنبه هفدهم شهریور بود مصادف با پانزده شعبان و تولد حضرت حجت و تعطیل رسمی و سلام عمومی بود ولی اعلیحضرت سلام ننشست و صبح هم به دکان‌داران امر شد که بیرق را برداشته و عید نگیرند. در سینماها سلام شاهنشاهی را نمی‌زنند. مدارس هم سرود شاهنشاهی نمی‌خوانند. روحیه مردم درست انتظار آمیخته با اضطراب است. بازارها ساکت و تجار یکی پس از دیگری

ورشکسته می‌شوند. وضعیت مرکز ساکت و راکد است. نان هست ولی قابل خوردن نیست. قند، کبریت احمر شده است. سایر خواربارها قیمت‌های عجیبی پیدا کرده، تخم مرغ را دیروز دانه‌ای دوازده شاهی می‌فروختند. بیشتر مردم مخالف با اوضاع و حکومت کنونی هستند.

### \* علاقبند - برغان

پنج‌شنبه سیزدهم شهریور هزار و سیصد و بیست: را در راه علاقبند - برغان گذرانیدیم. امروز صبح به اتفاق آقای قربانی و آقای گله با دوچرخه ساعت پنج و نیم از جاده مخصوص به راه افتاده و در چیتگر صبحانه صرف کرده و بعد از صرف چای در کلاک خود را به کرج رسانیدیم. تازه اتوبوس‌های این راه به راه افتاده‌بودند. در کرج بعد از تهیه ناهار به راه افتاده و به قهوه‌خانه آبادی حصارک رسیدیم. در آنجا کبابی درست کرده و صرف شد. بعد از کمی استراحت ساعت سه بعدازظهر حرکت کرده و به کردان آمدیم. در قهوه‌خانه آقا چای صرف نموده و حرکت کردیم. بالاخره نزدیک غروب خود را به علاقبند رسانیدیم. شام را در خدمت آقای شهیدی صرف نمودیم و ایشان هم پذیرای شایانی نمودند. بعد از سخنان زیاد راجع به اوضاع، ساعت یک و نیم بعد از نصف شب استراحت کردیم. شب خوشی گذشت. جمعه چهاردهم شهریور بیست: امروز صبح بعد از صرف صبحانه مفصلی از علاقبند به سربند آمده و از آنجا دومرتبه به کنار چشمه برگشتیم، اخوی آقای شهیدی تشریف آوردند. باز گفتگوهای زیادی شد. از آنجا به خانه آمده و ناهار صرف شد. بعد از کمی استراحت، ساعت سه به راه افتادیم و نه و بیست دقیقه وارد تهران شدیم. چون وقت گذشته بود سر چهارراه پهلوی یک نفر نظامی مانع رفتن ما شد. پیاده شدیم و منتظر بودیم تا پست دیگری آمده و ما را به کلانتری ببرد. در همین وقت موتور سیکلتی رسید. در پیش کلانتری ناحیه سه پیاده شد و در حالی که از ما توضیح می‌خواست اتومبیل دیگری رسیده و تیمسار سپهبد امیر احمدی از آن پیاده شدند و از ما توضیح خواستند که تا این موقع کجا بودید. بالاخره دستور جلب ما

صادر شد و با دو نفر سرباز ما را به کلانتری رساندند. خلقی در آنجا جمع بودند. میرآب و حمال و دکان‌دار و رئیس پانسیون و در حدود چهل نفر دیگر در حیاط کلانتری بودند. بالاخره نیمکتی برای ما آورده و دستور دادند که ما بنشینیم. رئیس کلانتری چون با گله آشنائی داشت تا ساعت دوازده با یکدیگر راجع به اوضاع کنونی گفتگوها شد. بالاخره او رفت و خوابید و ما را گرفتار افسر نگهبان نمود. او هم یک ساعتی گله را زیر حرف کشید و از اوضاع صفحات جنوب مدتی سخن گفته شد. بالاخره او هم خوابید و ما را گرفتار گروهیان نگهبان کردند. یک ربع ساعتی گذشت شخص بلند قد با قیافه که بی‌شبهت به اشخاص جانی نبود با دو نفر سرباز وارد شد. گروهیان نگهبان او را دزد تشخیص داده و امر کرد تا به زندان ببرند. صدای آفرین آفرین این شخص بلند شده و بالاخره به زندان رفت.

در این موقع سر و صدای عجیبی در زندان پیدا شد و سخنان عجیبی این مرد شروع به گفتن کرد. من جمله می‌گفت فردا صبح از اعلی و ادنی را روی دایره خواهم ریخت و شما را به گاوماهی خواهیم کشید و امثال این جملات که بی اندازه وحشت‌آور بود و از سوابق این مرد خبر می‌داد. بالاخره درخواست کرد او را از زندان بیرون آورند. سیگاری خواست، گرفت و کشید و بی‌سر و صدا شد. در همین وقت یک نفر پاسبان به اتفاق ما آمده و ما را به خانه رساند. بالاخره با گرسنگی و کوفتگی زیادی ساعت دو و بیست دقیقه بعد از نصف شب به خانه رسیدیم. شام صرف شد و خوابیدیم. آقای قربانی هم ما را سرافراز کرده بودند و شب خوشی گذشت. از جمله الفاظ «شنیدنی چوب دیوٹ نرم کن» بود. این هم یک شب که خیلی از مشکلات برای ما حل شد.

#### \* مذاکرات مجلس شورای ملی [۱۳]

جریان شروع جلسه فوق‌العاده، گزارش آقای وزیر خارجه به مجلس و خواندن متن یادداشت‌ها و پاسخ‌هایی که بین دولت ایران و دولتین انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی مبادله شده است. نطق آقای دکتر طاهری جواب آقای وزیر خارجه نطق

آقای نخست‌وزیر و تقاضای رای اعتماد.

تشکیل جلسه: ساعت ده و نیم صبح مجلس به ریاست آقای اسفندیاری تشکیل گردید و صورت جلسه پیش خوانده و تصویب شد. آقای فروغی نخست‌وزیر با وجود کسالتی که دارند به اتفاق آقایان وزیران در جلسه حضور یافتند. در این موقع آقای نخست‌وزیر اظهار نمودند که به واسطه ضعف و کسالت نمی‌توانند گزارش اقدامات دولت را به عرض مجلس شورای ملی برسانند و آقای وزیر امور خارجه گزارش را به اطلاع آقایان نمایندگان خواهند رساند.

گزارش وزیر امور خارجه به مجلس شورای ملی: آقای سهیلی وزیر خارجه: سخن بر سر قضایا و پیش آمدهای اخیر است که نظر به اهمیت آنها لازم است خاطر نمایندگان محترم و عموم ملت از آن آگاه باشد.

آنچه تا روز پنجشنبه ششم این ماه واقع شده به استحضار آقایان رسیده است و به خاطر دارند که روز پنجشنبه هیئت دولتی که همان روز به مجلس شورای ملی معرفی شد، در ضمن برنامه خود اطلاع داد که دولت ایران نظر به نیت صلح‌خواهانه و مصلحت کشور تصمیم گرفته است که در مقابل قوای دولتی شوروی و انگلیس به قوای خود امر دهد که از مقاومت خودداری نمایند.

نمایندگان محترم هم در ضمن رای اعتماد به دولت این تصمیم را تصویب فرمودند. بنابراین همان روز شرح ذیل به سفارت کبرای شوروی و سفارت انگلیس نوشته شد. نامه به سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی و وزیر مختار انگلیس ششم شهریور ۱۳۲۰:

چنانکه خاطر آن جناب مستحضر است، دولت شاهنشاهی ایران با رعایت سیاست بی‌طرفی پیوسته کوشش داشته است مناسبات دوستانه خود را با تمام دول، به ویژه با دولت‌های همسایه خود محفوظ بدارد. در این موقع هم که نیروی جنگی دولت اتحاد جماهیر شوروی وارد خاک ایران گردیده‌اند دولت ایران برای ابراز کمال حسن نیت و حفظ مناسبات همجواری، مبادرت به جنگ ننموده است. با این حال قوای آن دولت اقدام به عملیات جنگی و بمباران شهرها نموده و نیروی پادگان ایران در شهرستان‌ها



هم طبعاً در مقابل حمله [ای] به آنها شده است ناگزیر از خود دفاع و مقاومت نموده‌اند. اینک به استحضار خاطر عالی می‌رساند که دولت شاهنشاهی بر اثبات نیت صلح‌خواهانه خود دستور داد نیروی دولتی به کلی ترک مقاومت نموده از هرگونه اقدامی خودداری نماید+ند.

انتظار دارد قوای آن دولت هم حرکت خود را متوقف ساخته، عملیات جنگی را متروک دارند. این تصمیم دولت به اطلاع نمایندگان دول دیگر هم می‌رسد. در روز هشتم شهریور ماه، نمایندگان دولتین به ملاقات جناب آقای نخست‌وزیر و اینجانب آمده، یادداشت‌هایی تسلیم نمودند که متن آنها عیناً خوانده می‌شود.

### \* یادداشت سفارت انگلیس مورخ هشتم شهریور ۱۳۲۰

۱. آقای وزیر، محترماً به طوری که قبلاً هم تذکر داده شده خاطر جنابعالی را مستحضر می‌سازیم که دولتین اعلیحضرت پادشاه انگلستان و شوروی هیچ نقشه‌ای بر علیه استقلال یا تمامیت ارضی ایران ندارد و علت این‌که مجبور شده‌اند اقدامات نظامی به عمل آورند این بوده است که دولت ایران توجهی به پیشنهادات دوستانه آنها ننموده است. لیکن این‌گونه اقدامات بر علیه خود ایران اتخاذ نگردیده بلکه فقط بر علیه تهدید اقدامات ممکنه آلمانی‌هایی بوده که در نقاط مهم تمام کشور ایران قرار گرفته بوده‌اند. چنانچه دولت ایران فعلاً حاضر به تشریک مساعی باشند، علت ندارد که عملیات خصمانه ادامه پیدا نماید.

۲. دولتین اعلیحضرت پادشاه انگلستان و شوروی خواستار بعضی ضمانت‌هایی می‌باشند که فعلاً دولت ایران در حقیقت مایل به انجام تقاضاهای عادلانه آنها هستند. تقاضای مزبور به قرار ذیل است.

الف) دولت ایران باید امر صادر نمایند که قشون ایران بدون مقاومت بیشتری از شمال و شرق، خطی که از خانقین کرمانشاه - خرم آباد - مسجد سلیمان - هفت گرد - گچساران و از آنجا به بندر دیلم که در خلیج فارس واقع شده است عقب‌نشینی نمایند.

در شمال قشون ایران باید از نقاط اشنو - حیدر آباد - میان‌دوآب - زنجان - قزوین - خرم‌آباد - بابل - زیرآب - سمنان - شاهرود - علی‌آباد عقب‌نشینی کنند. نقاط نامبرده بالا موقتاً به وسیله قشون انگلیس و شوروی اشغال خواهد شد.

ب) دولت ایران بایستی در ظرف یک هفته کلیه اتباع آلمان به استثنای اعضاء حقیقی سفارت آلمان و چند نفر اشخاص فنی که در بنگاه‌های مخابرات و نظامی نباشند از ایران خارج نموده و صورت اسامی آلمانی‌های مزبور را برای موافقت به نمایندگان سیاسی انگلیس و شوروی در تهران تسلیم نمایند.

ج) دولت ایران بایستی تعهد نماید اتباع آلمانی دیگری به خاک ایران وارد نشوند.

د) دولت ایران بایستی تعهد نمایند که مانعی که در راه حمل و نقل لوازمی که شامل ادوات جنگی نیز خواهد شد و از وسط خاک ایران بین نیروهای شوروی و انگلیس به عمل خواهد آمد قرار نداده بلکه تعهد نمایند وسایل تسهیل حمل و نقل این قبیل لوازم را که به وسیله راه یا خط‌آهن یا از طریق هوا حمل می‌شوند فراهم سازند.

۳. در مقابل دولتین انگلیس و شوروی موافقت می‌نمایند که:

الف) حقوق مربوط به نفت و غیره ایران را کمافی‌السابق بپردازند.

ب) وسایل تسهیل لوازم مورد احتیاجات اقتصادی ایران فراهم سازند.

ج) پیشروی زیاده‌تر نیروهای خود را متوقف ساخته و به محض این‌که وضعیت نظامی اجازه دهد قشون خود را از خاک ایران خارج نماید.

۴. علاوه بر این دولت ایران تعهد می‌نماید که بی‌طرفی خود را ادامه داده، هیچ‌گونه عملی که بر خلاف منافع دولتین انگلیس و شوروی باشد در این مبارزه که بر اثر مبارزه آلمان بر آنها تحمیل کرده است ننمایند. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه خود را تقدیم می‌نماید.

امضا وزیر مختار انگلیس

### یادداشت سفارت کبرای شوروی مورخ هشتم شهریور ۱۳۲۰

دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت بریتانیای کبیر چنان‌که در نامه مورخ بیست و پنج اوت سال جاری خود اشعار داشته‌اند، هیچ‌گونه مقاصدی که مخالف استقلال ایران و یا تمامیت ارضی آن باشد ندارند. آنها مجبور شده‌اند به عملیات نظامی در خاک ایران مبادرت ورزند چون که دولت ایران به پیشنهادات دوستانه آنها عطف توجه ننموده. با این حال این اقدامات به هیچ وجه متوجه خود ایران نیست. این اقدامات فقط متوجه تهدیداتی است که به امنیت دولت اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان و خود ایران به وسیله عملیات آلمان‌هائی که مقامات برجسته در تمام ایران اشغال نموده‌اند وارد گردیده. چنان‌که در حال دولت ایران حاضر به همکاری باشد هیچ سببی برای این‌که عملیات جنگی ادامه داشته باشد وجود نخواهد داشت ولی دولت شوروی و دولت بریتانیای کبیر در نظر دارند که از دولت ایران تضمینات معینه راجع به این‌که دولت ایران اکنون حقیقتاً مایل است منافع حقه آنها را تأمین نماید بگیرد.

#### \* تضمینات از این از این قرار است:

الف) دولت ایران باید قوای خود را در جنوب، خطی که از مغرب به مشرق از نقاط زیر می‌گذرد عقب ببرد. قصبه اشنو در جنوب غربی دریاچه رضائیه - حیدرآباد در میان دوآب را (در جنوب دریاچه رضائیه) و زنجان و قزوین و خرم‌آباد و ساحل جنوب دریای خزر و بابل و زیرآب و سمنان و شاهرود و در شرق علی‌آباد. نواحی واقع در شمال این خط باید موقتاً در تصرف نیروی شوروی باشد. دولت ایران باید به نیروی خود امر بدهد که در شمال و مشرق خطی که از نقاط زیر می‌گذرد عقب بنشیند.

خانقین - کرمانشاه - خرم‌آباد - مسجد سلیمان - هفت‌گل - گچساران - رامهرمز - بندر دیلم - نواحی واقع در جنوب و مغرب این خط را موقتاً قشون انگلیس اشغال

می‌نمایند.

ب) دولت ایران باید در ظرف یک هفته تمام کلنی آلمانی را به استثنای هیئت سفارت آلمان و چند نفر از تکنسین‌های متخصص که مشاغل آنها مربوط به وسایل ارتباطی و یا موسساتی که جنبه نظامی دارند نباشند خارج نمایند.

سیاهه آلمانی‌هایی که در ایران خواهند ماند (و از آن جمله خواهند بود کارمندان سفارت آلمان) باید با موافقت سفارت شوروی و سفارت انگلیس در تهران تنظیم شود.

ج) دولت ایران باید تعهد نماید که آلمانی‌ها را به خاک ایران راه ندهد.

د) دولت ایران باید تعهد نماید هیچ گونه موانعی برای حمل و نقل کالاهایی که (از جمله مواد جنگی) به مقصد اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر حمل می‌شود ایجاد ننماید و همچنین حمل کالاها و موادی را که در راه‌های شوسه و راه‌آهن‌های ایران و یا در خطوط هوایی حمل می‌شوند تسهیل نمایند.

ه) بنگاه‌های دولت اتحاد جماهیر شوروی برای توسعه کار نفت در کویر خوریان مطابق قرارداد ایران و شوروی و همچنین برای توسعه امور شیلات در سواحل جنوبی دریای خزر مطابق قرارداد ایران و شوروی راجع به شیلات بذل مساعدت نماید.

و) دولت ایران باید تعهد نماید که بی‌طرفی را حفظ نموده و بر ضرر و نافع شوروی و انگلستان در مخاصمه که نتیجه تجاوزات آلمان می‌باشد به هیچ عنوان اقدامی ننماید.

دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت انگلستان از طرف خود در مطالب زیر موافقت می‌نمایند:

۱. به دولت ایران در انجام امور اقتصادی آن کمک و مساعدت نمایند.

۲. حرکت نیروی شوروی و انگلستان را در آینده متوقف سازند و به محض این‌که وضعیت جنگی اجازه بدهد نیروی خود را از خاک ایران خارج نمایند.

دولت شوروی همچنین موافقت دارد:

ز) پرداخت حق الامتیاز شیلات سواحل جنوبی بحر خزر را بر وفق قرارداد ایران و شوروی مورخ اول اکتبر ۱۹۲۷ ادامه دهد.

دولت بریتانیای کبیر موافقت دارد:

ح) پرداخت حقوقی را که از بابت اجاره بهای نقاط نفت‌خیز و غیره به طوری که تاکنون معمول بوده ادامه دهد.

### \*پاسخ هیئت دولت به یادداشت‌ها

هیئت دولت بعد از مطالبات و مشاوره، نظر به اوضاع و موقعیت و مخاطره که به کشور روی نموده بود در دهم شهریور ماه در جواب خواست بعضی تغییرات و اصلاحات دولتین در تقاضاهای خود بدهند که اینک متن جواب‌هایی که به نمایندگان دولتین داده شده خوانده می‌شود.

آقای وزیر مختار محترماً در پاسخ نامه مورخ هشت شهریور ۱۳۲۰ (۳۰ اوت ۱۹۴۱) آن جناب اشعار می‌دارد این‌که مرقوم شده است دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی هیچ قصدی بر علیه استقلال و تمامیت خاک ایران ندارند و عملیاتی که اخیراً واقع شده بر ضد ایران نیست و در صورتی که دولت ایران حاضر برای همکاری باشد عملیات خصمانه ادامه نخواهد یافت. دولت ایران از این اظهار رسمی اتخاذ سند می‌نماید و با اعتماد کامل انتظار دارد از اقدامات آن دو دولت چنان‌که صریحاً وعده داده‌اند هیچ نوع لطمه به استقلال کامل و تمامیت خاک ایران وارد نخواهد آمد و این‌که اظهار کرده‌اند که دولت ایران تضمین کند که منافع حقه آنها را رعایت خواهد کرد دولت شاهنشاهی ایران کاملاً اطمینان می‌دهد که نه در گذشته و نه در آینده هیچ قصد نداشته و ندارد که منافع حقه آن دو دولت در ایران مختل شود یا اقدامی بر خلاف دوستی و مناسبات همجواری که در بین بوده و هست به عمل آید.

اما در باب تقاضاهایی که که در نامه مزبور از دولت ایران نموده‌اند:

۱. این‌که تقاضا کرده‌اند دولت ایران به قوای خود امر دهد که به طرف شمال و مشرق خطی که از نقاط خانقین و کرمانشاه، خرم‌آباد و مسجد سلیمان و هفت‌گل و

گچساران و رامهرمز و بندر دیلم می‌گذرد عقب بکشد و قوای دولت انگلستان در نواحی جنوبی و غربی این خط اقامت کند و نیز دولت ایران قوای خود را به طرف جنوب خطی که از مغرب به مشرق از قصبه اشنو در جنوب غربی رضائیه و حیدرآباد و میان‌دوآب در جنوب دریاچه رضائیه و زنجان و قزوین و خرم‌آباد در جنوب دریای خزر و بابل و زیرآب و سمنان و شاهرود و علی‌آباد در مشرق می‌گذرد و عقب بکشد و قوای شوروی موقتاً در نواحی واقع در شمال این خط اقامت کند، اظهار می‌شود که دولت ایران اصولاً این پیشنهاد را برای مدتی که جنگ کنونی ایجاب می‌کند می‌پذیرد و ضمناً چون یقین دارد که خود دولتین هم قصد ندارند نواحی که در آنجا قوای خود را موقتاً اقامت می‌دهند وسیع باشد و نیز نظر به ملاحظاتی که شفاهاً گفته شد تقاضا می‌کند در قسمت خبری حدود ناحیه منظور نظر طوری معین شود که شهرهای خرم‌آباد و دزفول در آن ناحیه واقع نشود و در قسمت شمال هم شهرهای قزوین، سمنان و شاهرود از این خط خارج شود. در این موضوع لازم می‌داند نکات زیر را اشعار دارد:

الف) دولت شاهنشاهی ایران تصور می‌کند دولت انگلستان موافقت دارد که قوای ایران شهر کرمانشاه را تخلیه نکنند.

ب) بنابر اصلی که آن دو دولت در آغاز نامه خود تصریح کرده‌اند مسلم است که در نواحی که قوای دولت بریتانیای کبیر با شوروی اقامت خواهند کرد متعلقات دولت و ملت ایران کاملاً محفوظ و اختیارات دولت ایران بر حسب استقلال تام خود راجع به وظایفی که نسبت به امور کشور بر عهده دارد کاملاً برقرار خواهد بود و از طرف قوای آن دو دولت به هیچ وجه عملیاتی که منافعی با آن اختیارات باشد واقع نخواهد شد و ادارات دولتی و ملی ایران آزادانه به وظایف خود مطابق مقررات کشور ایران عمل خواهند کرد و قوای شهربانی و امنیه نیز مشمول همین اصل خواهند بود.

ج) قوای دولت انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی هر جا اقامت دارند از حیث خواربار و لوازم زندگانی مسکن و سایر حوائج بر دولت ایران تحمیلی نخواهند داشت و تهیه لوازم مزبور بر عهده خودشان خواهد بود و در قسمتی که از داخله تهیه

- می‌نمایند باید مطابق مقررات کشور به طریقی باشد که مضیقه پیش نیاید.
- د) مأمورین دولتین انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی در نقاطی که قوای آنها اقامت دارد، دستوره‌های لازم خواهند داد به این‌که قوای مزبور و افراد آنها حتی‌الامکان تماس با اهالی نداشته باشند تا از وقوع احتمالی قضایای نامطلوب احتراز شود.
۲. این‌که تقاضا کرده‌اند دولت ایران در ظرف یک هفته تمام آلمانی‌ها را به استثنای کارمندان سفارت آلمان و بعضی متخصصین فنی که کار آنها مربوط به وسایل ارتباط یا اعمال نظامی نباشد از ایران خارج نماید اشعار می‌دارد که دولت ایران موافقت خود را با این تقاضا اعلام می‌کند و چون خروج آنها از راه‌هایی باید بشود که قوای آن دولت در آنجا اقامت دارند، البته اقدام خواهند نمود که اتباع آلمانی که خارج می‌شوند بدون مزاحمت از آن نواحی عبور نمایند و از طرف قوا و مأمورین آن دو دولت تعرضی به آنها نشود.
۳. راجع به این که بعد از این، دولت ایران اجازه ندهد اتباع آلمانی به خاک ایران وارد شوند اشکالی نیست و بدیهی است این قید محدود به مدتی است که مخاصمه فعلی بین آن دو دولت و دولت آلمان ادامه دارد.
۴. این‌که تقاضا کرده‌اند دولت ایران به هیچ وجه اشکالی برای حمل اجناس و مهمات جنگی به مقصد بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی پیش نیاورد و حمل آنها را به وسیله راه‌های شوسه و راه‌آهن یا راه‌های هوایی تسهیل نمایند دولت شاهنشاهی موافقت خود را در این باب اشعار می‌دارد. البته تسهیلاتی که دولت ایران خواهد نمود در حدود ممکن و موجودیت وسایل خواهد بود، به طوری که مایه تضعیفی برای دولت ایران و ایرانیان واقع نشود.
۵. این‌که اظهار داشته‌اند که دولت ایران تعهد کند بی‌طرف مانده و اقدامی نکند که به منافع دولت انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی در این منازعه آنها با دولت آلمان خلل وارد آورد لزوماً اشعار می‌دارد که راجع به بی‌طرفی به طوری که اطلاع دارند دولت ایران از آغاز جنگ اروپا به طیب خاطر بی‌طرفی خود را اعلام داشته و به هیچ وجه از شرایط این بی‌طرفی تخلف نکرده بود و بعدها نیز در این تصمیم خود

باقی خواهد بود و نیز دولت ایران هیچ گاه راضی نبوده و نخواهد بود که به منافع حقه آن دو دولت در ایران خلی و وارد آید و امیدوار است که آن دو دولت نیز در تفسیر این عبارت و تطبیق با موارد عمل حسن تفاهم را از مدنظر دور ندارند تا از بروز هرگونه مشکلات اجتناب شود.

۶. به طوری که در نامه خود وعده داده‌اند که به دولت ایران در حوائج اقتصادی آن مساعدت نمایند تعیین است که در اجرای این مقصود خرید کالاهای صادراتی ایران را نیز منظور داشته و نیز اقدام لازم به عمل خواهند آورد که اجناس متعلق به ایران که اکنون در حدود متصرفات انگلستان و یا خاک دولت شوروی موجود و متوقف مانده هرچه زودتر به ایران حمل شود و از این حیث برای این کشور گشایش دست دهد.

۷. نسبت به وعده صریحی که آن دو دولت داده‌اند که پیشرفت قوای انگلستان و شوروی را متوقف سازند و به هر زودی که اوضاع جنگ کنونی اجازه دهد آنها را از خاک ایران بیرون ببرند دولت ایران از این فقره اتخاذ سند می‌نماید و اعتماد خود را نسبت به این اظهارات دو دولت اشعار می‌دارد.

۸. این که اظهار داشته‌اند حق الامتیاز نفت شرکت ایران و انگلستان مانند گذشته پرداخت شد و دولت شوروی هم موافق قرارداد ایران و شوروی مورخ اول اکتبر ۱۹۲۷ حقوق دولت ایران را از بابت شیلات سواحل جنوبی بحر خزر کماکان خواهد پرداخت موجب امتنان است.

۹. در خاتمه اشعار می‌دارد که چون ضمن عملیاتی که از روز سوم شهریور به بعد واقع شده ممکن است اسلحه و مهمات و اشیائی از قوا و متعلقات ایران به دست قوای آن دو دولت افتاده باشد نظر به عوالم دوستی که فی‌مابین این دولت با دولت بریتانیای کبیر و با دولت اتحاد جماهیر شوروی برقرار است دولت ایران انتظار دارد که آنها را مسترد سازند و نیز چون در ضمن عملیات قوای آن دو دولت خسارات مالی و خرابی‌ها و اتلاف نفوس واقع شده است امیدوار است از طرف آن دو دولت نیات دوستانه و منصفانه درباره ترمیم آنها ابراز شود خاصه که قسمتی از این قضایای



ناگوار پس از آن روی داده است که دولت ایران به قوای خود امر ترک مقاومت هم نموده بود.

\* شرحی است که به س+فارت کبرای شوروی نوشته شده است.

دولت شاهنشاهی ایران در جواب یادداشت هشتم شهریور ماه ۱۳۲۰ (سی ام اوت ۱۹۴۱) دولت اتحاد جماهیر شوروی اشعار می‌دارد:

این‌که مرقوم شده است دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان هیچ قصدی بر علیه استقلال و تمامیت خاک ایران ندارند و عملیاتی که اخیراً واقع شده بر ضد ایران نیست و در صورتی که دولت ایران حاضر برای همکاری باشد عملیات خصمانه ادامه نخواهد یافت، دولت ایران از این اظهار رسمی اتحاد سند می‌نماید و با اعتماد کامل انتظار دارد از اقدامات آن دولت چنان‌که صریحاً وعده داده‌اند هیچ نوع لطمه به استقلال کامل و تمامیت خاک ایران وارد نخواهد آمد و این‌که اظهار کرده‌اند که دولت ایران تضمین کند که منافع حقه آنها را رعایت خواهد کرد دولت شاهنشاهی ایران کاملاً اطمینان می‌دهد که نه در گذشته و نه در آینده هیچ قصد نداشته و ندارد که منافع حقه آن دو دولت در ایران مختل شود یا اقدامی برخلاف دوستی و مناسبات و همجواری که در بین بوده و هست به عمل آید. اما در باب تقاضاهایی که در یادداشت مزبور از دولت ایراد نموده‌اند:

۱. این‌که تقاضا کرده‌اند که دولت ایران قوای خود را به طرف جنوب خطی که از مشرق به مغرب از قصبه اشنودر جنوب غربی رضائیه و حیدرآباد و میاندوآب در جنوب دریاچه رضائیه و زنجان و قزوین و خرم‌آباد در جنوب دریای خزر و بابل و زیرآب و سمنان و شاهرود و علی‌آباد در مشرق می‌گذرد عقب بکشد و قوای شوروی موقتاً در نواحی واقعه در شمال این خطه اقامت کند و نیز دولت ایران به قوای خود امر دهد که به طرف شمال و مشرق خطی که از نقاط خانقین و کرمانشاه و خرم‌آباد و مسجدسلیمان و هفت‌گل و گچساران و رامهرمز و بندر دیلم می‌گذرد عقب بکشد و قوای دولت انگلستان در نواحی جنوبی و غربی این خط اقامت کند

اظهار می‌شود که دولت ایران اصولاً این پیشنهاد را برای مدتی که اوضاع جنگ کنونی ایجاب می‌کند می‌پذیرد و ضمناً چون یقین دارد که خود دولتین هم قصد ندارند نواحی که در آنجا قوای خود را موقتاً اقامت می‌دهند وسیع باشد و نیز نظر به ملاحظات که شفاهاً گفته شد تقاضا می‌کند که در قسمت شمال شهرهای قزوین و سمنان و شاهرود از این خط خارج شود و در قسمت جنوبی هم حدود ناحیه به منظور نظر، طوری معین شود که شهرهای خرم‌آباد و دزفول در آن ناحیه واقع نشود. در این موضوع لازم می‌داند نکات زیر را اشعار دارد:

الف) دولت شاهنشاهی ایران تصور می‌کند دولت انگلستان موافقت دارد که قوای ایران شهر کرمانشاه را تخلیه نکنند.

ب) بنابر اصلی که آن دو دولت در آغاز نامه خود تصریح کرده‌اند مسلم است که در نواحی که قوای دولت شوروی یا بریتانیای کبیر اقامت خواهند کرد متعلقات دولت و ملت ایران کاملاً محفوظ و اختیارات دولت ایران برحسب استقلال تام خود راجع به وظایفی که نسبت به امور کشور بر عهده دارد کاملاً برقرار خواهد بود و از طرف قوای آن دو دولت به هیچ وجه عملیاتی که منافی با آن اختیارات باشد واقع نخواهد شد و ادارات دولتی و ملی ایران آزادانه به وظایف خود مطابق مقررات کشور ایران عمل خواهند کرد و قوای شهربانی و امنیه نیز مشمول همین اصل خواهند بود.

ج) قوای دولتین اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان هر جا اقامت دارند از حیث تدارک خواربار و لوازم زندگی و مسکن و سایر حوائج بر دولت ایران تحمیلی نخواهد داشت و تهیه وسایل مزبور بر عهده خودشان خواهد بود و در قسمتی که از داخله تهیه نمایند باید مطابق مقررات کشور و به طریقی باشد که مضیقه پیش نیاید.

د) مأمورین دولتین اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان در نقاطی که قوای آنها اقامت دارد دستورهای لازم خواهند داد به این‌که قوای مزبور و افراد آنها حتی الامکان تماس با اهالی نداشته باشند تا از وقوع احتمالی قضایای نامطلوب احتراز شود.

۲. این‌که تقاضا کرده‌اند دولت ایران در ظرف یک هفته تمام آلمانی‌ها به استثنای کارمندان سفارت آلمان و بعضی متخصصین فنی که کار آنها مربوط به وسایل

ارتباط یا اعمال نظامی نباشد از ایران خارج نماید اشعار می‌دارد دولت ایران موافقت خود را با این تقاضا اعلام می‌کند و چون خروج آنها از راهائی باید شود که قوای آن دو دولت در آنجا اقامت دارند البته اقدام خواهد نمود که اتباع آلمانی که خارج می‌شوند بدون مزاحمت از آن نواحی عبور نمایند و از طرف قوا و مأمورین آن دو دولت تعرضی به آنها نشود.

۳. راجع به این‌که بعد از این دولت ایران اجازه ندهد اتباع آلمان به خاک ایران وارد شوند اشکالی نیست و بدیهی است که این قید محدود به مدتی است که مخاصمه فعلی بین آن دو دولت و دولت آلمان ادامه دارد.

۴. این‌که تقاضا کرده‌اند دولت ایران به هیچ وجه اشکالی برای حمل اجناس و مهمات به مقصد اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر پیش نیاورد و حمل آنها را به وسیله راه‌های شوسه و راه‌های آهن یا راه‌های هوایی تسهیل نمایند، دولت شاهنشاهی موافقت خود را در این باب اشعار می‌دارد. البته تسهیلاتی که دولت ایران خواهد نمود در حدود ممکن و موجودیت وسایل خواهد بود به طوری که نباید تضعیفی برای دولت ایران و ایرانیان فراهم شود.

۵. این‌که تقاضا کرده‌اند دولت ایران تعهد کند که به جهت ترقی عملیات راجع به نفت کویر خوریان موافق عهدنامه ایران و شوروی راجع به این امتیاز و همچنین برای ترقی عمل شیلات در ساحل جنوب بحر خزر و موافق عهدنامه ایران و شوروی راجع به عمل شیلات، تسهیلاتی به عمل آورد، لزوماً اشعار می‌دارد که راجع به شیلات چنان‌که استحضار دارند جریان عملیات موافق قراردادهای فی‌مابین برقرار است و هر اقدامی که برای ترقی استفاده این سرچشمه ثروت ملی لازم باشد دولت ایران با حسن موافقت تلقی خواهد کرد.

اما در باب نفت خوریان در عین اشعار موافقت با همکاری دو دولت ایران و شوروی از استفاده از این منبع ثروت لازم است این نکته را متذکر گردد که در عهدنامه ایران و شوروی از امتیاز نفت خوریان ذکر نشده است و اگر به منظور قرارهای دیگری است که بین دو دولت ایران و شوروی منعقد شده و با نفت کویر

خوریان مناسبت دارد چنان‌که شفاهاً مذاکره شد هر قراری در این باب شده باشد، چون چندین سال متروک مانده و عملی نشد و ممکن است با مقتضیات حقیقی وفق ندهد، بنابراین اولیای دولت ایران حاضرند که با اولیاء دولت شوروی برای عقد قراردادی راجع به نفت کویر خوریان داخل مذاکره شده، استفاده هر دو طرف را از این حیث تأمین نمایند.

۶. این‌که اظهار داشته‌اند که دولت ایران تعهد کند که بی‌طرف مانده و اقدامی نکند که منافع دولت شوروی و دولت انگلستان در این منازعه آنها با دولت آلمان خلل وارد آورد لزوماً اشعار می‌دارد که راجع به بی‌طرفی به طوری که اطلاع دارند دولت ایران از آغاز جنگ اروپا به طیب خاطر بی‌طرفی خود را اعلام داشته و به هیچ وجه از شرایط این بی‌طرفی تخلف نکرده بود و بعدها نیز در این تصمیم خود باقی خواهد بود. نیز هیچ‌گاه دولت ایران راضی نبود و نخواهد بود که به منافع حقّه آن دولت در ایران خللی وارد آید و امیدوار است که اولیاء آن دو دولت نیز در تفسیر این عبارت و تطبیق این معنی با موارد عمل حسن تفاهم را از مد نظر دور ندارند تا از بروز هر گونه مشکلات اجتناب شود.

۷. به طوری که در یادداشت خود وعده داده‌اند که به دولت ایران در حوائج اقتصادی آن مساعدت نمایند یقین است که در اجرای این مقصود خرید کالاهای صادراتی ایران را نیز منظور داشته و نیز اقدام لازم به عمل خواهند آورد که اجناس متعلق به ایران که اکنون در خاک شوروی و یا در حدود متصرفات انگلستان موجود و متوقف مانده هرچه زودتر به ایران حمل بشود و از این حیث برای این کشور گشایش دست دهد.

۸. نسبت به وعده صریحی که آن دو دولت داده‌اند که پیشرفت قوای شوروی و انگلستان را متوقف سازند و به هر زودی که اوضاع جنگ کنونی اجازه دهد آنها را از خاک ایران بیرون ببرند، دولت ایران از این فقره اتخاذ سند می‌نماید و اعتماد خود را نسبت به این اظهارات دو دولت اشعار می‌دارد.

۹. این‌که اظهار داشته‌اند دولت شوروی موافق قرارداد ایران و شوروی مورخ اول

اکتبر ۱۹۲۷ حقوق دولت ایران را از بابت شیلات سواحل جنوبی بحر خزر کماکان خواهند پرداخت و حق الامتياز نفت شرکت ایران و انگلستان هم مانند گذشته پرداخت خواهد شد موجب امتنان است.

۱۰. در خاتمه اشعار می‌دارد که چون در ضمن عملیاتی که از روز سوم شهریور به بعد واقع شده ممکن است اسلحه و مهمات و اشیائی از قوا و متعلقات ایران به دست قوای آن دو دولت افتاده باشد نظر به عوالم دوستی که فیما بین این دولت با دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت بریتانیای کبیر برقرار است، دولت ایران انتظار دارد که آنها را مسترد سازند و نیز چون در ضمن عملیات قوای آن دو دولت خسارات مالی و خرابی‌ها و ائتلاف نفوس واقع شده است امیدوار است از طرف آن دو دولت نیات دوستانه و منصفانه دربارهٔ ترمیم آنها ابراز شود، خاصه که قسمتی از این قضایای ناگوار پس از آن روی داده است که دولت ایران به قوای خود امر ترک مقاومت هم نموده بود.

#### \* یادداشت‌های بعدی سفارت انگلیس و پاسخ هیئت دولت

ضمناً باید عرض کنم که یک روز بعد از آن‌که دولتین یادداشت خود را تسلیم نمودند یعنی در نهم شهریور ماه، از سفارت انگلیس یادداشت دیگری به این مضمون [رسید]:

سفارت انگلیس - قلهک ۹ شهریور ۱۳۲۰

سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان تعارفات خود را به وزارت امور خارجه شاهنشاهی اظهار و محترماً اشعار می‌دارد که نظر به حوادث و جریانات سریع چند روز گذشته که در نتیجه کلیهٔ طرقي که آلمان‌ها می‌توانند از ایران خارج شوند بر روی آنها بسته شده، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حال مایلند که آلمان‌ها به عوض این‌که توسط دولت شاهنشاهی ایران از این کشور اخراج شوند به قوای انگلیس یا سویت تسلیم گردند.

بنابراین جمله ۲ (ب) نامه که وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان محترماً در تاریخ ۳۰ اوت (۸ شهریور ۱۳۲۰) به جناب آقای نخست‌وزیر تسلیم نمودند به قرار ذیل است:

کلیه اتباع آلمانی به استثنای اعضای حقیقی (bona fide) که سفارت آلمان و چند نفر اشخاص فنی را که در بنگاه‌های مخابرات یا نظامی نباشند به قوای انگلیس یا سویت تحویل و صورت آلمانی‌های مزبور که با موافقت سفارتخانه‌های انگلیس و سویت تنظیم می‌شود و کمیسیون‌های مزبور تسلیم کنند.

از آن روز تاکنون دولت ایران از لحاظ این‌که این تقاضای دولت انگلیس مبنی بر این‌که آلمانی‌ها به جای اخراج شدن به قوای انگلیس و شوروی تسلیم گردند خوش‌آیند نبود در جلسات متعدد با دلایل زیاد که ذکر آنها در اینجا زاید است سعی کرد نمایندگان دولتین از این موضوع صرف نظر نمایند ولی هنوز موفقیت در این کار حاصل نشده است. در ۱۴ شهریور ماه نمایندگان دولتین به وزارت امور خارجه نموده به دلایلی که در یادداشت بعدی آنها مذکور است تقاضا نمودند سفارتخانه‌های آلمان، ایتالیا و مجار و رومانی و همچنین اتباع ایتالیا و مجار و رومانی، ایران را ترک کنند. فردای آن روز یعنی در پانزده شهریور ماه به وزارت امور خارجه آمده جواب یادداشت دولت ایران را همراه آوردند که متن آنها خوانده می‌شود.

پانزده شهریور ۱۳۲۰ - جناب آقای علی سهیلی، وزیر امور خارجه شاهنشاهی - تهران آقای وزیر در پاسخ نامه جناب عالی شماره ۳۶۱۵ مورخه ۱۰ شهریور جاری (اول سپتامبر) محترماً مراتب ذیل را به استحضار خاطر آن جناب می‌رسانم. در عرض چند روز گذشته اوضاع محلی به نحوی تغییر یافته که در زمانی که دولت متبوعه دوستدار تعلیماتی را که نامه این جانب مورخه ۳۰ اوت (۸ شهریور) بر آن مبتنی بود تنظیم نمودند پیش‌بینی نگردیده بود. از لحاظ این‌که تصفیة امر جهت دولت ایران آسان‌تر گردد قوای متحدین شهر تهران را اشغال ننمودند. لیکن سفارتخانه‌های دول محور این خودداری را فقط علامت ضعف پنداشته و از آزادی که از این رهگذر جهت آنها پیش آمده بود استفاده نموده به وسیله هجو و تنقید دولتین

اعلیحضرت پادشاه انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی و تخریب اذهان عمومی توسط تبلیغات محلی و رادیوی آلمان و ایتالیا موجبات زحمت و اشکال دولت ایران را فراهم نمودند.

بنابراین دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ناگزیر به دولت ایران اطلاع دهند که لازم است به اسرع اوقات ممکنه سفارت آلمان به انضمام سفارتخانه‌های دیگر که تحت اداره آلمان می‌باشند؛ یعنی سفارتخانه‌های ایتالیا، مجارستان، رومانی و بلغار برچیده شود. این تقاضا امروز صبح شفاهاً به جناب عالی ابلاغ گردید لکن مقتضی می‌دانم آن را کتباً نیز اظهار داشته و خاطر آن جانب را متذکر شوم که زمانی که سفارتخانه‌های نامبرده بالا بسته نشده دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از دولت ایران تقاضا می‌نماید کلیه تسهیلات مربوط به پیک و رمز را موقوف نموده و نگذارند سفارتخانه‌های مزبور از دستگاه‌های بی‌سیم فرستنده خود استفاده کنند و در مورد اشخاصی که با آن سفارتخانه‌ها ایاب و ذهاب می‌نمایند و همچنین در باب عملیات و اقدامات این سفارتخانه‌ها که مورد سوءظن است تفتیش و مراقبت کاملی به عمل آورند. اکنون مشروحاً به جواب نامه فوق‌الذکر جناب عالی مبادرت می‌نمایم:

بند اول (الف) گرچه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر نیستند هیچ یک از شهرهای مقرر و مشروح را از نواحی متصرفی که قبلاً به دولت ایران ابلاغ گردیده مجزا نمایند، اصولاً ایرادی ندارند به این‌که در محل ترتیبی فیما بین مأمورین نظامی انگلیس و مأمورین وابسته ایران داده شود که بر طبق آن عده [ای] از ارتش یا امنیه ایران برای وقایع نظم و آرامش در زفول خرم‌آباد و کرمانشاهان بوده باشند. معذک در صورتی که احتیاجات نظامی انگلیس ایجاب نمایند ترتیب نامبرده ممکن است مورد تجدید نظر واقع شود.

ب) در نواحی متصرفی، لازم خواهد بود مأمورین اداری ایران مشاغل و وظایف جاریه خود را با معاضدت کامل مأمورین نظامی انگلیس انجام دهند. مأمورین نظامی نامبرده به سهمیه خود سعی خواهند نمود تا حدی که با احتیاجات نظامی انگلیس موافقت نماید تمایلات حقانی اولیای امور اداری ایران را انجام دهند.

ج) مأمورین نظامی انگلیس به هیچ وجه میل ندارند از حیث آنوقه و مسکن و وسایل احتیاجات تحمیل بر دولت ایران بوده باشند و با معاضدت کامل مأمورین اداری ایران ترتیباتی داده خواهد شد که احتیاجات مأمورین نظامی انگلیس در این مورد به نحوی تأمین شود که مضیقه جهت این کشور تولید نگردد.

د) هر گونه اقدامات لازم به عمل خواهد آمد که از حدوث حوادث ناگوار فی مابین قوای متصرفی و ساکنین محل جلوگیری شود.

بند دوم - ۴ - رویه [ای] را که در باب آلمان‌ها اتخاذ نموده‌ایم و در نامه دوستدار مورخه ۳۰ اوت (۸ شهریور) ذکر شده در یادداشتی که روز بعد تسلیم نمودم تغییر یافته و امروز صبح محترماً نظریات اعلیحضرت پادشاه انگلستان را برای جناب عالی تشریح نمودم. به استثنای اشخاصی که ممکن است مورد تصویب میسیون‌های سیاسی انگلیس و سویت در تهران واقع شوند هیئت آلمان‌ها (غیر از سفارت آلمان که در فوق اشعار گردید) بایستی یا به مأمورین انگلیس یا مأمورین سویت تحویل گردد.

بند سوم - ۵ - دولت پادشاه اعلیحضرت انگلستان موافقت دارند که تضییق مربوط به ورود آلمان‌ها به ایران فقط محدود به طول مدت جنگ با آلمان بوده است.

بند ۴ - ۶ - تسهیلات راجع به ترانزیت کالاها و مهمات جنگی بر طبق احتیاجات نظامی خواهد شد، لکن دولت ایران می‌تواند اطمینان داشته باشد که اقداماتی برای اصلاح و تکمیل وسایل رابطه و مخابره که اکنون موجود است به عمل خواهد آمد و نیز سعی خواهد شد جهت دولت و ملت ایران مضیقه تولید نشود.

بند پنجم - ۷ - دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با لزوم ملحوظ داشتن حسن تفاهم ذات‌البین به منظور احتراز از هرگونه اشکالی موافقت دارند.

بند ششم - ۸ - دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با تقاضای دولت ایران دایر بر این‌که معاضدت اقتصادی شامل خرید صادرات ایران بوده باشد با نظر مساعد و همدردی مساعد بوده و آنچه را بتواند برای انجام این تقاضا به عمل خواهد آورد، اما در باب تقاضاهای دیگری که ممکن است برای رها کردن کالاهای متعلق به ایران که الحال در خاک انگلیس می‌باشد به عمل آید لازم خواهد بود. قضایای انفرادی به مناسبت



خصوصیات هر یک مورد مطالعه و رسیدگی واقع شود لیکن سعی خواهد شد این قبیل کالاهای در هر جا ممکن باشد آزاد شود.

بند نهم ۹- دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر خواهند بود موضوع ارجاع اسلحهجات و مهمات جنگی را در موقع مناسب مورد مطالعه قرار دهند و نیز حاضر خواهند بود در وقتی که قوای متصرفی انگلیس از ایران خارج شدند تقاضاهای عادلانه را که ممکن است دولت ایران بابت غرامت خسارات وارده به اتباع ایران را در طی مدت اشغال مورد رسیدگی و ملاحظه قرار دهند. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه خود را تجدید می‌نمایم. ر.و. بولارد.

### \*انتقاد از فروغی و رضاشاه

آقای فروغی، نخست‌وزیر در همین جریان‌ها شبی پشت فرستنده رادیوی تهران رفته و نطقی نمودند و مردم را با نصیحت و وعظ به راه راست هدایت نمودند. از تاریخ سه‌شنبه هیژدهم شهریور تا شب شنبه بیست و دوم گاهی رادیوی دهلی اخباری راجع به جواهرات ایران گفت و راجع به حبس سرلشکر نجوان نیز گفتگوهائی کرد. شب شنبه ۲۲ اظهار نمود که جواهرات معلوم نیست کجاست و رادیوی رم نیز سخنانی راجع به این موضوع پیش آورد.

شب شنبه ۲۲ شهریور اعلیحضرت به منزل نخست‌وزیر رفته و مدتی هم آنجا بوده‌اند ولی مذاکرت آنها فقط با یکدیگر انجام گرفته و ثالثی نبوده است. صبح همین روز جلسه‌ی سری مجلس تشکیل شد و تمام مردم اظهار می‌کردند که این جلسه راجع به جواهرات ایران بحث می‌شود. فردا یعنی بیست و سوم صبح جلسه‌ی علنی مجلس تشکیل شد و گفتگو بر سر جواهرات ایران بود و عین گفتگوی آنان بعدازظهر همین روز به طریق زیر انتشار پیدا کرد و شب دوشنبه هم رادیو تهران عین این انتشار یا در بخش اخبار کشور خواند.

## \*معرفی آقای وزیر دارائی، مسئله جواهرات سلطنتی و پشتوانه اسکناس [۱۵]

پیش از ظهر امروز مجلس به ریاست آقای اسفندیاری تشکیل گردیده، خلاصه مذاکرات جلسه پیش خوانده و تصویب شد. آقای فروغی نخست‌وزیر، آقای آهی وزیر دادگستری، آقای گلشائیان کفیل وزارت دارائی به مجلس حضور به هم رسانیدند. آقای نخست‌وزیر، آقای گلشائیان، کفیل وزارت دارائی را به سمت وزارت دارائی معرفی نمودند.

پرسش از آقای وزیر دارائی:

آقای رئیس: پرسشی راجع به جواهرات شده است برای پاسخ حاضر هستید؟

آقای وزیر دارائی: بله

پرسش آقای صفوی

آقای صفوی: از یک هفته به این طرف اشارات و شایعاتی راجع به جواهرات سلطنتی و پشتوانه اسکناس در شهر جریان یافت که البته همه مطلع شده‌اند. گفته می‌شود که جواهرات دست خورده شده و نقل و انتقال‌هایی داده شده و این اشارات و مذاکرات موجب تزلزل و نگرانی افکار عمومی گردیده است.

از آقای کفیل وزارت دارائی که به مقام وزارت معرفی شده‌اند سوال می‌شود که اطلاعات خود را راجع به این موضوع به اطلاع مجلس شورای ملی برسانند. حالا که آقای نخست‌وزیر هم حضور دارند تقاضا می‌شود رفع نگرانی بفرمایند.

## \*پاسخ آقای وزیر دارائی

آقای گلشائیان، وزیر دارائی: خاطر آقایان نمایندگان محترم مستحضر است جواهرات سلطنتی از بعد از مشروطیت ایران در قفسه‌ها و صندوق‌هایی که مهور به مهر وزیر دربار وقت، وزیر دارائی و رئیس بیوتات سلطنتی بود به موجب ثبت و

سیاهه‌های مرتب در تالار موزه و صندوق‌خانه کاخ گلستان نگهداری می‌شد. جواهرات مزبور یک قسمت آن جنبه تاریخی داشته و به واسطه اهمیت تاریخی و منحصر به فرد بودن آن جزو اثاثیه سلطنتی محسوب و حفظ و نگاهداری آن برای کشور لازم است و یک قسمت که دارای جنبه مزبور نبود به موجب قانون مصوب ۲۵ آبان ۱۳۱۶ مقرر گردید به بانک ملی انتقال داده شده که در موقع مقتضی به ترتیبی که در ماده سه آن قانون پیش بینی گردیده فروخته شده و حاصل بهای آن منحصرأ به مصرف خرید شمش زر برسد. طبق ماده دو قانون مزبور مقرر گردیده تفکیک جواهرات از نقطه نظر اهمیت تاریخی و منحصر به فرد بودن آن توسط کمیسیونی به عمل آید مرکب از رئیس دولت و دو نفر از وزراء و دو نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی که برای این منظور انتخاب می‌شوند. کمیسیون تفکیک جواهرات در ۲۵ دی ماه ۱۳۱۶ مرکب از آقایان جم نخست‌وزیر وقت و آقای بدر، وزیر دارائی و آقای علا، وزیر بازرگانی با حضور آقایان موید احمدی و اعتبار، نمایندگان مجلس شورای ملی، جلسات خود را تشکیل و جواهرات را تفکیک، آنچه قابل فروش تشخیص گردیده به موجب صورت مجلس و ثبت ریز آن که موجود است در سی و سه صندوق که به مهر اعضاء کمیسیون مهور گردیده به انضمام بیست و دو عدد صندلی که دارای روکش طلا بود و در خزانه بانک ضبط و تحویل هیئت نظارت اندوخته بانک شد و آنچه مربوط به اثاثیه سلطنتی بود کماکان در قفسه‌های تالار موزه و صندوق‌های نسوز طبق سیاهه و ثبت وزیر دربار و وزیر دارائی و رئیس بیوتات مهور تحویل رئیس بیوتات گردید.

فروش جواهراتی که به بانک منتقل گردیده نیز به موجب ماده سه قانون آبان ۱۳۱۶ محتاج به تشریفات است که قانون پیش‌بینی کرده است ولی چون با اوضاع جهان مناسب نبود چیزی از آن فروخته شود عین جواهرات به عنوان پشتوانه اسکناس در خزانه‌های بانک نگاهداری شده تا هر وقت مقتضی شد به ترتیب مقرر در قانون ارزیابی و فروخته شده و بهای آن صرف خرید شمش زر شود.

این جواهرات در صندوق‌های مهور به مهر اعضاء کمیسیون تفکیک جواهرات

مثل طلا و نقره‌هایی که پشتوانه اسکناس است در خزانه‌های مخصوصی که در بانک ملی ساخته شده می‌باشد. کلیه خزانه‌های مزبور در پاکتی با مهر هیئت نظارت اندوخته اسکناس که عبارت از دو نفر آقایان نمایندگان مجلس "فعلاً آقایان موید احمدی و لیقوانی" می‌باشند، وزیر دارائی، دادستان دیوان کشور، مدیر کل بانک ملی ایران، خزانه داری کل [و] بازرس دولت در بانک ملی ممهور بوده‌است و پاکت مزبور در صندوق مخصوص در وزارت دارائی نگاهداری می‌شود:

به طوری که توضیح داده شد جواهرات مزبور همان طور که در موقع خود بسته شده الان نیز در صندوق‌های ممهور به مهر اعضاء کمیسیون سابق بوده و در خزانه بانک موجود و صورت ریز آن با تمام مشخصات که به امضای اعضای کمیسیون رسیده لاک و مهر شده، در وزارت دارائی ضبط است.

اما آنچه که مربوط به اثاثیه سلطنتی تشخیص گردید چنان‌که گفته شد در قفسه‌ها و صندوق‌های سر بسته در تالار موزه کاخ گلستان بود. چون این اواخر در اطراف کاخ گلستان و تالار موزه ساختمان‌هایی می‌شد که ماندن جواهرات با گرد و خاک و رفت و آمد زیاد دور از احتیاط به نظر می‌رسید، این جواهرات نیز در نظر گرفته شد به خزانه بانک ملی موقتاً انتقال داده شود.

به موجب ثبت و سیاهه که با حضور وزیر دربار و معاون وزارت دارائی و رئیس بیوتات تهیه گردید، جواهرات مزبور در تاریخ چهار شهریور ۱۳۲۰ در شش صندوق و یک بسته ممهور و با حضور اعضاء هیئت نظارت اندوخته اسکناس در خزانه بانک ملی گذارده شد و کلید خزانه به ترتیبی که در فوق گفته شد تحویل هیئت نظارت اندوخته اسکناس گردید و به این ترتیب کلیه جواهرات فعلاً در خزانه‌های بانک ملی موجود و معاینه و تطبیق آنها با سیاهه‌ها و ثبت‌های گذشته هر ساعت میسر است.

همان طور که توضیح داده شد جواهرات اعم از این‌که جواهرات سلطنتی تشخیص شد و آنچه به عنوان پشتوانه به بانک ملی تحویل شده، الان در خزانه‌های بانک ملی موجود و ممکن است تقاضا شود یک عده یا حتی تمام نمایندگان با حضور عده‌ای از

کارمندان بلند پایه دولت عیناً جواهرات را معاینه و با صورت ثبت و سیاهه‌های آن تطبیق کنند.

آقای موید احمدی: خاطر محترم آقایان نمایندگان محترم مسبوق است که همان طور که آقای وزیر دارائی توضیح فرمودند از چندی قبل کمیسیونی از طرف مجلس شورا انتخاب شد. بر حسب قانون، بنده و آقای اعتبار جزو آن کمیسیون بودیم و در عمارت خوابگاه آن وقت (وزارت دارائی فعلی) با رئیس‌الوزراء وقت «امامی جم» و آقای علا، وزیر بازرگانی و آقای بدر که در آن وقت وزیر دارائی بودند تقریباً در ظرف چهل و پنج روز صندوق‌های جواهرات را باز کردیم و آنچه جنبه تاریخی و جنبه اثاثیه سلطنتی داشت از هم جدا کردیم و تحویل دادیم به اداره بیوتات سلطنتی برای موزه سلطنتی و مقدار زیادی که جنبه تاریخی نداشت آنها را در سی و دو صندوق کردیم و همین طور که فرمودیم به مهر آن هیئت آوردند در بانک ملی و در خزانه مخصوص گذاشتند. آن وقت این را بنده خواستم تذکر بدهم جواهرات پشتوانه اسکناس نبود برای این‌که اسکناس منتشره در این وقت تقریباً یک میلیارد بود و صدی شصت طلا و نقره پشتوانه موجود داشت. آن وقت هم موجود بود و الان هم موجود است و بعداً قانونی از مجلس گذشت که یک مقدار اسکناس منتشر بشود چون از این صدی شصت میزان پشتوانه پائین می‌آمد و مخالف قانون تأسیس بانک بود از این جهت مجلس رای داد که این جواهرات جزو پشتوانه اسکناس باشد از این جهت هیئت نظارت ذخیره اسکناس مجبور شد که آن جواهرات را هم مهر کند و صندوق‌های ممهور را هم ضبط کند.

و در روز چهارم شهریور ماه همین طور که آقای وزیر دارائی فرمودند هیئت نظارت اندوخته اسکناس را در بانک احضار که بنده هم بودم، آقای لیقوانی و آقای مدعی‌العموم تمیز و آقای وزیر دارائی و آقای وزیر دربار و آقای قانع بصیری، رئیس بیوتات هم تشریف آوردند و شش صندوق ممهور را با یک بسته در بانک گذاردند به عنوان جواهراتی که در موزه بوده است و آنها به مهر وزیر دربار و وزیر دارائی و رئیس بیوتات ممهور بود. ما هم آنها را به عنوان امانت نگاه داشتیم

چون آنها جزو پشتوانه اسکناس نیست. مطابق قاعده شش صندوق و یک بسته در تاریخ مزبور آورده‌اند در بانک گذاشته به عنوان امانت، مخصوصاً در خزانه جواهرات سلطنتی نگذاریم. آنها در خزانه طلا و نقره یعنی در خزانه که پشتوانه اسکناس است این جواهرات را در آنجا گذاشتیم.

بنده چیزی نمی‌خواهم عرض کنم فقط یک موضوع و آن هم برای تکذیب این انتشارات است و آن اینست که هر وقتی به فرض بخواهیم در خزانه بانک را باز کنند همین طور که حالا آقای وزیر دارائی هم فرمودند که بیایند و ببینند، این یک تشریفات مخصوصی دارد که اولاً در صندوق‌های مخصوصی است و درهای بانک خیلی محکم است، از خارج وارد کرده‌اند. اسباب‌ها و رمز مخصوصی دارد. اگر تمام کلیدها را هم به آن بیندازند این درها باز نمی‌شود و این کلیدها در پاکت‌های مخصوصی است که اینها به مهر اعضاء هیئت نظارت لاک می‌شود و مهر می‌شود و محفوظ می‌ماند و اینها در صندوق‌های سر به مهر محفوظ می‌ماند و هر وقت بخواهند خزانه را باز کنند اول آن هیئت حاضر می‌شوند و اول مهر پاکت‌ها را رسیدگی می‌کنند و در صورت صحت، آن وقت مطابق آن مقررات و تشریفات باز می‌کنند و این طور بروند و درها را باز کنند که غیر ممکن است و این به نظر بنده خیلی حرف ساده به نظر می‌آید و بی این تشریفات بروند درها را باز کنند البته معمول و معقول نیست.

و همین طور که آقای وزیر دارائی فرمودند الآن هم طلا و هم نقره و هم جواهرات امانی و هم جواهرات پشتوانه در بانک ملی موجود است. فعلاً بنده می‌خواهم یک عرض بکنم و اضافه بکنم به فرمایش آقای وزیر دارائی فرمودند هیئتی از نمایندگان بیایند البته ما همه به هم بسته‌ایم و قطع داریم هر هیئتی از مجلس یا دولت بروند آنجا همه نمایندگان اطمینان دارند به آنها و همه ما به دولت اعتماد و اطمینان داریم و همه نظر بانک اطمینان دارند ولی مع هذا برای این که معلوم شود و همین طور که حضرت ابراهیم خواست که خداوند چه جوری مرده را زنده می‌کند و خدا گفت مگر اطمینان نداری گفت چرا ولی لیطمئن قلبی و مسلماً علم الیقین غیر عین الیقین.

الآن هم شاید به نظر بنده و همان طور که آقای وزیر دارائی هم فرمودند برای این که علم الیقین حاصل کرده اند که جواهرات سلطنتی و امانی هر دو در بانک موجود است برای این که عین الیقین هم داشته باشند بیایند و به چشمان ببینند بهتر این است که بنده می خواهم پیشنهاد کنم و از آقای وزیر دارائی خواهش کنم که یک روزی را معین کنند که آقایان نمایندگان بیایند و بنشینند و هر کسی هم میل دارد و مایل است تشریف بیاورد اینها را باز کنیم و ببیند و اگر لازم باشد هر کسی میل دارد البته اجباری نیست، هر کسی مایل است بیاید و ببیند.

آقای دشتی: جا نیست.

چرا بنده جا می دهم سیصد نفر هم باشند جا هست و بعداً هم ممکن است یک دعوتی بکنند از اطاق تجارت تهران و روسای شرکت های تهران هم تشریف بیاورند و ببینند. این است نظر بنده (نمایندگان صحیح است).

بیانات آقای نخست وزیر: آقای نخست وزیر: بنده عرض زیادی ندارم و برای تایید گفتار آقایان هم مخصوصاً خواستم که خواهش کنم این اقدام را بفرمایند و بعداً گزارش آن را به مجلس شورای ملی اطلاع بدهند.

### \*پست ترین روزهای تاریخی ایران

صبح شنبه بیست و دو شهریور: امروز صبح را گویا بتوان پست ترین روزهای تاریخی ایران دانست. در ایستگاه تهران سفیر کبیر شوروی و وزیر مختار انگلیس آمده و پنجاه و دو نفر از آلمان ها را که بنا شده بود به انگلیس ها تحویل بدهند بدانجا آورده بودند، وزیر مختار آلمان پیاده می شود و سلام مخصوص خودشان را علامت داده و وارد می شود و نطق مفصلی برای آنها راجع به برتری آلمان و فتح آنان نموده و با یکایک دست داده و سوار قطار شدند تا جایی که چشم کار می کرد دستمال های خود را بیرون آورده و علامت داده و قطار رفت تا از نظر ناپدید شد. هشت نفر از اینان را نیز به روس ها تحویل داده اند. عصر همین روز که شب یکشنبه بود باز رادیو تهران خبر داد که آلمانی های مقیم ایران بایستی پاسپورت های خود را ارائه دهند.

**\*شب یکشنبه بیست و سوم شهریور: رادیو انگلیس در ساعت هشت و ربع کم سخنان زیر را اظهار می‌کرد:**

شاهنشاه معظم ایران در ابتدای سلطنتش محبوب و طرف اعتماد ملت ایران واقع شده بود و به آبادی و امنیت و ترقی ایران کمک کرد ولی از آنجائی که دنیا دائم در تغییر و تبدیل است نباید فکر کرد که روشی که او اتخاذ کرده و شبیه مرام نازی و دیکتاتوری بوده است همیشه همین نتیجه را برای ایران و ایرانی داشته باشد.

اکنون ایرانیان می‌گویند ما حاضر نیستیم تا موقعی که خدا خدائی می‌کند تحت رژیم مستبدانه این شاهنشاه و تحت فشار مالیاتی واقع شویم. سلطنتی که پادشاه به میل خود هر که را بخواهد حبس یا تأدیب یا حکم اعدامش را صادر می‌نماید چگونه مشروطه می‌توان نامید. ایرانیان میل دارند و می‌گویند باید سلطنت مشروطه که در حق متمولین و متوسطین و فقرا و تمام افراد عادلانه حکم می‌کند دو مرتبه بر پا شود.

**\*خلاصه گفتگوی شب دوشنبه ۲۴ شهریور:**

باز راجع به مرام دیکتاتوری و گرفتن املاک و حبس و فحش دادن و با چکمه‌زدن اشخاص، تبعید و کشتن صاحبان املاک و خشکانیدن آب آبادی‌ها برای این‌که از قیمت آنها بکاهد، خریدن کافه شهرداری به قیمت خیلی نازل برای این‌که آنجا را نیز قهوه‌خانه کند و امثال این سخنان و در آخر نیز قصیده خواند.



## سخنان شب سه‌شنبه ۲۵ شهریور / ۲۰ رادیو انگلیس ساعت هشت و ربع کم:

ملت ایران از فشار مالیات و ظلم و ستمی که به او وارد می‌شود به جان آمده و انتظار دارد هرچه زودتر به این بدبختی‌ها خاتمه داده شود. گزارشات دیروز ما در اطراف ایران چندان مهم نبود و اگر چنانچه خواهیم از این مقوله صحبت کرده و بدبختی ملت ایران را شرح دهیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

احدی نیست که نداند که کارگران کارخانه شاهی که متعلق به شخص اعلیحضرت است تماماً به اجبار مشغول کار هستند. احدی نیست که نداند که کارگران بیچاره به ضرب کتک در املاک شاهی مشغول انجام وظیفه هستند که عملیات بدبخت به زور در جاده‌ها کار می‌کنند و احدی نیست که نداند مزد این کارگران به قدری کم است که به معاش روزانه آنها نمی‌رسد. قیمت اجناس به قدری بالا رفته که مردم از زنده بودن و زندگی کردن عاجزند. ضبط کردن املاک رعیت به زور و ستم سبب تنگدستی و گرسنگی ملت را فراهم کرده و بیشتر هم انحصار دولتی چای و قند، پارچه و برنج و غیره به این قسمت کمک مهمی می‌نماید.

دیگر این‌که حقوق گمرکی زیادی که به واردات تعلق می‌گیرد در مقابل این همه گرانی از تمام جهت البته لازم است حقوق افراد هم به همان نسبت زیاد شود ولی بدبختانه کارگری که در بیست سال پیش سی تومان می‌گرفته اکنون هم همان حقوق را می‌گیرد با تفاوت این‌که سیصد ریال گفته می‌شود که با کاغذ و مس میانشان قسمت می‌شود و کسی نمی‌داند که رؤسا چگونه فشار به اعضا از هر طرف برای گذراندن معاش خودشان وارد می‌کنند. کسی نمی‌داند که رعیت بیچاره با فشار باید رنج برد اجرت آنها ستم و عایدی به جیب شاه می‌رود. دولت مجبور است محصول شاه را از هرچه و هر جهت گران بفروشد و به زیادی نفع شاه با تمام قوا سعی کند. حقوق گمرکی تمام اجناس تجاری باید زیاد باشد به غیر از اجناس تجارتی شاه که یا خیلی ارزان و یا اصلاً گمرک ندارد.

آیا می‌دانید که کم بودن آب شهر علتش چیست؟ همانا برگرداندن آب به املاک شاهی و سیرآب شدن زمین‌های او و بار آمدن حاصل‌ها به خوبی و فروختن آنها به بهای گران به ملت بیچاره و گرسنه. بسیاری از دهاتی‌های بدبخت که از مضرات کشیدن تریاک خبری ندارند مجبورند که از تریاک محصول شاهی خریده و کشیده و از غیرت و همت و مردی بیفتند. آیا نمی‌داند علت شیوع تب و نوبه زیاد در شمال برای چه بود، همانا آب دادن زیاد و فراوان به زمین‌های برنجکاری اعلیحضرت.

رادیو دهلی در همین روز یعنی پنج و ربع کم بعداز ظهر چنین گفت: سفارت آلمان و ایتالیا و رومانی و مجارستان که بنا بود بسته شود بسته شد و آلمان‌ها نیز تحویل انگلیس و روس داده شدند.

همین شب ساعت نه که رادیوی تهران اخبار را می‌گفت چنین شروع کرد: فردا صبح ساعت نه تمام وکلا و نخست‌وزیر در کاخ سلطنتی احضار شده‌اند و بعد گفته‌های مجلس را راجع به جواهرات خواند.

امروز که صبح سه‌شنبه است باز مردم مضطرب و افکار عمومی خراب است. از صبح بین مردم پیچیده است که روس‌ها در کرج و از آنجا به طرف تهران می‌آیند. باز بازارها بسته شد. خیابان‌ها خلوت شد و آمد و رفت‌ها کم شد. مدارس که مشغول اسمنویسی بودند تمام پدران و مادرانشان آمده و به اصرار آنها را بردند. ادارات باز تعطیل شد. نظامیان و افسران باز وحشت گرفته و می‌دوبیند. احضار وکلاء مردم را به فکر انداخته و می‌خواهند هر چه زودتر پرده از کار برداشته شده و تکلیف آنان معلوم گردد. تا ظهر هم مردم بلا تکلیف بودند و از نامعلوم بودن عاقبت بهت و حیرتی عجیب مردم را گرفته بود. بعضی‌ها می‌گویند روس‌ها پایتخت را تا یکی دو ساعت اشغال خواهند کرد، عده [ای] اظهار می‌کنند احضار وکلاء برای استعفاء شاه از سلطنت بوده است.

خلاصه یک بعداز ظهر فوق‌العاده از چاپخانه روزنامه بیرون آمد و استعفای شاه را نوشته و به جای خود شاهپور محمدرضا را شاه ایران خوانده بودند. جریان آن را از روزنامه اطلاعات همین روز که از توقیف بیرون آمده بود می‌توان دانست.

توضیح این‌که علت توقیف این روزنامه این بود که در تاریخ چهارشنبه نوزدهم شهریور ماه ۲۰ مقاله تحت عنوان «تأثر مردم» به قلم پندار نامی نوشت و عین مقاله به قرار زیر است:

### \* تأثر مردم

مردم پایتخت از چند روز پیش منتظر نتیجه اقدامات دولت راجع به حل قضایای اخیر بوده و در حقیقت با کمال بی‌صبری انتظار جلسه دیروز مجلس شورای ملی را می‌بردند ولی با اظهاراتی که از طرف مقامات رسمی دول همسایه ضمن نطق‌هایی که ایراد نموده بودند ابراز شده بود هیچ کس انتظار نداشت قضایا به این صورت در آمده و شرایط به این دشواری تحمیل شده باشد.

همان طور که دیروز نمایندگان مجلس پس از شنیدن گزارش‌های دولت متأثر گردیدند و وضع مجلس حالت بهت و حیرت به خود گرفت، دیشب نیز مردم پس از آگاه شدن از جریان بی‌نهایت افسرده و متالم شدند و تعجب و شگفتی آنها نیز حد و اندازه نداشت. چیزی که بود خونسردی و متانت خود را حفظ می‌کردند و از ابراز احساسات درونی خودداری می‌نمودند.

دولت ایران از آغاز جنگ کنونی کوشش فراوانی برای حفظ بی‌طرفی خود نمود. به ویژه برای حفظ روابط دوستانه خود با دول همجوار سعی بی‌پایان کرد ولی همان طور که آقای نخست‌وزیر در نطق موثر خود دیروز اظهار داشتند تقدیر چنین بود که ما هم از آتش این جنگ جهانسوز بر کنار نمانیم و ملت صلح‌جو و بی‌غرض ایران نیز دچار آفات و لطمات آن گردد.

البته خوانندگان ما هر قدر متأثر و اندوهناک باشند حق دارند زیرا ما امروز با مشکلات سختی روبرو شده‌ایم که در حقیقت هیچ منتظر و مستحق آن نبودیم و حتی در تصور و اندیشه ما نیز نمی‌گنجید. ولی دولت هم جز رویه‌ای که پیشه خود ساخته بود چاره‌ای نداشت و در این موقع بحرانی و دشوار جز این راهی به نظر نمی‌رسید.

راست است که ما با دولت آلمان و ایتالیا جز یک روابط عادی و اقتصادی روابط دیگری نداشته‌ایم ولی میل داشتیم به این روابط حسنه ما خللی وارد نیاید و اصل بی‌طرفی کامل هم که مرام و آرزوی عمومی ملت ایران می‌باشد همین اقتضا را داشت که ما با تمام دول و ملل جهان دارای روابط دوستانه و حسنه باشیم.

متأسفانه دولت ما امروز ناگزیر شده است که سفارتخانه‌های آلمان و ایتالیا و رومانی و مجارستان را در ایران برچیند ولی سفارتخانه‌های ما در پایتخت این کشورها مانند پیش دایر و روابط سیاسی ما هم با آنها برقرار خواهد بود.

در هر صورت باید این حقیقت را بگوئیم که انتظار مردم ایران از دولت‌های اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان در عالم همسایگی و دوستی خیلی بیش از اینها بود و ما عقاید خود را در شماره‌های آینده تشریح خواهیم کرد. « پندار »

استعفا رضاشاه پهلوی و برقرار شدن ولیعهد به مقام سلطنت [۱۶] تشکیل جلسه - چهل و پنج دقیقه پیش از ظهر امروز مجلس به ریاست آقای اسفندیاری تشکیل گردید.

خلاصه گفتگوی جلسه پیش خوانده و تصویب شد.

در این موقع هئیت وزیران در تالار جلسه حضور یافتند.

آقای رئیس - قرار بود جلسه مجلس روز یکشنبه منعقد بشود. به واسطه اتفاق مهمی که افتاده است و لازم بود جناب آقای نخست‌وزیر مطلب را به اطلاع عموم آقایان نمایندگان و ملت ایران برسانند این است که با هئیت وزیران حضور به هم رسانیده که قضیه را به اطلاع مجلس و ملت ایران برسانند.

### نطق آقای نخست‌وزیر:

آقای نخست‌وزیر - یکی از مهمترین قضایا و امور را که واقع شده است باید به عرض مجلس شورای ملی و به اطلاع عموم ملت برسانم و متأسفم که با این کسالت مزاج و این‌که نفس ندارم و قضیه هم طوری به سرعت انجام گرفته است هیچ مجال

نداشته‌ام که فکری بکنم تا بیاناتی که در اینجا می‌کنم مرتب باشد. از این جهت معذرت می‌خواهم و اگر ملاحظه فرمودند که قدری بیاناتم نامرتب است معذورم دارید و آن قضیه این است که اعلیحضرت رضاشاه پهلوی به موجباتی که حالا خواهم خواند اراده کردند که از سلطنت کناره کنند و امر سلطنت را به جانشین قانونی خودشان تفویض فرمایند. ایشان استعفانامه نوشتند و والا حضرت همایون ولایتعهد زمام امور را به دست گرفتند. استعفانامه ایشان این است:

### متن استعفانامه

نظر به این‌که من همه قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه جوان‌تری به کارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد بپردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد. بنابراین امور سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کناره نمودم. از امروز که روز بیست و پنجم شهریور ماه هزار و سیصد و بیست است عموم ملت از کشوری و لشکری ولیعهد و جانشین قانونی مرا باید به سلطنت بشناسند و آنچه از پیروی مصالح کشور نسبت به من می‌کردند نسبت به ایشان منظور دارند.

کاخ مرمر - تهران - به تاریخ بیست و پنج شهریور ۱۳۲۰

امضاء

به طوری که عرض کردم به حمداله اعلیحضرت سابق جانشین جوان، لایق و محبوبی دارند که بر طبق قانون اساسی می‌توانند فوراً زمام امور سلطنت ایران را به دست بگیرند و به دست گرفتند.

و بنده را مأمور و مفتخر فرمودند که با همکاری که سابقاً معین شده بودند به اتفاق آنها در جریان امور کشور به وظایف خودمان بپردازیم ولی در این موقع که ایشان

زمام امور را به دست گرفتند و بنا شد که ما کناره‌گیری اعلیحضرت سابق و زمامداری اعلیحضرت لاحق را به ملت اعلام کنیم. امر فرمودند که به اطلاع عامه و مجلس شورای ملی برسانیم که ایشان در امر مملکت و مملکت‌داری نظریات خاصی دارند که چون مجال نداشتیم تهیه کنیم و به روی کاغذ بیاوریم نمی‌توانم به تفصیل عرض کنم لذا به اجمال عرض می‌کنم و آن این است که ملت ایران بدانند که من کاملاً یک پادشاه قانونی هستم و تصمیم قطعی من بر این است که قانون اساسی دولت و مملکت و ملت ایران را کاملاً رعایت کنم و محفوظ بدارم و جریان عادی قوانینی را هم که مجلس شورای ملی وضع کرده است یا وضع خواهد کرد تأمین کنم و اگر در گذشته نسبت به مردم جمعاً یا فرداً تعدیاتی شده باشد از هر ناحیه‌ای که آن تعدیات واقع شده باشد از صدر تا ذیل مطمئن باشند که اقدام خواهیم کرد از برای این‌که آن تعدیات مرتفع و حتی‌الامکان جبران بشود. امیدوارم این سلطنت نو بر ملت ایران مبارک باشد و آرزوهائی که ملت ایران نسبت به خودش دارد و آرزوهائی که ملت و میهن‌پرستان ایران نسبت به این دولت و ملت و مملکت دارند در سایه توجهات شاهنشاه جوان جدید صورت وقوع پیدا کند.

عجالتاً عرض کردم چون امکان نداشت که به تفصیل بیان کنم و توضیح مفصل بدهم به این مختصر اکتفا می‌کنم برای این‌که هرچه زودتر مجلس شورای ملی و ملت ایران از وقوع این واقعه مهم خیردار شوند تقاضا می‌کنم که موافقت فرمایند فردا مجلس شورای ملی را باز تشکیل بدهند که اعلیحضرت همایونی تشریف بیاورند و به وظایف قانونی خودشان در این باب عمل کنند (صحیح است).

آقای دشتی - البته مطلب خیلی زیاد است و مطلب گفتنی مخصوصاً خیلی زیاد است اما به متابعت از نظر آقای نخست‌وزیر ما از همه مطالب گفتنی صرف نظر می‌کنیم، فقط یک موضوع است اینجا که بسیاری از رفقای مجلس من با من صحبت کردند و این حکایت از این می‌کند که یک نگرانی فوق‌العاده بین مردم هست. قسمت اخیر نطق آقای نخست‌وزیر که فرمودند اعلیحضرت همایون جدید میل دارند به این‌که تمام خرابکاری‌های گذشته ترمیم شود بنده را تأیید و تشجیع می‌کند که این نگرانی آقایان

را به عرض آقای نخست‌وزیر برسانم. در مدت تقریباً متجاوز از بیست سال اعلیحضرت شاه سابق زمامدار مطلق و اختیاردار و بدون نظارت در تمام امور مالی و اقتصادی مملکت بوده‌اند. مردم عجالتاً می‌خواستند که این قسمت به طور صریح معلوم شود که حقوق مملکت و حقوق افراد و دولت به طور صحیح حفظ شده باشد. خلاصه و کلام میل دارند بفهمند تعدی و اجحافی به مالیه مملکت نشده است و بنابراین بیشتر از هیئت دولت این تقاضا را دارند که مواظب این کار باشند. ما میل داریم ببینیم چه تدابیری اتخاذ می‌کنند. البته خود دولت تدابیر معقوله اتخاذ می‌کند و این را ما باید بدانیم که چه اقدام می‌کنند. مخصوصاً در قسمت جواهرات سلطنتی که اخیراً مطرح بود. در این موضوع باید رسیدگی کامل شود و این که صد نفر یا دویست نفر بروند آنجا و جواهرات را ببینند فایده ندارد بلکه باید یک هیئت طرف اعتماد مجلس معین شود که آنها تطبیق کنند با ثبت‌های آن. بنابراین می‌خواهم از آقای نخست‌وزیر استدعا کنم که آیا در این خصوص فکری کرده‌اند و می‌توانند از این بابت اسباب اطمینان مجلس شورای ملی را فراهم کنند.

آقای نخست‌وزیر - بنده همان طوری که عرض کردم نه حالتی و نه فرصتی اجازه نمی‌داد در این باب به تفصیل عرض کنم. اولاً اعلیحضرت پادشاه جدید کاملاً نظر دارند که مطابق قانون اساسی عمل شود و یکی از مقتضیات قانون اساسی این است که هیئت وزیران در امور مربوطه و وظیفه اشتراکی خودشان اختیاراتی داشته باشند که مطابق آن اختیارات و مسئولیتی که در مقابل مجلس شورای ملی دارند عمل کنند. بنده را هم شخصاً آقایان می‌شناسند. گمان می‌کنم امتحانات خودم را داده باشم. ( صحیح است). اگر غیر از این بود زیر بار نمی‌رفتم و اگر غیر از این هم باشند زیر بار نخواهم رفت. ( صحیح است احسنت). بنابراین از امروز به بعد ما امیدواریم بلکه یقین داریم که جریان امور مملکت آن طوری که باید بین دولت و مجلس شورای ملی با همکاری تام و تمام به طوری که همه از همه امور مطلع و مستحضر باشند جریان پیدا کند.

در مسئله جواهرات که فرمودند حالا بنده نمی‌خواهم عرض کنم درست است یا

نیست. در جلسه گذشته آقای وزیر دارائی گزارش مطلب را دادند، البته این تقاضای آقای دشتی یک تقاضای خیلی معقولی است که اگر بخواهند نظارت کامل بکنند اکتفاء نکنند که فقط یک عده بیست نفر یا سی نفر یا صد نفر آقایان نمایندگان بروند آنجا تماشا کنند، البته این تقاضای صحیح و معقولی است که درست رسیدگی شود. جواهرات ثبت و دفتر دارد و این را بنده مطمئن هستم که این ثبت‌ها و دفترها هست و محفوظ است و جواهرات هم در بانک ملی است. می‌توانند هرکس را که میل دارند تعیین بفرمایند کمیسیونی از داخل و از خارج مجلس به هر قسمتی که تصویب می‌فرمایند تشکیل بدهند. مردمان بصیر در سر فرصت با مجال ببینند، تطبیق کنند اگر درست است انشاءالله فبها و اگر هم درست نیست آن وقت تکلیف معلوم شود.

آقای سید یعقوب انوار - الخیر فی مآلک - یک پیش آمدی واقع شده است که انشاءاله رحمن امیدواریم این پیش آمد برای ملت ایران پیشامد نیکی باشد و خیر و سعادت ملت ایران در این پیشامد باشد که از تحت یک فشار خیلی ممتدی نجات پیدا کردند و من یک شوقی دارم که الان دارم در یک مجلسی صحبت می‌کنم که عموم نمایندگان مجلس مثل مجالس سابق یک روح اتحاد و یگانگی با پشتیبانی از کابینه و دولت دارند که انشاءاله امیدواریم تمام خرابی‌های سابق ما ترمیم شود که مثلاً من می‌گویم سؤال دارم یا استیضاح دارم از فلان وزیر فوری آن وزیر حاضر شود. روزنامه‌های ما نباید مثل مرغ متقار چیده در قفس آهنین باشند. تا کی باید ملت ایران صدا نداشته باشد که بگویند آقا ظلم خانه ما را خراب کرده است.

بعد از این کار بنده و جنابعالی آقای دشتی امیدواریم که کارها تحت نظر خود ما یعنی مجلس شورای ملی باید بیاید و بعد از این هم باید برای سعادت مملکت کار کنیم و وزراء هم بعد از این راه مجلس را گم نکنند. آقای فروغی شما پرورده مجلس هستید، بنده یک روز در جایی گفتم آقا بفرمائید وزراء بیایند در مجلس گفتند وزراء به مجلس کاری ندارند، به قانون اساسی است که باید عمل کنند. قانون اساسی خون‌بهای مردم، قانون اساسی روح مردم ایران است، خون‌بهای مبالغی اموال مردم ایران است. این قانون اساسی باید بهش عمل شود و وزراء بایستی مسئول مجلس باشند. این که آقای



رئیس‌الوزرا (آقای نخست‌وزیر) الفاظ را هم خراب کردند (خنده حضار). ما نمی‌گوئیم که شما در حدود خودتان مختار نباشید، ما گفتیم وزراء کدخدائی هستند در حوزه وزیریتشان ولی ما هم این حق را داریم که مطابق قانون عمل کنیم. (نمایندگان مذاکرات کافی است).

آقای نخست‌وزیر - فرمایشات آقای انوار همان طوری است که ملاحظه فرمودید و بنده اطمینان می‌دهم و امیدوارم جریان امور بر طبق دلخواه باشد. چیزی را که می‌خواهم عرض کنم این است که متأسفانه به طوری که در جلسهٔ ماقبل آخر مجلس آمدم و به استحضار خاطر نمایندگان معتمد رسانیدم قضایا و پیشامدهائی برخلاف ترصد و میل ما واقع شده است که من جمله یکی این بود که در بعضی از قسمت‌های کشور ما قوای شوروی و در یک قسمت دیگری قوای انگلیس اقامت کند و چیزهای دیگری که در آن یادداشت‌ها ملاحظه فرمودید. که آنها چه تقاضا کردند و ما در مقابل چه تقاضا کردیم و بالاخره چه نتیجه حاصل شد. در نتیجه عجالتاً قرار بر این شده است که قوای شوروی و انگلیس در بعضی از قسمت‌های خاک ما باشند. اینها برای یک مقاصدی آمده‌اند، حوائجی دارند، کارهائی دارند، ناچار رفت و آمدهائی از این شهر به آن شهر، از این خط به آن خط می‌کنند. این رفت و آمدها بر حسب اطمینان‌های کتبی و شفاهی که داده شده است به هیچ وجه مزاحم حال دولت و ملت ایران نخواهد بود و بر ضدیت و مزاحمت و مخاصمت مردم نیست.

مثلاً همین الآن خبر دادند که قوای خارجی از جاهائی حرکت و به طرف تهران نزدیک می‌شوند، هرچند که دولت اقدامات کرده است که قوا به شهر تهران نیاید و امیدواریم که این اقدامات موثر باشد ولی فرضاً هم که نزدیک تهران بیایند این را باید خاطر آقایان نمایندگان مسبوق باشد که اینها برای مخاصمت نمی‌آیند، برای مقاصد خودشان نسبت به کارهائی که دارند می‌آیند و می‌روند. اگر احياناً از این حرکات به گوش آقایان خبری رسید، آقایان نمایندگان و مردم تصور نکنند مقاصد خصمانه دارند. آن اندازه که به ما اطمینان داده‌اند و ما هم البته این اطمینان را حاصل کرده‌ایم مطلب این است ولی باز مبادا مثل چند روز پیش مردم تهران وحشت کنند و اسباب

زحمت برای ما فراهم گردد و از شنیدن بعضی اخبار پریشان شوند و به دست و پا بیفتند و در نگاهداری امنیت و ارزاق شهر کار بر ما سخت شود و مشکلات برای ما ایجاد گردد. از این جهت عرض کردم که عموم ملت و عموم مردم مطلع باشند که از این حیث پریشان خاطر نباشند و به هراس نیفتند.

ختم مجلس - نزدیک ظهر مجلس پایان یافت و جلسه آینده به روز چهارشنبه ۲۶ شهریور (فردا) چهار ساعت بعد از ظهر موکول گردید.

### \* حرکت پادشاه سابق از تهران

اعلیحضرت رضاشاه پهلوی پادشاه سابق امروز صبح پس از استعفا و کنارگیری از مقام سلطنت تهران را ترک و به اصفهان عزیمت نمودند.

مراسم و تشریفات قانونی برقراری سلطنت اعلیحضرت پادشاه جدید بر حسب اطلاعی که از طرف مقام ریاست مجلس شورای ملی داده شد فردا ساعت چهار بعد از ظهر آقایان نمایندگان مجلس با لباس رسمی برای انجام آئین تشریفات قانونی برگزاری سلطنت در مجلس شورای ملی حضور خواهند یافت و اعلیحضرت محمدرضا پهلوی پادشاه جدید تشریف فرما و نسبت به وفاداری به اصول مشروطیت و قانون اساسی سوگند یاد خواهند نمود.

### \* تهران در روزهای پایانی شهریور

رادیو انگلیس در شب چهارشنبه ۲۶ شهریور مطالب زیر را گفت:

ملت ایران در این چند سال اخیر به قدری تحت فشار مالیاتی و تعدی هیئت دولت واقع شده بود که امروز تمام مردم خفه و پژمرده شده بودند. حقوق ملت تماماً پایمال بود و حق کسی موافق قوانین داده نمی‌شد. امروز ملت ایران حق خود را خواست و خواست که از چنگال این فشارها خلاص شود. قدرت این ملت آخر چربید و امید

است این پیشامد باعث شود عدل و داد جای ظلم و عناد را بگیرد. امید است این انتخاب موافق میل ملت ایران باشد.

از این پس اداره شهربانی بر جان و مال مردم تعدی نکرده و وظایف خود را از حیث امنیت موافق میل ملت انجام دهد. بساط خبرچینی برچیده و کسانی که به تهمت سیاسی در زندان‌ها و سیامچال‌ها افتاده‌اند نجات یابند.

املاک مردم اعم از خالصه و املاک ملت به آنها مسترد خواهد شد. قانون بر تمام مردم متساوی حاکم باشد. نمایندگان مردم در اختیار هیئت وزیران را در دست بگیرند. به ملت ایران به این مناسبت باید تبریک و تهنیت گفت و باید گفت در این چند سال اخیر اوضاع به مراتب بدتر شده بود و روزی رسیده که قدرت خود را مردم بر هیئت دولت تحمیل کرده و حق خود را از آنان بخواهند اما گذشته از این اصلاحات بعضی مسائل است که باید زودتر معلوم شده و حل گردد. از آن جمله جواهرات سلطنتی است در جلسه مجلس وزیر دارائی اظهار کرد که این جواهرات از تهران بیرون نرفته. این‌که فعلاً مردم می‌خواهند بدانند این است که آیا کلیه جواهرات در خزانه هست یا مقداری از آنها؟ اگر بعضی از آنها نیست پس کجاست؟ رئیس شهربانی تهران در سفر مخفیانه خود آنها را به کجا برده است؟ آیا آنها را بیرون برده است یا نبرده؟ خلاصه باید مسلم شود که جواهرات سلطنتی در تهران هست و سیاهه آنها نوشته و ضبط شود.

#### \*رادیوی دهلی در همین شب اخبار زیر را منتشر می‌کرد:

نیروی روس و انگلیس به طرف تهران در حرکت هستند. خبر رسید اعلیحضرت پادشاه ایران استعفا داده و والاحضرت به جای ایشان انتخاب شده است. این خبر وقتی به ما رسید که روس‌ها در نیم ساعتی تهران بودند و ستون‌های انگلیس هم نزدیک مرکز هستند. جناب محمدعلی فروغی در مجلس شورای ملی استعفاء کردن شاه ایران را اعلام کرده و اضافه نمود که شاه سابق ایران با اتومبیل از تهران خارج گردیده است.

**\*رادیوی برلین انتشار داد:**

پادشاه ایران از سلطنت کنار کرده است. پسر ارشد شاهنشاه ایران جانشین مشارالیه شده است.

چهارشنبه ۲۶ شهریور بیست: دیشب از ساعت هشت و نیم سر و صدا آمد و رفت زیادی از خیابان شرقی غربی شامرضا به گوش می‌رسید و این صدا درست تا ساعت هفت صبح ادامه داشت. چون حکومت نظامی بود و از ساعت نه شب بیرون آمدن از خانه برای ما غیر مقهور بود این سر و صداها و علت آن برای ما مجهول ماند تا این‌که صبح زود به آن طرف رفته و بعد از پرسش و جستجو معلوم بود لشکر یکم پادگان مرکز را تخلیه می‌کنند البته توپخانه صدو پنج بلند و توپخانه ضد هوایی هم شامل این قسمت بود. اول شب اتومبیل‌های بزرگ به راه افتاده و سربازان مقیم سربازخانه را به لشکر دوم می‌بردند. بعداً هم توپ‌ها و تانک‌ها و در نزدیکی صبح هم بیل و کلنگ و دیگ و سایر اثاثیه هنگ را اتومبیل‌های باری بزرگ نظامی به طرف لشکر دوم می‌بردند. مسیر اینان از پشت باغ شاه وارد فلکه مقابل خیابان کاخ شده و از آنجا وارد خیابان سی‌متری نظامی و از آنجا به شامرضا و خیابان شمیران و لشکر دوم بود. گویا محل لشکر یکم را روس‌ها اشغال خواهند کرد ولی هنوز خبر صحیحی پیدا نکرده‌ام و امروز سه بعدازظهر نیز انگلیس‌ها وارد تهران می‌شوند و این خبر را اتاشه نظامی آنان امروز صبح اظهار کرده‌است. گویا ایستگاه تهران و فرودگاه‌های هواپیمائی را در دست خواهند گرفت.

قسمتی که خیلی باعث تأثر بود این است که در مقابل سفارت آلمان در خیابان فردوسی امروز از صبح در حدود چهل بیوزینگ ارتش ایران که نمره آن را عوض کرده بودند ایستاده بودند، بعضی از آنها نیز در کوچه برلن بودند و دو طرف کوچه را نظامی و پاسبان گذارده و مردم را از عبور و مرور در کوچه ممانعت می‌کردند. بیشتر این اتومبیل‌ها بار شده بود و بار آنها تمام، چمدان و تخت‌خواب بود. یک اتومبیل هم در ایوان سفارت در مقابل در بود و عده‌ای مشغول بارکردن آن بودند. در

این خیابان که در این موقع کمتر آمد و رفت می‌شد عده زیاد و خلق کثیری دو طرف پیاده‌روها جمع بودند و چون آنها را مانع می‌شدند که بایستند اغلب قدم زده و ناظر اعمال بودند و تمام قیافه متأثر به خود گرفته بودند. بیرق سفارت سوئد نیز بر سر سفارت آلمان زده شده بود و البته نشان می‌داد که ساختمان و سایر خاسته آنان که در آنجاست تحت رسیدگی آن سفارتخانه خواهد بود.

این عده کارکنان سفارت آلمان و مجارستان و ایتالیا بودند که دولت ایران به امر انگلیس و روس مجبور بودند آنها را از ایران خارج کنند و خیال داشتند آنها را به مرز ترکیه ببرند. آقای ناصر از وزرات دارائی و یکی دو نفر دیگر مأمور بردن اینان بودند و گویا عده‌ای هم نظامی با آنان کسپیل شود. خلاصه در این چند روز مناظری دیده می‌شود که خون در بدن منجمد می‌شود. خیلی جای تأسف است. دولت ایران یا دولت شش هزار ساله این قدر صفحه تاریخش ننگین بشود. البته این گفته از لحاظ دوستداری آلمان یا سایرین نیست بلکه اصلاً موافق قواعد و ملاک اخلاقی است که پنجاه و دو نفر آلمانی که خود دولت ایران اینها را به طیب خاطر وارد خاکش کرده به دست انگلیس و هشت نفر آنان را به دست روس بدهد و تازه نمایندگان این دول را با این فضاحت خود به دست خود و با اتومبیل خود، آن وقت هم نمره‌ای آنها را عوض نماید از ایران بیرون کند! خلاصه امروز هم در تاریخ ایران روز ننگینی است.

امروز عصر چهارشنبه بیست و ششم شهریور است. مردم تهران در مسیر اعلیحضرت جدید در خیابان ایستاده‌اند و منتظر موکب ایشان هستند. بنده هم برای این‌که از جریان اوضاع کنار نیفتاده باشم لازم دانستم به خیابان شاه که در نزدیکی منزل من بود بروم. نزدیک آمدن موکب ایشان است. مردم تمام متوجه سمره شاه هستند و دقایق به سرعت می‌گذرد. بالاخره از سمره شاه موکب ایشان نمودار شد. صدای کف زدن‌ها به گوش می‌رسید و مردم فریادهای شادی زیادی می‌کردند ولی باید دید چه اشخاصی آنها را وادار به این هو و جنجال کردن نموده بودند.

خلاصه موکب ایشان نزدیک ما شد. مردم برای ابراز احساسات (خرکی) خود را

نزدیک اتومبیل کرده و آن را تا اندازه‌ای از حرکت باز داشتند. با این‌که اعلیحضرت جدید چندین اتومبیل داشت ولی فعلاً حفظ ظاهر لازم بود و سیاست این طور اقتضا کرده بود که ایشان در اتومبیل پاکارد سی و پنج بنشینند. گارد احترام ایشان تا آنجا که من درک کردم گارد آبروریزی بود. اولاً اسب‌ها هیچ انتخاب نشده بودند و هر کس هر یابوئی را که پیدا کرده بود سوار شده بود. کلاه‌های مخصوص گارد احترام یعنی خودهای آهنین بر سر سربازان نبود بلکه از همان کاسکت‌های خودمائی که چند سالی در انبار هنگ گرد و خاک خورده بود بر سر داشتند. اغلب این کلاه‌ها لبه‌های آنها خورد بود و اغلب آنها کثیف و پر از لکه‌های کثافت بودند.

معمولاً گارد احترام عرق‌گیرهای مخصوص داشتند ولی امروز همان پتوهای معمولی هنگی را انداخته بودند و ای کاش که اینها هم سر و صورتی داشت و مرتب بود. لبه‌های آن از زیر یکدیگر بیرون آمده و بدون هیچ ترتیبی روی اسب انداخته بودند. سربازها تمام بی‌نظم و ترتیب حرکت می‌کردند به طوری که بالاخره معلوم نشد صورتبندی حرکت اینها چیست؟ در یکجا ستون سه و در یک طرف ستون یک و دو و در جای دیگر دشتبان بود. چون کف خیابان سنگ بود اسب‌ها یکی بعد از دیگری به زمین می‌خورد و سواران آنها هم معلق می‌شدند و از همه اینها گذشته چند نفری پاسبان هم قسمتی از این گارد احترام را تشکیل می‌داد. نمی‌دانم تعمدی داشتند از این‌که وافوری آنها را انتخاب کنند یا دستوری داده بودند که در فیلمی که لابد از اینها برداشته خواهد شد و در انگلستان و شوروی نمایش خواهند داد حفظ آبروی ایرانیان بشود! سه چهار نفری هم از عقب قسمت که از روی اسب‌های خود به زمین افتاده بودند دستکش اسب‌های خود را می‌بردند. خیلی وضعیتم تماشائی بود. خلاصه بعد از دیدن این منظره به پای رادیو آمدم. چون رادیوی تهران خیر داده بود که امروز نطق ایشان را از مجلس شوری پخش خواهد کرد. خلاصه بعد از رسیدن ایشان رادیو خبر داد و نطق ایشان را هم که متن آن در زیر نوشته می‌شود شنیدیم.

ستوان یکم مین‌باشیان هم یا دستور داشتند و یا خود جوانی علاقمنداست که احساسات ملت را ابراز کند. ایشان هم چند نفری من جمله ویژه و سایرین را مجبور کرده بودند

که گلی تهیه کرده و در چهارراه مخبرالدوله که نثار اتومبیل ایشان نمودند. بعد از طی جریان با همین وضعیت به کاخ رفتند.

### \*آئین یاد کردن سوگند محمدرضا شاه

چهار و نیم بعدازظهر اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمدرضا شاه پهلوی با تشریفات خاص سلطنتی به مجلس شورای ملی تشریف فرما شدند.

بر طبق برنامه از دو ساعت بعدازظهر مأمورین شهربانی و عده بسیار زیادی از اهالی شهر از مرد و زن در طرفین خیابان پهلوی و شاه در معبر موکب ایشان ایستاده و اجتماع کرده بودند.

حضور آقایان نمایندگان و هیئت مدعوین:

پیش از ساعت چهار آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی با لباس رسمی در کاخ بهارستان متدرجاً حضور به هم رسانیدند.

هیئت مدعوین که عبارت بودند از هیئت دولت معاونین وزارتخانه‌ها و افسران ارشد ارتش و رؤیسان اداره‌ها و قضات عالی مرتبه و استادان دانشگاه و نمایندگان و رؤیسان بنگاه‌های ملی همه با لباس تمام رسمی به تدریج حضور یافتند.

در پیرامون میدان بهارستان عده زیادی مرد و زن اجتماع و مأمورین شهربانی در محل‌های خود مراقب انتظامات بودند. خبرنگاران و عکاسان جرأید به جایگاه ویژه راهنمایی و در محل خود قرار داشتند. یک گروهان گارد احترام با یک دسته موزیک در داخل باغ، مقابل عمارت مجلس صف بسته بودند. هیئت وزیران در داخل سرسرای عمارت در انتظار تشریف فرمائی موکب همایون دیده می‌شدند. خلاصه اعلیحضرت جدید هم از کاخ سلطنتی به راه افتاده و با این وضع در خیابان‌ها دیده می‌شد. قبلاً دو تن پایور شهربانی و یک دسته پاسبان سوار در معبر موکب همایونی حرکت نموده، در پیشاپیش اتومبیل همایونی دو اسواران سوار نیزهدار و در

پشت سر اتومبیل همایونی هشت تن آجودان سواره و در عقب سر آنها دو اسواران سوار نیزهدار در حرکت بودند. بالاخره به مجلس رسیده و داخل تالار آئینه شده، بعد از استراحت به پشت میز خطابه رفتند و رئیس تشریفات سلطنتی سوگند نامه را تقدیم داشتند.

بسمه تعالی - من خداوند قادر متعال را گواه گرفته به کلام اله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد می‌کنم که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده، حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم. قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و بر طبق آن و قوانین مقررہ سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنی عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال خداوند عز شانه را حاضر و ناظر دانسته، منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم و از خداوند متعال در خدمت به ترقی ایران توفیق می‌طلبم و از ارواح طیبه اولیاء اسلام استمداد می‌کنم.

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پس از قرائت سوگند نامه و امضاء فرمودن آن، قرآن مجید را بوسیند و فرمایشات ذیل را اظهار فرمودند:  
 اکنون که مقتضیات داخلی کشور ایجاب نموده است که من وظایف خطیر سلطنت را عهده‌دار شوم و در چنین موقعی سنگین مهم امور کشور را مطابق قانون اساسی تحمل نمایم، لازم می‌دانم با توجه وافی به اصول مشروعیت و تفکیک قوا لزوم همکاری دائم و کامل را بین دولت و مجلس شورای ملی خاطر نشان نموده، برای تأمین مصالح عالی کشور متذکر شوم که هم من و دولت و هم مجلس شورای ملی و عموم افراد ملت هر یک باید مراقبت تام نسبت به انجام وظایف خود داشته باشیم و هیچ گاه به هیچ وجه از رعایت کامل قوانین فروگذار نکنیم. در این زمینه مخصوصاً برای رفاه اهالی کشور فرمان موکد داده شده که به عموم مأمورین و مستخدمین کشوری و لشکری ابلاغ گردد که هر کس از حدود قوانین و مقررات وابسته تجاوز نماید و یا به حقوق افراد تعدی کند، موافق قانون به کیفر مقرر خواهد رسید.



دولت مأموریت دارد گذشته از اهتمام جدی در اجرای دقیق قوانین برای اصول تأمین قضائی برنامه جامعی حاکی از روش اصلاحات مربوط به امور اجتماعی و اقتصادی و مالی و تغییر مقرراتی که با احتیاجات و مقتضیات امروز وفق نمی‌دهد هرچه زودتر با موافقت و تصویب مجلس تهیه نموده، به موقع اجراء بگذارند که موجبات آسایش عموم طبقات اهالی کشور و همچنین بهبود اوضاع زندگی خدمتگذاران لشکری و کشوری از هر جهت آماده و وسایل ترقیات آینده کشور فراهم گردد. این نکته را مخصوصاً یادآور می‌شوم که من جدّ وافی خواهم داشت پیوسته وظایف خود را موافق قانون و وجدان انجام دهم و انتظار دارم نمایندگان ملت و عموم کارکنان ادارات دولت و طبقه روشنفکر هم همین معنی را نصب‌العین خود نموده، برای سعادت و بهروزی میهن که مقصود مشترک همه ماها می‌باشد از این روش منحرف نگردند.

ضمناً دولت من اهتمام کامل به عمل خواهد آورد که با همکاری نزدیک با دولت‌هایی که منافع ما با منافع آنها ارتباط مخصوص دارد به طوری که مصالح مملکت کاملاً رعایت شود مشکلاتی که فعلاً برای ما پیش آمده حل شده و جریان امور بر وفق دلخواه گردد. در این صورت امیدوارم به فضل خداوند با منتهای کوشش که همه با تمام قوا به عمل خواهیم آورد کشتی سلامت کشور را به ساحل برسانیم. پس از پایان فرمایشات بالا که به وسیله بلندگو به تمام جهات پخش می‌گردید به تالار آئینه تشریف‌فرما گردیدند و اندکی استراحت فرمودند و جلسه علنی مجلس شورای ملی در ساعت پنج پایان یافت. اعلیحضرت هم از همان مسیر که آمده بودند بازگشت نمودند. (ای زکی)

### واگذاری اموال شاه سابق و اقدام دولت برای عفو عمومی

از منبع موثقی اطلاع یافته‌ایم که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درباره واگذاری اموال شاه سابق به دولت که در واقع بخشش به ملت است تصمیم دارند و به زودی به

موقع اجراء گذاشته خواهد شد و نیز اطلاع یافته‌ایم که دولت مشغول اقدام است که ترتیبی برای عفو عمومی بدهد.

### \*حفظ منافع آلمان در ایران

طبق اطلاع حاصله سفارت دولت پادشاهی سوئد در تهران عهده‌دار حفظ منافع آلمان در ایران می‌باشد و پیش از ظهر روز گذشته نیز نقل و انتقال اثاثیه سفارت آلمان با حضور کاردار سوئد در تهران انجام گرفت و از روز گذشته پرچم سوئد بر فراز سردر سفارت دیده می‌شد.

عزیمت کارمندان سیاسی آلمان و بلغار و مجارستان به طوری که دیروز به اطلاع خوانندگان رساندیم وسایل حرکت کارمندان سفارت آلمان و بلغار و مجارستان از پریروز آماده شده و کارمندان آن سفارتخانه‌های نامبرده به اتفاق زن و بچه‌های سایر اتباع آلمان که در تهران مانده بودند، روز پیش از راه بازرگان به ترکیه حرکت کردند. پیش از ظهر روز پیش، کامیون‌های مخصوص حمل اثاثیه در مقابل در سفارت آلمان واقع در خیابان فردوسی حاضر شده و به حمل اثاثیه مشغول شدند. از طرف وزارت امور خارجه آقای ممتاز قنصل ایران در ازمیر تا ترکیه و آقای دولتشاهی و آقای ابوالفضل شاهرخی و آقای هرمز قریب تا مرز در معیت آنها حرکت می‌نمایند. کارمندان سفارت رومانی نیز به اتفاق آقای اتابکی از راه خرمشهر از کشور خارج خواهند شد.

امروز یکشنبه ششم مهر ماه است. مدت یک هفته است که انگلیس‌ها و روس‌ها در خیابان‌های تهران دیده می‌شوند. افسران و سربازان انگلیسی شب‌ها در خیابان باده‌گساری فراوانی کرده و بی‌ادبی‌های زیادی از خود نشان می‌دهند. اغلب در کافه‌ها مشروب خورده و از دادن پول آن امتناع می‌ورزند. بعد از مستی در خیابان به خانم‌ها با سوء ادب رفتار می‌کنند. اغلب همدوش درشکه‌چی‌ها نشسته و مداوم به بوق زدن می‌پردازند.

سفارت انگلیس در هفته پیش از اینان دعوت کرده و سران سپاه ما را نیز خوانده بود. در عوض این دعوت دولت ایران هم از سران سپاه ایشان و افسران ایرانی در کانون افسران پذیرائی شایانی نموده است. افسران روسی مودبتر به نظر می‌رسند و کمتر اعمال بچگانه انگلیس‌ها را انجام می‌دهند. اغلب روس‌ها هم لات و کیسه تهی هستند و انواع لباس‌ها از چرکسی و قفقازی و لباس سربازی روس‌ها را به تن دارند. روی هم رفته روس‌ها کمتر در خیابان‌ها دیده می‌شوند و اغلب افسران انگلیسی نسبت به آنان بی‌اعتنائی می‌کنند. ملت شش هزار ساله ایرانی هم به چند طبقه شده‌اند. بعضی‌ها که چهار کلمه انگلیسی می‌دانند دور سربازان و افسران انگلیسی را گرفته‌اند. برخی هم که روسی می‌دانند اطراف روس‌ها جمعند. ولی روی هم رفته اهالی تهران نسبت به این اوضاع بدبین هستند و به نظر حقارت و پست می‌نگرند.

افسران و سربازان روسی اغلب اهالی آذربایجان و قفقاز و گرجستان هستند و روسی اصلی کمتر بین آنان دیده می‌شود و سربازان انگلیسی اغلب نیوزلاندی و افسران آنان کانادایی هستند و انگلیسی اصلی کمتر به این صفحات آمده است. از شب جمعه، چهارم و شب شنبه، پنجم مهر ماه سربازان انگلیسی در خیابان‌ها خیلی کم دیده می‌شوند و معروف است خیال دارند از تهران بیرون بروند. سربازان هندی اغلب اتومبیل‌دار و شوفر و نوکر هستند و سربازان سیکی هم با کاردهای داسی شکل مخصوص خود در خیابان‌ها دیده می‌شوند.

قضیه عجیبی که باز در همین اواخر رخ داد این بود که شب سه‌شنبه اول مهر ماه، سه نفر سرباز انگلیسی وارد سفارت آلمان شده و دربان آنجا را آزار و شکنجه کرده و کلید را از او گرفته و وارد سفارتخانه شده، بعداً اطاق‌ها را گردش کرده و مجسمه نیم تنه هیتلر را که در روی پایه قرار داشته شکسته‌اند و اسناد کاغذهایی هم برداشته‌اند. در این موقع سه کامیون سرباز انگلیسی رسیده و پیاده شده و داخل شدند و آنها هم هر کاری که خواسته‌اند کرده‌اند. بعداً بیرون آمده و کلید را به دربان داده و رفته‌اند.

روس‌ها و انگلیس‌ها مانند چند روز سابق در خیابان‌های تهران دیده می‌شوند و کافه‌ها و مهمان‌خانه‌ها فعلاً فقط جای افسران و سربازان انگلیسی است و ایرانیان کمتر می‌روند. روس‌ها هم که اساساً لات و بی پول هستند از این جهت آنها هم داخل نمی‌شوند. روس‌ها این اواخر شروع به چاپیدن کرده‌اند. یکی از اتومبیل‌های سفارت انگلیس را در خیابان شمیران لخت کرده‌اند. اتومبیل آقای دکتر سجادی وزیر راه را نیز اخیراً لخت کرده‌اند.

### \* گردش در آخرین روزهای شهریور ۱۳۲۰

پنج‌شنبه بیست و هفتم شهریور هزار و سیصد و بیست: امروز صبح از تهران به اتفاق آقای شهیدی حرکت کرده و به دروازه قزوین رفتیم. خلقی برای رفتن به کرج جمع شده بودند ولی اتومبیلی نبود که به کرج برود و اظهار می‌کردند روس‌ها اتومبیل‌های سواری و اتوبوس‌ها را می‌گیرند. بالاخره بعد از مدتی سرگردانی یک اتومبیل سواری شکسته حاضر شد ما را با بیست و پنج ریال برای کرایه هر نفر به کرج ببرد، ما هم تا اندازه‌ای راضی شده بودیم که شوفر دیگری که اتومبیل او را گرفته بودند، رای این شوفر را زده و باز ما بی‌تکلیف شدیم. بالاخره بعد از یک ساعتی سرگردانی اتوبوسی رسید و اظهار کرد من تازه از کرج آمده‌ام و خبری نیست. هر کسی می‌خواهد سوار شود. عده‌ای سوار شده و اتومبیل حرکت کرد. می‌خواستیم از جاده بالا یعنی جاده مخصوص کرج برویم ولی یک پاسبان و یک نفر نظامی مأمور پست جلوی ما را گرفته و اظهار کردند این راه بسته و روس‌ها می‌آیند. باز برگشتیم. بالاخره به دروازه قزوین آمده و از همان راه، به راه افتادیم. نزدیک مهرآباد جلوی ما را روس‌ها گرفتند، شوفر پیاده شد و همین موقع یک عدد تانک قراضه که گویا از حلبی ساخته شده بود آمد و راه خواستند. اتومبیل‌های زیادی که ایستاده بودند به طرف جاده رفته و راه دادند. تانک آمد و رفت و بعداً یک اتومبیل سواری که چند نفر افسر روسی در آن نشسته بود دنبال آن می‌رفت. بالاخره یک

### گروهبان روسی اجازه دادند که ما به طرف کرج برویم.

اما مشاهدات ما در جاده درختی که به طرف مهرآباد می‌رود: طرف شمالی آن را مقدار زیادی تانک چیده بودند و لوله‌های توپ‌های آن به طرف جاده کرج بود. توپخانه صد و پنچ بلند و ضد هوایی را نیز تخلیه کرده و چند نفر روس و اتومبیل‌های زیس روسی جلوی جاده آن ایستاده بودند. یک نیم دسته سرباز ایرانی مسلح در امتداد جاده به طرف کرج می‌رفتند و مأموریت آنان معلوم نبود و در طول راه سربازان روسی کثیف و گرسنه و بیچاره دیده می‌شدند. در گرم‌دره یک نفر سرباز روس با منتهای کثافت ایستاده و دو سر زانوی او گویا زخم بود. مقداری کهنه کثیف پچییده بود و یک کالک [۱۷] به چنگ آورده و پوست و تخم و مغز را با یکدیگر می‌خورد. اتومبیل‌های زیس روسی، اغلب بشکه‌هایی داخل آنها بود و به طرف تهران می‌رفتند. دو سه اسب مفلوک هم که گویا از پست‌ترین اسب‌های هنگ ما بدتر بود به طرف تهران می‌آمدند. دو سه نفر موتورسیکلت‌سوار هم با موتورهای شکسته و تفنگ‌های روسی قدیمی که در سربازخانه‌های ما برای مشق به کار می‌رفت و به اسم تفنگ مشقی معروف بود به دوش آنان بود. بالاخره به کرج رسیدیم و در اینجا نه آژان و نه امنیه از ما اثر نبود. سرباز روسی سر پست کرج ایستاده و با لباس آبی کارگری به نظر می‌آمد. بعد از استفسار معلوم شد که ابداً تعلیماتی ندارد. عده‌ای هم زیر بیلقان رفته و خطوط ارتباطی تهیه کرده و سیم‌کشی نموده بودند. چند نفری هم در خیابان برای تهیه آذوقه مشغول خرید بودند. بالاخره ناهار را در کرج صرف کرده و با اتومبیل باری به راه افتادیم. در راه اغلب اتومبیل‌های روس‌ها خوابیده و سربازان آنها هم یا مشغول تعمیر بودند و یا کنار اتومبیل دراز کشیده بودند. قهوه‌خانه حصارک و کافه و دکان‌های آنها تمام بسته و عده‌ای سرباز روسی هم کنار راه با وضع کثیفی روی خاک خوابیده بودند. سایر قهوه‌خانه‌ها من جمله کمال‌آباد و حیدرآباد میان جاده نیز تخلیه شده بودند. قهوه‌خانه علی‌خان سلطان فقط به راه بود و یک نفر سرباز هم در آنجا پست می‌داد.

خلاصه از ماشین پیاده شده و پیاده به طرف کردان رفتیم. بعد از صرف چای و

استراحت از کردان به راه افتاده و نزدیک غروب به علاقبند رسیدیم. از کردان تا علاقبند را با اسب رفتیم و در راه خوش گذشت. بالاخره شب در علاقبند گذشت. فردا صبح آقای شهیدی مشغول انجام کارهای داخلی خود شد. من هم تپه مقابل علاقبند را گرفته و بالا رفتم. بعد از اطراف سرازیر شده و به جوزوارک رسیدم. این آبادی خانوار ندارد. یک چشمه آب و یک انبار میوه و عده زیادی درخت سنجد و میوه و بید دارد. از آنجا دو مرتبه بالا رفته و بالاخره به بلندترین تپه‌ها که مسلط به دشت ساوجبلاغ است رسیدم. ساعت ده و ربع بود که دوباره از قله به آبادی جوزوارک و از آنجا به تپه میشان و از آنجا به علاقبند رسیدم. ناهار صرف شد. عصر هم به گردش در علاقبند گذشت. شب بعد از صرف شام استراحت کردیم.

شنبه بیست و نهم شهریور بیست: امروز هم چای در علاقبند صرف شد. بعداً از آنجا پیاده به کردان آمدیم. ناهار در کردان صرف شده و استراحت کردیم. عصر به تماشای امامزاده رفتیم. اهمیت تاریخی زیادی می‌توان برای این محل معتقد بود ولی داخل ساختمان محلی که هلال گنبد شروع می‌شود کاشی تاریخی دیده می‌شود. از آن گذشته در ورودی امامزاده نیز تا اندازه‌ای قدیمی است و اضافه بر آیاتی که از قرآن اطراف آن دیده می‌شود نوشته‌های ذیل نیز هست.

امر هذا لباب... [۱۸] احمد ابن استاد بهاءالدین المعروف ساوجی فی سلخ

شعبان المبارک سبعین و سبع مائه [۱۹] و الیه العظیم

عمل استاد محمدین استاد شیخ خراط سیجانی

سنگ مرمری نیز بر ایوان امامزاده افتاده و این عبارت بر آن نقش شده بود:

وفات ماهیری بنت امیر بابای کرسی سنه ۱۰۶۷

توضیح این‌که باباقرسی چند تپه و دشتی را که در شرق کردان واقع شده است به این اسم معروف شده و گویا در آن تاریخ در این محل آبادی وجود داشته.

یکشنبه سی‌ام شهریور: بعد از زیارت امامزاده دو مرتبه به کردان آمده و در منزل کدخدا شام صرف شده و خوابیدم. فردا صبح بعد از صرف صبحانه راه افتاده و از راه کردان به حصارک و دو ساعت و بیست دقیقه خود را به حصارک رساندیم. از

آنجا هم پیاده به کرج آمده و با اتوبوس به تهران آمدیم و روی هم رفته گردش خوش گذشت.

پنجشنبه دهم مهر هزار و سیصد و بیست: امروز ساعت سه بعدازظهر به اتفاق آقای صناعی از تهران بعد از تهیه توشه راه به میدان سپه آمده و از آنجا با اتوبوس به تجریش رفتیم. در تجریش هم میوه و سایر لوازم و خوراکی تهیه کرده و پیاده به طرف دربند و از آنجا به امامزاده ابراهیم رسیدیم. در جلوی صحن امامزاده اثاثیه خود را گذارده و دستور شام را به متولی داده و تا شام حاضر شد به تفریح و خواندن روزنامه گذرانیدیم. شام خوبی تهیه شده بود و با کره فراوانی خوردیم و بعد از صرف شام در همان جا استراحت کردیم. تمام مدت شب به بیداری گذشت زیرا این محل ساس فراوانی داشت.

بالاخره ساعت چهار و نیم به راه افتادیم و در سرچشمه صبحانه خوبی صرف نمودیم. از آنجا به راه افتاده و چهار ساعت و نیم خود را تا قلعه رساندیم. بعد از ثبت اسامی در دفتر تصمیم گرفتیم به شهرستانک برویم. از راه ناصرالدین شاهی خود را به چادرهای توچال رسانده و کنار آب نهار صرف شد. خربوزه که اینجا صرف شد خیلی به مورد بود. از آنجا به راه افتاد و از راه عمارت به قهومخانه عزت الله خان رسیدیم. از آنجا هم به خانه‌ای ما را برده و شام ساده صرف نمودیم. قبلاً هم به حمام رفته و با ماساژ فراوان عضلات را نرم نموده بودیم. شب خواب خوبی کردیم. صبح بعد از صرف صبحانه به راه افتاده و از راه دوآب با اتومبیل باری به کرج رسیدیم. در خیابان کرج زیر آبادی بیلقان روس‌ها اردو داشتند و مشغول تعلیمات و اسلحه‌شناسی بودند. در سر راه ورود به کرج، چوبی بر سر راه گذارده و مردم را تفنیش می‌کردند. بالاخره در کرج اتوبوس سوار شده و دو بعدازظهر خود را به تهران رساندیم. به حمام رفته و نهار خوبی صرف نمودیم.

## گزارش روزانه

انگلیس‌ها و روس‌ها فعلاً هنوز در تمام خیابان‌ها دیده می‌شوند. روس‌ها در مقابل اجناسی که می‌خرند گاهی پول‌های خودشان را می‌دهند. انگلیس‌ها هم در کافه‌ها اگر پول کم داشته باشند لیره به ودیعه گذاشته و بعداً اسکناس آورده و لیره را پس می‌گیرند.

مهرآباد توپخانه صد و پنج و ضد هوایی و عشرت‌آباد در دست روس‌هاست و تا چندی پیش بیرق سرخ خود را نیز بر سر در عشرت‌آباد زده بودند. روس‌ها تمام مسلح در خیابان‌ها دیده می‌شوند ولی انگلیس‌ها بدون اسلحه هستند. هندی‌ها هم تازگی نسبت به زنان ایرانی نیز تجاوزاتی می‌کنند. روس‌ها دو روز پیش به یکی از مغازه‌های خیابان پهلوی رفته و خودنویسی خریده و پول آن را کم داده، صاحب مغازه باقی آن را خواسته طنانچه کشیده و دخل او را نیز چاپیده‌اند. معروف است که پسر سرهنگ خداداد نیز به توسط روس‌ها کشته شده است. کار تجارت خراب و ابداً سر و سامانی به خود نمی‌گیرد. قند و شکر تا اندازه‌ای دیده می‌شود و نان‌ها هم زیاد بد نیست.

جمعه هیژدهم مهر هزار و سیصد و بیست: امروز را بنا شد به اتفاق آقای شهیدی برای آوردن آرد به چهاردانگه ساوجبلاغ برویم. صبح با اتوبوس به ایستگاه تهران رفته و به محض ورود، گیشه بسته و تصمیم گرفتیم بدون بلیط سوار ترن شده و جریمه بدهیم ولی به محض رسیدن به ترن، ترن هم حرکت کرد، مجبور شدیم از ایستگاه به دروازه قزوین آمده و از آنجا با اتوبوس به کرج و از کرج هم با اتومبیل باری به طرف جاده قزوین به راه افتادیم. قبل از رسیدن به قهوه‌خانه محمد بیگی، جاده چهاردانگه دیده می‌شد. آنجا پیاده شده و خود را به چهاردانگه رساندیم. ناهار صرف شده و بعد از استراحت به راه افتاده و به ایستگاه ترن آمدیم. بعد از خریداری بلیط از ایستگاه کردان به راه افتاده و به تهران رسیدیم.



دوشنبه بیست و یکم مهر هزار و سیصد و بیست: امروز صبح به مناسبت تصادف با قتل علی بن ابی طالب (ع) تعطیل رسمی بود. با آقای قربانی به میدان سپه آمده، با اتوبوس به تجریش رسیدیم. در تجریش بعد از تهیه آرد و نان پیاده به طرف دربند و از آنجا به درکه و آبشار رفتیم. در پای آبشار نان و کباب مفصلی صرف کرده و بعد از استراحت ساعت دو و ده دقیقه از آنجا به راه افتاده و به پس قلعه و در بالای دربند در نزدیک بند در قهوه‌خانه چای صرف نمودیم. در بین راه آبشار و پس قلعه یک نفر سرهنگ انگلیسی هم به طرف آبشار می‌رفت و مصاحبش یک نفر ستوان دوم بود. از دربند به تجریش آمده و با اتوبوس به تهران آمدیم.

چهارشنبه بیست و سوم مهر هزار و سیصد و بیست: دیشب روزنامه‌های پایتخت خبر بیرون رفتن دولتین انگلیس و شوروی را از تهران اعلان نموده بودند البته بعضی کافه‌دارها ممکن است از این قضیه گرفته خاطر باشند و یهودی‌ها هم حتماً آزرده خاطرند چون این اواخر کار به جایی رسیده بود که هر جا دو نفر افسر انگلیسی و یا سربازان آنها دیده می‌شد یک نفر یهودی هم با آنها ایستاده بود. بعضی از ارامنه هم به روس‌ها روی کرده بودند و اغلب با آنها رفت و آمدی داشتند. خانواده‌های نجیب اغلب شب‌ها از بیرون آمدن از خانه امتناع می‌ورزیدند و اغلب فاحشه‌ها در دامن سربازان و افسران انگلیسی دیده می‌شدند. چند شبی است که مرتب شب‌ها صدای شلیک تفنگ و طباچه شنیده می‌شود. روس‌ها فعلاً کرج را تخلیه کرده‌اند ولی در تهران زیاد هستند. در جاده سفارت روس که از خیابان شمیران جدا می‌شود سرباز روسی گذارده‌اند.

آدینه بیست و پنج مهر هزار و سیصد و بیست: امروز صبح به اتفاق آقای دهش و آقای گله از تهران با اتوبوس به شمیران (تجریش) رفتیم. در تجریش تهیه خوراکی کرده و پیاده به طرف دز آشیب و از آنجا به طرف قنات جستان و حصار بوعلی و از حصار بوعلی به نیاوران، از نیاوران به کاشانک و جوزدرختک و از آنجا به قنات اقدسیه آمدیم. سر قنات نشسته و وسایل کباب را حاضر کرده و نان و کبابی صرف نمودیم. از آنجا ساعت دو بعدازظهر به راه افتاده و به اراج و سلطنت‌آباد و

ضرابخانه و جاده شمیران و بعداً به تهران رسیدیم.

عصر همین روز در خیابان شامرضا و جاده شمیران اتومبیل‌های روس‌ها بار زده و به طرف جاده مخصوص می‌رفتند. همین روز ساعت یازده صبح قوای انگلیس و روس در میدان جلالیه سان و رژه داشته‌اند و تا سه ربع بعدازظهر طول کشیده است. از ایرانیان هم به غیر از رجال و افسران ارشد که دعوت داشته‌اند، عده زیاد دیگری رفته بودند. باید متوجه این نکته باشیم که این دعوت و ازدحام بدون نقشه قبلی نبوده است و در همین روز از اطراف و اکناف این ملت فیلم‌برداری شده است و فرداست که باز آن را نمایش داده و با کمال پروئی هم خواهند گفت مردم تهران به تماشا و استقبال ما آمده‌اند.

در این هجوم و ازدحامی که اخیراً ملت برای گرفتن قند و شکر می‌کنند باز هم ملت انگلیسی فیلم‌برداری کرده است و در این قسمت نیز ما را مورد تمسخر خویش قرار داده‌اند. اگرچه از اول ما مسخره و بازیچه دست اینان بوده‌ایم ولی کار ما به این رسوائی کشیده نشده بود. صبح شنبه هم صد واگون که از پیاده‌روس‌ها و آلات و ادوات جنگلی بار شده بود، از طهران به طرف قزوین رفت. انگلیس‌ها هم گاهی با قطار و یا با اتومبیل و وسایط حمل و نقل خود فعلاً مشغول ترک کردن تهران هستند. دیشب که شب سه‌شنبه بیست و نهم مهر بود در خیابان‌ها ابداً دیده نمی‌شدند.

روز یکشنبه بیست و هفتم مهر سربازان انگلیسی به کلیسای امریکائی‌ها نیامده بودند ولی قبل از این هر یکشنبه به کلیسا می‌آمدند. هفته‌های اول با اتومبیل‌های مخصوص خود و این هفته‌های اخیر پیاده به ستون سه در حالی که فرمانده آنان نیز در جلو حرکت می‌کرد برای عبادت به کلیسا می‌رفتند.

چند روز پیش انگلیس‌ها یک تانک کوچک را روی اتومبیل گذارده و در خیابان‌های تهران گردانده بودند و از اغلب خیابان‌ها که عبور و مرور مردم زیاد است گذشته بودند و آن را به مردم تهران نشان می‌دادند. (۱)

## توضیحات و مآخذ

۱ - ره‌آورد ستوده (یادداشت‌های دکتر منوچهر ستوده) به کوشش مصطفی نوری. تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - ۱۳۹۰ به نقل از سایت « مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی  
<http://pahlaviha.pchi.ir/show.php?page=contents&id=755>

◀ پی‌نوشت‌ها: خاطرات منوچهر ستوده از شهریور ۱۳۲۰

- [۱]. اطلاعات، چاپ دوم، سال شانزدهم، شماره ۳۶۳۴، دوشنبه سوم شهریور ماه ۱۳۲۰.
- [۲]. اطلاعات، سال شانزدهم، شماره ۳۹۳۶، چهارشنبه ۵ شهریور ماه ۱۳۲۰.
- [۳]. [عباسی خرم، ویلون‌نواز].
- [۴]. [سال هشتصد و چهل و هفت هجری قمری].
- [۵]. فوق‌العاده اطلاعات، شنبه هشتم شهریور ماه ۱۳۲۰؛ اطلاعات، سال شانزدهم شماره ۳۶۳۹، شنبه هشتم شهریور ماه ۱۳۲۰.
- [۶]. همان شماره اطلاعات.
- [۷]. اطلاعات، سال شانزدهم، شماره ۴۶۴۰، یکشنبه نهم شهریور ۱۳۲۰.
- [۸]. اطلاعات، دوشنبه ۱۰ شهریور.
- [۹]. فوق‌العاده تجدید ایران، دوشنبه ۱۰ شهریور.
- [۱۰]. اطلاعات، دوشنبه، شماره ۴۶۴۱، ۱۰ شهریور ماه.
- [۱۱]. اطلاعات، شماره ۴۶۴۱، دوشنبه ۱۰ شهریور ماه.
- [۱۲]. اطلاعات، شماره ۴۶۴۴، پنجشنبه ۱۳ شهریور ماه.
- [۱۳]. اطلاعات، چاپ دوم، سال شانزدهم، شماره ۴۶۴۷، سه‌شنبه ۱۸ شهریور

۱۳۲۰.

[۱۴]. [برخی: قربانی].

[۱۵]. جلسه مجلس شورای ملی در تاریخ بیست و سوم شهریور ۱۳۲۰.

[۱۶]. اطلاعات، سه‌شنبه، ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰.

[۱۷]. [نوعی خربوزه به رنگ زرد].

[۱۸]. [نقطه‌چین در اصل].

[۱۹]. [آخر شعبان هفتصد و هفتاد هجری قمری].

## رضاخان تنها در کاخ سعد آباد!

س - از شهریور ۲۰ چه خاطره‌ای دارید؟

ج - بله از شهریور ۲۰ خاطره‌اش خیلی زیاد است. برای این‌که آن‌جا من کنار باغ نشسته بودم به من گفتند که بیا شاهزاده توی باغ ظهیرالدوله. شاهزاده شوهر خانم ظهیرالدوله آمد گفتش که - تریاکی بود - گفت آقای فتح‌الله خان کجائید؟ چه‌کار می‌کنید؟ گفتم من ارتش را مرخص کردم من نمی‌دانم چه‌کار بکنم. برم درس ویلون بدهم یا معلم ورزش بشم. گفت خدا پدرت را بیامرزه مگه نمی‌دونی این رضاشاه تنها مانده؟ گفتم چطور تنها مانده؟ گفت به ارتش را مرخص کردند تمام نگهبانان‌شان گارد جاویدان نبود آن‌موقع تمام سربازوظیفه بودند همه تفنگ‌ها را گذاشتند و رفتند. آن‌وقت برای من یک تکلیف روشن شد. لباس پوشیدم - سوار مثل برق هفت‌تیر هم بستم رفتم. رفتم در جعفرآباد دیدم اه - من فرمانده آموزشگاه گروهبانی بودم - دیدم یکی از گروهبانی‌هایی که خودم تربیت کرده بودم آن‌جا - زمان - گفتم زمان تو که این‌جایی؟ گفت قربان تنها دسته‌ای که نرفته‌اند من هم شاگرد شما بودم. یک نفر از دسته من نرفته اما بقیه همه رفته‌اند. در دربند هیچ نگهبان نداره در دره جنی در کاخ بالای سنگی هیچ نداره - در سعدآباد نداره این فقط در کاخ علیاحضرت فوزیه که بعداً مال مادر شهبانو فرح شد اون نداره فقط یک دسته من بودم در جعفرآباد نیم دسته از من را گرفته‌اند گذاشته‌اند در سعدآباد - آن‌جا باشه و ستوان بیات هم افسر نگهبان است اون می‌دونه و من هم این‌جام. گفتم بارک‌الله باز اقلأ یک باغیرتی مثل تو هست. حالا می‌گویند رضاشاه باغبان‌ها هم دررفتند. گفت همه فرار کردند

قربان. رئیس شهربانی هم دررفته. گفتم خب حالا رضاشاه کجاست؟ گفت او‌ها یک‌مرتبه نگاه کردم دیدم ولی عهد و رضاشاه با آن شئل آبی‌اش در بیست سی متری من آن‌جا من را نگاه کردند. همان‌روزی بود که فوزیه و خانواده سلطنتی را فرستاده بودند به اصفهان و خبرآورده بودند که آن‌ها را در اصفهان تیکه‌تیکه کرده‌اند. یک‌مرتبه ولی عهد پرید جلو گفت گرفتنتشان – خیال کرد من باهاشان رفتم. من فوراً قضیه را فهمیدم چون پهلبد با آن‌ها رفته بود مهرداد هم می‌دونستم. گفتم قربان نخیر من نرفتم من با آن‌ها نبودم. بعد رضاشاه یکهو افتاد روی نیمکتی که آن‌جا بود از خستگی و ناراحتی. گفت پس چی می‌گه این. من دیدم دیگه دیره اولین مرتبه در زندگیم برخورد با رضاشاه داشتم. رفتم صاف جلو و مثل اروین فلین آن قیافه آرتیستی. رفتم جلو تق گفتم قربان شنیده‌ام که اعلی‌حضرت تنها هستید من سرباز اعلی‌حضرت هستم خواستم ببینم هرچه امر و فرمایشی داشته باشید اجرا می‌کنم. باور کنید این چشم‌های قرمز و زرد شده‌اش به قدری حالت قشنگ پیدا کرد با محبت پیدا کرد – بلند شد آمد به من نگاه کرد. دستش را گذاشت کنار درخت – برگشت گفت پسر من برای این مملکت خیلی زحمت کشیدیم – این مملکت این‌جور نبود من موهایم را سفید کردم ببین این موها سفید شده. من و که می‌گی این شروع کرد دماغ سوختن و اشک از چشم‌ام آمدن برای من داره روزه می‌خونه رضاشاه. گفت حالا دیگه بعد از این من باید بروم استراحت کنم – بعد از این مملکت را شما جوان‌ها – برگشت به ولی عهد و من. شما جوان‌ها باید اداره کنید که من دیگه طاقت نیاوردم. پخ زدم زیر گریه و پیچیدم برای این‌که رضاشاه نبینه من دارم گریه می‌کنم رفتم پشت درخت. ولی عهد برگشت گفت این مین‌باشیان – مخلص خود ما هم هست هم‌کلاس من هم بوده. بعد یکهو همچو کرد گفت آقا شما با ما بیا. قرار بود بریم آمریکای جنوبی با هم. گفتم اطاعت میشه. آن‌شب اتفاقاً فروغی خواهش کرده بود که شما نرید و نرفتند و نرفتیم – رفتیم تا قم و برگشتیم و من توی کاخ بودم تا این‌که بعد اعلی‌حضرت پادشاه شدند همین ولی عهد و ما تا مجلس دنبال اتومبیل‌شان دویدیم تا قسم‌شان را خوردند که به اساس مشروطیت پایدار باشند. برگشتم آمدیم من به شاهپور علیرضا گفتم خب دیگه بنده وظیفه‌ام تمام شد اجازه بفرمائید و مرخص‌ام و من را ماچ کرد من را بوسید شاهپور علیرضا خدابامرز گفت برو هر وقت ما احتیاج بهت داشته باشیم تو دوست مائی.

«گفتگو تاریخ شفاهی با ارتشبد فتح‌الله مین‌باشیان

«فرمانده نیروی زمینی ارتش ۵۱ - ۱۳۴۷» «نوار ۱»

## فصل دوم

### فارس و جنگ بین الملل دوم

نصرالله سیف پور فاطمی در باره اشغال ایران توسط « قوای انگلیس و روس » اینگونه به نوشته آورده است: ساعت چهار صبح سوم شهریور سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس و اسمیرنوف سفیر شوروی به منزل نخست وزیر رفته و به او اطلاع دادند که قوای انگلیس و روس در همان ساعت به مرزهای ایران تجاوز کرده و نیروی شوروی مشغول بمباران شهر تبریز می باشند.

ساعت نه صبح جلسه فوق العاده مجلس تشکیل شد و منصور الملک نخست وزیر در جلسه حاضر شد، اوضمن اعلان خبر تجاوز نظامی بریتانیا و شوروی به یاران، مجلس را از سوابق امر و تذکاریه های مختلف روس و انگلیسی مبنی بر خروج هر چه سریع تر آلمانی ها از ایران مطلع ساخت. روز سوم و چهارم جز گزارش نخست وزیر خبر دیگری نداشتیم و رادیوی تهران هم ساکت بود. فقط خبر گزارش بالا را به استحضار مردم رسانید.

بعدها که معلوم شد شاه صبح سوم شهریور که از حمله قوای انگلیس و روس اطلاع پیدا می کند فوراً شخصاً به قلعه منزل قوام شیرازی رفته و از او می خواهد که با وزیر مختار انگلیس تماس گرفته و علت حمله قوای متفقین را سؤال کرده و از او استمراج کند که مقصود از این حمله چیست و چه عاملی و اقدامی موجب توقف قشون دولتین خواهد شد. از آن جا هم یک سربه منزل ذکاء الملک فروغی رفته و از او چاره جویی می کند. فروغی در آن روزها مریض بود. هنگام اقامت در تهران دو مرتبه به ملاقات او رفتم. از ضعف بنیه و درد قلب شکایت میکرد و روحاً

خیلی مایوس به نظر می آمد و از اوضاع ناراضی بود. از شاه هم در دفتر خود پذیرائی می کند و وقتی که خبر حمله دولتین را می شنود و شاه به او می گوید نکاء الملک چه باید کرد. فروغی در جواب می گوید قربان پنج سال دیرتشریف آوردید اگر پنج سال پیش چاکر در خدمت اعلیحضرت و کشور باقی مانده بودم امروز پیش نمی آمد زیرا منطق و اوضاع کشور ایجاب می کرد که در این چند سال اخیر ما به انگلیسها و شوروی ها نزدیک شده و با هر دو راه ممائشات و در بعضی قسمت ها همکاری می پیمودیم بعلاوه هنگامی که انگلیسی ها و روس ها یادداشت ها پی در پی راجع به آلمان ها به ما تسلیم کردند فوراً سفارت آن ها را تعطیل و همه عمال آلمان را خارج کردیم و حتی اعلان جنگ به هیتلر می دادیم. نکاءالملک شخصاً مخالف رژیم هیتلر و او را بلای آلمانی می خواند و معتقد بود که حکومت او محکوم به زوال و نیستی است. از روس ها دل خوشی نداشت ولی معتقد بود که وضع جغرافیایی و تقدیر ما را همسایه آن ها کرده و بهتر است که از راه همکاری از منافع تجارتي روس ها استفاده مرده و از راه سیاست و مسالمت از زیان آنها بکاهیم.

ناسزایی را چو بینیی بخت یار

عاقلان تسلیم کردند اختیار

چون نداری ناخن درنده تیز

یا بدان آن به که کم گیری ستیز

فروغی پیرو گفته معاویه بود که «اگر کار دنیا به طنابی بسته بود و یک سر آن در دست من بود و سر دیگر آن در دست همه مردم دنیا، هرگز پاره نمی شد؛ هرگاه آنان طناب را می کشیدند من آن را رها می کردم وقتی که آنان رها می کردند من آن را می کشیدم.» وی در حکومت و تشکیلات سیاسی پیرو منتسکیو و جفرسن و جان استوارت میل بود و معتقد بود که مجلس و مطبوعات افراد کشور را از گزند دیکتاتور و فشار خارجی حفظ می کند و بدترین مجلس و روزنامه بر بهترین رژیم دیکتاتوری رجحان و برتری دارد. کتاب سیر حکمت در اروپا

تألیف فروغی برای بیدار کردن مردم و دولتمندان ایران بود. او خدمت دولت را برای خدمت خلق قبول کرده و همیشه می گفت؛ ای که دستت می رسد کاری بکن / پیش از آن کز تو بر آید هیچ کار. در آن روز هم شاه می گوید چاره ای جز کنار آمدن با متفقین نیست و اولین کاری که دولت باید بکند به قوای دولتی دستور دهید که در سرباز خانه های خود مانده و از ریختن خون بی جا و بی جهت خود داری کنند زیرا این قوا تاب برابری با روس و انگلیس را ندارد. شاه به او پیشنهاد می کند که دولت تازه ای تشکیل داده و زمام حکومت را در دست بگیرد. فروغی به واسطه ضعف مزاج و کسالت پوزش می طلبد. شاه به اصرار می گوید ذکاءالملک سلطنت من و مملکت در خطر است. تو مرد وطن پرستی هستی، من به تو احتیاج دارم. فروغی که به تمام معنی مرد وطن پرستی بود در برابر آن همه اصرار شاه تسلیم می شود.

در روزهای بی کاری فروغی، کوهی کرمانی اغلب در منزل او به خدمتگزاری و پذیرایی واردین و درضمن غلط گیری کتاب ها و نسخه های خطی تألیفات فروغی اشتغال داشت. در آن روز هم تمام وقت در بیرون در اطاق، کوهی مشغول خدمت بوده و دو مرتبه هم جوابتان را می دهد. نوه فروغی که دختری ده ساله بوده چای برای شاه می آورد. شاه به دختر محبت و تلافی کرده و از فروغی می پرسد این دختر کیست؟ فروغی در جواب می گوید این دختر نواده اسدی مرحوم است. یکی از پسرهای اسدی داماد فروغی بود. البته این گفتار فروغی شاه را متنبه ساخته و با زبان بی زبانی می گوید: «پدر بزرگ او را بی گناه اعدام کردید.»

روز پنجم شهریور دولت منصور الملک استعفا داد و فروغی مأمور تشکیل دولت شد. فروغی که می دانست قشون به هیچ وجه قدرت مقاومت ندارد به کلیه فرماندهان دستورداد که ترک مقاومت کنند البته این دستور نوشدارو پس از مرگ سهراب بود؛ قشون در همه جا از هم متلاشی و فرماندهان لشکر خراسان ایرج مطبوعی، گیلان سرتیپ قدر، آذربایجان سرلشکر محتشمی و کرمانشاهان سرلشکر مقدم تا خیر حمله قشون خارجی را می شنوند، اثاثیه و اسباب خود را در کامیون



های قشون ریخته و با اتومبیل های دولتی به طرف فارس و کرمان متواری شدند. مابقی افسران ارشد هم به جز شاه بختی که در محل مأموریت خود باقی ماند و چند ساعتی هم مقاومت نشان داد به نقاط مختلف ایران فرار کردند. در شیراز ناگهان ما خود را صدها افسر و وزیر و مأمور شهربانی و افراد منسوب به خانواده سلطنتی روبرو یافتیم. این میهانان ناخوانده بی خبر بر ما وارد شدند و ما مجبور بودیم در باغ ها و منازل مردم برای ان ها جا تهیه کنیم.

### \* باز گشت قشقایی ها

ناصرخان و برادرش خسرو خان هم که در تهران تحت نظر مأمورین شهربانی بودند روز سوم شهریور از تهران خارج شده و یک سره به سمیرم مرکز بیلاقی ایل قشقایی وارد شدند و از طرف مردم با احساسات و سرور و شادی بی سابقه ای پذیرایی شدند. ناصر خان از سمیرم تلگرافی به رضا شاه کرده و به مصداق این گفته سعدی که دمی آب خوردن پس از بدسکال / به عمر هفتاد هشتاد سال. در این تلگراف ناصر خان. رضا شاه را به یاد گفته اش در تهران آورد؛ در آن روزهایی که صولت الدوله و پسرش ناصر خان در تهران تحت نظر و بعد گرفتار زندان بودند، رضا شاه به ناصرخان گفته بود که بهتر است کلیه املاک سمیرم را قباله کرده و به دولت واگذار کنید. در ضمن می گوید: « دیگر آب سمیرم را نخواهی خورد.» ناصرخان در تلگرافش می گوید: « به سلامت وارد سمیرم شده و فعلاً از آب و هوای مطوب سمیرم استفاده کرده و منتظر ارجاع اوامر ملکانه هستم.» واکنش دربار خیلی شدید بود. فوراً به فرمانده لشکر و استانداری دستور و صریح از شاه صادر شد که ناصر خان را هرکجا هست دستگیر و به تهران اعزام دارید ولی همه ما در آن روز ها گرفتار کارهای شهر و ناامنی در سرتاسر استان بودیم و در مخیله کسی خطور نمی کرد که با ناصر خان و ایل قشقایی راه جنگ و ستیز در

پیش گیرد. سرتیپ عمیدی که مردی بسیار ترسو و محافظه کار بود بدون اطلاع فرخ و من به تهران تلگراف می کند که حضور ناصر خان در منطقه امنیت فارس را تهدید می کند اجازه دهید حکومت نظامی در فارس برقرار شود. شاه هم در آن روزها دیگر اراده و فکری برایش باقی نمانده بود فوراً این پیشنهاد را قبول کرده و فرخ را مأمور ایالت کرمان کرد و سرتیپ عمیدی رابه فرمانداری نظامی منصوب و من هم مأمور فرمانداری غیر نظامی شدم. این عمل به ضرر همه تمام شد زیرا فرخ در فارس محبوب بود و همکاری من و او طوری بود که کوچکترین اختلافی بین ما وجود نداشت و در تمام کارها یکدل و یک جهت حرکت می کردیم. امید شجاعت و حیثیت و برندگی و جسارت و شخصیت فرخ را نداشت و حکومت نظامی هم جز اسم چیز دیگری نبود. سربازهای قشقایی و سایر ایالات تفنگ خود را برداشته و شبانه را بیلاق ایل را در پیش گرفتند. مابقی هم جرأت خروج از سرباز خانه نداشتند. بیشتر راه هم دچار راهزنان شده بود و ژندارم ها نمی توانستند وظیفه خود را به خوبی انجام دهند. ناصر خان درسمیرم شروع به جمع آوری سوار و تفنگدار کرده و به زودی عده همراهان او در آن نطقه به بیش از هزار نفر رسید. ولی به کلیه افراد ایل دستور داد که از سرعت در راه ها و حمله به مزارع خود داری کرده و مانند سابق به دامداری و کارهای مربوط به امور ایل بپردازند. در ضمن نامه ای به من نوشته و در نامه خود اظهار داشت که او ارتش و مأمورین را برادران خود می داند و هیچ قصد مبارزه و دعوا با احدی ندارد و حتی حاضر است شخصاً به شیراز آمده و برای حفظ منطقه فارس از خطر زدهای داخلی و مهاجمین خارجی با ارتش و مأمورین دولت تشریک مساعی به عمل بیاورد.

من فوراً موضوع را با فرخ و سرتیپ عمیدی در میان نهاده و گفتم حاضرم شخصاً به سمیرم رفته و با ناصر خان صحبت کرده و قرار آمدن او را به شیراز بدهم. مشروط بر آنکه سرتیپ عمیدی و فرخ هم با دربار تماس گرفته تأمین جانی برای او بگیرند. این مذاکرات در روزهای دوازدهم تا چهاردهم شهریور صورت گرفت. اوضاع تهران روز به روز بدتر می شد ولی هنوز مادر

شيراز نمی توانستيم زوال حکومت رضا شاه را پيش بينی کنیم مخصوصاً سرتیپ عمیدی کوشش می کرد که ما اوضاع را عادی و کما فی السابق تلقی کرده و هر ساعت قدرت ارتش را به رخ ما می کشید ولی تمام این حرف ها طبل بلند بانگ در باطن هيچ بود.

### \*فال حافظ

یک روز تمام دوستان در منزل معدل به ناهار دعوت داشتيم . بعد از ناهار که رفقا مشغول کشیدن و افور بودند. فرخ و سرتیپ عمیدی و معدل و من در کناری نشستیم و با نگرانی اوضاع را تعبیر و تفسیر می کردیم. ناگهان معدل گفت اجازه دهید از روح حافظ استمداد جسته و از او بپرسيم که عاقبت شاه چه می شود. عمیدی البته از این قبیل حرف ها خوشش نمی آمد. ولی چاره ای نداشت زیرا شب پيش رادیوی لندن در ضمن اخبار به زبان فارسی اظهار داشت که روس ها اصرار دارند که رژیم ايران کاملاً عوض بشود. معدل کتاب حافظ را باز کرد و غزل زیر را برای حاضرین خواند.

زمان خوشدلی دریاب و دریاب  
که دایم در صدف گوهر نباشد  
غنیمت دان و می خور در گلستان  
که گل تا هفته دیگر نباشد  
ایا پر لعل کرده جام زرین  
ببخشا بر کسی کش زر نباشد  
بیا ای شیخ و از خمخانه ما  
شرابی خور که در کوثر نباشد  
بشوی اوراق اگر همدرس مایی  
که علم عشق در دفتر نباشد

ز من بنبوش و دل در شاهدهی بند  
 که حسنش بسته زیور نباشد  
 شرابی بی خمارم بخش یا رب  
 که با وی هیچ درد سر نباشد

فال حافظ همه به حقیقت نزدیک کرد و صحبت از این بود که اگر شاه برود با این اوضاع درهم و برهم وضع مملکت چه خواهد شد. اکثریت حضار فکر می کردند که اوضاع بهتر خواهد شد و مردم از ظلم و جور نجات خواهند یافت. در تهران هم قضایا با کمال سرعت صورت جدی به خود می گرفت. فروغی ساعت هشت بعد از ظهر پنجم شهریور با عجله وزرای خود را به حضور شاه برود و صبح روز بعد به شرح زیر به مجلس معرفی کرد. خودش نخست وزیر، محید آهی وزیر دادگستری، علی سهیلی وزیر خارجه، شوکت الملک علم وزیر پست و تلگراف، مرآت وزیر فرهنگ، دکتر سجادی وزیر راه، جوادی عامری وزیر کشور، سرلشکر نخجوان کفیل وزارت جنگ، وثیقی کفیل وزارت بازرگانی، گلشائیان کفیل وزارت دارایی و رام رئیس اداره کل کشاورزی. ترکیب این هیئت دولت نشان می داد که فروغی برای انتخاب همکاران تازه وقت نداشته و همان وزراء و معاونین کابینه منصور الملک را برداشته و به مجلس آورده است. سهیلی به وزارت خارجه رفت و عامری از وزارت خارجه به وزارت کشور انتقال یافته و به جای رضا قلیخان امیر خسروی، گلشائیان معاون وزارت دارایی را به نام کفیل انتخاب کرده است. مجلس از قیافه هیئت دولتی که باعث هجوم قوای متفقین شده بود دل خوشی نداشت ولی از ترس شاه زیاد بحث نکرد.

فروغی کوشش می کرد که تا جایی که میسر است اساس سلطنت و حکومت رژیم پهلوی را حفظ کند و با همان سلیقه و رویه وطن پرستی و علاقمندی به کشور و دستگاه رژیم تا آخرین دقیقه در نگهداری رضا شاه و بعد پسرش کوشش کرد و البته این اشتباه او برای ایران بسیار گران تمام شد.

پس از بیانات مختصر فروغی در توضیح برنامه اش صدرالاشراف نماینده مجلات

و مؤید احمدی زانگرانی مردم و اوضاع آشفته کشور صحبت کرده و در ضمن شاه را هم ستوده و اظهار داشتند که مجلس به شخص شاه کمال اطمینان را دارد و هم چنین در این موقع خطرناک از هر جهت پشتیبان دولت ایران. سپس مجلس به اتفاق آراء به دولتی که ده روز بعد عوض شد رأی اعتماد داد.

### دولت فروغی

از روز پنجم شهریور دولت فروغی و مخصوصاً شخص او کوش می کرد به هر وسیله ای هست از انقراض سلسله پهلوی جلوگیری کند. از یک طرف با سفرای روس و انگلیس داخل مذاکره شده و به آن ها گوشزد کرد که رفتن شاه و تغییر رژیم اختلال و بی نظمی درکشور ایجاد خواهد کرد و از طرف دیگر برای ساکت و آرام نگاه داشتن مردم اعلامیه ای انتشار داد و متعاقب آن حکومت نظامی را در تهران برقرار و سپهبد احمدی را که معروف « به قصاب و آدمکش لرستان» بود به حکومت نظامی تهران منصوب کرد. متن اعلامیه به قرار ذیل بود:

در این موقع که مذاکره با نمایندگان دولتین انگلیس و روس نسبت به قضایای اخیر در جریان است هیئت دولت لازم می داند مردم را متوجه کند:

۱ - متانت و خونسردی و انتظام شهر را پیوسته رعایت کنند و مطمئن باشند که موجبات آسایش اهالی از هر حیث منظور نظر است و هیچ اقدام لازمی فرگذار نخواهد شد.

۲ - اخیراً شنیده می شود شایعات و اراجیف در میان مردم زیاد منتشر می گردد و موجبات نگرانی خاطر هارا فراهم می آورند. لزوماً تذکر داده می شود که به این شایعات بی اساس به هیچ وجه واقعی نگذاشته و بدانها ترتیب اثر ندهند. هر ایرانی میهن پرست وظیفه دارد از انتشار اخباری که موجب اختلال انتظامات و پریشانی مردم باشد جلوگیری کن.»

یکی از « انتشارات اراجیفی » که فروغی در اعلامیه در اعلامیه خود به آن

اشاره می کند عزل و خروج شاه بود که در میان مردم شایع بود که شاه از ترس آمدن روس ها بزودی تهران را ترک و از کشور خارج خواهد شد. اکنون که اسناد سیاسی و تلگراف های بین سفارت انگلیس و لندن و بین چرچیل و استالین را مطالعه می کنیم دیده می شود که از همان روز های اول انگلیس ها و روس ها تصمیم گرفته بودند که کلک شاه را بکنند و شایعات تهران از هرکجا سر چشمه می گرفت درست و مقرون به حقیقت بود. سایر شایعات مربوط به وحشیگری سربازان روس و انگلیس در نقاط اشغالی بود. روس ها در تبریز و مشهد و سایر شهرها سرباز دخانه ها را تحویل گرفته و اسلحه و مهمات و آذوقه ایرانیان را به غارت برده و با کامیون های ایران به شوروی حمل می کنند. این اخبار هم درست بود در آن موقع در ایران در حدود هشت هزار کامیون وجود داشت. در ظرف ده روز اول اشغال ایران متفقین شش هزار کامیون و خط آهن سراسری را مصادره کرده و تحت کنترل خود قرار دادند. قشون روس با عجله خود را به قزوین رسانیده و در آنجا پست نظامی برقرار کرده و کلیه عبور و مرور مأمورین و افراد ایرانی را به شمال ایران تحت کنترل شدید قرار دادند. آمدن روس ها به قزوین موجب شد که عده ای زیادی از رجال طرفدار آلمان و معروف به دوستی با انگلیس از ترس تهران را ترک کرده و به سمت جنوب و نقاط آزاد سرازیر شدند. مختار رئیس شهربانی ظالم رضا شاه به کرمان فرار کرد. خواهران شاه و ملکه مادر و شوهرهایشان به فارس آمدند. علی اصغر حکمت در بیمارستان امریکایی ها بستری شد. متین دفتری، بوشهری و عده دیگری به طرف یزد و شیراز روان شدند در نتیجه وحشت عمومی و فرار مردم از تهران فروغی روزنهم شهریور بیانیه زیر را در مجلس ایراد کرد:

### بیانات محمد علی فروغی نخست وزیر

[عرایض بنده امروز مختصر است و هنوز موقع این نرسیده است که خاطر محترم نمایندگان را از جزئیات و تفصیلات قضایای اخیر مستحضر کنم همین قدر عرض

می‌کنم مذاکرات و اقدامات در موضوع قضایای اخیراز دیروز به يك مرحله بعدی و روشن‌تری رسیده است حالا مشغول هستیم هم مطالعه کنیم و مذاکره و در ظرف فردا پس فردا امیدواریم به نتیجه قطعی برسیم و خاطر آقایان نمایندگان محترم بشود. چیزی را که بیشتر بنده می‌خواستم خاطر نشان کنم این تأسفی است که از برای ما حاصل شده است. از وضع روحیه مردم که بنده چیزهای غریب و عجیب می‌شنوم از اراجیف و جعلیات و می‌بینیم وحشت خاطر زیادی برای اهالی طهران است و حتی می‌شنویم جماعتی از طهران بیرون می‌رود و خارج می‌شوند و من علت این را نمی‌دانم گر چه می‌دانم به واسطه القائنات صوری به واسطه خبرهایی است که مفرضین منتشر می‌کنند، ولیکن می‌خواهم عرض کنم چرا مردم این قدر متوحش هستند؛ برای مرکز و برای افراد خطری در بین نیست این قضایایی که واقع شده است در نتیجه همان اموری است که مستحضرید و می‌دانید چرا واقع می‌شود. ولیکن بنده می‌خواهم اطمینان بدهم به آقایان و همه اهل طهران و برای مرکز و برای افراد خطری در بین نیست، این قضایایی که واقع شده است، در نتیجه همه اموری است که مستحضرید و می‌دانید چرا واقع می‌شود. ولیکن بنده خواستم اطمینان بدهم به آقایان و همه اهل طهران که این طور دستپاچه و پریشان خاطر نباشد که هیچ قسم مخاطره برای طهران و برای مرکز و برای دولت نیست، اگر خبری می‌شنوید باور نکنید و هراس میان مردم را بگیریم نمی‌توانیم کار بکنیم نان فراوان است گندم فراوان است همه چیز هست و اما اگر بنا شد هر کس به جای این که يك دانه نان که محتاج است، ده تا نان بخرد البته تنگی پیش می‌آید (نمایندگان - صحیح است) در این که ما در يك موقع مشکلی گرفتار شدیم حرفی نیست ما که این را پنهان کردیم آقایان که می‌دانند يك قضیه مشکلی برای دولت پیش آمده است، روزگار همین است که گاهی قضایای مشکل برای دولت پیش آمد، باید بنشینید و حل کنند و البته برای این که حل شود مردم هم باید کمک کنند، نه این که مشکلاتی هم در داخله برای خودمان درست کنیم (صحیح است) البته مردم آسوده باشند و خاطرشان پریشان نباشد کجا فرار می‌کنید؟ چرا فرار می‌کنند؟ بنده اطمینان می‌دهم که شهرداری طهران کاملاً در امان است،

هیچ خطری نیست. البته آقایان هم باید میان مردم این مسئله را منتشر کنند و به این اراجیف و جعلیات غریب و عجیبی که شنیده می‌شود توجه نکنند و بدانند که یا از نادانی یا از سوءاستفاده نیت است. چه علت‌های این حرف‌ها را درست می‌کنند، البته این را اراجیف را نباید گوش داد و مردم سر جای خودشان بنشینند و آرام باشند و با هم بنشینیم و عمل را تمام کنیم و فردا پس فردا که به نتیجه قطعی رسید آقایان را از جریان امر آگاه سازیم.]

روز دوازدهم در تهران خبری منتشر شد که روس‌ها از قزوین حرکت کرده و به سمت تهران پیش می‌روند این خبر در سفارات ان انگلیس انتشار یافت و رضا شاه را بی اندازه متوحش کرده به طوری که فوراً بدون اسکورت و همراهان سوار اتومبیل شده و عازم قم می‌شود. در قم به او خبر می‌دهند که شایعه صحیح نیست و شاه به تهران بر می‌گردد.

علت انتشار این خبر از طرف انگلیس‌ها این بود که رضا شاه حاضر نمی‌شد که از سلطنت استعفا بدهد. بین سفارت انگلیس و روس هم در سر جانشین رضا شاه و رژیم آتیه ایران اختلاف بود. روس‌ها میل داشتند رژیم بعد از رضا شاه جمهوری باشد. بسیاری از سیاستمداران ایران از قبیل فرزین، سلیمان میرزا، مشرف نفیسی، دهخدا و مصطفی فاتح معتقد بودند که بهتر است ایران جمهوری شده و دست قزاقان از دامن مردم ایران کوتاه شود ولی مرحوم فروغی می‌گفت که تغییر رژیم موجب ناامنی و اختلال خواهد شد و مردم ناراضی شروع به شورش و بلوا خواهند کرد. بهتر است که پس رضا شاه اسماً جای او را بگیرد ولی قدرت در دست مجلس و دولت باشد.

موضوع مورد اختلاف دیگر جواهرات سلطنتی بود که مقداری از آن را رضا شاه ضبط کرده و انگلیس‌ها اصرار داشتند که شاه باید جواهرات سلطنتی و دارایی نقدی و املاکی که از مردم گرفته است به ملت ایران واگذار کند. سعی سفارت انگلیس در آن موقع این بود که رضا شاه را بیش از پیش در نظر مردم طماع و ظالم جلوه داده و با از میان بردن او خودشان را منجی و نگهدار حکومت قانونی ایران جلوه دهند.



در این فاصله اوضاع ایران وخیم شد و برگشتن شاه از قم و امتناع وی از استعفا متفقین را نگران ساخت. به زعم آن ها دولت و شاه در تسلیم آلمان ها راه مسامحه و ماطله را می پیمودند. از این رو در پانزدهم شهریور ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس از حکومت ایران خواست که کلیه المانی ها را تسلیم سفارت انگلیس و روس بنماید و هم چنین اخراج اتباع ایتالیا و مجار و روانی را بر تقاضای سابق خود افزودند. دو روز بعد یادداشت دیگری از سفارت انگلیس از دولت ایران خواست که دموکراسی و پایان دیکتاتوری صحبت کرد. موقعی که در منزل فرخ گوش به رادیو می دادیم من به فرخ گفتم شاه رفتنی است. انگلیس ها می خواهند با مخالفت با شاه و حمله به او حضور قوایشان در ایران جامه شرعی بپوشانند و بگویند اگر ما روس ها را با خودمان آوریم رضا شاه را می بریم. فرخ فکر نمی کرد که به این آسانی رضا شاه میدان را خالی کند و می گفت ممکن است شاه با عده ای سرباز به شیراز و فارس عقب نشینی کرده و مقاومت کند. من گفتم به امید کی او می تواند به جنوب بیاید. کلیه ایلات جنوب مخصوصاً بختیاری ها و قشقایی ها که سرانشان را کشته یا به زندان انداخته علیه او هستند و ممکن است مسافرت به جنوب برای او بدتر از رفتن از ایران باشد. فرخ معتقد بود که طبع بلند پرواز و متفرعن شاه تن به تسلیم به انگلیس و روس نخواهد داد و ممکن است موقعی که عرصه بر او تنگ شد یا در میدان نبرد کشته شود یا خودکشی کند.

این اندیشه های ما در آن موقع - به غیر از قسمت پیش گویی راجع به پایان سلطنت رضا شاه - زیاد با حقیقت وفق نداشت. رضا شاه نه جنگ کرد و نه اقدام به خودکشی. تسلیم انگلیس ها شد و او را به خواری از کشور بیرون برده و در غربت در جنوب آفریقا مرد.

## \*قشون داوطلب

ولی قبل از اینکه شاه مجبور به استعفای شود در تهران وقایع زیادی اتفاق افتاد. وزارت جنگ از ترس این که در سربازخانه ها شورش اتفاق افتاده و شهر تهران غرات شود، عده ای از افسران را در باشگاه افسری جمع کرده و از آن ها برای جلوگیری از غارت و شورش در سربازخانه ها کمک خواست. موقعی که افسران مشغول مشورت بودند خبر دادند که چند نفر از خلبانان قوای هوایی بر ضد افسران نشان شورش کرده و نماینده آن ها به تسلیم در مقابل روس و انگلیس اعتراض کرده و دو نفر آن ها به قصد بمباران سعد آباد با طیاره های خود بر فراز تهران پرواز کرده و چند بمب هم در نقاط مختلف انداخته و توپخانه ضد هوایی هم به آن ها شلیک کرده و خلبانان به شهرهای دور دست متواری شده اند.

افسران ارشد تصمیم به مرخص کردن چهل هزار سرباز وظیفه گرفته و فوراً آن ها را مرخص می کنند و در ضمن برای تشکیل قوای تازه صلاح در آن می بینند که افراد داوطلب با ۳۵۰ ریال حقوق ماهیانه استخدام کنند. به همین نسبت هم بر حقوق کلیه افسران اضافه شود. این گزارش را برای شاه که در آن روزها در سعد آباد منزوی بود می برند. او در هر لحظه انتظار ورود قشون روس را به پایتخت داشت. در تمام آن مدت اتومبیل های سلطنتی برای حرکت ناگهانی و فوری به جنوب حاضر بودند.

وقتی که خبر این نقشه برای تشکیل قشون داوطلب با حقوق سی و پنج تومان به شاه می رسد دیگ غضبش به جوش آمده و برای آخرین دفعه قدرت سبعمانه خوی را نشان می دهد. از طرف شاه کلیه افسرانی که در جلسه مشورت در باشگاه افسران شرکت داشتند، به سعد آباد احضار می شوند. ساعت دو بعد از ظهر روز ۱۸ شهریور سرلشکر ضرغامی رئیس ستاد، سرتیپ ریاضی، سرلشکر احمد نخجوان وزیر جنگ، سرلشکر مرتضی خان فرمانده دانشکده افسری، سرتیپ خسروانی

فرمانده نیروی هوایی در کاخ سفید سعد اباد حاضر می شوند امرای ارتش به اتفاق به طرف محلی که شاه ایستاده بود حرکت کرده و ناگهان حضور شاه در وسط باغ همه را در جای خود خشک می سازد. شاه که نظرش به امرای لشکر خود می افتد با صدای بلند آن ها را مخاطب ساخته و می گوید بی شرف ها، خائن ها به من دستور می دهید که ماهی سی پنج تومان حقوق به سرباز بدهم. در کجای دنیا ماهی سی و پنج تومان حقوق به سرباز و چهل و پنج تومان به گروهبان می دهند. مگر من پول زیادی دارم. یا تازگی پولدار شده ام که این گشاد بازی را بکنیم. از این گذشته به من را پورت داده اند که همه افراد نرفته اند.

جای تعجب است که در موقعی که دو سوم خاک کشور تحت اشغال قشون خارجی بود. از عمر سلطنت شاه بیش از یک هفته باقی نمانه و نخیره شاه در داخله کشور بیش از شصت میلیون تومان در بانک و شاید صدها میلیون در خارج بود و تام مازندران و نصف گرگان و قسمت اعظم گیلان ملک او بود، او برای سی و پنج تومان حقوق سرباز، امرای ارتش خود را مورد شتم و ضرب و توهین قرار داده و نزدیک ترین افراد را از خود دور و منزجر می ساخت.

پس از بیانات شاه سرتیپ ریاضی با گستاخی در جواب می گوید: «گزارش هایی که به اعلیحضرت رسیده تمام برخلاف حقیقت است زیرا من نیمه شب هنگام مراجعت از قم به چشم خود دیدم سربازهای زیادپدرشش فرسخی تهران با سرعت زیاد به طرف دهات خود روان بودند. در ضمن باید به عرض اعلیحضرت برسد که شورا بیشتر روی دستور تلفنی والاحضرت ولیعهد اقدام به این عمل کرده است. ایشان به ما گفتند افراد از سرباز خانه ها بیرون ریخته و به هیچ وجه نمی شود جلو آن ها را گرفت. از این رو بهتر است که فکری برای نگهداری افراد داوطلب کرد تا آن ها نظم شهر را به عهده گرفته و نگذارند پایتخت دچار غارت و خرابی شود. روی امر والاحضرت شورا تصمیمی گرفت.»

شاه از بی پروایی و ساده حرف زدن سرتیپ ریاضی بیشتر عصبانی شده و اظهار می دارد این همه خیانت است. شمشیرهای خود را باز کنید. افسران شمشیرهای

خود را باز کرده و به سوی محلی که برای زندان آن‌ها معین شده بود حرکت می‌کنند. تنها ضرغامی با شاه مانده و به عات همیشگی که نیش عقرب نه از راه کین است / اقتضای طبیعتش این است، از همکاران خود بدگویی کرده و بر خشم و غضب شاه افزود.

در این هنگام سرلشکر نقدی و سرلشکر کریم آقا بونرجمهری در کاخ حاضر و به حضور شاه هدایت می‌شوند. به مجرد دیدن این افسران آتش غضب و سببیت شاه افزوده و فوراً سایر افسران را احضار می‌کند و می‌گوید باید این موضوع روشن شود که کی باعث این خیانت شده است. به سرعت و هرچه زودتر او را پیدا کرده و نامش را به من بدهید. ضرغامی می‌گوید قربان تقصیر با نخجوان وزیر جنگ است. شاه که پی بهانه می‌گشته فوراً شمشیر ریاضی را گرفته و با شمشیر به ریاضی و نخجوان حمله کرده و وزیر جنگ را زخمی می‌کند و سپس یکی از پیشخدمت‌ها را احضار کرده و وزیر جنگ را زخمی می‌کند و سپس یکی از پیشخدمت‌ها را احضار و دستور می‌دهد سر دوشی ریاضی و نخجوان را بکند و پس از خلع درجه دستور زندانی کردن آنها را صادر می‌کند. در ضمن اظهار تأسف می‌کند که اسلحه کمری خود را همراه نداشته که هر دو را حضوراً اعدام بکند. در ضمن می‌گوید اگر پسر هم مرتکب این خیانت بوده او را هم مجازات خواهم کرد. بونرجمهری که با ریاضی سابقه عناد داشته می‌گوید قربان پسران را چرا مجازات بفرمائید، سرتیپ ریاضی باعث همه این خیانت‌ها بوده است. شاه پس از چند دقیقه سایر افسران را مرخص کرده و آن‌ها را از کاخ خارج شده و به خانه‌های خود برمی‌گرداند.

سرلشکر نخجوان و ریاضی با حال عصبانی در کاخ زندانی می‌شوند. عصر آن روز شاه امیر موثق را به سعد آباد احضار و به سمت وزارت جنگ منصوب و دستور می‌دهد که شورایی تشکیل و دو نفر زندانی را محکوم کنند. شاه شخصاً ریاست شورا را قبول می‌کند. شب فرا می‌رسد و از زندانیان سؤال می‌شود برای شام چه میل دارند نخجوان از خوردن غذا امتناع کرده و به سرتیپ ریاضی توصیه

می کند که او هم روزه بگیرد زیرا ممکن است به دستور شاه هر دو را مسموم بکنند. مراتب به شاه گزارش می شود. شاه دستوری می دهد که از آشپزخانه خود او برای زندانیان غذا ببرند. نخجوان باز از خوردن شام خود داری می کند و فردا صبح دو نفر زندانی رابه دژبانی انتقال دهند.

رادیو لندن با آب و تاب خیر اجتماع افسران و کتک خوردن و زندانی شدن دونفر از آن ها را در اخبار ساعت هشت شب بیان کرد و در ضمن اظهار عقیده کرد که وقایع اخیر شاه را دیوانه کرده و بر ظلم و ستم و سببیت او افزوده است. این پیش آمدها آخرین چوب حراج سلطنت رضا شاه بود حتی آن هایی که در ته دل از اوضاع پس از سوم شهریور ناراضی بودند شروع به بدگویی از شاه کرده و مثل این که مردم ایران متفقین بودند که رضا شاه دیگر جز زیان نتیجه ای برای مردم ایران نخواهد داشت.

رادیوی لندن شب دوم زندانی شدن افسران اظهار داشت که اختلاف نظر روس و انگلیس با ایران نیست بلکه با شاه ایران است و دیگر هیچ راهی برای سازش و همکاری با این مرد وجود ندارد. شاه که لحن رادیوهای لندن و دهلی را به دقت گوش داد فهمید که دیر یا زود باید از مقام خود دست بکشد ولی هنوز به حقیقت پی نبرده و تصور می کرد که با فشاری می تواند دشمنان خود را رام کند به همین جهت پس از دو روز نخجوان و ریاضی را احضار می کند. آن ها از رفتن به حضور شاه امتناع می کنند.

سپس امیر موثق وزیر جنگ خود را احضار و به او می گوید وقایع این روزهای اخیر تأثیر بدی در اذهان مردم ایران و دنیا نموده و مثل این است که تمام حوادث و پیش آمدها علیه من روی می دهد برای آنکه دست از سر من بردارند و به این تبلغات پایان داده شود لازم است فوراً وسایل بازپرسی قانونی افسرانی که پیشنهاد مزبور را اجرا کرده بودند فراهم کنید و دادگاه نظامی با حضور من تشکیل دهید. در ضمن صورت افسرانی که پیشنهاد را امضا کرده اند پیدا کنید. امیر موثق می گوید صورت حاضر است اسامی افسران به شرح زیر است: سپهبد احمدی فرماندار

نظامی تهران، سرلشکر ضرغامی رئیس ستاد ارتش، سرلشکر احمد نجوان وزیر، سرلشکر بوذرجمهری فرمانده لشکر یک پادگان مرکز، سرلشکر نقدی فرمانده لشکر و پادگان مرکز سرتیپ ریاضی، سرتیپ خسروانی فرمانده نیروی هوایی. سرتیپ رزم آرا و سرتیپ هدایت نیز که در شورا شرکت داشته در موقع امضای گزارش حضور نداشته و آن را امضاء نکرده اند و اما این که فرمودید دادگاه رسیدگی به این کار به ریاست شخص اعلیحضرت تشکیل شود، گمان می رود غیر عملی باشد زیرا اعلیحضرت باید رأی دادگاه را امضاء و امر به اجرای آن بدهید. سرتیپ فیروز (ناصرالدوله) و حسن معاصر دادستان ارتش هم معتقدند که ریاست دادگاه اعلیحضرت غیرقانونی است و الان حاضرند حضوراً نظر خود را به عرض اعلیحضرت برسانند.

شاه دستور می دهد فیروز و حسن معاصر برای توضیح حاضر شوند. هردو آن ها اظهار می دارند که از نظر قانون شاه نمی توانند ریاست دادگاه را به عهده گیرد. شاه قانع شده در حال استیصال به امیر موثق می گوید شما که وزیر جنگ هستید ریاست دادگاه را به عهده بگیرید و به اسرع وقت این افراد را محاکمه و گزارش دهید. ولی این محاکمه صورت نگرفت زیرا در همان دقایقی که شاه دستور صادر می کرد تلفنچی قصر به او خبر می دهد که روس ها از قزوین گذشته و عازم تهران هستند. این خبر شاه را به طوری متوحش ساخت که فوراً استعفای خود را به فروغی تسلیم کرد و دو روز بعد عازم اصفهان شد.

### \* کناره گیری شاه

از سوم شهریور به بعد یکی از تغییرات مهم در کشور باز شدن زبان وکلای دور دوازدهم در مجلس و آزادی نسبی روزنامه ها و رادیو تهران برای انتشار خبر بود. رکن الدین مختار رئیس شهربانی متواری، سایر افسران ارشد شهربانی از تهران فراری، ارتش ایران در شمال و مرکز منحل و نظامیان در شهرها و دهات

سرگردان بودند. تنها نقاطی که تا اندازه ای از آسیب اشغال قشون خارجی و برهم خوردن انتظامات شهری مصون مانده بود اصفهان و قم و یزد و کرمان بود. شیراز ما کوشش داشتیم که شهر و راه شهر به شیراز و اصفهان را از دستبرد قاطعان طریق حفظ کنیم. فرخ در شیراز در انتظار رسیدن اتومبیل تازه استانداری که قبلاً خریداری شده و در بوشهر تحویل گرفته بودند نشسته بود. سرتیپ عمیدی که به نام فرماندار نظامی شیراز در استانداری حضور داشت مدعی بود که اتومبیل تازه باید به او تحویل داده شود و فرخ با اتومبیل طول کشید تا آنکه فروغی نخست وزیر به عمیدی دستور

داد که در کار اتومبیل و اموری که از صلاحیت استانداری فرمانداری کشوری است دخالت نکند.

رزو سه شنبه ۲۵ شهریور نهار منزل فرخ بودیم و بنا بود با اتومبیل تازه صبح روز بعد به طرف کرمان حرکت کند که ناگاه رادیوی تهران خیر داد که نخست وزیر در مجلس حاضر شده و بزودی جلسه فوق العاده متن استعفا نامه نیز به قرار زیر بود: «نظر به اینکه من همه قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده ام حس میکنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه جوانتری به کارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد بپردازد و اسباب سعادت و رزوی ملت را فراهم آورد بنابراین امر سلطنت را بولیعهد و جانشین خود تفویض کرده و از کار کناره نمودم از امروز که ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ است عموم ملت از کشوری و لشکری ولیعهد و جانشین قانونی مرا باید به سلطنت بشناسند و آنچه از سوی مصالح نسبت به من میکردند نسبت به ایشان منظور دارند. کاخ مرمر تهران، شهریور ۱۳۲۰»

پس از قرانت استعفا نامه شاه لحن و کلا به کلی عوض شد. سید یعقوب انوار که تمام عمر از ثنا خوانان و چاپلوسان در گاه رضا خان و رضا شاه بود با لحن مسخره آمیزی اظهار داشت «الخير فی ما وقع»، همه ما گوش به رادیو می دادیم و در تعجب بودیم که چطور شد رضا شاه به طور ناگهانی استعفا داد و چطور

اطرافیان بوقلمون صفتش یک مرتبه زمزمه مخالفت آغاز کرده و عاقبت این کشور و خانواده پهلوی چه خواهد بود.

فروغی می دانست نقشه عده ای از ایرانیان وطن پرست از قبیل فرزین ، مصدق، دهخدا ، سلیمان میرزا این بود که اگر میسر بشود فاتحه سلطنت را بخوانند و یک حکومت دموکراسی جمهوری بر قرار سازند. کاندیدای ریاست جمهوری این دسته مرحوم مؤتمن الملک پیرنیا بود. عده زیادی هم از استادان و شاگردان دانشگاه در همان روز و ساعت خبر استعفای رضا شاه بدون هیچگونه مقدمه یا محرکی در دانشگاه بر ضد سلطنت فامیل پهلوی سخنرانی می کردند و یکی از آنها نیز خطاب به حاضرین اظهار داشته و بود این گفته عارف که تو نیز فاتحه سلطنت بخوان عارف/ خدش با همه پس فطرتی بیامرزاد.

قوام السلطنه هم که از دست رضا شاه بسی ستم دیده و خواری و خفت چشیده در فکر این بود که بساط سلطنت را بر چیده و خود زمام امور را در دست گیرد. عبدالحسین هژیر منشی سابق سفارت روس و نخست وزیر و وزیر آینده دربار محمد رضا شاه رابط بین وقوام و اسمیرنوف سفیر روس بود ولی فروغی معلوم نیست روی چه اصل مظالم رضا شاه را فراموش کرده و از همه ستم و ظلمی که به مردم ایران شده بود صرف نظر مرد و برای ادامه سلطنت خاندان پهلوی نزد سفرای روس و انگلیس شفاعت کرده و به آنان می گوید « تغییر رژیم در این موقع موجب اغتشاش و شورش داخلی خواهد شد و تنها راه رسانیدن کمک به شوروی که از جنوب ایران است مسدود خواهد شد. بهتر این است که محمد رضا شاه به نام سمبل بماند و مجلس و دولت مملکت را اداره کند. بعلاوه محمد رضا شاه جوان بی آزار است و می شود آن را مانند بره بی گناه به طرف راه راست هدایت کرد.»





متأسفانه فروغی دوام نیاورد که ببیند این بره بی آزار گرگ دیوانه ای مدت سی سال - از زمان کودتا بر ضد مصدق تا روز سقوط حکومتش - کلیه رجال و سران خدمتگزار کشور را از میان برد.

شاه استعفا داد ولی باز در تهران نشسته بود تا اینکه به او خبر دادند که قشون روس وارد کرج شده و به طرف تهران پیش می روند آن گاه بدون تأمل بساط خود را جمع کرده و با خانواده خود به اصفهان عزیمت کرد. در اصفهان قونسول انگلیس گولد به او پیغام داد «که از شهر نمی تواند خارج بشود تا آنکه جواهرات سلطنتی را که با خود دارد تحویل دهد و املاک و پول هایی هم که در بانک دارد ملت ایران واگذار کند.»

شاه چندین روز اصفهان ماند و مذاکرات بین تهران و اصفهان ادامه داشت. بالاخره انگلیسی ها قوام شیرازی و دکتر سجادی را به اصفهان فرستاده و آن ها التیماتوم شدید به شاه داده و اظهار داشتند حرکت او از ایران و تسهیلات برای مسافرت بسته به این است که شاه سابق تمام دارایی خود را به مردم ایران واگذار کند. شاه در اصفهان بسیار بیمناک بود می ترسید که بختیاری ها یا قشقایی ها او را دستگیر کرده و به جبران خون هایی که ریخته و صدماتی که به ایل آن ها وارد آورده او را اعدام کنند.

این بود که با کمال اکراه و اجبار سند واگذاری املاک را امضاء کرده و از اصفهان عازم کرمان شد. در راه یک روز و یک شب در نائین در قلعه فامیلی ما مهمان برادرم مصباح بود. به گفته مصباح در تمام مدت نگران و عصبانی به نظر می آمد، کمتر صحبت می کرد، یکی دو مرتبه از اطرافیانش شکایت کرده و می گوید پس از بیست سال یک نفر از اطرفیان من تا دم آخر با من نایستاده و نخواست که از من طرفداری کند.

صبح روز حرکت هم هنگامی که شاه در بیرون قلعه در حال قدم زدن بود، گدایی به او نزدیک شده و از او کمک می خواهد. رضا شاه می گوید: «تو که سالم و

تن درست هستی چرا کار نمی کنی» سائل که نمی داند مخاطب او کیست می گوید من شغل خوب داشتم عبا باف بودم خانه و زندگانی داشتم در آمدم خوب بود ، خدا خانه رضا شاه را خراب کند که بافتن عبا را از میان برد و مرا خانه خراب کرد. رضا شاه با عجله به قلعه مراجعت می کند. چهار ماه پیش چنین بیانی باعث اعدام سائل و شاید صاحب قلعه می شد. جهانا چه بی مهر و بدکین جهانی . شاه چهار روز در کرمان توقف کرد هنگام اقامت در کرمان در باغ ابوالقاسم هرنندی یکی از بازرگانان نیک نام و معروف کرمان منزل داشت. هرنندی شخصاً میهماندار او بود. به گفته هرنندی در روز نامه بیداری کرمان و شاهرخ فرماندار او را به فرمانداری احضار و به او می گوید شاه سابق از راه کرمان عازم بندر عباس است و برای اقامت او و همراهانش باغ و منزل او را در نظر گرفته اند. هرنندی از این پیشنهاد حسن استقبال کرده و تمام وسائل ورود و پذیرایی را فراهم می کند. روز دوشنبه ۳۱ شهریور شاه سابق بدون هیچ گونه تشریفاتی وارد می شود. هرنندی که در انتظار او بوده جلوی رفته و مراسم احترام را به جا آورده و خود را معرفی می کند. رضا شاه می پرسد چرا این جا را برای اقامت من معین کرده اید. هرنندی می گوید شاید در استانداری به قدر کافی جا نداشته باشند. سپس می پرسد فرمانده لشکر کجاست؟ می گویند برای سرکشی به راه ها رفته است. می پرسد مگر راه ها نا امن است. سپس رئیس ستاد را احضار می کند و راجع به راه تا بندر عباس سؤال هایی می کند . پس از چند دقیقه شاهرخ فرماندار می رسد . شاه از او می پرسد فرخ استاندار تازه کجاست. در جواب می گویند هنوز از فارس حرکت نکرده است. فرخ در آن روزها در اصفهان بود. پس از چند دقیقه سایر اتومبیل ها می رسد. همراهان شاه عبارت بودند از مادر ولیعهد، اشرف، شمس و فاطمه دخترهای او و شاهپور غلامرضا ، عبدالرضا، علی رضا، جم وزیر دربار ، فریدون جم داماد شاه ، عده ای از اوقام نزدیک شاه ، زن های آنان و عده ای از سربازان لشکر کرمان هم مأمور محافظت او می شوند.

شاه پس از کمی استراحت از عمارت بالا پائین آمده و مشغول قدم زدن می شود.

هرندی در جلوی او منتظر دستور بوده و رضا شاه با او شروع به صحبت کرده و راجع به حمله متفقین می گوید از دو طرف حمله شد و چون شهرهایمان بی دفاع بود دستور دادم مقاومت نشود. به گفته هرندی شاه دل پر دردی از دست اطرافیانش داشت بعضی از آنها را فاسد و گروهی را خائن و بی عرضه و نالایق خواند.

رضا شاه از کرمان عازم بندرعباس شد و از آنجا انگلیس ها او را به جزیره موریس و بعد به ژوهانسبورگ در جنوب آفریقا برده و چنانچه خواهیم دید در غربت جان داد و ایران و ایرانی تا امروز اسیر هیئت اعمال او و پسرش می باشند. بدخواه کسان هیچ به مقصد نرسد/ یک بد نکند تا بخودش صد نرسد. (۲)

## توضیحات و مأخذ

## ◀ پی نوشتها : فارس و جنگ بین الملل دوم

۱ - برای آگاهی از یک تحلیل مفصل از سیاست « حسن همجواری » رضا شاه ر.ک.

Remazani .R.K.. The Foreign Policy of Iran , 1500-1941 , A Developing Nation in World Affairs , Charlottesville. University Press of Virginia , 1966 , Chapter XI.

۲ - برای آگاهی از متن معاهده ۲۲ آوریل ۱۹۲۶ / ۲ اردیبهشت ۱۳۰۵ دوستی ایران و ترکیه و معاهده و دوستی و امنیت ۲۷ نوامبر ۱۹۲۷ / ۶ آذر ۱۳۰۶ ر.ک.

League of Nation Treaty Series. Vol. CVI. PP.261 – 65. Ibid..  
Vol. CVII. PP.445-51 .

۳ - برای آگاهی از متن پروتوکل ۱۵ ژوئن ۱۹۲۸ / ۲۵ خرداد ۱۳۰۷ ایران و ترکیه و متن پروتوکل ایران و افغانستان ر.ک.

Vol. CVI.PP.449-501 . Ibid.. Vol. CVI.PP. 265- 66.

4-Ramazani.op.Cit., pp.269-70

نوری اسفندیاری ، فتح الله، رستاخیز ایران، تهران ۱۳۳۵ ، صص ۷۰۲ - ۷۰۱ .

۵ - نوری اسفندیاری ، پیشین ، صص ۹۴ - ۳۹۲ و صص ۹۵ - ۴۹۳ .

۶ - برای آگاهی از متن معاهده ر.ک.

- League of Nation .Official Journal. 1935 pp. 237 - 40
- ۷ - برای آگاهی بیشتر از سفر شاه ر.ک. تایمز (لندن) ۱۱ ژوئن ۱۹۳۴ / ۲۱ خرداد ۱۳۱۳ .
- ۸ - برای آگاهی از متن این معاهده ر.ک. توکلی ، احمد، افغانستان ، روابط سیاسی ایران . افغانستان ، تهران ، ۱۳۳۷ ، ص ۸۱ .
- ۹ - همانجا ، ص ۹۷ ؛ همچنین ر.ک.
- WATT, D.C. The Sa'dabad Pact of July 8. 1937. Royal Central Asian Society Journal . No. 94. 1962 . P.299.
- 10 – On The Pact. See WATT.op. Cit.. PP. 296 – 306. FLEURY. Antoine.”  
La Constitution s’ Un Bloc Oriental . le Pact de Saadabad -, Revue d’  
Histoire de la Deuxieme Guerre Mondial No. 106 . aVril 1977
- ۱۱ – برای آگاهی از متن ر.ک.
- Documents on International Affairs, 1937, Royal Institute of International Affairs, London. Oxford University Press, 1939, PP.531- 32 . See Also League of nations Treaty Series, Vol. CXC. 21-27.
- ۱۲ - برای آگاهی از تاریخ رسمی این پیمان ر.ک.
- Iran. Imperial Court of Iran. Research Centre Archives. Political Document NO. 1857.
- ۱۳ – برای آگاهی بیشتر ر.ک. توکلی ، پیشین ، صص ۱۰۵ – ۱۰۰
- 14 LENCYOWSKI.G.. Russia and The West in Iran : 1918- 1948. New York. Ithaca. Cornell University Press . 1949. P. 306. See also LENCYOWSKI.G., The Middle East in The World Affairs . New York. . Cornell University Press. 1952 . P.524 .
- 15- See FO 371/ 18921 . E 6478/41/65. Eastern Central .See also India Office

To The Foreign Office . Ibdid.. E 41 / 41 / 65. 1935 .

۱۷ – مورگان ( آنکارا ) به وزارت خارجه ، ۲۵ ژوئن ۱۹۳۸ / ۴ تیر ۱۳۱۷

FO 371/ 21836. E 4016/ 84 / 65.

18- Journal de Tehran , November 25. 1935. KIRK. George E., A short History of The Middle East . Washington . 1949. P. 208.

19 – The Times of Lodon . June 19. 1937. P.13.

۲۰ – پهلوی ، رضا شاه ، یادگار گذشته : مجموعه سخنرانی های رضا شاه کبیر ، به کوشش عبدالرضا صادقی پور، تهران ، انتشارات جاویدان، ر.ک. سخنرانی ۲۵ اوت ۱۹۳۷ / ۳ شهریور ۱۳۱۶ رضا شاه به مناسبت افتتاح دوره یازدهم مجلس ، صص ۱۰۰ – ۹۹ .

21 – HALIFAX. Viscount. Speeches on Foreign Policy . edited by H.H.E. Craster. London. Oxford University Press. 1940, P. 287. See speech of june 29. 1939.CARR. E.H..Britain: A Study of Foreign Policy from the Versailles Treaty to the Outbreak of War. London . Longemanns . 1939.pp.174ff.

22- .CARR, Op.Cit., PP.182-83.

۲۳ – برای آگاهی از معاهده سه گانه فرانسه و ترکیه و انگلیس ر.ک.

GREAT BRITAIN , Treaty Series no.4. 1940. Cmd, 6165.Lodon . HMSO. 1940.

24 – Iran. Imperial Court if Iran . Op. Cit ., Documents Nos 585 -1 . 585-2 .585-3 . and 585 -5.

25 – Ibid. , Documents No. 585 -5 See also Semour ( Tehran) to Foreign Office . August ist . 19.39.FO 371 / 23265.E. 5531/5531 / 34.

۲۶ – برای آگاهی از متن این بیانیه ر.ک. . 577. Document No., Ibid.,

27 – GREAT BRITIAN < British and Foreign States Papers. 1939 .Vol. 143 .

London. HMSO.1951.PP.531-32.

۲۸ - سیمور (تهران) به وزارت خارجه ، ۲۴ نوامبر ۱۹۳۹ / ۳ آذر ۱۳۱۸ ،

گزارش ملاقاتش با شاه.. FO 371 / 23265. E 7436/ 34.

۲۹ - برای آگاهی از افکار عمومی ایران در قبال بی طرفی ر.ک.

ELWELL- SUTTON.L.P.- Neutralism in Iran- The Middle East Journal.

1959.Vol. XII. PP.32-56.

۳۰ - ر.ک. سیمور ( تهران) به وزارت خارجه ، ۲۹ اکتبر ۱۹۳۹ / ۷ آبان

۱۳۱۸



## فصل سوم

خاطرات توران امیر سلیمانی همسر سوم رضاشاه» لحظات دلهره و نگرانی (روز سیم شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی)»

توران همسر دوم رضا شاه و مادر شاپورها، در خاطرات خود از شهریورماه ۱۳۲۰ اینگونه بیاد می‌آورد: «از اخبار رادیو از جنگهای اروپا چیزی به گوشمان نمی‌خورد. دیگر چیزی نمی‌دانستیم و در آن حصار سعدآباد کسی جرأت صحبتی را با ما نداشت. صبح روز سیم شهریور که برای نماز از خواب بیدار شدیم، دیدیم که صداهای ناهنجاری به گوش میرسد که ابتدا تصور کردیم که سنگ می‌ترکانند، چون اغلب به واسطه ساختمانهای شاه در سعدآباد و دربند سنگ‌ها را با باروت خرد میکردند. ولی ناگهان چندین طیاره را روی سعدآباد دیدیم در حرکت است که از صدای آنها پسرم از تختخواب پریده و گفت این طیاره مال روسیه است. دیگر تقریباً همه چیز داشت روشن می‌شد و تلفوناً اخباری بود که از محل‌های بمباران شده و از هراس مردم و کارها به سعدآباد و کم و بیش به گوش ما میرسید.

تقریباً تا نزدیک ظهر که شاپور رفت و آمد، اطلاع داد که اعلیحضرت دستور داده، کلیه خانومها و پسرها و دخترها و زنها آنچه ممکن است، به طرف اصفهان حرکت نمایند تا ببینیم بعد چه پیش می‌آید... بالاخره مدت بیست روز ما روزگارمان را به همین حال خوف و رجا گذرانده و هر آن فکر می‌کردیم یا بکلی از این مملکت تبعید خواهیم شد یا بالاخره تکلیف معین خواهند کرد. گاهی همگی گریه میکردیم. گاهی که دور هم جمع شده مشغول صحبت بودیم، این را بگویم که دیگر مقام بالا و پایین از بین رفته بود. علیاحضرت، والاحضرت فوزیه (همسر اول محمدرضا شاه) و والاحضرتها و ماها، کوچکترها همه دور میز غذا جمع شده نگران آینده بودیم.

تا روز بیست و پنجم شهریور خبر رسید که اعلیاحضرت رضاشاه از سلطنت استعفا دادند و سلطنت را به محمد رضاشاه ولیعهد خود واگذار نمودند و امشب هم به اصفهان خواهند آمد که برای خارج مسافرت نمایند. همه مشغول گریه و زاری شدند. فقط کمی نور امید بود که اقلأً بکلی سلطنت پهلوی را منقرض ننمودند. تقریباً نزدیک ساعت شش بعد از ظهر بود که اتومبیل حامل رضاشاه رسید. ما از پشت پنجره نگاه می کردیم. ولی اعلیاحضرت فوزیه و والاحضرتها همه جلو عمارت ایستاده بودند. رضاشاه از ماشین پیاده شد، فقط یک پیشخدمت جلو عمارت نشسته بود با شوفر که فوراً او هم پایین بسته و کیف زرد رنگ بزرگی را از پشت ماشین در آورد. همه ماها تعظیمی کرده شاه هم سری فرود آورده و با کمال افسردگی از پله های عمارت بالا رفت. قدری در سالن نشسته و همه در اطرافش نشستند. پس از صرف یک فنجان چای گفت میخوام قدری استراحت کنم. البته سکوت حکمفرما بود و دیگر کسی بلند صحبت نمیکرد ...

صبح روز ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی

تقریباً ساعت شش بود که باز ماشین دیگری از تهران رسید که در آن رییس نظمییه وقت و قوام شیرازی بود که بعد تعجب کردند که این ها دیگر برای چه آمدند. بعد فوری اجازه خواسته ، خدمت رضا شاه رفتند.

پس از مدتی مذاکرات که البته ما نشنیدیم، بعد کم کم گفته میشد که اینها آمده اند که دستور داده شده که اعلیاحضرت رضا شاه آنچه دارد از منقول و غیرمنقول ، ملک و هتل خود را بایستی قبل از حرکت به خارج به محمد رضاشاه انتقال دهد. البته مخارجات او و خانواده ای را که همراه می برد ، اعلیاحضرت محمد رضا شاه قرار شد خواهند فرستاد و اعلیاحضرت فوزیه هم با والاحضرت شهناز به طرف تهران حرکت نمایند. البته ما دیگر گفتگوی مابین رضاشاه را با قوام و رییس نظمییه نفهمیدیم. همین قدر تا نزدیک ظهر هیأت آمده و آنچه را اعلیاحضرت رضا شاه داشت که متعلق به خودش بود به محمد رضا شاه منتقل نموده ، امضاء گرفتند و

اتومبیل هم برای علیاحضرت فوزیه حاضر نموده، آنها به طرف تهران مراجعت نمودند. بعد پسرهای "عصمت خانم" (همسر چهارم رضاشاه) هم پیش شاه آمده، همه دور هم بودند. تمام صحبت آن بود که علیاحضرت (رضا شاه) با عصمت خانم و پنج اولادشان به خارج که آن موقع گفته میشد به آرژانتین خواهند رفت و بقیه در تهران پیش این علیاحضرت فعلی خواهند ماند. شب دیدم باز ماشین از تهران آمده و نامه ای از طرف محمد رضا شاه برای پدرش آورده بودند که نوشته بودند: با وضع کنونی و لجام گسیختگی مردم، من نمی توانم از پسرها نگاه داری نمایم. عجالاً همه پسرها با شما بیایند تا مملکت قدری ساکت شود...» (۳)

### خاطرات شمس پهلوی از شهریور ۱۳۲۰

شمس پهلوی خاطرات خود را از شهریور ۱۳۲۰ و تبعید پدرش رضا خان که او را همراهی نموده سات می نویسد: هنگام شب بود که وارد اصفهان شدیم و در منزل فرمانده پادگان اصفهان آقای سرتیپ شعری فرود آمدیم. آن شب را در بیم و اندوه به سر بردیم در حالیکه تا صبح هیچ یک دیده بر هم نگذاشتیم و بر سرنوشت نامعلوم و عاقبت وطن خویش می اندیشیدیم. فردای آن روز به منزل آقای کازرونی نقل مکان نمودیم.

ساعات و دقائق به کندی و تلخی می گذشت و هر آن با کمال بی صبری منتظر دریافت خبری از تهران بودیم. متأسفانه خبرهای راست و دروغی هم که به ما می رسید همه بد بود و بر اضطراب و تزلزل خاطر ما می افزود.

\*\*\*

روز ۲۵ شهر یور هنگامی که پیچ رادیوی تهران را باز کردیم ناگهان خبر استعفای شاه را شنیدیم.

هنوز نمی توانستیم باور کنیم که آنچه شنیدیم حقیقت داشته باشد. از آقای جم خواهش نمودیم که به وسیله تلگراف از تهران کسب خبر نمایند و آقای جم به

تلگرافخانه رفته و پس از بازگشت به ما اطلاع دادند که شاه به طرف اصفهان حرکت کرده اند.

بعد از ظهر و الاحضرتای شاهپور و آقای جم به اتفاق آقای امیر نصرت اسکندری که آن زمان استاندار اصفهان بود و آقای سرتیپ شعری فرمانده پادگان اصفهان برای استقبال به خارج شهر عزیمت نمودند و ما همچنان در انتظار زیارت شاه دقیقه شماری می کردیم.

ساعت پنج بعد از ظهر بود. من در ایوان ایستاده و از انتظار سخت ملول بودم ناگهان دیدم اتومبیل ناشناسی وارد عمارت شد و جلو پله ها ایستاد و اعلیحضرت پدرم از آن پیاده شد. چون اتومبیل ایشان در بین راه خراب شده بود با اتومبیل استاندار اصفهان وارد شدند. من فوراً از پله ها پائین دویده و با استقبال شتافتم. آثار خستگی و غم از چهره ایشان کاملاً نمایان بود و بقدری خسته و افسرده بودند که هنگام بالا آمدن از پله ها بکلی به من تکیه کردند و من ایشان را در حقیقت از پله ها بالا بردیم. از روز چهارم شهریور تا آن روز اعلیحضرت فقید دقیقه ای استراحت نکرده و بیست و یک شب تمام بود که دیده به هم نگذاشته بودند.

اعلیحضرت را به اتاقی که برای پذیرایی و استراحت ایشان تخصیص داده شده بود راهنمایی کردم. همه افراد خانواده گرد شاه جمع شدند، هیچ کس سختی نمی گفت و غم و اندوه از همه دیده ها می بارید.

اعلیحضرت همایونی با لحنی ملاطفت آمیز به همه ابراز تفقد فرمودند و سپس اظهار داشت: «غصه نخورید، غصه آدم را خرد می کند، صبور و بردبار باشید.» با وجود بیست یک شب بی خوابی در اصفهان هم اعلیحضرت به هیچ وجه به فکر استراحت نبودند و بیشتر اوقات در ایوان قدم می زدند و اغلب به مأمورین و شاخاص که شرفیاب می شدند و در باره ادامه اصلاحات گفتگو می کردند و به آقای جم دستور داده بودند که گوش به خبرهای رادیو های جهان داده و خلاصه و خلاصه خبرها را به اطلاع ایشان برسانند.

ان روزها رادیو های خارجی در باره پوله های ایشان در بانکهای بیگانه گفتگو

می کردند و رادیو تهران هم اطلاع می داد که در مجلس گفتگو از جواهرات سلطنتی به میان آمده است.

اعلیحضرت فقید پس از اطلاع از این خبرها حنده تلخی نموده فرمودند: «من فقط سه لیره و کسری در بانک سوئیس دارم و آن هم باقیمانده پولی است که برای خرج تحصیل والا حضرت همایون ولایتعهد در بانک سوئیس گذارده بودم». ولی هیاهو در باره جواهرات سلطنتی ایشان را نتأثر ساخته بود و می فرمودند: «شاید تنها در زمان من بوده که حتی یک سنجاق از جواهرات سلطنتی عیب نکرده باشد»، و متأسف بودند چرا آنهایی که از جریان تحویل و تحول جواهرات سلطنتی به بانک ملی آگاهند قفل خاموشی بر لب زده اند و افکار عمومی را روشن نمی کنند.

در روز چهارم شهریور که خبر نیروهای متفقین به ایران رسیده بود یکی از اقداماتی که به دستور اعلیحضرت شاه فقید صورت گرفت تحویل جواهرات سلطنتی به خزانه بانک ملی بود. در آن روز کلیه جواهرات سلطنتی که الماس معروف دریای نور و تاج مکلل پهلوی هم در شمار آنها بود و در عمارت موزه سلطنتی نگاه داری می شد با حضور آقای جم وزیر دربار و آقای عضدی معاون وزارت دارایی و آقای وارسته وزیر کنونی پست و تلگراف و مرحوم مؤید احمدی نماینده مجلس شورای ملی و رؤسای بیوتات و موزه سلطنتی صورت برداری شده بود و پس از تطبیق دقیق با صورتهای موجود و ثبت شده سابق تحویل بانک ملی شده بود.

معهدا اعلیحضرت فقید پس از اطلاع از گفتگوی راجع به جواهرات سلطنتی در تهران به آقای جم مأموریت دادند که به مرحوم فروغی نخست وزیر وقت تلگراف نمایند که مجدداً رسیدگی با حضور نمایندگان مجلس به عمل آید و پس از تلگراف، آقای جم برای انجام این کار به تهران رفتند و پس از رسیدگی دقیقی که با حضور نمایندگان منتخب مجلس شورای ملی به عمل آمد و معلوم شد همان طور که اعلیحضرت فقید فرموده بودند یک سنجاق هم از جواهرات کم و کسر نشده، بار دیگر به اصفهان مراجعت کردند.

موضوع قابل تذکر دیگری که در اصفهان روی داد و اگذار کردن املاک و دارایی بود که آقای دکتر سجادی وزیر کنونی اقتصاد ملی و آقای قوام شیرازی برای انجام یافتن این مقصود به اصفهان آمده بودند. خوب به یاد دارم که اعلیحضرت فقید پس از امضا کردن سندهای مربوطه اظهار کردن دارایی و اموال بر من بقدر پیشیزی اهمیت ندارد تأسف من این است که اجانب بر این کشور مسلط شدند، سازمان مملکت را بر هم زدند، اصلاحاتی را که برای سعادت ملت و مملکت شروع شده بود متوقف کردند.»

من در تمام این مدت دچار احساسات غریبی بودم. می دانستم به زودی اعلیحضرت فقید مجبور به ترک وطن خواهند شد و به سوی یک سرنوشت مبهم و نامعلومی که هیچ کس جز خدا از راز آن آگاه نیست رهسپارند و در ضمن اقداماتی که برای تهیه وسایل این سفر نامعلوم می شد متوجه شدم که اعلیحضرت میل دارند که من و الاحضرت شاهدخت اشرف خواهرم در تهران باقی بمانیم.

اندیشه دوری پدر و تنها گذاشتن او در غربت آتش به جان می زد. چند شب تا صبح خواب از چشم من فراری بود و هر وقت فکر می کردم که به زودی از دیدار پدر محروم می کردم بغض گلویم را فشار می داد. پیش خود می گفتم شاید من بتوانم در این سفر عجیب و در غربت مونس برای پدر خود بوده و از غم و رنج او تا حدی بکاهم. بالاخره تصمیم گرفتم در این سفر شرکت کنم.

مترصد فرصتی بودم که این اجازه را حاصل نمایم. بالاخره این فرصت به دست آمد و خواهش دل خود را با ایشان در میان نهادم و استدعا کردم اجازه دهند من هم در این سفر همراه باشم. فرمودند: «به تو خوش نمی گذرد، همین جا بمان.» ولی پس از پافشاری و اصرار من بالاخره موافقت نمودند که من هم جزو مسافرین باشم.

زاد و توشه سفر فراهم شده بود و از جمله شش دست لباس شخصی در اصفهان برای اعلیحضرت خریده بودند که هیچ یک از آنها قابل پوشیدن نبود؛ و روز سی ام شهر یور از اصفهان به طرف یزد حرکت کردیم. از ماجرای غم انگیز لحظات وداع سخنی نمی گویم، ولی از تذکر یک لحظه غم انگیزی که خاطر آن هیچ گاه

از ذهن من محو نخواهد شد نمی توانم گذشت و آن لحظه ای بود که شاه برای آخرین بار وارد اتاق والاحضرت شهناز شد و او را در آغوش گرفت. در این جا بود که همه برای نخستین بار دیدم شاه گریه می کند. هنگامی که از اتاق والاحضرت شهناز بیرون می آمدند چنان آثار غم و غصه در چشمان شاه نمایان بود که من از مشاهده آن بی اختیار لرزیدم.

مقارن ظهر بود که در شهر نائین وارد شدیم و در بالاخانه محقری که محل پاسگاه ژاندرمری بود برای صرف غذا جمع شدیم. در آنجا اعلیحضرت نگاهی به والاحضرت‌های شاهپور نموده فرمودند: « این بچه ها بچه شیر یا بَبَر ند که باید از وطن خود خارج شوند.» آقای جم گفت: « قربان شیر و بَبَر نیستند ولی بچه شیرند.» پس از صرف نهار به طرف یزد به راه افتادیم.

آغاز شب بود که وارد یزد شدیم و در منزل آقای هراتی که بنای نوسازی مشتمل بر بیرونی و اندرونی بود و همچنین خانه فرماندار آن روز یزد، آقای سرهنگ پاشا خان مبشر، فرود آمدیم اعلیحضرت اشتیاق فراوانی به کسب خبرهای تهران داشتند. متأسفانه از رادیو خبری شنیده نمی شد و صدای تهران به یزد نمی رسید و این بی خبری از اوضاع مرکز بر ملالت خاطر شاه افزوده بود.

در یزد نیز مانند اصفهان جمعی از محترمین شهر به دیدن اعلیحضرت آمدند، خیلی اظهار نگرانی می کردند و در ملاقاتی که با آقای جم نمودند به ایشان گفته بودند: « می ترسیم با رفتن شاه از ایران نظم و امنیت هم از کشور برود.»

پیشخدمتها و مستخدمین که شنیده بودند سفر دور و درازی در پیش داریم، در یزد عدم تمایل خود را برای خروج از ایران آشکار کرده بودند.

اعلیحضرت همین که اطلاع حاصل کردند فرمودند هرکس مایل به بازگشت است به تهران برگردد و چندمین بار هم به من فرمودند: « من اطمینان ندارم در این سفر به تو خوش بگذرد، عقیده دارم به تهران مراجعت کنی.» ولی هر دفعه که این فرمایشات را می کردند اشتیاق من به سفر و بودن در خدمت پدر بزرگوارم بیشتر می شد و با نگاه ملتسمی از ایشان در خواست می کردم مرا از حضور خود

محروم نکنند و مکرر به ایشان عرض کردم که خود را برای تحمّل هرگونه رنج و زحمتی در این سفر آماده کرده ام.

واقعه ای که در یزد سربار تمام غمها و آلام ما بود بیماری شاه بود. گوش درد شدیدی با تب به ایشان عارض شده بود. معهذا اعلیحضرت به روی خود نمی آوردند و مخصوصاً هنگامی که با ما بودند کوشش داشتند خود را مسرور و خندان جلوه دهند و ما را سرگرم نمایند.

هنگامی که می خواستیم شهر یزد را ترک نموده و به سوی کرمان عزیمت نماییم، به یاد دارم به آقای جم می فرمودند: « از قول من به اعلیحضرت شاه بگو شهر یزد دچار کم آبی است فکری و اقدامی کنید که آب این شهر زیاد شود، حیف است این همه دشتهای حاصلخیز به واسطه بی آبی بایر بماند.

ظهر در رفسنجان در بنای محقری ناهار خوردیم و اعلیحضرت که دچار کسالت بودند طبق معمول پس از صرف غذا اندکی استراحت کردند و سپس به طرف کرمان حرکت کردیم.

غروب آفتاب روز دوشنبه سی و یکم شهریور بود که وارد کرمان شدیم. برای محل سکونت ما در کرمان باغ آقای ابوالقاسم هرنندی را تخصیص داده بودند که بناهای آن دارای اتاقهای متعدد بود.

در کرمان بیماری و گوش درد اعلیحضرت رو به شدت نهاد و دکتر سرهنگ جلوه رئیس بهداری لشکر که از ایشان عیادت نمودند چند روز استراحت را تجویز کرده بودند ولی نماینده کنسول انگلیس که به ملاقات اعلیحضرت آمده بود خبر ورود کشتی را به بندرعباس داد و به عنوان این که کشتی بیش از سه روز در بندرعباس توقف نخواهد کرد اصرار داشت که اعلیحضرت فوراً به طرف بندرعباس عزیمت نمایند و این اصرار و تأکید چه به وسیله کنسول و چه به وسیله مأمورین کنسولخانه تکرار شد. بطوریکه يك بار موجب برآشفتگی خاطر شاه شد و به شدت فرمودند: « کجا بروم پنج ریال پول توی جیب من نیست، اقلأً باید فرصت داشته باشم که وسایل سفر من فراهم شود، از تهران از اعلیحضرت همایونی پول



خواستۀ ام و منتظرم که حواله یا پولی برسد که هزینه سفر نمایم.» در جواب این سخن شاه گفته بودند برای پول نگران نباشید انگلستان مخارج سفر را خواهد پرداخت و بعداً وصول خواهند کرد. ولی قبول این امر برای شاه خیلی نامطبوع و دشوار بود و از این کار امتناع داشتند و چون هنوز نمی دانستند که در انتخاب مقصد و محل اقامت خود در خارج از ایران آزادی ندارند فکر می کردند که به هزینه خود و بطور آزاد و عادی به یکی از کشورهای بی طرف آمریکای جنوبی از قبیل شیلی یا آرژانتین عزیمت نمود و بقیه عمر را دور از غوغای سیاست و مجراها بگذرانند و یکی از نکاتی که فکر ایشان را در کرمان به خود مشغول داشته بود انتخاب محل اقامت بود که ابتدا شیلی را در نظر گرفته بودند، زیرا می گفتند آب و هوای آن مثل ایران است و بعداً آرژانتین را انتخاب کردند. در هر حال نظر ایشان این بود که پس از ورود به بمبئی ده یا پانزده روزی در هندوستان به سر برده و سپس به یکی از این دو کشور که نام برده شد مسافرت نمایند. ما همه خود را مسافر آرژانتین یا شیلی می دانستیم. کسالت شاه کماکان باقی بود و يك درجه و نیم تب داشتند.

پس از چهار روز اقامت در کرمان عصر روز چهارم دستور جمع آوری اسباب و اثاثیه را دادند و در همان هنگام صورت ریز کلیه اسباب و اثاثیه و آنچه همراه ما بود نیز برداشته شد و تسلیم مأمورین دولت گردید.

در چند روزی که در کرمان اقامت داشتیم، چون هیچ فرش همراه نداشتیم، سه قطعه قالی خریدیم که یکی از آن سه قالی بعدها فرش منحصر به فرد اتاق اعلیحضرت پدر بزرگوارم شد و دو فرش دیگر هم مخصوص ما بود.

در روزهایی که در کرمان بودیم گذرنامه اعلیحضرت و ما توسط آقای جم تهیه شد و تشریفات گذرنامه چند نفر از همراهان ما هم در بندرعباس انجام گردید.

هنگامی که وسایل عزیمت به طرف بندرعباس فراهم آمد و آماده حرکت شدیم اعلیحضرت قای جم را احضار فرمودند و پس از ابراز ملاحظت و خداحافظی، به ایشان اجازه بازگشت به تهران دادند. ما وقتی به طرف بندرعباس حرکت کردیم آقای جم در کرمان ماندند، ولی همان شب از تهران تلگرافی از اعلیحضرت

همایونی شاهنشاهی به آقای جم رسید و در آن تلگراف اعلیحضرت همایونی به آقای جم تأکید کرده بودند که تا بندر عباس همراه اعلیحضرت فقید باشید و به همین جهت پس از عزیمت ما از کرمان شبانه آقای جم هم به اتفاق آقای سرهنگ موسوی رئیس ستاد لشکر کرمان به طرف بندر عباس حرکت نمودند و در سیرجان که ما شب را در آن جا فرود مده بودیم به ما ملحق شدند.

حادثه ای که در سیرجان موجب ملالت خاطر شاه و همه ما شد برگشتن یکی از کامیونهای حامل اثاثیه و مستخدمین بود که باعث شکستن دست یکی از آشپزها و مجروح شدن یکی دوفهر دیگر شده بود و موجب تأثر و تأسف همه را فراهم ساخت.

ساعت هفت بامداد از سیرجان به طرف بندر عباس حرکت کردیم. با این که ماه مهر و فصل پاییز بود گرما در منتهای شدت بود. هر چه اتومبیل پیش می رفت شدیدتر می شد.

هنگام ظهر در دهکده ای حاجی آباد که از آبادی فقط چند درخت خرما و دوسه اتاق گلی روستایی در آن دیده می شد فرود آمدیم و در زیر سایه درختان و در آن گرمای نیم روز ناهار خوردیم و پس از ساعتی استراحت که در حقیقت استراحتی در کار نبود به طرف بندر حرکت کردیم. هر چه به طرف بندر نزدیک می شدیم گرما بیشتر شدت می کرد.

عرق از سر و روی ما روان بود و عطش شدیدی به ما دست داده بود. ساعت هشت بعد از ظهر وارد بندر عباس شدیم. هوا بی نهایت خفه و ساکت بود و کوچکترین وزشی در فضا دیده نمی شد. یکی از ساختمانهای ارتش و چند خانه دیگر برای پذیرایی ما معین شده بود و مقدار زیادی شربت لیمو مهیا کرده بودند. شربت‌ها در همان بدو ورود تمام شد و تا حدی تشنگی ما تخفیف یافت، معهذا از شدت گرما و خفگی هوا یارای زیستن نداشتیم و نفسها در سینه تنگی می شود.

اعلیحضرت برای این که پس از آن همه خستگی و رنج راه شب را آسوده به سر ببریم و از وزش نسیم روح بخش دریا استفاده کنیم اجازه فرمودند که با

والاحضرتهای شاهپور برای خفتن به کشتی برویم و با این که خودشان به واسطه بیماری و نقاهاست بیش از همه ما احتیاج به استراحت داشتند، چون می دانستند آن شب آخرین شبی است که در خاک وطن می گذرانند، فرمودند: «من شب را همین جا خواهم ماند». من و برادران و چند تن از همراهان شبانه وارد کشتی شدیم. آن شب از فرط خستگی کشتی را درست تماشا نکردیم و پس از ورود بلافاصله روی تختخوابهای سفری خود دراز کشیده و آماده خفتن شدیم. نسیم خنک دریا و خستگی راه موجب شد که زود به خواب رویم.

اعلیحضرت آن شب را هم مانند شبهای پیش نخفته بودند. صبح خیلی زود چنان که عادت ایشان بود قبل از همه از جا برخاسته و مشغول قدم زدن شدند. به مأمورین دولت که شرفیاب شدند فرمودند: «تمام تشریفات و مقررات قانونی را اجرا نمایید». پس از انجام تشریفات گمرکی و تنظیم گذرنامه بعضی از همراهان که در کرمان گذرنامه آنها صادر نشده بود و مرخص کردن مستخدمین و خدمتگزاران، اونیفورم نظامی را از تن خود خارج نموده و لبای شخصی پوشیدند و ساعت هفت بامداد بود که آماده حرکت شدند.

من و والاحضرتهای شاهپور در این موقع روی عرشه کشتی ایستاده و از دور نگران ساحل بودیم. صدای موزیک سلام بلند شد و پس از چند لحظه قایق موتوری گمرک از طرف ساحل نمودار گردید و اعلیحضرت را برای نخستین بار با لباس شخصی در میان قایق مشاهده نمودیم. نمی دانم با چه زبان منظره این لحظه غم انگیز تاریخی را توصیف کنم و چگونه تأثیری که در این هنگام به من دست داده بود بیان نمایم. بغض به سختی گلویم را فشار می داد سعی می کردم که از ریزش اشک خود جلوگیری کنم ولی قادر نبودم.

شاه وارد کشتی شد، ولی همچنان دیده به ساحل دوخته و نگاه حسرت بار او متوجه خاک وطن بود. گوئیا سعی می کردند هر چیز را یک بار دیگر ببینند و با همه چیز با نگاه وداع کنند. ناگهان متوجه شدند که آقای جم که برای بدرقه تا کشتی آمده اند منتظر اجازه بازگشت می باشند. اعلیحضرت پس از اجازه بازگشت

و ابراز قدردانی و خداحافظی به آقای جم فرمودند: «از طرف من به اعلیحضرت شاه بگویند بندر عباس محل بسیار مهمی است، توجهی به این جا نشده. این جا را مورد توجه قرار دهید در اصلاح وضع بندری آن دقت بیشتری کنید.»

آقای جم وسایرین با موتور گمرک بازگشتند و پس از لحظه ای صدای سوت کشتی بلند شد و امواج دریا را شکافته به راه افتاد، ولی اعلیحضرت همچنان چشم از ساحل بر نمی داشتند و در این هنگام بود که من می دیدم قطرات اشک در چشمهای ایشان می درخشید. چون بیش از این تحمل نگریستن این منظره غم بار را نداشتم به گوشه اتاق خود در کشتی پناه بردم و ساعتی چند از آنجا بیرون نیامدم، ولی شاه مدتها در همان نقطه ایستاده و تا خاک ایران نمایان بود چشم از آن بر نمی داشت.

کشتی که برای مسافرت ما تخصیص داده بودند يك کشتی محقر پستی کوچک بود ظاهراً به ظرفیت چهار پنج هزار تن به نام " بندرا " متعلق به کمپانی " برتیش ایندیا اسمیر نویگیشن کمپنی " کاپیتان کشتی يك نفر ایرلندی یا انگلیسی خشک بود. یک پزشک هندی هم در کشتی بود که بسیار مؤدب و مهربان بود.

کشتی یک سالن غذا خوری داشت که ما همه برای صرف غذا در آن جمع می شدیم و با میزبانان یعنی کاپیتان کشتی و پزشک هندی غذا صرف می کردیم. فقط اعلیحضرت در اتاق خودشان که اتاق کوچکی وصل به همین تالار غذا خوری بود تنها غذا می خوردند.

در کشتی بکلی از همه جا بی خبر بودم. رابطه ما با وطن عزیز و همه جا بکلی مقطوع بود و این بی خبری برای اعلیحضرت بیش از همه ملالت آور بود.

در یا کاملاً آرام بود و کشتی به آهستگی پیش می رفت. آب و هوای دریا به وجود هیچیک از ما سازگار نبود و کم و بیش همه ناراحت بودیم و بعضی از پیشخدمتها و همراهان بکلی از پا افتاده بودند، ولی اعلیحضرت آب و هوای دریا را به خوبی تحمل می کردند و حال مزاجی ایشان تا حدی خوب بود. در کشتی هم برنامه زندگانی اعلیحضرت تغییر نکرده بود و مانند همیشه در گوشه کشتی ساعتها تنها قدم می زدند. ما هیچوقت ایشان را تنها نمی گذاشتیم و در تمام

ساعات یکی از ما در خدمت ایشان بود.

چون به تدریج به مناطق آبهای گرم استوایی نزدیک می‌شدیم از گرما در رنج بودیم و خیلی اشتیاق داشتیم که زودتر به بمبئی برسیم. پس از چهار روز ساحل بمبئی از دور نمایان شد و مسرت خاطری به ما دست داد. همه لباسی پوشیده و خود را برای پیاده شدن آماده کرده بودیم ولی ناگهان ملاحظه کردیم کشتی به جای این که به ساحل نزدیک شود راه وسط دریا را پیش گرفته و از ساحل دور می‌شود. معنی این کار را نفهمیدیم و همه دچار تعجب و حیرت بودیم که چرا کشتی از ساحل دور شد. دل من گواهی می‌داد که باز پیشامد شومی در انتظار ماست. در همین موقع ملاحظه کردیم که از طرف ساحل یک قایق موتوری که در آن جمعی سرباز مسلح هندی دیده می‌شدند به طرف کشتی ما پیش می‌آید.

ابتدا خشنود شدیم و تصور کردیم طبق معمول این قایق برای هدایت کشتی به ساحل پیش می‌آید و شاید از تشریفات اداری و گمرکی بوده که کشتی از ساحل دوره شده است، ولی وقتی قایق نزدیک شد و دیدیم سربازان هندی همراه خود خواربار و بار و بنه دارند باز دچار تردید شدیم و پیش خود گفتیم اگر اینها برای هدایت کشتی آماده بودند پس این بار و بنه چیست که با خود حمل کرده‌اند! دقایق اضطراب آمیزی با کندی می‌گذشت. قایق به کشتی نزدیک شد. سربازان از قایق بیرون آمده مشغول حمل بار و بنه به خود شدند و سه نفر انگلیسی که یکی از آنها بعدا با ایشان آشنایی پیدا کردم آقای اسکرین بود وارد کشتی شدند و به حضور شاه رفتند.

آقای اسکرین خود را نماینده لرد این لیتگو نایب‌السلطنه آن روز هند معرفی کرد و اختیارنامه خود را به اعلیحضرت ارائه داد و گفت «من در سیملابوم، نایب‌السلطنه هند به من مأموریت مهمانداری جنابعالی (به اعلیحضرت جنابعالی خطاب می‌کرد) را داده» سپس راجع به مأموریت خود اظهار کرد «شما نمی‌توانید در بمبئی پیاده شوید و باید پنج روز در همین کشتی به جزیره موریس که برای اقامت شما در نظر گرفته شده عزیمت نمایید.

اعلیحضرت از شنیدن این سخنان سخت برآشفتنده و فرمودند: «مگر من زندانی‌ام!

من آزادانه از کشور خود مهاجرت کرده‌ام و به من گفته بودند که در خارج از کشورم به هر کجا که می‌خواهم می‌توانم بروم. جزیره موریس کجاست؟ چرا اجازه نمی‌دهند که من به آمریکای جنوبی بروم؟  
چرا مانع می‌شوید که ما در بمبئی پیاده شویم و تا رسیدن کشتی اقلاد در شهر بمانیم؟»

آقای اسکرین در پاسخ همه این حرفها فقط يك چیز می‌گفتند: «من اظهارات شما را تلگراف می‌کنم و شخصا جز آنچه گفتم کاری نمی‌توانم بکنم.»  
سربازان هندی در کشتی مشغول پاس دادن شدند و چند قایق موتوری مسلح هم به آنها پیوستند که در دریا پاس می‌دادند و به زودی بر ما معلوم شد که چاره ای نداریم جز این که در برابر پیشامد صبور باشیم و تن به آنچه مقدر شده بدهیم. بنابراین قبل از هر چیز در صدد بر آمدیم بفهمیم جزیره موریس که برای اقامت ما در نظر گرفته اند چگونه جایی است. من تنها خاطره ای که از جزیره موریس داشتم خاطرهٔ زمان «پُل و ویرژینی» اثر نویسندهٔ معروف فرانسوی «برنارد دوسن پیر» بود. به یاد می‌آوردم که صحنه های حزن انگیز آن داستان دلگداز از جزیره موریس بوده و برای نخستین بار نام آن جزیره را در آن کتاب خوانده بودم، ولی هیچوقت فکر نمی‌کردم که سرنوشت روزی ما را به آن جزیره خواهد کشانید. والاحضرت شاهپورها مخصوصاً والاحضرت شاهپورعلیرضا نیز سعی داشتند از روی اطلس و دیکسیونر موقعیت جزیره موریس را برای ما تشریح کنند.

آقای اسکرین که دید ما همه اشتیاق فراوانی داریم که از وضع جغرافیایی و آب و هوا و چگونگی جزیره موریس آگاه گردیم که وضع جغرافیایی و آب و هوا و چگونگی جزیره موریس آگاه گردیم یک با نوی انگلیسی را که مدتی در جزیره موریس اقامت کرده بود از بمبئی نزد من آورد و من توانستم در طی یک ساعت و نیم صحبت با آن بانو اطلاعات کافی راجع به آن جزیره کسب کنم و خود آقای اسکرین هم در این باره اطلاعاتی به اعلیحضرت می‌دادند.

وقتی دانستیم که موریس جزیره ای است که تقریباً در منطقه استوایی قرار گرفته و

هوای آن گرم است، گفتیم: پس اقلأً به ما اجازه دهند که چند نفر به شهر بفرستیم و حوائجی که برای زندگی در موریس ضرورت دارد تهیه و خریداری کنیم، ولی این اجازه را هم ندادند و جواب دادند: هر چه می خواهید صورت بدهید ما برای شما خریداری کنیم.

به وسیله آنها مقداری پشه بند و بادبزن و یخچال برق و از این قبیل اشیاء مورد احتیاج خریداری کردیم و خیاط به کشتی خواستیم تا برای اعلیحضرت و الاحضرت‌های شاهپور لباسهای تابستانی بدوزند.

چهار نفر مستخدم ما که همراه آورده بودیم وقتی شنیدند که مقصد مسافرت تغییر کرده و به حزیره موریس خواهیم رفت خیلی ناراضی شدند و بهانه‌ها آوردند که به ما اجازه بدهید که به تهران برگردیم ما به موریس نمی‌آیم.

اجازه بازگشت حتی به مستخدمین هم داده نشد و در این موقع بود که کاملاً بر ما روشن شد در حکم محبوسین سیاسی می‌باشیم و راه بازگشت حتی بر روی مستخدمین ما هم مسدود است.

آن روز که مانع ورود ما به بمبئی شدند علت آن را نمی‌دانستیم بعداً شنیدیم از بیم ابراز احساسات مسلمانان هند و مردم هندوستان بر له شاه فقید بوده است. پنج روز توقف روی دریا بر ما خیلی سخت و طولانی گذشت، چون کشتی ایستاده بود، گرما و رطوبت دریا ما را نهایت عذاب می‌داد. با همه، رنجهای جسمانی، در برابر آلام روحانی ما هیچ بود.

از روزی که از وطن عزیز دور شده بودیم خبری از یار و دیار نداشتیم. در طول مسافرت از بندرعباس تا بمبئی اقلأً بدین دلخوش بودیم که پس از رسیدن به بمبئی می‌توانیم خبری از تهران کسب کنیم. نامه و تلگرافی از اعلیحضرت همایونی زیارت کنیم و به آزادی و میل خود راه یکی از کشورهای آمریکای جنوبی را در پیش گیریم. ناگهان همه این نقشه‌ها و اندیشه‌ها نقش بر آب و باطل شد و فهمیدیم که آزادی و اختیاری نداریم و باید دنبال سرنوشتی برویم که هیچ از آغاز و انجام آن آگاه نیستیم.

برای اقامت ما جزیره دور افتاده و ناشناسی را در نظر گرفته اند که نمی دانیم در آن جزیره چگونه به سر خواهیم برد. آیا در آنجا خواهیم توانست رابطه ای با خویشاوندان و یاران و با تهران عزیز داشته باشیم. متأسفانه هر چه از این سئوالات به ذهن ما می گذشت جواب آن مجهول بود و کوچکترین فروغ امیدی در قلب ما نمی درخشید. همه پریشان خاطر و نگران بودیم و این نگرانی و اضطراب خاطر بقدری بود که حتی سربازان هندی را که در کشتی پاس می دادند متوجه ساخت و من به خوبی حس می کردم که سربازان را کاملاً متأثر ساخته بود.

اعلیحضرت که در بدو امر عباتی و آشفته خاطر شده بودند، وقتی متوجه رنج و اندوه همراهان شدند زبان به تسلیت خاطر ما گشودند و همه ما را تحریص و ترغیب می کردند که استقامت و صبر و بردباری پیشه سازیم.

یاد دارم در همان روزها یکی از همراهان پیانو می نواخت و قطعه ای که برای نواختن انتخاب کرده بود متناسب با روحیه همگی و تا حدی حزن انگیز بود. اعلیحضرت وقتی صدای پیانو را شنیدند، فرمودند: «این چیست! مارش بزنید، یک آهنگ زنده بنوازید».

با این همه من احساس می کردم که در زیر آن قیافه آرام و متین طوفانی نهفته است و اعلیحضرت پدرم بیش از همه ما رنج می برند و غمهایی بر دل دارند که هزار یک آنرا ابراز و آشکار نمی کنند.

این اندیشه غم افزا که توأم با نداشتن هیچ گونه خبری از تهران بود بزرگترین رنج و الم روحی را برای اعلیحضرت فراهم کرده بود، همان رنجی که بالاخره طومار زندگی و حیات ایشان را در هم نوردید.

هرروز شامگاهان از فراز کشتی ناظر صحنه طوفان و رعد و برق عظیم در شهر بمبئی بودیم. در میان غرش تندر و پرتو خیره کننده برق در آسمان، بمبئی درخشندگی خاصی داشت. با خود می گفتم آیا روزی فرا خواهد رسید که نورامیدی هم در دلها ما بدرخشد.

پنج روز توقف روی دریا که هر ساعت آن برای ما سالی می نمود با کندی و سختی



سپری شد و کشتی اقیانوس پیمائی که برای ادامه مسافرت ما تا جزیره موریس خواسته بودند رسید. خواناخواه کشتی «بندرا» که ما را از بندرعباس تا آب‌های بمبئی آورده بود ترك گفته و به وسیله قایق به کشتی جدید نقل مکان نمودیم. این کشتی هم يك کشتی سرباز بر کوچکی بود و ظرفیت یازده تن موسوم بر «برمه» متعلق به خط کشتیرانی هندوستان که روی هم‌رفته وضع آن از کشتی «بندرا» بهتر بود.

پس از آن که امر نقل و انتقال به انجام رسید، صدای صغیر کشتی خبر حرکت آن را اعلام نمود و طولی نکشید که «برمه» سینه بی کران اقیانوش را شکافته و به طرف آبها و مناطق گرم استوایی به راه افتاد. در آن لحظه تاریک و هول‌انگیز د که نمی‌دانم آن را چگونه وصف نمایم با خود فکر می‌کردم آیا پایان این سفر مجهول چه خواهد بود. در دنبال این اسارت روز آزادی و نجاتی هم فرا خواهد رسید؟ و آیا بالاخره این سفر بازگشتی هم در پی دارد؟ و بار دیگر به زیارت وطن عزیز و بردار تاجدار و یار و دیار خود نایل خواهیم شد؟

متأسفانه در ذهن خود هیچ‌جوب امید بخشی برای این سئوالات پیدا نمی‌کردم و فقط هیچ جواب امید بخشی برای این سئوالات پیدا نمی‌کردم و فقط لطف ایزدی بود که پرتو امیدی در قلب افسرده ام می‌دمید و به من نوید حیات می‌داد.

در این کشتی هم جریان احوال وضع زندگی ما مانند کشتی «بندرا» بود. اغلب حضرت پدرم اغلب ساعات روز را در حالی که در افکار دور و دراز خود غوطه‌ور بودند در ساحت کشتی قدم می‌زدند و هر ساعت و هر لحظه که ما را می‌دیدند می‌فرمودند: «یعی کنید زنده باشید، قوی باشید، غصه به خود راه ندهید.» و بیشتر سعی و کوشش ایشان مصروف این بود که ما روحیه خود را در برابر مصایب نیازیم و رنج و اندوهی به خود راه ندهیم. غذا را همچنان در اتاق خود تنها میل می‌فرمودند، ولی چون هر چه بیشتر می‌رفتیم و به مناطق استوایی نزدیکتر می‌شدیم هوا گرم‌تر می‌شد، شبها را در عرصه کشتی استراحت می‌فرمودند. آب و هوای دریا همچنان به مزاح اغلب ما ناسازگار بود و بیشتر ساعات روز و شب را ناراحت و دچار کسالت بودیم.

پس از این که در بندرعباس سوار کشتی شدیم چند قبضه اسلحه کمری که والا حضرت شاهپور ها همراه داشتند از ما خواستند که تحویل مأمورین کشتی دادیم. هنگامی که کشتی ما در مجاورت بمبئی توقف کرده بود جزو اشیایی که از بمبئی خریداری کردیم دوربین و وسایل عکاسی بود، ولی از لحاظ اجرای مقررات زمان جنگ اجازه برداشتن عکس در طول راه نداشتیم. در کشتی «برمه» هم مانند «بندرا» از تهران و بطور کلی از همه جهان بی خبر بودیم. چندین بار خواستیم تلگرافی از کشتی به تهران مخابره نماییم؛ تلگراف ما را قبول می کردند، ولی به ما می فهانند که منتظر جواب نباشید.

همسفر و راهنمای ما در این کشتی آقای اسکرین بود که تا موریس با ما بودند و در آن جا هم یکی دوهفته سمت مهمانداری ما را داشتند. ده روز سفر ما از آبهای بمبئی تا جزیره موریس به طول انجامید و در این مدت خستگی و ملالت ما به نهایت رسیده بود و همه آرزو داشتیم که هر چه زودتر به خشک برسیم و از رنج سفر پر مشقت و دریا خلاص شویم.

بامداد روز بیست و سوم مهرماه ۱۳۲۰ جزیره موریس نمایان گردید. از دور محوطه بهشت آسای جزیره مانند خرمنی از گل و گیاه دیده می شد و منظره حرم و سرسبز آن مایه سرور و شادی همه ما شد.

آن روز پس از بیست روز رنج و تب جان فرسا در قلب خود احساس اندکی خرمی و نشاط می نمودیم. کشتی در نزدیکی جزیره توقف نمود و با نورافکنها مشغول دادن علامتی به ساحل شدند و از آنجا نیز جواب داده شد.

یکی از کارکنان هندی کشتی مردی سهراب نام بود که مادر ایرانی و اهل کرمان بود. از او که زبان فارسی را هم خوب می دانست سؤال شد چه موقع در جزیره پیاده خواهیم شد. جواب داد: چهار ساعت بعد از ظهر. البته از این که تا ساعت چهار بعد از ظهر باید در کشتی بمانیم ناراضی و ملول شدیم، ولی تحمل این چند ساعت را بر خود هموار نمودیم.

در ساعت چهار بعد از ظهر فرماندار انگلیسی جزیره آقای سربید کلیفرد و

جمعی از رجال شهر با لباس رسمی به وسیله قایق تا کشتی به استقبال آمدند و به اعلیحضرت خیر مقدم گفتند و مراجعت نمودند و سپس ما را در بندر پیاده کردند. چند تاکسی از تاکسیهای کرایه ای شهر که از اتومبیلیهای تاکسی تهران بزرگتر بود منتظر ما بود. من و اعلیحضرت پدرم در تاکسی نخستین نشستیم و سایرین هم در تاکسیهای دیگر سوار شدند و یکسر به عمارت و باغی که در یکی از محلات خوب شهر برای اقامت ما در نظر گرفته بودند رهسپار شدیم. روز نامه ها موریس خیر ورود اعلیحضرت شاه و ما را در خبرهای روزانه آن روز بطور اختصار نوشتند.

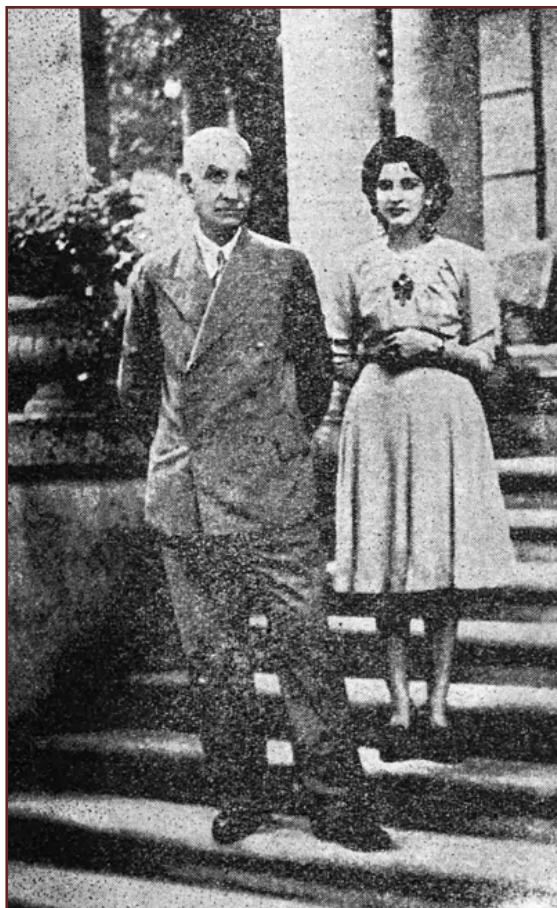
اینک تصور می کنم سزوار است قبل از این که به شرح جریان زندگی و چگونگی محل اقامت خودمان در موریس پردازم مختصری از وضع جغرافیایی و اوضاع و احوال سکنه و مردم موریس را که برای بیشتر هم مهینان عزیز من مجهول است در این جا تشریح کنم.

البته چون ما ارتباطی با مردم و سکنه موریس نداشتیم و در گوشه عزلت و انزوای مطلق در آن جزیره به سر می بردیم این اطلاعات من خیلی کلی و مختصر است و اصولاً حاجتی به این که وارد جزئیات بیشتری شویم نمی بینم.» (۴)

**شمس پهلوی در ادامه آن در باره اقامتگاه رضا خان پهلوی در جزیره "موریس" اینگونه شرح می دهد:**

اقامتگاه ما در موریس باغ وسیع سرسبز و خرمی بود که سراسر آن از انواع و اقسام درختان مناطق حاره و گل ها و گیاهان استوایی پوشیده شده بود؛ چیزی که بیش از همه در این باغ جلب نظر می کرد درختان گل کاغذی بود که جلوه و شکوه خاصی داشت و بسیار زیبا و فریبنده بود.

در گوشه ای از باغ زیر درختان انبوه و تناور، استخر بزرگی که در حکم دریاچه کوچکی بود، واقع شده بود و دو لاکپشت بزرگ که پنج برابر لاکپشت های



معمولی ایران بودند در کنار استخر زندگی می‌کردند. این باغ دارای دو ساختمان بود، یکی عمارت دو طبقه بالنسبه بزرگی که دارای اتاق‌های متعدد و سالن و اتاق ناهارخوری بود و تخصیص به محل اقامت اعلیحضرت فقید و من و والاحضرت شاهپورها داده بودند؛ یکی هم ساختمان کوچکتري که مخصوص همراهان و مستخدمین بود. مبل و اثاثیه اتاق‌ها ساده و متوسط ولی روی هم رفته کافی و پاکیزه بود و احتیاجات ما را تکافو می‌کرد به خصوص که می‌توانستیم آنچه را هم کم داشتیم و یا برای مصارف شخصی ما لازم بود از شهر خریداری کنیم.

عده کافی از مستخدمین بومی برای خدمت ما گمارده بودند. رئیس غذا و آشپزخانه یک نفر فرانسوی بود به نام «مسیو لومو» که هتل بزرگی را در شهر پرلویی مرکز موریس اداره می‌کرد، و رئیس مستخدمین هم شخصی بود به نام «مسیو لارش» که نژاد او مخلوطی از فرانسوی و سیاهان بومی موریس بود و هر دوی آن‌ها با جدیت و حسن نیت به ما خدمت می‌کردند.

آقای اسکرین که از بمبئی تا موریس همراه ما آمده بود، تا مدت دو، سه هفته در موریس ماند و سمت میهمانداری ما را داشت و پس از سه هفته ایشان موریس را ترک گفتند و شخصی به نام «مستر پیکوت» که مردی مؤدب و مهربان بود جانشین ایشان شد و مستر پیکوت دفتری در مجاورت محل اقامت ما داشت و کلیه مراجعات ما با ایشان بود. در موریس هم مانند کشتی ما میهمان دولت انگلیس بودیم و با کمال سخاوت از ما پذیرایی می‌کردند و این موضوع باعث ناراحتی و تکرر خاطر اعلیحضرت فقید بود زیرا ایشان از روزی که از تهران حرکت کردند میلشان این بود که در یک گوشه دور افتاده‌ای از دنیا مانند یک فرد عادی به خرج خودشان آزاد زندگی کنند و هرگز مایل نبودند میهمان شخص یا دولتی باشند و در موریس هم این موضوع را به کرات تذکر می‌دادند که به ایشان اجازه دهند به کانادا یا نقطه دور دیگری عزیمت کنند و آزادانه به میل خود زندگی نمایند، ولی جواب مساعدی به ایشان داده نمی‌شد.

در قسمت بهداشت از طرف میهمانداران ما مراقبت‌های لازم درباره ما می‌شد. پس

از ورود به موریس به همه ما واکسن تیفوئید تلقیح کردند و به ما یادآوری نمودند که بدون پشه‌بند نخواهیم زیرا علاوه بر اینکه بیم گزیدن پشه مالاریا می‌رفت، در موریس همیشه قبل از بارندگی مقدار زیادی مورچه پردار در فضا به پرواز در می‌آمد به طوری که اغلب صبح‌ها که از خواب بر می‌خاستیم تمام روشویی و وان حمام انباشته از این حشره بود.

مورچه‌های پردار و شبنم سنگین موریس از آن چیزهاییست که خاطره آن را من هرگز فراموش نخواهم کرد. همچنین هر وقت احتیاج به پزشک پیدا می‌کردیم بلادرنگ مسیو لارشه رئیس مستخدمین، طبیبی برای ما حاضر می‌کرد.

با وجود اینکه وسایل راحتی و آسایش ما را از لحاظ مادی از هر حیث فراهم کرده بودند، همه بدون استثناء روحا ناراحت و دل‌تنگ بودیم و غربت و رنج دوری از وطن ما را عذاب می‌داد به خصوص که در موریس هم تا مدت‌ها یعنی تا وقتی که پیمان سه‌گانه بین ایران و انگلیس و شوروی امضاء گردید، از داشتن هر گونه ارتباط با وطن و یار و دیار محروم بودیم. نه نامه یا تلگرافی از ایران به ما می‌رسید و نه تلگراف و نامه‌های ما را به مقصد تهران قبول می‌کردند. به کلی از اوضاع کشور خود بی‌خبر بودیم و این بی‌خبری همان‌طور که قبلا هم نوشته بودم بیش از همه خاطر اعلیحضرت فقید را رنج می‌کرد.

تنها از رادیو لندن و برلین، خبرهای وطن را می‌شنیدیم. متأسفانه اغلب اتفاق می‌افتاد که هر دو طرف یعنی هم لندن و هم برلین به اعلیحضرت فقید دشنام می‌دادند و اینجا بود که اعلیحضرت با یک دنیا تأثر می‌فرمودند جرم من جرمیست که باید هر دو طرف به من ناسزا بگویند.

با اینکه از رادیو هم خبر خوشی نمی‌شنیدیم، معه‌ذا بدان دلخوش بودیم که نام ایران را می‌شنویم و همین که ساعت خبرهای رادیو فرا می‌رسید، همه گرد رادیو جمع بودیم یا رادیویی را در بغل گرفته به اتاق خود می‌بردیم. مکرر کوشیدیم و امتحان کردیم شاید بتوانیم صدای رادیو تهران را بشنویم و همیشه مأیوس شدیم. معه‌ذا همه روز بی‌اختیار این آزمایش را تکرار می‌کردیم.

نظم یکی از اصول تغییرناپذیر زندگانی اعلیحضرت پدرم بود، و تا آنجا که من به یاد دارم هیچ وقت ندیدیم در نظم و برنامه زندگی ایشان کوچکترین انحراف یا تغییری روی دهد. آنان که از نزدیک شاهد زندگی اعلیحضرت فقید بوده‌اند، می‌دانند که حتی سیگار کشیدن و چای خوردن و آب آشامیدن اعلیحضرت فقید هم هر روز در یک لحظه معین بود و در سفر و حضر تغییری نمی‌کرد.

اعلیحضرت فقید همانطور که از زمان سربازی عادت ایشان بود، همه روزه صبح بسیار زود قبل از برآمدن آفتاب از خواب بر می‌خاستند. در موریس هم این عادت را به هیچ‌وجه ترک نگفتند و همه روزه قبل از طلوع آفتاب از خواب بر می‌خاستند و مقارن ساعت ده وارد باغ می‌شدند و تا ساعت یازده و نیم در باغ کنار استخر قدم می‌زدند و در این موقع یکی از ما در خدمتشان بودیم. ساعت یازده و نیم سر میز غذا حاضر می‌شدند.

پس از صرف ناهار به اتاق خودشان می‌رفتند و تا ساعت دو و نیم استراحت می‌کردند. در ساعت دو و نیم مجدداً به باغ و کنار استخر می‌آمدند. در ساعت چهار چای صرف می‌کردند و آغاز شب هنگام شروع برنامه رادیو در سالن برای شنیدن خبرهای رادیو می‌آمدند. در ساعت هشت و نیم شامل میل می‌کردند و ساعت ده برای استراحت به اتاق خود می‌رفتند.

این بود به طور کلی برنامه زندگی عادی ایشان که ثابت بود و تغییر نمی‌کرد ولی خواب همچنان از دیده ایشان فراری بود و تقریباً اغلب شب‌ها در موریس دچار رنج بی‌خوابی بودند و پیوسته از این بی‌خوابی و ناراحتی شکوه می‌کردند و می‌فرمودند شب اگر یک ملافه یا پتوی نازک روی خود بکشم قلبم در سینه تنگی می‌کند.

از شنیدن کوچکترین صدایی در شب ناراحت و عصبانی می‌شدند؛ اتفاقاً غوک‌ها هم در تمام ساعات شب در باغ با صدای گوش‌خراش خود غوغا می‌کردند به طوری که عاقبت ناگزیر شدند چند تن از مستخدمین را مامور جمع‌آوری غوک‌ها نمایند.

معهداً این تدابیر سودمند نبود و رنج و اندوه شاه پایانی نداشت و خواب همچنان از دیده ایشان فراری بود و ما هر وقت به چهره ایشان نگاه می‌کردیم، آثار یک رنج

عمیق، یک اندوه بزرگ را در چشمان ایشان می‌دیدیم و چه بسا که پنهان از نظر ایشان اشک تأثر از دیده می‌باریدیم.

انزوا و گوشه‌گیری

اعلیحضرت به هیچوجه مایل نبودند از باغ بیرون روند و از ملاقات و دیدار اشخاص گریزان بودند. پس از آنکه چند تن از نمایندگان مسلمانان موریس به دیدن ایشان آمدند و روزنامه‌های موریس خبر ملاقات آن‌ها را با اعلیحضرت فقید با گوشه و کنایه‌هایی نقل کردند، اعلیحضرت در این تصمیم راسخ‌تر شدند و حتی باطناً مایل نبودند که ما هم از باغ خارج شویم و با مردم تماس حاصل کنیم.

چندین بار برای اینکه ایشان را قدری سرگرم نماییم، اصرار کردیم که به اتفاق به سینما برویم چون اصرار و ابرام ما زیاد می‌شد، ظاهراً قبول می‌کردند معنک پا به سینما نگذاشتند.

فقط یک بار مجبور شدند سراسیمه و با یک دنیا اضطراب از باغ خارج شوند و آن هنگامی بود که به ایشان اطلاع دادند حادثه اتومبیلی برای والاحضرت شاهپور محمودرضا روی داده است و اعلیحضرت سوار تاکسی شده و به عجله به محل وقوع حادثه شتافتند؛ در این واقعه که بی‌نهایت موجب نگرانی ما را فراهم ساخت خوشبختانه به والاحضرت شاهپور محمودرضا آسیبی نرسیده بود اما متأسفانه آقای ایزدی که با والاحضرت شاهپور در اتومبیل بود سخت مجروح شد، به طوری که ناگزیر مدتی در بیمارستان بستری گردید.

اعلیحضرت همه روزه ضمن فرمایشاتی که برای دلداری و تسلیت خاطر ما می‌فرمودند، تاکید می‌کردند که از درس و بحث و ورزش غافل نشوید. مخصوصاً مراقبت می‌فرمودند که ورزش روزانه والاحضرت شاهپورها ترک نشود و به وسیله آقای پیکوت یک معلم ورزش برای انجام همین منظور استخدام کرده بودند و ضمناً معلمین دیگری هم برای من و والاحضرت‌های شاهپور معین فرموده بودند که نزد آن‌ها زبان‌های خارجی را تکمیل می‌کردم.





اعلیحضرت برای والاحضرت شاهپور حمیدرضا و والاحضرت شاهدخت فاطمه نگران بودند که میادا ادبیات و زبان فارسی را فراموش کنند و از این رو تاکید می‌فرمودند که از مراجعه به کتاب‌های فارسی خود غفلت نکنند.

من در موریس برای رفع دل‌تنگی خود تصمیم گرفتم در تکمیل فن موسیقی که بدان آشنایی داشتیم بکوشم و چون اتاق من در مجاورت اتاق اعلیحضرت بود و نمی‌خواستم با تمرین پیانو موجب ناراحتی ایشان را فراهم آورم درصدد تهیه منزل جداگانه‌ای بر آمدم. اعلیحضرت ابتدا با این منظور موافق نبودند و می‌فرمودند نمی‌توانم جدایی تو را تحمل کنم ولی بعدا چون در مجاورت همان باغ‌خانه‌ای پیدا شد با منظور من موافقت فرمودند و من بدان خانه که دارای هفت اتاق و برای زندگی من کافی بود منتقل شدم.

اتفاقا یک کشتی به موریس آمده بود که به مناسبت مقتضیات جنگی اجازه نداده بودند مسافری آن به مسافرت خود ادامه دهند و در میان مسافرین کشتی دو نفر معلم موسیقی برای من پیدا شد که پیش آن‌ها مشغول تکمیل این فن شدم و ضمنا در همین موقع بود که آموختن زبان و ادبیات ایتالیایی را هم شروع کردم.

بین خانه‌ای که من برای سکونت اختیار کرده بودم با اقامتگاه اعلیحضرت پدرم باغچه‌ای فاصله داشت که من همه روزه از آنجا نزد اعلیحضرت پدرم می‌آمدم و مدتی از زیارت ایشان بهره‌مند می‌شدم.

زندگی اعلیحضرت شاهنشاه فقید و ما تقریبا بدین منوال که گفته شد می‌گذشت و از هر گونه ارتباط با وطن و اعلیحضرت همایون شاهنشاه برادر تاجدارم محروم بودیم تا اینکه پیمان سه‌گانه بین ایران و متفقین به امضا رسید و دولت ایران هم در سلسله دول متفق درآمد.

ما از موضوع پیمان و وقایعی که منجر به انعقاد آن شده بود، آگاه نبودیم فقط پس از چندی که در موریس بسر بردیم ناگهان دیدیم که طرز رفتار مامورین نسبت به ما تغییر کرد و برای نخستین بار نامه‌های متعددی از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و علیاحضرت ملکه و والاحضرت اشرف از تهران برای ما رسید و قبول کردند که

نامه‌ها و تلگراف‌های ما را به تهران برسانند.

آن روز ما از علت این تغییر رفتار آگاه نبودیم ولی پس از چند روز که به مناسبت انعقاد پیمان سه‌گانه ضیافتی از طرف فرماندار موریس به افتخار اعلیحضرت پدرم داده شد و ما را به آن ضیافت دعوت کردند، از علت این امر آگاه شدیم و به آزادی و نجات خود امیدوار گردیدیم.

خوب به یاد دارم برای شرکت در آن ضیافت پوشیدن لباس شب برای اعلیحضرت پدرم بسیار دشوار بود و می‌فرمودند من عادت به پوشیدن این لباس‌ها ندارم و در تمام عمرم جز لباس سربازی نپوشیده‌ام. معه‌ذا هر طوری بود لباس شب را پوشیده و به اتفاق در ضیافت فرماندار موریس که تمام رجال و بزرگان شهر و اولیای حکومت موریس در آن شرکت داشتند، حضور یافتیم.

اعلیحضرت پس از صرف شام زود مراجعت کردند و ما دو ساعت بعد از مراجعت ایشان مجلس ضیافت را ترک گفتیم. چند روز بعد هم مجدداً از اعلیحضرت و ما، به چای دعوت کردند ولی آن روز من به واسطه کسالتی که عارضم شده بود به آن میهمانی نرفتم و اعلیحضرت هم چون برای من نگران بودند، زود مراجعت کردند.

بعد از اینکه به ما اجازه دادند نامه و تلگراف به تهران بنویسیم و دیده انتظار ما به زیارت دستخط مبارک برادر تاجدارم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی روشن گردید، برای نخستین بار پس از چند ماه زندگی اسارت‌آمیز آمیخته با غم و حرمان، احساس فرح و انبساطی در قلب خود می‌نمودیم و رنج‌ها و آلام ما تا حدی تخفیف یافت.

از آن پس هر روز در انتظار دریافت نامه و خبری از تهران بودیم. هر وقت نامه‌ای از تهران می‌رسید مانند پیک خرمی و سرور، قلوب ما را لبریز از شادی و مسرت می‌ساخت. همه گرد هم جمع شده برای خواندن آن بر یکدیگر سبقت می‌گرفتیم و تا مدتی آن نامه در میان ما دست به دست می‌گشت و راضی به جدا کردن آن از خود نبودیم.

بهترین اشتغالات روزانه ما این بود که خامه به دست گرفته و شرح اشتیاق خود را نسبت به وطن عزیز و زیارت اعلیحضرت همایونی برای تهران بنویسیم. (۵)

## خاطرات علی ایزدی

خاطرات علی ایزدی که تا هنگام مرگ با رضا خان بوده علی ایزدی می‌نویسد: « آثار ضعف و کسالت در اعلیحضرت روز به روز نمایان‌تر می‌شد، قیافه ایشان هر روز از روز پیش افسردمتر و شکسته‌تر می‌نمود. خوب به یاد دارم یکی از روزها بعد از ظهر که ایشان طبق معمول و عادت دیرین خود مشغول قدم زدن در باغ بودند و من در خدمت ایشان بودم، همین طور که نگاهم متوجه ایشان بود، یکباره در برابر خود شبخ ضعیف و نحیفی از اعلیحضرت مشاهده نمودم. پس از این که مدتی قدم زدند ناگهان به درختی تکیه فرمودند: «چه ضرر دارد یک چایی بخورم». فردای آن روز اعلیحضرت برای نخستین بار راه رفتن صبح را ترک کردند و جلوی ایوان روی صندلی نشسته بودند. وقتی حضور ایشان شرفیاب شدم از دل درد شکایت داشتند. استدعا کردم اجازه فرمایند طبیب خصوصی که معین شده بود، یعنی دکتر شارل خدمت ایشان برسد. اعلیحضرت جدا متناع کردند و فرمودند: «مقصود تو را نمی‌فهمم، اگر تو تصور کنی عمری که در خدمت کشور صرف نشود به درد می‌خورد، اشتباه کرده‌ای. من محمد جعفر نیستم که بخورم و بخوابم. من در تمام عمر از بیکاری و آسایش گریزان بودم و هر وقت که نمی‌توانستم کار مفیدی انجام دهم آن وقت بود که احساس ناراحتی و درد و الم در خودم حس می‌کردم. اشخاصی که از نزدیک مرا می‌شناسند شاهدند قبل از کودتا جز انزوا و گوشه‌گیری و تأسف به وضع مملکت هیچ گونه آمیزش و مشغولیاتی نداشتیم. نه، تو ایدا خیال نکنی که من بیماری جسمی داشته باشم من در نهایت سلامتی هستم.» و سپس در حالی که دست خود را به قلب و کبد زدند فرمودند: «کوچکترین عیب و اختلالی در اعضا بدن من وجود ندارد.» اما در همان حال که این سخنان را بر زبان می‌راندند من به خوبی حس می‌کردم که اعلیحضرت به سختی تنفس می‌کنند و

رنگ ایشان کاملاً پریده و ارتعاش خفیفی در دست‌های ایشان نمایان است. به این جهت اصرار کردم که معهدا اجازه فرمایند به دکتر شارل بگویم برای تقویت مزاج

اعلیحضرت دارویی تجویز نماید. پس از این که از حضور اعلیحضرت مرخص شدم فوراً به دکتر شارل تلفن کردم و از او خواش نمودم که چند دقیقه نزد من بیاید. پس از آن که دکتر شارل وارد شد وضع مزاجی اعلیحضرت را چنان که دیده بودم برای او بیان کردم و تقاضای دارویی برای تقویت مزاج ایشان نمودم. اعلیحضرت از فراز ایوان که مشرف بر در ورودی بود متوجه آمدن دکتر شارل شدند و از من سوال فرمودند: «کی ناخوش است؟ دکتر برای چه آمده؟» چون در آن هنگام پای و الاحضرت شاهپور علیرضا مجروح بود و بستری بودند جواب دادم: «برای عیادت و الاحضرت آمده‌اند».

همین که دکتر شارل نزدیک اعلیحضرت رسیدند فرمودند: «از دکتر سوال کن پای و الاحضرت شاهپور چطور است». من در آن هنگام از فرصت استفاده کرده عرض کردم: «اجازه فرمایید از دکتر خواهش کنم دارویی هم برای رفع دل درد اعلیحضرت تجویز کند». ایشان گفتند: «من برای اینکه دکتر کسل نشود موافقت می‌کنم والا من اهل خوردن دوا نیستم». بعد از ظهر آن روز بیماری اعلیحضرت رو به شدت گذاشت و آثار تورم در پای اعلیحضرت نمایان گردید، به طوری که پوشیدن کفش برای ایشان مشکل شده بود با وجود این اعلیحضرت مایل به مراجعه طبیب نبودند و می‌فرمودند: «این تورم بر اثر فشار کفش پیدا شده. تصور نکن کسالت باشد». فردای آن روز تورم در هر دو پا بروز کرد. من از اعلیحضرت مصرا تقاضا کردم اجازه فرمایند دکتر از ایشان عیادتی بنماید. اعلیحضرت فرمودند: ضرری ندارد بیاید، اگر معالجه‌ای به عقلش می‌رسد بکند» و همان لحظه به دکتر اطلاع دادم. دکتر شارل چند داروی مٲر و مسکن تجویز کرد که از تورم پا کاست، ولی درد دل باقی بود، منتها اعلیحضرت سعی داشتند که به روی خود نیاورند و در هر حال از نارحتی قلب خود بی‌خبر بودند. در ساعت یازده که اعلیحضرت برای صرف نهار تشریف بردند، من احساس کردم کسالت اعلیحضرت رو به اشتداد است. به دکتر شارل تلفن کردم که چند نفر از بهترین پزشکان موریس را برای کنسولتاسیون و معاینه دقیق حال مزاجی اعلیحضرت دعوت کند و قرار بر این شد که در ساعت چهار بعد از ظهر این کار را انجام دهد.

در ساعت دو ونیم بعد از ظهر که اعلیحضرت برای رفتن به باغ از عمارت پائین آمدند. به عرض ایشان رسانیدم که: « برای معاینه دقیق از اعلیحضرت چهار بعد از ظهر دکتر شارل به اتفاق سه طبیب دیگر شرفیاب خواهند شد». با این که فکر می‌کردم ممکن است اعلیحضرت امتناع فرمایند، ولی این بار اعلیحضرت فرمودند: « بسیار کار خوبی کردی».

چهار بعد از ظهر پزشکان مزبور به اتفاق دکتر شارل اجازه شرفیابی حاصل کردند و پس از معاینه دقیقی که از اعلیحضرت نمودند و پس از بحث و مشورت طبی گفتند: « لازم است اعلیحضرت به یکی از بیمارستانها دارای دستگاه رادیو گرافی است تشریف ببرند تا از قلب و جهاز هاضمه ایشان عکسبرداری شود».

اعلیحضرت از رفتن به بیمارستان و برداشتن عکس امتناع داشتند و می‌فرمودند: « این دل دردی که من دارم محتاج این چیزها نیست»، ولی از اصرار زیاد قبول کردند که به بیمارستان برای عکسبرداری مراجعه کنند و قرار شد دو روز بعد این کار صورت گیرد.

فردای آن روز صبح زود دکتر شارل به اتاق من آمد و گفت: « از قرار معلوم اعلیحضرت مبتلا به بیماری قلبی شدیدی می‌باشند. دستگاه رادیو گرافی که در بیمارستان موریس هست آنقدر دقیق نیست که بتواند خوب عکس برداری کند، معهذا فردا عکس برداری خواهد شد اما اگر تصادفاً موضوع مسافرت اعلیحضرت به کانادا عملی شود ( چون آن ایام پیوسته مشغول گفتگو بودیم که اجازه مسافرت اعلیحضرت را به کانادا تحصیل کنیم) واجب و لازم است که دژوهانرسبورک پایتخت آفریقای جنوبی که بیمارستانهای آن دارای وسایل رادیو گرافی است قبل از حرکت به طرف کانادا از قلب اعلیحضرت عکس برداری دقیقی به عمل آید».

معمولاً در آغاز شب اعلیحضرت ساعتی از وقت خود را صرف شنیدن رادیو می‌فرمودند. شب بعد از روزی که معاینه از اعلیحضرت به عمل آمد، اعلیحضرت طبق معمول برای شنیدن رادیو تشریف آورده بودند و من افتخار حضور داشتم. همین که پیچ رادیو را گشودیم سخنگوی رادیو لندن ضمن خبرهای خود اطلاع داد که حال مزاجی اعلیحضرت شاه سابق ایران در موریس خطرناک است.

خبر رادیو لندن در اقطار و اکناف دنیا به سرعت انتشار یافت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هم در تهران این خبر را شنیده و دچار نگرانی شده بودند و به همین جهت فردای آن روز تلگرافهای متعددی از اعلیحضرت همایونی و در بار به ما رسید که از وضع مزاجی اعلیحضرت فقد پرسش کرده بودند.

چون ما طبیب نبودیم و درست از بیماری اعلیحضرت آگاه نبودیم فوراً سلامتی اعلیحضرت را به تهران اطلاع دادیم، ولی بعداً دکتر شارل وخامت وضع مزاجی اعلیحضرت را به من گوشزد کرد، ولی ما همچنان موضوع کسالت قلبی را از اعلیحضرت مکتوم داشتیم و ایشان هم تصور می فرمودند که جهاز هاضمه ایشان خوب کار نمی کند و از این رو به جای قلب پیوسته از معده شکایت داشتند. (۶) (رضاشاه، خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی علی ایزدی) به اهتمام غلامحسین میرزا صالح- ناشر: طرح نو- ۱۳۷۲- صص ۴۵۶ - ۴۵۳)

ص ۴۷۷ « تأملات روحی و عدم اعتنا به طبیب و دوا باعث اشتداد بیماری اعلیحضرت بود. کم کم اغلب روزها احساس دل دردهای شدیدی می کردند و چشم ایشان روز به روز ضعیفتر می شد. از آغاز بیماری اعلیحضرت صبح را فقط در اتاق قدم می زدند. در یکی از روزها که من در خدمت ایشان بودم دیدم که اعلیحضرت حتی در اتاق قادر به راه رفتن نیستند و به سختی طول اتاق

را می پیمایند متأسفانه این بیماری که اعلیحضرت هرگز نمی خواستند وجود آن را هم باور نمایند و آن را مورد اعتماد قرار دهند روز به روز زیادتر می شد و رفته رفته از قوای جسمی ایشان می کاست. هر وقت بیماری قلبی اعلیحضرت رو به شدت می نهاد، بیش از همه جهاز هاضمه ایشان را ناراحت می کرد از این رو این بار هم از دل درد اظهارتالم می کردند، ولی چون از بیماری خود آگاه نبودند و نمی خواستند قبول هم کنند که کسالتی دارند این دل دردهای پی در پی را ناشی از بدی غذا می دانستند و از غذا و طبخ آن ایراد بسیار می گرفتند و روزی نبود که چندین بار به آشپزخانه سرکشی نکنند. از آشپز ایراد بگیرند .

در یکی از شبها در ساعت هشت که برای استراحت به اتاق خود رفته بودند و من هم در حضورشان بودم، فرمودند: « ایزدی، این دل درد دست از سر من بر نمی دارد». عرض کردم: «اجازه فرمایید پزشکی که متخصص امراض جهاز هاضمه باشد

دعوت کنیم تا از اعلیحضرت عیادت نماید». با این که هرگز معتقد به طبیب و دوا نبودند بالاخره در نتیجه اصرار من موافقت کردند و روز بعد یک طبیب عالیمقام و دانشمند سوئیسی به نام «دکتر بروسی» را برای معالجه اعلیحضرت دعوت کردیم.

«دکتر بروسی» پس از معاینه اعلیحضرت تأکید کردند که بیشتر اوقات باید اعلیحضرت استراحت نمایند و حتی الامکان راه رفتن را کم کنند.

چند روز پس از واقعه آغاز شب دچار دل درد شدند. در همان شب و در ساعت چهار و نیم بعد از نیمه شب، هنگامی که برای رفتن به محل «توالت» از تختخواب پایین آمده بودند، دچار حمله قلبی شدیدی می‌شوند و به زحمت خود را تا نزدیک تختخواب می‌رسانند و در آن جا به سختی زمین می‌خورند به طوری که یک دست و صورتشان مجروح می‌شود و از هوش می‌روند. فوراً به «دکتر بروسی» و یکی از پروفیسورهای متخصص در امراض قلب اطلاع دادیم و بلافاصله هر دو حاضر شدند و پس از معاینه اعلیحضرت خیلی اظهار نگرانی کردند و گفتند: «این حمله قلبی بسیار شدید بود و حتی امید نداریم که تا ده ساعت دیگر اعلیحضرت حیات داشته باشند». معهذا بلا درنگ معالجات آغاز شد و چون اعلیحضرت به سختی و به زحمت تنفس می‌کردند، دستور تنفس مصنوعی دادند و آمپولهایی تزریق کردند. در نتیجه این حمله قلبی، هشت روز تمام اعلیحضرت گرفتار بستر بودند و چند روز نخستین آن در حال اغماء و بیهوشی بسر بردند. در این مدت خود من شخصاً نسخه پزشکان را به داروخانه برده و پس از تحقیق کامل در نوع داروهایی که تجویز کرده بودند، آن را می‌خریدم و بطور کلی داروهایی که تجویز می‌کردند اغلب مسکن و برای تقویت قلب بود.

همین که اعلیحضرت دچار حمله قلبی شدند و احتیاج به مراقبت دایمی و پرستار پیدا کردند، بانوی صاحبخانه «میس آکین» تعهد پرستاری اعلیحضرت را کرد و با کمال جدیت و دلسوزی این وظیفه دشوار را انجام می‌داد و در تمام ساعات و لحظات مراقبت بسیاری از حال مزاجی اعلیحضرت می‌نمود. در این هشت روز «دکتر تنکین» همه روز برای عیادت و اطلاع از احوال مزاجی اعلیحضرت بدان جا می‌آمد.



در همان اوانی که اعلیحضرت مجدداً دچار کسالت گردیدند، والاحضرت شاهدخت شمس که در تهران اطلاع یافته بودند، مصمم شدند بار دیگر به نزد اعلیحضرت پدر خود بیایند.

با وجودی که اعلیحضرت فقید بسیار شایق و مایل به دیدار والاحضرت بودند، برای این که والاحضرت دچار زحمت و رنج مسافرت نشوند، راضی به مسافرت ایشان نبودند، ولی والاحضرت را شوق دیدار پدر وادار کرد تصمیم خود را اجرا کنند و به طرف ژوهانسبورک حرکت نمایند.

وقتی تلگراف ورود والاحضرت شمس به قاهره رسید، این هشت روز بیماری شدید اعلیحضرت به پایان رسیده و حال مزاجی ایشان تا حدی رو به بهبودی نهاده بود، بطوری که حتی از تختخواب برخاسته و چند بار هم از اتاق خود بیرون آمده و در باغ قدم زده بودند. خبر ورود والاحضرت شاهدخت شمس در این هنگام فوق العاده باعث خوشوقتی و مسرت اعلیحضرت فقید گردید و وقتی والاحضرت شاهدخت با هواپیما وارد ژوهانسبورک شدند و به دیدار اعلیحضرت نایل آمدند این خوشوقتی و مسرت به کمال رسید.

والاحضرت شاهدخت شمس بهیچوجه از چگونگی وضع مزاجی اعلیحضرت و خطری که از ایشان گذشته بود، آگاه نبودند و پس از اطلاع ابراز تأسف و تأثر بسیار نمودند.



احوال مزاجی اعلیحضرت، مخصوصاً پس از آمدن و الاحضرت شاهدخت شمس، رو به بهبودی نهاده بود. همه فکر می کردیم خطر به خواست خداوند رفع شده و جای نگرانی نیست. آغاز شب و الاحضرت شاهدخت در خدمت اعلیحضرت بودند و من هم افتخار حضور داشتم.

اعلیحضرت آن شب اتفاقاً بیش از سایر شبها خندان و مسرور بودند و همانطور که عادت ایشان بود، گاهگاهی لطیفه های نغز و سخنان شیرین بر زبان می راندند و چیزی که به فکر ما و هیچکس نمی رسید این بود که این شب آخرین شب زندگانی اعلیحضرت رضا شاه پهلوی است.

ساعت شش صبح روز چهارشنبه چهارم مرداد ۱۳۲۳ بود. هنوز از خواب بیدار نشده بودم که صدای در را شنیدم. وقتی در را گشودم سید محمود پیشخدمت مخصوص اعلیحضرت را دیدم که سراپا غرق در تشویش و اضطراب است. پرسیدیم: «سید محمود چه شده؟» جواب داد: «اعلیحضرت از خواب بیدار نمی شوند!» گفتیم: «شاید شب را بی خوابی کشیده اند و حالا خوابشان برده.» سید محمود که معلوم بود قبلاً وارد اتاق شده و خطر را احساس نموده، جواب داد: «شما خوب است همین حالا اعلیحضرت را ببینید.» فوراً لباس پوشیده و خود را به خوابگاه اعلیحضرت رسانیدم. چهره اعلیحضرت خیلی آرام بود و اصلاً اثری از مرگ در آن دیده نمی شد. دست اعلیحضرت را که هنوز گرم بود، به دست گرفته و بآرامی گفتیم: «حال مبارک چطور است؟» جوابی نشنیدم. چند بار دیگر سؤال خود را بلندتر تکرار کردم و باز هم جوابی نشنیدم. در این موقع بود که احساس خطر را نموده و فوراً خود را به تلفن رسانیدم و به «دکتر بروسی» اطلاع دادم که فوراً خود را برساند.

پس از چند دقیقه «دکتر بروسی» و پروفسور متخصص امراض قلب و «دکتر تکین» در بالین اعلیحضرت حضور یافتند و در همین موقع بود که و الاحضرت شاهدخت شمس و الاحضرت های شاهپور نیز سراسیمه در گرد اعلیحضرت جمع شده و منتظر اعلام نظر پزشکان شدند.

پس از چند لحظه ای «دکتر بروسی» اطلاع داد که در ساعت پنج صبح حمله قلبی شدیدی بار دیگر عارض اعلیحضرت گردیده و در نتیجه این حمله اعلیحضرت فوت کرده اند. (۷)

## توضیحات و مأخذ

◀ پی نوشتها : روایت جزیره و جنازه «رضا شاه» از کتاب «زندگی و زمانه شاه»  
«

۱- Bullard to Foreign Office, No. 1037, 24 October, 1941, E-1  
6943, FO 371/27248.

۲- همان.

۳- E-6943, FO 371/27248.

۴- غلامحسین میرزا صالح، رضا شاه: خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی، تهران، صهبا، ۱۳۷۲، صص. ۵۶۴-۵۶۵.

۵- در مورد شرح بازگرداندن جسد رضا شاه نگاه کنید به: محسن صدر، خاطرات صدرالاشرف، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۴، صص. ۵۱۱-۵۰۲.

◀ پی نوشتها : تخریب مقبره رضاشاه - (رضاشاه و جنازه اش در تبعید)  
[۱]. روزنامه اطلاعات ۱۳/۷/۱۳۲۰.

[۲]. وسعت جزیره موریس یا "ایل دوفرانس" که متعلق به دولت انگلیس بود هزار و هشتصد و پنجاه و سه کیلومتر مربع و جمعیت آن در حدود ۳۸۰ هزار نفر بود. از این تعداد ۲۸۵ هزار نفر هندی و پنج هزار نفر چینی و بقیه سفیدپوستان اروپایی و اهالی بومی بودند و مرکز فرمانروایی آن شهر "پورت لویی" بود.

جزیره موریس در اقیانوس هند و در ششصد کیلومتری مشرف ماداگاسکار که متعلق به دولت فرانسه و در جنوب شرقی قاره آفریقا واقع شده و در ۲۲ درجه طول

- جغرافیایی خط استوا و ۵۵ درجه نصف النهار گرینویچ قرار دارد.
- [۳]. خسرو معتضد، رضاشاه: سقوط و پس از سقوط، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۶، ص ۲۲۷.
- [۴]. همان، ص ۲۵۵.
- [۵]. همان، ص ۲۶۰-۲۵۸.
- [۶]. مرگ در مرداب: خاطراتی از دوران تبعید رضاشاه، ص ۷۲.
- [۷]. خسرو معتضد، همان، ص ۳۴۸ و ۳۴۷.
- [۸]. مرگ در مرداب: خاطراتی از دوران تبعید رضاشاه، ص ۷۲ و ۷۳.
- [۹]. سالهای بحران: خاطرات روزانه محمدناصر صولت قشقایی از فروردین ۱۳۲۹ تا آذر ۱۳۳۲، به تصحیح نصرالله حدادی، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶، ص ۵۳.
- [۱۰]. همان، ص ۵۵.

## فصل چهارم

### آخرین روزهای رضاشاه در ایران

ماجرای خروج رضاشاه از ایران که در پی حمله متفقین به خاک ماصورت گرفت؛ یک واقعه تاریخی تاثرانگیز است که پایان کارپهلوی اول را رقم زده است. در جریان این حادثه ناظرانی بر سفر طولانی رضاشاه از تهران به بندرعباس قرارداداشتند و پنجاه سال پیش زمینه های این سفر و خط سیر آنرا بیان کردند. از آنجا که این گفته ها باید ثبت تاریخ شود و آیندگان از ما وقع باخبر باشند؛ نگاهی به گفته های یکی از ملاکین کرمان که رضاشاه در هنگام عزیمت از ایران دوسه روزی را در خانه اوبسربرده است و نیز گفته های افسر ارتشی که به همراه رضاشاه از کرمان تا بندرعباس ملتمز رکاب بوده و سرانجام اوبود که رضاشاه را در کشتی بسوی ژوهانسبورگ راهی کرد؛ شنیدنی است.

خانه ای که رضاشاه در کرمان سه روز در آن بسربرد؛ آخرین اقامتگاه رضاشاه فقید در خاک وطن بود. به این جهت چهل و چند سال پیش مصاحبه ای با آقای هرنندی میزبان رضاشاه بعل آمد و از او خواسته شد که خاطرات خود را از آخرین روزهای اقامت رضاشاه فقید در خاک وطن شرح دهد. اینک آنچه میزبان اعلیحضرت فقید در باره اقامت سه روزه آن مرد بزرگ در خانه اش تعریف کرده است را میخوانید. این مصاحبه در سال ۱۳۳۶ در مجله تهران مصور بچاپ رسیده است.

هرندی گفت: اکنون با آنکه شانزده سال از آن تاریخ میگذرد هنوز جزئیات آنرا مو به مو بخاطر دارم. درست روز ۲۷ شهریور سال ۱۳۲۰ بود که شاه رخ فرماندار وقت کرمان مرا بفرمانداری احضار کرد و گفت تایکی دو روز دیگر میهمان عالیقدر و بزرگی به کرمان میاید و یکشب در اینجا بسر خواهد برد. باید وسائل پذیرائی کاملی را

آماده کنی. فرماندار در آنموقع بمن نگفت که میهمان عالیقدر کیست. ولی خود من به حدس دریاقتم که این میهمان شاهنشاه فقید میباشد به این جهت بفرماندار گفتم: باکمال افتخار برای پذیرائی از میهمان بزرگ و ارجمند خودآماده هستم. ولی ممکن است بفرمائید میهمان ماچه روزی به کرمان وارد خواهند شد؟ فرماندار گفت: فردا یعنی روز ۲۸ شهریور از اصفهان عازم کرمان خواهند شد و روز ۲۹ شهریور وارد کرمان میشوند. من بلافاصله از فرمانداری بخانه مراجعت کردم و تا عصر همان روزخانه را برای پذیرائی از میهمان ارجمند آماده ساختم. روز ۲۹ شهریور عده معدودی در کرمان در انتظار ورود موکب شاهنشاه فقید بودند. ولی تا مقارن غروب هیچگونه اطلاعی از ساعت ورود به کرمان نرسیده بود. در این ساعت خبر رسید که ورود اعلیحضرت فقید یک روز بتاخیر افتاده است و روز سیام شهریور وارد کرمان میشوند.

آنروز مقارن ساعت ده صبح من باتفاق معاون لشکر مقابل درخانه ایستاده بودیم که ناگهان از سر کوچه افسر قد بلندی ظاهر شد. من و فرمانده لشکر تصور کردیم که این افسر حامل پیامی برای ما میباشد. باینجهت بطرف او رفتیم. ولی هنوز فاصله ما از چهار متر کمتر نشده بود که ناگهان متوجه شدم این افسر بلند قد اعلیحضرت فقید میباشد. بعد از آنکه خود را به حضور اعلیحضرت معرفی کردم؛ گفتند: چرا در فرمانداری برای ما جاتعیین نکرده اید؟ عرض کردم فرمانداری جای مناسبی نداشت. از این گذشته خانه درویشی چاکر متعلق بخود شاهنشاه میباشد. شاهنشاه پس از لحظه ای مکث پرسیدند: فرمانده لشکر کجاست؟ بعرض رساندم؛ فرمانده لشکر به بازدید راه سیرجان رفته است. فرمودند؛ بگوئید رئیس ستاد لشکر اینجا بیاید. چند دقیقه بعد رئیس ستاد لشکر بحضور اعلیحضرت رسید. شاهنشاه فقید فرمودند فوراً پرونده ناامنی راههای کرمان رانزد من بیاور. بعداز رفتن رئیس ستاد اعلیحضرت فقید در حالیکه من در التزام بودم از کلیه اطاقهایی که برای معظم له و الاحضرتها و ملتزمین آماده شده بود با دقت و حوصله بازدید کردند و هنگامیکه از پلههای عمارت پائین می آمدند فرمودند: اطاقها خیلی خوب است. ولی نمیدانم چرا بچه ها دیر کرده

اند؟ معه‌ذا دستور بده اطاق خواب مرا تغییر بدهند. فوراً امرشان را اطاعت کردم. شاهنشاه بدون آنکه لحظه‌ای استراحت کند؛ مرتب قدم می‌زدند. نیم‌ساعت بعد ۱۶ اتومبیل یکی پس از دیگری مقابل درخانه توقف کردند و الاحضرته‌ها و سایر ملتزمین از اتومبیلها پیاده شده نزد شاهنشاه فقید آمدند. اعلیحضرت خودشان اطاق و الاحضرته‌ها و ملتزمین را تعیین کردند و پس از فراغت از اینکار مجدداً به باغ تشریف آورده و مشغول گردش در باغ گردیدند.

من در تمام مدت پشت سرشان حرکت می‌کردم. اعلیحضرت پس از چند دقیقه گردش در باغ مرا مخاطب قرار داده؛ فرمودند: دیدی خارجی ماچه کردند. آنها دیدند اگرده سال دیگر ایران باین ترتیب جلو برود؛ دیگر حریف ما نخواهند شد. باوجود این بخدا قسم اگر با کمک یکدیگر بکشور ما حمله نکرده بودند و جداگانه می‌آمدند؛ قادر نبودند بسرحدات ما تجاوز کنند. ولی آنها بدون اعلان جنگ از شمال و جنوب بکشور ما حمله کردند و شهرهای ما را که بهیچوجه خود را برای دفاع آماده نکرده بودند؛ مورد حمله قرار دادند. به این جهت ما هم ناچار بودیم که دستور متارکه صادر کنیم.

اعلیحضرت فقید هنگامیکه این مطالب را اظهار میداشتند؛ بسیار متأثر و غمگین بنظر میرسیدند. در این موقع محمود جم که جزو ملتزمین بود نزد اعلیحضرت آمد. اعلیحضرت از او پرسیدند اطاقتان که بدنیت؟ بعرض رسید که بسیار خوب است. بعد مرا خطاب قرار داده سؤال کردند: در منزل حمام دارید؟ عرض کردم یک حمام خزینه دار هست. ولی تصور نمیکنم؛ مناسب باشد. فرمودند نه؛ عیبی ندارد. آنروز گذشت. در منزل طوری ترتیب کار را داده بودم که هنگامیکه اعلیحضرت به طبقه فوقانی تشریف می‌بردند دیگر هیچکس حق نداشت قدم به طبقه بالا بگذارد. آنشب شب اول ماه رمضان بود. ساعت ۹ صبح روز بعد خبر دادند که اعلیحضرت بطبقه پائین تشریف آورده اند. وقتی حضورشان رفتم؛ فرمودند امروز چه روزی است؟ عرض کردم روز اول ماه رمضان. آهی کشیدند و گفتند حیف

مریضم و نمیتوانم روزه بگیرم. عرض کردم علاوه بر بیماری اعلیحضرت مسافر هم هستند. مقارن ظهر آنروز چند نفر از تجار معروف کرمان بحضور اعلیحضرت



شرفیاب شدند. اعلیحضرت سئوالهایی از وضع محصول کرمان فرمودند. بعد در حالیکه خیلی متأثر بنظر میرسیدند؛ فرمودند: من برای این مملکت خیلی زحمت کشیدم؛ من ثروت زیادی را برای مردم گذاشتم و مقصود من از اینکار آن بود که بمردم کشور بفهمانم که به نان و آبگوشت نباید قناعت کنند. باید کارکنند و به ثروت و درآمد خود و کشورشان بیفزایند. چند دقیقه بعد عکاسی آمد و تقاضا کرد اجازه بفرمایند چند عکس بردارد؛ موافقت فرمودند و عکاس وارد شد. عکاس هنگامیکه دوربین را آماده عکسبرداری میکرد؛ چنان تحت تاثیر شخصیت اعلیحضرت قرار گرفته بود که دستهایش بشدت میلرزید. سرانجام قبل از آنکه موفق شود عکس بردارد؛ دوربین از دستش افتاد و شکست.

روز دوم اقامت شاهنشاه فقید در کرمان بود که کنسول انگلیس اجازه شرفیابی خواست. ولی اعلیحضرت فقید از پذیرفتن او خودداری کردند.

عصر روز دوم اعلیحضرت مرا احضار فرموده گفتند: در این خانه رادیو دارید؟ عرض کردم بله فرمودند اخبار را گرفتید؛ چه خبرهای تازه ای بود. اخباری راکه از رادیو درباره جنگ شنیده بودم بعرض رسانیدم. آنروز اعلیحضرت اظهار کسالت میکردند؛ مقارن عصر بود که فرمودند در کرمان دکتر خوب هست؟ عرض کردم بله. فرمودند بگوئید نزدمن بیاید. یکربع ساعت بعد دکتروار شد اعلیحضرت وارد یکی از اطاقهای طبقه تحتانی منزل شده و روی تختخواب سفری که ظاهرآ خوب بسته نشده بود؛ دراز کشیدند که تختخواب از جا در رفت.

من و دکتر بلافاصله خود را با اعلیحضرت رسانیده و کمک کردیم تا از جا بلند شوند. اعلیحضرت در حالیکه لبخندی بر لب داشتند گفتند؛ چیز مهمی نبود. دکتر من را معاینه کن؛ بین کسالتم از چیست؟ دکتر پس از معاینه اظهار داشت اعلیحضرت یک درجه تب دارند؛ بعد چند دار و تجویز کرد و با کسب اجازه مرخص شد. چند ساعت بعد دکتر مجدداً از اعلیحضرت عیادت نمود. اعلیحضرت آنشب غذای ساده ای میل کرده و خوابیدند و تا ساعت یازده روز بعد از اطاق بیرون نیامدند.

ساعت یازده که به طبقه پائین تشریف آوردند؛ یکفرآمد و از طرف کنسول انگلیس

بعرض رساند که کشتی در بندر عباس حاضر است. شاهنشاه فرمودند مقصد کشتی کجاست؟ قاصد که انگلیسی بود بعرض رساند که هیچگونه اطلاعی از مقصد کشتی ندارد. اعلیحضرت در حالیکه عصبانی شده بودند؛ فرمودند: بجهنم که اطلاع ندارید. بعد از رفتن این شخص؛ اعلیحضرت به آقای ایزدی که در التزام بود دستور دادند اثاثه را صورت برداری کرده هر چیزی را که زیادی است باخود نیاورند. جریان آماده ساختن سفر تا ساعت ۵ بعد از ظهر بطول انجامید و صبح روز بعد شاهنشاه فقید پس از سه روز اقامت در کرمان در حالیکه من و ساکنین خانه را مورد تفقد خاص خود قرار دادند کرمان را بقصد بندر عباس ترک گفتند.

یک افسر ارتش که بعدها به مقام شهرداری کرمان رسید مامور پذیرائی از شاهنشاه فقید در نقاط بین راه تا بندر عباس بود. وی نیز خاطرات خود را چنین تعریف کرده است:

اعلیحضرت و الاحضرتها ساعت ۶ صبح از کرمان عازم بندر عباس شدند. ساعت ده ونیم وارد حاجی آباد شدیم و قرار شد اعلیحضرت و همراهان ناهار را در آنجا صرف فرمایند.

در حاجی آباد بودیم که اطلاع داده شد کشتی در آتروز حرکت نمیکند و اعلیحضرت باید شب را در بندر عباس اقامت فرمایند. پس از وصول این خبر من بلافاصله برای تهیه وسائل پذیرائی عازم بندر عباس شدم و ساعت دو بعد از ظهر پس از جستجوی زیاد سرانجام عمارت بانک ملی را برای اقامت ایشان آماده کردم. مقارن ساعت ۶ بعد از ظهر بود که اعلیحضرت وارد بندر عباس شدند. پس از آنکه اطاقهای عمارت را بازدید فرمودند. اعلیحضرت در حالیکه خسته بنظر میرسیدند؛ فرمودند: من اکنون که از خاک وطن عزیز جدا میشوم؛ همه چیز خود را در اینجا گذاشته و فقط یک چیز را باخود میبرم؛ و آن امنیت کشور است که در خلال بیست سال در مملکت بوجود آورده ام.

ساعت نه شب اعلیحضرت دستور شام دادند و پس از صرف شام برای استراحت باطاق خواب رفتند. در اینموقع و الاحضررت شاهپور علیرضا مرا احضار کرده؛

گفتند باتفاق چند تن از والاحضرتها می‌خواهیم بکشتی برویم و شب را در آنجا بخوابیم. بلافاصله من یک قایق موتوری آماده کردم و والاحضرتها با آن بکشتی عزیمت کردند. بامداد روز بعد اعلیحضرت فقید درحالی‌که خاک وطن را که یک عمر برای آبادانی و سربلندی آن رنج برده و فداکاری کرده بودند؛ برای آخرین بار مینگریستند؛ و چندقطره اشک از چشمانشان سرازیر بود؛ باتفاق والاحضرتها از اسکله بندرعباس قدم بدرون قایق موتوری گذاشتند و سه ربع ساعت بعد سوار کشتی انگلیسی که دربندر لنگر انداخته بودند شدند و درحالی‌که پس از بیست سال؛ بیش از یک قرن ایران رابه جلو برده بودند برای همیشه خاک وطن را ترک گفتند. (۸)

### روایت جزیره و جنازه «رضا شاه» از کتاب «زندگی و زمانه شاه»

غلامرضا افخمی در کتاب «زندگی و زمانه شاه» در باره واپسین زندگی رضا خان اینگونه شرح می‌دهد: در ایران شاه از بولارد پرسید آیا به پدرش اجازه می‌دهند به آرژانتین برود؟ بولارد نسخه‌ای از نامه فرماندار کل بریتانیا در هند را به سهیلی داد تا آن را تسلیم شاه کند، و در ضمن به او بگوید که دولت بریتانیا نگران این است که در امریکای جنوبی امکان دارد برخی از اعضای خاندان سلطنتی آلت دست تبلیغات و شعارهای توخالی آلمان شوند. (۱) نگرانی بولارد این بود که رضا شاه در ایران محبوب شده بود. «این خصوصیت این مردم فرومایه است که شاه پیشین، به عنوان قربانی بریتانیا، دوباره محبوب شده است. این اسطوره شکل گرفته است که ما خودمان را از شر شاه خلاص کردیم زیرا او از استقلال ایران دفاع می‌کرد و می‌خواست کشور را مدرن کند، در حالی که ما می‌خواهیم آن را عبد و عبید خود نگه داریم و کاری کنیم که به دوره استفاده از شترها بازگردد. احتمالاً تبلیغات هواداران آلمان در این قضیه موثر است، ولی این فکر تا حدودی هم به این دلیل به وجود آمده که ایرانی‌ها دوست دارند شاه پیشین را با ناپلئون مقایسه کنند و اعتقاد به اینکه آنها برده فرمانروایی بوده‌اند که مرد بزرگی به شمار می‌آمده، باعث می‌شود

کمتر احساس خفت و خواری کنند.» (۲)

تلگرام بولارد در لندن سر و صدا به پا کرد. ماموران دولت در یادداشت‌هایی که رد و بدل می‌کردند ایرانیان را «نژادی غیر منطقی» می‌نامیدند. با وجود این «اسطوره پهلوی» خطرناک بود و نیاز به «توجه جدی» داشت و نباید اجازه می‌دادند گسترش یابد. رفتن شاه پیشین به کشوری بی‌طرف، یعنی جایی که نمی‌شد او را کاملاً تحت کنترل قرار داد، محال بود. کانادا یا آفریقای جنوبی قابل بررسی بود، این البته از دید مقامات انگلیس لطف بزرگی بود. ایدن در تاریخ ۶ مهر پیام زیر را امضا کرد: «ما نه از نظر اخلاقی و نه طبق قرارداد، نه علنی و نه تلویحی، در این مورد هیچ‌گونه تعهدی نداریم.» این امکان وجود دارد که شاه بگوید که به مقامات بریتانیایی اعتماد کرده است یا به این دلیل استعفا داده است که به آرمان متفقین کمک کند: «ولی اگر زندانی در دادگاه به گناهش اقرار کند، هیچ‌گونه تعهدی برای قاضی در مورد معافیت وی از اعمال شاقه ایجاد نمی‌شود، حتی اگر با این کار زحمت دادرسی طولانی را از دوش دادگاه برداشته باشد.» پس شاه پیشین فعلاً باید در جزیره موریس می‌ماند (۳)، هر چند در نهایت به او اجازه دادند در ژوهانسبورگ، واقع در آفریقای جنوبی، مستقر شود.

شاه سفر غم‌انگیز پدرش را در دوران تبعید به دقت دنبال و هر بار فرصتی پیش می‌آمد در مورد رفتاری که نسبت به او می‌شد به مقامات انگلیسی اعتراض می‌کرد. شاه نامه‌هایی هم برای او می‌فرستاد که اغلب با تاخیر به دست پیرمرد می‌رسید. او انتظار نامه‌های پدر را هم می‌کشید که منظم به دستش نمی‌رسید. او پیامی از عشق و احترام را برای پدرش ضبط و ارنست پرون، دوست سوییسی خود را مامور رساندن آن به پدرش و برگرداندن صدای ضبط شده او کرد. پرون این ماموریت را به انجام رساند. لحن رضا شاه رسمی و ادیبانه است. او از شنیدن صدای پسرش هیجان‌زده شده است، صدایی «تبدیل شده به امواج نامریی، ولی قلبم چنان آنها را به وضوح دریافت کرده است که می‌توانم در بهترین زوایای آن حفظشان کنم.» او با وجود بعد مسافت همواره پسرش را در خاطر داشت و هیچ مانعی نمی‌توانست آن را

از خاطرش بزداید: «فرزند گرامی، از موقعی که به نفع شما تصمیم به استعفا از مقام سلطنت گرفتم و برای پیشرفت کارهای شما مصلحت دیدم کشور را ترک نمایم، تمام امیدواری من این بوده که از دور خدمات صادقانه شما به کشور را شاهد باشم. اطمینان داشتم که شما با قوه جوانی و عشق به میهن در مقابل شداید و سختی‌ها پایداری کرده و همه‌گونه ناملایمات را بر خود هموار خواهید ساخت تا در میدان اجتماع گوی افتخار و نیک نامی را بربایید. من در عین اینکه یک آن و دقیقه‌ای از فکر شما غافل نیستم معه‌ذا خود را به این اندیشه که شما اوقات را به خدمت کشور مصروف می‌نمایید خوشحال و خوشوقت نگاه می‌دارم. شما باید نسبت به جریانات همیشه بیدار و آگاه باشید. هیچ وقت دستخوش نصایح فریبنده‌ای که بوی غرض از آن استشمام می‌شود نشده، ثابت و پابرجا باشید. حال که این بار مسوولیت عظیم را به دوش کشیده‌اید نباید از هیچ پیشامدی بهراسید، چون موقعیت شما طور است که کوچکترین اشتباه از طرف شما ممکن است به قیمت از بین رفتن خدمات بیست ساله و نام فامیل تمام شود. باید به هیچ وجه تسلیم اضطراب نشده، چنان بر جای خود محکم و استوار باشید که هیچ قوه‌ای نتواند کمترین حرکتی در اراده ثابت شما ایجاد نماید.» (۴)

این پیام به شدت پسر را متأثر کرد، و باعث شد هم از نظر عاطفی و هم از نظر ذهنی به حرف‌های پدر احساس تعهد کند. در روز اول مرداد ۱۳۲۳ رضا شاه به دلیل سکنه قلبی در ژوهانسبورگ درگذشت. پیکر مومیایی شده او را موقتا در مسجد رفاهی مصر به خاک سپردند تا آرامگاهی که مخصوصا برای وی طراحی شده بود به پایان رسد. ساخت این آرامگاه در فروردین ۱۳۲۹ به پایان رسید و شاه گروهی را به ریاست برادرانش، علیرضا، غلامرضا و عبدالرضا که هر یک پسر یکی از زنان پدرش بودند و همچنین چند تن از غیرنظامیان و نظامیان بلندپایه، از جمله صدرالاشراف، نخست‌وزیر پیشین و سپهبد مرتضی یزدان‌پناه، به ترتیب به نمایندگی از دولت و ارتش، به مصر اعزام داشت تا پیکر شاه را تا ایران همراهی کنند. شاه به صدر گفت: «یکی از مهم‌ترین آرزوهای من این بوده است که پدرم را با احترامات

دینی و قانونی کامل به ایران برگردانم. پیش از آنکه پدرم در آرامگاه ابدی خود قرار گیرد، شما باید پیکر او را برای طواف دادن به مرقد حضرت محمد در مدینه و سپس به حرم حضرت معصومه در قم ببرید و یکی از مراجع بزرگ تقلید باید مراسم نماز را به جا آورد.» او به حسین علا، وزیر دربار، و سپهبد حاج علی رزم‌آرا، رییس ستاد ارتش، دستور داد جزییات برنامه بازگرداندن پیکر پدرش را آماده کنند و به نظر او برسانند. (۵)

این هیات در آغاز با دو مانع روبرو شد. نخست، به دلیل طلاق فوزیه خاندان سلطنتی مصر مناسباتی حسنه با همتای ایرانی خود نداشت. علی دشتی، دولتمردی صاحب‌نام و چهره‌های ادبی که سفیر ایران در مصر بود، پس از اقدام به مکاتباتی چند و کارهایی دیپلماتیک توانست موافقت مقامات مصری را در این مورد جلب کند که شاه فقید به شکلی درخور بدرقه شود. طواف دادن جسد در قم هم مسالهما بود. دشمنان خاندان پهلوی در میان روحانیان مخالفت خود را با بردن جسد به حرم ابراز داشتند، زیرا به گفته آنها رضا شاه دین‌ستیز بود. صدر با آیت‌الله‌العظمی بروجردی در قم دیدار کرد. آیت‌الله بروجردی گفت نمی‌تواند جلوی فعالان سیاسی را در مورد اظهارنظرهای مزخرف دینی بگیرد. بروجردی متفکرانه گفت: «می‌دانید ممکن است برخی از روحانیان اظهارنظرهایی ناروا بکنند و در نتیجه احتمال دارد دولت با مشکل روبرو شود: مجازات کردن آنها پیامدهایی ناخوشایند دارد و مجازات نکردن آنها هم به همان نتیجه می‌انجامد.» بنابراین آیت‌الله بروجردی توصیه کرد جسد را به قم نبرند. صدر گفته‌های بروجردی را با نظر مثبت به شاه گزارش داد ولی شاه باز هم بر تصمیم خود پافشاری کرد.

تابوت رضا شاه در اهواز به ایران رسید و در آنجا مورد استقبال وزیر دربار، چند تن دیگر از وزرا و نمایندگان مجلس قرار گرفت و مردم برای آن سوگواری کردند. صدر تحت تاثیر احساسات صادقانه زنان و مردان معمولی کوچه و خیابان قرار گرفت: «مردم همه جا گریه می‌کردند... در اراک، شمار مردم آن قدر زیاد بود که قطار قادر به حرکت نبود. ما پیاده شدیم تا از سوگواران تشکر کنیم. یکی از مردان

اصرار داشت شعری را که به این مناسبت گفته بود بخواند و ما هم موافقت کردیم. همه دوباره به گریه افتادند.» مرحله قم هم به خوبی برگزار شد و صبح روز بعد قطار به تهران رسید. شاه وارد قطار شد تا برای آخرین بار جسد پدرش را ببیند. او روی تابوت خم شد و آن را بوسید و بدون آنکه بخواهد از صمیم قلب به گریه افتاد و این حالت به نظر صدر «فوق العاده رقت‌بار و تائرانگیز» آمد. (۹)

### رضاشاه و جنازه‌اش در تبعید - تخریب مقبره رضاشاه

#### • تبعید رضاشاه به جزیره موریس

حسین کاوشی می نویسد: رضاشاه در حالی که فکر می‌کرد به شیلی خواهد رفت، سر از جزیره موریس درآورد. روزنامه اطلاعات روز سیزدهم مهر ۱۳۲۰ گزارش داده بود که پادشاه سابق و خانواده سلطنتی که روز جمعه چهارم مهر ماه از بندرعباس با کشتی بندر را حرکت کرده بودند به بمبئی وارد و قرار است با کشتی دیگری به سوی آمریکای جنوبی رهسپار شوند. [۱] جزیره موریس [۲] آب و هوایی ناسالم، مرطوب، شرعی، استوایی، گرم و غیرقابل تحمل داشت که بیگانگان را از پای درمی‌آورد.

در راس سازمان اداری جزیره، "سربید کلیفورد"، فرماندار انگلیس جزیره قرار داشت که دولت انگلستان قبلا او را توجیه کرده بود که با شاه برکنار شده، چگونه رفتار کند. محلی که رضاشاه و خانواده او در آنجا زندگی می‌کردند موکا نام داشت. [۳]

اقامت رضاشاه در موریس، هفت ماه به طول انجامید. پس از ورود ایران به پیمان اتحاد سه‌گانه در بهمن ۱۳۲۰ شرایط به نحو مطلوبی برای خانواده پهلوی تغییر کرده بود. باب مکاتبه میان ایران و موریس گشوده شد و سیل تلگرام‌ها از تهران به موریس و بالعکس جریان یافت.

تلاش‌های رضاشاه نزد مقامات محلی برای رفتن از موریس و مسافرت به یک نقطه خوش آب و هوا، مثلا کشور کانادا که آنجا هم دومینیون بریتانیا بود، آغاز کرد. در نیمه دوم اسفند ماه ۱۳۲۰ موافقت مقامات انگلستان، برای مراجعت شمس، فاطمه، شاهپور، حمیدرضا، عصمت پهلوی و چند تن از زنان درباری به تهران اعلام شد. عده این افراد دوازده تن بود که فریدن جم نیز از جمله آنها بود. البته علیرضا، غلامرضا، احمدرضا و محمودرضا در جزیره موریس ماندند. [۴]

در خلال آخرین روزهای سال ۱۳۲۰، شاه مستعفی که نمی‌توانست بفهمد چرا دولت انگلستان در اعزام او به کانادا مسامحه می‌کند، سخت به تکاپو افتاد تا خود و دیگر فرزندان را که در موریس مانده بودند از آب و هوای ناسازگار جزیره که همواره از آن شکایت داشت رهایی بخشد.

سرانجام انگلیسی‌ها از فرستادن رضاشاه به کانادا منصرف شده و تنها موافقت کردند او را به آفریقای جنوبی و بندر دوربان یا شهر ژوهانسبورگ بفرستند و او در آنجا مکانی مناسب بیابد. آب و هوای ژوهانسبورگ هم تا حدودی معتدل بود. اما رضاشاه از فرزندش، محمدرضا خواست تا ترتیب انتقال او را به جایی که مناسب باشد بدهد، در تلگرام او آمده است: "... اساسا قصد ما از تغییر محل به علت بدی آب و هوا و ناخوشی دائمی ما همگی می‌باشد، والا با خرابی وضع دریاها ما شیفته رفتن به کانادا نیستیم و هر نقطه دیگری را که از آن بویی از تمدن استشمام شود و هوای آنجا با مزاج ما مناسب باشد و بشود اقلا از منزل خارج شد بر اینجا ترجیح می‌دهیم." [۵]

### • عزیمت به ژوهانسبورگ

سرانجام در روز دوم یا سوم فروردین ۱۳۲۱ از طرف فرماندار جزیره موریس، به علی ایزدی، منشی شاه اطلاع داد که تا چند روز دیگر یک کشتی نظامی از موریس





به دوربان خواهد رفت و در این کشتی برای رضاشاه و همراهان او جا ذخیره شده است.

شامگاه روز ششم فروردین ۱۳۲۱، رضاشاه و همراهان او از موکا عازم پورتلویی شدند و در حالی که یک دسته کوچک از سربازان مستعمراتی جزیره موریس نسبت به میهمان جزیره ادای احترام نظامی می‌کردند، رضاشاه پیشاپیش فرزندان و ملتزمین خود سوار کشتی شد و جزیره را ترک گفت. پس از هشت روز، کشتی باری نظامی به متفقین به دوربان رسید، رضاشاه به اتفاق فرزندان خود، بدون هیچ استقبال و تشریفات نظامی به عنوان مسافران عادی از کشتی پیاده شدند و با تاکسی به طرف خانه‌ای در دوربان عزیمت کردند. مکانی که برای رضاشاه و خانواده او اجاره شده بود بسیار تنگ و کوچک بود و گرمای هوا مزید بر علت شده، شاه مستعفی را به شدت می‌آزرد. دوربان، نقطه بد آب و هوایی بود و دست کمی از جزیره موریس نداشت. وقتی همراهان شاه به مقامات انگلیسی مراجعه می‌کردند و زمان عزیمت به کانادا را جویا می‌شدند آنها نبودن کشتی را بهانه قرار داده و تاریخ مسافرت به کانادا را چهار تا پنج ماه بعد تعیین می‌کردند.

رضاشاه در صدد برآمد به جای اقامت در دوربان تا زمان عزیمت به کانادا، شهر دیگری را پیدا کند و اطرافیان به او اطلاع دادند که شهر ژوهانسبورگ پایتخت آفریقای جنوبی از نظر آب و هوا بسیار معتدل و خوب است و بهتر است طی پنج ماه زمان لازم تا حرکت به کانادا، در آنجا رحل اقامت گزیند. شاه سابق که روز به روز ضعیف‌تر می‌شد از علی ایزدی و دکتر تون‌کینگ و پسرش علیرضا خواست که سه نفری به ژوهانسبورگ عزیمت کرده در آنجا خانه مناسبی برای او بیابند. آنها در بازگشت به شاه اطلاع دادند که جای خالی فقط در هتل پیدا می‌شود.

پس از حدود دو ماه اقامت در دوربان، بالاخره شاه مستعفی تصمیم گرفت به ژوهانسبورگ عزیمت کند و در هتل باشکوه سنگهام که یکی از بهترین میهمان‌خانه‌های آنجا بود، اقامت اختیار کند.

## درگذشت رضاشاه در ژوهانسبورگ

رضاشاه پس از تلاش نافرجام برای رفتن به قاهره، سرانجام بر اثر سکته قلبی در ساعت ۵ صبح چهارم مرداد ۱۳۲۳ ه. ش درگذشت. رسیدن خبر درگذشت شاه به ایران، در آن فضای پر از تشنج، برای کسی مهم نبود. روزنامه‌ها چند سطری دو پهلو نوشتند و گروهی که برای تسلیت به دربار رفتند، با فضای خشک و بی‌حالی رو به رو شدند. در مجلس، سیدمحمدصادق طباطبایی برای آن که تسلیتی به شاه بگوید و نمایندگان را به مجلس ترحیم دربار بفرستد، ابتدا نمایندگان حزب توده و منفردین را خواست و به آن‌ها نصیحت کرد که سخنی علیه شاه نگویند. آنها نیز ترجیح دادند که هنگام طرح موضوع در جلسه نباشند. مجلس ترحیم رضاشاه، در حالی که پسرش، پادشاه بود، حتی گرمی ترحیم محمدعلیشاه مخلوع را نداشت. [۶]

## انتقال جنازه رضاشاه به مصر

در حالی که مخایره تلگرام‌ها به مقصد ژوهانسبورگ ادامه داشت، بحث پیرامون این موضوع که جنازه چگونه حمل شود، به کجا حمل شود و در چه مکانی دفن گردد، آغاز شد. در دربار تهران سه نظریه مطرح شد: اول این که جنازه در اسرع وقت با هواپیما یا کشتی به تهران حمل شود و در محل کارخانه ساخته نشده نوب آهن کرج دفن گردد. دوم جنازه در تالار بزرگ قصر مرمر زیر گنبد مینایی که نمونه هنر و ابداع معماران ایرانی بود مدفون شود و قصر مرمر به آرامگاه رضا شاه تبدیل شود. سوم جنازه به مشهد مقدس حمل گردد و در جوار آستان قدس به خاک سپرده شود. از نظر دولت انگلستان در این زمینه تا نشر نامه‌ها و اسناد رسمی بریتانیا اطلاعی در دست نیست. اما تصور می‌شود جدا از نظر نه چندان مساعد دو دولت انگلستان و

شوروی که در این زمان هنوز کشور را در اشغال داشتند،

انگیزه‌های دیگری هر سه تصمیم را فسخ کرد و نتیجه کار موکول شد به انتقال جنازه مومیایی شده به مصر و امانت گذاردن در مسجد الرفاعی قاهره و صبر و انتظار تا نه سال بعد اساسی‌ترین علل انصراف خاطر دربار از حمل جنازه به ایران، داغ بودن آتش وقایع دوران بیست ساله بود. خشم و تنفر بسیاری از ستمدیدگان، داغدیدگان، خانواده جان باختگان و مال باختگان هنوز فروکش

نکرده بود و دادگاه رسیدگی به وقایع جنایی و سیاسی دوران مزبور همچنان بود.

انگیزه مهمی که تشییع جنازه شاه متوفی را به تعویق افکند تمسک به گذشت زمان و پوشیده شدن وقایع در غبار دوران بود. این احتمال که مخالفین سلطنت، ستمدیدگان، یتیمان، بستگان اعدام شدگان دوران بیست ساله، آوردن جنازه شاه را به ایران فرصت مناسبی برای تظاهرات علیه دربار تشخیص دهند و با تجدید خاطرات ناخوشایند گذشته موجودیت سلطنت شاه جوان را هم زیر سوال برند، علت و عامل اصلی برای به دست نسیان سپردن موضوع تشییع جنازه بود.

زمینه اعتراض و مخالفت کاملاً مهیا بود و در مقابل یک مقاله و گفتار ضعیف به نفع سرسلسله، دهها مقاله مخالف و کوبنده در مطبوعات به چاپ می‌رسید. بنا به دلایل مختلف تصمیم گرفته شد جنازه مومیایی شود و به جای ایران به مصر حمل گردد.

در حقیقت از روز فوت رضاشاه تا زمان انتقال جنازه او به مصر، ۹۰ روز طول کشید. در ۲۳ شهریور ۱۳۲۳ برابر ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۴، دولت مصر موافقت خود را با صدور ویزا و پاسپورت برای سپردن رضاشاه و همراهان آنان که باید جسد را با کشتی به مصر انتقال می‌دادند، اعلام داشت و مراتب توسط سفارت ایران در قاهره به ژوهانسبورگ اطلاع داده شد.

بدین ترتیب جنازه رضاشاه مستعفی به صورت مومیایی و به طور موقت در خاک مصر نگهداری شد تا در فرصت مقتضی به ایران انتقال یابد. [۷]

### مردهای که شمشیرش را بردند

پس از منتفی شدن انتقال جنازه رضاشاه به تهران و انتقال آن به قاهره، مراسم تشییع جنازه رسمی در قاهره به عمل آمد. برای این مراسم، شمشیر طلای رضاشاه که مرصع به گوهرها و سنگ‌های گرانبها بود، به قاهره فرستاده شد تا طبق رسوم درباری، پیشاپیش جنازه حمل شود، ولی ملک فاروق این شمشیر گرانبها را بعد از انجام مراسم تشییع جنازه، به کاخ سلطنتی برد و مراجعات مکرر هیأت اعزامی ایران برای پس گرفتن آن بی‌نتیجه ماند.

ماجرای ربوده شدن شمشیر مرصع رضاشاه از طرف ملک فاروق، پس از کودتای ضد سلطنتی مصر در سال ۱۹۵۳ در مطبوعات مصر انعکاس یافت، ولی دولت جمهوری مصر نیز مدعی شد که اثری از این شمشیر نیافته است. [۸]

### انتقال جنازه رضاشاه به ایران

در فروردین ۱۳۲۹ منصورالملک پس از سقوط دولت ساعد، به نخست‌وزیری رسید. نارضایتی آمریکا از سیاست‌های یک طرفه حکومت ایران که در بند طرفداران انگلیس اسیر بود، دولت ساعد را ساقط کرد. با دیدار محمدرضا شاه از آمریکا، یک بار دیگر کفه ترازوی سیاست داخلی به سود آمریکا چربید. منصور کابینه‌ای آمریکایی از ترکیب درباریان و کسانی که مورد تأیید آمریکا بودند، تشکیل داد. طرفداران انگلیس با نگرانی شاهد تحولاتی بودند که به سود آمریکا در جریان بود. در همین ایام، آیت‌الله کاشانی نیز از تبعید بازگردانده شد و در میان استقبال مردم وارد ایران شد. مجلس سنا نیز نخستین دوره خود را آغاز می‌کرد.

در چنین فضایی شاه جرت کرد تا جنازه مومیایی شده پدرش را به وطن بازگرداند. رزم‌آرا در ترتیب مراسم تشییع جنازه از خود قدرتی نشان داد. ناصرالدوله قشقای

در خاطرات خود در این باره می‌نویسد: "دوشنبه چهارم اردیبهشت [۱۳۲۹]: چندی است که صحبت آوردن جنازه رضاشاه از مصر است به ایران، به تمام رؤسای عشایر و غیره فشار آورده‌اند که باید حتما بیایند

برای تشییع جنازه. اتفاقا غالب این اشخاص که احضار می‌شوند، همان‌هایی هستند که چندین سال به امر پهلوی تبعید و حبس بوده و یا کسان آنها کشته شده‌اند..." [۹] همچنین در خاطرات روز شانزدهم همین ماه می‌نویسید: "این روزها خبری جز آوردن نعش رضاشاه از مصر نیست". [۱۰]

فروردین ماه ۱۳۲۹، اعلامیه دربار شاهنشاهی در مورد آیین تشییع جنازه رسمی رضاشاه انتشار یافت و در اردیبهشت ماه، شاهپور علیرضا پهلوی به ریاست هیئتی برای انتقال جنازه رضاشاه به ایران، عازم قاهره شدند.

هوایمای حامل جنازه رضا شاه قبل از آمدن به ایران، به منظور طواف در مکه از قاهره به طرف جدّه پرواز کرد.

سرانجام هفدهم اردیبهشت ۱۳۲۹، جنازه رضاشاه به وسیله هوایما و سپس با قطار مخصوص به تهران حمل شد و در حالی که از جانب شاه، اعضای خاندان سلطنت، هیئت دولت، هیئت‌های فوق‌العاده کشورهای جهان و سایر مقامات لشکری و کشوری مورد تجلیل قرار گرفت! در آرامگاهی که در کنار مرقد حضرت عبدالعظیم (ع) در شهری برای او ساخته شده بود، به خاک سپرده شد.

شاه در پیامی خطاب به ملت ایران از احساسات پاک و بی‌آلایش و حق‌شناسی مردم نسبت به رضاشاه و شرکت آنها در مراسم تشییع جنازه ابراز قدردانی کرد! این در حالی بود که سی سال طول کشید تا پس از پیروزی انقلاب، احساس واقعی مردم نسبت به رضاشاه و در جریان تخریب مقبره وی به خوبی آشکار شود.

تقی‌زاده رئیس مجلس سنا نیز ضمن بیاناتی، خدمات رضاشاه را ستود و به احترام وی جلسه سنا را تعطیل کرد.

البته قبل از دفن جنازه رضاشاه در آرامگاه وی در شهر ری، جریانات دیگری اتفاق افتاد که به آنها اشاره خواهد شد. (۱۰)

## توضیحات و مآخذ

◀ پی نوشتها : تخریب مقبره رضاشاه - (رضاشاه و جنازه اش در تبعید)

[۱]. روزنامه اطلاعات ۱۳۲۰/۷/۱۳.

[۲]. وسعت جزیره موریس یا "ایل دوفرانس" که متعلق به دولت انگلیس بود هزار و هشتصد و پنجاه و سه کیلومتر مربع و جمعیت آن در حدود ۳۸۰ هزار نفر بود. از این تعداد ۲۸۵ هزار نفر هندی و پنج هزار نفر چینی و بقیه سفیدپوستان اروپایی و اهالی بومی بودند و مرکز فرمانروایی آن شهر "پورت لویی" بود.

جزیره موریس در اقیانوس هند و در ششصد کیلومتری مشرف ماداگاسکار که متعلق به دولت فرانسه و در جنوب شرقی قاره آفریقا واقع شده و در ۲۲ درجه طول جغرافیایی خط استوا و ۵۵ درجه نصف النهار گرینویچ قرار دارد.

[۳]. خسرو معتضد، رضاشاه: سقوط و پس از سقوط، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۶، ص ۲۲۷.

[۴]. همان، ص ۲۵۵.

[۵]. همان، ص ۲۶۰-۲۵۸.

[۶]. مرگ در مرداب: خاطراتی از دوران تبعید رضاشاه، ص ۷۲.

[۷]. خسرو معتضد، همان، ص ۳۴۸ و ۳۴۷.

[۸]. مرگ در مرداب: خاطراتی از دوران تبعید رضاشاه، ص ۷۲ و ۷۳.

[۹]. سالهای بحران: خاطرات روزانه محمدناصر صولت قشقایی از فروردین

۱۳۲۹ تا آذر ۱۳۳۲، به تصحیح نصرالله حدادی، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶، ص ۵۳.

[۱۰]. همان، ص ۵۵.

## پیکر رضا شاه زیر لایه‌ای از گل و خاک

تاریخ ایرانی (۵ اردیبهشت ۱۳۹۷): با آن پیکر پیچیده در خود که زیر لایه‌ای از گل و خاک پشت آن مرد جوان قرار دارد، حالا همه می‌دانند که پشت آن دیوار برزنتی که در باغ طوطی برپا شده، خبرهایی در جریان است و ممکن است بر خلاف نامه‌ای که شیخ صادق خلخالی در اول آبان ۱۳۶۱ به نمایندگان مجلس نوشت پیکر رضاشاه پهلوی در همان آرامگاهی که در سال ۱۳۲۹ برایش آماده کرده بودند قرار داشته باشد.

تا ساعت ۹ شب روز دوشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۹۷ که سلفی با مومیایی پیداشده منتسب به پهلوی اول در بخش غربی حرم شاه‌عبدالعظیم حسنی (ع) پیدا شود، اخبار در مورد کشف جسد احتمالی رضاشاه در میان تایید گروهی از مسئولان و تکذیب گروهی که کلا منکر پیدا شدنش بودند می‌چرخید. اما عکس‌های منتشر شده که در کسری از ثانیه در شبکه‌های اجتماعی داخلی و خارجی پخش شد تردیدها را کمتر کرد. با این همه این هم چند تصویر است و برای تایید یا رد اینکه این پیکر مومیایی پیدا شده مربوط به پهلوی اول باشد باید منتظر نظر کارشناسان باستان‌شناسی و سازمان میراث فرهنگی و گردشگری بود؛ البته اگر به کارشناسان اجازه این بررسی داده شود.

ماجرا از خبری شروع شد که صبح روز دوشنبه از خروجی سایت اطلاع‌رسانی روزآروز روی توئیتر قرار گرفت و حاکی از پیدا شدن پیکری سالم در ساخت‌وسازهای بخش غربی حرم عبدالعظیم بود. به گزارش خبرنگار روزآروز: «یکشنبه دوم اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۷ به دنبال اجرای طرح گسترش و توسعه بخش غربی آستان حضرت عبدالعظیم شهرری، تیغ‌های بیل مکانیکی به طور اتفاقی به جنازه‌ای برخورد کرد که به گفته برخی از مردم که شاهد این حفاری‌ها بودند، گویا جنازه مومیایی شده بوده و در همان محل مقبره تخریب شده رضاشاه پیدا شده».





به نوشته خبرنگارانی که به این محوطه رفته‌اند: «بخش غربی آستان، همان جایی است که مقبره رضاشاه قرار داشته و پس از تخریب به دستور صادق خلخالی، حاکم شرع اوایل انقلاب در اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹، در محل آن یک حوزه علمیه بنا شد. اما به نظر می‌رسد که مسئولان آستان حضرت عبدالعظیم حسنی در چارچوب طرح توسعه، تصمیم گرفته بودند، در محل مورد نظر سرویس‌های بهداشتی عمومی چندطبقه بسازند.»

بنا به گزارش روزاروز «کارگران، زمین را تا عمق هشت‌متری حفر کردند و در این عمق بود که به محفظه‌ای بتنی رسیدند. یکی از شاهدان به ما گفت: شکافتن این محفظه به سختی انجام شد... هنگام حفر آن برخی بناها و ساختمان‌های آستان می‌لرزید اما بالاخره کارگران موفق شدند و ما بعداً فهمیدیم که این محفظه بتنی همان محل جنازه رضاشاه بوده است.»

جایی که در اردیبهشت ۵۹ به نظر می‌رسید از چشم شیخ صادق خلخالی و هیاتی که برای تخریب قبر پهلوی اول رفته بودند پنهان مانده بود. یکی از کارکنان قدیمی آستان عبدالعظیم حسنی که زمان خاکسپاری رضاشاه را به یاد داشته گفته بود: «برای دفن رضاشاه، جسد او را داخل محفظه‌ای بتنی گذاشته بودند. اما با اعتراض روحانیان مبنی بر اینکه این روش با شرع مطابقت ندارد، رفتند و خاک آوردند و کف محفظه بتنی ریختند. سپس در عمق بسیار زیاد و به فاصله‌ای اندکی از هشت‌ضلعی مقبره به خاک سپردند.» موضوعی که تقریباً هرگونه شکی را برای قرار داشتن جسد رضاشاه در این بخش و علت پیدا نشدن آن در سال ۵۹ را تایید می‌کرد.

### دفن شدن یا نشدن!؟

با پیدا شدن این جسد بلافاصله مسئولان در جریان قرار می‌گیرند و آن‌طور که خبرنگار روزاروز نوشته نیروی انتظامی محوطه را تخلیه کرد: «پس از حضور

پلیس، مسئولانی از سازمان‌ها و نهادهای مرتبط در محل کشف حاضر می‌شوند. شاهدان محلی به ما گفتند که جنازه از آستان خارج شده. ساعتی بعد از انتشار این خبر حسن خلیل‌آبادی رئیس کمیته میراث فرهنگی شورای اسلامی شهر تهران با تایید خبر کشف جنازه‌ای مومیایی در حرم شاه عبدالعظیم به روزآروز گفت که: «پس از کشف این جنازه، آن را دوباره دفن کردند و مسئولان آستان ضمن اطلاع‌رسانی به میراث فرهنگی منتظرند تا کارشناسان این حوزه به بررسی موضوع پرداخته و درباره آن اظهار نظر کنند.»

خلیل‌آبادی احتمال داد این جنازه ممکن است متعلق به رضاشاه باشد. ساعتی بعد از این اعلام روابط عمومی آستان عبدالعظیم حسنی با انتشار بیانیه‌ای جسد پیدا شده را پیکری طبیعی دانسته و مومیایی بودن آن را تکذیب کرد. مصطفی آجرلو، مدیرکل روابط عمومی نیز در گفت‌وگو با ایسنا گفته بود: «این منطقه در اطراف حرم حضرت عبدالعظیم، قبلا قبرستان بوده است، بنابراین کشف جسد در این منطقه و در طرح توسعه آستانه یک چیز طبیعی است.»

او در ادامه با بیان اینکه در طرح در دست انجام، هیچ حفاری انجام نشده است، تاکید می‌کند: «فقط با توجه به اجرایی شدن طرح توسعه، بخش‌هایی از زمین کنده شده‌اند، بنابراین در این شرایط و در چنین پروژه‌هایی معمولاً پیش می‌آید که با بقایای اجساد مواجه شویم. جسد کشف شده نیز باقی مانده از یک جسد طبیعی است، هیچ جسد مومیایی در این منطقه به دست نیامده است، حتی چهره آن قابل تشخیص نبوده و شایعه پخش شده در خصوص بقایای این جسد صرفاً ساخته شده فضای مجازی است.»

این اظهارات در حالی از سوی مدیرکل روابط عمومی آستان عبدالعظیم منتشر شد که تصاویری که توسط برخی از کارگران منتشر شد نشان می‌داد که جسد پیدا شده کامل و قابل تشخیص است. البته خلیل‌آبادی در گفت‌وگو با ایسنا با تاکید بر گمانه

ابتدایی توقف عملیات ساخت و ساز را نیازمند بررسی بیشتر دانسته بود؛ هر چند که او بعدها بخشی از حرف‌هایش بخصوص درباره مومیایی بودن جسد را رد کرد و گفت که جسد بار دیگر به خاک سپرده شده است.

در حالی که خلیل‌آبادی و آجرلو تاکید داشتند جسد دوباره دفن شده است، خبرنگاران از مشاهدات خود نوشتند که عملیات عمرانی و حفاری متوقف شده و تنها چند کارگر محوطه را پاکسازی می‌کردند.

این خبر در نیمه روز بعد از انتشار در شبکه‌های اجتماعی با بازتاب بسیاری روبه‌رو شد. بسیاری از احتمال اینکه این جسد رضاشاه باشد خبر را دنبال کردند. با این همه مدیر میراث فرهنگی شهرری، از کل ماجرا بی‌خبر اظهار بی‌خبری کرد و وقتی ایسنا از او پرسید آیا برای حفاری در این منطقه از شما استعلام شده یا نه، گفت احتمالاً از مدیران و مراجع بالاتری برای این اتفاقات استعلام شده است.

با وجود چنین اظهارنظرهایی شنیده‌های خبرنگاران حاکی از آن بود که به دنبال کشف جسد، عالی‌ترین مسئولان میراث فرهنگی در محل کشف جنازه حاضر شده و از نزدیک شاهد وقایع بودند اما مسئولان میراث فرهنگی فعلاً تصمیم ندارند در این زمینه اظهار نظری کنند.

چند ساعت بعد از انتشار خبر بود که مهدی حجت رئیس ایکوموس ایران در گفت‌وگو با سایت «چمدان» با بیان اینکه باید بررسی درباره صحت هویت جسد پیدا شده را به کارشناسان میراث فرهنگی بسپارند، گفت در صورتی که جسد ۶۰ تا ۷۰ سال قدمت داشته باشد می‌تواند متعلق به رضاشاه باشد. او تأیید یا رد این نظریه را به نظر کارشناسان موکول و اعلام کرد که هرگونه جابه‌جایی و تغییر در وضعیت پیکر به دست آمده باید با حضور کارشناسان میراث باشد و مسئولان حرم عبدالعظیم هم باید تابع آن‌ها باشند.

بعد از انقلاب شایعاتی مبنی بر انتقال جسد منتشر شد. این شایعات در اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹ یعنی زمانی که شیخ صادق خلخالی با وجود مخالفت شدید ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور دست به تخریب آرامگاه زد جدی‌تر شد.

خلخالی در خاطراتش با بیان اینکه او برای تخریب آرامگاه با امام خمینی مشورت کرده است نوشته: «ما به دفتر امام رفتیم و طبق معمول از هر دری سخن به میان آمد و گفته شد زمان آن فرا رسیده است که مقبره پهلوی خراب شود. این ایام مصادف بود با ورود مجدد شاه به مصر، سادات با پناه دادن به شاه می‌خواست او را در بازگشت به ایران کمک کند؛ ولی ما می‌خواستیم به او و یارانش نشان دهیم که در ایران هیچ‌گونه ریشه و پایه و خانه‌ای ندارد. یکی از انگیزه‌های ما در خراب کردن مقبره پهلوی همین بود.»

او از عباس دوزدوزانی فرمانده سپاه امکانات لازم را می‌گیرد و با جمع‌آوری ۲۰۰ نفر به سمت حرم عبدالعظیم و آرامگاه می‌رود. آن‌طور که خلخالی نوشته او در نطقی که ۴۵ دقیقه طول کشید دستور تخریب آرامگاه رضاشاه و قبر ناصرالدین شاه و بقیه افرادی که در آنجا بودند را می‌دهد. مردم ابتدا با بیل و کلنگ به سمت ساختمان رفتند و از آنجایی که این ساختمان از بتن بود نمی‌توانند کاری کنند و با مواد منفجره و گریدر و بلدوز تخریب را ادامه می‌دهند. خلخالی مصاحبه‌ای گفته بود: «به عنوان اینکه افتتاحی بشود برای تخریب، بنده هم اولین کلنگ خرابکاری را زدم.»

در بین عملیات تخریب بنی‌صدر [رئیس‌جمهور منتخب مردم ایران] برای خلخالی پیغام می‌دهد که دست از تخریب بردارد اما خلخالی گوش نمی‌کند و حتی به نامه‌ای که مصطفی میرسلیم برایش می‌آورد اعتنایی نمی‌کند. آن‌ها چند روز برای تخریب آرامگاه وقت گذاشتند تا آن را با خاک یکسان کنند. در این میان تلاش‌ها برای جلوگیری از خلخالی فایده نداشت. او دستور به تخریب این آرامگاه و قبرهای

فضل‌الله زاهدی و منصور و علیرضا پهلوی داده بود و می‌خواست سنگ قبر ناصرالدین شاه را هم بکند که اثری از آن نماند. او نوشته است: «هرچه قبر رضاخان را کردند، حتی استخوان‌های او هم به دست نیامد. بعداً معلوم شد که شاه به هنگام فرار استخوان‌های پدر را برداشته و با خود به قاهره برده است و حالا هم در یک جای امن در لس‌آنجلس نگهداری می‌شود. این استخوان‌ها در کنار جنازه فرزند اشرف شهریار شفیق به امانت نگهداری می‌شود».

در همان زمان در روزنامه‌ها هم خبرهایی نوشته شد که در قبر رضاخان جسدی نبوده است. خلخالی در اول آبان ۱۳۶۱ در پاسخ به سؤال حسن یوسفی اشکوری، نماینده مجلس که سؤال حسین مکی را پرسیده بود در نامه‌ای با شرح کارهایی که برای تخریب مقبره نوشته بود بار دیگر تأکید کرد که جسد را برده‌اند که این ادعا البته از سوی خانواده پهلوی تکذیب شد. فرح دیبا آخرین همسر شاه در مستند «از تهران تا قاهره» با تکذیب جابه‌جایی جسد رضاشاه گفته بود: «گفته شد که تابوت رضاشاه را بیرون آوردند. در صورتی که چنین چیزی نیست و همانجا قرار داد».

دفتر فرح پهلوی نیز بعد از انتشار خبر پیدا شدن این جسد در پاسخ به سؤال کیهان چاپ لندن اعلام کرد که پیکر رضاشاه به مصر منتقل نشده است. رضا پهلوی نیز در واکنش به پیدا شدن این مومیایی در توئیتر رسمی خود نوشت که پیگیر این خبر هست و در انتظار مشخص شدن واقعیت امر در آینده می‌ماند. او در بیانیه‌ای نوشته که پس از «بررسی تمام شواهد و جوانب» او و خانواده سلطنتی به این نتیجه رسیده که پیکر پیدا شده، «به احتمال بسیار قوی» به رضاشاه تعلق دارد. او تأکید کرده که پیکر رضاشاه هرگز توسط پدرش از آرامگاهش در شهرری خارج نشده است.

### سرانجام پیکر مومیایی رضا شاه

خبرنگار برنا (۲۹/۰۲/۱۳۹۸) در این رابطه به سراغ حسن خلیل‌آبادی، رئیس کمیته

میراث فرهنگی شورای شهر تهران رفت تا از آخرین سرنوشت این مومیایی مطلع شود.

خلیل‌آبادی در این خصوص گفت: جسد مومیایی شده در یکی از قبور اطراف حرم شاه عبدالعظیم دفن کرده‌اند.

وی تصریح کرد: جسد در ضلع غربی حرم شاه عبدالعظیم دفن شده است

## فصل پنجم

اشغال ایران توسط قوای متفقین در جنگ جهانی دوم و سقوط پهلوی اول (۶)

«

«راجع به ایران برای رساندن قوا و مهمات از انگلستان به روسیه ۳ راه موجود است: یکی راه قطب شمال از طریق آرخانگل، دیگری راه شرق اقصی از طریق ولادیوستک، سوم از طریق ایران که فاصله پانصد مایلی بین خلیج فارس و بحر خزر می‌باشد. از مدت‌های دراز آلمان‌ها با حقه‌بازی‌های مخصوص‌شان در ایران مشغول بوده‌اند. سیاحان و اشخاص فنی و دیپلمات‌های آلمانی مشغول اغوا و زیر پا نشستن مردم و دولت شاهنشاهی ایران بوده‌اند که يك عده ستون پنجم در ایران ایجاد کنند که بر حکومت تهران تسلط داشته و نه فقط چاه‌های نفت را اشغال و منهدم کنند - چاه‌های نفتی که حائز عواید بزرگ و مهم بود و من شخصاً به آن نهایت اهمیت را می‌دهم - بلکه در نظر داشتند که مطمئن‌ترین و کوتاه‌ترین طریق را که ما می‌توانیم به روسیه برسیم، ببندند. بنابراین، ما لازم دیدیم مطمئن شویم که این اقدامات به جایی نرسد و در نتیجه ما اخراج آلمانی‌ها را از دولت ایران خواستیم. وقتی که با فشار محلی دولت ایران درخواست ما را اجرا نکرد قشون روس و انگلیس با قوای کافی و در حقیقت با قوای عظیم از جنوب و شمال وارد ایران شدند.»

«چرچیل در بخشی از سخنرانی خود در ۲۲ شهریور ۱۳۲۰ در رابطه با ایران



## ریشه ها و علل جنگ بین الملل دوم

محمود حکیمی در رابطه با «ریشه ها و علل جنگ بین الملل دوم» می نویسد: امروزه وقتی سخن از جنگ بین الملل دوم به میان می آید بلافاصله چهره هیتلر در نظر انسان مجسم می شود که به قول « ویلیام شایرر » مورخ معروف معاصر و کارشناس «نازیسم» مردی بود بیمار ، خام طبع و تحصیل نا کرده . این مرد بیمار در ۱۹۳۹ جهان را در آنچنان جنگی هولناک و مصیبت بار فرو برد که هنوز انسان از شنیدن وقایع آن بر خود می لرزد . جنگ بین الملل دوم بدون هیچ تردیدی نتیجه مستقیم اندیشه های سخت هیتلر بود . عقاید و افکار اساسی وی در نخستین سالهای دهه بیست تا سی سالگی او در «وین» پایتخت اتریش شکل گرفت . او در ۱۹۱۳ ، یعنی در بیست و چهار سالگی، از اتریش به آلمان رفت . در آن زمان شور و شوقی فراوان به ناسیونالیزم آلمان و نفرتی عمیق به دموکراسی داشت .

وی عقاید و اندیشه های خود را در کتاب نبرد من (۱) به رشته تحریر آورد . نبرد من حاوی سخیف ترین اندیشه های نژاد پرستانه است . او عقیده داشت که خداوند آریایی ها ، بویژه آلمانی ها ، را برگزیده است تا نژادی برتر و صاحب اختیار جهان باشند . او در « نبرد من» از فوهرریا پیشوایی سخن می گوید که آلمان مغلوب شوریده حال را از خفت و خواری نجات داده و کشوری نوگونه بنیاد می نهد . کشوری که بر پایه نژاد استوار می باشد و در آن حکومت مطلقه پیشوا – خود او – مستقر می گردد . درباره ی ماهیت حکومت آینده ، عقاید و افکار هیتلر مشخص و دقیق نبود اما هیتلر در چند مورد به وضوح سخن گفته بود و آن اینکه در حکومت آینده ای که به وسیله « پیشوا » ایجاد خواهد شد « مهملات دموکراتیک » به هیچ وجه وجود نخواهد داشت بلکه در آن فوهرر پرینزیپ یا « اصول رهبری » اداره مملکت را به عهده خواهد گرفت !!



او حزب خود را « ناسیونال سوسیالیسم» ( نازی ) نامید اما نظر او درباره ی « سوسیالیسم » من در آوردیش بسیار مبهم بود . وی در نطق ۲۸ ژوئیه ۱۹۲۲ خود از یک « سوسیالیست » بدینگونه تعریف می کند :

« هر کس که آماده باشد مرام ملی را مرام خود سازد . تا آن حد که آرمان عالی تری جز سعادت خود نشناسد ، هر کس که فهمیده باشد معنای سرود بزرگ ملی ما « آلمان برتر از همه » آن است که در این جهان پهناور در دیده او هیچ چیز مافوق آلمان و مردم و سرزمین آن نیست چنین کسی سوسیالیست است » . (۲)

هیتلر همه ی دستاوردهای بشری را در تاریخ « زاده ی مغز بارور انسان آریین » می داند و بدین گونه نژاد پرستی خود را آشکار بنیان می کند :

« همه ی فرهنگ بشری ، همه ی آثار هنری ، دانش و فن که امروز در برابر خویش می بینیم ، تقریباً همگی ، زاده ی مغز بارور انسان « آریین » است .

درست همین واقعیت مسلم ، مؤید این استنتاج مستدل است که تنها او بنیادگذار همه ی بشریت عالی بود و از این رو، انسان آریین ، نشان دهنده نخستین نمونه ی اصیل تمامی آن چیزی است که ما از واژه ی «انسان» ادراک می کنیم . او، « پرومته » (۳) بشریت است که از پیشانی تابناک وی، بارقه ی الهی نبوغ، در همه ی دوران ها جهیده است و پیاپی، آن آتش دانش را که روشنگر ظلمات اسرار خاموش بوده برافروخته است و بدینسان، سبب شده است که انسان، از قله ی غلبه بر موجودات دیگر جهان صعود کند... این، او بود که بنیادها نهاد و در فرهنگ بشری ، دیوارهای هر بنای بزرگ را برافراشت» . (۴)

در مورد اقتصاد ، هیتلر در کتاب خود مطالب بلاهت آمیز بسیار گفته است و نشان می دهد که آنچه او بدان علاقه داشت ، قدرت سیاسی بود و « اقتصاد » خود بخود به نحوی درست می شد :

« حکومت ، با یک نظریه یا برنامه اقتصادی مشخص هیچ سر و کاری ندارد .... حکومت ، یک دستگاه نژادی است نه یک سازمان اقتصادی قدرت درونی یک دولت ، فقط در موارد بسیار نادر ، با رفاه اقتصادی کذائی هماهنگی دارد . رفاه

اقتصادی، در موارد بیشمار چنین بنظر می‌رسد که نشان دهنده سقوط قریب الوقوع حکومت است ...

هرگز تا کنون حکومتی با وسایل اقتصادی مسالمت آمیز پی ریزی نشده است». (۵) او از بلشویک‌ها که حکومت را در روسیه شوروی به دست گرفته بودند نفرت داشت ولی این نفرت عمیق به خاطر نادرستی اندیشه‌ای مارکسیسم و کمونیسم نبود بلکه عقیده داشت. که «تقدیر روسیه را به دست بلشویزم سپرده است» و این به عقیده او در واقع به معنای سپردن روسیه به دست جهودهاست.

هیتلر شادی می‌کرد که: امپراتوری غول پیکر شرق آماده سقوط است، و پایان یافتن فرمانروایی جهودها در روسیه، به منزله پایان حیات روسیه به صورت یک کشور نیز خواهد بود. .

نظریات هیتلر درباره فرهنگ، تعلیم و تربیت، نژاد، سینما هنر و ادبیات در واقع مجموعه‌ای از یاهو گویی‌های نژادپرستانه است. مثلاً او درباره‌ی ازدواج و خانواده می‌گفت:

« ازدواج فی نفسه نمی‌تواند یک هدف باشد، بلکه باید از آن برای رسیدن به مقصد عالیتری سود جست. آن مقصود افزایش و حفظ نوع و نژاد است. معنا و کار ازدواج تنها نیست». (۶)

او از ساختن « نژاد سرور» سخن می‌گفت و چون از تاریخ و انسان‌شناسی بی‌اطلاع بود آشکارا می‌نوشت که آلمانی‌ها « عالی‌ترین نوع انسان در این جهانند ». و « همه آنان که نژادی نیکو ندارند، در این جهان خس و خاشاکند ».

او از اندیشه‌های نوین داروین بهره‌های فراوان بود. اندیشه‌های هراس انگیزی که قدرت را « حق » می‌دانست پندارهای خام داروینیزی، اندیشه‌های خوفناک نژاد پرستی و قدرت طلبی و سادیستی در سراسر کتاب نبرد من موج می‌زد.

خود پرستی بی‌بند و بار، جنون بزرگی طلبی و میهن پرستی افراطی پایه‌های اصلی اندیشه‌های او بود. اما در اینجا یک سؤال پیش می‌آید که باید به آن پاسخ داد. یک بیمار روانی و آدم خود بزرگ بینی نظیر هیتلر این اندیشه‌های خفیف را به

روی کاغذ آورد و در سخنرانی ها آن را تکرار کرد اما چه عاملی سبب شد که میلیونها آلمانی از این یاوه ها تبعیت کردند ، به دنبال این انسان مخبط راه اقتاندد و جهانی را به آتش و خون کشاندد . آیا همه ی مردم آلمان یکباره دیوانه شده بودند ؟ در پاسخ باید گفت نه . اطاعت مردم آلمان از این مردک بیمار ریشه هایی بس عمیق در « گذشته » و « افکار » ملت آلمان داشت . ما اگر تاریخ آلمان را با دقت بخوانیم و از اندیشه های فیلسوفان آلمان آگاه شویم از اینکه ملتی خود را آلت دست آن یاوه گوی جاه طلب ساخت حیرت نخواهیم کرد .

### \* ریشه های تاریخی اندیشه های هیتلر

هیتلر آلمان را برترین کشور و مردم آلمان را نژاد ممتاز و برتر از دیگر ابناء بشری می دانست . اندیشه های او ریشه در تاریخ آلمان داشت ، اما وی معمولا برای اثبات نظریه های خود از تحریف تاریخ هم بیم نداشت . او اتحاد کشورهای امیر نشین آلمان را بزرگترین واقعه تاریخ انسان می دانست و لذا در بررسی اندیشه های هیتلر آگاهی از تاریخ آلمان نیز ضروری است .

در قرن شانزدهم و هفدهم آلمان دچار فقدان وحدت و یکپارچگی بود . در هر منطقه ای از آلمان «امیری» حکومت می کرد که ادعای پادشاهی داشت . کلیسای رم در فساد شگفت فرو رفته بود . شاهزادگان و مالکان دهقانان را بیرحمانه استثمار می کردند .

مارتین لوتر (۷) در ۱۴۸۳ در آلمان دیده به جهان گشود . والدینش او را به یک مدرسه مذهبی فرستاد در ۱۵۰۵ در حالی که از فساد کلیسا به حیرت افتاده بود راهی صومعه سن آگوستین شد در آن صومعه نیز اعمال زشت و ریاکارانه راهبان قلب او درهم فشرد و از همان جا بود که دانه های عشق به مبارزه با کلیسا در قلب وی کاشته شد و چون در ۱۵۱۰ میلادی به رم رفت و پایتخت مقدس را نیز آلوده به گناه دید ، به زادگاه خویش بازگشت و موعظه های پرشوری را بر ضد انحرافات

کلیسا آغاز کرد. در ۱۵۱۷ نماینده ی پاپ که راهبی به نام « تترز » بود به روستایی نزدیک اقامتگاه لوتریا گذارد و مانند همه ی نمایندگان پاپ اوراقی از فروش قطعاتی از بهشت به همراه داشت. لوتر عمل پاپ را در مورد جمع آوری پول و توزیع بخشش نامه ها تقبیح کرد و در موعظه های خود آشکارا اعلام می کرد که فروش آن بخشش نامه ها مخالف کتاب مقدس است و در همان زمان بود که لوتر اعلامیه خود را بر ضد کلیسای روم انتشار داد. (۸)

مبارزه لوتر با پاپ سرانجام منجر به پدید آمدن فرقه جدید در مسیحیت به نام پروتستانیزم شد. لوتر به یاری موعظه های خود و ترجمه انجیل به زبان آلمانی که توسط او انجام پذیرفت زبان آلمانی را غنا بخشید. وی در مردم آلمان نه تنها بینش مسیحی جدیدی پدید آورد، بلکه موجد یک ناسیونالیسم پرشور آلمانی شد. قدرت یافتن پروتستانیزم در اروپا سرآغاز جنگ های هولناک و خونین مذهبی بود. نبرد بین پیروان لوتر و حامیان کلیسای پاپی سال ها با بیرحمی و قساوت ادامه داشت. البته نباید تصور کرد که لوتر آزادی مذهب و عقیده را به اروپا ارمغان آورد. او خود مردی خشک و سخت گیر بود و پیروان خود را به خشونت با مخالفان فرمان می داد.

لوتر با آنکه در اندیشه های مردم آلمان دست کم این عقیده را آموخت که وجدان فردی را برتر از هر چیز قرار دهند، لیکن بدبختانه، هواداری لوتر از شاهزادگان در قیام های دهقانان، در حالی که الهام بخش قیام ها تا اندازه ی زیادی خود او بود و تمایل شدیدش به قدرت مطلقه سیاسی یک بینش « اطاعت از قدرت مطلقه » را در اندیشه ی آلمانی جای داد و این بینش متأسفانه همچنان در اندیشه ی آلمان ها باقی بود تا آنکه هیتلر از آن نهایت استفاده را کرد و مردم آلمان را به صورت بردگان خویش درآورد. اندیشه های لوتریسم موجب گشت که فکر دموکراسی، اندیشه ی حکومت کردن به یاری پارلمان، که در سده های هفدهم و هجدهم به آن سرعت در انگلستان رشد کرد و در ۱۷۸۹ در فرانسه انقلابی پدید آورد، در آلمان جوانه نزد ویلیام شایرر کارشناس مشهور تحقیق در اندیشه های نازیسم می نویسد:

« اگر کسی بخواهد دریابد که چرا این ملت سرانجام راهی مصیبت بار در پیش گرفت و بخواهد به انحرافات فکری و شیوه ی اندیشه ناهنجار او که گریبانگیرش شد ، پی ببرد . باید این نکته را به خاطر داشته باشد که در پایان ، ملت آلمان فقط با زور و قدرت محض ، متشکل شد و تنها از راه تجاوز و حمله به دیگران متحد گشت » .

در ۱۸۶۲ که بیسمارک نخست وزیر پروس اعلام کرد که « مسائل بزرگ روز، با قطعنامه ها و اکثریت آراء ، حل و فصل نخواهد شد ، بلکه با خون و آتش فیصله خواهد یافت » .

بیسمارک نخست ارتش پروس را نیرومند ساخت و هنگامی که پارلمان حاضر نشد. اعتبارات اضافی را تصویب کند، به اعتبار خود پول فراهم آورد و سرانجام پارلمان را منحل ساخت. سپس ضربات خود را در سه جنگ پیاپی، فرود آورد. پیکار نخستین که در ۱۸۶۴ علیه دانمارک صورت گرفت دوک نشینهای « شلزویک » و « هلستاین » را به زیر سلطه ی آلمان کشانید. نبرد دوم ، همانطور که در فصل مربوط به علل جنگ بین الملل اول خواندیم ، بر ضد اتریش در ۱۸۶۶ روی داد و نبرد سوم بر ضد ناپلئون سوم در ۱۸۷۱ بود که منجر پدید آمدن شاهکار بیسمارک صدر اعظم خون و آتش یعنی تشکیل «رایش» دوم بود. روز ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱ و یلهلم اول پادشاه پروس در تالار آینه کاخ ورسای ، رسماً امپراتور آلمان شد . آلمان، با نیروی مسلح پروس بعد از قرن ها وحدت یافت و یکپارچه شد.

از ۱۸۷۱ تا ۱۹۳۳ که هیتلر در آلمان به قدرت رسید آلمان به همان راهی رفت که بیسمارک می خواست. یعنی استبداد. یعنی ناچیز شمردن رأی نمایندگان مردم . البته بعد از جنگ بین الملل اول حکومت جمهوری شد. دولت نمای دموکراتیک داشت اما، به استثنای فاصله ای که در دوران جمهوری و ایمارپیش آمد، در باطن استبدادی بود .

نهر و در فصل مربوط به « پیروزی نازی در آلمان » در باره ی گسترش فلسفه و اندیشه ی خشونت آمیز در میان مردم آلمان می نویسد :

«...در ماورای تمام این چیزها یک فلسفه خشونت شدید و فوق العاده برقرار داشت. نه فقط خشونت مورد تمجید و ستایش قرار می گرفت و تشویق می شد، بلکه عالی ترین وظیفه ی انسان به حساب می آمد. یکی از فیلسوفان معروف آلمان به نام « اسوالد- اشپنگلر» (۹) از مظاهر ممتاز این فلسفه می باشد، او می گوید: « انسان حیوانی شکاری، جسور، صنعتگر و بیرحم است... داشتن آرمان های عالی از جبن و ترس می باشد... خصلت حیوانی و شکاری بودن عالی ترین نوع احساس در انواع حیوان های شکاری می باشد. انسان باید مثل شیر باشد که هرگز هیچکس را در خانه اش برابر با خود تحمل نمی کند و نه مانند گاو مسالمت جو که به صورت گله ها به این سو و آن سو رانده می شود....»

بدیهی است برای چنین شخصی، جنگ عالی ترین سرگرمی های شادی آفرین می باشد. « اشپنگلر » یکی از دانشمند ترین مردان زمان خود می باشد کتاب هایی که او نوشته شخص را از اندازه ی اطلاعات و دانشی که در خود دارد متحیر می سازد. مع هذا تمام این دانش و معرفت او را به این استنتاج های عجیب و نفرت انگیز کشانده است. « (۱۰)»

### \*تروور قهوه ای

هیتلر پس از رسیدن به مقام صدر اعظمی راهی برای رسیدن به اندیشه های سخیف خود که آنها را در کتاب نبرد من آورده بود یافت. آتش گرفتن ساختمان مجلس آلمان (رایشستاک) بهانه ای برای او برای انجام اقدامات خشونت آمیز بود. نازی ها در تبلیغات وسیع خود می گفتند که کمونیست ها عامل اصلی حریق عمارت رایشستاک هستند. کمونیست ها منکر این اتهام شده و آن را کار هیتلر و رهبران حزب نازی می دانستند ولی بهر حال این آتش سوزی بهانه ای برای نازی ها شد تا اختناق هولناکی را بر سراسر آلمان مسلط کنند. آنها ابتدا پارلمان را منحل کردند. به این ترتیب قانون اساسی جمهوری و ایماز و تمام مظاهر دموکراسی از بین رفت تمامی



قدرت در دست هیتلر و اعضای کابینه اش قرار گرفت .

گروه های نظامی حزب نازی یا « اس اس ها » حکومتی وحشیانه مبتنی بر ارعاب و وحشت در سراسر آلمان برقرار ساختند . جوانان وابسته به حزب نازی به حمله به اجتماعات احزاب و گروه های مختلف هرگونه مخالفتی را از میان بردند . آنان با حملات وحشیانه ، کتک زدن ها ، شکنجه ها و کشتارها سعی داشتند هر صدای مخالفی را در گلو خفه سازند . آنها به نابود کردن کتاب هایی که مورد تایید حزب نازی نبود می پرداختند و آنها را در میدان های عمومی می سوزاندند .

روزنامه ها با کمال خشونت و برای کمترین اظهار نظر مخالفی توقیف و یا تعطیل شدند . خبر هیچ یک از وقایع هولناک وحشت و تروری که در کشور رواج داشت اجازه انتشار نمی یافت . حتی زمزمه کردن پنهانی این اخبار هم با کیفر شدید مواجه می شد . تمام سازمان ها و احزاب جز سازمانهای حزب نازی ممنوع شدند . ترس از ترور نازی که به «ترور قهوه ای» مشهور شد به اندازه ای بود که هیچ کس جرأت نمی کرد کوچکترین اعتراضی به آن اعمال وحشیانه بکند . در همین روزها بود که دکتر یوزف گوبلز (۱۱) به ریاست تبلیغات نازی رسید . وظیفه او «تبلیغات و هدایت افکار عمومی» بود . از آن پس آموزش و پرورش، تئاتر، سینما و علوم در خدمت حزب نازی و اندیشه های هیتلر در آمد. اخراج استادان ، معلمان و حتی پزشکان و پرستارانی که کاملاً به اندیشه های حزب نازی موافق نبودند آغاز شد .

اندیشه های نژاد پرستانه و ضد انسانی هیتلر به تدریج به کتاب های درسی مدارس نیز راه یافت . به کودکان و نوجوان آلمانی اینطور تلقین می شد که هیتلر یک ابرمرد بزرگ تاریخ انسان و از « مسیح » بزرگ تر و مقدس تر است. در شهرهایی مانند نورنبرگ و هامبورگ نمایشات عظیمی از تظاهرات جوانان هیتلری انجام می شد. در اغلب این نمایشات خیابانی هیتلر با حرکاتی عجیب سخرانی می کرد و از برتری نژاد ژرمن سخن می گفت . در آن زمان فقط معدودی از اندیشمندان آلمان می دانستند که این مردک بیمار به زودی جهان را در جنگی هولناک و خونین فرو خواهد برد .

## \*زندگی هیتلر

آدولف هیتلر در ۱۸۸۹ در اتریش به دنیا آمد و در دوران قبل از جنگ بین الملل اول خردسال تر از آن بود که بتواند کاری انجام دهد. وی در نوزده سالگی به شهر «وین» رونهاد. در آنجا نه دوستی داشت و نه پولی. اغلب گرسنه می ماند و شبها را در فقیرخانه ها به روز می آورد. وی در ۱۹۱۲ از اتریش به آلمان رفت و در ایالت باویر آلمان به حرفه هایی از قبیل درودگری و رنگرزی پرداخت. در خدمت نظام وی نیز مانند موسولینی از درجه گروهبانی بالاتر نرفت.

بعد از جنگ، چون از خدمت نظام مرخص شد، بی آنکه آینده و یا مقامی در اجتماع داشته باشد به «باویر» آلمان بازگشت. در آن زمان در باویر احزاب بسیار بوجود آمد. و این ایالت آلمانی مرکزی از برای هر نوع آشوب و فعالیت سیاسی گشته بود. دسته کوچکی هم به نام «حزب کارگران» شروع به فعالیت کرده بود. هیتلر در ۱۹۱۹ به این حزب پیوست و کارت عضویت شماره ۷ به نام او صادر گردید. در ۱۹۲۰ حزب مزبور نام خود را به «حزب کارگران آلمانی ناسیونال سوسیالیست» تغییر داد.

در ۱۹۲۳ که آلمان قادر به پرداخت غرامات جنگ نشد، لشکریان فرانسه ناحیه «روهر» را تصرف کردند. آلمان ها از این عمل فرانسه سخت به خشم آمدند. هیتلر و ناسیونال سوسیالیست ها از این فرصت استفاده کرده و زبان به تقبیح حکومت جمهوری و ایماز که پس از جنگ در آلمان تأسیس شده بود گشودند و از این راه توانستند بر تعداد طرفداران خود اندکی بیفزایند.

در پایان سال ۱۹۲۳، اعضای حزب نازی تصمیم گرفتند که به تقلید از عمل موسولینی که سال قبل قوای خود را از هر سو به طرف روم روانه ساخته بود. آنان نیز با ایجاد کودتایی قدرت را به دست گیرند. اما کودتای آنان که به «کودتای فروشی» مشهور گشت به صورت نمایشی مسخره درآمد. قهوه ای پوشان (اعضای

حزب نازی) کودتای خود را مونیخ به راه انداختند. هیتلر از روی سکویی بالا رفت. گلوله ای را به سوی سقف خالی کرد و فریاد کشید: «انقلاب ملی آغاز شد».

اما پلیس غائله را فرونشانید و هیتلر را دستگیر کرد. هیتلر به پنج سال زندان محکوم شد اما یک سال بعد از زندان آزاد شد. در زندان بود که وی کتاب *نبرد من* (۱۲) را به رشته تحریر درآورد. این کتاب مجموعه ای از افکار پریشان و آشفته از خاطرات شخصی، اصل برتری نژادی، ناسیونالیسم، اشتراکی، فرضیات تاریخ و تحریک مردم به آزار دگراندیشان بود. اما این کتاب آنچنان که خواهیم دید به صورت کتابی مقدس درآمد و در عصر قدرت نازی ها روزنامه های مزدور درباره هر جمله از لاطانات این کتاب مقاله ای می نوشتند و اندیشه های بکر نابغه دهر را ستایش می کردند. هیتلر با تبلیغات خویش احساسات نژادی آلمان ها را تحریک می کرد.

وی عهدنامه ی ورسای را محکوم می کرد زیرا آن را مایه ی سرشکستگی آلمان می دانست. دموکراسی جمهوری و ایما را محکوم می کرد و می گفت که «این حکومت موجد مبارزات طبقاتی، تشنت، ضعف و گزافه گویی» گردیده است. او می گفت: «آلمان ها، یعنی آلمان های خالص باید فقط متکی به خودشان باشند».

حزب نازی برای علامت خود «سواستیکا» (صلیب شکسته) را انتخاب کرد و هیتلر در سخنرانی های خود محترمان، تراستها، و رباخواران را مورد حمله قرار می داد. یهودیان را عامل افلاس و رشکستگی اقتصاد آلمان می دانست و در همه ی نطق هایش از برتری نژاد آلمانی سخن می گفت.

یکی از ویژگی های شگفت او آن بود که توانست عناصر گوناگون و مختلفی را که قدر مشترکی با هم نداشتند در اطراف حزب نازی و صلیب شکسته گردآورد.

در حزب او قشرهای پایین، طبقات متوسطه و صاحبان صنایع بزرگ از یک سو، و دهقانان ثروتمند و دیگران از سوی دیگر همه با هم متحد شدند. صاحبان صنایع بزرگ از هیتلر هواداری می کردند و به او پول می دادند زیرا او به سوسیالیسم دشنام می داد و به نظر می رسید که تنها کسی است که می تواند در مقابل پیشرفت مارکسیسم با کمونیسم ایستادگی کند. قشرهای فقیر طبقات متوسط و دهقانان و حتی

بعضی از کارگران هم به خاطر شعارهای ضد سرمایه داری دور او جمع می شدند . در انتخابات ۱۹۳۰ نازی ها صد و هفت کرسی نمایندگی مجلس رایشتاک را بدست آوردند در حال آنکه در انتخابات ۱۹۲۸ مجموع نمایندگان آنها فقط دوازده نفر بود . در ژوئیه ۱۹۳۲ نازی ها در ۲۳۰ حوزه پیروز شدند و در میان تمامی احزاب مملکت بزرگترین حزب گردیدند . در سی ام ژانویه ۱۹۳۳ مارشال هیندنبورگ رئیس جمهور آلمان از هیتلر دعوت کرد که صدر اعظم ( یا نخست وزیر آلمان ) گردد . بدین ترتیب حزب نازی قدرت کامل را به دست گرفت . اما این یک ساده اندیشی است اگر تصور کنیم که هیتلر این پیروزی ها را به علت مهارت در سخن گفتن و یا به هیجان آوردن توده ها کسب کرد. او پشتوانه ای از اندیشه های فیلسوفان آلمانی را نیز به دنبال داشت که در اینجا به بخشی از آنها اشاره می کنیم :

### \*ریشه های عقیدتی و فلسفی نازیسم

روز چهاردهم اکتبر ۱۸۰۶ ، ناپلئون ارتش پروس را در شهر « ینا » واقع در مشرق آلمان شکست داد . این شکست مردم آلمان را که ارتش پروس را شکست ناپذیر می دانستند دچار اندوهی عمیق ساخت. فیلسوفان و اندیشمندان آلمانی در اندیشه ی آن بودند که این سرافکنگی و احساس خواری را از اندیشه ی مردم بزدایند . یکی از فیلسوفان « یوهان گوتلیب فیخته» (۱۳) بود . فیخته ( یا فیشته ) در آن زمان فیلسوفی پنجاه و پنج ساله بود که در دانشگاه برلن کرسی فلسفه را داشت . وی قبلا رساله هایی منتشر ساخته بود و به خاطر دفاع از آزادی انسان شهرت بسیار پیدا کرده بود . وی در یکی از آنها نوشته بود « از فرمانروایان خود تنفر نداشته باشید ، بلکه از خودتان متنفّر باشید . یکی از منابع بدبختی شما ارزیابی مبالغه آمیزتان از این شخصیتهاست که ذهنشان بر اثر آموزش و پرورش ، سهل انگاری و خرافات سست کننده ای منحرف شده است .... اینها افرادی هستند که به آنها اصرار می شود تا جلوی آزادی فکر را بگیرند . فریاد کنان به فرمانروایان خود بگویید که

هرگز اجازه نخواهید داد که آزادی فکر شما به وسیله ی آنها پایمال شود .... قرون تاریکی به پایان رسیده است .... فرمانروای شما تمام قدرت خود را از ملت اخذ می کند.» (۱۴)

فیخته پس از شکست پروس از ناپلئون در «ینا»، از ۱۳ دسامبر ۱۸۰۷ تا ۲۰ مارس ۱۸۰۸، روزهای یکشنبه در آملی تئاتر آکادمی برلن سخنرانی هایی ایراد کرد که بعدها تحت عنوان «خطاب به ملت آلمان» انتشار یافت. این سخنرانی ها استمداد پرشور او را از ملت آلمان بود تا مناعت و شجاعت و اعتماد دیرین خود را به دست آورد. وی نه با پروس، بلکه با همه ی آلمانی ها سخن می گفت و اگرچه امیرنشین های پراکنده آنان به دشواری ملتی را تشکیل می داد، همگی یک زبان بکار می بردند و به هدف مشابهی نیاز داشتند. وی می کوشید تا با یادآوری تاریخ آلمان آنها را تحت لوای واحدی درآورد. ویلیام شایرر در اثر مشهور خود مبانی تاریخی و فلسفی نازیسم می گوید:

«این سخنرانی ها، مردمی پراکنده و شکست خورده را تکان داد و دگرباره مجتمع و متشکل ساخت و باید گفت: طنین نطقهای او در رایش سوم (امپراتوری هیتلر) نیز شنیده می شد.»

اندیشه های فیخته در این سخنران یها در واقع زیر بنای فلسفی اندیشه های هیتلر بود: «در نظر او، لاتینها، مخصوصا فرانسوی ها و یهودی ها، نژادهای منحط اند، تنها آلمانی ها امکان آن را دارند که حیات خویش را تجدید کنند. زبان آلمانی ها، بی غش ترین و اصیل ترین زبانهاست. در دوران فرمانروایی آنان عصری نو در تاریخ پدید خواهد آمد. حکمرانی ایشان، انعکاسی از انتظام جهان هستی است ....

پس از مرگ فیخته در ۲۷ ژانویه ۱۸۱۴ فیلسوف معروف آلمانی «گئورگ ویلهلم فرید ریخ هگل» (۱۷۷۰-۱۸۳۱) در دانشگاه برلین جانشین او شد.

ویلیام شایرر در تعریف و ستایش از هگل می گوید: «این همان مغز ناقد موشکافی است که مناظرات دیالکتیک آن الهام بخش فلسفه علمی بود و از این راه بنیاد گذاری سوسیالیسم کمک کرد، لیکن از سوی دیگر تجلیل پرطنین او از «دولت»

به عنوان عالی ترین سازمان حیات بشر، راه را برای رایش دوم بیسمارک و رایش سوم هیتلر، هموار ساخت.»

التبه مقصود شایرر در اینجا از « فلسفه علمی » اندیشه های مارکس و انگلس و لنین و استالین است که اساس کار خود را بر « دیالکتیک » هگل نهادند و ما در جای خود گفتیم که « فلسفه علمی » زیر بنای علمی ندارد و اصولاً چیزی به نام « فلسفه علمی » با آن تعبیر خاص مارکیست ها وجود ندارد. (۱۶)

به عقیده هگل « دولت » همه چیز ، یا تقریباً همه چیز است از جمله می گوید : « دولت عالیترین تجلی « نفس کل » ؛ « اخلاق کل » است ... « دولت » در برابر فرد حقی عالی دارد، وظیفه عالی فرد این است که یکی از اعضای دولت باشد . زیرا حق نفس کل ، مافوق تمام امتیازات فردی است ... « هگل درباره ی سعادت انسانی می گوید :

« تاریخ عالم ، قلمرو شادکامی نیست . دوران های سعادت ، صفحات خالی تاریخ است . زیرا آن دوران ها ادوار توافق و هماهنگی است و زدو خوردی دربر ندارد . او معتقد است که جنگ پالایش گر بزرگ است و « سلامت اخلاقی ملل را که بر اثر یک صلح پردوام فاسد شده است تأمین می کند . همچنان که وزش بادهای مانع گنبدین دریاها می گردد . زیرا گنبدی دریا ، نتیجه یک آرامش ممتد است . »

از نظر هگل هیچ یک از مفاهیم قدیمی « اخلاق » و « علم اخلاق » نباید مخل کار دولت و مانع کار « قهرمانانی » که آن را رهبری می کنند شود « تاریخ جهان جایگاهی والا دارد ... خواست های اخلاقی نامربوط را نباید با کارهای تاریخی جهان و فضایل این کارها به تصادم وا داشت . کمالات فردی شرم ، تواضع ، نوع پرستی ، تحمل و گذشت – را نبایستی علیه کارهای تاریخی دنیایی بر انگیخت . یک چنان دستگاه نیرومندی [دولت] باید گل های بیگناه فراوانی را لگد مال نماید ، موانع بسیاری را در سر راه خود خرد کند .»

هگل پیش بینی می کند که وقتی آلمان نابغه خداداده (!! ) خود را به دست آورد ، صاحب چنین دولتی خواهد شد. او پیشگویی می کند که « نوبت آلمان » فرا خواهد

رسید و آن وقت رسالت آن کشور این خواهد بود که حیات معنوی تازه ای به جهان بخشد». و لیام شایرر در این مورد می نویسد :

« هنگامی که انسان عقاید هگل را می خواند ، می فهمد که هیتلر تا چد حد از او ( هگل ) الهام گرفته است .

دیگر از به اصطلاح اندیشمندان آلمانی که هیتلر اندیشه ها و یا بهتر بگوییم یاوه های خود را وام گرفت یک تاریخ نویس یاوه پرداز پروسی به نام هاینریش فون ترایشکه (۱۷)

(۱۸۳۴-۱۸۹۶) بود . وی در دانشگاه برلن تاریخ درس می داد . استادی وجیه المله بود. در کلاسهای درس او جماعات بزرگ با شور و شوق بسیار شرکت می جستند . ترایشکه ، نظیر هگل به تجلیل از « دولت » پرداخت و حتی می گوید :

« در مملکت ، مردم ، یعنی اتباع و رعایا ، نباید وضع و موقعی برتر از وضع بردگان داشته باشند » وی در ستایش جنگ می گوید:

« فر و شکوه نظامی، اساس تمامی فضایل اساسی، در گنجینه پر مایه ی افتخارات آلمان، افتخار نظامی پروس گوهری است به گرانقدری شاه کارهای شاعران و متفکران ما.» او معتقد است: «کورکورانه بازی کردن با صلح موجب ننگ و شرمساری فکر و اخلاق عصر ما شده است .» او می گوید :

« اینکه جنگ برای همیشه از جهان رخت بریندد، آرزویی است نه فقط چرند، بلکه سخت مخالف اخلاق. از میان رفتن جنگ ، متضمن تباهی و نابودی بسیاری از قوای اصلی و عالی روح بشر است .... »

اما گذشته از فیلسوفان ذکر شده هیچ فردی مانند نیچه (۱۸) بر اندیشه های هیتلر اثر نگذاشت. فریدریش ویلهلم نیچه (۱۸۴۴ - ۱۹۰۰) میل به قدرت را در آثار خود تبلیغ کرده و جنگ را ستوده بو . معرف ترین کتاب او چنین گفت زردشت است . البته به هیچ وجه نباید تصور کرد که مندرجات این کتاب شباهتی به تعلیمات حقیقی زرتشت داشته است . مقصود از زرتشت در واقع خود نیچه بود.

اما اینکه زرتشت را حامل پیغام خود قرار داده به سبب آن است که معتقد بوده است

ایرانیان نخستین قومی بوده اند که معنی حقیقی زندگی را درک کرده اند . او این کتاب را با نثری نگاشته است که آلمانی ها از خواندن آن لذت می برند و در آن جنگ را «مقدس» و « نیکو » می داند :

« این مرام نیکو بود که حتی جنگ را مقدس ساخت ؟ به تو می گویم : این جنگ نیکو بود که هر مرامی را مقدس گردانید . جنگ و دلیری ، بیش از خیرخواهی و دستگیری ، کارهای سترگ صورت داده است . »

او پیش بینی می کند که گروه نخبه ای ظهور خواهد کرد و فرمانروای جهان خواهد شد و از میان آن «ابر مرد» پدید خواهد آمد . نیچه در کتاب خویش موسوم به خواست توانایی بانگ بر می دارد :

« نژادی دلیر و فرمانروا اندک اندک پدید می آید... هدف ما باید ارزیابی مجدد ارزش ها به خاطر مرد نیرومند ویژه ای باشد که واجد هوش و خرد و اراده ای عالی است. این مرد و گروه زبده ی پیرامون او « خواجهگان جهان » خواهند شد . چنین یایه هایی که گوینده آن از جمله اصیل ترین متفکران آلمان بود ، در مغز آشفته هیتلر زمینه ی مساعدی برای پذیرش و قبول یافت . به همین جهت بود که هیتلر غالبا به «موزه ی نیچه» در وایمار می رفت و احترام خود را به فیلسوف بدین گونه نشان می داد که در برابر عکاسان « ژست » می گرفت و آنگاه عکاسان عکس او را در حالی که مجذوب تماشای مجسمه نیم تنه مرد بزرگ شده بود بر می داشتند . یک فرد نازی می توانست با غرور و مباحات تقریبا درباره ی هر موضوعی که به تصور گنجد ، کلام نیچه را نقل کند و چنین نیز می کرد . او درباره مسیحیت گفته بود :

« مسیحیت ، لعنتی بزرگ ، ضلالتی عظیم و سخت ریشه دار است ... من آن را لکه ننگ ابدی بشریت می دانم .... این مسیحیت ، چیزی جز تعالیم ویژه سوسیالیست ها نیست . » (۱۹)

در ۱۹۱۰ ، ویلهلم دوم رسماً اعلام کرد که تاج سلطنت را « تنها توفیق الهی نصیب ما ساخته است ، نه پارلمان ها و مجالس ملی و تصمیم ملت ... » و بر کلام خود افزود : « و چون خود را مجری اراده خداوند می دانیم به راه خویش می رویم . »



و به خاطر همین روح استبدادی، امپراتوری «رایش دوم» بیسمارک، مورد ستایش هیتلر بود. در نظر او «رایش دوم بیسمارک یک حکومت عالی» بود و به همین جهت بود که حکومت خود را «رایش سوم» نامید. این عوامل که برشمرديم ریشه های تاریخی پدید آمدن حزب نازی و هیتلر بود. البته هیتلر مکارانه از یک حادثه تاریخی دیگر هم استفاده کرد و آن امضای قرار داد خفت بار تسلیم آلمان در پایان جنگ بین الملل اول بود.

در روز ۲۳ ژوئن ۱۹۱۹، نمایندگان آلمان قرارداد صلح را که در واقع قرارداد تسلیم بود امضا کردند. اما یکی از نمایندگان پس از امضا با خشم فراوان رو به یکی از خبرنگاران کرد و گفت: «ما بیست سال بعد، بار دیگر یکدیگر را ملاقات می کنیم.»

و چنین پیش بینی درست درآمد. هیتلر از روح رنج و حقارتی که در اثر این تسلیم در ملت آلمان پدید آمده بود نهایت استفاده را کرد.

نهر و در نامه ای که در ژوئیه ۱۹۳۳ برای دخترش ایندیراگاندی نوشته آشکارا به این عقده حقارت اشاره کرده و می نویسد:

«بدون تردید در میان بسیاری از آلمانی ها، صرف نظر از اکثریت عظیمی از کارگران، نسبت به هیتلر احساسات شورانگیز وجود دارد.

اگر ارقام آخرین انتخابات را ملاک سنجش قرار دهیم او ۵۲ درصد از مردم آلمان را پشت سر خود دارد و ۴۸ درصد بقیه یا لااقل قسمت عمده ای از آنها را با ترور و خشونت خفه می سازد.

هیتلر با این ۵۲ درصد از آراء عمومی که به هواداری خود دارد محبوبیت فراوان کسب کرده است. کسانی که به آلمان می روند از محیط روحی که در آنجا به وجود آمده و صورت یک نوع احیای مذهبی را دارد صحبت می کنند. آلمانی ها احساس می کنند که بر اثر زمامداری هیتلر سال های دراز حقارت و توهین و فشار که با پیمان ورسای بر آلمان تحمیل شده بود سپری گشته است و اکنون می توانند دوباره آزادانه نفس بکشند.» (۲۰)

و در جای دیگر می نویسد :

« ... عکس العمل های دیگری هم پیش آمد که عواقب شدیدتری به وجود آورد . نازی ها پیمان ورسای را نفی می کردند و می گفتند مخصوصا باید از لحاظ مرزهای شرقی آلمان در آن تجدید نظر شود زیرا به وجود آوردن دالان دانتزیک برای لهستان قسمتی از سرزمین آلمان را از سایر نواحی آلمان جدا می سازد . همچنین با هیاهوی بسیار خواستار آن بودند که از لحاظ نظامی و تسلیحاتی با دیگران برابر باشند .

نطق های آتشین و صاعقه آسای هیتلر که بوی خون می داد و تهدید تجدید تسلیحات آلمان را در برداشت سراسر اروپا و مخصوصا فرانسه را منقلب می ساخت زیرا فرانسه بیش از هر کشور دیگر از یک آلمان مسلح و قوی می ترسید .» (۲۱)  
ژاک پیرن مورخ معروف فرانسوی در کتاب خود در زمینه ی « هدفهای سیاسی واجتماعی نازیسم » می نویسد :

« رژیم ناسیونال سوسیالیسم با کوشش فوق العاده در زمینه اقتصادی و همچنین مجاهدت دامنه داری که در زمینه ی اجتماعی اتحاد نژادی آلمان از خود نشان داد ، می خواست بر تمام اروپا مسلط شود ولی با ملاحظه سوابق تاریخی ، استنباط می شود که نه موضوع برتریت نژادی و نه برنامه تسلط بر اروپا یعنی امپریالیسم « ژرمن » از اختراعات ناسیونال سوسیالیسم نیست ، بلکه این افکار از زمانی که موضوع « اتحاد ژرمن » (پان ژرمانیسم) شیوع یافت ، انتشار یافته بود ... » (۲۲)  
ژاک پیرن آنگاه به اندیشه های « لیست » و « راتزل » اشاره میکند که از « امپراتوری مقدس ژرمانیک » در آثار خود نام می برند و اینکه سرزمین هایی مانند بورگونی ، لرن ، آزاس ، هلند ، بلژیک و سویس باید به این امپراتوری مقدس مانند گذشته بپیوندند . ژاک پیرن پس از شرح مذاکرات « شتین » نماینده آلمان با الکساندر امپراتور روسیه در کنفرانس وین ( ۱۸۱۵ ) ، شرح می دهد که چگونه آلمان ها از همان زمان در اندیشه ی گسترش مرزهای جغرافیایی خود بودند و نیز از « واگنر » نقل می کند که « روزی فرا خواهد رسید که هلند و سویس ، خود به خود به مادر

خویش ببیونند . »

ژاک پیرن در پایان این بحث می نویسد :

« ناسیونال سوسیالیسم ( حزب نازی ) این افکار را جمع و جور کرده ، بر آن مزیت خلوص نژادی ژرمن را اضافه کرد . بنیان مرام و اصل اجتماعی دکترین ( عقیده ی سیاسی ) خود قرار داد . علاوه بر این اعلام داشت که یک چنین نژاد برگزیده و سالمی نباید به عبث و سبب مهاجرت به اطراف و اکناف خود را ذلیل و ضعیف نماید ، بلکه باید در بهشت موعود خود بماند ، زاد و ولد کند و چنانچه جا تنگ آمد ، فضای حیاتی خود را با تصرف سرزمینهای اطراف تأمین نماید ، نه اینکه به قاره های دیگر کوچ کرده مستعمره هایی برای خود دست و پا نماید » (۲۳) (۱)

## توضیحات و مأخذ:

۱ - منبع: راسخون به نقل از کتاب محمود حکیمی «نگاهی به تاریخ معاصر جهان یا بحران های عصر ما» ناشر: امیر کبیر

### پی نوشت ها : ریشه ها و علل جنگ بین الملل دوم

#### ۱. Mein Kampf

۲. به نقل از ، ویلیام شایرر ، مبانی تاریخی و فلسفی نازیسم ، ترجمه ی کاوه دهگان ، کتاب هفته ، شماره ۷۶ ، ص ۱۲۳ .

۳. پرومته Prometheus در اساطیر یونانی غولی بود که آتش را از بهشت ربود و استفاده از آن را به انسان آموخت . « زئوس » خدای خدایان ، او را برای این کار مجازات کرد . به این صورت که پرومته را به صخره ای زنجیر کرد و در آنجا هر روز کرکسی می آمد و جگر او را می خورد ، ولی هر شب جگر پرومته دوباره درست می شد .

۴. نبرد من ، ص ۲۹۰ .

۵. نبرد من ، صفحات ۱۵۰ و ۱۵۳ .

۶. همان مدرک ، ص ۲۵۳ .

#### ۷. Martin Luther

۸. در مورد قیام لوتر و پیدایش فرقه ی پروتستانیم مراجعه کنید به : محمود حکیمی ، تاریخ تمدن یا داستان زندگی انسان ، ج ۵ ، شرکت سهامی انتشار - تهران - ۱۳۶۰ .

#### ۹. Oswald Spengler

۱۰. پاندیت نهرو ، نگاهی به تاریخ جهان ، ج ۳ ، ص ۱۷۴۰.
۱۱. Goebbels .
۱۲. Mein Kampf .
۱۳. Johann Gottlieb Fichte .
۱۴. ویل دورانت ، تاریخ تمدن ، ج ۱۱ ، فصل ۳۲.
۱۵. Georg W.F. Hegel .
۱۶. رجوع کنید به دو کتاب : نقد و درآمدی بر تضاد دیالکتیک و دگماتیسم نقابدار از دکتر عبدالکریم سروش .
۱۷. Heinrich von Treitschke .
۱۸. Nitche .
۱۹. به نقل از مبانی تاریخی و فلسفی نازیسم ، از ویلیام شایرر ، کتاب هفته ، شماره ۷۸ ، ص ۹۲.
۲۰. نگاهی به تاریخ جهان ، ج ۳ . ص ۱۷۴۶ .
۲۱. همان کتاب ، ص ۱۷۴۸ .
۲۲. ژاک پیرن ، جریان های بزرگ تاریخ معاصر ، ج ۲ . ص ۳۸۱
۲۳. همان کتاب ، ص ۳۸۳ .

## فصل ششم

### بررسی بسترسازی‌های انگلیس برای اشغال ایران در جنگ جهانی دوم؛ آلمان‌ها، دستاویز متفقین برای اشغال ایران

سجاد راعی‌گلوچه علل اشغال ایران در جنگ جهانی دوم توسط متفقین بر این نظر است: تا پیش از آغاز جنگ جهانی دوم انگلیسی‌ها در صدد بودند با افزایش نفوذ آلمان در منطقه‌ی شمالی ایران موازنه‌ی اقتصادی به ضرر شوروی تغییر یابد؛ اما پس از حمله‌ی آلمان به شوروی همان اقدام خود را دستاویزی برای اشغال ایران قرار دادند و خوی استعماری خود را اثبات نمودند.

در طرح «هیتلر»، هدف از حمله به شوروی شکست آن کشور و اطمینان از خطر درگیری در دو جبهه و سپس حمله به متصرفات انگلیس در حوزه‌ی دریای مدیترانه و خاورمیانه با استفاده از موقعیت راهبردی و اقتصادی سرزمین‌های تسخیر شده بود. در صورت موفقیت هیتلر در این مرحله، هدف نهایی وی پیاده کردن نیرو در جزیره‌ی انگلیس در اروپا بود تا بدین طریق شکست آن کشور را کامل کند. [۱]

انگلیسی‌ها از این مسئله‌ی مهم آگاه بودند و بدین دلیل بود که برای انگلیسی‌ها موقعیت ایران اهمیت مضاعفی پیدا می‌کرد. بر اساس این واقعیت، در مسئله‌ی محافظت از امپراتوری مستعمراتی انگلیس، ایران دارای اهمیت و جایگاه خاصی بود. حکومت هند انگلیس در گزارشی در این زمینه نتیجه می‌گیرد:

«... مسئله‌ی حمله‌ی احتمالی نیروهای نظامی آلمان به ایران یا به افغانستان و یا هر دو کشور، به عنوان مسئله‌ی واحدی باید مورد بررسی قرار گیرد. دولت هندوستان جبهه‌ی گسترده از سوریه تا برمه را به صورت جبهه‌ای پیوسته



مشاهده می‌کند. ایران ... چه از نقطه نظر سیاسی و چه از نظر نظامی، در طرح‌های سوق‌الجیشی انگلستان در دفاع از خاک هندوستان دارای موقعیت «کلیدی» است؛ زیرا ایران صاحب نفت بوده و در ضمن موقعیتی مناسب برای انجام دادن عملیات و فعالیت‌های دشمن ارائه می‌دهد.» [۲].

نکته‌ی دیگر این بود که آلمانی‌ها از همدردی و هم‌نوایی مردم ایران با خود به طور نسبی اطمینان داشتند و انگلیسی‌ها نیز از این نکته‌ی مهم آگاه بودند و این امر باعث می‌شد که در صورت شکست شوروی، آلمانی‌ها بتوانند از موقعیت ایران ضربات مهلکی به موجودیت امپراتوری بریتانیا فرود آورند. در هر صورت، با حمله‌ی آلمان به شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ م. / اول تیر ۱۳۲۰ ه.ش. و اتحاد انگلیس و شوروی به دنبال آن، آرایش سیاسی و نظامی جنگ جهانی دوم در سطح بین‌المللی تغییر اساسی پیدا کرد که تغییر استراتژی شوروی و انگلیس در قبال ایران یکی از پیامدهای مهم آن بود.

موقعیت راهبردی انحصاری ایران به دلیل قرار گرفتن بین شوروی و خلیج فارس برای حمل تدارکات و مهمات جنگی و نفت ایران و پالایشگاه بزرگ آبادان که سوخت لازم برای حرکت ماشین جنگی متفقین را می‌توانست تأمین کند، موقعیت‌های ویژه‌ای بودند که ادامه‌ی سیاست بی‌طرفی ایران را در این وضعیت غیرممکن می‌نمود. به عبارت دیگر، بی‌طرفی واقعی ایران برابر با اتحاد با آلمان بود و کنار نهادن این سیاست از سوی ایران - خواه به اختیار یا به اجبار - به منزله‌ی قرار گرفتن در جبهه‌ی ائتلاف ضد آلمان محسوب می‌گردید.

خطر آلمان برای امپراتوری جهانی انگلیس به حدی جدی بود که «چرچیل»، نخست‌وزیر وقت انگلیس، دشمنی‌ها و رقابت‌های دیرینه و بی‌پایان سیاسی، اقتصادی و عقیدتی کشورش با شوروی را کنار نهاد و دست اتحاد به سوی «استالین» دراز کرد. چرچیل با درک درست از تحولات جنگ جهانی دوم، دیپلماسی خود را طوری ساماندهی کرد که بر ضدیت قوی و بیزاریش از بلشویک‌ها و کمونیسم، ولو به‌طور موقت تا پایان جنگ جهانی دوم، غلبه کند. به عبارت دیگر، آن‌گونه که «جان لوئیس



گدیس» نوشته، او دریافت که «ژئوپلتیک از ایدئولوژی مهتر است.» [۳] با پیشامدهای ذکر شده، رضاشاه ضمن تأکید بر ادامه‌ی سیاست بی‌طرفی، سیاست بازدارنده در قبال شوروی و انگلیس در پیش گرفت که مشخص‌ترین آن، برکناری «احمد متین‌دفتری»، نخست‌وزیر مشهور به طرفداری و گرایش به سوی دولت آلمان و انتخاب «رجب‌علی منصور» به جای وی، ممنوع کردن ورود نشریات تبلیغاتی آلمان و تحت نظارت قرارداد فعالیت‌های آلمانی‌های مقیم ایران بود؛ [۴] اما شوروی و انگلیس در مجموع سیاست خارجی ایران را در حد رضایت‌بخش و همسو با خود نمی‌دیدند و چیزی جز تسلیم کامل ایران به متفقین و قرارداد همی قلمرو و امکانات کشور بدون قید و شرط در اختیار آن‌ها را قبول نداشتند. با توجه به شرایط خطرناک پیش آمده، از فردای حمله‌ی آلمان به شوروی، انگلیسی‌ها و با راهنمایی و هدایت آن‌ها شوروی‌ها دنبال بهانه‌ای برای خارج کردن ایران از حالت بی‌طرفی و کشاندن آن به جبهه‌ی متفقین شدند و به جبر تاریخ به یک اتحاد مقطعی دست زدند. بهترین بهانه برای تحقق آن، حضور آلمانی‌ها و فعالیت ستون پنجم آلمان بر ضد متفقین در ایران بود.

### \* بسترسازی انگلیس برای اشغال ایران

الف) طراحی دستاویزی به عنوان خطر ستون پنجم آلمان؛ در دوره‌ی قبل از جنگ جهانی دوم، هم انگلیس و هم شوروی در چارچوب سیاست سازش‌کاری یا دلجویی از آلمان، از آن کشور به عنوان مهار همدیگر در ایران استفاده می‌کردند و از این راه اجازه دادند آلمان نفوذ اقتصادی و فنی قابل ملاحظه‌ای در ایران به دست آورد. در این میان، انگلیسی‌ها در صدد این بودند که با افزایش نفوذ آلمان در منطقه‌ی شمالی ایران موازنه‌ی اقتصادی به ضرر شوروی تغییر یابد؛ [۵] اما پس از حمله‌ی آلمان به شوروی همان اقدام خود را دستاویزی برای اشغال ایران قرار دادند و خوی استعماری و ضد ایرانی خود را بار دیگر اثبات نمودند. [۶]

استراتژی شوروی قبل از این، تعامل با آلمانی‌ها و تهدید کشورهای همسایه، از

جمله ایران و ترکیه استوار بود و این استراتژی تا زمان حمله‌ی آلمان به آن کشور همچنان ادامه داشت اما از آن پس به ناچار راهبردش را همچون انگلیس تغییر داد. [۷] فکر اقدام‌های مشترک و از جمله اشغال ایران ابتدا از سوی انگلیسی‌ها به روس‌ها مطرح شد. آن‌ها نیز با توجه به شرایط زمانی بغرنجی که در آن قرار داشتند از آن استقبال کردند.

یادداشت جالبی در حاشیه‌ی گزارش مربوط به مذاکره‌های «هوراس سیمور»، معاون و «آنتونی ایدن»، وزیر خارجه‌ی انگلیس در مورد ایران به تاریخ ۵ مرداد ۱۳۲۰ه.ش. وجود دارد که از ماهیت واقعی طرح خطر ستون پنجم آلمان در ایران پرده بر می‌دارد: «در مورد فعالیت و نفوذ آلمانی‌ها در ایران، ما و روس‌ها مقاصد متفاوتی داریم. هدف روس‌ها این است که نفوذ آلمانی‌ها را در ایران ریشه‌کن سازند. از این رو، در مورد تعداد آن‌ها که همه در شمال ایران هستند غلو می‌کنند؛ ولی به نظر من، خطر فعالیت نازی‌ها نسبت به تأمین جریان نفت جنوب ایران، در مقایسه با خطر آن‌ها در شمال، نسبتاً ناچیز است.

تا هنگامی که روس‌ها کنترل کامل قفقاز را در اختیار دارند و نیروهای آن‌ها بر این سرزمین مسلط است، خطری بیش از آنچه منابع نفتی آنان را تهدید می‌کرد وجود ندارد اما اگر آن‌ها کنترل قفقاز را از دست بدهند، خطری که نفت را تهدید می‌کند صورت حاد پیدا می‌کند و فقط در این حالت است مسئله‌ی اخراج آلمانی‌ها از ایران برای ما مطرح می‌شود.

از این رو، معلوم می‌شود که هدف‌های ما که به هدف‌های روس‌ها شباهتی ندارد، تنها با بیرون راندن آلمانی‌ها از ایران به دست نمی‌آید؛ همچنین در صورتی که بر این فرض تکیه نکنیم که در درازمدت روس‌ها کنترل قفقاز را از دست خواهند داد، معلوم می‌شود که در هر حال زمانی فرا خواهد رسید که لازم خواهد شد برای حراست از منابع نفت اقدام کنیم، خواه آلمانی‌ها بیرون رانده شده باشند، چه نشده باشند. پس دور از خرد و منطق است که با استناد به حضور آلمانی‌ها در ایران در

صدد تهدید ایرانیان برآییم.» [۸]

نکته‌ی قابل تأمل دیگر اینکه مقام‌های انگلیسی در مکاتبات محرمانه‌ای که آن زمان داشته‌اند کودتا و هر نوع خطری از جانب آلمانی‌ها را در ایران منتفی و غیر عملی دانسته‌اند و صرفاً در ظاهر برای متقاعد کردن روس‌ها و تأمین منافع کشورشان در شرایط دشواری که قرار گرفته بودند، آلمانی‌های مقیم ایران را به عنوان خطر ستون پنجم طرح کرده‌اند.

«بولارد» در گزارشی تأکید کرده است: «در حقیقت در اینجا [ایران] هیچ‌گونه امکانی جهت عملیات خرابکارانه‌ی آلمانی‌ها وجود ندارد؛ زیرا که آلمانی‌ها تحت نظر شدید پلیس ایران قرار دارند» و وی در گزارش دیگری نیز اعلام می‌کند که باید نام ایران از فهرست کشورهای که ستون پنجم آلمان در آن فعالیت دارند حذف شود: «وجود آلمانی‌ها را مستمسک قراردادن شاید بهانه‌ی خوبی نباشد؛ زیرا به علت خبرهای چاپ شده در روزنامه‌ها و سایر گزارش‌ها که سخن از حمله‌ی قریب‌الوقوع انگلیسی‌ها به خاک ایران می‌رود، آلمانی‌ها خود در صدد ترك ایران هستند.» [۹]

«محمد ساعد مراغه‌ای»، سفیر وقت ایران در شوروی نیز معتقد بود که در موضوع آلمانی‌های مقیم ایران «فشار بیشتر از طرف انگلیس است ولی می‌خواهند این فشار به دست روس‌ها باشد.» [۱۰]

در تاریخ ۶ اوت ۱۹۴۱م. / ۱۵ مرداد ۱۳۲۰ه.ش، آنتونی ایدن، وزیر امور خارجه‌ی انگلیس ضمن سخنرانی در مجلس عوام این کشور، در مورد اوضاع بین‌المللی گفت: «امروز در ایران تعداد بی‌شماری آلمانی وجود دارند. تجربیات در بسیاری از کشورها چنین نشان داده که این مهاجرین آلمانی یا هر طوری که می‌خواهید اسم‌شان را بگذارید ... بی‌اندازه برای کشوری که در آنجا اقامت دارند در مواقع بحران خطرناک هستند.

روی همین اصل نظر و توجه جدی دولت ایران را نسبت به خطری که در نتیجه‌ی ادامه‌ی اجازه‌ی اقامت عده‌ی بی‌شماری آلمانی در آن کشور ایجاد شده است و به ضرر خود آن کشور تمام می‌شود، جلب نموده‌ام.» [۱۱] به دنبال سخنان ایدن، سفارت انگلیس در تهران مکاتباتی که محور تمامی آن‌ها فعالیت آلمانی‌ها در

ایران و لزوم اخراج آن‌ها بود، انجام داد. [۱۲]

لحن و محتوای مکاتبات و یادداشت‌ها روز به روز شدیدتر و تندتر می‌شد. به عنوان مثال یادداشت ۱۰ ماده‌ای ۲۵ مرداد ۱۳۲۰ه.ش. فقط ناظر به ضرورت اخراج و کنترل آلمانی‌ها بوده و لحن تهدیدآمیزی نداشت؛ اما یادداشت دوم بیشتر شبیه اولتیماتم بود تا تذکاریه؛ در بندهای دوم و سوم تذکاریه آمده است:

۱. «... از قرار معلوم دولت ایران با ابقای اتباع آلمان در ایران بالنسبه به انجام تمایلات دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در مسئله‌ای که در اثر اوضاع و حوادث جنگ کسب فوریت نموده و می‌نماید بیشتر اهمیت می‌دهد. دولت ایران باید مسئولیتی را که در اثر این تصمیم متوجه می‌شود، عهده‌دار گردد.

۲. در این صورت، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان خود را مجبور می‌داند اقدامات لازمه برای حفظ منافع حیاتی خود را به عمل آورده و خطری را که از عملیات محتمله‌ی آلمانی‌ها در ایران ناشی می‌شود، برطرف سازد...»  
دولت ایران نیز در پاسخ به یادداشت‌های سفارت انگلیس، طی تذکاریه‌ای در ۳۰ مرداد ۱۳۲۰ه.ش.، از محتوای یادداشت‌های یاد شده ابراز تأسف کرد و ضمن اشاره به اقدام‌های مربوط به کنترل اتباع بیگانه، اعلام کرد:

«نظر به مقتضیات کنونی، چنانچه طی مذاکرات اخیر خاطر نشان شده، اجرای این برنامه با دقت و سرعت بیشتری تعقیب می‌گردد. مخصوصاً این اواخر در نتیجه‌ی همین عمل از شماره‌ی اتباع بیگانه در ایران کاسته شده، به‌زودی نیز تعداد آنان به میزان قابل‌توجهی تقلیل خواهد یافت. بدیهی است در مورد تقلیل شماره‌ی بیگانگان، طرز عمل، تشخیص نیازمندی‌ها و سایر جزئیات و کیفیات اجرایی آن بسته به نظر خود دولت شاهنشاهی می‌باشد که با رعایت مقتضیات اقداماتی را که شایسته می‌داند خواهد داشت. در همان حال که دولت شاهنشاهی حاضر است هر اقدامی را که برای حفظ امنیت و صیانت حقوق مشروع همسایگان خود ضروری بداند به موقع اجرا بگذارد، هیچ‌گونه پیشنهادهایی را که برخلاف سیاست بی‌طرفی یا حق حاکمیت دولت باشد، نمی‌تواند بپذیرد.» [۱۳]

مکاتبات مشابهی نیز بین سفارت شوروی در تهران و وزارت امور خارجه‌ی ایران صورت گرفت که بیانگر عزم جدی متفقین برای اشغال بود؛ چرا که دولت ایران هرچه به رعایت بی‌طرفی و اصول بین‌المللی تأکید می‌کرد، در مقابل شوروی و انگلیس بر بهانه‌های واهی اصرار می‌کردند؛ [۱۴] همچنین از گزارش‌ها و مکاتبات موجود چنین برمی‌آید که طرح اشغال ایران قبلاً ریخته شده است و مکاتبات و تذکاریه‌ها اقدام‌های ظاهری برای متقاعد کردن افکار عمومی مردم دنیا و به‌ویژه ایرانیانی بوده است که از حکومت رضاشاه ناخرسندی‌ها و عقده‌های درونی فراوانی در دل داشته‌اند.

آنچه در موضوع آلمانی‌های مقیم ایران جالب است این است که رسانه‌های شنیداری و نوشتاری و مطبوعات انگلیس، شوروی و سفارت‌خانه‌ها و کنسول‌گری‌های آن کشورها در تهران و شهرهای ایران و همچنین در عرصه‌ی بین‌المللی به صورت هماهنگ و در حجم زیاد به تبلیغ و بزرگنمایی خطر و حتی تعداد آلمانی‌ها پرداختند و در حالی که بر اساس گزارش‌های رسمی تعداد آن‌ها بین ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر بیشتر نبودند.

در برخی اخبار و گزارش‌ها تعداد را بین ۳ تا ۵ هزار نفر نیز اعلام می‌کردند. اگرچه آلمانی‌ها خود به چندین گروه مختلف تقسیم می‌شدند: «نمایندگان سیاسی، کارشناسان فنی، گردشگران و بازرگانان»؛ «جواد عامری»، کفیل وزارت امور خارجه در زمان اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ه.ش. در مورد بهانه بودن موضوع حضور آلمانی‌ها در ایران می‌گوید:

«بهانه را حضور آلمانی‌ها در ایران قرار دادند. خود بولارد در مجلس انگلستان گفت: آلمان‌ها در ایران ۳ دسته بودند: يك دسته فنی بودند و يك دسته مأمور سفارت و دسته‌ی سوم سیاح. به نظر من احصائیه‌ی بولارد درست بود؛ زیرا فهرست اسامی همه‌ی آلمانی‌ها در دست ما بود و همه تحت مراقبت بودند و عده‌ی آنان از ۷۴۰ نفر تجاوز نمی‌کرد. آمار بولارد نیز با آمار ما مطابق بود...

به سفير آلمان نیز گفته بودیم که زمان جنگ است و باید مراقب اعمال خود باشند. به

شهریانی دستور داده شده بود اقامت کسانی را که برای سیاحت آمده‌اند تجدید نکند و هر کس ۳ ماه مانده، باید از ایران خارج شود. به مأموران فنی هم گفته بودیم که دیگر نیازی به وجودشان نیست و مراجعت کنند. وقتی حضرات ملاحظه کردند که موجبات بهانه‌جویی منتفی شد با عجله و شتاب تمام دست به آن اقدام ناجوانمردانه زدند تا بتوانند روسیه را مجهز و مسلح سازند و از فشار آلمان در غرب اروپا بکاهند، نه آنکه چند آلمانی را بیرون کنند.» [۱۵]

در زمینه‌ی بهانه‌تراشی انگلیسی‌ها برای اشغال ایران نقش «میس لمبتون»، رایزن مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران نیز قابل ملاحظه بود. وی در دوره‌ی قبل از اشغال با زمینه‌ای که حکومت مستعجل «رشید عالی گیلانی» در عراق پدید آورده بود و منافع انگلیس را در معرض تهدید قرار داده بود، از آن بهره‌برداری کرد و با تهیه‌ی مقالات و انتشار آن‌ها در مطبوعات پرتیراژ و معتبر انگلیسی، مثل منچسترگاردین و غیره و نقل آن‌ها در مطبوعات ایران نسبت به خطر کودتای قریب‌الوقوع در ایران هشدار می‌داد و موضوع ایران و بسترسازی برای اشغال را به یک موضوع جهانی تبدیل می‌کرد.

وی در این جنگ تبلیغاتی وجود و فعالیت آلمانی‌های مقیم ایران را شاهدهی بر مدعای خود می‌گرفت و عنوان می‌کرد که آلمانی‌ها از طریق کودتایی مشابه کودتای رشید عالی گیلانی در عراق که با حمایت آلمانی‌ها انجام داد، می‌خواهند بر نفت ایران مسلط شوند. برخی معتقدند که گزارش‌های اغراق‌آمیز وی به مقامات انگلیسی در انگیزش بیشتر برای اشغال ایران مؤثر بوده است. در جریان این فعالیت‌های اطلاعاتی از همه‌ی آلمانی‌های مقیم ایران، اعم از بازرگانان، کارشناسان فنی و سیاحان و غیره به‌عنوان افسران اطلاعاتی و مأموران مخفی یاد می‌شد.

بر اساس گزارش‌های لمبتون روزنامه‌های انگلیس نوشتند که علی‌رغم تأکید رضاشاه به بی‌طرفی، در درون ارتش ایران هسته‌های مقاومتی از عوامل ایرانی نازی‌ها وجود دارد که سرگرم تمهیدات کودتا می‌باشند. جالب‌تر این بود که منابع انگلیسی چنین تبلیغات بی‌پایه‌ای را حتی چند هفته پس از اشغال نیز ادامه دادند. نکته‌ی دیگر

این بود که انگلیسی‌ها در این فعالیت تبلیغاتی مقامات شوروی را نیز با خود همراه کرده بودند و روس‌ها در مکاتبه و مذاکره با مقامات ایرانی سخنان انگلیسی‌ها را تکرار می‌کردند. [۱۶]

\*ب) تأسیس بخش فارسی رادیو «بی.بی.سی» در آستانه‌ی اشغال ایران؛

در سال‌های منتهی به اشغال ایران توسط متفقین، رادیو یکه‌تاز میدان رسانه بود. تنها رقیب رادیو، مطبوعات بود که آن نیز به خاطر سرعت خبررسانی و گستره‌ی پخش و در اغلب مقاطع به دلیل برقراری سانسور، یارای مقابله با رادیو را نداشت. رادیو به سبب امکانات فنی بی‌نظیر خود از نیروی اقناع و نفوذ فراوانی برخوردار بود. در سال‌های منتهی به اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ه.ش، شوروی و انگلستان براساس رویه‌ی رقابت‌آمیز همیشگی خود در ایران به منظور پی‌گیری سیاست‌های تبلیغاتی خود در طول جنگ جهانی دوم به رسانه‌ی برتر روز، یعنی رادیو روی آوردند و هر کدام به فاصله‌ی اندکی از همدیگر بخش فارسی در برنامه‌های رادیویی برون‌مرزی خود تأسیس کردند.

ابتدا شوروی و به فاصله‌ی حدود یک سال از آن انگلیس رادیویی به زبان فارسی راه‌اندازی کرد. به علاوه، انگلیس پیش از این بخش فارسی رادیو دهلی را نیز با همان هدف در قلب مستعمرات خود در هندوستان تأسیس کرده بود. آلمان هیتلری نیز برای بهره‌گیری از سلاح تبلیغات، رادیو برلین را پایه‌ریزی کرده بود تا افکار عمومی ایرانیان را به سود و همسویی با کشور متبوع خود سوق دهد؛ بنابراین، در سال‌های پایانی عصر رضاشاه رادیو مهم‌ترین رسانه‌ی تأثیرگذار در حیات سیاسی و اجتماعی ایران و جهان به شمار می‌رفت.

«بی.بی.سی» مختصر شده‌ی بنگاه سخن‌پراکنی بریتانیاست [۱۷] که در نوامبر ۱۹۲۲م. / آبان ۱۳۰۱ه.ش. توسط صاحبان شرکت‌های انگلیسی فعال در صنعت بی‌سیم در لندن تأسیس شد. [۱۸]

«بی.بی.سی» فارسی که به رادیو لندن نیز معروف است، از قدیمی‌ترین بخش‌های این رسانه به زبانی غیرانگلیسی است که در دی ۱۳۱۹ه.ش. / دسامبر ۱۹۴۰ه. با





بودجه‌ی وزارت خارجه‌ی انگلیس آغاز به کار کرد. نخستین رئیس بخش فارسی رادیو لندن - ویکتور گلدنینگ - از سوی «راجر استیونس»، رئیس وقت بخش شرقی وزارت خارجه‌ی انگلیس انتخاب گردید. با توجه به اهمیت راهبردی ایران و نقش تبلیغات در این بخش از جهان، عمده‌ترین مأموریت‌های آن این بود که ضمن خنثی‌سازی تبلیغات رادیو برلین، برنامه‌هایی در راستای سیاست‌های جنگی دولت بریتانیا و متفقین سازمان دهد و ذهن ایرانیان را آماده‌ی برکناری رضاشاه و اشغال ایران کند. [۱۹]

اولین برنامه‌ی رادیو «بی.بی.سی.» يك ساعت برنامه‌ی خبری در هفته بود که اخبار جنگ جهانی دوم را پوشش می‌داد. با نزدیک شدن موعد اشغال ایران توسط متفقین مدت و ماهیت برنامه‌های آن افزایش یافت. [۲۰]

در مجموع اهداف و محورهای برنامه‌های بخش فارسی رادیو «بی.بی.سی.» را در ایام اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ه.ش. می‌توان به شرح زیر جمع‌بندی کرد:

- شایعه‌سازی و شایعه‌پراکنی بر ضد رضاشاه و تقویت آن با مستندات تاریخی مربوط به عملکرد رضاشاه؛

- بزرگ‌نمایی خطر حضور آلمانی‌ها در ایران برای منافع متفقین؛

- مشروعیت بخشیدن به اشغال ایران؛

- شکل‌دهی افکار عمومی ایرانیان در راستای منافع متفقین و ایجاد نگاه مثبت نسبت به آن‌ها؛

- شکستن مقاومت ایرانیان در مقابل اشغال‌گران.

رادیو «بی.بی.سی.» توانست با مهندسی افکار عمومی ایرانیان در شهریور ماه ۱۳۲۰ه.ش.، با شایعه‌سازی بر محور خطر ستون پنجم آلمان و در هم آمیختن واقعیت‌ها با ادعاهای غیرواقعی، موفق به شکل‌دهی يك واقعیت تاریخی، یعنی پایان سلطنت رضاشاه شود. غیر از رادیو لندن که مرتباً از رضاشاه انتقاد می‌کرد و افکار عمومی ایران را ضد او تحریک می‌نمود، رادیو دهلی و سایر رادیوهای اقماری امپراتوری انگلیس نیز با رادیو لندن در این زمینه هم‌صدا و هم‌گام بودند.

از اواخر مرداد ۱۳۲۰ه.ش. رسانه‌ها و مطبوعات انگلیسی و روسی به صورت هماهنگ تبلیغات خود را به بیشترین حد ممکن رساندند. تمرکز تبلیغات در مورد ستون پنجم و جاسوسان آلمانی در ایران و اتحاد رضاشاه با هیتلر و ورود احتمالی ایران به جنگ جهانی دوم و جبهه‌ی دول محور بود. در حالی که هیچ دلیل و نشانه‌ای واقعی برای معرفی به عنوان مصداق آن همه تبلیغات دروغین وجود نداشت و تنها می‌توان گفت که از احساسات مردم ایران که همواره برای رهایی از سلطه و زورگویی‌های روسیه و انگلیس در جست‌وجوی قدرت سوم بودند به نفع سیاست‌های خود بهره‌برداری می‌کردند. [۲۱]

متفقین برای توجیه اشغال ایران و برکناری و تبعید رضاشاه، هم‌زمان و هماهنگ با تبلیغات رادیوهای فارسی زبان و مطبوعات که برای مجاب کردن افکار عمومی ایرانیان انجام می‌دادند سعی می‌کردند با انتشار مقالات و گزارش‌های هدفمند که غالباً صبغهی اطلاعاتی داشتند و توسط مأموران اطلاعاتی و امنیتی تهیه می‌شدند به مسئله‌ی اشغال ایران و ضرورت اقدام‌شان جنبه‌ی بین‌المللی بدهند و آن را حلقه‌ای از حلقه‌های مبارزه با نازیسم و فاشیسم قلمداد کنند. بر این مبنای مقالات گوناگونی در مطبوعات انگلیس منتشر کردند و از رسانه‌ی رادیو به زبان‌های مختلف نیز استفاده کردند. حتی در روزهای منتهی به اشغال ایران با هواپیما بر روی شهرهای ایران اعلامیه‌های گوناگونی پخش کردند.

### \* التیماتوم نهایی و اشغال ایران

در نهایت نیز پس از بسترسازی از راه تبلیغات گسترده‌ی داخلی و به‌ویژه بین‌المللی [۲۲] و با وجود اعلام آمادگی ایران برای اخراج آلمانی‌ها، سفیران شوروی و انگلیس ساعت ۴:۱۵ دقیقه بامداد ۳ شهریور ۱۳۲۰ه.ش. به دیدار نخست‌وزیر ایران رفتند و با تسلیم یادداشت‌های مشابهی اعلام کردند ارتش‌های شوروی و انگلیس از مرزها گذشته و وارد خاک ایران شده‌اند. [۲۳]

نکته‌ی مهم این است حتی در مذاکره‌های روز اشغال ایران نیز تمرکز دیپلماسی و تأکید آن‌ها در مورد خطر آلمانی‌های مقیم ایران و همکاری نکردن دولت ایران برای اخراج آن‌ها بوده است. محمد ساعد مراغه‌ای، سفیر وقت ایران در شوروی در گزارشی که در مورد احضارش به کاخ کرملین در نیمه شب سوم شهریور برای اعلام اشغال ایران از طرف نیروهای متفقین و دلایل آن، می‌نویسد که «مولوتف»، وزیر خارجه‌ی شوروی به وی گفت:

«نظر به اینکه عده‌ی بسیار مهمی از عمال آلمانی به عناوین مختلفه در ایران ضد دولت شوروی و متحدش انگلستان مشغول دسیسه و تحریکات می‌باشند و دولت ایران به یادداشت‌های دوستانه‌ی انگلیس و شوروی وقعی نگذاشته و چنان که تقاضا شده بود اقدامی در اخراج آنان از خاک ایران به عمل نیآورده و بلکه رویه‌ی خصمانه هم نسبت به ما و انگلیسی‌ها اتخاذ نموده است. دولت شوروی طبق ماده‌ی ۶ قرارداد مودت ۱۹۲۱م. به ارتش سرخ امر داده است که وارد خاک ایران شوند.» [۲۴]

گرچه انگلیس و شوروی همزمان و با یک انگیزه و بعد از تسلیم یادداشت‌های کاملاً مشابه ایران را اشغال کردند، روس‌ها تجاوز خود را به قرارداد «مودت» ۱۹۲۱م. وصل کردند ولی انگلیسی‌ها حتی بدون چنین مستمسکی اقدام به اشغال ایران کردند و آن قدر دروغ گفتند که بارها به تناقض‌گویی افتادند. [۲۵]

چرچیل در بخشی از سخنرانی خود در ۲۲ شهریور ۱۳۲۰ در رابطه با ایران گفت:

«راجع به ایران برای رساندن قوا و مهمات از انگلستان به روسیه ۳ راه موجود است: یکی راه قطب شمال از طریق آرخانگل، دیگری راه شرق اقصی از طریق ولادیوستک، سوم از طریق ایران که فاصله پانصد مایلی بین خلیج فارس و بحر خزر می‌باشد. از مدت‌های دراز آلمان‌ها با حقه‌بازی‌های مخصوص‌شان در ایران مشغول بوده‌اند. سیاحان و اشخاص فنی و دیپلمات‌های آلمانی مشغول اغوا و زیر پا نشستن مردم و دولت شاهنشاهی ایران بوده‌اند که یک عده ستون پنجم در ایران ایجاد کنند که بر حکومت تهران تسلط داشته و نه فقط چاه‌های نفت را اشغال و منهدم کنند -

چاه‌های نفتی که حائز عواید بزرگ و مهم بود و من شخصاً به آن نهایت اهمیت را می‌دهم - بلکه در نظر داشتند که مطمئن‌ترین و کوتاه‌ترین طریق را که ما می‌توانیم به روسیه برسیم، ببندند. بنابراین، ما لازم دیدیم مطمئن شویم که این اقدامات به جایی نرسد و در نتیجه ما اخراج آلمانی‌ها را از دولت ایران خواستیم. وقتی که با فشار محلی دولت ایران درخواست ما را اجرا نکرد قشون روس و انگلیس با قوای کافی و در حقیقت با قوای عظیم از جنوب و شمال وارد ایران شدند.» [۲۶]

در روزهای پس از اشغال نیز با وجود اعلام رسمی ترك مخاصمه در روز ۶ شهریور ۱۳۲۰ه.ش. از سوی دولت ایران [۲۷] تا زمانی که به مناطق از پیش تعیین شده نرسیدند به پیش‌روی خود ادامه دادند.

### \*نتیجه‌گیری

رفتار و ادبیات به کار گرفته شده از سوی انگلیسی‌ها در مورد دولت ایران در موضوع درخواست اخراج آلمانی‌ها طوری بود که در هر صورت راه را برای اعمال فشار بر ایران هموار می‌کرد. خواسته به صورتی بود که انجام یا انجام ندادن و یا انجام ناقص آن در مرحله‌ی اثبات تفاوت‌چندانی نداشت و بستگی به نظر انگلیسی‌ها داشت که آن را بپذیرند یا نه. برای ایران غیرممکن و غیرعملی بود که در ظرف مدت حداکثر ۱۳ روز ۸۰ درصد آلمانی‌ها را که غالباً کارشناسان فنی و اقتصادی بودند بدون امکان جایگزینی سریع و بر خلاف سیاست بی‌طرفی و برخلاف معاهده‌ی موجود میان دو کشور اخراج کند.

در هر حال، رضاشاه بایستی این نکته را در نظر می‌داشت که نفت جنوب ایران تا چه اندازه‌ای برای انگلیسی‌ها ارزش داشت و مهم‌تر از آن، هیچ بدیلی به جای آن وجود نداشت. در ضمن، اگرچند ۱۰۰ نفر یا با پذیرش اغراق ادعا شده چند هزار آلمانی اگر آن همه خطرناک بودند که می‌توانستند سرنوشت جنگ جهانی دوم را از

طریق اقدامات خرابکارانه در ایران به سود آلمان و متحدان آن کشور تغییر دهند، در آن صورت متفقین در مقابل ده‌ها میلیون آلمانی چطوری مقاومت می‌کردند و در نهایت نیز پیروز شدند؟

با توجه به این حقیقت و اظهارنظرهای آشکار مقام‌های انگلیسی که نقل شد، طرح خطر آلمانی‌ها بهانه و مناسبترین و کارسازترین دستاویز برای هرگونه برخورد با ایران و اقدام به اشغال آن بود که همین طور هم شد. در تحلیل نهایی می‌توان گفت که روس‌ها و انگلیسی‌ها در مورد طرح دستاویز فعالیت آلمانی‌ها و ستون پنجم آلمان در ایران بر ضد متفقین به مثابه ابزاری کارساز برای خارج کردن ایران از حالت بی‌طرفی استفاده کردند. (۲)

## توضیحات و مآخذ:

۲- سجاد راعی گلوجه « بررسی بسترسازی‌های انگلیس برای اشغال ایران در جنگ جهانی دوم؛ آلمان‌ها، دستاویز متفقین برای اشغال ایران» مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۳ شهریور ۱۳۹۲ - منبع: برهان لینک یکتا: <http://www.irdc.ir/fa/content/32943/default.aspx>

**پی نوشت ها:** بررسی بسترسازی‌های انگلیس برای اشغال ایران در جنگ جهانی دوم؛ آلمان‌ها، دستاویز متفقین برای اشغال ایران

- [۱]. همایون الهی، اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ سوم، ۱۳۶۹، ص ۹۸.
- [۲]. همان، ص ۱۱۱.
- [۳]. کلاوس لارس، جنگ سرد چرچیل، ترجمه‌ی حمیدرضا زاهدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۳، ص ۶۶.
- [۴]. ایرج ذوقی، ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران، پازنگ، چ دوم، ۱۳۶۸، ص ۳۲.
- [۵]. محسن گنج‌بخش زمانی، «تحلیل اشغال ایران در جنگ جهانی دوم در چارچوب اهداف و استراتژی‌های کلان متفقین (انگلیس و شوروی)»، فصلنامه‌ی تاریخ روابط خارجی، ش ۳۱ (بهار ۱۳۸۶)، صص ۱۴۷ - ۱۴۵.
- [۶]. همان، ص ۱۴۹.
- [۷]. محسن گنج‌بخش زمانی، «حضور آلمانی‌های مقیم ایران؛ بهانه‌ای برای اشغال

ایران در جنگ جهانی دوم»، فصلنامه‌ی تاریخ روابط خارجی، ش ۲۸ (پاییز ۱۳۸۵)، ص ۲۰۸.

[۸]. همان ص ۱۶.

[۹]. محسن گنج‌بخش زمانی، همان، ص ۱۶۲.

[۱۰]. ایرج تنهاتن ناصری، «روابط سیاسی ایران و شوروی در واقعه‌ی سوم شهریور ۱۳۲۰ش»، فصلنامه‌ی تاریخ:ضمیمه‌ی مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، سال دوم، ش ۱، ۱۳۸۰، ص ۱۳۶. [۱۱]. درباره‌ی سوم شهریور و نقش ایران در جنگ جهانی دوم، تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، صص ۳۳-۳۴.

[۱۲]. آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، سال ۱۳۲۰، کارتن ۱۵، پرونده‌ی ۳۶/۲، صص ۱۰۲-۶۵.

[۱۳]. درباره‌ی سوم شهریور و نقش ایران در جنگ جهانی دوم، همان، صص ۴۹-۳۹.

[۱۴]. اسناد نقض بی‌طرفی ایران در شهریور ۱۳۲۰؛ سیاست خارجی در آستانه‌ی اشغال، به کوشش محمد ترکمان، تهران، کویر، ۱۳۷۰، صص ۱۶۳-۱۶۰.

[۱۵]. حسین مکی، تاریخ ۲۰ ساله ایران، جلد ۷، تهران، علمی و ایران، ۱۳۶۲، صص ۱۵۷-۱۵۶. [۱۶]. حسین آبدیان، همان، صص ۱۴۵-۱۴۰.

[BBC: British Broadcasting Corporation. [17

[۱۸]. گزارش راهبردی رسانه (۴)؛ بی.بی.سی فارسی در يك نگاه، تهران، دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی رسانه‌ها، ۱۳۸۹، ص ۹.

[۱۹]. همان، ص ۱۷۷.

[۲۰]. گزارش راهبردی رسانه؛ بی.بی.سی فارسی در يك نگاه، همان، صص ۱۰-۹.

[۲۱]. برای آگاهی بیشتر رك: ابوالفتح مؤمن، «بهبانهای که نبود؛ نگاهی به اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و استعفای رضاشاه»، ماهنامه‌ی زمانه، سال دوم،

- شماره‌ی ۱۲ (شهریور ۱۳۸۲)، صص ۷۳ - ۶۶.
- [۲۲]. آرشیو مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، اسناد روابط ایران و انگلیس، سندهای شماره‌ی ۹۲۹ و ۹۳۱.
- [۲۳]. آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، سال ۱۳۲۰، کارتن ۱۵، پرونده‌ی ۳۶/۲، صص ۲۱۱ - ۲۰۶؛ ایران در اشغال متفقین؛ مجموعه‌ی اسناد و مدارك ۲۴ - ۱۳۱۸، همان، صص ۶۲ - ۴۹.
- [۲۴]. آرشیو مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، اسناد روابط ایران و انگلیس، سند شماره‌ی ۹۴۹.
- [۲۵]. آرشیو مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، همان، سند شماره‌ی ۹۵۱.
- [۲۶]. همان، سند شماره‌ی ۹۶۱.
- [۲۷]. آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، سال ۱۳۲۰، کارتن ۱۵، پرونده‌ی ۳۶/۲، ص ۱۱۵.



## فصل هفتم

### ایران و انگلیس؛ از آغاز جنگ جهانی دوم تا اشغال ایران

محمد قبادی در نوشته ای تحت عنوان «ایران و انگلیس؛ از آغاز جنگ جهانی دوم تا اشغال ایران» نظر خود را چنین بیان نموده است:

«در این موقع که متأسفانه ناپره جنگ در اروپا مشتعل گردیده است، دولت شاهنشاهی ایران به موجب این بیانیه تصمیم خود را به اطلاع عموم می رساند که در این کارزار بی طرف مانده و بی طرفی خود را محفوظ خواهد داشت.» (۱)

این نخستین بیانیه رسمی دولت ایران در آغاز جنگ جهانی دوم در ۱۱ شهریور ۱۳۱۸ / ۲ سپتامبر ۱۹۳۹ بود. این بیانیه یک روز پس از آغاز جنگ جهانی صادر شد و متعاقب آن وزیر کشور ایران از اتباع بیگانه خواست تا مراقب اعمال خود باشند تا بی طرفی ایران نقض نشود. (۲)

به قدرت رسیدن هیتلر و کناره گیری آلمان نازی از عضویت جامعه ملل و آزادی از قید و بند تعهدات و مقررات بین المللی، سبب شد این کشور به یک سلسله اقدامات سیاسی-نظامی توسعه طلبانه در اروپا دست زده و معاهدات را نقض و به کشورهای همسایه تجاوز کند.

نازی ها در اولین اقدام، ناحیه «سار» در مرز فرانسه و آلمان را بر خلاف معاهده ورسای (ژوئن ۱۹۱۹) اشغال کردند و سپس یکی پس از دیگری مقررات و تعهدات بین المللی را نقض و زیر پا گذارند و مناطق مختلف اروپا را به اشغال در آوردند. عکس العمل اروپا به این تجاوزات جز سکوت و گاه امتیازدهی چیزی نبود. بخصوص بریتانیا که پس از جنگ جهانی اول ظاهراً سیاست حفظ بی طرفی کامل پیش گرفته بود. (۳) این سیاست بی طرفی بریتانیا را می توان اینگونه ارزیابی کرد که با قدرت یافتن هیتلر در آلمان، انگلیس ترجیح داد در کنار این کشور قرار گیرد و

برای جلوگیری از گسترش کمونیسم شوروی از آلمان حمایت کند. این سیاست انگلیس در مواجهه با ایران برای حفظ منافع اش نیز می‌توانست بسیار مؤثر باشد. چرا که هم حضور اقتصادی آلمان‌ها در ایران از قدرت و نفوذ روسها می‌کاست و آلمان را در بازار اقتصادی ایران جایگزین آن کشور می‌نمود و هم اینکه با توجه به نظرات هیتلر نسبت به کمونیسم شوروی و چشم داشت آلمان نازی به بخشی از سرزمین‌های روسیه همچون اوکراین، می‌توانست از قدرت سیاسی- نظامی شوروی بکاهد. (۴)

اندکی پیش از آغاز رسمی جنگ دوم، در مارس ۱۹۳۹/اسفند ۱۳۱۷ پراگ پایتخت چکسلواکی توسط قوای هیتلر اشغال شد. آلمان با قدرت روز افزون سیاسی، نظامی و اقتصادی، پس از اشغال پراگ، ناحیه ممل در غرب لیتوانی و دانتریگ در شمال لهستان را به تصرف در آورد و در این میان انگلستان و متحدش فرانسه پس از تصرف پراگ توسط آلمانیها فقط به صدور یادداشت اعتراض آمیز اکتفا کردند و حمایت خود را از لهستان و رومانی اعلان کردند و پس از آن در آوریل ۱۹۳۹/ فروردین ۱۳۱۸ برای مقابله با حمله‌های پی در پی قوای آلمان و نیز ایجاد جبهه‌ای نیرومند بر ضد آن کشور با همراهی شوروی برای عقد یک قرارداد نظامی در مسکو به گفتگوی چند ماهه نشستند؛ (۵) فارغ از اینکه در ۲۳ اوت همان سال (اول شهریور ۱۳۱۸) روسیه و آلمان پیش دستی کرده، یک پیمان عدم تعرض امضاء نمودند.

مذاکرات برای عقد یک قرارداد نظامی میان سه کشور انگلیس، فرانسه و شوروی، ایران را نگران کرده، به تکاپو انداخت؛ چرا که در مذاکرات صورت گرفته سخن از تضمین حق دولت شوروی جهت حمله مستقیم و غیرمستقیم به دولتها بدون اشاره به سرزمینی مشخص به میان آمده بود. این مسئله ایران را از حیث تجربه گذشته- آن زمان که دو کشور روس و انگلیس در جنگ جهانی اول به یکدیگر نزدیک شده و ایران را به مناطق تحت نفوذ خود تقسیم کرده بودند- نگران ساخت. از این رو دولت ایران برای رفع این نگرانی در مقام تفحص برآمد و طی مکتوبی درخواست تبیین

تعرض مستقیم یا غیرمستقیم به دول را نمود. هر سه کشور در پاسخی هماهنگ و جداگانه در نوزدهم و بیست و چهارم مرداد ۱۳۱۸ تصمیمات و مذاکرات خود را راجع به حمله مستقیم و غیرمستقیم، مربوط به کشورهای همسایه اروپایی شوروی شمردند و کمیتر خارج مسکو تأکید کرد «قراردادی که در نظر است بسته شود به هیچ وجه مربوط به دول همسایه آسیایی شوروی نیست.» (۶) و این بدان معنا بود که ایران نگران حمله شوروی به کشور نباشد. این مذاکرات سه جانبه اگر چه به سرانجام نرسید، اما از نگرانی ایران نسبت به حوادثی که در حال وقوع بود نکاست؛ چرا که بستن پیمان عدم تعرض آلمان و شوروی می توانست به همان اندازه برای ایران نگران کننده باشد که بستن قرارداد نظامی میان سه کشور انگلیس، فرانسه و شوروی. چون این پیمان می توانست دست روسها را تحت حمایت آلمانی ها در شمال ایران باز بگذارد. (۷)

با حمله آلمان به لهستان در اول سپتامبر ۱۹۳۹ / ۱۰ شهریور ۱۳۱۸ و اعلان جنگ رسمی انگلستان و فرانسه به آلمان و در پی آن تقسیم لهستان بین روسها و آلمانها و وقایع و حوادث بعد از آن که موجب سیطره این دو کشور بر کشورهای حوزه دریای بالتیک شد، ایران بیش از پیش نگران شد. و این را نیز باید به نگرانی های ایران افزود که در این زمان هیچ گونه پیمان تجارتي بین ایران و شوروی وجود نداشت و معاهده جدیدی نیز هنوز منعقد نشده بود و در نتیجه راه ترانزیت ایران به آلمان که از روسیه می گذشت مسدود بود و این مسئله بر اقتصاد ایران بخصوص در شمال ایران که روسها به راحتی می توانستند در آن دست اندازی کنند، بسیار مؤثر بود. این امر سبب شد تا دو کشور ایران و شوروی برای عقد قرارداد تجارتي جدید به گفتگو بنشینند؛ هر چند این گفتگوها بواسطه زیاده خواهی روسها و البته عوامل دیگر در فضایی سرد انجام پذیرفت. در این میان، آلمانی ها با تاکتیکی حساب شده که با هماهنگی مقامات روسی صورت می گرفت از یک طرف اهمیت شوروی ( و به تعبیری خطر آنها) را به ایران گوشزد می کردند و از طرف دیگر به وضعیت اقتصادی ایران اشاره و از موقعیت بدست آمده بهره برداری می کردند. آلمانی ها در

این وضعیت به منافع خودشان در بازار ایران می‌انديشيدند و نیازمندیهای اقتصادی را در رابطه با خود قابل رفع می‌دیدند؛ نه با متحدان منطقه ای ایران چون ترکیه که به سوی سیاست های انگلستان متمایل بود. از این رو می‌کوشیدند تا با همان تاکتیک حساب شده و با تکیه بر مناسبات خود با ایران، مواضع روسها را تعدیل نمایند و بر سیاست بی طرفی ایران در راستای همان مناسبات تأکید بورزند و این فکر را که خنثی سازی تهدید شوروی به کمک آلمان امکان پذیر است، در ذهن دولتمردان ایران دامن می‌زدند. آلمانی‌ها در عین حال می‌کوشیدند تا از نفوذ بریتانیا در ایران بکاهند و در نهایت منافع بریتانیا را در منطقه به خطر بیندازند. و این مطلبی است که روزنامه (stampa) چاپ تورین ایتالیا نیز در شماره ۸ دسامبر ۱۹۳۹ / ۱۷ آذر ۱۳۱۸ بدان اشاره می‌کند. (۸)

تبلیغات رسانه ای آلمانی‌ها و تا حدی انگلیسی‌ها که به شدت خطر روسها را به ایران گوشزد می‌کردند، آرام آرام مقامات ایران را بر آن داشت تا به تقویت سیاست های انگلستان سوق یابند؛ چرا که مسئولیت آلمان در آغاز جنگ و نیز هم پیمانی اش با روسها این تردید را در دل حکومت پهلوی قرار داد که شاید توافقی محرمانه بین هیتلر و استالین، تسلط روسها را بر شمال ایران سبب گردد. در ۳۱ ژانویه ۱۹۴۰ / ۱۱ بهمن ۱۳۱۸ وزیر جنگ ایران، سرلشکر نخجوان با وجود اعلام بی طرفی، از دولت انگلستان طی درخواستی محرمانه خرید هر چه سریعتر هواپیما را برای مقابله با تهدیدات شوروی مطرح نمود و سفیر ایران در لندن نیز پیشنهاد انعقاد یک پیمان دفاعی را به وزارت امور خارجه بریتانیا ارائه داد.

پاسخ وزارت امور خارجه و سرفرماندهی نیروهای مسلح بریتانیا به این درخواست ها مثبت نبود؛ زیرا انگلیسی‌ها مایل نبودند و لزومی نمی‌دیدند تا زمانی که شوروی به ایران حمله نکرده، به این کشور تجهیزات نظامی داده و یا پیمان دفاعی ببندند. به نظر مقامات انگلیسی وضعیت و مناسبات جنگ در آن زمان آنقدر شفاف نشده بود که بتوان برای آینده تصمیم گرفت مگر اینکه روسها بخواهند به تأسیسات نفتی و حوزه های نفتی شرکت نفت انگلیس و ایران حمله کنند که در این صورت حفاظت از

این تأسیسات و حوزه های نفتی از نظر انگلیس چه با رضایت و چه بدون رضایت ایران عملی می شد. (۹)

شانه خالی کردن از انعقاد یک پیمان دفاعی با ایران، انگلستان را بر آن داشت تا علیرغم این پاسخ منفی به درخواست های اقتصادی ایران پاسخ مثبت دهد تا مقامات ایرانی را از روی آوردن به سوی شوروی باز دارد. از این جهت به توصیه کمن، رئیس شرکت نفت انگلیس و ایران، پیرامون علاقه شاه به نفت، عمل کردند و با موافقتی که در ۲۱ اوت ۱۹۴۰ / ۳۰ مرداد ۱۳۱۹ صورت گرفت، پیشنهاد شد ایران سالی چهار میلیون پوند از شرکت نفت انگلیس و ایران بابت کاهش استخراج و عدم اجرای تعهدات شرکت به کشور و در نتیجه کسر درآمد ایران، دریافت نماید. انگلیسی ها که در آن روزها درگیر جنگ آلمان و فرانسه شده و از طرفی ایران و شوروی نیز در ۲۵ مارس ۱۹۴۰ / ۵ فروردین ۱۳۲۰ به یک تفاهم در عقد قرارداد تجارتي دست یافته بودند، نمی توانستند بیش از این تعلل کنند لذا خواسته های ایران را ظاهراً پذیرا شدند.

در همان روزها هالیفاکس وزیر امور خارجه انگلستان، گفته بود انگلستان به محض اینکه نیروهای خودی را در خاورمیانه به حد کفایت ببیند، پیشنهاد دولت ایران را مورد تجدید نظر اساسی قرار خواهد داد. (۱۰) همین طور هم شد و پس از مدتی انگلیس از پرداخت باقی تعهد خود سر باز زد.

بهر حال دغدغه انگلیسی ها در حفظ منافعشان در منطقه خاورمیانه چیزی نبود که آنها به این آسانی از کنار آن بگذرند و از آن دست بکشند پس هر اقدامی می کردند تا این منافع حفظ شود حتی اگر به اشغال نظامی ایران منجر شود. آنان به این اطمینان رسیده بودند که حمله آلمان ها و شوروی به این منافع از طریق ایران حتمی است و این مطلب را روزنامه دیلی تلگراف در شماره ۲ ژانویه ۱۹۴۰ / ۱۲ دی ۱۳۱۸ به استناد ملاقات وزیر امور خارجه آلمان با استالین مطرح کرده و احتمال تصرف چاه های نفت ایران و عراق را توسط شوروی مورد تأیید و تأکید قرار داده بود.

انگلیسی ها از بهار ۱۳۱۹ در پی تهیه و تدارک مداخله نظامی محدود در ایران

بودند، به نحوی که افسران ستاد نیروهای مسئول مداخله کننده در ایران در فاصله روزهای ۲۱ تا ۲۴ ژوئن ۱۹۴۰ / ۳۱ خرداد تا ۳ تیر ۱۳۱۹ برای تصمیم گیری نهایی در بمبئی گرد هم آمدند و قرار شد یک گردان از سربازان هندی با لباس مبدل در حالی که اسلحه هایشان را مخفی کرده اند وارد ایران شده، با هماهنگی کارمندان شرکت نفت انگلیس و ایران نقاط مهم پالایشگاه آبادان را تصرف نمایند و دو گردان دیگر یکی در خسروآباد در جنوب آبادان و دیگری به عنوان گردان احتیاط در روستایی پیاده شوند. (۱۱)

اما درگیری جنگ و کمک انگلیس به جبهه متفقین به منظور جلوگیری از پیشرفت آلمان نازی، مجال مداخله نظامی در ایران را از انگلیسی گرفت و چون قدرت و امکانات کافی برای مواجهه با شوروی را در ایران و عراق بخصوص در مناطق نفت خیز نداشت، پس در موضعی دفاعی قرار گرفت. (۱۲) و کوشید تا بواسطه ایران بخشی از این منافع نفتی را حفظ کند. از این رو می کوشید تا ایران را هر چند متحدی توان مند بحساب نمی آورد، به مقاومت بیشتر در برابر روسها فرا خواند. از همین جهت وزارت خارجه انگلستان از وزیر مختارش در تهران (ریدر بولارد) خواست تا «به هر طریق که مصلحت می داند در باب روابط آلمان و شوروی اطلاعاتی را که از نظر او به تشویق بیشتر ایرانیان به مقاومت در برابر فشار تقاضای شوروی منجر خواهد شد در اختیار مقامات آن کشور قرار دهد.» (۱۳) در تلگرافی دیگر که وزارت امور خارجه انگلستان به وزیر مختارش در تهران مخابره کرده و در بعد از ظهر ۵ ژانویه ۱۹۴۱ / ۱۵ دی ۱۳۱۹ برای نخست وزیر ایران قرائت شد، چنین آمده:

بنا بر مدرک خیلی مطمئنی که به ما رسیده معلوم می شود ایتالیایی ها جداً یک حمله هوایی را بر آبادان و شاید هم بر نواحی نفتی جنوب ایران در نظر دارند مانند حمله (ای) که در چندی قبل روی بحرین و حران نمودند. به دولت ایران اطلاع بدهید و تمنی کنید که مراتب را به عرض پیشگاه مبارک ملوکانه برسانند و از طرف دولت انگلستان بیان نمایید که امید است دولت شاهنشاه اقدامات لازم برای جلوگیری از این

خطر به عمل آورد و تمام احتیاط‌های ضد هوایی را معمول دارند. همچنین به دول محور صریحاً خاطر نشان کنند که چنین حمله چه نتایجی وخیم و تقاص‌هایی در مقابل آنها و بر ضد منافع آنها در ایران در بر خواهد داشت. (۱۴)

علیرغم همه تلاش‌هایی که انگلیس برای حفظ موقعیت و منافعش در مناطق نفت خیز ایران انجام می‌داد و با توجه به استقبال ظاهری از بی‌طرفی ایران، آنچنان که بولارد بر آن پای می‌فشرد، اما به واسطه تبلیغات آلمان در ایران و بدنامی انگلیس، افکار عمومی علیه انگلستان بیش از پیش گسترش یافته بود. به طوری که بولارد، از جراید تهران که تصویر و وقایع جنگ را به نفع آلمان به نمایش می‌گذازد شکایت کرد. شاه نیز برای تأکید سیاست بی‌طرفی ایران و شاید هم چیزی فراتر از آن به خبرگزاری پارس دستور داد تا اخبار بنگاه انگلیسی رویترا را هم منتشر سازند و مدتی نگذشت که رادیو لندن (BBC) به پخش اخبار به زبان فارسی پرداخت (۲۸ دسامبر ۱۹۴۰ / ۷ دی ۱۳۱۹). رضا شاه در تبعیت از سیاست جدید انگلیسی همچنین احمد متین‌دفتری را که به آلمان دوستی شناخته می‌شد از نخست‌وزیری عزل و علی‌منصور را که به علت خدماتش در جنگ جهانی اول از انگلستان نشان «امپراطوری بریتانیا» دریافت کرده بود به نخست‌وزیری برگزید (۱۵) و علاوه بر آن از دولت خواست برای جلوگیری از فعالیت نیروهای آلمان در کلیه نقاط کشور اقدامات نظارتی انجام دهد.

به گفته بولارد، گزارش‌های متعدد حکایت از افزایش روز افزون انواع کارشناسان و بازرگانان آلمانی در ایران داشت. وزیرمختار انگلیس بر این نکته اصرار داشت که «بسیاری از افراد در حقیقت افسران ارتش آلمان هستند و وظیفه آنها در ایران به هیچ وجه با مؤسسه‌ای که ظاهراً در آن مشغول به کارند ارتباط ندارد.» به استناد همین گزارش‌ها و استدلال‌ها بولارد مسئله «ستون پنجم قوی در داخل ایران» را به شاه و دولت ایران هشدار می‌داد و «خانه قهوه‌ای» (۱۶) را مرکز فعالیت آلمانها بر می‌شمرد. (۱۷) اگر چه دولت تلاش می‌کرد تا به هر وسیله ممکن رضایت انگلیس را جلب کند در موضوعاتی به مشکل بر می‌خورد؛ چرا که انگلستان به بهانه

وضعیت جنگی قوانین بین المللی را نقض می کرد. از جمله این موارد اعتراض ایران به سانسور مراسلات پستی ترانزیتی است که توسط مأمورین انگلیسی اعمال می شد و پاسخ وزارت خارجه انگلیس به این اعتراض چنین بود: «رویه سانسور پست دول بی طرفی [...] کاملاً مطابق اصول شناخته شده حقوق بین المللی است و رویه مذکور، متخاصمین را از اقداماتی که برای دفاع ملی آنها ضرورت دارد محروم نمی کند.» بدین ترتیب این بار نیز بریتانیا علی رغم پذیرش «سیاست بی طرفی ایران» آنرا نقض می کند و به اعتراضات ایران که به استناد قرارداد پستی بوینس آیرس بود، وقعی نمی گذارد و آنچه مهم می شمارد منافع خود و حفظ آنست. (۱۸)

### حمله آلمان به روسیه

نقشه حمله آلمان به شوروی پس از گذشت مدتی از آغاز جنگ دوم بین المللی در میان رهبران آلمان بوجود آمد و عدم موفقیت نیروی هوایی این کشور علیه انگلیس سبب اجرای این طرح گردید. در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ / اول تیر ۱۳۲۰ ارتش آلمان نازی با تمام قوا حمله خود را به کشور شوروی آغاز کرد. با آغاز این حمله، شوروی به جبهه متفقین پیوست و با انگلستان در صف واحدی در مقابل آلمان قرار گرفت. در این زمان انگلستان از قدرت بیشتری نسبت به چند ماه گذشته برخوردار شده بود چرا که توانسته بود قوای خود را در منطقه خاورمیانه متمرکز نماید و با همین تمرکز قوا بر ضد پیشروی آلمان در روسیه دست به اقدام بزند. انگلیسی ها برای جلوگیری از پیشروی نیروهای آلمانی بایستی روسها را پشتیبانی می کردند و این پشتیبانی امکان پذیر نبود مگر از راه ایران. حمله آلمانی ها در مدت سه هفته می توانست آنها را بر مناطق نفت خیز قفقاز مسلط کند و این یعنی یک قدم تا منافع بریتانیا در جنوب ایران و عراق و سرانجام دریای آزاد و منافع و منابع سرشار هندوستان. پس انگلستان دست بکار شد تا از طریق ایران آذوقه و تسلیحات لازم را



به شوروی برساند. در تبیین این مطلب چرچیل نخست وزیر وقت بریتانیا می گوید: «احتیاجات روسها فوری و از نظر مقدار شایان اهمیت است [...] و ما از نظر ظرفیت کشتی ها و وسایل حمل و نقل بسیار در مضیقه هستیم در این زمان فقط سه راه به روی ما باز است و امکان استفاده از آنها را داریم. جاده قطبی از راه آرخانگسک که اغلب بواسطه زمستانهای طولانی و یخبندان بسته است. دوم راه شرق [...] که این راه هم از نظر ژاپنی ها که به ما با نظر سوءظن می نگرند دارای اشکالاتی است [...] و بالاخره راه ایران از طریق خلیج فارس که تا دریای خزر فقط هشتصد کیلومتر فاصله دارد و این همان دریایی است که نیروی دریایی روسها در آن متمرکز شده به حوزه رود ولگا یعنی قلب روسیه، راه دارد.» (۱۹) چرچیل در ادامه سخنانش به حضور آلمانی ها در ایران نیز اشاره می کند و آنها را «ستون پنجم» می نامد که باید اقداماتشان خنثی می شد و این می توانست بهترین دستاویز برای بدست آوردن همان راه سوم چرچیل باشد چرا که منافع انگلیس را بطور مستقیم و کامل حفظ می کرد.

مسئله حضور آلمانی ها در ایران و در پی آن نگرانی بریتانیا در مورد این مسئله به آغاز جنگ باز می گردد؛ آن هنگام که تعداد قابل توجهی از آلمانی های مقیم کشورهای مستعمره بریتانیا از آن کشورها اخراج و وارد ایران و افغانستان (بعنوان دو کشور بی طرف در جنگ بین الملل) شدند. از همین رو در اولین واکنش ها در شهریور ۱۳۱۸، وزارت امور خارجه بریتانیا از وزیر مختارش در تهران خواست با تأکید بر پیمان آلمان و شوروی خطر حضور عوامل این دو کشور را که منافع ایران و بریتانیا را در معرض خطر مستقیم قرار خواهند داد، گوشزد نماید. (۲۰)

رضا شاه اقداماتی برای اطمینان به انگلیسی ها انجام داد. اما کودتای رشید عالی گیلانی در عراق در بهار ۱۳۲۰ نگرانی انگلیس را در مسئله حضور آلمانی ها در ایران دو چندان کرد چرا که آنها اعتقاد داشتند کودتای مذکور توسط آلمان طرح ریزی و حمایت شده (که به نظر می رسد چنین ادعایی بی اساس نباشد) و از این رو می تواند در ایران نیز ترتیب یابد. انگلیسی ها با توجه به برخی تبلیغات آلمانی ها

نسبت به رضا شاه که لحنی خصمانه به خود گرفته بود، احتمال وقوع یک کودتا را علیه حکومت پهلوی ممکن می‌دیدند. از این رو به این مسئله دامن می‌زدند. در گزارش واصله از آنکارا در ۷ تیر ۱۳۲۰ آمده است:

آژانس مستقل فرانسه از لندن خبری به مضمون زیر انتشار می‌دهد، به عقیده خبره های ارتش مقصد آینده هیتلر ایران است. اگر در جنگ روسیه موفقیت حاصل کند قوای موتوریزه او می‌تواند به مرز هندوستان، بلوچستان و افغانستان پیش رفته نفت های قفقاز و موصل و ایران را تصرف کند... (۲۱)

و البته این فقط انگلستان نبود که به مسئله کودتا می‌پرداخت، بلکه روسیه نیز در یادداشتی به وزارت امور خارجه ایران به وجود یک طرح کودتای آلمانی اشاره کرده و به آنچه پناه دادن به آلمانی ها در ایران می‌نامید اعتراض کرده بود. (۲۲) اما مسئله احتمال کودتا علیه حکومت پهلوی جز یک جنگ روانی و تبلیغاتی مشترک بین شوروی و انگلیس جهت بدست آوردن راه تدارکاتی به جبهه روسیه و در نتیجه حفظ منافع بریتانیا نبود. چرا که ارقام مربوط به تعداد اتباع آلمانی که در مکاتبات رسمی و غیررسمی شوروی و انگلیس و نیز مطبوعات جبهه متفقین به چشم می‌خورد اغراق آمیز بود و روسها و انگلیس ها خود به تعداد دقیق این افراد واقف بودند.

انگلیسی ها در یادداشتهای اعتراضی خود به دولت ایران تعداد اتباع آلمانی در ایران را بین ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر برآورد کرده و روسها تعداد آنها را بین ۵۰۰۰ تا ۷۰۰۰ نفر می‌دانستند اما روزنامه اطلاعات تعداد اتباع آلمانی در ایران را ۶۹۰ نفر ذکر می‌کند. این روزنامه همچنین تعداد اتباع انگلیس را ۲۵۹۰ نفر می‌داند. (۲۳) این چیزی نبود که از دید سر ریدربولارد مخفی بماند، چرا که او معتقد بود «وجود آلمانیها را مستمسک قرار دادن شاید بهانه خوبی نباشد». چون آلمانی ها به واسطه تبلیغات مطبوعات که حمله قریب الوقوع انگلیسی ها را به خاک ایران منتشر می‌سازند خود در حال خروج از ایران بوده (۲۴) و از طرفی دولت ایران نیز به ندرت برای اتباع آلمانی که انگلیسی ها آنها را «ستون پنجم» می‌نامیدند روایید صادر می

نمود. اما بهر تقدیر ایران باید بازیچه این بهانه قرار می گرفت» «زیرا این راه محل اتصال قوای انگلیس و روس (بود) که در موقع لزوم از این کشور خواهند گذشت.» (۲۵) هر چه فشار متفقین بر ایران جهت اخراج آلمانی ها بیشتر می شد ایران نیز بر تداوم سیاست بی طرفی خود تأکید بیشتری می ورزید چرا که اولاً این تعداد از اتباع آلمانی را خطری جدی تلقی نمی کرد و در ثانی اخراج بی علت این اتباع آنهم به درخواست انگلیس را با توجه به احتمال پیروزی آلمان در جنگ مغایر با سیاست بی طرفی خود و خطرناک می دید. از این گذشته دولتمردان ایران در این زمان نسبت به مفهوم درخواستهای بریتانیا تردید داشته و در مقام درک موضوع بر آمده بودند. بولارد در گزارشی به وزارت امور خارجه بریتانیا در ۳ اوت ۱۹۴۱ ۱۲/ مرداد ۱۳۲۰ این تردید ایرانیان را اینگونه به اطلاع مقامات مسئولش می رساند که وزیر امور خارجه ایران سه مرتبه از او پرسیده است که آیا «ما [انگلیسی ها] گذشته از اخراج آنها از ایران مقصود دیگری هم داریم یا نه؟» (۲۶) ظاهراً پاسخ این سوال منفی است، اما آیا واقعاً پاسخ همان است که بولارد به علی سهیلی وزیر امور خارجه ایران می دهد؟ بدون شک پاسخ بولارد چیزی جز بیان سیاست بریتانیا در حفظ منافعتش نیست و شاهد این مدعا گزارشی است که وزارت امور خارجه بریتانیا در ۲۵ ژوئیه ۱۹۴۱/ سوم مرداد ۱۳۲۰ تهیه کرده است. در بخشی از این گزارش آمده است: «... حتی اگر شاه یک یک آنها [ آلمانیهای مقیم ایران] را هم از ایران اخراج کند، این امر کمکی به ما [ به نقشه های دولت انگلیس] نخواهد کرد.» (۲۷) مطبوعات چاپ استانبول از قول محافل سیاسی در ترکیه گزارش می دادند ممکن است دو طرف متخاصم، مسئله حضور اتباع آلمانی در ایران را بهانه و وسیله اقدامی در آینده نزدیک قرار دهند. (۲۸)

روسها نیز در اولین واکنش خود در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۱ / ۵ تیر ۱۳۲۰ ناخشنودی خود را از حضور اتباع آلمانی در ایران ابراز کردند و در پی همین یادداشت سفیر روسیه در لندن در دیداری با وزیر امور خارجه انگلیس (۳۰ ژوئن ۱۹۴۱ / ۹ تیر ۱۳۲۰) به اطلاع او رساند، اکنون دولت شوروی حاضر است در باب سیاست های

## طرفین در مناطقی چون خاورمیانه که هر دو کشور به آن علاقه مند می باشند مذاکره نماید. (۲۹)

موضوع مورد علاقه دو کشور همان حوزه نفوذ در قرارداد روس و انگلیس در ۱۹۰۷ بود که ایران را به سه منطقه تحت نفوذ روس و انگلیس و منطقه بی طرف تقسیم می کرد و این مسئله ای بود که بر اساس گزارش ها در جلسه کابینه جنگی انگلستان در تابستان ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ پیرامون آن تصمیم گرفته شد؛ (۳۰) و خیرگزاری های آلمانی و ژاپنی نیز بدان پرداختند. در گزارشی یکی از جراید آلمانی به نقل از آژانس خبری آمریکا می نویسد: «انگلستان به دولت شوروی تقسیم مجدد ایران و تأسیس مناطق نفوذ را در شرق نزدیک برای انگلیس و شوروی پیشنهاد نموده و انگلیسی ها قوایی از هندوستان به سرحد ایران خواهند فرستاد [...]» (۳۱) این خبر در رادیو مسکو تکذیب شد و در عوض به دوستی شوروی و انگلیس نسبت به ایران پرداخت. (۳۲) البته نباید غیر از این هم انتظار داشت چرا که موضوع تقسیم ایران به حوزه نفوذ که در این زمان از آن به منطقه اشغالی یاد شده سری بود و نباید در جراید، آشکارا درباره آن سخن می رفت. در دیدار وزیر مختار انگلیس با استالین در مسکو نیز مسئله آلمانیها و نیز «موضوعات مورد علاقه» مورد تأکید قرار گرفته و پس از آن طرح اقدامی مشترک به بهانه عدم اخراج این اتباع از ایران ریخته شد. در این اقدام مشترک یک حرکت دیپلماتیک و سپس در صورت لزوم فشار اقتصادی بر ایران مطرح شد و در پی آن از سر فرماندهی بریتانیا خواسته شد (۱۱ ژوئیه ۱۹۴۱ / ۲۰ تیر ۱۳۲۰) که نظر خود را برای انجام یک عملیات نظامی مشترک با شوروی ابراز دارد و سرفرماندهی ارتش بریتانیا نیز پیشنهاد داد در قبال ایران مواضع سرسختانه اتخاذ گردد. و این پیشنهاد مورد تأیید ژنرال ویول فرمانده نظامی بریتانیا در خاورمیانه و فرماندار کل هندوستان قرار گرفت و وینستون چرچیل که طرحی مشخص برای اشغال ایران در دست بررسی داشت از همین پیشنهاد حمایت کرد. (۳۳) اقدام مشترک دیپلماتیک روس و انگلیس علیه ایران با موافقتنامه ای که این دو کشور در ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۱ / ۲۱ تیر ۱۳۲۰ به امضاء رساندند شکل عملی به خود گرفت.

در اولین اقدام مشترک دیپلماتیک، دو کشور در ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۱ / ۲۸ تیر ۱۳۲۰ یادداشت‌های جداگانه اما مشابهی را تسلیم وزارت امور خارجه ایران کردند و از فعالیت کارشناسان آلمانی در ایران اظهار نگرانی کرده و خواستار خروج آنان گردیدند.

بریتانیا در این یادداشت خواسته بود تا چهار پنجم آلمانی‌های مقیم ایران، این کشور را در مدت یک ماه ترک کنند. در پاسخ به این یادداشت‌ها (هفتم مرداد ۱۳۲۰)، دولت ایران موافقت اصولی خود را با اخراج آن دسته از آلمانی‌ها که رفتار مشکوکی داشته یا امکان جایگزینی افراد ایرانی به جای آنها وجود داشته باشد را اعلام نمود؛ اما در ضمن آن بر بی‌طرفی ایران در جنگ تأکید کرد و بیان داشت دست به اقدامی نخواهد زد که حاکمیت ایران خدشه دار گردد. (۳۴) پاسخ ایران به یادداشت‌های روس و انگلیس اگر چه در باطن موافق با همان طرح‌های نظامی علیه ایران بود اما در ظاهر رضایت بخش نبود و مطبوعات را به اظهار این نارضایتی وا داشت. روزنامه‌های منطقه از جمله الاخبار چاپ بغداد، الرفاع چاپ یافا و روزنامه دیلی چاپ کراچی هر کدام به نوعی این نارضایتی انگلستان را گوشزد کردند.

برای مثال روزنامه الاخبار چاپ بغداد در شماره ۱۹۷ مورخ اول اوت ۱۹۴۱ / ۱۰ مرداد ۱۳۲۰ به صراحت می‌نویسد: «این پاسخ ایران در لندن رضایت بخش تلقی نشده است. در لندن با یک نظر نامطلبی به اوضاع ایران توجه دارند.» (۳۵) روزنامه دیلی چاپ کراچی در شماره ۱۵۵۶ مورخ ۴ اوت ۱۹۴۱ / ۱۳ مرداد ۱۳۲۰ پا را از این نیز فراتر گذارده و به نقل از خبرگزاری تایمز می‌نویسد: «سربولارد وزیر مختار انگلستان در تهران [...] خاطر نشان می‌کند اگر آلمانی‌های مقیم ایران بر ضد منافع انگلیس و متفقین او عملیاتی بنمایند بر بی‌طرفی دولت ایران لطمه خواهد زد.» (۳۶) در ۲۴ ژوئیه ۱۹۴۱ / ۲ مرداد ۱۳۲۰ در جلسه‌ای مشترک که با حضور نمایندگان وزارت امور خارجه، وزارت امور هندوستان و وزارت اقتصاد جنگی بریتانیا تشکیل شد، موضوع تحریم اقتصادی ایران منتفی و تصمیم به

یک اقدام هماهنگ نظامی مؤثر گرفته شد. (۳۷) و از این جهت در مرداد ۱۳۲۰ وزیرمختار بریتانیا در مسکو (کرییس) می‌کوشید تا روسها را متقاعد سازد که اقدام نظامی مشابهی نسبت به ایران صورت پذیرد. او حتی برای این منظور به روسها اظهار داشت می‌توانند بر اساس معاهده ایران و شوروی در ۱۹۲۱ وارد عمل شوند. و این در حالی بود که ماده ۶ عهدنامه ۱۹۲۱ ایران و روسیه نشان از حسن تفاهم و اعتماد متقابل دو دولت داشت و تضمین مصونیت ارضی ایران در قبال نیروهای انگلیسی به شمار می‌رفت. در این زمان روسها که خود واقف بر مفاد این معاهده بودند و از طرفی تمایل به جنگ در دو جبهه با آلمان و ایران نداشتند، سرانجام با این اطمینان از جانب انگلیسی‌ها که در عرض چند روز موفق به از بین بردن مقاومت ارتش ایران و اشغال این کشور خواهند شد موافقت خود را در ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۱ / ۶ مرداد ۱۳۲۰ توسط سفیر شوروی در لندن به اطلاع وزیر امور خارجه بریتانیا رساندند. (۳۸)

این تحریک انگلیسی‌ها را می‌توان در تلگرامی که وزارت امور خارجه ایران در ۶ مرداد ۱۳۲۰ به سفارت کبرای ایران در مسکو مخابره کرده نیز مشاهده نمود: این رفتار روسها که به کلی منافی اظهارات دوستانه یکماه اخیر آنهاست، ناشی از نزدیکی با انگلیس است و اینها افکاری است که انگلیسی‌ها به آنها القاء می‌کنند بطوریکه سفیرکبیر انگلیس به شما اطلاع داده انگلیسی‌ها هم راجع به آلمانها اظهارات نموده اند منتها رویه آنها ملایم تر و به جلب توجه دولت به خطرات احتمالی از تبلیغات آلمانها قناعت کرده اند. (۳۹) ولی در مقابل روسها را تحریک نموده اند که در خواستهای شدیدتر بنمایند [...] (۴۰)

این تلگرام اگر چه اشاره به نظرات ملایم بریتانیا دارد اما واقعیت این است که انگلیسی‌ها فعالیت‌های خود را برای انجام عملیات نظامی از پیشتر آغاز کرده بودند. ناوهای انگلیسی در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۰ به بهانه کودتای رشید عالی‌گیلانی در خسرو آباد لنگر انداخته و این لنگرگاه را جزو آبهای عراق برشمرده اند. این اقدام در ۲۴ اردیبهشت تکرار شد و یک رزم ناو انگلیسی در جلوی نهر اشوشان در ۹

کیلومتری شمال غربی قصبه (آبادان) لنگر انداخت. (۴۱) و البته این تجاوز فقط به حریم دریایی ایران محدود نشد بلکه انگلیسی ها به آسمان ایران نیز تجاوز کردند که اعتراض وزارت امور خارجه ایران را برانگیخت. (۴۲)

دولت بریتانیا همچنین در ۲۲ ژوئیه ۱۹۴۰ / ۳۱ تیر ۱۳۲۰ به ژنرال ادوارد بی. کینان، فرمانده عملیات در ایران دستور داد برای اشغال آبادان و نفت شاه و متعاقباً مناطق نفت خیز جنوب غربی ایران به حالت آماده باش در آید. (۴۳)

در همین راستا افسر ارشد نیروی دریایی بریتانیا در خلیج فارس، در ۲۵ ژوئیه ۱۹۴۱ / ۳ مرداد ۱۳۲۰ به واحدهای دریایی تحت فرمان خود در بصره دستور داد تا برای یک عملیات دریایی جهت تصرف آبادان آماده شوند و رؤسای ستاد ارتش بریتانیا از ویول فرمانده نیروهای انگلیسی در خاورمیانه خواستند «برای حمله به اهداف نظامی در تهران چهار اسکادران هواپیمای بمب افکن به عراق منتقل سازد و یک اسکادران هواپیمای جنگنده نیز برای دفاع از حوزه نفتی جنوب منظور دارد.» (۴۴) همه این اقدامات در حالی صورت می پذیرفت که ایران همچنان به بی طرفی خود در جنگ پای می فشرد و علاوه بر تأکید و تأیید مطبوعات کشورهای متخاصم (اعم از کشورهای محور و متفقین)، دولتمردان روس و انگلیس نیز بر آن صحنه می گذاردند و در ظاهر از بی طرفی ایران استقبال کرده و در یادداشتهای رسمی و غیررسمی آنرا مورد توجه قرار می دادند؛ هر چند بهانه حضور آلمانها را فرو نمی گذاردند و پاسخ ایران را به یادداشتهای خود رضایت بخش نمی دانستند؛ در عین حال تجاوز به ایران را نیز نفی می کردند.

در مکاتبه ای که علی منصور، نخست وزیر در ۲۱ تیر ۱۳۲۰ با جواد عامری معاون وزارت امور خارجه دارد به دیدارش با وزیر مختار انگلیس اشاره می کند و در آنجا مراتب اعتراض خود را نسبت به مطالبی برخلاف شئون و مصالح ایران که سبب نقض بی طرفی ایران است و در روزنامه ها و خبرگزاری های انگلیسی و هندی و مصری منتشر می شود، ابراز می کند. وزیرمختار نیز در پاسخ به علی منصور می گوید: «[...] اطمینان می دهد که نظریه و مصلحت انگلیس در اختلال

وضعیت و نقض بی طرفی ایران نیست و این قضیه منافی حیثیات انگلستان خواهد بود و نباید به تبلیغاتی که راجع به قصد تجاوز قوای انگلستان به ایران می شود اعتنا نمود.» (۴۵) اما آنچه مسلم می نماید اینکه انگلیسی ها در ۶ اوت ۱۹۴۱ / ۱۵ مرداد ۱۳۲۰ تصمیم قطعی خود را در اجرای یک عملیات نظامی بر ضد ایران گرفتند و حاضر نبودند تحت هیچ شرایطی بهانه حضور آلمانی ها و در نتیجه وقوع عملیات نظامی علیه ایران را از دست بدهند؛ حتی آن هنگام که سراج اوغلو وزیر امور خارجه ترکیه سفیر انگلیس را راجع به تعداد آلمانی ها در ایران مورد سؤال قرار داد و در یک بیان غیر معمول دیپلماتیک از سیاست های پیش گرفته روس و انگلیس ابزار تنفر کرد. (۴۶) و البته این نگاه وزارت امور خارجه ترکیه در مطبوعات این کشور نیز بازتاب داشت. روزنامه رپوبلیک چاپ آنکارا موضوع حضور آلمانی ها را جز مستمسک ندانسته و در مقام سؤال بر آمده و اشاره می کند: «اگر حقیقتاً موضوع بهانه شده را کنار بگذاریم چه نتیجه عملی از این تقاضا بدست خواهد آمد [...] ما کاملاً معتقدیم که این موضوع بطریق دوستانه و موافق با حق عدالت و بخصوص با آزادی و استقلال ایران حل و تصفیه خواهد گشت.» (۴۷) اما انگلیسی ها مایل به از دست دادن فرصت نبودند و از این رو در صدد برآمدند بهمراه شوروی بهر نحو ممکن مسائل مربوط به بهانه حضور آلمانی ها و حمله قریب الوقوع به ایران را برای دولت مردان ترکیه توضیح داده آنها را در جریان امور و سیاست های اتخاذ شده قرار دهند؛ (۴۸) به تعبیر سفیر آمریکا در لندن سعی در برطرف ساختن سوء ظن دولت ترکیه نمایند. (۴۹) انگلستان حتی با نظر سفیر شوروی در لندن برای مهلت دادن به ایران مخالفت کرد و با این پاسخ وزیر خارجه (آنتونی ایدن) که «برای ما چنین امری امکان پذیر نیست زیرا تصمیم خود را گرفته ایم.» سرانجام روسها را به انجام عملیات نظامی علیه ایران بدون هشدار قبلی یا محدودیت زمان متقاعد کرد. پس از این هماهنگی ها بین دو کشور، سرانجام دومین یادداشت اعتراض آمیز نسبت به حضور آلمانیها در ایران، در ۱۶ اوت ۱۹۴۱ / ۲۵ مرداد ۱۳۲۰ تسلیم امور خارجه ایران شد.



این یادداشت که به گفته آنتونی ایدن نیابست جنبه اولتیماتوم داشته و باید دوستانه اما قاطع تهیه می گردید تا یادآور خاطره سیاست روس و انگلیس در ۱۹۰۷ برای ایرانیان نگردد، مورد اعتراض نخست وزیر ایران قرار گرفت. منصور، در ژستی دیپلماتیک بریتانیا را به داشتن مقاصدی بیش از اخراج آلمانیها متهم کرد. هر چند این اتهام با ریشخند و طعنه بولارد رد شد. (۵۰)

یادداشت روسها نیز همچون یادداشت انگلیسی ها حاوی تأیید سیاست بی طرفی ایران، عدم چشم داشت به تمامیت ارضی این کشور و در نهایت تأکید بر کاستن از تعداد آلمانیها در ایران بود و هیچ نشانی از توسل به قوه قهریه و اقدامات نظامی علیه ایران در آن دیده نمی شد. پاسخ ایران در ۲۱ اوت ۱۹۴۱ / ۳۰ مرداد ۱۳۲۰ به این یادداشت ها همچون گذشته تأکید بر سیاست بی طرفی و تسریع در اخراج خارجیها از کشور قرار داشت. دولت ایران همچنین متعهد شده بود تا لیست کاملی از اتباع آلمانی در اختیار بریتانیا قرار دهد. در گزارش دیفوس وزیرمختار آمریکا در تهران، به پاسخ ایران نیز اشاره شده و در خاتمه آن آمده است: «ایرانیها حاضرند با آنچه به عقیده آنها برنامه معقولی جهت اخراج آلمانیها است، همکاری کنند.» (۵۱) اما این هم برای بریتانیا بی اهمیت بود چرا که آنها برای حفظ منافع نفتی خود در حوزه خلیج فارس و در نهایت جلوگیری از پیش روی احتمالی آلمان به سوی هندوستان حاضر نبودند سیاست خود را که عملیات نظامی در ایران بود تغییر دهند. از این رو پاسخ ایران برای این کشور و متحد روسی اش ناخوشایند تلقی شد و سرانجام در سحرگاه ۲۵ اوت ۱۹۴۱ / سوم شهریور ۱۳۲۰ روسها از شمال و انگلیسی ها از جنوب و جنوب غربی به ایران شیبخون زده و تجاوز خود را آغاز کردند. ساعاتی از این تجاوز نگذشته بود که سفیر روسیه و وزیر مختار انگلیس در تهران با علی منصور نخست وزیر وقت دیدار و طی یادداشت های جداگانه و مشابه اعلام کردند ارتش دولت های متبوعاتش از مرزهای ایران گذشته است.

در این تهاجم و تجاوز روسها از سه جهت و در سه ستون وارد خاک ایران شدند. ستون اول از محور جلفا در جهت تبریز؛ ستون دوم از راه آستارا به سوی بندر

پهلوی (بندر انزلی) و رشت و ستون سوم از سمت استان خراسان به خاک ایران هجوم آوردند و طی چند روز شهرهای تبریز، مشهد، رشت، بندرانزلی و دیگر شهرهای ساحلی دریای خزر به اشغال قوای روسی در آمد و نیروهای دریایی و هوایی این کشور بندر انزلی را به گلوله بستند.

نیروهای انگلیسی نیز از دو جهت و در دو ستون تهاجم خود به ایران را آغاز کردند. یک ستون از راه خانقین وارد ایران شدند و از راه کرمانشاه پس از مدت کوتاه چند روزه خود را به قزوین رساندند و ستون دیگر از جنوب غربی خوزستان هجوم آوردند. در همان روز پالایشگاه آبادان به تصرف در آمد و پس از چند ساعت هم بندر شاهپور تسخیر شد. نیروی هوایی این کشور نیز در چهارم شهریور شهر اهواز را به شدت بمباران کرد و تعدادی از هواپیماهای ایرانی را روی زمین منهدم ساخت. نیروی دریایی این کشور به خصوص در بند شاهپور مواضع ایران را مورد تهاجم قرار داد و هشت فروند کشتی متوقف در این بندر را تصرف کرد. (۵۲)

بلافاصله پس از حمله شوروی و انگلیس به خاک ایران مراتب اعتراض ایران توسط سفرای این کشور در محل های مأموریتشان ابراز شد. محمد ساعد سفیر کبیر ایران در مسکو به دیدار مولوتوف رفت (۵۳) و در لندن محمد علی مقدم با ایدن وزیر امور خارجه بریتانیا دیدار کرد و هر کدام تلاش کردند جلوی پیشروی نیروهای مهاجم را بگیرند اما فایده ای در بر نداشت.

در گزارش تلگرافی مقدم به دیدارش با وزیر خارجه بریتانیا اشاره شده که با ایدن مذاکره و تقاضا نموده تا برای جلوگیری از واقعه اقداماتی صورت گیرد؛ یعنی یا نیروها عودت داده شوند و یا در هر جا که هستند متوقف شده تا دولت ایران بتواند یادداشتی که نماینده آن کشور تسلیم نموده مطالعه و دستورات لازم را بدهد. اما وزیر امور خارجه بریتانیا اینگونه پاسخ داد: «چون وزیر مختار ما در تهران با اولیاء دولت در این باب مشغول مذاکره است مشکل است که هم در تهران و هم در لندن در یک موقع مذاکره به عمل آید.» (۵۴)

سفارت ایران در واشنگتن نیز مراتب اعتراض خود را به اطلاع وزیر امور خارجه

آمریکا رساند. شایسته، سفیر ایران در واشنگتن، نسبت به سکوت آمریکا هشدار داده و اظهار می دارد: «سکوت شما دلیل بر تصدیق این رفتار است. تاکنون هر وقت کشوری مورد حمله (واقع) می شد دولت آمریکا هزاران اعتراض و اظهار همدردی می کرد ولی حالا بکلی سکوت کرده اید.» اما پاسخ وزیر امور خارجه آمریکا در اصل همان سکوت بود. او در پاسخ شایسته گفت قضاوت درباره ایران نیاز به کلی نگری در تمام محیط دنیا و جنگ فعلی دارد. (۵۵)

پس از ورود قوای شوروی و انگلستان، رضا شاه برای حفظ اعتبار پادشاهی خود ابتدا با نمایندگان روسیه و انگلیس دیدار کرد و از آنان خواست تا عملیات نظامی متوقف شود. نیز به گزارش بولارد شاه به او اطمینان داد در عرض یک هفته تمام آلمانیها را از کشور خارج خواهد کرد. (۵۶) اما او جز سکوت پاسخی دریافت نکرد. اقدام دوم رضا شاه تلگرامی بود که به روزولت، رئیس جمهور آمریکا فرستاد و از او در برابر این تجاوزات استمداد طلبید. و البته پاسخ آنرا هشت روز بعد نه در کمک به ایران بلکه در توجیه حمله نظامی انگلیس به ایران و ضرورت این کار دریافت کرد (۵۷) و در این میان رضا شاه شاید غافل از این موضوع بود که تهاجم روس و انگلیس پیش از این توسط چرچیل به اطلاع رئیس جمهور آمریکا رسیده و مورد تأیید وی قرار گرفته است. این اطلاع از حمله قوای روسی و انگلیسی در گزارش وزیر مختار آمریکا در تهران در ۲۴ اوت/ دوم شهریور به وزارتخانه متبوعش مشهود است.

وزیر مختار انگلیس به وزیر مختار آمریکا اظهار می دارد که فردا یادداشتی به دولت ایران تسلیم و نیروهای انگلستان در سحرگاه فردا به مرزهای ایران حمله خواهند کرد و هواپیماهای انگلیسی اعلامیه هایی در مورد موقعیت انگلستان بر فراز شهرهای بزرگ ایران پخش خواهند نمود. (۵۸)

روزنامه اقدام چاپ استانبول در شماره ۲۷ اوت ۱۹۴۱ / ۵ شهریور ۱۳۲۰ اینگونه نسبت به دولت انگلستان انتقاد می کند:

امروز که ایران همسایه و دوست ما به خلاف رضای خود دخالت به این جنگ می کند. سبب آن موقعیت جغرافیایی و سوق الجیشی او می باشد در موقعی که ملت ترک در این اندوه خود را با ملت ایران سهیم و شریک می داند نمی تواند از گفتن به متفق خود انگلیس خودداری کند که افکار عمومی ترک نمی تواند این رویه را به چشم عادلانه و درست ببیند که دولت انگلیس در خاور مثل باختر رفتار نکرد. (۵۹)

با پیشروی نیروهای روسی و انگلیسی ارتش ایران بکلی از هم پاشیده شد. این نیروها همزمان با پیشروی نظامی خود دست به یک سلسله اقدامات مداخله جویانه سیاسی-تبلیغاتی زدند. از جمله این اقدامات نامه ای است که کنسولگری انگلیس در شیراز به استانداری و جراید فرستاده و در ضمن توجیه عملیات نظامی قوای روس و انگلیس و اینکه «دولت انگلیس برای حفظ منابع خویش محتاج به اقداماتی گردیده است»، استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم شمرده و در پایان بر این نکته تأکید می ورزد که «تصمیم قطعی دولت انگلیس این است که سکنه ایران در نتیجه عملی که به سبب عملیات آلمانیها مجبور به اقدام آن گردیده زحمت خسارتی نبینند و بهترین کوشش خود را برای تأمین و رساندن آرد و شکر و سایر لوازمات ایران خواهد نمود.» (۶۰)

مجموع اقدامات سیاسی بی نتیجه دولت، فروپاشی ارتش و دخالت در امور سیاسی بخصوص توسط انگلیسی ها و از همه مهمتر تلقی رضا شاه از تمایل انگلیسی ها به نخست وزیری فروغی سبب شد تا در ۶ شهریور علی منصور از نخست وزیری عزل و جای او محمد علی فروغی عهده دار پست نخست وزیری گردد. او که مانند منصور به انگلیس گرایش داشت در اولین اقدام خواستار آتش بس و ترک مخاصمه شد و پیرو آن به تمامی یگان های نظامی ایران دستور داد از هرگونه مقابله و اقدام نظامی دست بکشند.

در راستای اعلام درخواست آتش بس و ترک مخاصمه خواسته های شوروی و انگلیس با تأکید بر حاکمیت و تمامیت ارضی ایران در ۳۰ اوت ۱۹۴۱ / ۸ شهریور ۱۳۲۰ به فروغی نخست وزیر و وزیر امور خارجه ایران (سهیلی) تسلیم شد و

ایران نیز موافقت اصولی خود را با شرایط و خواسته های دو دولت متجاوز اعلام کرد و البته مواردی بدان افزود که از جمله آنها فراخوان قوای انگلیسی از خرم آباد و دزفول و نیروهای روسی از قزوین، سمنان و شاهرود بود که البته به هیچ وجه مورد قبول روسها و انگلیسیها واقع نشد و در حقیقت توجهی بدان نکردند. (۶۱)

با پذیرش شرایط متارکه عملیات جنگی توسط ایران گمان می رفت که اقدامات نظامی علیه کشور ایران متوقف گردد، اما انگلیسی ها به پیشروی خود ادامه داده روسها نیز همچون نیروهای انگلیسی به حرکت قشون خود ادامه داده و از بمباران شهرها و نقاط مسکونی دست نکشیدند. (۶۲)

با اینکه طراح اصلی حمله به ایران انگلیسی ها بودند، اما آنها سعی می کردند مسؤلیت حمله به ایران را به گردن متفقین خود بیندازند. روزنامه ایسترن تایمز چاپ لاهور در شماره مورخ ۵ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۱۴ شهریور ۱۳۲۰ خود می نویسد:

بطوریکه در شماره هفته پیش گزارش دادیم، ایرانی ها هیچ دلیلی برای جنگ با انگلیسی ها نداشتند و شاید متحد نوین انگلیسی ها یعنی روسیه حکومت انگلیس را وادار به شتاب در این اقدام نمود و از دفاع نکردن حکومت ایران هم همین مسئله ثابت می شود. (۶۳)

این سخن شاید در این زمان مضحک به نظر برسد اما تصور می رود که می تواند تا حد قابل قبولی در تغییر فکر بخشی از جامعه هندوستان که مسلمان بوده و از این منظر برای جامعه ایران احترام قائل است مهم و مؤثر واقع شود آنچنان که در اسناد اشاره شده است. (۶۴)

اما نکته در خور توجه اینکه در مقابل این عوام فریبی مطبوعات تحت سیطره انگلیس، روزنامه اطلاعات پس از درج مطالبی که بدور از حقیقت هم نیست و فقط از این که در تضاد با رویه اطلاع رسانی مطبوعات انگلیسی و روسی است مورد اعتراض واقع شده و برای مدت سه روز توقیف می شود. (۶۵)

سهیلی وزیر امور خارجه ایران در گزارشی پیرامون پاسخ به اعتراض شوروی و انگلیس اینگونه اظهار می کند:

بطوریکه دیروز اظهار شد از مقاله روزنامه اطلاعات دولت بی اطلاع بوده است بطوری که مستحضر شده اید روزنامه مزبور برای چند روز توقیف شده است و به علاوه در گفتار رادیو هم مسلماً تعمداً نبوده بر حسب جریان عادی، که مندرجات جرائد را رادیو نقل می کند، در این موقع کارکنان رادیو نقل کرده اند. [...] پس از مذاکرات زیاد نمایندگان دولتین قانع شدند ولی در جواب گفتند در رادیو شرحی بیان شود که دولت از مندرجات روزنامه اطلاعات بی خبر بوده است و از طرف دولت تعلیماتی در آن باب نشده بوده است. موافقت شد که این اظهار در رادیو بشود. (۶۶)

اما موضوع سرمقاله روزنامه اطلاعات که تحت عنوان «تأثر مردم» منتشر گردید حائز این نکته بود که: «دولت ایران از آغاز جنگ کنونی کوشش فراوانی برای حفظ بی طرفی خود نمود... متأسفانه دولت ما امروز ناگزیر شده است که سفارتخانه های آلمان و ایتالیا و رومانی و مجارستان را در ایران برچیند ولی سفارتخانه های پایتخت این کشورها مانند پیش دایر و روابط سیاسی ما هم با آنها برقرار خواهد ماند.» (۶۷) و این از جمله مواردی بود که دو کشور متجاوز به شرایط ترک مخاصمه در ۶ سپتامبر/۱۵ شهریور افزودند و دولت ایران با این درخواست ها موافقت کرد.

دولت بریتانیا که تاریخ مصرف رضاشاه را به پایان رسیده می دانست، تهران را تهدید به اشغال کرد و این تصمیم را در ۱۳ سپتامبر/۲۲ شهریور به اطلاع روسها نیز رساند. دو روز بعد انگلستان برای اجرایی کردن عملیات خود، توسط بولارد به دولت ایران خبر داد نیروهای انگلیسی در صدد پیشروی به سوی پایتخت هستند و بزودی پایتخت توسط قوای روسی و انگلیسی اشغال خواهد شد.

رضاشاه که کناره گیری اش از سلطنت را اجتناب ناپذیر می دید به نفع پسر ارشدش (محمدرضا پهلوی) از سلطنت استعفا کرد و دولت انگلیس، با پادشاهی محمدرضا پهلوی مشروط بر حسن رفتارش با متفقین موافقت کرد. شاه جدید نیز آمادگی خود را برای هرگونه همکاری با دولت انگلیس اعلام داشت. (۶۸) و نهایت امر اینکه یکی دیگر از موارد تبلور سیاست های انگلیسی در مورد ایران را می توان در این

اظهارات رضایت بخش چرچیل ملاحظه کرد که در ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۸/ مهر ۱۳۲۰ خطاب به مجلس عوام بریتانیا اظهار نمود:  
ماجرای ایران، تا بدین مرحله، یکی از موفق ترین و بهترین نمونه کاردانی در اموری بوده که وزارت امور خارجه (بریتانیا) تاکنون بر عهده داشته است. (۶۹) (۴)

## توضیحات و مأخذ

۴ - محمد قبادی « ایران و انگلیس؛ از آغاز جنگ جهانی دوم تا اشغال ایران»، نشریه مطالعات تاریخی، شماره ۳۵ - صص ۱۴۹ - ۱۲۷

پی نوشتها: ایران و انگلیس؛ از آغاز جنگ جهانی دوم تا اشغال ایران

۱-اطلاعات، ش ۳۹۴۳ (۱۱/ ۶/ ۱۳۱۸)، ص ۱.

۲-درباره سوم شهریور، ص ۵۰.

۳-وزارت امور خارجه، سند ۱/ ۹۸۸.

۴-الهی، صص ۳۳-۳۸.

۵-وزارت امور خارجه، سند ۲/ ۹۸۸.

۶-همان، سند ۳ و ۲/ ۹۸۸.

۷-زرگر، ص ۴۰۰.

۸-همو، صص ۴۰۴-۴۰۵؛ وزارت امور خارجه، سند ۹۱۸.

۹-زرگر، صص ۴۰۹-۴۰۶.

۱۰-زرگر، ص ۴۱۶.

۱۱-استوارت، صص ۴۲-۳۶.

۱۲-لینل فیلد، صص ۲۹۸-۲۹۶.

۱۳-زرگر، ص ۴۱۶.

۱۴-وزارت امور خارجه، سند ۱/ ۹۱۱.

۱۵-هوشنگ مهدوی، ص ۶۳.

۱۶-حسین ابوترابی «خانه قهوه ای» را نام باشگاهی در تهران و مرکز تجمع



- خانواده های آلمانی در ایران بیان می کند که در جریان جنگ جهانی دوم تبدیل به مرکزی برای فعالیت های جاسوسی آلمانیها شده بود.
- ۱۷-بولارد، صص ۴۵ و ۴۶.
- ۱۸-اسناد پست و تلگراف و تلفن...، صص ۱۹ و ۲۰.
- ۱۹-وزارت امور خارجه، سند ۱۴ و ۱۳/ ۹۸۸.
- ۲۰-زرگر، ص ۴۲۱.
- ۲۱-وزارت امور خارجه، سند ۹۲۵.
- ۲۲-استوارت، ص ۸۹.
- ۲۳-اطلاعات، ش ۴۵۸۸ (۱۷/ ۴/ ۱۳۲۰)، ص ۱.
- ۲۴-الهی، صص ۱۲۷ و ۱۲۸.
- ۲۵-وزارت امور خارجه، سند ۹۲۵.
- ۲۶-زرگر، ص ۱۵۹.
- ۲۷-الهی، ص ۱۳۰.
- ۲۸-وزارت امور خارجه، سند ۹۸۱.
- ۲۹-زرگر، ص ۴۲۹.
- ۳۰-الهی، ص ۱۳۲.
- ۳۱-وزارت امور خارجه، سند ۲ و ۱/ ۹۲۸.
- ۳۲-همان، سند ۷/ ۹۱۱ و ۹۲۶.
- ۳۳-زرگر، صص ۴۳۱-۴۳۰.
- ۳۴-هوشنگ مهدوی، ص ۶۹؛ درباره سوم شهریور...، صص ۵۱-۵۰.
- ۳۵-وزارت امور خارجه، سند ۹۳۰ و ۹۳۵ و ۹۸۷.
- ۳۶-همان، سند ۹۸۳.
- ۳۷-استوارت، ص ۱۰۴.
- ۳۸-زرگر، صص ۴۳۴-۴۳۰؛ هوشنگ مهدوی، ص ۶۹.
- ۳۹-این مطلب اشاره دارد به دیدار وزیر مختار ایران در مسکو با همتای انگلیسی

اش که در تلگراف رمز ۱۱ مرداد ۱۳۲۰ مخابره شده است. «دیروز سفیر کبیر انگلیس را ملاقات، در اطراف موضوع آلمانیها مذاکره و خاطر نشان کردم که با انتشار اغراق آمیز، عده آلمانیها را در ایران زیاد جلوه داده اند، در صورتی که طبق تحقیقات، عده آنها کمتر از هفتصد است [...] اصرار و فشار آوردم جواب داد کاملاً با شما هم عقیده هستم و در این زمینه کوشش خواهم کرد [...] وزارت امور خارجه، سند ۹۱۱/۱۰.

۴۰- وزارت امور خارجه، سند ۹- ۹۱۱/۸.

۴۱- درباره سوم شهریور...، صص ۵۲-۵۱.

۴۲- وزارت امور خارجه، سند ۶ و ۵ و ۴/ ۹۱۱.

۴۳- تبرانیان، ص ۱۷۲.

۴۴- استوارت، صص ۱۰۵-۱۰۴.

۴۵- وزارت امور خارجه، سند ۹۲۹.

۴۶- استوارت، صص ۱۱۹-۱۱۸.

۴۷- وزارت امور خارجه، سند ۲ و ۱/ ۹۳۸.

۴۸- استوارت، صص ۱۲۶-۱۱۸.

۴۹- وزارت امور خارجه، سند ۹۳۹.

۵۰- استوارت، صص ۱۳۹-۱۳۸.

۵۱- همان، ص ۱۶۱.

۵۲- درباره سوم شهریور...، صص ۵۵ و ۵۶.

۵۳- وزارت امور خارجه، سند ۲ و ۱/ ۹۴۷.

۵۴- همان، سند ۲ و ۱/ ۹۵۶.

۵۵- همان، سند ۹۵۲.

۵۶- زرگر، ص ۴۴۶.

۵۷- وزارت امور خارجه، سند ۵ و ۴/ ۹۶۳.

۵۸- همان، سند ۹۴۶.

- ۵۹- همان، سند ۹۱۳.
- ۶۰- وزارت امور خارجه، سند ۹۵۱ و ۹۶۲.
- ۶۱- زرگر، صص ۴۵۱-۴۴۹.
- ۶۲- وزارت امور خارجه، سند ۱/۹۷۷.
- ۶۳- همان، سند ۲-۱/۹۱۲.
- ۶۴- همانجا.
- ۶۵- اطلاعات، ش ۴۶۴۸ (۱۹ شهریور ۱۳۲۰)، ص ۱.
- ۶۶- وزارت امور خارجه، سند ۹۵۹.
- ۶۷- اطلاعات، ش ۴۶۴۸ (۱۹/۶/۱۳۲۰)، ص ۱.
- ۶۸- زرگر، صص ۴۵۵-۴۵۳.
- ۶۹- همان، ص ۴۵۵.

### منابع تحقیق :

- اسناد پست و تلگراف و تلفن در دوره رضاشاه، به کوشش مرضیه یزدانی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۸ ش.
- استوارت، ریچارد. ا. در آخرین روزهای رضاشاه...، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، معین، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ش.
- الهی، همایون، اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ سوم، ۱۳۶۹ ش.
- ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴-۱۳۱۸)، به کوشش ضیاء الدین تبرائیان، تهران، رسا، ۱۳۷۱ ش.
- بولارد، سرریدر، شترها باید بروند!، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.
- درباره سوم شهریور، نقش ایران در جنگ جهانی دوم، (بی جا، بی نا، بی تا).
- ذوقی، ایرج، ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران، پازنگ، چاپ

سوم، ۱۳۷۲ش.

زرگر، علی اصغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه، ترجمه کاوه بیات، تهران، پروین و معین، ۱۳۷۲ش.

لینتل فیلد، هنری ویلسون، تاریخ اروپا از سال ۱۸۱۵ به بعد، ترجمه فریده قرچه داغی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۸۴ش.

-هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰ش، تهران، البرز، ۱۳۷۳ش.

## فصل هشتم

### متفقین و رضاخان ؛ علل اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰

لاله شناسی آذری در نوشته خود تحت عنوان « متفقین و رضاخان ؛ علل اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ » اوضاع آن زمان را اینگونه بیان می نماید:

تضعیف کامل دولت مرکزی، تخریب زیرساختهای معیشتی و به هم خوردن سامان فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران از جمله پیامدهای جنگ جهانی دوم بودند که دامنگیر کشور ما شدند. اما در این میان، به نظر می رسد ضعف دیپلماسی ایران عامل اصلی اشغال نظامی و پیدایش حالت جنگی در کشور بود. گرچه سرانجام متفقین اشغالگر پیروز صحنه جنگ شدند و ایران به هر حال در جبهه پیروز جنگ قرار گرفت، اما پیداست که روس و انگلیس، گرایش دولت و ملت ایران به همکاری با خودشان را از سر اجبار و ناچاری قلمداد می کردند و بنابراین رغبتی برای دلجویی یا دستگیری از ایران جنگدیده نداشتند. در واقع اگر دولت رضاشاه از يك دستگاه دیپلماسی قدرتمند برخوردار می بود، می توانست یا آلمانیها را به خارج کردن نیروهای خود متقاعد سازد و یا با تشخیص درست و واقعی از موقعیت نظامی آلمان و ایده های نازیسم، از همان ابتدا به شکنندگی بودن قدرت هیتلری پی برده و به امید این ناجی نژاد آریایی! دفع الوقت نکند. نوشته زیر به بررسی علل اشغال ایران توسط متفقین در سال ۱۳۲۰. ش می پردازد.

درباره نقض بی طرفی ایران و حمله متفقین در نخستین ساعات سوم شهریور ۱۳۲۰ به ایران، تاکنون خاطرات، اسناد، رساله ها و مقالات متعددی به زبانهای مختلف در داخل و خارج از کشور انتشار یافته است. در برخی از نوشته ها دلیل اصلی حمله متفقین به ایران «راه ایران» برای ارسال کمکهای متفقین به خاک شوروی و حفاظت

هرچه بیشتر و بهتر از مناطق نفت خیز منطقه عنوان گردیده است؛ [۱] به عنوان مثال سر کلارمونت اسکراین (Sir Clarmont Skrine) در خاطراتش به این مساله اشاره نموده است. [۲] در قسمتی از گزارش سفارت ایران در آنکارا به وزارت امور خارجه ایران - که حاوی مطلبي از روزنامه ژورنال دوریان (Journal doryan) چاپ استانبول مورخ هفتم اوت ۱۹۴۱/ شانزدهم مرداد ۱۳۲۰ می باشد آمده است: «در اینجا سوال می کنند که برای ارسال مواد، خط سفر از کجا خواهد بود؟ راه ایران به نظرها می آید. این کشور يك راه آهن طولانی را داراست که از بصره به مرز شوروي امتداد دارد، اما ایران تا آخر می خواهد بی طرف بماند.» [۳]

پس از اتحاد انگلیس و شوروي در جنگ جهانی دوم، ضرورت ایجاد يك خط تدارکاتی برای ارسال کمک به شوروي کاملاً احساس می گردید. پس از بررسی، مناسبترین راه کمکرسانی به آن کشور از طریق ایران تشخیص داده شد. اهمیت این راه به ویژه با توجه به وضعیت و موقعیت سوق الجیشی ایران، حتی بیشتر از آن بود که در وهله نخست به نظر می آمد. این راه نسبت به هر خط ارتباطی دیگر با روسیه شوروي، دارای درصد امنیت بیشتری بود. این راه، امکان گسیل فوري نیروي هوایی متفقیین برای تقویت جبهه شوروي و همچنین امکان ارسال مطمئن و بدون خطر نابودی کالا توسط نیروهای دشمن را به شوروي ممکن می ساخت. [۴]

ضمن آنکه انگلیس، جدای از کمک به شوروي، انگیزه دیگری نیز در ایران داشت و آن حفاظت از حوزه های نفتی خود در برابر تهدیدات داخلی و خارجی (خرابکاری آلمان) بود. [۵] بدین ترتیب راه ایران یکی از دلایل عمده اشغال ایران ذکر گردید. سر ریدر بولارد (Sir Reader Bullard) در خاطرات خود آشکارا می نویسد: «مهمترین خواسته ما، چیزی جز حمل سریع محمولات و کمکهای نظامی از طریق ایران به خاک شوروي نبود.» [۶]

در بخش دیگری از نوشته ها، دلیل حمله به ایران، خطر ستون پنجم آلمان در ایران برای متفقیین ذکر شده است. البته در این بین آرائی که حاصل التقاط و درهم آمیختگی دو نظر ذکر شده (راه ایران و خطر آلمانها در ایران) باشند نیز - ولو به نسبت های

مختلف - وجود دارند. [۷] در این میان منابعی نیز هستند که معتقدند طرح مساله خطر وجود اتباع آلمانی در ایران و تقاضای اخراج کارشناسان آلمانی صرفاً مقدمات دیپلماتیک اشغال ایران بوده است [۸] و از آنجاکه دولت ایران صراحتاً بی طرفی خود را در جنگ اعلان داشته بود، متفقین به دنبال دستاویزی بودند تا بدان وسیله اشغال نظامی این کشور را توسط نیروهای خویش در نظر جهانیان موجه جلوه دهند. [۹] در این راستا متفقین، حضور آلمانی‌ها در ایران را دستاویز قرار داده [۱۰] و دست به تبلیغات گسترده‌ای در مورد فعالیت ستون پنجم و جاسوسان آلمانی در ایران زدند. [۱۱] متفقین عنوان می‌کردند که وجود آلمانی‌ها برای آنان ایجاد خطر نموده است. به عقیده طرفداران این نظریه، خطر آلمانی‌ها در ایران برای متفقین، بهانه‌ای بیش نبوده است و انگلستان با اتکاء به گزارشهای محرمانه سازمان جاسوسی خود، تردیدی نداشت که اتباع معدود آلمانی شاغل در ایران در موقعیتی قرار ندارند که به چنین عملی دست بزنند. [۱۲] اما در خصوص این‌که آیا تقاضای اخراج اتباع آلمانی از ایران، تنها بهانه‌ای برای تجاوز بوده یا واقعا حائز اهمیت محسوب می‌شده است، در پاسخ باید گفت اسناد و مدارک کافی نشان می‌دهد که اخراج اتباع آلمانی به راستی برای متفقین اهمیت واقعی داشته و وجود این اشخاص در ایران در نظر آنها خطر جدی به‌شمار می‌آمده است. چنانکه ایدن (Eden) طی ملاقاتی می‌کوشید به مقدم وزیر مختار ایران نشان دهد آلمانی‌ها نه تنها برای متفقین بلکه برای دولت ایران نیز خطرناک هستند. [۱۳] همچنین استالین در ملاقات محرمانه‌ای با سر استافورد کریپس (Sir Staford Cripse)، سفیر انگلیس در مسکو، از خطر تمرکز کارشناسان آلمانی برای خرابکاری در منابع نفت باکو اظهار نگرانی شدید نمود و معتقد بود متفقین باید «علیه این خرابکاری دست به اقدام مشترک بزنند.» [۱۴]

همانگونه که ملاحظه گردید، در نظر متفقین وجود تعدادی از اتباع آلمانی در ایران، شرایط را از هر جهت برای فعالیت ستون پنجم آلمان فراهم نموده بود. [۱۵] نکته بسیار مهم آن‌که، مشاغل مهم و کلیدی در راه‌آهن، کارخانه‌های صنایع جنگی، صنایع حمل‌ونقل و غیره در اختیار آلمانی‌ها قرار داشت [۱۶] و از این‌رو آلمانی‌ها

می‌توانستند در صورت حمله آلمان به منطقه، به صورت يك نیروی ستون پنجم وارد عمل شوند. [۱۷] سر ریدر بولارد، سفیر انگلیس در تهران، درباره علت حمله متفقین به ایران می‌نویسد: «اگر کسی بخواهد در این زمینه از نظرات متفقین آگاه شود می‌بایست خطر بزرگی را که حضور بی‌دلیل تعداد کثیری اتباع آلمانی در ایران می‌توانست برای منافع متفقین داشته باشد، در نظر بگیرد.» [۱۸] ضمن آنکه از نظر دولت انگلستان، وجود کارشناسان آلمانی در ایران، مانع بزرگی نیز در برقراری ارتباط میان آنها و شوروی محسوب می‌گردید. [۱۹]

بدین‌سان مشاهده می‌گردد که خطر عمال آلمان برای همه سیاستمداران انگلیسی مسلم بوده، تنها میان آنها در مورد اقدام علیه آلمانها در ایران اختلاف نظر جدی وجود داشته است، اما پیشروی سریع آلمانها در خاک شوروی و همچنین نیاز مبرم این کشور به کمک انگلیس و امریکا، به اضافه خطر روزافزون عمال آلمان در ایران، موجب گردید به‌تدریج اختلاف نظر میان سیاستمداران انگلیس از میان برود و همه آنها متفقا مصمم شوند ایران را از حالت بی‌طرفی خارج سازند و یا به اقدام شدیدی در ایران دست بزنند. [۲۰] بنابراین در نوزدهم ژوئیه/ بیست‌و‌هشتم تیر، دولتهای انگلیس و شوروی دو یادداشت مشابه را تسلیم ایران نمودند و ضمن ابراز نگرانی از فعالیت کارشناسان آلمانی در ایران، ادعا نمودند وجود عده کثیری از آلمانیها در ایران، امنیت و منافع متفقین را در این کشور با خطر مواجه ساخته است، و بنابراین از دولت ایران خواستند تعداد اتباع آلمانی را در ایران تقلیل دهد. اما دولت ایران در قبال فشار دیپلماتیک انگلیس و شوروی انعطافی از خود نشان نداد و اعلام نمود اخراج آلمانیها، نه‌تنها با بی‌طرفی ایران مغایرت دارد، بلکه نقض معاهده تجاری ایران و آلمان محسوب می‌گردد. [۲۱] پاسخ دولت ایران به متفقین تغییری در سیاست آنان نسبت به ایران ایجاد ننمود؛ زیرا اشغال ایران از نظر آنان امری اجتناب‌ناپذیر بود و متفقین می‌کوشیدند با اعمال فشار بر ایران آن دولت را مجبور به ترک بی‌طرفی خود نماید. در شانزدهم اوت/ بیست‌وپنجم مرداد دومین یادداشت متفقین به دولت ایران ارسال گردید که پاسخ ایران را قانع‌کننده ندانسته و مجدداً خواستار



اخراج کلیه اتباع آلمان از ایران و پایان دادن به اعمال خرابکارانه جاسوسان آلمانی گردیدند. [۲۲]

در این زمان رضاشاه در وضعیت دشواری قرار گرفته بود؛ زیرا از طرفی پذیرش خواسته‌های متفقین غیرممکن به نظر می‌رسید و این امر می‌توانست به سرازیر شدن سیل خواسته‌های آنان و در نهایت به سلطه متفقین در کشور منجر گردد، از طرفی دیگر تسلیم در برابر متفقین می‌توانست موجب برانگیخته شدن غضب آلمان‌ها گردد، و این درحالی بود که انتظار می‌رفت آلمانیها پیروز معرکه باشند و لذا اقدام به این کار از سوی ایران، تصمیم خطرناکی بود، آن‌هم با توجه به این نکته که در چنین حالتی ایران نمی‌توانست انتظار کمکی از جانب متفقین داشته باشد؛ چراکه پس از شکست شوروی و احتمال حمله آلمانها به انگلستان، این کشور در صورت تمایل نیز نمی‌توانست به دفاع از ایران بپردازد. [۲۳] بنابراین در چنین وضعیت حساس و خطرناکی، رضاشاه با اعتقاد به این‌که در این جنگ کفه ترازوی قدرت به سمت آلمان سنگین‌تر است و آن کشور می‌تواند نتیجه جنگ را به سود خویش خاتمه دهد، در برابر خواسته متفقین جهت اخراج آلمانی‌ها از ایران سیاست دفع‌الوقت را اتخاذ نمود تا بلکه با گذشت زمان و رفع بحران، نتیجه جنگ و وضعیت ایران در این میان مشخص گردد. دولت ایران در بیست‌ویکم اوت/ سی‌ام مرداد، در یادداشت جوابیه خود بار دیگر متذکر گردید که بر اعمال افراد خارجی مقیم ایران کنترل شدید اعمال می‌گردد و از جانب تعداد اندکی آلمانی که مقیم ایران هستند، هیچ خطری نمی‌تواند استقلال و تمامیت ارضی ایران را تهدید نماید. [۲۴] اما دول انگلیس و شوروی به تبلیغات دامنه‌دار و گسترده‌ای در رادیو و مطبوعات خود در مورد فعالیت ستون پنجم و جاسوسان آلمانی در ایران دامن زدند و سرانجام پس از تبلیغات و هشدارهای بسیار، این دو کشور پس از تسلیم دو اخطار از طریق نمایندگان سیاسی خود، تصمیم قطعی به اشغال ایران گرفتند.

در سحرگاه بیست‌وپنجم اوت ۱۹۴۱/ سوم شهریور ۱۳۲۰، نیروهای نظامی انگلیس و شوروی از مرزهای ایران در شمال و جنوب غربی عبور نموده و به خاک ایران

هجوم آوردند. [۲۵] چندساعت پس از آغاز تهاجم، سفرای انگلیس و شوروی آخرین یادداشت مشترک خود را تسلیم دولت ایران نمودند که در آن دلیل حمله به ایران وجود اتباع آلمانی در این کشور و اعمال خرابکارانه آنها و نیز بی‌توجهی دولت ایران به یادداشتهای انگلیس و شوروی مبنی بر اخراج آلمانیها از خاک ایران ذکر گردیده بود. [۲۶]

در بامداد سوم شهریور، پس از آنکه رضاشاه از تعرض قوای متفقین به خاک ایران اطلاع حاصل نمود، سفیرکبیر شوروی و وزیرمختار انگلستان را احضار نموده و هدف و منظور آنان را از این تهاجم جویا گردید. نمایندگان دول مزبور به یادداشتهایی که چندساعت قبل از آن تسلیم نخست‌وزیر ایران نموده بودند اشاره کردند. [۲۷]

پس از این ملاقات، رضاشاه به علی منصور، نخست‌وزیر، دستور داد تا جریان را به اطلاع مجلس شورای ملی برساند. بنابراین در همان روز، جلسه فوق‌العاده مجلس شورای ملی تشکیل گردید و علی منصور راجع به یادداشتهای تسلیمی دول انگلیس و شوروی به دولت ایران و تجاوز نیروهای مسلح آن دو دولت به مرزهای ایران، گزارشی را به اطلاع نمایندگان مجلس رسانید. [۲۸] در همین زمان، رضاشاه، تلگرافی به روزولت، رئیس‌جمهور امریکا، مخابره نمود و از وی خواست با میانجیگری خود به کمک ایران - که مورد تجاوز نیروهای انگلیس و شوروی واقع شده بود - بشتابد. [۲۹] پاسخ روزولت در مقابل این درخواست، آن بود که دلیل حمله به ایران، پایان‌دادن به جاه‌طلبی‌های هیتلر برای به‌زیرسلطه‌درآوردن و تسخیر دنیا می‌باشد [۳۰] و از آنجاکه ممکن است فتوحات آلمان از اروپا تا آسیا و آفریقا و حتی امریکا توسعه یابد، ناگزیر یک قدرت نظامی می‌بایست مانع پیشرفت این جنبش و حرکت گردد. [۳۱]

در چنین شرایطی و درحالی‌که تلاشهای سیاسی و دیپلماتیک برای جلوگیری از پیشرفت قشون مهاجمین در خاک ایران ادامه می‌یافت، ظاهراً رضاشاه مصلحت دید برای به‌ثمر رسیدن این کوششها، دولت جدیدی بر سر کار آید. از این رو علی منصور

استعفا نمود و محمدعلی فروغی مامور تشکیل کابینه گردید. محمدعلی فروغی، نخست‌وزیر جدید، ضمن نطقی دستور ترك مقاومت نظامی ایران را که از سوی رضاشاه صادر گردیده بود، به آگاهی همگان رسانید. [۳۲]

به‌هر ترتیب ناتوانی ایران در مقابله با قوای انگلیس و شوروی و همچنین در دفاع از خود موجب گردید که دستیابی دول مذکور به اهداف خود که مهم‌ترین آنها همانا ایجاد خط ارتباطی میان انگلیس و شوروی و کمک به آن کشور بود سهل‌تر و آسانتر گردد. در راستای همین اهداف، انگلیس و شوروی تقاضاهای خود را تسلیم دولت ایران نمودند که از میان آنها می‌توان به اخراج کلیه اتباع آلمانی - به‌استثنای اعضای رسمی سفارت و چند کارشناس فنی و تعهد در تسهیل حمل‌ونقل اسلحه و مهمات از طریق ایران به شوروی، اشاره نمود که البته بعداً تقاضای اخراج اتباع آلمانی به تحویل آنان به متفقین تبدیل گردید. نتیجه دست‌به‌دست‌کردن دولت ایران در ارسال پاسخ به این درخواست‌های متفقین و نیز سردرگمی مقامات ایرانی، اولتیماتومی بود که متفقین در نوزدهم شهریور به دولت ایران دادند. [۳۳] اما بار دیگر رضاشاه از دادن پاسخی صریح به اولتیماتوم متفقین خودداری نمود. بنابراین در بیست‌و‌پنجم شهریور نیروهای شوروی و انگلیس از قزوین و قم به‌سوی تهران حرکت نمودند. رضاشاه ناچار در همان روز به نفع محمدرضا ولیعهد استعفا نمود. در آن شرایط کناره‌گیری رضاشاه اجتناب‌ناپذیر بود. مقاومت وی در برابر پیشنهادات متفقین، امکان استمرار پادشاهی او را منتفی ساخته بود. همانگونه که بعدها یکی از رجال ایران اظهار داشت: «همان کسی که او را آورد، چون مفید نبود او را برد.» [۳۴]

رضاشاه پس از استعفا اجازه نیافت که در ایران بماند و همراه با گروهی از اعضای خانواده‌اش ایران را ترك گفت. در آغاز با يك کشتی جنگی انگلیسی به جزیره موریس اعزام گردید و سپس در آوریل ۱۹۴۲/ فروردین ۱۳۲۱ به ژوهانسبورگ در آفریقای جنوبی انتقال یافت [۳۵] و سرانجام در ژوئیه ۱۹۴۴/ مرداد ۱۳۲۳ در همانجا درگذشت. [۳۶]

پس از استعفای رضاشاه، انگلستان تا مدتی با انتخاب ولیعهد به مقام پادشاهی ایران

مخالفت می نمود؛ چراکه به زعم آنها او در تبلیغات ضد متفقین دست داشت و اصولاً فاقد شخصیت بود. [۳۷] اما نهایتاً دولت بریتانیا با اکراه و به منظور اجتناب از بروز هرگونه اغتشاش و بحران حکومتی، با پادشاهی محمدرضا مشروط بر حسن رفتار شاه جدید موافقت نمود. [۳۸]

بدین ترتیب محمدرضاشاه در تاریخ بیست و ششم شهریور ۱۳۲۰ سوگند وفاداری به اصول مشروطیت را در مجلس شورای ملی به جای آورد. [۳۹] نیروهای متفقین نیز در همان روز وارد تهران شدند و ضمن اشغال کلیه تاسیسات نظامی و راه آهن، بلافاصله مقدمات انتقال اسلحه و مهمات را از طریق راه آهن سراسری به شوروی فراهم نمودند. [۴۰]

شاه جدید چون بر تخت نشست، برای جلب اعتماد متفقین، صریحاً اظهار داشت که تمام کوشش خود را برای همکاری با متفقین به کار خواهد بست. [۴۱] به همین جهت بود که انگلستان و شوروی نیز پیشنهاد نمودند ایران یک پیمان اتحاد سه جانبه با روسیه و انگلستان منعقد نماید [۴۲] تا اشغال این کشور به صورت اقامت دوستانه قوای متفقین در دوران جنگ درآید. [۴۳]

شاه تقریباً در این زمان بدون قدرت و اختیارات سیاسی سلطنت می نمود. ماموران سیاسی و نظامی انگلیس و شوروی عملاً در همه کارها دخالت و نظارت می کردند. روسها و انگلیسیها در همان مناطق نفوذی که در قرارداد کهنه ۱۹۰۷ برای خود تعیین نموده بودند، فرمان می راندند. ایران ظاهراً یک کشور متفق شناخته شده بود اما عملاً یک کشور اشغال شده به شمار می آمد. [۴۴]

شاه جوان که نه به روسها اعتماد داشت و نه به انگلیسیها، نیازمند یک نیروی سوم مقتدر بود که از منافع ایران حمایت نماید. به عقیده وی آلمان نازی دیگر نمی توانست این نقش را ایفا نماید. در چنین شرایطی شاه برای پشتیبانی به امریکا می نگرست [۴۵] و امریکا نیز با درک موقعیت، به خوبی درصدد استفاده از این فرصت برآمد و توانست موقعیتی ممتاز در ایران به دست آورد. شاه همچنین ضمن تلگراف به روزولت، درخصوص انعقاد پیمان اتحاد سه جانبه میان ایران، شوروی و

انگلیس بر مبنای اصول منشور آتلانتیک، خواهان مشارکت امریکا در پیمان سه‌جانبه گردید اما روزولت این تقاضا را نپذیرفت. [۴۶]

به‌هر حال بر طبق پیمان فوق‌الذکر، کشورهای شوروی و انگلیس متعهد می‌گردیدند تمامیت ارضی و استقلال ایران را محترم شمارند و دفاع ایران را در مقابل حملات کشور آلمان بر عهده گیرند و پس از خاتمه جنگ، در مدتی که بیش از شش ماه نباشد، کلیه قوای خود را از ایران خارج نمایند و در مقابل، دو دولت مذکور حق استفاده از کلیه امکانات - اعم از راه‌آهن، جاده و فرودگاه - را داشته باشند. [۴۷]

در چنین شرایطی، دولت ایران به‌ویژه با توجه به غلبه متفقین در جنگ و عواقب احتمالی آن، بهتر دید به‌طور کامل در صف متفقین قرار گیرد. بنابراین در تاریخ هشتم سپتامبر ۱۹۴۳ / شانزدهم شهریور ۱۳۲۲ به‌منظور پیوستن به اعلامیه ملل متحد به آلمان اعلان جنگ داد. آخرین اقدام ایران به نفع متفقین اعلان جنگ به ژاپن بود که در بیست‌و‌هشتم فوریه ۱۹۴۵ / نهم اسفند ۱۳۲۳ صورت پذیرفت. [۴۸]

بدین‌ترتیب دولت ایران که خاکش از سوی متفقین مورد تجاوز و تعدی قرار گرفته بود، به دلیل ناتوانی در مقابله با قوای انگلیس و شوروی و دفاع از خود، به‌ناچار به صف متفقین پیوست و با پذیرش شرایط دول مذکور و انجام اقداماتی چند در جهت جلب موافقت آنان را در دستور کار خود قرار داد و در سالهای بعد نیز تا حدود زیادی تحت نفوذ دول متفق قرار گرفت. (۵)

## توضیحات و مأخذ

۵ - لاله شناسی آذری «متفقین و رضاخان ؛ علل اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰»  
، ماهنامه زمانه ، شماره ۳۶

## پی‌نوشت‌ها: متفقین و رضاخان ؛ علل اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰

- [۱]- محمد ترکمان، اسناد نقش بی‌طرفی ایران در شهریور ۱۳۲۰، سیاست خارجی در آستانه اشغال، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۰، ص ۷
- [۲]- سرکلارمونت اسکرابین، جنگ جهانی در ایران (خاطرات سرکلارمونت اسکرابین)، ترجمه: غلامحسین صالحیار، بی‌جا، نشر سلسله، ص ۱۷۸
- [۳]- گزارش سفارت ایران در آنکارا به وزارت امور خارجه ایران، مورخ ۷ اوت ۱۹۴۱، سند شماره ۱۴۳، به نقل از اسناد نقض بی‌طرفی ایران در شهریور ۱۳۲۰، ص ۱۳۴
- [۴]- همایون الهی، اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم، تهران، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۰۹؛ دکتر محمد سجادی، «ایران در عصر سلطنت رضاشاه کبیر»، سالنامه دنیا، سال ۱۳۵۲، شماره ۲۹، ص ۸۵
- [۵]- علی‌اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه: کاوه بیات، تهران، انتشارات پروین - معین، ۱۳۷۲، ص ۴۳۷-۴۳۵
- [۶]- سر ریدر بولارد، شترها باید بروند، ترجمه: حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو، ۱۳۶۴، ص ۵۳
- [۷]- محمد ترکمان، همان، صص ۸-۷

- [۸]- مسعود بهنود، از سیدضیاء تا بختیار، بی‌جا، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰، ص ۱۶۴
- [۹]- همایون الهی، همان، ص ۱۲۶
- [۱۰]- مهدیق‌لی هدایت (مخبر السلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران، بی‌نا، ۴۵-۱۳۴۴، ص ۴۱۸
- [۱۱]- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰، تهران، انتشارات البرز، ۱۳۷۵، ص ۷۱
- [۱۲]- همایون الهی، همان، صص ۱۲۷-۱۲۶
- [۱۳]- گزارش وزارت امور خارجه انگلیس، سر ریدر بولارد، به وزیرمختار انگلیس در ایران، مورخ ۳۰ ژوئن ۱۹۴۱، سند شماره ۱ به نقل از: انور خامه‌ای، سال‌های پر آشوب، ج ۲، پژوهشی در تاریخ معاصر ایران، تهران، نشر و پژوهش فروزان روز، ۱۳۷۸، ص ۷
- [۱۴]- گزارش استافورد کریپس به وزارت خارجه انگلیس مورخ ۷ ژوئیه ۱۹۴۱، سند شماره ۵ به نقل از: انور خامه‌ای، همان، ص ۹
- [۱۵]- ریچارد استوارت، آخرین روزهای رضاشاه، تهاجم روس و انگلیس به ایران در شهریور ۱۳۲۰، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی و کاوه بیات، تهران، نشر نو، ۱۳۷۰، ص ۷۸
- [۱۶]- سرکلارمونت اسکراین، همان، ص ۱۵۷
- [۱۷]- وزارت جنگ به وزارت خارجه، مورخ ژوئن ۱۹۴۰
- Fo 371/24582, E1844/2141/34 quoted from Anglo – Iranian relations.
- [۱۸]- سر ریدر بولارد، همان، ص ۵۰
- [۱۹]- ایرج نوقی، ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران، انتشارات پازنگ، ۱۳۶۷، ص ۳۰
- [۲۰]- انور خامه‌ای، همان، صص ۱۶۲-۱۶۱

- [۲۱]- ریچارد استوارت، همان، صص ۱۰۶-۱۰۴
- [xxii]- یادداشت سفارت انگلیس به دولت ایران و تذکاریه دولت شوروی به دولت ایران، مورخ ۱۳۲۰/۵/۲۵، سند‌های شماره ۳۷ و ۳۵ به نقل از: صفاءالدین بقرطیان، ایران در اشغال متفقین، صص ۴۶-۴۰
- [xxiii]- ال. پی. ال. ساتن، رضاشاه کبیر یا ایران نو، ترجمه: عبدالعظیم صبوری، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۲، صص ۴۹۹-۴۹۸
- [xxiv]- همایون الهی، همان، ص ۱۳۴؛ محمد سجادی، همان، ص ۸۶
- [xxv]- گزارش از اشغال ایران توسط متفقین، سند شماره ۲۸۲۳/۰۲۸۱۰، فیش شماره ۰۰۱۴۰۰۳۰، مورخ ۲۵ اوت ۱۹۴۱، سازمان اسناد ملی ایران
- [xxvi]- تذکاریه دولت شوروی و تذکاریه دولت انگلیس، مورخ ۱۳۲۰/۶/۳، سند‌های شماره ۴۲ و ۴۱ به نقل از: صفاءالدین بقرطیان، همان، صص ۵۸-۴۹
- [xxvii]- ایرج ذوقی، همان، ص ۴۵
- [xxviii]- گزارش علی منصور نخست‌وزیر ایران به مجلس شورای ملی، اطلاعات، مورخ ۱۳۲۰/۶/۳ سال شانزدهم، شماره ۳۶۳۴، ص ۱
- [xxix]- تلگراف رضاشاه به رئیس‌جمهوری امریکا، مورخ ۱۳۲۰/۶/۳، سند شماره ۴۶ به نقل از ایران در اشغال متفقین، ص ۶۵
- [xxx]- گروه پژوهش (گروه تاریخ معاصر موسسه فرهنگی بزرگ اندیشه)، دخالت‌های انگلیس و روسیه در ایران، بی‌جا، انتشارات جهان کتاب، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۴۹
- [xxxi]- عبدالرضا هوشنگ‌مه‌دوی، همان، ص ۷۵
- [xxxii]- محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، ترجمه: دکتر حسین ابوترابیان، ناشر مترجم، ۱۳۷۱، ص ۹۵
- [xxxiii]- عبدالرضا هوشنگ‌مه‌دوی، همان، ص ۷۶
- [xxxiv]- کی‌استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، انتشارات روزنامه مظفر، ج ۱، ص ۳۴



[xxxv]- عبدالحسین زرین‌کوب، روزگاران (از صفویه تا عصر حاضر)، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۵۷، ج ۳، صص ۲۴۸-۲۴۷  
برای آگاهی بیشتر ر.ک:

Donald wilber, Reza shah Pahlavi, Chapter XIV

[xxxvi]- فرهاد رستمی، پهلوی‌ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد)، ج ۱، تهران، انتشارات موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، بنیاد مستضعفان، ۱۳۷۸، ص ۶۴  
[xxxvii]- یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه: کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری، محسن مدیرشانه‌چی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۱۴۹

[xxxviii]- وزارت خارجه به بولارد، مورخ سپتامبر ۱۹۴۱  
Fo 371/ E 5678/ 3326/ 348 E 5724/ 3326/ 34. quoted from Anglo  
- Iranian relations

[xxxix]- گزارشی از مراسم سوگند وفاداری محمدرضاشاه در مجلس شورای ملی، مورخ ۱۳۲۰/۶/۲۶، اطلاعات، مورخ ۱۳۲۰/۶/۲۶، سال شانزدهم، شماره ۴۶۵۲، ص ۱

[xl]- عبدالرضا هوشنگ‌مه‌دوی، همان، ص ۷۷

[xli]- سر ریدر بولارد، همان، ص ۶۱

[xlii]- یرواند آبراهامیان، همان، ص ۱۵۹

[xlili]- عبدالحسین زرین‌کوب، همان، ج ۳، ص ۲۵۱

[xliv]- باری روبین، جنگ قدرتها در ایران، ترجمه: محمود مشرقی، بی‌جا، انتشارات آنتیانی، ۱۳۶۳، ص ۲۴

[xlv]- ریچارد استوارت، همان، ص ۳۵۷

[xlvi]- تلگراف محمدرضاشاه به روزولت رئیس‌جمهور امریکا، مورخ فوریه ۱۹۴۱، سند شماره آ. و: پ: ۵/ آ. و: ۷-۳۲، مورخ بهمن‌ماه ۱۳۲۰، دفتر اسناد ریاست‌جمهوری.

[xlvi] - ال. پی. ال. ساتن، همان، ص ۵۵۸ به بعد.

[xlviii] - اعلان جنگ ایران به ژاپن، مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۴۵، سند شماره

۳۰۶۸۰، مورخ اسفندماه ۱۳۲۳، آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران

## فصل نهم

### موری: ارتش رضاخان هیچ و پوچ است

در گزارش اسناد وزارت امور خارجه از قول کارشناس وزارت خارجه آمریکا همدۀ سات که «ارتش رضاخان حتی در بهترین شرایط هم هرگز نمی‌تواند مایه نگرانی همسایگان ایران باشد» و در حکم «در حکم نیروی پشتیبان» «پادشاه و مملکت» هیچ و پوچ است! و می‌خوانیم:

رضا خان مدت زیادی در محاق نماند. در آوریل ۱۹۲۵، رضا خان یک بار دیگر دست به ارباب وکلای مجلس زد. روزنامه کوشش در شماره مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۲۵ گزارش می‌دهد که در روز نهم آوریل مجلس جلسه‌ای غیرعلنی برگزار کرد تا مسئله ارسال تلگرام به شاه و دعوت از او برای بازگشت به کشور را مورد بحث و بررسی قرار بدهد، ولی جلسه مزبور به حد نصاب نرسید.

موری در گزارش ۸ مه ۱۹۲۵ خود گزارش می‌دهد که «شورش معروف»، اسماعیل سیمینتقو، پس از آنکه در عراق «پناه گرفته بود» به ایران بازگشته و خود را تسلیم دولت ایران کرده است این روزنامه می‌نویسد که وکلای مجلس حتی جرئت نداشتند به مناسبت فوت محمدعلی شاه مخلوع، پدر احمد شاه، برای او پیام تسلیتی مخابره کنند: «معلوم بود که برخی از وکلای مجلس مایلند که مجلس تلگرام تسلیتی به مناسبت فوت پدرش برای او ارسال کند. به همین دلیل پیشنهاد شد که جلسه‌ای محرمانه برگزار و در اینباره رأی‌گیری شود. با وجود این، تعداد زیادی از وکلای مجلس در این جلسه محرمانه حاضر نشدند، و به همین دلیل جلسه فوق به حد نصاب لازم نرسید.» (۱)

موری در گزارش ۸ مه ۱۹۲۵ خود گزارش می‌دهد که «شورش معروف»،

اسماعیل سیمیتقو، پس از آنکه در عراق «پناه گرفته بود» به ایران بازگشته و خود را تسلیم دولت ایران کرده است: «تسلیم سیمیتقو، که به فاصله کمی از دستگیری شیخ خزعل محمره اتفاق افتاد، چنان آبرو و حیثیتی به سردار سپه، یا همان رئیس‌الوزرا، بخشیده که از زمان شکست جنبش جمهوری‌خواهی در ماه مارس ۱۹۲۴ تا به حال نداشته است.» (۲)

خبر بعد این بود که سالارالدوله، «شاهزاده دردرساز» هم درخواست اجازه بازگشت به ایران را کرده بود: «با توجه به سابقه بد و همدستی‌اش با شیخ محمره که دیگر آبرویی برایش نمانده، حمایت مدرس و پسران فرمانفرما از بازگشت او به کشور، که هم اینک خواهان بازگشت و ثوق‌الدوله نیز هستند، نمی‌تواند برای ایران چندان خوش یمن باشد.» (۳)

یکی از علایم قدرت گرفتن رضاخان در بهار ۱۹۲۵ تصویب قانون نظام وظیفه عمومی بود در آوریل ۱۹۲۳، لایحه‌ای برای خدمت وظیفه عمومی به مجلس چهارم ارایه شد ولی با توجه به مخالفت شدید وکلای مجلس رسیدگی به آن مسکوت ماند تا اینکه در ماه مارس ۱۹۲۵ که مدرّس با تسلیح غیرمسلمانان مخالفت کرد، بار دیگر مطرح شد ولی مخالفان رضاخان، از جمله مدرس و فیروز، دست‌بردار نبودند: «نقشه این نوابغ شیطان‌صفت، آنطور که از دکتر میلیسپو اطلاع یافته‌ام، این است که شاه را برگردانند، رضا خان را به اجبار از پست رئیس‌الوزرایی پایین بکشند و به ارتش بفرستند، و وثوق‌الدوله را دوباره رئیس‌الوزرا کنند.» (۴)

ولی به مدد انگلیسی‌ها، این «نقشه» راه به جایی نبرد، و روس‌ها را شدیداً آشفته کرد: «آنها [روس‌ها] نه این مسئله را فراموش می‌کنند و نه می‌توانند به آن بی‌اعتنا باشند که رضاخان پهلوی جایگاه امروزی‌اش را مدیون انگلیسی‌هاست، و صد البته نمی‌دانند که شکست‌شان در رقابت با انگلیسی‌ها بر سر کنترل رئیس‌الوزرا به همان اندازه که از ناشی‌گری مذبوحانه نمایندگان‌شان در این کشور نشأت می‌گیرد، ناشی از درایت و قابلیت دشمنان دوست‌مآبشان هم هست.» (۵)

یکی دیگر از علایم قدرت گرفتن رضا [خان] در بهار ۱۹۲۵ تصویب قانون نظام

وظیفه عمومی بود. در ماه آوریل ۱۹۲۳، لایحه‌ای برای خدمت وظیفه عمومی به مجلس چهارم ارائه شد؛ ولی با توجه به مخالفت شدید وکلای مجلس رسیدگی به آن مسکوت ماند تا اینکه در ماه مارس ۱۹۲۵ که مدرّس با تسلیح غیرمسلمانان مخالفت کرد (۶)، بار دیگر مطرح شد.

در ششم ژوئن ۱۹۲۵، لایحه خدمت وظیفه عمومی از تصویب مجلس گذشت. (۷) موری در این باره گزارش می‌دهد که «به سبب دخالت‌های گسترده رییس‌الوزرا به نفع این لایحه، هیچ مخالفتی با آن ابراز نشد.

حال قدرت و مرتبه او در مقام «ریاست عالی کل قوای برّی و بحری شاهنشاهی ایران» به مراتب بیشتر از گذشته خواهد بود. او با توسل به این قانون می‌تواند رشوه کلانی از نجیب‌زادگان متمول ایرانی که نمی‌خواهند اقوامشان به خدمت وظیفه سربازی بروند مطالبه کند.»

قانون نظام وظیفه عمومی به هیچوجه مقبولیت عمومی نداشت. موری اضافه می‌کند: «ارتش رضاخان حتی در بهترین شرایط هم هرگز نمی‌تواند مایه نگرانی همسایگان ایران باشد... ارتش ایران یک ارتش شخصی و خصوصی است، که رضا خان ایجادش کرده و به آن آموزش داده که همچون خدایش از او اطاعت کند؛ ولی در حکم نیروی پشتیبان «پادشاه و مملکت» هیچ و پوچ است؛ و کارآمدی آن در حکم نیرویی در مواقع اضطراری حتی برای خالقش شدیداً در مظان شک و تردید است.» (۸)

غیبت طولانی رضاخان از تهران به مخالفانش دل و جرئتی تازه بخشید در ژوئیه ۱۹۲۵ دشمنان رضاخان بار دیگر برای یکسره کردن کارش خود را مهیا و صحنه را برای رویارویی سرنوشت‌ساز پاییز ۱۹۲۵ که نهایتاً به پادشاهی رضاخان انجامید، آماده می‌کردند رضا [خان] در هشتم ژوئن ۱۹۲۵ راهی آذربایجان شده بود. کاپلی اموری پسر، کاردار جدید سفارت آمریکا که کارها را در اول ژوئیه ۱۹۲۵ از موری تحویل گرفته بود، در گزارش مورخ ۲۸ ژوئیه خود می‌نویسد که تسلط رضا [خان] بر قشون آذربایجان چندان مطمئن نبود و اینکه مقصود اصلی‌اش از سفر به

آذربایجان بازگرداندن ژنرال عبدالله امیرطهماسبی، امیرلشکر آذربایجان، «که رییس‌الوزرا مدتی با سوءظن افزایش محبوبیتش را زیر نظر داشت» به تهران بود. اموری می‌افزاید: «او با سرکشی مفصل به این منطقه که به داشتن مترقی‌ترین و روشنفکرترین مردمان در ایران شهرت دارد، و حمایت مردمش برای هر حرکت سیاسی یا کودتای نظامی بسیار ارزشمند است، انگیزه اصلی سفرش را پنهان ساخت.» (۹) غیبت طولانی رضا [خان] از تهران به مخالفتش دل و جرئت تازه بخشید. در ژوئیه ۱۹۲۵ دشمنان رضا [خان] بار دیگر برای یکسره کردن کارش خود را مهیا، و صحنه را برای رویارویی سرنوشت‌ساز پاییز ۱۹۲۵ که نهایتاً به پادشاهی رضا [خان] انجامید، آماده می‌کردند. (۷)

#### ◀ سلطه غرب در بازار اسلحه ایران - ۱۹۴۱ - ۱۹۲۸

محمد قلی مجد بر اساس اسناد وزارت امورخارجه آمریکا سفارت آمریکا می‌نویسد: در تهران همان قدر که به مسائل نفتی و مالی علاقه‌مند بود، علاقه وافری نیز به مسائل مربوط به نیروهای مسلح و خرید سلاح از خارج داشت. گزارش‌های سفارت شرح مفصلی از تجهیزاتی که ایران در طول سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ خریداری کرده است، در اختیار می‌گذارد.

دریغوس در گزارشی طولانی به تاریخ ژوئیه ۱۹۴۱، فهرست سلاح‌هایی را که هر یک از هنگ‌های ارتش ایران در اختیار دارد ارائه می‌دهد. او همچنین سندی با عنوان «وضعیت رزمی ارتش ایران» به گزارش خود ضمیمه کرده است که فهرست کاملی از سلاح‌های ارتش ایران را پیش از تهاجم نیروهای متفقین به ایران در خود دارد. (۱) این سند و اطلاعاتی که در مورد خریدهای نظامی دیگر ایران در سایر گزارش‌های سفارت وجود دارد، به وضوح نشان می‌دهد که فقط بخش کوچکی از مبلغ ۱۸ میلیون و ۴۱۲ هزار لیره‌ای که ظاهراً بابت خرید سلاح پرداخت شده واقعا صرف خریدهای نظامی شده است.

\* ارتش ایران

از همان ابتدا رضاخان علاقه وافری به خرید سلاح برای ارتشش از خود نشان داد. اگرچه دولت آمریکا از فروش سلاح به رضاخان خودداری کرده بود، سفارت آمریکا گزارش‌های مفصلی درباره تحویل سلاح از سایر کشورها به ایران تهیه می‌کرد. طبق اظهار وابسته نظامی آمریکا: «آخرین گزارش‌ها نشان می‌دهد که ایران تجهیزات زیر را برای مقاصد نظامی از کشورهای خارجی خریداری کرده است: از فرانسه: ۲ هواپیمای جنگی، ۱۰ هواپیمای آموزشی، ۱۰ تراکتور سبک، ۴ تانک سبک، از آلمان: ۲ کامیون تعمیرات، ۳۰ کامیون ۱/۵ تنی، تعدادی مسلسل، تفنگ‌های اتوماتیک، تفنگ و مهمات سلاح‌های کالیبر کوچک. از بریتانیا: ۲ خودروی رولزرویس زرهی.» وابسته نظامی آمریکا فاش می‌سازد که رولزرویس‌ها هدیه شرکت نفت انگلیس و ایران به رضاخان بوده است:

در ارتباط با خودروهای زرهی رولزرویس که در بالا ذکر شد، در واقع چهار عدد از این خودروها به وزارت جنگ تحویل می‌شود. دو عدد از آنها هدیه شیخ محمره است و می‌گویند که دو تای دیگر را هم از انگلستان خریده‌اند. البته این خرید دوم قدری مشکوک است. گمان می‌رود که شرکت نفت انگلیس و ایران دو خودروی اخیر را به رضا خان هدیه داده باشد، ولی رضاخان به دلایل سیاسی ماهیت این هدایا را پنهان نگاه داشته است. می‌گویند که این خودروها هر یک پنج هزار پوند انگلیس قیمت دارد... علاوه بر این، نمایندگان شرکت نفت انگلیس و ایران در بغداد تابستان گذشته اشاره‌ای گذرا به حمل خودروهای زرهی رولزرویس برای وزارت جنگ داشتند. (۲)

این چهار خودرو از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۴۱ در مراسم رژه‌ای که هر سال به مناسبت سالگرد کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ برگزار می‌شد، به نمایش گذاشته می‌شدند. در ماه سپتامبر ۱۹۲۳ جوزف کورنفلد، وزیر مختار آمریکا، خبر تحویل برخی سلاح‌های خریداری‌شده از آلمان را گزارش کرد: «احتراما به اطلاع وزارت امور خارجه می‌رساند که در نیمه دوم ماه اوت یک کشتی آلمانی وارد بندر انزلی شد. محموله این کشتی شامل ۱۷ هزار تفنگ و مقادیر معتدبهی مهمات بود که دولت

ایران پیش از جنگ از آلمان خریداری کرده بود.» (۳) کمی بعد از ارسال این گزارش، شلدن وایتهاوس، کاردار موقت آمریکا در پاریس، اطلاعات دقیق‌تری در این ارتباط ارائه داد: «براساس اطلاعات حاصله از منابع بریتانیایی، محموله‌های شامل تجهیزات جنگی آلمانی در تاریخ ۲۷ اوت توسط یک کشتی بخار آلمانی به نام انسلی که از طریق آبراه‌های روسیه طی طریق می‌کرد، در بندر انزلی تخلیه شد. این محموله که به نام سرهنگ اسماعیل‌خان بود شامل ۱۱۵۰ تفنگ، ۱۰۰۰ کاربین [تفنگ لوله کوتاه]، ۲۵ تفنگ اتوماتیک، اجزای توپ و مسلسل و ۱۸۰۰ صندوق مهمات برای سلاح‌های کالیبر کوچک بود.» (۳)

در ماه دسامبر، کورنفلد گزارش داد، «طبق اطلاع موثق، دولت ایران سه تانک از فرانسه خریداری کرده است که به زودی تحویل خواهد شد.» (۴) او همچنین به وزارت امور خارجه آمریکا اطلاع داد که سلاح‌های خریداری‌شده از آلمان نیز به زودی وارد ایران خواهد شد: «دولت ایران ۴۰ کامیون و تریلر نظامی در آلمان خریداری کرده است. فروش این تجهیزات از سوی آلمان مخالف ماده ۱۷۰، بخش ۵، بند ۲ معاهده ورسای است. رییس ستاد ارتش ایران به طور غیررسمی ابراز کرده است که این تجهیزات با اسناد خرید روسی وارد ایران شده است.» (۵)

به نظر می‌رسد که در طول سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰، حجم خرید تسلیحات و مهمات از سوی ارتش ایران چندان قابل‌ملاحظه نبوده است. در سال ۱۹۲۷، هافمن فیلیپ، وزیر مختار آمریکا، می‌نویسد: «مجلس تصویب کرد که ۸ میلیون فرانک بابت مهماتی که سال‌ها پیش خریداری شده بود به اشنایدر - کروزو پرداخت شود.» (۶) قسمتی از این مهمات برای توپ‌های ساخت ۱۹۰۱ خریداری شده بود که توسط اسب کشیده می‌شد. زمانی که این توپ‌ها در مراسم رژه سالگرد کودتا به نمایش درآمدند، مضحکه دیپلمات‌های آمریکایی شدند. با وجود این، فقدان تسلیحات مدرن مانع از آن نمی‌شد که روزنامه‌ها ارتش را تمجید و تحسین نکنند. مثلاً در دهمین سالگرد کودتا یکی از روزنامه‌ها می‌نویسد: «عظمت و شکوه سازمان نظامی جدید مرهون تلاش و میهن پرستی رهبر تزلزل ناپذیر کشور اعلیحضرت همایونی



رضاشاه پهلوی است. ایران که با کودتای سال ۱۹۲۱ حیات جدیدی را آغاز کرد، به لطف ارتش جدید و قوی خود از این پس قادر خواهد بود حیات مستقلی داشته باشد، به دور از ترس تکرار مصایب قرن گذشته – زیرا می‌دانیم که ادعای صلح و خلع سلاح امروزه کلماتی توخالی بیش نیست.» (۷)

ویلیام اچ. هورنی بروک فاش می‌سازد که در اوایل سال ۱۹۳۵ ارتش فقط ۴ خودروی زرهی (که ظاهراً همان‌هایی بودند که شیخ محمره و شرکت نفت انگلیس و ایران هدیه کرده بودند) و ۶ تانک داشت که همگی از رده خارج بودند. او می‌نویسد که در سال ۱۹۳۴ شرکت مارمون – هرینگتن واقع در ایندیانا پولیس ۱۹ کامیون سنگین به ارتش ایران فروخت و در سال ۱۹۳۵ مذاکراتی برای فروش ۳۶ کامیون دیگر و ۱۲ خودروی زرهی انجام داد. علاوه بر این، از شرکت خواسته بودند که در مناقصه ۱۰۰ کامیون سبک طبق گزارشها لیران قصد خرید آنها را از خارج داشت شرکت کند. (۸) با وجود این، جی. ریوز چایلدرز از سفارت آمریکا اظهار می‌کند: «طبق اطلاعات محرمانه‌ای که به دست آورده‌ام، دوازده خودروی زرهی که اخیراً شرکت مارمون – هرینگتن ایندیاناپولیس به ایران فروخته است، اگرچه شاید تاب مقاومت در برابر آتش تفنگ‌های ایرانی را داشته باشند، در برابر آتش تفنگ‌های مدرنی که ارتش ایالات متحده استفاده می‌کند، مقاومت ندارند.» (۹)

هورنی بروک می‌نویسد که وزارت جنگ سفارش قاطعی برای خرید ۵۶ تانک سبک اشکودا از چکسلواکی داد که شرکت مارمون – هرینگتن را بسیار مایوس ساخت. (۱۱) بعدها معلوم شد که قرارداد خرید این تانک‌ها را در واقع یک سال قبل بسته بودند، ولی تا آن زمان اعلام نشده بود. سرهنگ آرتور هرینگتن، رییس شرکت مارمون – هرینگتن، در گفت‌وگویی با والاس اس. موری، رییس بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا گفت که قرارداد اولیه با ایران به ارزش ۳۰۰ هزار دلار (۶۰ هزار لیره) بود که به یک میلیون دلار (۲۰۰ هزار لیره) افزایش یافت. (۱۲) شرکت در حال انعقاد قرارداد دیگری به ارزش یک میلیون دلار برای فروش کامیون‌های سنگین و خودروهای زرهی بود که نماینده کمیسیون خرید ایران

در برن را به تهران احضار کردند. وقتی که این شخص به برن بازگشت، به شرکت خیر داد که شاه، به دلیل مقالات نشریات تایم و میروور که در آن به اصل و نسب عادی او اشاره شده و او را شدیداً به خشم آورده بود، خرید سلاح‌های آمریکایی را ممنوع کرده است. اتفاقاً ارتباط ایران با شرکت مارمون - هرینگن اهمیت خاصی دارد، زیرا نشان می‌دهد که بودجه تخصیص‌یافته برای خرید سلاح چگونه به حساب‌های بانکی رضاشاه در نیویورک و سوئیس تغییر جهت می‌یافت. وزیر مختار آمریکا گزارش می‌دهد که در مراسم رژه سالگرد کودتا در سال ۱۹۳۶ نزدیک به ۶۰ هواپیما در مانور هوایی شرکت کردند، ولی حرکات نمایشی انجام ندادند، زیرا چند روز پیش یک هواپیما سقوط کرده و دو خلبان آن کشته شده بودند. هورنی بروک در خاتمه گزارشش شرحی اجمالی از وضعیت کلی ارتش ایران ارائه می‌دهد:

یگان‌های پیاده‌نظام همگی دارای آتشبار مسلسل بودند و تعدادی از نیروهای پیاده نیز تفنگ اتوماتیک حمل می‌کردند؛ اگرچه هم توپخانه سبک و متوسط صحرائی موتوریزه و هم توپخانه اسب کش و همچنین هشت توپ ضد هوایی موتوریزه را به نمایش گذاشته بودند، ولی ظاهراً تاکید عمده‌شان بر توپ‌های کوهستانی بود که قطعات آن را از هم باز کرده و بر روی قاطر حمل می‌کردند سواران نظام که با ابهت بر اسب‌ها سوار بودند، به نیزه و بعضی از آنها به [تفنگ] کارابین مسلح بودند. آنها قوی، مجهز و منظم به نظر می‌رسیدند. مراسم سان بدون هیچ ایرادی انجام شد و با توجه به شمار زیاد چارپایانی که به صف می‌رفتند، می‌شد آن را نمایش خوبی دانست. شاه در طول سه ساعت زمان رژه خبردار ایستاده بود و پیاپی سلام نظامی می‌داد. اینطور به بیننده القا می‌شد که اعلیحضرت در طول زندگی‌اش نیروی کارآمد قابل مصرفی برای حفظ یکپارچگی کشور و اطاعت از دولت مرکزی ایجاد کرده است. با وجود این، نیروی فوق در برابر قدرت نظامی بریتانیا و روسیه هیچ است. (۱۳)

سی.ون اچ.انگرت در گزارش ماه نوامبر ۱۹۳۷ خود استعداد نیروهای ارتش ایران را ۱۰۵ هزار نفر، البته منهای ۸ هزار ژاندارم و نیروی هوایی را ۱۰۰۰ نفر اعلام

می‌کند. ارتش ۲۶۸ توپ صحرایی در اختیار داشت و ۱۵۶ کامیون سنگین و تراکتور شنی‌دار و ۷۸ خودروی زرهی و تانک نیز خریداری کرده بود. نیروی هوایی نیز ۱۵۷ هواپیما داشت که فقط ۱۳۴ فروند آن قابل استفاده بود. بیست و سه فروند دیگر قابل تعمیر نبود. هزینه کل ارتش در بودجه عادی مملکت ۱۶/۷۴۰/۰۰۰ دلار یا ۳۷/۵ درصد کل هزینه‌ها بود. علاوه بر این، سالانه مبلغ دو میلیون لیره (۱۰ میلیون دلار) از محل ذخیره مملکتی به ارتش اختصاص می‌یافت. با احتساب مبلغ فوق، معلوم می‌شود که بودجه نظامی نزدیک به ۶۰ درصد کل هزینه‌های دولت را تشکیل می‌داد. (۱۴)

انگرت گزارش می‌دهد که در مراسم رژه سالگرد کودتا در سال ۱۹۳۸ تعداد تانک‌ها و خودروهای زرهی بیشتر شده بود. در حدود ۳۰ هزار سرباز و افسر در رژه سالگرد سوم اسفند ۱۲۹۹ شرکت کرده بودند. «یگان‌های مکانیزه به‌خصوص توجه زیادی را به خود جلب کردند و می‌گویند که تا به حال کسی این همه تانک و خودروی زرهی در ایران ندیده بود.» یگان تانک شامل ۵۰ تانک سبک (۳/۵ تنی) مورافسکای ساخت چکسلواکی و ۵۰ تانک متوسط (۷/۵ تنی) از همان مارک بود. لشکر زرهی شامل ۴ رولزرویس و ۱۲ خودروی مارمون - هرینگتن و ۲۸ کامیون زرهی بوسینگ - ناگ آلمانی بود. علاوه بر این، ۶۵ هواپیمای نظامی در دسته‌های ۵ تایی در آسمان پرواز می‌کردند. با وجود این، انگرت نتوانست از ابراز این نظر درباره وضعیت کلی ارتش ایران خودداری کند: «قاطرهای آتشبار کوهستانی بسیار سرحال بودند و ظاهراً خیلی خوب به آنها می‌رسیدند. این مطلب درباره اکثر اسب‌های نظامی نیز صدق می‌کرد. اتفاقاً شنیده‌ام که نیمی از اسب‌های توپکش توپخانه صحرایی را با هزینه هنگفت از مجارستان وارد کرده بودند که بسیاری از آنها کمی پس از ورود به ایران مردند. همین طور از یک وابسته نظامی شنیده‌ام که توپ‌های اشنایدی که با اسب کشیده می‌شوند مدل ۱۹۰۱ هستند که در جنگ‌های امروز دیگر مصرفی ندارند.» (۱۵)

انگرت در گزارشش از مراسم رژه سالگرد کودتا خبر می‌دهد که مانور هوایی شامل

۷۵ هواپیمای انگلیسی بود: ۲۵ دو هویلند تایگر مات، ۲۵ هاوکر اودکس، ۱۰ هاوکر فیوری و ۱۵ هاوکر هیند. تیپ مکانیزه نیز شامل ۲۵ تانک متوسط و ۲۵ تانک سبک ساخت چکسلواکی، ۴ رولز رویس و ۱۲ خودروی زرهی مارمون - هرینگتن و ۴۸ کامیون زرهی بوسینگ - ناگ آلمانی بود. در اینجا نیز انگرت با نیش زبان می‌افزاید: «مهارت سوارکاری نیروها بسیار خوب بود، ولی صف‌های عقب بیش از حد قاطی صف‌های جلو می‌شدند. اکثر اسب‌های کهر هم از کره اسب‌های کردی بودند.» (۱۶)

آخرین گزارش انگرت از مراسم رژه سالگرد کودتا شامل اطلاعات نگران‌کننده و بسیار دقیقی درباره وضعیت ارتش ایران است: «نود فروند هواپیمای در دسته‌های ۵ تایی، در ارتفاع بسیار پایین و غیرعادی ۲۰۰ تا ۵۰۰ پایی از بالای محل سان گذشتند.» ولی، طبق گزارش انگرت، «هیچ تویی بر روی هواپیماها سوار نبود.» از نیروهای زرهی هم، همان ۴۹ تانک سبک و ۴۹ تانک متوسط، با چهار خودروی زرهی رولز رویسی که حالا دیگر پای ثابت همه رژه‌ها شده بودند، در مراسم شرکت داشتند. اگرچه تعداد خودروهای زرهی مارمون - هرینگتن به ۱۶ دستگاه افزایش یافته بود، شمار کامیون‌های زرهی بوسینگ - ناگ آلمانی هنوز مثل سال گذشته همان ۴۸ دستگاه بود. در قسمت توپخانه کوهستانی هم هنوز همان توپ‌های اشنایر مدل ۱۹۰۱ از هر چیز دیگری بیشتر خودنمایی می‌کرد. انگرت در پایان گزارش خود می‌نویسد:

به من گفته‌اند که هرچند، با توجه به امکان حملات غافلگیرانه، کشور به تدریج حالتی تدافعی به خود می‌گیرد، همه یگان‌های پادگان تهران در این سان شرکت داشتند؛ بدین معنی که در حال حاضر آن دسته از نیروهای ایرانی که در مرزهای ایران و روسیه مستقر هستند عمدتاً از پادگان‌های محل و استان‌های دیگری غیر از تهران به آنجا اعزام شده‌اند. در همین ارتباط، اخیراً صحبت‌های جالبی با چند وابسته نظامی خارجی داشتم که نتایج زیر را از آنها گرفته‌ام. جنگ در فنلاند، ارتش ایران را متقاعد ساخته است که شوروی‌ها دیگر یک تهدید نظامی جدی

برای ایران نیستند. ولی در واقع ارتش فنلاند و ایران نه از لحاظ بزرگی و نه تجهیزات و روحیه اصلا با یکدیگر قابل مقایسه نیستند. تا به حال تقریبا هیچ توجهی به احتیاجات دفاعی ایران از لحاظ موقعیت بین‌المللی آن نشده است و ارتش عمدتا فقط برای برآوردن احتیاجات داخلی کشور، نظیر سرکوب شورش عشایر و تضمین ثبات رژیم شاه تقویت شده است. قابلیت‌های ارتش جدید ایران هنوز در بوته آزمایش قرار نگرفته است، ولی ناظران آگاه معتقدند که در صورت حمله شوروی به ایران، از ارتش این کشور به جز مقاومتی بسیار ناچیز کاری برنخواهد آمد.

اول اینکه مرزهای ایران دارای استحکامات مناسب نیست و استان‌های شمالی این کشور به راحتی در معرض حمله هستند و موقعیت بسیار آسیب‌پذیری دارند. دوم اینکه، بعید است که ارتش ایران طرح عملیاتی برنامه‌ریزی شده و سازمان‌یافته‌ای برای دفاع در برابر تهاجم دشمن داشته باشد. ولی فعلا بزرگ‌ترین مشکل کشور تجهیز و حفظ ارتش مطابق با معیارهای امروزی است. به نظر می‌رسد که نقاط ضعف بسیاری در سازمان نظامی ایران وجود دارد: (الف) اگرچه تجهیزات فعلی ارتش تجهیزات خوبی است، ولی مقدار آن کافی نیست و کمبود مهمات برای سلاح‌های سنگین به قدری است که (می‌گویند) فقط کفاف یک روز جنگ را می‌دهد؛ (ب) با توجه به مکانیزه شدن بخشی از پیاده نظام و توپخانه، کار با ماشین‌آلات نظامی مدرن و پیچیده برای سربازان مشکل است؛ (ج) تنوع زیاد تجهیزات مکانیکی این مشکل را دوچندان می‌کند (مثلا ماشین‌آلات ساخت چکسلواکی، آلمان، بریتانیا، سوئد، فرانسه و غیره)؛ (د) آموزش‌های نظامی بسیار کوتاه و ناچیز و تاکتیک‌های جنگی هنوز ابتدایی است؛ (ه) فقدان افسران قابل به خوبی مشهود است و می‌گویند که ارتش در کارهای ستادی نیز بسیار ضعیف عمل می‌کند؛ (و) از آنجایی که ارتش ایران سابقه جنگیدن ندارد، احتمالا در مواقع اضطراری رهبری خوبی نخواهد داشت و روحیه سربازانش بسیار پایین خواهد بود. (۱۷)

به نظر می‌رسد که در اواخر دوران حکومت رضاشاه، ارتش دیگر ابزار کاملاً قابل اعتمادی برای حفظ رژیم نبود. انگرت در تلگرامی مورخ ۱ دسامبر ۱۹۳۹ گزارش می‌دهد: «هم‌اکنون از منبع نسبتاً موثقی اطلاع یافتیم که توطئه ترور شاه کشف شده و تا به حال نزدیک به ۳۰۰ تن از افسران ارتش دستگیر شده‌اند. طبق شایعات پنج نفری را که اول دستگیر شدند، اعدام کرده‌اند.» (۱۸) انگرت در تلگرام بعدی‌اش می‌نویسد: «تلگرام شماره ۱۵۳، مورخ ۱ دسامبر، ساعت ۱۰ شب. از آن موقع تا به حال یک سرهنگ ایرانی در دادگاه نظامی محاکمه و به اتهام جاسوسی برای روسیه تیرباران شده است.» (۱۹)

دریفس، وزیر مختار آمریکا، در گزارشش از مراسم رژه بیستمین سالگرد کودتا خبر می‌دهد که خلبان یکی از هواپیماهایی که قرار بود در مانور هوایی شرکت کند، با هواپیما به روسیه گریخته بود. طبق گزارش‌ها به منظور جلوگیری از تکرار این نوع حوادث، سهمیه بنزین بسیار کمی در اختیار خلبانان قرار می‌گرفت. دریفس اضافه می‌کند: «این واقعیت که چنین چیزهایی ممکن است اتفاق بیفتد و اینکه مسوولان اتخاذ اقداماتی را برای جلوگیری از وقوع چنین حوادثی ضروری یافته‌اند، نشان می‌دهد که نیروهای ایرانی چندان هم قابل اعتماد نیستند.» او در ادامه گزارشش نتیجه‌ای بدیهی می‌گیرد: «قابلیت‌های رزمی و روحیه ارتش هنوز آزمایش نشده است، تجهیزات بیش از حد متنوع و پیچیده آن کافی نیست و شمار افسران آن کفاف ارتش را نمی‌دهد. مرزهای کشور دارای استحکامات مناسب نیست و بعید است که ایران بتواند چیزی بیشتر از یک

مقاومت بسیار ضعیف در برابر [حمله] روسیه یا هر کشور مدرن دیگر از خود نشان بدهد.» (۲۰)

با وجود این، وزیر مختار آمریکا از یک نتیجه‌گیری بدیهی دیگر خودداری می‌کند. در کشوری که طی ۲۰ سال گذشته حداقل ۶۰ درصد کل هزینه‌های دولت مصروف ارتش رسیده شده بود و در جایی که حداقل ۶۰ درصد درآمدهای نفتی ظاهراً به

مصرف «تکمیل خرید اسلحه و مهمات برای ارتش» رسیده بود، پس عدم آمادگی و کمبود تجهیزات ارتش چه دلیلی داشت؟ پس چه بلایی بر سر مبالغ هنگفتی افتاده بود که ظاهراً به خرج ارتش رسیده بود؟

کاملترین گزارشی که درباره نیروهای مسلح ایران وجود دارد، یعنی «وضعیت رزمی ارتش ایران»، جزئیات مربوط به تعداد نیروهای در حال خدمت و تجهیزات کل یگان‌های ارتش، نیروی دریایی و نیروی هوایی را تا ۱۵ ژوئن ۱۹۴۱، یعنی دو ماه قبل از حمله متفقین به ایران ارایه می‌دهد. (۲۱)

کل نفرات نیروی زمینی ۱۲۶/۴۰۰ نیرو، (منهای ۹/۷۵۰ پرسنل ژاندارمری) بود. نیروی زمینی به ۱۸ لشکر تقسیم می‌شد و ۴۴۸ توپ (از جمله توپ‌های شناپدر مدل ۱۹۰۱) و ۷۶ توپ ضد هوایی داشت. ارتش ایران یک تیپ مکانیزه شامل سه هنگ مکانیزه- همگی مستقر در تهران- داشت. تعداد ۱۰۰ تانک، ۲۴ خودروی زرهی و ۵۰ کامیون زرهی که در خدمت نیروی زمینی بود (لشکر زرهی ایران) همگی در تهران مستقر بودند و نه در مرزهای ایران (جدول شماره ۸/۱).

آمادگی واقعی نیروی زمینی را از قدرت محدود لشگرهای مسوول حفاظت از مرزهای شمالی (جدول شماره ۸/۲)، یعنی مرز دوهزار کیلومتری با همسایه شمالی ایران، اتحاد شوروی، می‌توان فهمید. با توجه به اینکه هیچ‌یک از این لشگرها خودروی زرهی نداشتند و اینکه توپ‌های توپخانه را اسب‌ها می‌کشیدند و اینکه تقریباً هیچ‌کدامشان توپ ضد هوایی و پدافند هوایی نداشتند، مرزهای شمالی ایران عملاً بی‌دفاع بود.

وقتی روس‌ها در تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۴۱ به ایران حمله کردند، فقط با مقاومت بسیار اندکی در گیلان مواجه شدند. آذربایجان و خراسان بدون هیچ‌گونه مقاومت قابل ملاحظه‌ای سقوط کردند.

نهایتاً اینکه شمار خودروهای زرهی و توپخانه‌ای که ارتش در اختیار داشت، نشان می‌دهد که مبالغ واقعی پرداخت شده برای خرید سلاح نسبتاً کم بوده است.

جدول شماره ۸/۱. تسلیحات مکانیزه ارتش ایران، ۱۹۴۱،  
کمی قبل از حمله متفقین به ایران

۵۰	یک گردان تانک سبک، مورافسکای ساخت چکسلواکی (۳/۵ تن)
۵۰	یک گردان تانک متوسط مورافسکای ساخت چکسلواکی (۷/۵ تن)
	یک گردان خودروی زرهی
۲۰	مارمون-هرینگتن
۴	رولز رویس
۵۰	کامیون‌های زرهی بوسینگ-ناگ
۵۰	موتورسیکلت‌های اف.ان.بی.
۱۶	موتورسیکلت‌های هارلی-دیویدسن ۲ سیلندر
۴	کامیون تعمیرات حمل و نقل مکانیزه
۳۰۶	کامیون
۱۲	آمیولانس
۱۵۰	سایر (شامل تراکتور)

منبع: «وضعیت جنگی ارتش ایران»، ضمیمه گزارش شماره ۱۰۲  
(۸۹۱، ۴۱۵/۲۷)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۱،  
ارسالی از طرف لوییس دریفوس پسر.



مثلاً قیمت ۲۰ خودروی زرهی و در حدود ۲۰۰ کامیون و تراکتور خریداری شده از شرکت مارمون-هرینگتن، طبق گزارش رییس این شرکت، فقط یک میلیون دلار (۲۰۰ هزار لیره) بوده است.

هزینه یک جنگنده انگلیسی تایگر ماث با تسلیحاتش در سال ۱۹۳۳ فقط ۳/۷۵۰ لیره بود. حتی اگر فرض کنیم که یک تانک سبک یا متوسط ساخت چکسلواکی هم همان قیمت جنگنده‌های انگلیسی را داشت، خرید ۱۰۰ تانک فقط ۳۷۵ هزار لیره هزینه برداشته بود.

مجموعاً روشن است که کل اسلحه خریداری شده برای ارتش در طول سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ چیزی بیشتر از ۱/۵ میلیون لیره، یعنی کسر کوچکی از ۱۸/۴۱۲/۰۰۰ تخصیص یافته برای «تکمیل مهمات ارتش» نبوده است.

### \* نیروی دریایی ایران

جورج گرگ (George Gregg Fuller)، نایب کنسول آمریکا در بوشهر، گزارش روشنگر و جالبی از وضعیت نیروی دریایی ایران در خلیج فارس ارائه می‌دهد: احتراماً با توجه به تقاضای ایران برای واگذاری ژاندارمری خلیج [فارس] به این کشور به جای بریتانیا به منظور جلوگیری از قاچاق غیرقانونی سلاح، برخی مشاهدات شخصی را به اطلاع می‌رساند.

بزرگ‌ترین کشتی‌های نیروی دریایی ایران پرسپولیس و مظفری هستند که هیچ یک را نمی‌توان از جایشان تکان داد. یکی از این کشتی‌ها چند سال پیش قصد سفر به بمبئی داشت، ولی از آنجا که همواره در شرف غرق شدن بود، ناخدای کشتی از تکان دادنش امتناع کرد. در واقع، پیش‌بینی می‌شود که هر دوی آنها خیلی زود غرق شوند. خدمه کشتی هم هر چند وقت یک بار بر سر دستمزدهایشان اعتصاب می‌کنند، ولی ارتش آنها را از خانه‌هایشان جمع می‌کند و به کشتی برمی‌گرداند یا به زندان می‌اندازد. مایه افتخار نیروی دریایی ایران یک کشتی موتوری به نام پهلوی

جدول شماره ۸/۲. قوای ارتش ایران در شمال کشور، ژوئیه ۱۹۴۱			
لشکر	نیروها	توپ	توپ ضد هوایی
سوم (آذربایجان شرقی)	۸۵۰۰	۲۸	۴
چهارم (آذربایجان غربی)	۸۰۰۰	۲۸	۰
پانزدهم (اردبیل)	۳۰۰۰	۱۲	۰
یازدهم (گیلان)	۳۳۰۰	۱۲	۰
دهم (گرگان)	۳۵۰۰	۱۴	۰
نهم (خراسان)	۸۰۰۰	۲۸	۴
مجموع کل	۳۴۳۰۰	۱۲۲	۸

منبع: «وضعیت رزمی ارتش ایران»، ضمیمه گزارش شماره ۱۰۲ (۴۷/۴۱۵، ۸۹۱)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۱، ارسال از طرف لوییس دریفوس پسر.

است که یک شرکت آلمانی در سال جاری آن را تحویل ایران داد، یا شاید بهتر بگوییم تقریباً تحویل ایران داد، زیرا چند مایل مانده به خلیج فارس تدارکات و سوخت آن تمام شد و خدمه کشتی مجبور شدند تا بوشهر پارو بزنند. سپس مسوولیت کشتی را به یک ملوان ایرانی دادند که زیر دست یک جاشوی آلمانی کار می‌کرد و حالا ناخدای کشتی شده بود. خدمه کشتی که حقوقشان را دریافت نکرده بودند، شروع به فروختن اسباب و وسایل کشتی در بازار کردند، تا اینکه یک مامور از ارتش فرستادند تا نیروی دریایی را از شر ملوانانش حفظ کند! بعد از آن تعدادی توپ ارتشی روی عرشه پهلوی گذاشتند و راهی محمره‌اش کردند. همه جمعیت شهر برای بدرقه کشتی آمده بودند و همه چیز خیلی خوب پیش رفت و ایرادی در کار نبود غیر از اینکه خدمه کشتی نمی‌دانستند کشتی را اصلاً چطور باید روشن کنند. مد دریا داشت کشتی را از اسکله بیرون می‌برد که به موقع لنگرش را انداختند و آن را نجات دادند.

کشتی پهلوی بالاخره به محمره رسید و به خاطر گرانی سوخت چند وقتی همان جا خواهد ماند. دو لنج مسلح هم در اختیار اداره گمرکات است که یکی از آنها سال‌ها است اسقاط شده و لنج دیگر در محمره است. یک ناوچه خیلی خوب هم به جای لنج اسقاطی خریده‌اند، ولی موتوری که روی آن سوار کرده‌اند آنقدر کوچک است که نمی‌تواند ناوچه را برخلاف جریان‌های شدید براند. این ناوچه و یک ناوچه دیگر تنها شناورهای هستند که برای مبارزه با قاچاقچیان وجود دارند. خدمه کشتی غالباً اجناس قاچاقچیان را به غنیمت می‌گیرند و اگر حقوقشان پرداخت نشود می‌توانند با گرفتن عوارض از قاچاقچیان امرار معاش کنند. (۲۲)

موری که در آن زمان کاردار آمریکا در تهران بود، جزئیات مربوط به خرید کشتی پهلوی را در گزارشی شرح داده است:

احتراما به اطلاع وزارت امور خارجه می‌رساند که در شماره نوامبر وطن خبری به چاپ رسیده بود، مبنی بر اینکه ناو جنگی پهلوی به زودی وارد بندر بوشهر می‌شود. در خبر فوق آمده بود که «این کشتی به دست بهترین تولیدکنندگان آلمانی

ساخته شده و اخیراً در بندر ناپل ایتالیا به سلاح و پوشش زرهی مسلح شده است. کشتی فوق مطابق با آخرین سیستم‌های جنگی آلمان ساخته شده و به کلیه دستگاه‌های بی‌سیم ضروری مجهز است. آلمان به سبب محدودیت‌هایی که معاهده ورسای برای آن مقرر کرده بود، اجازه تجهیز کشتی پهلوی به سلاح و پوشش زرهی را نداشت.» من برای تایید صحت این اظهارات با سفارت آلمان در تهران تماس گرفتم و اطلاع یافتم که این «رزمناو» در واقع یک مین روب قدیمی بوده که کاملاً تجهیز شده و دولت ایران چند ماه پیش آن را از دولت آلمان خریداری کرده است.

آخرین گزارش‌ها حاکی از آن است که این ناوچه به بندر بوشهر رسیده و رییس‌الوزرا [رضاخان] که با همراهانش به آنجا آمده بود از آن بازدید کرده است. از عزت‌الله خان‌هدایت که دبیر سفارت ایران در آلمان بود و اخیراً از برلین برگشته است شنیده‌ام که مذاکرات مربوط به خرید کشتی‌های آلمانی برای «نیروی دریایی» ایران سال‌ها است که ادامه دارد. پیش از ورود سرهنگ اسماعیل‌خان که در مقام نماینده ویژه رییس‌الوزرا برای خاتمه مذاکرات اعزام شده بود، عملاً قراردادی برای خرید سه ناوچه قدیمی اژدرافکن به قیمت ۳۸۰۰ لیره به امضا رسانده بود. با وجود این، سرهنگ اسماعیل‌خان صلاح دید که «رزمناو» کنونی را که یک مین‌روب قدیمی بود به قیمت ۴ هزار لیره خریداری کند. گمان می‌رود که بخش اعظمی از این پول به جیب خودش رفته باشد.

ورود محموله سلاح و مهمات شامل حدود ۲۱۰۰ تفنگ موزر، ۲۰ تفنگ خودکار با قریب به ۲۰۰ هزار قطار فشنگ در سپتامبر ۱۹۲۳ از آلمان به تهران و خرید ۳ کامیون موتوری ۱/۵ تنی و ۲ کامیون تعمیرات موتوری، با تعدادی مسلسل نیز از آلمان که در حدود ماه ژانویه سال‌جاری به تهران تحویل شد. در این حال خرید این به اصطلاح رزمناو هم از آلمان جالب‌توجه است. همچنین قبلاً به وزارت امور خارجه اطلاع داده بودیم که یک افسر سابق ارتش آلمان به نام هارتمن برای سرپرستی قورخانه تهران و بوشهر جهت تعمیر و نهایتاً ساخت تفنگ برای نیروی

### زمینی ایران به استخدام درآمده است. (۲۳)

در سال ۱۹۲۸، مجلس با تخصیص مبلغ ۲۰۰ هزار تومان (در حدود ۲۰۰ هزار دلار) برای توسعه نیروی دریایی موافقت کرد. (۲۴) آگوستین دبلویو فرین، کنسول آمریکا در تهران، گزارش می‌دهد: «اخیراً یک مهندس ایتالیایی ناو که به خدمت دولت ایران درآمده است از ساحل خلیج فارس بازدید کرده و هم‌اینک اعلام شده که قرار است یک نیروی دریایی ایرانی تحت فرماندهی کاپیتان دل پراتو که یک افسر صف ایتالیایی است، ایجاد شود. دولت ایران هم‌اینک در حدود ۵ کشتی کوچک دارد و طبق گزارش‌ها پنج کشتی دیگر هم، احتمالاً از ایتالیا، خریداری خواهد کرد و همچنین تعمیرگاه‌های کشتی هم ساخته خواهد شد. می‌گویند که قصد از ایجاد این نیروی دریایی تعقیب راه‌زنان و قاچاقچیان به ویژه قاچاقچیان اسلحه است.» (۲۵)

در بودجه سال ۱۹۳۰ - ۱۹۲۹، مبلغ ۴۰۰ هزار تومان (در حدود ۴۰۰ هزار دلار) برای «خرید و تعمیر کشتی‌ها و هزینه‌های مستخدمین خارجی برای نیروی دریایی» تخصیص یافت. می‌گویند که در حدود ۶ کشتی کوچک نیز، احتمالاً از ایتالیا، خریداری خواهد شد که احتمالاً ۴ فروند آن برای خلیج [فارس] و ۲ فروند دیگر دریای خزر است. قاچاق اسلحه در سواحل خلیج [فارس] بسیار زیاد است به نحوی که خلع سلاح عشایر شورشی جنوب را دشوار ساخته است، و گمان می‌رود که قاچاق در این منطقه به اندازه حداقل سالیان یک میلیون تومان از لحاظ حق الامتياز انحصار قند و چای که درآمد آن به ساخت راه آهن اختصاص یافته است، به دولت ضرر وارد می‌کند. اگر نیروی دریایی بتواند این قاچاق را متوقف کند مسلماً دولت سرمایه‌گذاری خوبی کرده است. (۲۶)

هیچکس نمی‌داند چه بلایی بر سر ۶۰۰ هزار تومانی آمد که به نیروی دریایی اختصاص یافته بود؛ زیرا دو سال بعد در گزارش هارت می‌خوانیم که نیروی دریایی ایران «که حالا رقیب اصلی سویسی هاست»، قرار است با خرید چهار ناوچه توپ دار ساخت ایتالیا تقویت شود. طبق گزارش‌ها، قرار بود هزینه خرید این چهار ناوچه از محل صندوق ذخیره مملکتی تأمین شود. کاپیتان "دل پراتو" نیز که

ایرانی ها او را « ناخدا سند باد» می نامیدند قرار بود ملوانان ایرانی را آموزش بدهد، و سپس آنها را به ایتالیا اعزام کند تا در زمان اعزام کشتی ها فرماندهی آنها را بر عهده بگیرند. هارت نیز همچون فرین یک نیروی دریای قوی را برای مبارزه با قاچاق لازم می داند:

نیازی واقعی به یک گارد ساحلی کارآمد در طول مرزهای یک هزار مایل جنوب ایران وجود دارد. قاچاق در اینجا بسیار رواج دارد و قاچاق اسلحه شغلی بسیار پر سود است. تصمیم دولت برای خرید این چهار ناوچه توپ دار و تصمیمش برای استفاده از ناوچه های فوق در گارد ساحلی مسلماً وضعیت را بهبود خواهد بخشید. البته هزینه ناوچه ها، به ویژه در این دوران بحران اقتصادی، شاید بار مالی گزافی بر خزانه نسبتاً خالی دولت تحیل کند. ولی این هزینه ها را، بر خلاف هزینه هایی که در کشورهای پیشرفته تر غربی صرف تسلیحات دریایی می شود، می توان به درد بخور دانست. زیرا میتوان انتظار داشت که با متوقف ساختن و یا محدود کردن قاچاق، درآمدهای گمرکی به میزان قابل ملاحظه ای افزایش یابد. (۲۷)

در تاریخ ۱۸ فوریه ۱۹۳۲، مجلس با قید دو فوریت ماده واحده یا به تصویب رساند که از سوی علی اکبر داور، وزیر مالیه، تقدیم شده بود. براساس این ماده این ماده واحده مبلغ ۷۵ هزار لیره دیگر (علاوه بر ۳۹۰ هزار لیره ای که قبلاً به تصویب رسیده بود)، «به منظور تأمین مابقی هزینه ها و مخارج حمل و نقل کشتی های دولت، که پرداخت آن از محل ذخیره مملکتی انجام می شد» اختصاص می یافت. (۲۸) هارت گزارش می دهد که داور در ماه اکتبر لایحه دیگری به مجلس تقدیم کرد که بر اساس آن مبلغ ۱۳۵ هزار لیره دیگر برای تأمین هزینه های نیروی دریایی از محل صندوق ذخیره مملکتی اختصاص می یافت. لایحه وفق بدون بحث و بررسی به تصویب رسید. بدین ترتیب، کل بودجه تخصیصی نیروی دریایی به ۶۰۰ هزار لیره (۳۹۰۰۰۰ + ۷۵۰۰۰ + ۱۳۵۰۰۰) یا ۳ میلیون دلار بالغ می شد، البته بدون احتساب ۶۰۰ هزار دلاری که در سال های ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ به یان امر اختصاص یافته بود. هارت ادامه می دهد: «از همکار ایتالیایی ام اطلاع یافتم که

تعداد ناوچه های توپ دار ۶ فروند است؛ و نه ۹ فروندی که مطبوعات گزارش داده اند. آن سه «نائجه» دیگر در واقع سه قایق کوچک موتوری هستند که بر روی ناوچه های توپ دار بزرگ تر حمل می شوند. مطبوعات داخلی خرید ناوچه های توپ دار را «یکی دیگر از دستاوردهای قاب توجه دوران خجسته حکومت شاهنشاه می دانند که همواره منافع رعایای وفادار خویش را در نظر دارد و در این مورد کنونی با فراهم آوردن امکان جلوگیری از افزایش قاچاق درخلیج فارس تجار شریف ایرانی را از مزایای بی حابی بهره مند ساخته است.» (۲۹)

ناوچه های موتوری ببرو پلنگ هر یک ۹۵۰ تن وزن و ۱/۰۴۹/۱۶۰ دلار قیمت داشتند. چهار کشتی دیگر به نام های شاهرخ، سیمرخ، کرکس و چاه بهار نیز هر یک ۳۵۰ تن وزن و مجموعاً ۷۹۵/۵۴۴ دلار قیمت داشتند. (۳۰) ایرانی ها بقدری از این ناوچه های ظاهراً نوی ایتالیایی راضی بودند که در ماه اوت ۱۹۳۴ دولت ایران قرارداد دیگری برای ساخت ۳ قایق کشتی با شرکت کانتی بری نوالی ریونیتی پالرمو امضاء کرد. تاریخ تحویل این قایق های ۲۸ تنی اوایل سال ۱۹۳۵ بود و ساخت آنها در تابستان تکمیل شد. (۳۱)

هورنی بروک فاش می سازد که ۶ کشتی اولی که به قیمت تقریباً ۳ میلیون دلار از ایتالیا خریداری شدند در واقع کشتی های بهسازی شده بودند، و نه کشتی های نو: «یک مطلب دیگر در باره تسلیحات ایران که شاید برایتان جالب باشد این است که وابسته نظامی بریتانیا به سفارت خبر داده است که طبق اطلاعاتی که به دست آورده ناوچه هایی که دولت ایران چند وقت پیش برای استفاده در خلیج [فارس] خریداری کرده است، کشتی های جدیدی نیستند بلکه بهسازی شده اند. اخیراً وقتی که این ناوچه ها به درون حوضچه تعمیر در بمبئی رفته بودند معلوم شد که بدنه و سینه کشتی از آهن مستعمل ساخته شده و حتی موتورهای آن نیز کهنه است.» (۳۲) البته با توجه به اخبار مربوط به «رزم ناو جدید پهلوی» که دولت ایران در سال ۱۹۲۴ خریداری کرده بود، گزارش هورنی بروک احتمالاً وزارت

امور خارجه آمریکا را چندان متعجب نساخت. در یک یادداشت داخلی وزارت امور خارجه آمریکا را چندان متعجب نساخت. در یک یادداشت داخلی وزارت امور خارجه آمریکا در باره نیروی دریایی ایران آمده بود که رزم ناو پهلوی در واقع یک مین روب المانی ساخت ۱۹۱۷ است که بهسازی شده «و احتمالاً امروز دیگر کارآیی چندان ندارد» و در آن اضافه شده بود که کشتی های پرسپولیس (ساخت ۱۸۸۵) و مظفری (ساخت ۱۹۰۰) دیگر به درد دریانوردی نمی خورند. (۳۳)

گزارش «وضعیت جنگی ارتش ایران» نیز فهرست کاملی از تجهیزات نیروی دریایی ایران ارائه می دهد. بخش عمده ناوگان دریای خلیج فارس را دوکشتی یک دکله (هر یک به وزن ۹۵۰ تن) و چهار کشتی گشتی (هر یک به وزن ۳۳۱ تن) تشکیل می دادند. ناوگان دریایی خزر نیز شامل چهار لنج (هر یک به وزن ۲۸ تن)، و قایق سلطنتی شهسوار بود. (۳۴) انگلیسی ها در همان ساعت های اولیه روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱، بخش عمده ای از ناوگان جنوب را غرق کردند و روس ها نیز ناوگان خزر را تصرف و راهی روسیه کردند. با توجه به آمار و ارقامی که در گزارش ها موجود است، از ۱۸ / ۴۱۲ / ۰۰۰ لیره ای که به خرید تسلیحات اختصاص یافته بود، حداکثر یک میلیون لیره آن خرج ناوگان «جدید» شده بود.

### \* نیروی هوایی ایران

در تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۲۳، حسین علائی [علاء]، وزیر مختار ایران در واشنگتن، طی نامه ای از آلن دبلیو دالس (Allen W. Dulles)، رییس بخش امور خاور نزدیک [وزارت امور خارجه آمریکا]، خواستار مساعدت آمریکا در ارتباط با نیروی هوایی کوچکی شد که دولت ایران قصد ایجادش را داشت. (۳۵) در سال ۱۹۲۴، دولت ایران ۶ هواپیمای فرانسوی و ۲ هواپیمای روسی خرید. (۳۶) هنوز



چندی از ورود هواپیماهای فرانسوی به ایران نگذشته بود که نیمی از آنها از رده خارج شدند: «سه فروند از آنها در پرواز بر فراز ایران صدمه دیده اند، و دو تای دیگر طبق گزارش ها دیگر قابل تعمیر نیستند. گمان می رود که ندانم کاری خلیان فرانسوی که مسئول تحویل هواپیماها بوده موجب این وضعیت اسف بار شده باشد.» (۳۷)

کورنفلد خلیبانی را که دول ایران استخدام کرده بود اینگونه توصیف می کند: «کاپیتان برکه دولت ایران استخدام کرده بود اینگونه توصیف می کند: «کاپیتان برو که برای آموزش خلبانی در ارتش ایران استخدام شده، وارد تهران شده است. او در حال دارد محل فرودی برای هواپیماهایی که دولت ایران از فرانسه خریداری کرده، آماده می کند.» (۳۸)

میزان جیگزینی هواپیماها تقریباً با میزان استهلاک و فرسایش بر اثر حوادث برابری می کرد. کورنفلد گزارش می دهد: «احتراماً در ارتباط با خرید ایستگاه های بی سیم و هواپیمای روسی به اطلاع وزارت امور خارجه می رساند که دو فروند از این هواپیماها در تاریخ ۱۲ مه ۱۹۲۴ وارد تهران شدند.» (۳۹) مشکل هواپیماها و خلبانان فرانسوی در ایران تمامی نداشت. هواپیماها تقریباً به محض ورود به ایران از حیّز انتفاع ساقط می شدند، که حکایت از هدر رفتن منابع ارزشمند کشور به دست رضا شاه داشت.

به نظر می رسد که ایرانی ها نهایتاً به این نتیجه رسیدند که از موتورهای آمریکایی بر روی هواپیماهای اروپایی استفاده کنند. در ماه ژوئیه ۱۹۲۹، وزیر مختار ایران در واشنگتن طی نامه ای ه وزیر امور خارجه آمریکا خواستار مساعدت او در خرید ۲۳ موتور لبرتی شد.

قیمت هر موتور ۲۵۰ دلار بود که هزینه خرید آنها با احتساب هزینه حمل و نقل از نیویورک مجموعاً ۵/۷۶۱ دلار می شد. وزارت جنگ امریکا موتورهای فوق را اینگونه توصیف می کند: «موتورهای بهسازی شده ای که یک بار در نیروی هوایی سرویس کامل شده اند. این موتورها در شرایط کنونی شان

قابلیت سرویس دهی برای پرواز ندارند و پیش از استفاده از آن ها باید یک بار دیگر کاملاً سرویس شوند.» (۴۰)

در اکتبر ۱۹۳۰، کنسول ویلارد گزارش داد که حداکثر ۲۰ هواپیما شرایط پرواز دارند. (۴۱) برغم پنهانکاری های شدید دولت ایران هارت خبر یافت که قرار دادی برای خرید ۲۰ هواپیمای آموزشی دو هوپلند تایگر ماث با شرکت انگلیسی دو هوپلند بسته شده است. هر یک از این هواپیماها بدون تسلیحاتش ۳ هزار لیره قیمت داشت. سوار کردن توپ های ویکرز بر روی آنها قیمت کل شان [۲۰ فروند] را به ۷۵ هزار لیره می رساند. (۴۲) در مراسم رژه سالگرد کودتا در سال ۱۹۳۳، هجده فروند از هواپیماهای جدید فاکس ماث به نمایش گذاشته شدند. بعد از آنکه قطعات هواپیماهای فوق را به بوشهر حمل کرده و در آنجا روی هم سوار کرده بودند، هواپیماها به تهران پرواز کردند. یکی از هواپیماها در راه سقوط کرد و یکی دیگر مفقود شد.» (۴۳)

هارت گزارش می دهد: در ارتباط با هواپیماهایی که در راه بوشهر و تهران مفقود شده است، از منابع موثق اطلاع یافته ام که خلبان این هواپیما جان خود را از دست داده و هواپیماها ساقط شده است، و اینکه حالا مقامات نظامی ایران اصرار دارند که خانواده خلبان جان باخته غرامت هواپیمای ساقط شده را بپردازد!« چندی بعد دو هواپیمای دیگر در هوا با یکدیگر برخورد کردند و خلبان یکی از هواپیماها کشته و خلبان هواپیمای دیگر مجروح شد. بدین ترتیب کمی پس از تحویل ۲۰ هواپیمای دیگر مجروح شد. بدین ترتیب کمی پس از ۲۰ هواپیمای مزبور، چهارتای آن ساقط شد. (۴۴)

شاه مجموعاً ۶۰ هواپیمای نظامی خرید که ۲۰ فروند آن از نوع آموزشی دو هوپلند بود. (۴۵) سی فروند هواپیمای دیگر نیز از نوع بمب افکن و جنگنده بد که از کارخانه هاوکر خریداری شده بود. سفارش خرید این هواپیماها که مجموعاً ۲۰۰ هزار لیره قیمت داشتند در ماه ژوئن ۱۹۳۳ و به دنبال سفر هیأت نظامی ایران به لندن صورت گرفت. این هواپیماها به موتورهای امریکایی پرات و ویتنی مجهز

بودند که قیمت هر یک از آنها ۷۰۷۵ دلار (یا در حدود ۱۴۰۰ لیره) بود، که بدین ترتیب هزینه کل سفارش را به ۲۴۲ هزار لیره می‌رساند. ده موتور یدکی نیز به قیمت ۱۴ هزار لیره از شرکت پرات و ویننتی خریداری شد. (۴۶) با احتساب قیمت ۱۴ لیره از شرکت پرات و ویننتی خریداری شد. با احتساب قیمت ۲۰ هواپیمای آموزشی کل خریدهای هوایی ایران، از ۱/۵ لیره ای که برای این کار اختصاص یافته بود، فقط مبلغ ۳۳۱ هزار لیره را تشکیل می‌دهد.

پس از سقوط ۲ هواپیمای آموزشی تایگر مات، ۹ فروند دیگر به شرکت دو هویلند سفارش، و ۱۰ هواپیمای آر. پنج دو هویلند نیز از اتحاد شوروی خریداری شد. در واقع ۷۷ هواپیمای قابل پروازی که نیروی هوایی ایران در سپتامبر ۱۹۳۳ در اختیار داشت شامل ۱۱ هواپیمای کهنه که هنوز پرواز می‌کردند، و ۶۶ هواپیمای خریداری شده در همان سال بود (۲۶ دو هویلند، ۳۰ هاوکر، و ۱۰ آر. پنج روسی). هارت فاش می‌سازد که ۱۱ هواپیمای کهنه ای که هنوز در خدمت نیروی هوایی بود در واقع بخشی از ۳۲ فروند هواپیمای مستعملی بود که در سال ۱۹۳۱ خریداری شده بودند. (۴۷) ویلیام اچ. هورنی بروک، جانشین هارت، توجه زیادی به نیروی هوایی ایران پیدا کرده بود. او گزارش می‌دهد که ایران سفارشی برای خرید ۶ آتشبار ضد هوایی از شرکت سوئدی بوفورز دارد، که هر آتشبار شامل ۶ توپ ضد هوایی است، و همچنین ۱۲ خودروی زرهی نیز به شرکت

مارمون - هرینگتن سفارش داده است. او همچنین گزارش می‌دهد که از ۳۰ جنگنده هاوکر، ۱۲ فروند هواپیمای رهگیر تک خلبان، و ۱۸ فروند هواپیمای دو خلبانه است. علاوه بر این، ۲۴ هواپیمای هاوکر دو خلبانه دیگر برای تحویل در اکتبر ۱۹۳۴ سفارش شده است. سفارش دیگری نیز برای خرید ۱۲ تا ۲۴ هواپیمای دو هویلند از انگلیس انجام شده بود. (۴۸) به عبارت دیگر، انگلیسی‌ها عملاً بازار هواپیمایی ایران را در انحصار خود گرفته بودند (نگاه کنید به جدول شماره ۳ / ۸)

جدول شماره ۸/۳. ترکیب نیروی هوایی ایران، ۱۹۳۴

۱۱	هواپیماهای قدیمی هواپیماهایی که در سال ۱۹۳۳ خریده یا سفارش شدند
۲۶	دوهویلندهای انگلیسی با موتور جیپسی (هواپیماهای آموزشی)
۱۲	هاوکرهای انگلیسی با موتور بریستول مرکوری
۱۸	هاوکرهای انگلیسی با موتور هورنت هواپیماهایی که در سال ۱۹۳۴ خریده یا سفارش شدند
۱۲	هاوکرهای انگلیسی با موتور هورنت
۱۲	هاوکرهای انگلیسی با موتور بریستول پگاسوس
۱۶	دوهویلندهای انگلیسی با موتور جیپسی
۱۰۷	مجموع

منبع: ویلیام اچ. هورنی بروک، گزارش شماره ۵۳ (۸۱/۲۰/۸۹۱)، مورخ

۷ مه ۱۹۳۴.

## سلطه انگلیسی ها بر هواپیماهای ایران

در بهار ۱۹۳۴، ویلیام سی. گولد، نماینده شرکت آمریکایی پرات و ویتنی، در ارتباط با مشکلاتی که شرکت در ایران پیدا کرده بود به تهران آمد. شرکت پرات و ویتنی ۴۰ موتور هورنت آر - ۱۸۶۰ به ایران فروخته بود که ۳۰ دستگاه آن بر روی هواپیماهای هاوکر انگلیس سوار شده و بقیه یدکی بودند. (قیمت یک موتور هورنت معمولی ۶۶۴۰ دلار و قیمت انواع تقویت شده آن ۷۰۷۵ دلار بود). (۴۹) این موتورها در واقع آخرین اقلام هواپیمایی بود که از آمریکا خریداری شد. بعد از آن، ایران فقط تجهیزات هوایی انگلیسی خریداری کرد.

هورنی بروک در گزارشی طولانی، پرده از سلطه انگلیسی ها بر امور ایران و به ویژه هواپیمایی آن برمی دارد. گزارش مزبور این گونه شروع می شود: هم اینک به نظر می رسد که مشکلات و موانعی که در راه گسترش فعالیت های بازرگانی شرکت آمریکایی پرات و ویتنی در ایران ایجاد شده بخشی از یک نقشه کلی و ماهرانه است که از انگلیسی ها الهام گرفته؛ زیرا چشم انداز تجهیز نیروهای هوایی کشوری که تا این اندازه به هند نزدیک است به ۲۰۰ موتور مدرن هواپیما آنها را به وحشت انداخته است.

نه فقط سرگرد ارفع، مامور اصلی خرید دولت ایران در برن که اولین سفارش را برای موتورهای پرات ویتنی به این شرکت داد و همان موقع به خاطر تحریکات عدهای عوض شد، با این نظر موافق است، بلکه همکار سوئدی اینجانب، کاردار سفارت سوئد و همچنین کاپیتان ال. جی. ترو که به مدت یک سال از طرف شرکت پرات ویتنی به منظور کار برای دولت ایران ماموریت یافته نیز آن را تایید می کنند. اولین بار کاپیتان ال. جی. ترو نظرم را به این مساله جلب کرد. او به من گفت که مشکلاتی در ارتباط با دریافت حقوقش از دولت ایران پیدا کرده است؛ ولی به رغم

آنکه از ۵ مارس ۱۹۳۴ تا ۶ ژوئن ۱۹۳۴ هیچ حقوقی دریافت نکرده است، مکانیک‌های شرکت هاوکر و دوهویلند که از طرف این شرکت‌های انگلیسی در ایران کار می‌کردند، حقوق‌شان را تمام و کمال دریافت کرده بودند؛ علاوه بر اینکه قراردادهايشان خیلی بهتر از او بود. او همچنین گفت که طبق شایعات سرهنگ نوردکوئیست [یک تبعه سوئد که در استخدام نیروی هوایی ایران بود] پیش از خاتمه قراردادش با دولت ایران اتومبیلی به رسم هدیه از شرکت پرات ویتنی دریافت کرده است.

علاوه بر این، او صحبت‌هایی را که با خانم هور، همسر وزیر مختار بریتانیا در تهران، داشت برایم تعریف کرد و گفت که خانم هور از او پرسیده است که چرا موتورهای آمریکایی اینقدر بد از آب درآمده‌اند و وقتی کاپیتان پاسخ داده بود که این موتورها بهترین موتورهای جهان هستند و عملکرد آنها هم در ایران و هم جاهای دیگر بسیار رضایت‌بخش بوده است، خانم هور در لحظه‌ای که حواسش نبوده گفته است که به هر حال دولت ایران دیگر از این موتورها نخواهد خرید و سپس افزوده است: «وای! نباید این را می‌گفتم.» در همین ارتباط به خاطر دارید که آقای تی. ال. جکس، رییس مقیم شرکت نفت انگلیس و ایران، چندی پیش نظر تقریباً مشابهی درباره رضایت‌بخش نبودن هواپیماهای آمریکایی در ایران به آقای تی. ال. واشبورن، رییس شرکت سوکونی- وکیوم ابراز کرده بود. (۵۰)

هورنی بروک در گزارش خود می‌نویسد: بریتانیایی‌ها تسلط کامل و مطلق بر هواپیمایی ایران دارند و به همین دلیل می‌توانند ایران را مجبور به خرید هواپیماهای بریتانیایی کنند و کلیه مستشاران و کارمندان خارجی این اداره را تعیین نمایند.

البته می‌توان نمونه‌های قابل توجه‌تری از نفوذ بریتانیایی‌ها در دیگر ادارات دولت نیز ارائه داد؛ ولی نمونه بالا که نتیجه تحقیقات شخصی است، برای اثبات ادعای اینجانب در گزارش حاضر کفایت می‌کند.

کمی پس از ورودم به تهران و در مواقع مختلفی بعد از آن، از اتباع بریتانیایی و

آمریکایی مقیم ایران می‌شنیدیم که نفوذ بریتانیایی‌ها دیگر آن قدر قوی نیست که بتواند آرای مقامات ایران را شکل بدهد.

این نظر که به گمانم به واسطه «تکرار طوطی‌وار» شایعات الهام گرفته از [بریتانیایی‌ها] در مطبوعات ایران رواج یافته باشد، دهان بسیاری از آمریکایی‌ها را بسته است. فقط همین حقیقت که شاه کنونی تخت و تاج خود را مدیون بریتانیایی‌ها و اعضای کابینه هم به نوبه خود پست‌هایشان را مدیون شاه هستند، به تنهایی کافی است که هر ناظر عاقلی را بر آن دارد تا پیش از آن که باور کند پسر عموهای انگلیسی‌مان نفوذشان را در پایتخت ایران از دست داده‌اند، بایستد و چشم و گوش خود را بیشتر باز کند. از این فرصت استفاده کرده و تقریباً به دقت ارتباط اعضای کابینه با بریتانیایی‌ها را بررسی کرده‌ام. مطمئن هستم که بیش از سه چهارم آنها را قطعاً می‌توان حامی بریتانیا دانست؛ البته نه از روی انتخاب، بلکه از روی ترس. با دقت که امیدوارم ماهرانه هم بوده باشد، زیر زبان تعداد قابل ملاحظه‌ای از مقامات ایرانی را درباره موضوع نفوذ بریتانیا کشیده‌ام. البته به گمانم آنها از بریتانیایی‌ها، بیشتر از هر خارجی دیگری، نفرت دارند، ولی از آنها می‌ترسند و در نهایت احترام به هر گونه توصیه‌ای که از سفارت بریتانیا به آنها بشود عمل می‌کنند. اداره اطلاعات شرکت نفت انگلیس و ایران به کارآمدی گذشته، یعنی در روزهای سلطه آشکار بریتانیا بر سیاست خارجی ایران، نیست و کارمندان کافی نیز در اختیار ندارند، ولی هنوز مشغول به کار است و خیلی خوب هم کارش را انجام می‌دهد. (۵۱)

کاپیتان لندجی. ترو در نامه‌ای به تامس اف. همیلتن، نماینده شرکت پرات و ویتتی در اروپا، به مافوقش اطلاع داده بود که انگلیسی‌ها انحصار صنعت هواپیمایی ایران را به دست گرفته‌اند: «کاملاً واضح است که فعلاً بریتانیایی‌ها صاحب اختیار هستند و تا زمانی که این ملت حالشان از انگلیسی‌ها به هم نخورده، دست سوئدی‌ها، آمریکایی‌ها یا هر کشور دیگری از ایران کوتاه است. شنیده‌ام که اعلیحضرت مونتاز قطعاً با کشورهای مختلف را ممنوع کرده است. در آینده همه هواپیماها باید ساخت انگلیس با موتور انگلیسی باشند.» (۵۲) در سال ۱۹۳۴ دیگر کاملاً روشن بود که انگلیسی‌ها

دست صنعت هواپیمایی آمریکا را از ایران کوتاه کرده‌اند. هورنی بروک می‌نویسد که دولت ایران ۲۳ هواپیمای دیگر از شرکت دوهویلند سفارش داده بود که قرار بود ۴ فروند آن برای برقراری خطوط مسافربری و پست هوایی مورد استفاده قرار بگیرد. (۵۳)

هورنی بروک همچنین گزارش می‌دهد که ناوگان هوایی ایران در اواخر سال ۱۹۳۴ متشکل از ۱۴۵ هواپیمای قابل پرواز بود که یا تحویل شده یا در حال ساخت بودند: دوهویلند تایگر ماث ۵۹ فروند؛ هاوکر اودکس ۴۹ فروند؛ هاوکر فیوری ۳۰ فروند؛ دوهویلند دراگون ماث ۳ فروند؛ یونکرهای آلمانی ۳ فروند؛ و راییت فلجینگ آمریکایی ۱ فروند. علاوه بر این، در سال ۱۹۳۴، سی‌وهشت فروند هواپیمای جدید سفارش، و دست صنایع هواپیمایی آمریکا از بازار ایران کاملاً کوتاه شد. هورنی بروک به نقل از منابع موثق گزارش می‌دهد که دولت ایران قصد داشت تا پایان سال ۱۹۳۵ ناوگانی با ۲۰۰ هواپیمای مدرن ایجاد کند. ولی کاپیتان ترو از شرکت پرات و ویتتی معتقد بود که «تا مدتی هیچ سفارش دیگری انجام نخواهد شد و حتی او بعید می‌داند که دولت ایران بتواند تاسیسات لازم برای استفاده از هواپیماهایی که تا به حال تحویل گرفته و سفارش داده است را آماده کند. به گمان او فقط مشکل فقدان پرسنل آموزش دیده کافی است که امکان بهره‌برداری موثر از ناوگان فعلی را تا ۳ یا ۴ سال دیگر منتفی یا با مشکل جدی مواجه کند.» (۵۴) پیش‌بینی دوم کاملاً درست از آب درآمد. چنانکه خواهید دید، بخش عمده خریدهای نیروی هوایی در سال ۱۹۳۴ انجام شده بود و هواپیماهایی که بعد از این تاریخ خریداری شد عمدتاً از نوع آموزشی و برای استفاده در باشگاه هوایی تهران بود.

هورنی بروک در یکی از گزارش‌های ماه آوریل خود خاطر نشان می‌سازد که به‌رغم مشکلات فنی جدی مرتبط با یک ناوگان هوایی متشکل از ۱۶۰ هواپیما، بار دیگر مبلغ ۲ میلیون لیره از محل ذخیره استرلینگ لندن برای خرید تسلیحات اختصاص یافته است که از این مبلغ یک سوم صرف خرید هواپیما خواهد شد. (۵۵) آنچه هورنی بروک خبر نداشت این بود که تا پنج سال دیگر هر ساله همین مبلغ برای



خرید تسلیحات اختصاص خواهد یافت. در عین حال حوادث ناگوار تمامی نداشت. در اوایل فوریه ۱۹۳۵، دو هواپیمای تایگر مات که در یک دسته ۱۴ تایی خود را برای مراسم رژه سالگرد کودتا آماده می‌کردند در هوا با یکدیگر برخورد کردند؛ یکی از آنها سقوط کرد و خلبان آن کشته شد و دیگری با تحمل خسارات فراوان فرود آمد. برادر خلبانی که جان خود را از دست داد در همان مأمور شرکت داشت و شاهد این سانحه بود. او به قدری از این حادثه متأثر شده بود که نتوانست هواپیمای خود را به خوبی بر زمین بنشاند و خسارات فراوانی به آن وارد شد. در همان روز دو هواپیمای اودکس هم در هوا با یکدیگر برخورد کردند که فقط خسارت کوچکی به لبه بال‌هایشان وارد شد. در نتیجه این حوادث، یکی از خلبان‌ها قدری عصبی شد که از پرواز خود داری کرد.

در ماه مارس ۱۹۳۵، پنج هواپیمای هاوکر اودکس که از انگلستان به اهواز حمل و در آنجا مونتاژ شده بودند، به سمت تهران پرواز کردند.

همه این هواپیماها که در راه تهران به توفان برخورد کرده بودند در نهایت مجبور شدند به دلیل کمبود سوخت فرود بیایند. دو فروند از آنها که مسیر تقریبی‌شان را حفظ کرده بودند، توانستند دوباره سوخت‌گیری کنند و در تاریخ‌های ۲۴ و ۲۶ مارس ۱۹۳۵ به تهران برسند. دو فروند از آنها نیز به هنگام فرود در نزدیکی کاشان واژگون شدند که نزدیک به ۲۰ درصد به آنها خسارت وارد شد و ناچار آنها را با کامیون به تهران آوردند. یکی از هواپیماها هم که خلبانی بلژیکی داشت، مسیرش را گم کرد و به سمت کویر لوت بین تهران و مشهد منحرف شد. خلبان به دلیل کمبود سوخت مجبور شد هواپیما را فرود بیاورد که خساراتی جزئی به ملخ آن وارد شد. تهران تا ۲۹ مارس هیچ خبری از سرنوشت این خلبان در دست نداشت. اعلیحضرت از اتفاقاتی که در جریان پرواز پنج هواپیمای مزبور از اهواز به تهران افتاده بود به قدری به خشم آمد که ژنرال نخجوان، فرمانده نیروی هوایی را دو روز در دفترش حبس کرد، ولی بعد او را آزاد و در پستش ابقا نمود. (۵۶)

بهرغم همه این مشکلات، ژنرال نخجوان، فرمانده نیروی هوایی، در میان

کفزدن‌ها و ابراز شادی شنوندگان اعلام کرد: «برتری هوایی به معنای پیروزی در جنگ است.

اعلیحضرت همایونی نیز همین نکته را مدنظر دارند و می‌خواهم این خبر خوش را به جوانان مترقی کشورم بدهم که نیروی هوایی شاهنشاهی ایران به زودی هم‌تراز قدرت‌های خارجی رده اول در این زمینه قرار خواهد گرفت.» (۵۷)

در سال ۱۹۳۴، دولت همچنین تصمیم گرفت یک کارخانه هواپیماسازی احداث کند که همه امور آن را انگلیسی‌ها اداره می‌کردند. احداث این کارخانه دو سال بعد شروع شد و پیش‌بینی می‌شد که در سال ۱۹۳۷ یا ۱۹۳۸ به بهره‌برداری برسد. سر مهندس کارخانه قبلا در استخدام هواپیمایی سلطنتی بود و کمک مهندس آن برای کارخانه هاوکر در کینگستن کار می‌کرد؛ مقامات دیگر کارخانه نیز قبلا برای دوهویلند شرکت مستقر در بریستول و هاوکر کار می‌کردند.

جیمز موس کنسول آمریکا، گزارش می‌دهد که در فوریه سال ۱۹۳۸ اولین هواپیمای ساخت ایران که پنج تایگر ماث بودند، از کارخانه شهباز در نزدیکی دوشان تپه بیرون آمدند. در ۲۱ ژوئیه ۱۹۳۸، شاه و ولیعهد برای شرکت در مراسم تحویل مجموعه دوم که از نوع هاوکر اوکس، بودند در کارخانه حضور یافتند. موس اضافه می‌کند:

کارخانه در انگلستان طراحی شده بود و همه تجهیزات، موتورها و سایر ملزومات و همه پرسنل ماهر آن را از انگلستان آورده بودند. البته در مراسم افتتاح و توصیف روزنامه‌ها از کارخانه و هواپیماها، هیچ ذکری از مشارکت بریتانیایی‌ها به میان نیامد.

تکنسین‌های بریتانیایی که در استخدام کارخانه هستند به دلیل سیاست نامشخص مقامات نظامی ایران تمایلی به گفتن ظرفیت کارخانه ندارند. روزنامه‌ها با الهام از اظهارات رسمی می‌گویند که قرار است هر دو ماه پنج هواپیما ساخته شود و اینکه

### در آینده انواع بیشتری از هواپیما در این کارخانه تولید خواهد شد. (۵۸)

ولی حوادث هوایی و جلوگیری از انتشار اخبار مربوط به آن همچنان ادامه داشت. در تاریخ ۱۷ نوامبر ۱۹۳۸ یکی از هواپیماهای نیروی هوایی بالای دربند سقوط کرد که در این حادثه خلبان آن کشته و هواپیما نابود شد. هیچ یک از رسانه‌های خبری به این حادثه اشاره‌ای نکردند. (۵۹) انگرت در تاریخ ۱۳ اوت ۱۹۳۹ از ایوان منزلش در دزاشیب شاهد یک سقوط مرگبار دیگر بود: «طبق معمول اجازه نداده‌اند که حتی یک کلمه درباره این حادثه به روزنامه‌ها درز کند.» (۶۰)

گزارش «وضعیت جنگی ارتش ایران» فهرست کاملی از تجهیزات نیروی هوایی ایران در تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۹۴۱، یعنی درست دو ماه پیش از اشغال ایران توسط نیروهای متفقین ارائه می‌دهد. (جدول شماره ۸/۴) در سال ۱۹۳۴، نیروی هوایی ایران ۱۳۸ هواپیمای نسبتاً مدرن ساخت انگلیس داشت که تعداد آنها تا سال ۱۹۴۱ به ۲۳۳ فروند رسیده بود. (۶۱)

در سال ۱۹۳۳ یک جنگنده دو هویلند تایگر مات به همراه تسلیحاتش ۳۷۵۰ لیره قیمت داشت، در حالی که قیمت یک بمب افکن هاوکر ۸ هزار لیره بود؛ بنابراین نیروی هوایی فقط مبلغ ۸۵۳/۲۵۰ لیره بابت این دو مدل سرمایه‌گذاری کرده بود (۵۹) فروند دو هویلند تایگر مات و ۷۹ هاوکر.)

بین سال‌های ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۹ (که تحویل هواپیمای انگلیسی به ایران به دلیل شروع جنگ با آلمان متوقف شد)، ایران ۳۲ فروند هواپیمای دو هویلند، ۵۴ فروند هواپیمای هاوکر هیند و ۱۱ فروند هواپیمای هاوکر اوکس خریداری کرد. اگر قیمت‌ها در سطح همان قیمت‌های سال ۱۹۳۳ باقی مانده بود، هزینه خریدهای جدید بالغ بر ۶۴۰ هزار لیره می‌شد، حتی با فرض اینکه قیمت هواپیماها بین سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ دو برابر شده باشد که البته با توجه به بروز بحران بزرگ اقتصادی بسیار بعید است، کل هزینه خرید هواپیما بین سال‌های ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۱ حداکثر ۱/۲۸۰/۰۰۰ لیره می‌شد. (برای اینکه بدانیم در تخمین فوق بسیار غلو شده است، همین کافی است که در سال ۱۹۴۱، در اوج جنگ جهانی دوم، قیمت کامل پیشرفته‌ترین جنگنده -

جدول شماره ۸/۴. ترکیب نیروی هوایی ایران در سال ۱۹۳۴ و ۱۵ ژوئن ۱۹۴۱		
نوع هواپیما	۱۹۳۴	۱۹۴۱
دوهویند «تایگر مات»	۵۹	۹۱
هاوکر «هیند»	۰	۵۴
هاوکر «اودکس»	۴۹	۶۰
هاوکر «فیوری»	۳۰	۲۸
سایر	۷	۱۲
مجموع	۱۴۵	۲۴۵

منبع: سفارت آمریکا، گزارش شماره (۸۹۱،۷۹۶/۴۳)، مورخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۳۴. و گزارش شماره ۲۲۹ (۸۹۱،۲۴۸/۵۸)، مورخ ۲ اکتبر ۱۹۳۴. هر دو ارسالی از طرف ویلیام اچ. هورنی بروک، «وضعیت جنگی ارتش ایران»، ضمیمه گزارش شماره ۱۰۲ (۸۹۱،۴۱۵/۲۷)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۱، ارسالی از طرف لوئیس جی. دریفوس پسر.

توضیح: هواپیماهای قدیمی در سال ۱۹۴۱ شامل ۲ یونکر دلبیو ۳۳، ابرسپید آکسفورد، ۲ دوهویند ریپنر، و ۱ هواپیما از هر یک از مدل‌های واکسو، پراگسا اسپورتس، آر، دلبیو، ۱۰، کورنیس رایت، و هریکن بود (که غیر قابل سرویس‌دهی توصیف شده بودند).

بمبافکن در نیروی هوایی آمریکا، به همراه تسلیحات و خدمات مکانیک‌های ماهر به مدت یک سال فقط ۱۴۴۰۰ لیره بود.) با این حال، این برآورد دست و دلبازانه فقط یک دهم از ۱۲ میلیون لیره‌ای است که در طول سال‌های ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۱ از محل ذخیره مملکتی برای خرید تسلیحات اختصاص یافت.

### \* خلاصه

تحلیل دقیق خریدهای نظامی نشان می‌دهد که حداکثر دو میلیون لیره بابت هواپیماهای جنگی، ۱/۵ میلیون لیره برای ارتش، و یک میلیون لیره برای نیروی دریایی خرج شده است؛ البته با تذکر این که کشتی‌های ظاهراً جدید این نیرو واقعاً جدید نبودند. از ۱۸/۴۱۲/۰۰۰ لیره (۹۲/۰۶۰/۰۰۰ دلار) که از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ به خرید تسلیحات از اروپا و آمریکا اختصاص یافت، حداکثر ۴/۵ میلیون لیره واقعاً به مصرف خرید سلاح رسید. چنانکه در زیر آمده است، چیزی که از این مبلغ در پایان دوران حکومت رضا شاه باقی مانده بود فقط ۵۰۸ هزار دلار (در حدود ۱۰۱ هزار لیره) بود. اگر واقعاً ۹۱ میلیون دلار صرف خرید سلاح می‌شد، ایران می‌توانست نیروی زمینی و نیروی هوایی به مراتب بزرگتری از آنچه در سال ۱۹۴۱ را برای پیشرفته‌ترین تسلیحات امریکایی در نظر بگیریم (یعنی ۷۰ هزار دلار برای یک هواپیمای جنگی، ۲۵ هزار دلار برای یک تانک، و ۵ هزار دلار برای یک کامیون)، ایران می‌توانست به‌طور بالقوه ۱۳۰۰ جنگنده - بمب افکن آمریکایی، یا بیش از ۳۵۰۰ تانک و یا ۱۸۰۰۰ کامیون، و یا هر ترکیب مناسبی از آنها را خریداری کند. با وجود این، در سال ۱۹۴۱ ایران عملاً ۲۴۵ هواپیمای جنگی، ۱۰۰ تانک، و حداکثر ۵۰۰ کامیون و تراکتور در اختیار داشت. علاوه بر این مهمات ارتش فقط کفاف یک یا دو روز جنگ را می‌داد.

شواهد موجود حاکی از آن است حداقل ۱۳ میلیون لیره به حساب‌های بانکی رضا شاه سرازیر شده است. بدین ترتیب، درستی ادعای دکتر مصدق مبنی بر

اینکه بخش عمده ای از درآمدهای نفتی ایران به حساب های بانکی رضا شاه در اروپا و آمریکا سرانجام شده بود، تأیید می شود. در ارتباط با ۳ / ۶ میلیون لیره ( ۵ / ۳۱ میلیون دلار) هم که ظاهراً به پروژه هایی نظیر ساخت بنادر، راه آهن و یا تعمیر و نگهداری راه آهن اختصاص یافته بود، می توان نسبتاً مطمئن بود که این پول برای تبدیل درآمدهای املاک رضا شاه در داخل کشور ارز و سپرده گذاری آنها در بانک های خارجی استفاده می شد. (۶۲) داده ها و تحلیل ها حکایت از آن دارد که حداقل ۲۰ میلیون لیره (۱۰۰ میلیون دلار)، یا دو سوم حق الامتياز های نفت ایران در طول سال های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ به سرقت رفته و به حساب های بانکی رضا شاه سرانجام شد. چنانکه در فصل هفتم نشان نداده ایم، این مطلب از سوی منابعی تأیید شد که هیچکس انتظارش را نداشت. برای درک بزرگی این مبلغ همین کافیسست که بدانیم سقف تضمین اعتبارات بانک واردات و صادرات ایالات متحده در سال ۱۹۴۰، مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار بود. (۸)

۸ - دکتر محمدقلی مجد «از قاجار به پهلوی» (اسناد وزارت خارجه آمریکا در سال های ۱۳۰۹-۱۲۹۸)، مترجمین: سیدرضا میرزانی، مصطفی امیری - مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی- ۱۳۸۹ - صص ۳۶۳ - ۳۶۱

## توضیحات و مأخذ

پی نوشتها : موری: ارتش رضاخان هیچ و پوچ است

پاورقی‌ها:

۱. موری، گزارش شماره ۱۰۵۶ و پیوست‌ها، ۰۳۲/۲۷، ۸۹۱، مورخ ۵ مه ۱۹۲۵
  ۲. موری، گزارش شماره ۱۰۷۱، ۰۰/۱۳۵۰، ۸۹۱، مورخ ۸ مه ۱۹۲۵
  ۳. موری، گزارش شماره ۱۰۹۱، ۰۰/۱۳۵۴، ۸۹۱، مورخ ۱۶ مه ۱۹۲۵
  ۴. موری، گزارش شماره ۱۰۸۹، ۰۰/۱۳۵۷، ۸۹۱، مورخ ۱۵ مه ۱۹۲۵
  ۵. موری، گزارش شماره ۱۰۸۶، ۰۰/۱۳۵۵، ۸۹۱، مورخ ۱۵ مه ۱۹۲۵
  ۶. موری، گزارش شماره ۹۷۹، -/۲۲، ۸۹۱، مورخ ۲۴ مارس ۱۹۲۵
  ۷. موری، تلگرام شماره ۴۸، ۰۱/۲۲، ۸۹۱، مورخ ۸ ژوئن ۱۹۲۵
- \* این پیش‌بینی موری شانزده سال بعد در جریان حوادث شهریور ۱۳۲۰ درست از آب درآمد. (ویراستار)
۸. موری، گزارش شماره ۱۱۶۰، ۰۲/۲۲، ۸۹۱، مورخ ۱۹ ژوئن ۱۹۲۵
  ۹. موری، گزارش شماره ۱۱۸۹، ۰۰/۱۳۶۰، ۸۹۱، مورخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۲۵

پی نوشتها : سلطه غرب در بازار اسلحه

ایران- ۱۹۴۱ - ۱۹۲۸

- ۱- دریفوس، گزارش شماره ۱۰۲ (۲۷ / ۴۱۵ و ۸۹۱)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۱
- ۲- وابسته نظامی آمریکا، گزارش شماره ۳۹۵ ( ۵ - سی سی - ۲۷۲۴ )، مورخ ۱۷ ژانویه ۱۹۲۳

- ۳ - کورنفلد، گزارش شماره ۲۵۷ ( ۲۴/۷ ، ۸۹۱ )، مورخ ۸ سپتامبر ۱۹۲۳
- ۴- وایتهاوس، گزارش شماره ۳۵۴۵ ( ۲۴/۶ ، ۸۹۱ )، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۲۳
- ۵ - کورنفلد، گزارش شماره ۳۲۸ ( ۲۴ / ۸ ، ۸۹۱ )، مورخ ۲۱ دسامبر ۱۹۲۳
- ۶ - کورنفلد، گزارش شماره ۳۵۴ ( ۲۴ / ۹ ، ۸۹۱ )، مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۲۴
- ۷ - فیلیپ، گزارش شماره ۳۳۹ ( ۲۴ / ۱۳ ، ۸۹۱ )، مورخ ۵ مه ۱۹۲۷
- ۸ - هورنی بروک، گزارش شماره ۳۵۰ ( ۲۴ / ۶۶ ، ۸۹۱ )، مورخ ۹ فوریه ۱۹۳۵
- ۹ - چایلنز، گزارش شماره ۴۵۳ ( ۲۴ / ۷۳ ، ۸۹۱ )، مورخ ۱ مه ۱۹۳۵
- ۱۰ - هورنی بروک ، گزارش شماره ۴۸۸ ( ۲۴ / ۸۵ ، ۸۹۱ )، مورخ ۲۸ ژوئن ۱۹۳۵
- ۱۱ - یادداشت وزارت امور خارجه آمریکا ( ۲۴ / ۱۰۱ ، ۸۹۱ )، مورخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۳۶
- ۱۲ - هورنی بروک ، گزارش شماره ۷۲۷ ( ۲۴ / ۹۰ ، ۸۹۱ )، مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۳۶
- ۱۳ - انگرت، گزارش شماره ۱۱۵۲ ( ۲۴ / ۲۰ / ۹۱ ، ۸۹۱ )، مورخ ۱ نوامبر ۱۹۳۷
- ۱۴ - انگرت، گزارش شماره ۱۲۴۵ ( ۱۶۷۹ ، ۸۹۱ )، مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۳۸
- ۱۵ - انگرت، گزارش شماره ۱۵۳۸ ( ۲۴ / ۴۱۵ ، ۸۹۱ )، مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۳۹
- ۱۶ - انگرت، گزارش شماره ۱۷۷۹ ( ۲۵ / ۴۱۵ ، ۸۹۱ )، مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۴۰؛ تأکید متن اصلی است.
- ۱۷ - انگرت ، تلگرام شماره ۱۵۳ ( ۱۹۲ / پی ۱۵ - ۰۰۱ ، ۸۹۱ )، مورخ ۱ دسامبر ۱۹۳۹
- ۱۸ - انگرت ، تلگرام شماره ۱۶۶ ( ۱۹۳ / پی ۱۵ - ۰۰۱ ، ۸۹۱ )، مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۲۹، برای شرح مفصلی از این مسئله، نگاه کنید به « سیاست رادیکالیسم» اثر کرونین.



- ۱۹ - دریفوس، گزارش شماره ۳۹ (۲۶ / ۴۱۵ ، ۸۹۱)، مورخ ۳ مارس ۱۹۴۱
- ۲۰ - دریفوس، گزارش شماره ۱۰۲ (۲۷ / ۳۴ ، ۸۹۱)، مورخ ۲۲ اوت ۱۹۲۵
- ۲۱ - فولر، گزارش شماره ۶۱ (۲ / ۳۴ ، ۸۹۱)، مورخ ۲۲ اوت ۱۹۲۵
- ۲۲ - موری، گزارش شماره ۷۶۸ (۱ / ۳۴ ، ۸۹۱)، مورخ ۳۰ نوامبر ۱۹۲۴
- ۲۳ - هافمن فیلیپ، گزارش شماره ۵۷۰ (۳ / ۳۴ ، ۸۹۱)، مورخ ۳ آوریل ۱۹۲۸
- ۲۴ - فرین، گزارش شماره ۳۹ (۴ / ۳۰ ، ۸۹۱)، مورخ ۲۰ فوریه ۱۹۲۹
- ۲۵ - فرین، گزارش شماره ۵۶ (۵ / ۳۰ ، ۸۹۱)، مورخ ۱۳ آوریل ۱۹۲۹
- ۲۶ - هارت، گزارش شماره ۸۷۴ (۶ / ۳۰ ، ۸۹۱)، مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۱
- ۲۷ - هارت، گزارش شماره ۱۰۶۳ (۱۱ / ۳۴ ، ۸۹۱)، مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۳۲
- ۲۸ - هارت، گزارش شماره ۱۲۴۱ (۱۳ / ۳۴ ، ۸۹۱)، مورخ ۴ اکتبر ۱۹۳۲
- ۲۹ - جان دبلیو. گرت، کنسول آمریکا در رم، گزارش شماره ۱۵۷۶ (۱۲ / ۳۴ ، ۸۹۱)، مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۲
- ۳۰ - روسی، کاردار ایتالیا در واشنگتن، به کوردل هال، وزارت امور خارجه آمریکا (۳۲ / ۳۴ ، ۸۹۱)، مورخ ۸ اوت و ۲۰ اوت ۱۹۳۴
- ۳۱ - هورنی بروک، گزارش شماره ۵۳ (۸۱ / ۲۰ ، ۸۹۱)، مورخ ۷ مارس ۱۹۳۴
- ۳۲ - وزارت امور خارجه آمریکا، یادداشت شماره (۱۱ / ۳۰ ، ۸۹۱)، مورخ ۵ مارس ۱۹۳۵
- ۳۳ - «وضعیت جنگی ارتش ایران»، دریفوس، گزارش شماره ۱۰۲ (۲۷ / ۴۱۵ ، ۸۹۱)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۱
- ۳۴ - علایی [علاء] به آن دبلیو. دالس، رئیس بخش امور خاور نزدیک (۱ / ۲۴۸ / ۸۹۱)، مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۲۳
- ۳۵ - موری، گزارش شماره ۷۷۳ (۹ / ۲۴۸ ، ۸۹۱)، مورخ ۳۰ نوامبر ۱۹۲۴
- ۳۶ - کورنفلد، گزارش شماره ۴۴۰ (۶ / ۲۴۸ ، ۸۹۱)، مورخ ۱ آوریل ۱۹۲۴
- ۳۷ - کورنفلد، گزارش شماره ۴۸۴ (۷ / ۲۴۸ ، ۸۹۱)، مورخ ۸ مه ۱۹۲۴

۳۸ - کورنفلد، گزارش شماره ۴۹۵ ( ۲۴۸/۸، ۸۹۱ )، مورخ ۱۴ مه ۱۹۲۴. یکی از گزارش های موری در همین ارتباط حاوی اطلاعات مفید و جالبی است: «ستوان برو، یک خلبان فرانسوی که در بهار ۱۹۲۴ برای سرویس دهی به شش هواپیمای فرانسوی خریداری شده از فرانسه به استخدام دولت ایران در آمد، و در خلال در گیری های اخیر با شیخ محمره به همراه رئیس الوزراء [ رضا خان ]» در جبهه « عربستان [خوزستان] بود، در تاریخ ۱۷ دسامبر از بهبهان به قصد اصفهان حرکت کرد و کاملاً ناپدید شد و به مدت ۱۹ روز هیچ اثری از او به دست نیامد. اگر چه هنوز جزئیات دقیقی از ماجرا در دست نیست، محرز شده است که "برو" بعد از سقوط هواپیمایش صحیح و سالم به اصفهان رسیده است. یک مکانیک فرانسوی نیز که همراهش بود بدون هیچ جراحتی از این حادثه جان سالم به در برده است. در مجلس دیدار نمایندگان دیپلماتیک با رئیس الوزراء در تاریخ ۵ ژانویه که به مناسبت بازگشت پیروز مندانه اش از عربستان [ خوزستان ] برگزار شده بود، وزیر مختار فرانسه اولین خبر سلامت ستوان "برو" را به او داد. اگر چه ظاهراً رئیس الوزرا از جان بدر بردن برو خشنود بود، مجموعه حوادثی که برای هر شش هواپیمای فرانسوی تحویل شده به دولت ایران در تاریخ ۱۹۲۴ اتفاق افتاد جالب توجه است. کل آنها به علتی از علل از کار افتاده اند، و بدین ترتیب فقط یونکرهای المانی و ۲ هواپیمای روسی و در حریم هوایی ایران جولان می دهند، که البته اصلاً به مذاق فرانسوی ها خوش نمی آید. شکی نیست که فرانسوی ها هواپیماهای معیوب جنگی را به ایرانی ها انداخته بودن، زیرا تصور می کردند که هر چیزی از سر ایرانی ها م زیاد است.» موری، گزارش شماره ۸۳۲ ( ۲۴۸/۱۰، ۸۹۱ )، مورخ ۷ ژانویه ۱۹۲۵.

۱- د. مفتاح، وزیر مختار ایران در واشنگتن، به استیمسن، وزیر امور خارجه

آمریکا ( ۲۴۸/۱۴، ۸۹۱ )، مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۲۹

۴۰ - وزارت جنگ به استیمسن، مورخ ۲۴ اوت ۱۹۲۹

۴۱ - ویلارد، گزارش شماره ( ۲۴۸/۲۲، ۸۹۱ ) مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۳۰

- ۴۲ - گزارش قبلی هارت، شماره ۱۲۵۰ (۳۴ / ۸۹۱)، مورخ ۷ اکتبر ۱۹۳۲
- ۴۳ - هارت، گزارش شماره ۱۳۶۷ (۷۵ / ۸۹۱، ۲۰)، مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۳۳
- ۴۴ - هارت (۳۸ / ۸۹۱، ۲۴۸)، مورخ ۸ مارس ۱۹۳۳.
- ۴۵ - همان
- ۴۶ - ری اترتن، گزارش شماره ۵۹۱، لندن (۳۶ / ۲۴۸، ۸۹۱)، مورخ ۳ ژانویه ۱۹۳۳؛ هارت، گزارش شماره ۱۵۳۴ (۴۳ / ۲۴۸، ۸۹۱) مورخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۳۳
- ۴۷ - هارت، همان.
- ۴۸ - هورنی بروک، گزارش شماره ۵۳ (۸۱ / ۲۰، ۸۹۱)، مورخ ۷ مه ۱۹۳۴
- ۴۹ - هورنی بروک، گزارش شماره ۲۲۰ (۵۵ / ۲۴، ۸۹۱)، مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۴
- ۵۰ - - هورنی بروک، گزارش شماره ۱۰۵ (۴۸ / ۲۴۸، ۸۹۱)، مورخ ۱۲ ژوئن ۱۹۳۴
- ۵۱ - هورنی بروک، گزارش شماره ۱۰۴ (۱۵۳ / ۹۱، ۷۴۱)، مورخ ۱۲ ژوئن ۱۹۳۴
- ۵۲ - همیلتن به ترو، مورخ ۶ ژوئن ۱۹۳۴؛ در همیلتن، گزارش شماره ۱۰۴ (۱۵۳ / ۹۱، ۷۴)، مورخ ۱۲ ژوئن ۱۹۳۴
- ۵۳ - هورنی بروک، گزارش شماره (۴۳ / ۷۹۶، ۸۹۱)، مورخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۳۴
- ۵۴ - هورنی برک، گزارش شماره ۲۲۹ (۵۸ / ۲۴۸، ۸۹۱)، مورخ ۲ اکتبر ۱۹۳۴
- ۵۵ - هورنی بروک، گزارش شماره ۴۱۸ (۶۱ / ۲۴۸، ۸۹۱)، مورخ ۱۶ آوریل ۱۹۳۵
- ۵۶ - همان
- ۵۷ - اطلاعات، مورخ ۱۱ مارس ۱۹۳۵؛ در هورنی بروک، گزارش شماره

- ۳۹۰ ( ۶۰ / ۲۴۸ ، ۸۹۱ ) ، مورخ ۲۱ مارس ۱۹۳۵
- ۵۸ - موس ، گزارش شماره ۱۳۵۶ ( ۷۰ / ۲۴۸ ، ۸۹۱ ) ، مورخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۳۸
- ۵۹ - موس ( ۷۲ / ۲۴۸ ، ۸۹۱ )
- ۶۰ - انگرت ( ۷۳ / ۲۴۸ ، ۸۹۱ )
- ۶۱ - « وضعیت جنگی ارتش ایران . » در یفوس ، در گزارش شماره ۱۰۲ ( ۲۷ )

- ۱۸۴۱ / ( ۴۱۵ ، ۸۹۱ ) ، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۸۴۱
- ۶۲ - تبدیل در آمدهای داخلی رضا شاه به ارز و سپرده گذاری آنها در بانک های خارجی در کتاب
- ( Mohammad Gholi Majd Resitance to the shah ) ، صص ۳۶ - ۳۵ ، بحث شده است .

## فصل دهم

### ارتش در دوره رضا شاه

حسین کاوشی در مقاله ای « ارتش در دوره رضا شاه » اینگونه تحلیل می کند: پس از کودتا رضاخان وزیر جنگ گردید و از ۲۶ بهمن ۱۳۰۳ فرماندهی کل قوای ارتش ایران را به عهده گرفت. در این دوره زمانی، يك هیأت نظامی انگلیسی در تهران به سر می برد و بخش مهم مأموریت آن، بازسازی ارتش بود. این هیأت در این مورد که رضاخان مسلط ترین و خوش آتیه ترین فرد نظامی ایران در آن زمان برای ریاست ارتش بود، تردیدی نداشت و دولتی ترکیب یافته از سید ضیاءالدین و رضاخان مغلوب نشدنی به نظر می رسید.

ارتش ایران تا قبل از دوره رضا شاه مبتنی بر جمع آوری نیروها از ایلات و ملك الطوایف بود که به شکلی کاملاً سنتی فرماندهی می شد. اولین تلاشها در جهت ایجاد تحول در ارتش در دوره صفویه صورت گرفت. از جمله در عهد شاه عباس اول (۱۰۰۸ - ۹۶۷ ش) واحدهای تفنگچی و توپچی ایجاد شد و هیأتی از کارشناسان نظامی به سرکردگی برادران شرلی به دربار شاه عباس آمدند. با همکاری برادران شرلی در ایران رشته های سواره نظام و پیاده نظام و توپچیان شکل گرفت و نیز کارخانه های تولید اسلحه در اصفهان به وجود آمد. با این حال و با وجود به کار گرفتن کارشناسان اروپایی، استفاده از توپخانه در عهد جانشینان شاه عباس از رونق افتاد. (۱)

#### \* ارتش در دوره قاجار

تلاش برای تجهیز ارتش ایران در دوره های بعد ادامه یافت، تا اینکه سلسله قاجار در قرن سیزدهم هجری به قدرت رسید. هر چند پادشاهان قاجار به امر ایجاد يك نیروی

نظامی مدرن، که می توانست آنها را در مقابل حملات خارجی و شورشهای داخلی حفظ کند، توجه اندکی داشتند، اما به طور کلی در دوران قاجار کوششهایی برای اصلاحات نظامی بر اساس الگوهای غربی صورت گرفت که هر چند تداوم نداشت و به هدف نهایی نرسید، اما خود زمینه ساز و مقدمه ایجاد ارتش نوین در ایران بود. نخستین اقدام در این زمینه در دوران فتحعلی شاه توسط عباس میرزا نایب السلطنه صورت گرفت.

شاید بتوان گفت تنها فردی از قاجاریه که به اهمیت ارتش نوین واقف بود، ولیعهد فتحعلی شاه، عباس میرزا بود. وی با استفاده از قراردادهای استاد کاران فرانسوی و انگلیسی را به خدمت گرفت تا در ایجاد یک نیروی مسلح به سبک غربی در آذربایجان (۲) دست به کار شوند. از جمله اقدامات دیگر وی اعزام چند محصل به خارج جهت تحصیل در رشته های فنی و حرفه ای و ایجاد روابط حسنه با غرب بود. اقدامات عباس میرزا با مرگ وی قبل از جلوس به سلطنت ناتمام ماند بعد از او تنها اقدامات پراکنده ای در جهت آوردن کارشناسان نظامی خارجی و آموزش نیروی نظامی انجام گرفت. (۳)

مهم ترین گام در جهت نوسازی ارتش ایران پس از عباس میرزا، ایجاد مدرسه دارالفنون به ابتکار امیر کبیر، اولین صدراعظم ناصرالدین شاه بود که در آن به آموزش نظامی تأکید می شد. امیرکبیر به استخدام کارشناسان و مستشاران اتریشی - مجارستانی در دارالفنون همت گمارد. از اقدامات دیگر وی در جهت اصلاحات نظامی پرداخت مقرری ثابت برای افسران و سربازان، ایجاد کارخانه های اسلحه سازی، تهیه اونیفورم های نظامی الهام گرفته از سبک اتریشی با پارچه ایرانی، تنظیم نظامنامه ای برای الگوی رفتاری سربازان، رده بندی سلسله مراتب بر مبنای سیستم های نظامی اروپایی، انتشار راهنماهایی برای آموزش های نظامی ایجاد پادگان ها، اسلحه خانه ها، پاسگاهها و سایر امکانات دفاعی مورد نیاز در استان ها و مناطق سوق الجیشی کشور. (۴)

با وجود همه این تلاش ها که البته پیگیر و دائمی نبود و توسط افرادی خاص

صورت گرفت و پس از آنها مساعی لازم جهت به ثمر رساندن اقدامات آنان انجام نگرفت. همچنان رویه ارتش ایران در سربازگیری به طور عمده، استفاده از سهمیه ایلات و عشایر بود و در دوره قاجار نیز که مهم ترین ساختار دستگاه دولت، ارتش بود ارتشی منسجم و یک پارچه به وجود نیامد. وظایف و مأموریت های ارتش در آن دوره به این شرح توصیف شده است:

« شاه از ارتش برای حفظ سلطه و امتیازهای ویژه خود، دفاع از ایران در مقابل تهاجم های بیگانه، سرکوبی قیام های عشایری و به طور کلی اعمال قدرت دولت استفاده می کرد». (۵)

شایان ذکر است نفوذ و قدرت مداخله گر خارجی یعنی انگلستان و روسیه در این دوره به علت ضعف مفرط پادشاهان قاجار، تمام شئون داخلی کشور را تحت تأثیر قرار می داد و منافع این دو قدرت با ایجاد یک ارتش ملی قدرتمند ایرانی همخوانی نداشت. طوسی می نویسد: به عقیده این دو رقیب تمامیت ارضی ایران به موازنه دو جانبه آنها ( موازنه ای که با رقابت و در عین حال سازش به دست می آمد) بستگی داشت، نه به نیروی نظامی قدرتمندی که خود ایران می بایست در اختیار داشته باشد. (۶)

علاوه بر رقابت شدید و توطئه های روسیه و انگلستان، عوامل داخلی موجود که تأثیر منفی بر روند برنامه های نوسازی و بهبود ارتش داشتند عبارت بودند از: مخالفت برخی از فرماندهان ارتش سنتی، شاهزادگان یا صاحب منصبان، ناکافی بودن امکانات مالی، دلسردی عباس میرزا بر اثر شکست ها و عدم همکاری دولتهای فرانسه و انگلستان در روزهای حساس جنگ ایران و روسیه، دشواری پذیرش و جذب فنون نظامی وارداتی از اروپا از سوی جامعه ایرانی وابسته به آداب و سنن بومی، مانعی برای موفقیت این برنامه ها اعلام شد. (۷)

با توجه به موانع و مشکلاتی که یاد شد تلاش های انجام گرفته به نتیجه نرسیده و قشون دائمی ایران پس از انقلاب مشروطیت همچنان از دسته های مختلف تشکیل شده بود که هر دسته تحت اراده ی افسران یک دولت اداره می شد و به این ترتیب

دولت های انگلیس، روس، سوئد و خود ایران در آن ها دخالت داشتند و به این نحو امکان داشت هر از چندی یکی از این دسته ها به تحریک فرماندهان خود و بنا بر مصالح دولت متبوع و یا تحت تأثیر عوامل دیگری بر ضد مصالح دولت دیگر، اقداماتی به عمل آورد. این مسئله از مدتها پیش مورد توجه انگلیسی ها واقع شده بود و رفع این خطر را فقط با متحدالشکل شدن قشون مختلف ایران مقدور می دیدند. (۸) فکر ایجاد قشون متحدالشکل در ایران به این صورت در ذهن انگلیسی ها شکل گرفت و وقایع بعدی آن را تقویت کرد.

پس از پایان جنگ جهانی اول، ایران که ناخواسته به عنوان میدان کارزار ابرقدرتها درگیر جنگ شده بود با مسائل عمده ای روبرو بود که از آن جمله می توان از کمبود مواد غذایی، گرانی قیمت ها، بازگشت قدرت رؤسای قبایل و ملاکین و مضمحل شدن اقتدار دولت مرکزی و کشمکش های روسیه و انگلیس در ایران نام برد که موجب نارضایتی مردم و نیز افزایش احساسات ملی گرایانه در کشور شد. و روحیه تمرد در مردم اوج گرفت و مقاومت هایی در نقاط مختلف کشور به ظهور پیوست که مهم ترین آنها نهضت میرزا کوچک خان در گیلان و شیخ محمد خیابانی در تبریز بود. (۹)

همچنین مقارن این احوال دولت انگلیس نیرویی به نام « پلیس جنوب » در جنوب ایران داشت و قشون دیگری هم به نواحی شمالی و شرقی ایران وارد کرده بود که مانع تجاوزات روس ها به خاک ایران شود. نگاهداری این دستجات مستلزم مخارج گزاف بود که هم موجب اعتراض نمایندگان ملت انگلیس در پارلمان شد. بود و هم ملت و دولت ایران دائماً نسبت به غیر قانونی بودن « پلیس جنوب » اعتراض می کردند و آن را نیرویی متجاوز می دانستند و حفظ این نیرو را مشکل می کرد. به علاوه در همین اوقات افکار بلشویسم هم در میان افسران روسی قزاقخانه ی ایران رسوخ کرده بود و رفته رفته وجود لشکر قزاق تحت هدایت آن افسران، برای مصالح انگلیس بسیار خطرناک می شد. (۱۰) این عوامل موجب شدن تا زمامداران انگلیس فکر « یک کاسه کردن » قشون رنگارنگ ایران را که از مدتها پیش در ذهن داشتند عملی نمایند. قوای نظامی ایران در سال ۱۲۹۸ ش ( ۱۹۱۹ م ) مرکب از چهار قسمت بود:



۱ - لشکر قزاق (۱۱) زیر نظر افسران روس و تحت امر وزارت جنگ کشور.  
 ۲ - ژاندارمری (۱۲) دولتی زیر نظر افسران ایران و عده بسیار قلیلی افسران سوئدی.

۳ - بریگاد مرکزی شامل دو افسر خارجی و سایر نیروهای ایرانی.

۴ - تفنگچیان جنوب ایران یا پلیس جنوب که از طرف دولت ایران به رسمیت شناخت نشد و جزو قشون رسمی ایران محسوب نمی شد اما چون همه زد و بندها برای رسمی شدن این نیرو و ضمیمه کردن آن به قوای متحدالشکل بود ذکر گردید. (۱۳)

انگلیس برای رسیدن به منافع مورد نظر خود یعنی به رسمیت شناختن پلیس جنوب و تشکیل قشون متحدالشکل همه تلاش خود را به کار بست. مذاکرات انگلیس با ایران در این زمینه تا سال ۱۲۹۸ ه. ( ۱۹۱۹ م ) به جایی نرسید. تا اینکه در این سال با انعقاد قرارداد معروف ۱۹۱۹ ( با پرداخت رشوه به کابینه و ثوق الدوله ) مذاکرات فیما بین را به پایان رسانید و آمال و نیت خویش را، راجع به نظام ایران در قالب ماده سوم آن قرارداد به شرح زیر ساخته و پرداخته کرد. (۱۴)

ماده سوم: دولت انگلیس به خرج ایران صاحب منصبان، ذخایر، مهمات و سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحدالشکل که دولت ایران آن را برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظر دارد، تهیه خواهد کرد. عده و مقدار ضرورت صاحب منصبان و ذخایر و مهمات مزبور به توسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد شد و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهند داد، معین خواهد شد. (۱۵) بر اساس این ماده دولت انگلستان هیأتی را به شرح زیر به ایران فرستاد:

۱- ژنرال دیکسون ۲- ژنرال دلیستن ۳- کننل لامونت ۴- کننل دوم موئن ۵- کننل دوم فریزر ۶- کننل دوم فورتنسکو ۷- کننل دوم استیل. متقابلاً دولت ایران نیز برای عضویت کمیسیون نظامی قرارداد ۱۹۱۹ صاحب منصبان زیر را معرفی نمود: ۱- سردار مقتدر از قشون ۲- سردار مدحت از قشون ۳- سردار همایون از قشون ۴-

سردار مخصوص از قزاقخانه ۵- کلنل دوم عزیز الله خان از ژاندارمری ۶- کلنل دوم فضل الله خان از ژاندارمری ۷- ماژور علی خان از ژاندارمری این هیأت چهارده نفری «کمیسیون مطالعات نظام» نامیده شد و جلسات آن مستمرا از اول دی ماه ۱۲۹۸ در هر هفته دو نوبت تشکیل می‌گردید و قرار بود در اواخر اسفند ماه ۱۲۹۸ آماده و مورد عمل واقع شود. روز اول نوروز ۱۲۹۹ یکی از اعضای ایرانی کمیسیون (کلنل فضل الله خان) خودکشی کرد و این فاجعه غم‌انگیز چند روزی تسلیم طرح را به عقب انداخت سرانجام در ۱۵ فروردین ۱۲۹۹ برای تصویب هیأت وزیران تسلیم وزیر جنگ گردید. طرح پیشنهادی کمیسیون مطالعات نظام بسیار جامعه و همه جانبه تهیه شده بود در عین حال نقاط ضعفی هم در آن وجود داشت گرچه این طرح با لغو قرارداد ۱۹۱۹ مورد عمل واقع نشد ولی عملا در اواخر سال ۱۳۰۰ شمسی که قشون متحدالشکل به وجود آمد تاثیر این طرح نه تنها دنباله پیدا کرد بلکه طرح قشون متحد الشکل جدید همان الگوی طرح نظامی قرارداد ۱۹۱۹ بود و چون امکانات موجود اجازه پیاده کردن آن طرح را نمی‌داد تدریجا به مرحله اجرا در آمد. سردار سپه رضاخان برای تشکیل قشون متحد الشکل يك شورای قشون تشکیل داد که چهار نفر از اعضای آن عضو کمیسیون مطالعات نظام قرارداد بودند مانند سردار مقتدر و سردار مدحت، سرهنگ عزیز الله خان و سرهنگ علی خان و بعدا سردار همایون نیز که عضو دیگری از آن کمیسیون بود وارد کمیسیون سردار سپه شد. (۱۶)

کلیه مساعی انگلیس برای کنترل قشون مختلف ایران و متحدالشکل کردن و زیر امر خود در آوردن آن با توجه به مخالفت های شدید داخلی و عدم تصویب مجلس به جایی نرسید و انگلیسی ها دریافتند که انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ خطی بزرگ بوده است که با مقتضیات سیاست آن زمان جور در نمی‌آمد، چه با اعتراضات شدید ایرانی ها مواجه شد و موجب تفرع عامه ایرانی نسبت به سیاست آنها شد. از این رو مستشاران نظامی آنها از توازن خارج شدند. فقط کلنل اسمایس ماند که می‌باید عامل اجرای نقشه پر دامنه و بسیطی باشد تا مفاد قرارداد ۱۹۱۹ را به صورت دیگری عملی

نماید و آن کودتای معروفی بود که هفت ماه بعد در شب سوم اسفند سال ۱۲۹۹ ه.ش (۱۹۲۱ م) در تهران صورت گرفت. (۱۷)

### رضاخان و تشکیل ارتش نوین

همان طور که گفته شد، دولت مرکزی ایران در سالهای واپسین سلطنت قاجار، نیروهای مختلفی در اختیار داشت که شامل نیروهای مسلح زیر می شد:

۱ - قزاقها، که در سال ۱۲۵۸ ش به امر ناصرالدین شاه به وجود آمد و زیر نظر روس ها بود.

۲ - ژاندارمری با ۸۴۰۰ سرباز، زیر فرمان افسران سوئدی که در سال ۱۲۹۰ ش ایجاد شد.

۳ - تیپ مرکزی که در سال ۱۲۹۵ ش تأسیس شد و دارای دو افسر خارجی ( سوئدی، لهستانی ) ۱۲۶ افسر ایرانی و ۲۱۴۲ سرباز بود.

۴ - پلیس جنوب که در سال ۱۲۹۵ ش به وجود آمد و زیر نظر انگلیس ها بود. (۱۸)

انگلیسی ها پس از آنکه توفیقی در عملی کردن قرارداد ۱۹۱۹ و یکپارچه کردن این نیروها و تحت امر خود در آوردن آن به دست نیاورند و با اعتراضات گسترده مردم و مجلس ایران مواجه شدند، تصمیم به اجرای نقشه ای گرفتند تا کلیه مفاد قرارداد ۱۹۱۹ را به صورت دیگری عملی نمایند. نقشه آنها روی کار آوردن يك حکومت مرکزی قدرتمند و البته دست نشانده در ایران بود.

انگلیسی ها که تبدیل ایران به يك کشور تحت الحمایه را غیر ممکن دیدند لذا به تشکیل يك دولت مرکزی قوی متمایل شدند تا بتواند با تهدیدات داخلی ( گیلان، تبریز و سایر نقاط ) و نیز گروههای چپ یا حرکت‌های طالب خودمختاری مقابله کند. لذا فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران، ژنرال آبرون ساید، ابتدا به رضاخان کمک کرد، تا

قدرت را در تیپ قزاق به دست آورد و سپس او را به انجام کودتا تشویق کرد. (نقشه کودتا با همکاری سید ضیاء و رضاخان و با حمایت آبرون سایید عملی شد). با ورود نیروهای قزاق به تهران در سوم اسفند ۱۳۹۹ رضاخان وزیر جنگ و سید ضیاء نخست وزیر دولت جدید شد. کنترل بر تیپ قزاق، از پایه های قدرت حکومت جدید و بخصوص شخص رضاخان بود. (۱۹) پس از به قدرت رسیدن رضاخان، تشکیلات نظامی ایران بر اساس نقشه های از پیش طراحی شده انگلستان تجدید سازمان یافت و اصلاحاتی به عمل آمد. (۲۰)

پس از کودتا رضاخان وزیر جنگ گردید و از ۲۶ بهمن ۱۳۰۳ فرماندهی کل قوای ارتش ایران را به عهده گرفت. در این دوره زمانی، يك هیأت نظامی انگلیسی در تهران به سر می برد و بخش مهم مأموریت آن، بازسازی ارتش بود. این هیأت در این مورد که رضاخان مسلط ترین و خوش آئینه ترین فرد نظامی ایران در آن زمان برای ریاست ارت(۲۱)ش بود، تردیدی نداشت و دولتی ترکیب یافته از سید ضیاءالدین و رضاخان مغلوب نشدنی به نظر می رسید.

بیشتر نظامیانی که در کودتا، رضاخان میرپنج را یاری کردند و سپس مجری اوامر او در دوران وزارت جنگ، نخست وزیری و پادشاهی بودند، در شمار نخبگان کشور در آمدند، گروهی از اهرمهای سلطنت استبدادی وی گردیدند و عده ای نیز در هموار ساختن رژیم خودکامه پسرش، محمدرضا، نقش اساسی داشتند(۲۲).

رضاخان پس از کودتا به کار میرزا کوچک خان در گیلان و شیخ محمد خیابانی در تبریز خاتمه داد، شورشهای قبایل را در اقصی نقاط کشور سرکوب کرد، مخالفت نیروهای چپ را فرو نشاند و قدرتش را کاملاً تثبیت کرد. سپس دست به اقداماتی زد که سرانجام به اعلام تأسیس سلسله جدید پهلوی توسط مجلس مؤسسان در آذر ماه سال ۱۳۰۴ ش منتهی شد.

انگلیس که نتوانست با اجرای قرارداد ۱۹۱۹ به اهدافش در ایران برسد، با به قدرت رساندن رضاخان و تشکیل ارتشی منظم به دست او به هدفش رسید. ارتشی که ابزاری در دست استعمار بود. رضاشاه از نظر سیاست خارجی مسئله ای نداشت.

انگلیس که قوی ترین نیروی منطقه بودند، او را آوردند و از او پشتیبانی کردند. دولت شوروی، (۲۳) که در ضعف کامل بود، از صعود رضا شاه حمایت کرد و بعدها نیز مشکلی برای او ایجاد ننمود. بنابراین در زمینه امنیت ملی، رضا خان مسئله خارجی نداشت. در زمینه داخلی رضا شاه مسائل خود را با همان ابزاری که می شناخت حل کرد؛ یعنی ارتش (۲۴).

رضا شاه علاوه بر وزیر جنگ فرماندهی دیویزیون قزاق را عهده دار بود و در صدد تشکیل قشون بود که تمام نیروهای مختلف و رنگارنگ را ضمیمه کار خود نماید. نیرومندی قشون از دیدگاه قوام السلطنه نخست وزیر وقت صرفا برای حفظ تمامیت ارضی ایران بود ولی سردار سپه قدرتمندی خود را برای برنامه های آتی خود لازم و ضروری می دانست و بالاخره قوام السلطنه را راضی کرد که ژاندارم و قزاق درهم ادغام شوند و قشون متحد الشکل به وجود آید. قوام السلطنه با متحد الشکل شدن قشون موافقت کرد ولی از واگذاری شهرباتی که تحت سیطره افسران سوئدی بود خودداری نمود و بالاخره پس از کشمکشهای زیاد و سخنرانیهای متعدد سردار سپه در ژاندارمری و دادن وعده و عید موافقت افسران ژاندارمری را جلب نمود و با خود همراه ساخت و روز ۱۴ جدی (دی ماه) ۱۳۰۰ فرمان تشکیل قشون متحد الشکل صادر شد به موجب این فرمان يك ارکان حرب و يك شورای قشونی در ارکان حرب کل قشون که خود از پنج دایره ترکیب می شد به وجود آمد. در همین فرمان پنج لشکر پی ریزی شد که مجموع نفرات آن اعم از افسر و درجه دار و تاییین سی هزار نفر بود. (۲۵)

اصلاحات در نیروی مسلح و تقویت ارتش در رأس برنامه های رضا شاه قرار داشت و هزینه های نظامی بزرگ ترین رقم بودجه را تشکیل می داد. در ارتش ایران سمت های آزاد برای بیگانگان فقط شامل کارشناسی فنی برای قورخانه سلطنتی و مربی گری سوارکاری بود، هزینه های نظامی به طرز چشمگیری افزایش یافت و در سال ۱۳۰۱، حدود ۴۷ درصد از کل بودجه دولت مرکزی را تشکیل می داد. دیویزیون قزاق ایرانی، واحد تفنگداران جنوب ایران، ژاندارمری و سایر واحدهای

نظامی در نیروی مسلح واحد متحد شدند. به طوری که در ۱۳۰۳ ش رضا شاه فرماندهی يك ارتش ۸۰/۰۰۰ نفری را بر عهده داشت.

### اعزام محصلین به اروپا

قوام السلطنه در دوره دوم رئیس الوزاری (۱۳۰۱) در صدد بود عده ای مستشار نظامی از فرانسه برای تعلیم نفرات قشون ایران استخدام کند ولی سردار سپه وزیر جنگ معتقد بود که اگر عده ای دانشجوی نظامی برای تحصیل به اروپا اعزام شوند مفیدتر خواهد بود. به هر نحوی که بود قوام السلطنه با تز وزیر جنگ موافقت نمود. لایحه اعزام شصت نفر محصل نظامی به اروپا به مجلس شورای ملی تقدیم و پس از چندین جلسه بحث و مذاکره سرانجام به تصویب رسید و مبلغ ۶۷۱۶۰۰ فرانک مخارج تحصیلی یکساله دانشجویان مزبور از محل اعتبارات وزارت جنگ تامین شد. در مرحله نخست در میان صاحب منصبان قشون سابقه اعزام انجام گرفت و در نتیجه ۴۷ نفر از سرتیپ تا نایب سوم انتخاب و در ۱۳ خرداد ۱۳۰۲ به مدارس نظامی فرانسه اعزام گردیدند. اعزام محصل نظامی به اروپا همچنان ادامه یافت و هر سال چندین نفر برای تکمیل معلومات نظامی راهی سفر می شدند. در سال اول مجموعاً پنجاه دانشجوی نظامی در اروپا به خرج قشون مشغول تحصیل شدند و در سال بعد تعداد صاحب منصبانی که برای تکمیل و تمرین به اروپا سفر کردند ۲۵ نفر و سال سوم این عده به ۴۷ نفر رسید و در سال پنجم ۵۵ نفر بودند و این روند همچنان تا تاسیس دانشگاه جنگ ادامه یافت. عده ای از افراد که با هزینه شخصی به اروپا عزیمت نموده و در مدارس نظامی به تحصیل اشتغال داشتند پس از اتمام تحصیلات و ورود به ایران با درجه افسری استخدام و مطابق رشته تخصصی خود در واحدهای نظامی وارد کار شدند مانند احمد وثوق فارغ التحصیل مدرسه سن سیر فرانسه، حسین قلی اسفندیاری، حسن علی اسفندیاری، غلام حسین نقدی، ابراهیم ارفع و محمود امین. (۲۶)

در سال ۱۳۰۵ ش با تأیید مجلس گروهی از افسران ایرانی برای گذراندن دوره های آموزشی به مدارس نظامی اروپای غربی و به ویژه فرانسه فرستاده شدند. در سال ۱۳۰۹ ارتش ایران بیش از ۱۰۰ هزار نفر برآورد می شد که حدود ۲۰ هزار نفر ژاندارم و بقیه افراد نیروهای عادی بودند. (۲۷)

رضا شاه به ارتش مدرن به عنوان پایه اصلی نظام جدید خود تکیه کرد. هنگامی که بودجه دفاعی سالانه از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ ش بیش از پنج برابر شد و قانون سربازگیری (۲۸) موجب افزایش امکان دسترسی به جمعیت شد، شمار افراد نیروهای مسلح به ۱۲۷ هزار نفر رسید. این ارتش با يك نیروی هوایی کوچک، يك هنگ مکانیزه شامل ۱۰۰ تانک و چند کشتی جنگی در خلیج فارس تکمیل شد. وی به طور منظم و حساب شده ای سران نظامی را با رژیم خود متصل کرد و سطح زندگی افسران حرفه ای را به سطحی بالاتر از سایر کارکنان دولتی رساند. (۲۹)

محمدرضا شاه، در کتاب پاسخ به تاریخ در مورد اقدامات پدرش چنین می گوید: «بعد از حمله به تهران و کودتا، پدرم با لحنی شکوه آمیز می گفت «ای کاش هزار قبضه تفنگ يك دست در اختیارم بود». و در پی آن به محض این که فرصتی به دست آورد، در صدد تشکیل يك قدرت نظامی مناسب بر آمد و در آغاز کار ارتشی مشتمل بر: يك لشکر پیاده، يك تیپ مستقل، و واحدهای ویژه برای تأمین ارتباطات به وجود آورد. او ضمناً در نقاط حساس و استراتژیک جاده های کشور، پاسگاههای کوچکی بر پا کرد؛ و بعد از مدتی نیز نیروی هوایی و دریایی ایران را بنیان نهاد. استخوان بندی اولیه فرماندهان ارتش جدید ایران را افسران فرانسوی تشکیل می دادند و افسران ایرانی هم که می بایست در آینده به فرماندهی ارتش گماشته شوند، برای تحصیل به فرانسه اعزام شدند تا در مدارس نظامی آن کشور مثل «سن سیز» «سومور» یا «سن مگزان» فنون نظامی را بیاموزند. (۳۰)

## \*تاسیس نیروی هوایی

همان هنگام که ارتش نوین ایران در حال تشکیل بود (۱۳۰۰) در شعبه تنسیقات از دایره عملیات، دفتری هم به نام «دفتر هواپیمایی» پیش بینی گردید و نخستین بار در ارتش ایران نام هواپیمایی جزو سازمان در آمد و در حقیقت هسته مرکزی نیروی هوایی ایران گردید. در سال ۱۳۰۱ دولت ایران نخستین هواپیما را از شرکت یونکرس آلمان خرید و در سال بعد دو هواپیمای دیگر به نام های گیلان و مازندران از همان شرکت خرید و چند ماه بعد چهار هواپیما از شوروی خریداری کرد. بدین ترتیب در آخر سال ۱۳۰۲ ش، نیروی هوایی ایران مرکب از هفت هواپیما بود. (۳۱)

در پنجم اسفند ماه ۱۳۰۴ ش بود که نخستین خلبان ایران، سرهنگ احمدخان نخجوانی، با يك هواپیمای برگه - ۱۹ که از فرانسه خریداری شده بود از فرودگاه نظامی ویلاکوپلی پرواز کرد و پس از نشستن در چند شهر، بالاخره در فرودگاه قلعه مرغی تهران با حضور رضا شاه و مقامات دولتی و ارتشی به زمین نشست. در همین روز سازمان هواپیمایی ایران رسمی شد و سرهنگ احمدخان نخجوان به ریاست آن انتخاب گردید. (۳۲) در سال ۱۳۰۶ سازمان هواپیمایی توسعه پیدا کرد و تعدادی از دانشجویان نظامی که در فرانسه و شوروی فن خلبانی و مکانیکی را آموخته بودند به ایران بازگشتند و دولت نیز سیزده فروند هواپیمای جدید خریداری نمود به طوری که جمه هواپیما ها به ۳۳ فروند رسید از این تاریخ اداره هواپیمایی قشون در عملیات جنگی شرکت می نمود. در سال ۱۳۱۱ در ایران مدرسه خلبانی تاسیس گردید و بیست دانشجو پذیرفته شدند و مدت آموزش آن دو سال بود. اولین دوره مدرسه خلبانی توانست چهارده خلبان تحویل نیروی هوایی بدهد و به همین ترتیب همه ساله عده ای دانشجو آموزش خلبانی را فرا گرفته به نیروی هوایی ملحق می شدند. در سال ۱۳۱۲ مدرسه دیده بانی هوایی که دوره آن یکساله بود تشکیل



گردید. آموزشگاه فنی و کارخانه های هواپیما سازی نیز در این سال در نیروی هوایی تاسیس یافت. با توجه به توسعه روز افزون نیروی هوایی وزارت جنگ چهار معلم خلبان سوئدی استخدام کرد و سپس چهار معلم دیگر خلبان از بلژیک به استخدام در آورد و همچنین سرهنگ هوایی سوئدی موسوم به نوروکیست را استخدام کرد و در راس ستاد نیروی هوایی قرار داد و از متخصصین انگلیسی نیز يك نفر به عنوان کارشناس فنی استخدام شد. (۳۳)

### \* تاسیس نیروی دریایی

پیشینه نیروی دریایی ایران به عکس نیروی هوایی که سابقه ای در ارتش ایران نداشت به سالیان دور باز می گردد. اما ایجاد نیروی دریایی جدید در ایران بدین شرح بود. پس از تشکیل ارتش نوین، کشتی کوچک مظفری ( تنها کشتی ای که در اختیار دولت بود ) به تصرف ارتش در آمد و رضا خان در سال ۱۳۰۲ ش آن را پایه نیروی دریایی ایران قرار داد. نیروی دریایی ایران از اول اسفند ماه سال ۱۳۰۳ با يك فروند کشتی و چند تن افسران جزء و عده ای صلاح تشکیل شد. در همین سال ارتش ایران برای سرکوبی ترکمن های مسلح دشت گرگان، تعدادی از قوای رشت را با يك کشتی ایرانی به نام سفید رود به فرماندهی فیودور نیکلایویچ فون کروزه به سواحل گرگان فرستاد تا قوای زمینی را از راه دریا پشتیبانی کند. موفقیت عملیات این کشتی باعث شد تا فکر تاسیس نیروی دریایی در شمال و جنوب در فکر رضا شاه تقویت شود (۳۴).

پس از آن که رضاخان مصمم به سرکوبی شیخ خزعل شده و عازم خوزستان گردید، شخصی به نام حسین موقر يك ناوچه کوچک به نام خوزستان را که متعلق به وی بود به دولت ایران بخشید. از این ناوچه که دومین عنصر متشکل نیروی دریایی ایران گردید، در عملیات دستگیری شیخ خزعل، برای حمل افراد نظامی در میان اهواز و خرمشهر روی رود کارون به کار گرفته شد. پس از دستگیری شیخ خزعل هم سه

کشتی دریایما و شطی او هم به تصوف قوای دولتی درآمد و رضا شاه آنها را نیز جزو نیروی دریایی کرد. (۳۵)

سرانجام در سال ۱۳۱۱ ش، سازمان اساسی نیروی دریایی ایران طرح ریزی گردید تا آن سال اسم بی مسمایی به نام قوای بحریه در سازمان ارکان حرب کل قشون وجود داشت که جزء رکن دوم ارکان حرب بود و عملاً زیر نظر سرنیپ عبدالرضا خان افخمی رئیس رکن دوم اداره می شد. و با بازگشت نخستین دسته افسران دریایی ایران از اروپا و رسیدن ناوهایی که از ایتالیا خریداری شده بود، نیروی دریایی به فرماندهی سرهنگ غلامعلی باینر در خلیج فارس تشکیل شد. (۳۶)

#### \* ارتش صد هزار نفری

در سال ۱۳۱۳ رضا شاه به اصرار و پافشاری ذکاء الملك فروغی که سالیانی چند در ترکیه مقام سفارت داشت به دعوت مصطفی کمال آتا ترک به آن کشور عزیمت نمود تا از نزدیک پیاده کردن تمدن غربی را در آن کشور مشاهده کند. در این سفر عده ای از نظامیان همراه شاه بودند. رضا شاه در انتخاب همراهان نظامی خود دقت زیادی به کار برد تا به آتا ترک تفهیم کند که افسران تحصیلکرده و دانشمند در ارتش ایران بسیارند. هیأت مزبور موظف بودند در مدت اقامت در ترکیه ضمن بازدید از واحدهای نظامی و مذاکره با فرماندهان ترک سازمان نظامی ترکیه را مورد توجه قرار داده و گزارشی در این زمینه برای رضاشاه و ارکان حرب کل قشون تهیه نمایند. ابتدا قرار بود رضا شاه فقط دو هفته در ترکیه اقامت نماید ولی بعداً این مدت به بیست و پنج روز افزایش یافت و همراهان نظامی شاه توانستند اطلاعات زیادی از ارتش ترکیه تحصیل نمایند. از این رو پس از بازگشت شاه از ترکیه تغییراتی در شئون قشون داده شد و نسبت به تجهیز سربازخانه ها و سازمان جدید علمی تلاش به عمل آمد و قشون ایران به یکصد هزار نفر افزایش یافت. و از اول فروردین ۱۳۱۴ سازمان جدید ارتش پیاده شد. (۳۷) ارتشبد حسین فردوست در خاطراتش در این باره

می گوید: «رضا خان به حزب و تحزب اعتقادی نداشت و بنا به تربیت قزاقی خود تنها به ارتش متکی بود و از ارتش آنچه برایش مهم بود پادگان تهران بود و تازه همین پادگان را به دو لشکر کاملاً هم قوه تقسیم کرده بود: لشکر يك به فرماندهی کریم آقاخان بونجمهری و لشکر دو به فرماندهی علی آقاخان نقدی. به این ترتیب يك فرمانده بیسواد (بونجمهری) در مقابل يك فرمانده با سواد (نقدی) قرار داشت. رضاخان همیشه بین این دو لشکر اختلاف می انداخت به طوری که عملاً دشمن و رقیب یکدیگر بودند. در نزد افسران لشکر يك لشکر دو را بی عرضه می خواند و بر عکس. او آتش این اختلاف را تا رفتنش روشن نگه داشت. اگر در این مدت طولانی این دو لشکر به جان هم نیفتادند فقط به خاطر وجود رضاخان بود و بس! ضمناً هر دو لشکر را چنان قدرتمند کرد که اگر تمام لشکرهای ایران هم جمع می شدند قدرت مقابله با آنها را نداشتند. در زمان رضا خان ارتش ایران از یکصد هزار نفر تجاوز نمی کرد که دو لشکر تهران به تنهایی حدود ۵۰ هزار نفر نیرو داشتند و سایر لشکرها روی هم ۵۰ هزار نفر! رضا خان هر چه تجهیزات مدرن از خارج می خرید به این دو لشکر می داد. برای توپ و تانک گران قیمت اهمیتی نداشت و اگر داشت برای مرکز بود و نمایش رژه. از این دو لشکر هیچ گاه به واحدهای خارج از مرکز کمکی نمی داد زیرا باید با تمام نیرو در پایتخت می ماندند و قدرت او را حفظ می کردند. بدین ترتیب تا شهریور ۲۰ مقام او تضمین شده به نظر می رسید.» (۳۸)

با آغاز جنگ جهانی دوم، رضا شاه و برنامه توسعه او به يك پایان ناگهانی رسید. نیروهای انگلستان و روسیه که از نفوذ آلمان ها در ایران و تمایل رضا شاه به آلمان سخت بیمناک بودند در تاریخ سوم شهریور ۱۳۲۰ ش نیروهای خود را وارد خاک ایران کردند. (۳۹) با وجود تمام اقدامات انجام گرفته و صرف هزینه های فراوان برای تقویت ارتش نوین، ارتش بیش از چند روز نتوانست در مقابل متفقین دوام بیاورد. رضا شاه که همه درها را بر روی خود بسته می دید، ناگزیر به استعفا شد و سرانجام در ۲۵ شهریور تاج و تخت سلطنت را رها کرده و راه تبعید در پیش گرفت. پس از آن، برای رسیدگی به علل فروپاشی ارتش و حیف و میل صدها

میلیون تومان جنگ افزار و وسایل، يك کمیسیون ساده هم تشکیل نشد. فرماندهانی که واحدهای خود را رها کرده و گریخته بودند، نه تنها بازخواست نشدند، بلکه شماری از آنها مانند دیگر نخبگان سیاسی دوران رژیم رضاشاهی، در ارتش و یا دیگر سازمانهای کشور مشاغل کلیدی را قبضه کردند. (۴۰)

## توضیحات و مأخذ

### پی نوشت ها : ارتش در دوره رضا شاه

- ۱- سعیده لطیفیان، ارتش و انقلاب اسلامی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰ صص ۴۶ - ۴۵.
- ۲- در دوره قاجار تبریز مرکز ایالت آذربایجان دارالسلطنه بود و نائب السلطنه های قاجار به جهت موقعیت استراتژیک و اهمیت ایالت آذربایجان، در این شهر ساکن بودند.
- ۳- نیکی. آر. کدی، ریشه های انقلاب ایران، عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۷. صص ۶۵ - ۶۴.
- ۴- ، لطیفیان، پیشین ص ۵۰
- ۵- مارک ج، گازیورسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۱، ص ۶۰.
- ۶- لطیفیان، پیشین ص ۵۳.
- ۷- همان ص ۵۵.
- ۸- غلامرضا، علی بابایی، تاریخ ارتش ایران، تهران: انتشارات آشیان، ۱۳۸۲، ص ۲۲۷.
- ۹- نیکی آر کدی، پیشین ص ۱۴۵.
- ۱۰- همان ص ۱۴۵.
- ۱۱- تیپ قزاق، نخستین واحد نظامی با انضباط و تعریف شده ایران است که در زمان ناصرالدین شاه و توسط روس ها در ایران تشکیل شد (۵۹ - ۱۳۵۸ ش).
- ۱۲- ژاندارمری در سال ۱۲۹۰ ش به کمک مستشاران سوئدی تشکیل شد و وظیفه آن حفظ امنیت جاده ها بود.

- ۱۳- علی بابایی، پیشین ص ۲۳۲.
- ۱۴- ، علی بابایی، پیشین ص ۲۳۰.
- ۱۵- همان ص ۲۳۳.
- ۱۶- باقر عاقلی، رضا شاه و قشون متحدالشکل، تهران: نشر نامک، ۱۳۷۷، ص ۷۷-۷۵.
- ۱۷- همان ص ۲۴۵ - ۲۴۴.
- ۱۸- لطفیان، پیشین، ص ۷۰.
- ۱۹- نیکی آر کدی، پیشین، ص ۱۵۷.
- ۲۰- لطفیان، پیشین ص ۸۱.
- ۲۱- همان، ص ۷۲.
- ۲۲- غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج اول، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۹، ص ۴۲.
- ۲۳- دولت شوروی در این زمان درگیر پیامدهای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م و مسائل داخلی بود و با سرنگونی تزارها در روسیه، بلشویکها در آن زمان علاقه ای به دخالت در امور داخلی کشورها نداشتند.
- ۲۴- حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج اول، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۹، ص ۵.
- ۲۵- عاقلی، پیشین، ص ۱۰۸.
- ۲۶- عاقلی، پیشین، ص ۱۶۵.
- ۲۷- لطفیان پیشین ص ۸۱.
- ۲۸- قانون نظام وظیفه عمومی در سال ۱۳۰۵ ش وضع گردید.
- ۲۹- پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۰ - ۱۶۹.
- ۳۰- محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، حسین ابوترابیان، تهران: نشر سیمرغ، ۱۳۷۵، ص ۷۴.

- ۳۱- علی بابایی، پیشین، ص ۲۷۱ - ۲۷۰.
- ۳۲- همان، ص ۲۷۲.
- ۳۳- عاقلی، پیشین، ص ۲۰۶.
- ۳۴- ، علی بابایی پیشین، ص ۲۹۲.
- ۳۵- همان، ص ۲۹۲.
- ۳۶- همان، ص ۲۹۳.
- ۳۷- عاقلی، پیشین، ص ۳۳۳-۳۳۲.
- ۳۸- فردوست ، پیشین، ص ۷۷-۷۶.
- ۳۹- کدی، پیشین، ص ۲۰۱.
- ۴۰- نجاتی، پیشین، ص ۴۳.

## فصل یازدهم

### میلسیو: ارتش رضاخان ملت را چپاول می‌کرد

میلسیو مدیر کل مالیه‌های ایران در زمان رضا خان بود، در «در گزارش خود درباره فساد در ارتش ملی رضاخان از فساد گسترده، اختلاس و اخاذی افسران قشون خیر می‌دهد و می‌نویسد «ارتش ملی» رضاخان در واقع همچون ارتش اشغال‌گری بود که ملت را چپاول می‌کرد.» و «سربازان عادت کرده‌اند بدون این‌که حتی به فکر پرداخت بهای اجناس باشند به مال و اموال مردم دست‌اندازی کنند.» و در این گزارش ابه «رفتار غیرقانونی و بی‌کفایتی افسران ارشد قشون شرایطی بحرانی به وجود آورده است که به تازگی آثار و نتایج آن معلوم شده است نارضایتی مردم از غارت اموالشان به دستور بعضی از فرماندهان قشون در ایالات مختلف» اشاره شده است. من قبل بطور مفصل «فساد و غارت در دوران پهلوی اول» در جلد‌های ۱۹ و ۲۰ «مصداق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران» بطور کامل آوردم که در اینجا چکیده آنرا می‌خوانید:

خودسری فرماندهان قشون در جنوب ایران، با فرا رسیدن تابستان سال ۱۹۲۵ وضعیت بدتری پیدا کرد. دوازده نفر از عشایر منطقه در ۲۵ ژوئیه ۱۹۲۵، به کنسولیاری آمریکا در بوشهر پناه بردند. این افراد از دست نیروهای قشون گریخته‌اند که تمام مردان داخل و خارج شهر را دستگیر و آنها را وادار به حمل ملزومات نظامی می‌کردند. این کوچ‌نشینان برای بیلاق چادرهای‌شان را نزدیک کنسولیاری [آمریکا] برپا کرده بودند. این عشایر، ترک‌های قشقایی هستند و با پرورش چند بز و بافتن قالی، امرار معاش می‌کنند... آنها نیمه شب و با رفع شدن خطر دستگیری و کار برای قشون کنسولیاری را ترک کردند.



فولر اطلاعات بیشتری درباره اوضاع بوشهر می‌دهد و می‌نویسد: احتراماً چند رویداد را به اطلاع می‌رساند که نشان می‌دهد قشون ایران آن موهبت محضی نیست که در تهران درباره‌اش تبلیغ می‌شود. البته قشون حمل و نقل را امن‌تر و جمع‌آوری بیشتر عواید را ممکن ساخته است، اما اقدامات خودسرانه سربازان و افسران آن موجب نارضایتی گسترده‌ای در ایالات دوردست‌تر شده است. بوشهر نمونه خوبی برای درک عملکرد قشون در این ایالات دور افتاده است.

فولر: قشون ایران آن موهبت محضی نیست که در تهران درباره‌اش تبلیغ می‌شود البته قشون حمل و نقل را امن‌تر و جمع‌آوری بیشتر عواید را ممکن ساخته است اما اقدامات خودسرانه سربازان و افسران آن موجب نارضایتی گسترده‌ای در ایالات دوردست‌تر شده است

مشکل اصلی اینجاست که این نیروها حقوقشان را شش ماه است که نگرفته‌اند، هرچند حقوق برخی واحدها فقط چهار ماه به تعویق افتاده است. افراد قشون همیشه مفلس یا بدهکارند، لذا از قدرت بلامناز عشان برای کسب درآمد استفاده می‌کنند. مثلاً قشون خانه خالی یکی از تجار ثروتمند شهر را برای سکونت موقت افسران خود صادره کرده و تاکنون به این تاجر هیچ‌گونه کرایه‌ای نداده‌اند و امیدی هم نیست که بدهند. آنها هر کالایی که در بازار چشمشان را بگیرد برمی‌دارند، و جابه‌جایی نیروها هم بهانه می‌شود برای نپرداختن بدهی‌شان. رانندگان تاکسی آن‌قدر بدون کرایه افراد قشون را جابجا کرده‌اند که با این‌که پیش از این پیدا کردن تاکسی بسیار ساده بود، اکنون همه آنها از سطح شهر ناپدید شده‌اند و کسی هم به سمت چنین شغلی نمی‌رود.

اخیراً هم فرمانی صادر شد که تنفر مردم را به خشم مبدل ساخت. شماری از هواپیماهای وارداتی فرانسوی قادر به پرواز نبودند، لذا آنها را به حمل‌الن و قاطران قابل‌اطمینان واگذار کردند تا آنها را به شیراز برسانند. قاطرهای زبان‌بسته که توانایی اعتراض نداشتند، و بار کشان با تجربه نیز این پیشنهاد نه‌چندان جالب دولت را رد کردند. ولی در عین استیصال دستور صادر شد که با استفاده از زور، افراد کافی را

برای حمل این بار به کار بگیرند، لذا نیروهای قشون به خیابان‌ها ریخته و هر کسی را که دم دستشان می‌آمد با عدالت دموکراتیک دستگیر می‌کردند، از عشایر و کارمندان دولت گرفته تا تجار آبرومند. هرچند دستگیری تجار متمول پول خوبی به جیب قشون ریخت، ولی مابقی دستگیرشدگان مجبور بودند روزانه در ازای دریافت تکه‌ای نان و جرعه‌ای آب زیر آفتاب سوزان جان بکنند.

تجارخانه‌های خارجی عده‌ای را برای نجات کارمندانشان اعزام کردند، و مقامات دولت هم خواستار آزادی کارمندانشان شدند. هرکسی توانست از شهر گریخت یا در حرم‌ها مخفی شد. کوچ‌نشینانی که چادرهای‌شان را خارج از شهر برپا کرده بودند به این کنسولگری پناه آوردند. بنابراین همین اولین بار هم که دولت ایران نیروهای قشون را در بوشهر مستقر ساخته محبوبیتی برای خودش به‌دست نیاورده است... حمل‌ونقل بین بوشهر و شیراز و شهرهای داخل کشور همواره با خطر حمله راهزنان کوچ‌نشین همراه بوده است. قشون ایران اکنون امنیت این مسیر را تأمین می‌کند، اما وضعیت بار کشان چندان بهتر از گذشته نیست. این روزها اجناس و کالاها را به سرقت نمی‌برند، بلکه قشون الاغ‌ها و قاطرها را برای کارهای خود توقیف و تنها در ازای مبالغ کلان آنها را آزاد می‌کند. در نتیجه چاروادارها از جابجا کردن اجناس خودداری می‌کنند. این اعمال تمام انتقادهای متوجه شخص رئیس‌الوزرا کرده است و مستشاران آمریکایی نیز بعضاً به دلیل پرداخت نشدن حقوق نظامیان مورد سرزنش قرار می‌گیرند.»

در ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۵: «مشکلات مالی دلیل اصلی ناراضایتی ساکنین محلی است... نیروهای قشون دارند کسب و کار را در این منطقه تباہ می‌کنند زیرا پرداخت حقوق‌شان به‌قدری به تعویق افتاده است که سربازان عادت کرده‌اند بدون این‌که حتی به فکر پرداخت بهای اجناس باشند به مال و اموال مردم دست‌اندازی کنند. به همین دلیل تمام تاکسی‌ها کارشان را تعطیل کرده‌اند. بودجه لازم از تهران ارسال شده اما به‌دست مقامات بوشهری نمی‌رسد، این در حالی است که پرداخت حقوق برخی از یگان‌ها بین چهار تا شش ماه به تعویق افتاده است.»

### مشکلات مالی دلیل نارضایتی ساکنین محلی است

نیروهای قشون دارند کسب و کار را در این منطقه تباہ می‌کنند زیرا پرداخت حقوق‌شان به قدری به تعویق افتاده است  
سربازان عادت کرده‌اند بدون این‌که حتی به فکر پرداخت بهای اجناس باشند به مال و اموال مردم دست‌اندازی کنند

برخی از بانکداران که احتمالاً باید از اوضاع باخبر باشند محرمانه اظهار می‌کنند که به‌نظر آنها این وجه در شیراز گیر کرده است... کاپیتان ابراهیم، که ۲۵ سال در نیروی دریایی ایران خدمت کرده و متصدی کشتی‌های متروک جنگی در این منطقه است، تلاش می‌کند خود را به تهران برساند و موضوع را گزارش کند، ولی می‌گوید که قشون اجازه چنین کاری به او نمی‌دهد. حقوق ۳۲ خدمه زیردست او ۹ ماه است که به تعویق افتاده، و این افراد به ساحل آمده و اعتصاب کردند، ولی نیروهای قشون آنها را دستگیر کرده و به کشتی‌های خود فرستادند.

روی کار آمدن خاندان پهلوی اوضاع را فقط بدتر کرد. فیلیپ در ۳۰ ژوئن ۱۹۲۶ می‌نویسد: چند ماه پیش دکتر میلسپو توجه مرا به شرایط نامطلوب تشکیلات مالی کشور جلب کرد، که علت اصلی‌اش استقلال وزارت جنگ از این تشکیلات و امتناع آن از اعمال نظارت‌های مالی است... خلاصه این‌که وزارت مالیه سالانه اعتباری کلی به وزارت جنگ تخصیص می‌دهد که نزدیک به نیمی از درآمدهای دولت است، ولی هیچ حسابرسی‌ای در کار نیست. علاوه بر این، وزارت مالیه مطلع است که قشون وجوه هنگفتی را نیز از سایر منابع داخلی دریافت می‌کند که آن وزارت‌خانه رسماً قادر به شناسایی و ثبت آنها نیست....

## فساد در قشون و ملاقات میلسیو با رضا شاه

فیلیپ در گزارش خود به تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۲۶ اوضاع قشون را به تفصیل شرح می‌کند: عطف به گزارش شماره ۱۱۸ که در ۳۰ ژوئن ارسال شد و در آن آخرین وضعیت قشون ایران را گزارش کرده بودم، احتراماً در این گزارش رونوشتی از نامه دکتر ای. سی. میلسیو، مدیر کل مالیه‌های ایران، به وزیر مالیه این کشور را به پیوست ارسال می‌کنم. این نامه به تاریخ هجدهم ژانویه ۱۹۲۶ و شامل یادداشتی محرمانه است که به اوضاع نامطلوب ناشی از پایبند نبودن نهاد نظامی ایران به نظارت‌های بودجه‌ای و همچنین رویه‌های غیرقانونی اداره‌کنندگان این نهاد می‌پردازد. دکتر میلسیو همچنین رونوشتی از این یادداشت را در اختیار وزیر جنگ و رئیس‌الوزرای کابینه پیشین (فروغی) قرار داده است. چند رونوشت نیز جهت اطلاع در اختیار هیأت مستشاران مالی آمریکایی قرار گرفته است.

دکتر میلسیو در ماه مارس گذشته ضمن گفت‌وگویی که با یکدیگر داشتیم این موضوع را مطرح ساخت. او گفت که تنها یک نسخه رنگ‌ور و رفته و ناقص از این گزارش برایش باقی مانده که آن را در اختیار من می‌گذارد، و تقاضا کرد در صورت تهیه رونوشت از گزارش فوق با استفاده از امکانات سفارت یک یا چند نسخه هم در اختیار او قرار بدهم. با توجه به طولانی و ناخوانا بودن سند پیش از تهیه نسخه‌ای مناسب کاری ممکن نبود. از میلسیو پرسیدم که آیا شاه هم گزارش را دیده است؛ پاسخ داد که حتماً فرصت دیدن آن را داشته ولی بعید می‌داند آن را خوانده باشد.

او افزود که موضوع را شخصاً و به‌طور محرمانه با وزرای فوق مطرح ساخته ولی آنها هیچ اقدام مشخصی درباره آن انجام ندادند و بعید است در آینده نزدیک اقدامی انجام بدهند. گفتم که به گمان من چنین انتقاد شدیدی از قشون از یکسو و چنین اصلاحات مهم و گسترده‌ای از سوی دیگر، ایجاب می‌کند که دکتر میلسیو شخصاً موضوع را با شاه در میان بگذارد. از قرار معلوم از زمان بازگشت میلسیو از

ایالات متحده در تابستان گذشته شاه هیچ علاقه‌ای به ملاقات او نشان نداده بود، ولی دلیلی نداشت که گمان کنیم نگرش او نسبت به مستشاران آمریکایی تغییر کرده است. شاه از زمانی که بر تخت تکیه زده به شدت درگیر امور مختلف بوده است و میلسپو هم بهتر دیده بود که عجلتاً اوضاع را به همین منوال رها کند. اطلاعات مندرج در ضمیمه گزارش بسیار مرا متأثر و متحیر ساخت، ولی گمان کردم شاید بهتر باشد پیش از ارایه آن به وزارت امور خارجه اطلاعاتم از این موضوع را با استفاده از منابع دیگر تکمیل کنم. انجام چنین کاری در پایتخت ایران به هیچ وجه ساده نیست، پایتختی که در آن شایعات و انتقادات مخرب همواره شما را احاطه کرده و کسب اطلاعات موثق از منابع معتبر بسیار دشوار است.

شایعات حاکی از رفتار خودسرانه فرماندهان قشون در ایالات مختلف و رفتار عمدتاً مستبدانه قشون در قبال غیرنظامیان در این ایالات بسیار فراوان بود... رفتار غیرقانونی و بی‌کفایتی افسران ارشد شرایطی بحرانی به وجود آورده است که به تازگی آثار و نتایج آن معلوم شده است. نارضایتی مردم از غارت اموالشان به دستور بعضی از فرماندهان قشون در ایالات مختلف، و همچنین روابط پرتنش فرماندهان با فرمانداران غیرنظامی در چند مورد توجهات را به این وضعیت وخیم جلب کرد. علاوه بر این، معلوم شد که قشون چندین ماه است که حقوق خود را دریافت نکرده‌اند.

رفتار غیرقانونی و بی‌کفایتی افسران ارشد قشون شرایطی بحرانی به وجود آورده است که به تازگی آثار و نتایج آن معلوم شده است. نارضایتی مردم از غارت اموالشان به دستور بعضی از فرماندهان قشون در ایالات مختلف همچنین روابط پرتنش فرماندهان با فرمانداران غیرنظامی در چند مورد توجهات را به این وضعیت وخیم جلب کرد.

بعد از آن خیر دعوای شاه و عبدالله‌خان- امیر طهماسب- (که جزئیات ماجرا هیچ‌وقت فاش نشد) برکناری عبدالله‌خان، تغییر دولت و در نهایت اخبار ناآرامی و شورش در خراسان و آذربایجان رسید... اندکی پس از تغییر کابینه، دکتر میلسپو خبر داد که

مستوفی‌الممالک، رئیس‌الوزراء، و عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار، (که احتمالاً طرفدار روس‌هاست، ولی اخیراً روابط خیلی دوستانه‌ای با وزیر مختار بریتانیا دارد و آشکارا هیچ علاقه‌ای به آمریکا نشان نمی‌دهد)، به دیدار او رفته و اظهار داشتند که با توجه به اوضاع خراسان، وزارت جنگ نیاز فوری به سیصد هزار تومان وام از خزانه مملکتی دارد.

میلسپو اظهار داشت که بدون کسب اجازه از مجلس قادر به پرداخت چنین وامی نیست. البته پیشنهاد کرد علی‌الحساب مبلغ صد هزار تومان به اعتبار وامی که در اواخر ژوئیه به وزارت جنگ تعلق می‌گرفت به آنها بپردازد. این پیشنهاد رد شد. میلسپو همچنین به من گفت که اخیراً از فروغی، وزیر جدید جنگ، خبردار شده است که قشون با یک و نیم میلیون تومان کسری بودجه مواجه است در صورتی که چند ماه پیش به او گفته بودند که معوقه قشون فقط سیصد یا چهارصد هزار تومان است. به اعتقاد فروغی این کسری بودجه به سرعت افزایش پیدا خواهد کرد. از زمان تغییر کابینه، میلسپو چندین بار درباره گفتگو با شاه از من مصلحت‌جویی کرده است. من هم مؤکداً به او پیشنهاد کردم که حتماً این کار را بکند و اوضاع را صادقانه توضیح بدهد و همزمان آمادگی خود را کمک به رفع مشکلات موجود اعلام کند. این ملاقات در هشتم ماه جاری صورت گرفت و رضایت‌بخش بود. به اعتقاد من این مسئله امتیاز بزرگی در کار میلسپو خواهد بود....

دکتر میلسپو گفت که وزارت مالیه از هزینه‌های وزارت جنگ هیچ اطلاعی ندارد؛ علی‌رغم اعتباری که هم‌اینک از خزانه کشور به این وزارتخانه تخصیص یافته است، اعتباری که بیشتر از منابع مملکت است و هیچ حسابرسی‌ای هم انجام نشده، کسری بودجه قشون دائماً رو به رشد است؛ بر کسی پوشیده نیست که فرماندهان قشون در ایالات مختلف از مردم پول می‌گیرند و، در برخی موارد، مالیاتی را که می‌بایست به دست وزارت مالیه برسد این فرماندهان جمع‌آوری می‌کنند و یا مانع اخذ آن می‌شوند؛ ولی با این حال پرداخت حقوق قشون مدت مدیدی است که به تعویق افتاده است و به همین دلیل نارضایتی زیادی در بین غیرنظامیان به وجود آمده است؛

و این‌که این وضعیت نه فقط می‌تواند به طور جدی وضعیت مالی کشور را به خطر بیندازد، بلکه می‌تواند از محبوبیت شاه نیز شدیداً بکاهد؛ لذا او مصرانه از شاه خواست که پرداخت بودجه وزارت جنگ نیز همانند سایر وزارت‌خانه‌های دولت تحت نظر وزارت مالیه صورت گیرد.

شاه پاسخ داد که کاملاً مطمئن است که به برخی از فرماندهانش تهمت زده‌اند. او شخصاً دستور داده است تا تحقیقاتی در این زمینه صورت بگیرد و کسانی که مقصر شناخته شوند برکنار خواهند شد و افسران قابل اطمینانی جای آنها را خواهند گرفت. او سپس اشاره کرد که قصد دارد ژنرال امان‌الله میرزا [جهانبانی]... رئیس سابق ارکان حرب را برای بررسی اوضاع مشهد به این شهر بفرستد. (توضیح: اگر گفته شاه صحت داشته باشد، باید گفت شخص ضعیفی را برای این کار انتخاب کرده است. امان‌الله میرزا که از تخم و ترکه قاجار است، جدای از تحصیلات اندک نظامی در فرانسه، به هیچوجه توان و کارایی انجام چنین کاری را ندارد.) شاه افزود که می‌داند مخارج قشون بسیار بیشتر از اعتباری است که وزارت مالیه به آن تخصیص داده است، که دلایل متعددی دارد، و یکی از این دلایل ضرورت خرید تسلیحات از اروپاست که به تنهایی بیش از دو میلیون تومان هزینه برداشته است.

شاه گفت که هر چند سعی کرده هر جا امکان دارد اصلاحاتی انجام داده و صرفه‌جویی کند، دریافته است که مبالغ تخصیصی فعلی کافی نیست؛ ولی پیشنهاد کرده که بودجه قشون افزایش یابد و هزینه‌های قشون از سایر منابع تأمین شود. میلسپو گفت که فکر نمی‌کند چنین کاری ممکن باشد. تنها راهی که برای تأمین بودجه اضافی برای قشون به ذهنش می‌رسد اعطای وام، و یا استفاده از درآمدهای انحصار قند و چای است که قبلاً به ساخت راه‌آهن اختصاص یافته، و یا استفاده از جوهی است که برای آموزش عمومی و دیگر مصارف ملی در نظر گرفته شده است. استفاده از هر یک از این منابع نیازمند تصویب مجلس است که از نظر وی چنین چیزی را تصویب نخواهد کرد؛ علاوه بر اینکه به گمان او شخص شاه هم موافق این کار نخواهد بود....

میلیسپو در همین ارتباط متذکر شد که شاه اخیراً برای تعمیر و بازسازی ساختمان‌ها و باغ اقامتگاه تابستانی‌اش هشتاد هزار تومان خرج کرده است. از وزارت مالیه خواسته شد که این هزینه را بپردازد، ولی فقط شش هزار تومان از این وجه قانوناً به عهده آن وزارت بود. شاه ماهیانه چهل هزار تومان از دولت دریافت می‌کند، و طبق گزارش‌ها در چند سال اخیر اموال فراوانی گرد آورده است.

میلیسپو گمان می‌کند که هر چند شاه با خوشرویی به توضیحاتش گوش داد، ولی سخنانش تأثیر بسیار اندکی بر شاه داشته است. او واقعاً اهمیت و پیامدهای اوضاع سیاسی جاری را نمی‌داند، ولی مایل است روی کار آمدن وثوق و دوستانش را به تلاش انگلیسی‌ها نسبت بدهد. در مجموع او قدری بدبین به نظر می‌رسید... شاید این بدبینی تا اندازه‌ای بخاطر اثرات ناامیدکننده گفت‌وگویش با شاه باشد، و شاید هم به این دلیل است که او بیش از حد کار می‌کند و این روزها وضعیت جسمانی خوبی ندارد....

اشاره کردم که شنیده‌ام مشکلات سیاسی تا اندازه‌ای مانع از آن می‌شود که منابع مالی قشون تحت نظارت‌های بودجه‌ای درآید. در کمال تعجب به من گفت که واقعاً هم همین‌طور است... ژنرال بیشتر با رفتارش تا کلماتش مرا متوجه ساخت که قدرت‌های خارجی هم مخالف شمول قشون در چارچوب بودجه مملکت هستند و هم مخالف مستشاران مالی آمریکا... می‌توانم بگویم که دکتر میلیسپو اکنون کاملاً از وضعیت آگاه است. او هیچ توهمی نسبت به مشکلات قشون و یا ضرورت تأخیر در انجام اصلاحات مندرج در یادداشت ضمیمه ندارد. او می‌خواست که وضعیت کنونی را برای شاه و دولت به خوبی روشن کند، و ظاهراً در این کار موفق بوده است....



## گزارش میلسپو درباره فساد قشون

گزارش میلسپو در ۶۹ صفحه ۱۴ اینچی و بدون فاصله بین سطرها تهیه شده بود. او در گزارش خود از فساد گسترده، اختلاس و اخاذی افسران قشون خبر می‌دهد. «ارتش ملی» رضا [خان] که تشکیل آن را از بزرگترین دستاوردهای او خوانده و تحسین کرده‌اند، در واقع همچون ارتش اشغال‌گری بود که ملت را چپاول می‌کرد. به همین دلیل، فروپاشی چنین نیرویی در اوت ۱۹۴۱ و فوریه ۱۹۷۹ نباید کسی را متعجب ساخته باشد. خلاصه‌ای از این گزارش را در اینجا ارائه کرده‌ام.

در اوایل سال ۱۹۲۲، در طول مدتی که مشیرالدوله رئیس‌الوزرا بود، رضا [خان] به منظور پرداخت هزینه‌های قشون اختیار اخذ برخی از مالیات‌ها را از وزارت مالیه سلب و وزارتخانه متبوع او رسماً اقدام به جمع‌آوری این مالیات‌ها کرد. پس از ورود میلسپو در نوامبر ۱۹۲۲، حق جمع‌آوری چنین مالیات‌هایی مجدداً به وزارت مالیه واگذار شد که قرار بود بودجه وزارت جنگ را تأمین کند. میلسپو اشاره می‌کند که براساس متمم قانون اساسی، مصوب ۷ اکتبر ۱۹۰۷، مجلس اختیار تحقیق و تفحص درباره بودجه هر وزارتخانه‌ای را دارد، و همچنین براساس قانون حسابرسی کل تمام وزارتخانه‌ها موظفند هر ساله گزارش هزینه‌ها و عواید خود را منتشر و به مجلس ارائه کنند.

وزارت جنگ از انتشار چنین اطلاعاتی سرباز زده و اجازه هیچگونه تحقیق و تفحصی را درباره منابع مالی‌اش نداده بود: «کسانی که مسئولیت وجوه عمومی را برعهده دارند معمولاً مایلند و تقاضا می‌کنند که حساب‌هایشان بررسی و حسابرسی شود تا از بار سنگین مسئولیت و سوءظن احتمالی رهایی یابند. کسانی که از گزارش حساب‌هایشان خودداری و یا از این کار غفلت می‌کنند، فقط به همین یک دلیل هم که شده، خود را در مظان سوءظن شدید قرار می‌دهند. دلیلی ندارد که یک فرد درستکار حساب‌هایش را پنهان کند... بهرغم نص صریح قانون و درخواست‌های مکرر،

مدیران مالی قشون تاکنون نتوانسته یا نخواسته‌اند در مورد مبالغ هنگفتی که مسئولیتش را برعهده دارند هیچ توضیحی بدهند.

بهرغم نص صریح قانون و درخواست‌های مکرر، مدیران مالی قشون تاکنون نتوانسته یا نخواسته‌اند در مورد مبالغ هنگفتی که مسئولیتش را برعهده دارند هیچ توضیحی بدهند این مسئله حیثیت و اعتبار قشون را خدشه‌دار ساخته است بنابراین تعجبی ندارد که دست‌اندرکاران بودجه قشون مظنون به اختلاس شده باشند این مسئله حیثیت و اعتبار قشون را خدشه‌دار ساخته است. بنابراین تعجبی ندارد که دست‌اندرکاران بودجه قشون مظنون به اختلاس شده باشند. حتی اگر دلیل دیگری هم نداشته باشد، به خاطر خود قشون باید در سال ۱۳۰۵ (۱۹۲۶) رسیدگی به حساب وجوه آن آغاز شود. به من اطمینان داده‌اند که قشون نظام حسابرسی خوبی دارد. از آنجا که من، یا هر بازرسی دیگری، یا حتی کارمندی از وزارت مالیه تاکنون گزارشی از آنها ندیده است، قادر نیستم نظری قطعی در این باره بدهم.

با این حال، تمام اطلاعات من حکایت از آن دارد که اوضاع حسابرسی وزارت جنگ بسیار بد و مایوس‌کننده است. در هر حال، چه نظام حسابداری وزارت جنگ خوب باشد و چه بد، این وزارت‌خانه تقریباً هیچ مسئولیتی قبول نمی‌کند، زیرا حسابداری و مسئولیت‌پذیری بدان معناست که مقام یا وزارت‌خانه‌ای که مسئولیت وجوه عمومی را دارد نه فقط باید سابقه کامل و دقیقی از همه دریافت‌ها و پرداخت‌ها با سند مربوطه را نگاه دارد، بلکه تمام حساب‌ها نیز باید از سوی یک مقام جداگانه بررسی و کنترل شود.»

در اکتبر ۱۹۲۵، میلیسپو با ارسال بخشنامه‌ای به کلیه وزارت‌خانه شیوه جدید تهیه برنامه بودجه سالیانه‌شان را تشریح کرد: «کلیه وزارت‌خانه‌های دیگر این طرح را پذیرفتند، ولی پاسخ سرهنگ عالی، رئیس کل حسابداری قشون، به این بخشنامه عجیب و غیرمؤدبانه بود: «از آنجایی که نامه شماره ۲۴۱۴۹ شما در ارتباط با شیوه‌های تهیه برنامه بودجه به بودجه وزارت جنگ مربوط نمی‌شود بدین‌وسیله نامه فوق عودت می‌گردد.»

با توجه به این مسئله که اینجانب طبق قرارداد در تهیه برنامه بودجه دولت، که اجرای آن منوط به تصویب وزارت مالیه است، اختیار تام دارم، به نظر نمی‌رسد که موضع عجیب وزارت جنگ به قصد بهبود بودجه آن وزارتخانه و یا بهبود رابطه آن با اینجانب اتخاذ شده باشد، و با توجه به همین موضع، باید بگویم که در سال جاری، حتی یک مقام وزارت جنگ نیز درباره بودجه این وزارتخانه با بنده و یا هیچیک از دستیارانم صحبتی نکرده است که بسیار مهم و البته مأیوس‌کننده است.»

میلسپو سپس آمار و ارقامی را محض نمونه ذکر می‌کند: «از زمان ورود هیأت به ایران، بودجه وزارت جنگ صرفاً یک بودجه کلی و از ۹۰۰۰۰۰۰ تومان تا ۹۴۰۰۰۰۰ تومان در سال متغیر بوده است. این بودجه را هر ساله به طور کامل پرداخت کرده‌ایم، و میزان کل پرداخت‌هایی که از زمان ورود هیأت به ایران از محل خزانه کشور به وزارت جنگ صورت گرفته بالغ بر ۳۲۰۰۰۰۰۰ تومان است. ما نه تنها اعتبارات مصوب وزارت جنگ را پرداخته‌ایم، بلکه به دلیل عدم دریافت گزارش مالی وزارت جنگ و همچنین عدم تمایل‌مان به تعویق پرداخت‌ها، در واقع مبالغ هنگفتی مازاد بر اعتبارات وزارتخانه به صورت نقدی و جنسی به آن پرداخت کرده‌ایم که وزارتخانه هیچگاه اشاره‌ای به عودت آن نکرده است، در حالی که مطابق قانون موظف به انجام چنین کاری است...»

هزینه‌های قشون هیچ حساب و کتابی ندارد، اعتبارات نابجا تخصیص داده می‌شوند و هدر می‌روند، قشون کسری بودجه دارد، پرداخت حقوق قشون به تعویق افتاده و دیون قشون روی هم تلنبار شده است، افسران قشون آشکارا هیچ نوع مسئولیتی بابت مسایل مالی احساس نمی‌کنند، آنها برای برآوردن نیازهای فرضی و جاه‌طلبی‌های شخصی‌شان مالیات‌های قانونی را به جیب خود می‌ریزند و یا به زور از مردم اخاذی می‌کنند، و یا از مردم می‌خواهند که به اختیار خودشان پول بدهند...

اوضاع به قدری بد است که آشفتگی امور مالی قشون نه فقط مشکلی جدی برای خود وزارت جنگ به شمار می‌آید، بلکه ثبات منابع عمومی کشور را نیز تهدید می‌کند... هر چند بنا به قوانین ایران کلیه وزارتخانه‌ها موظفند در ارتباط با تمام وجوه

دریافتی‌شان حساب پس بدهند و سالیانه گزارش حساب‌هایشان را منتشر سازند، از تاریخ ورود مستشاران آمریکایی وزارت جنگ هیچ گزارشی تسلیم وزارت مالیه نکرده و یا به آن نشان نداده است، و یا هیچگونه اطلاعاتی درباره نحوه هزینه مبلغی که هم اینک بالغ بر ۳۲ میلیون تومان می‌شود، و آن را از محل مالیات‌های مأخوذه از مردم از خزانه‌داری کل دریافت کرده، و یا میلیون‌ها تومانی که به صورت غیرقانونی اخذ یا دریافت و هزینه کرده، در اختیار وزارت مالیه قرار نداده است. وزارت جنگ نه فقط گزارشی درباره حساب‌های خود ارائه نکرده، بلکه همواره کوشیده است تا امور مالی خود را محرمانه نگاه دارد. پنهانکاری در امور مالی همیشه باعث ظنّ و اتهام است...

با توجه به فقدان نظارت و بازرسی‌های خارجی و نبود حسابداری و حسابرسی، و دریافت کلی مبالغ کلان، آیا قطعی نیست که مبالغ هنگفتی پول قشون نابجا تخصیص یافته و به هدر رفته است؟ متأسفانه تمام شواهد این مسئله را تأیید می‌کنند. مبالغی از وجوه وزارت جنگ صرف مقاصد شخصی، مبالغی صرف امور غیرضروری شده، و مبالغی نیز به دست مدیران مالی بی‌کفایت به هدر رفته است. همه شواهد حکایت از آن دارد که فساد، اسراف و بی‌کفایتی در مدیریت منابع مالی قشون به مراتب بیشتر از فساد و اسراف و بی‌کفایتی موجود در مالیه‌های عمومی دولت ایران به هنگام ورود مستشاران مالی است... از آنجایی که وزارتخانه فوق قدرت فیزیکی زیادی دارد، و احساس می‌کند هر وقت بخواهد می‌تواند مبالغی اضافی از مردم بگیرد، و نسبت به قانون بی‌تفاوت است، تعجبی ندارد که ادارمکنندگان قشون هیچ تمایل و یا قصدی برای جلوگیری از این اسراف‌ها و صرفه‌جویی در بودجه نداشته باشند.»

در حالی‌که مبالغ هنگفتی پول نزدیده می‌شد، سربازان ماه‌ها بود که حقوق نگرفته بودند: «پرداخت وجوه از خزانه مملکت به فرماندهان قشون در ایالات به تعویق افتاده است؛ سربازان حقوق نگرفته‌اند؛ دیون و معوقه‌های قشون مبالغ هنگفتی را تشکیل می‌دهد. به تعویق افتادن حقوق قشون تهدیدی جدی برای اعتبار و روحیه

ارتش است، و حتی امنیت کشور را نیز در معرض خطر قرار می‌دهد. هنگامی که حقوق سربازها به طور نامنظم پرداخت می‌شود و یا به تعویق می‌افتد، نظم و انضباط در آنها تضعیف شده و به جای این که حافظ مملکت باشند احتمالاً خودشان تهدیدی برای آن خواهند بود.

فرماندهان نظامی در ایالات مختلف در پی به تعویق افتادن حقوق‌شان از ماموران مالی درخواست مساعده و وام می‌کنند و اگر با تقاضای مساعده یا وام آنها موافقت نشود، احتمالاً پول مورد نیازشان را [به زور] از آژانس‌های مالی و یا مردم می‌گیرند.»

میلیسپو همچنین از رویه رایج اعمال فشار بر ادارات غیرنظامی و وادار کردن آنها به تأمین هزینه‌های نظامی نظیر مخارج الحاق نظمیه یا امنیه به وزارت جنگ سخن می‌گوید، در حالی که هزینه چنین کارهایی در بودجه وزارت داخله گنجانده شده بود. «با این حال مسئله جدی‌تر این است که هزینه‌های متعدد دیگری که عمدتاً نظامی هستند کم و بیش با فشار بر سایر وزارتخانه‌ها و از محل اعتباراتی غیر از اعتبارات وزارت جنگ تأمین شده‌اند. مثلاً در ارتباط با الحاق نظمیه و امنیه تهران به وزارت جنگ، هیچ انتقادی ندارم، مگر اینکه بودجه نظمیه تهران دیگر نباید در بودجه وزارت داخله گنجانده شود...»

تأکیدم مشخصاً بر روی هزینه‌های جداگانه متعدد است؛ مثلاً، انتقال ابنیه و اثاث یک وزارتخانه غیرنظامی به وزارت جنگ؛ وادار کردن وزارت پست و تلگراف به تأسیس خطوط تلگراف نظامی و وادار کردن وزارت فواید عامه به تأمین هزینه امور نظامی؛ پرداخت حقوق و مزایا به نگهبان‌های نظامی از بودجه وزارتخانه‌های غیرنظامی؛ انحراف بودجه شهرداری تهران و سایر شهرداری‌ها؛ شراکت خزانه ارتش و بانک پهلوی در حمل نامه، مسافر و کالا و تقسیم سود حاصله؛ تحصیل اعتبار ویژه به منظور اعزام دانشجویان نظامی به اروپا؛ دست‌اندازی به اعتبارات دولت برای حوادث غیرمترقبه و پرداخت هزینه‌های نظامی از محل آن، و نظایر آن...»

میلیسپو فاش می کند که حقوق قشون صرف تأسیس «باتک پهلوی» شده است که به شخص رضا [خان] تعلق دارد. این بانک در تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۲۵ با سرمایه اولیه ۵ میلیون تومان تأسیس شد که ۶۰ درصد آن از محل حقوق قشون تأمین شده بود: «از ساختار بانک هنوز روشن نیست که آیا یک مؤسسه خصوصی خواهد بود یا یکی از مؤسسات وابسته به وزارت جنگ، و یا در حکم یک مؤسسه مستقل دولتی فعالیت خواهد کرد. اگر این بانک یک مؤسسه خصوصی است، استفاده از مستمری قشون به منظور تأمین سهام آن غیرقانونی است. براساس قوانین، تمام وجوه عمومی باید در خزانه‌داری کل نگهداری شوند. ولی از قرار معلوم وجوه شهرداری تهران در بانک پهلوی نگهداری می‌شود.

به همان دلیلی که در بالا ذکر شد، چنین کاری نیز غیرقانونی است. اگر بانک مذکور وابسته به دولت باشد، خزانه ارتش از لحاظ قانونی نمی‌تواند بدون اجازه وزارت مالیه از محل بودجه عمومی به افراد وام بدهد، و وزارت مالیه نیز بدون کسب اجازه مجلس نمی‌تواند چنین مجوزی را صادر کند. علاوه بر این، بانک یک مؤسسه مالی است. به موجب قرارداد[ی که با دولت ایران امضاء کرده‌ام]، مسئولیت مدیریت کل مالیه‌های ایران بر عهده من است. فعالیت بانک پهلوی، بدون اطلاع، تأیید و نظارت اینجانب برخلاف قرارداد است... بانک پهلوی قراردادی برای حمل محموله‌های پستی در جاده خانقین- تهران به امضاء رسانده است. خرید اتومبیل و تجهیزات برای مقاصد غیرنظامی از محل بودجه عمومی که برای اهداف نظامی به وزارت جنگ پرداخت شده است از نظر من هیچ وجه قانونی ندارد. همچنین درباره نحوه هزینه عواید حاصل از قرارداد حمل مرسوله‌های پستی هیچ اطلاعی ندارم.»

میلیسپو همچنین به اخاذی‌های سازمان‌یافته بانک پهلوی اشاره می‌کند: «زمانی که مستشاران آمریکایی وارد ایران شدند، پرداخت مستمری‌ها به تعویق افتاده بود. مستمری‌بگیران حواله‌های خود را نزد تجار بازار تنزیل می‌کردند. تجار این حواله‌ها را به وزارت مالیه می‌بردند و در بسیاری از موارد وجه کامل آن را دریافت می‌کردند. ما فوراً این رویه خلاف را که برای دست‌اندرکارانش پر سود بود متوقف

کردیم. تا آنجاکه خبر دارم فعالیت بانک پهلوی نیز اصولاً به همین منوال است. سربازی که حقوقش چند ماه به تعویق افتاده است به بانک می‌رود. بانک نیز با تنزیل حقوق او را پرداخت می‌کند که سودش به جیب بانک می‌رود.

زمانی که مستشاران آمریکایی وارد ایران شدند، پرداخت مستمری‌ها به تعویق افتاده بود. مستمری‌بگیران حواله‌های خود را نزد تجار بازار تنزیل می‌کردند. تجار این حواله‌ها را به وزارت مالیه می‌بردند و در بسیاری از موارد وجه کامل آن را دریافت می‌کردند. همین رویه در ارتباط با کسانی که به ارتش ملزومات فروخته‌اند اجرا می‌شود. در خزانه‌داری ارتش به آنها می‌گویند که هیچ پولی در خزانه نیست. آنها هم به بانک پهلوی می‌روند، که عملاً همان خزانه‌داری ارتش است، و مقامات بانک می‌گویند که حواله‌هایشان را تنزیل می‌کنند. بدیهی است که اگر ارتش بودجه‌ای برای تأسیس بانک و راه‌اندازی سرویس حمل و نقل و تنزیل حقوق و بدهی‌های معوقه دارد، پس مسلماً وجوه کافی برای پرداخت حقوق و بدهی‌های معوقه‌اش هم دارد.

در سال ۱۹۳۲، بانک پهلوی، سرویس اتوبوس‌رانی تهران را نیز در اختیار گرفت. وزیرمختار آمریکا، چارلز سی. هارت، در مورد مالکیت بانک چنین گزارش می‌دهد: «این بانک مؤسسه‌ای تقریباً غیرعادی است، که در طول سال‌های به اوج رسیدن قدرت شاه فعلی ایران تأسیس شد... و امروز، اگرچه سود مازاد خود را در سرویس اتوبوس‌رانی تهران سرمایه‌گذاری کرده و به اشخاص غیرنظامی داخل کشور وام می‌دهد، همچنان شخصیت نظامی اولیه‌اش را حفظ کرده است؛ و روشن است که شاه رئیس و سهام‌دار اصلی بانک است.»

### نمونه‌هایی از سوءاستفاده دیگر

وزارت جنگ همچنین از پرداخت عوارض گمرکی واردات کالاهای غیرنظامی، عوارض بزرگراه‌ها، مالیات جاده‌ها (نواقل) و هزینه‌های حمل و نقل خودداری می‌کرد. این وزارتخانه همچنین بابت اجاره املاک متعلق به سایر نهادهای دولتی

مبلغی پرداخت نمی‌کرد. از آنجا که وزارت جنگ خود را از پرداخت تمام این هزینه‌ها معاف کرده بود، «بنابراین، بدهی است که بودجه این وزارت‌خانه، در مقایسه با سایر وزارت‌خانه‌ها، بسیار بیشتر از آن چیزی باشد که به نظر می‌رسد.»

ملزومات نظامی وارداتی نیز از پرداخت عوارض گمرکی معاف بودند: «تحت پوشش این معافیت، کالاهایی که برای مصارف نظامی نبودند بلکه برای افسران ارتش و دوستانشان وارد می‌شدند نیز بدون پرداخت عوارض از گمرک می‌گذشتند. این معافیت‌ها که باعث شده است افسران فوق خود را دارای امتیاز خاصی بدانند و دست به قاچاق کالا به داخل کشور بزنند، آنها را بر آن داشته که از انجام تشریفات معمول گمرکی نیز خودداری کنند و حتی با فشار و تهدید در مقابل آن بایستند... معافیت از عوارض گمرکی و برخورداری از قدرت فرصت خوبی برای کسب منفعت در اختیار این افسران ارتش قرار داده و در برخی موارد آنها را به قاچاق کالا مشغول کرده است. افسران ارتش در مرزهای غربی کشور آشکارا دست به قاچاق نقره می‌زنند. اخیراً چندین مورد از قاچاق کالا توسط افسران ارتش به وزارت جنگ گزارش شده است...»

افسران و سربازان ارتش که از پرداخت مالیات و عوارض جاده‌ای خودداری می‌کردند، به تدریج به حمل کالا و مسافران غیرنظامی نیز روی آورده بودند: «در وزارت مالیه پرونده حجیمی از نامه‌های متعددی وجود دارد که به وزارت جنگ ارسال شده و در آنها از اینکه کاروان‌های نظامی حامل کالا و مسافران غیرنظامی از پرداخت عوارض جاده و نواقل خودداری می‌کنند شکایت شده است. افسران نظامی نه فقط خود را از پرداخت عوارض معاف می‌دانند، بلکه مکرراً گواهی‌های معافیت نیز برای مسافران غیرنظامی صادر کرده‌اند. در بسیاری از موارد هنگامی که مأموران دریافت عوارض از فرد نظامی خواسته‌اند که خود را معرفی کند، این افراد از انجام چنین تشریفات ساده‌ای نیز خودداری کرده‌اند. در موارد دیگر نیز وقتی رئیس ایستگاه عوارضی نام نظامیان را پرسیده و یا قصد ممانعت از عبور کاروانی را داشته که بدون پرداخت عوارض مسافران غیرنظامی را جابجا می‌کردند، با رفتار



توهین آمیز، فحاشی و حتی ضرب و شتم مواجه شده‌اند در حالی که این مأمورین فقط انجام وظیفه می‌کردند.

شاید بتوان حمله ۱۹ خرداد ۱۳۰۴ (۹ ژوئن ۱۹۲۵) ژنرال حسل [فضل] الله‌خان به یکی از کارمندان نواقل در قزوین به نام میرزا ابراهیم وُسزاده را وقیح‌ترین مورد از این نوع دانست. ژنرال مزبور که از قرار معلوم فرمانده کل نیروهای هنگ مستقل شمال است با طپانچه خود میرزا ابراهیم را مورد ضرب و شتم قرار داد، که در نتیجه، کارمند نواقل مجروح و متحمل هزینه‌های دکتر و درمان شد. بلافاصله پس از این ماجرا وزارت جنگ را در جریان گذاشتیم، ولی تا دو ماه هیچ پاسخی دریافت نکردیم. در نهایت با ارسال نامه‌ای در تاریخ ۱۴ دی ۱۳۰۴ (۶ ژانویه ۱۹۲۶) مجدداً از وزارت جنگ خواستیم که خود وزارتخانه و یا شخص ژنرال این رفتار ناشایست را جبران کنند.»

و نتیجه چنین اقداماتی این بود که: «آنها مالیات‌های قانونی را بی‌اعتبار می‌کنند، به حیثیت مقامات مالی لطمه می‌زنند، و مردم که می‌بینند از عده‌ای مالیات می‌گیرند و عده‌ای معاف هستند، به مالیات‌ها بی‌احترام می‌شوند و هرطور شده از زیر بار پرداخت آن شانه خالی کنند. قاچاق کالا تشویق می‌شود، درآمدها از میان می‌رود، حساب‌ها آشفته می‌شود، و بودجه‌ها نیز به شاخص گمراه‌کننده‌ای برای هزینه‌ها واقعی مبدل می‌شوند.»

افسران ارتش تعداد زیادی اشیاء عتیقه را ضبط کرده و در کمال خوشحالی مشغول فروش آنها بودند. میلسپو اوضاع را این‌طور شرح می‌دهد: «بر اساس قوانین و مقررات موجود همه سکه‌ها و اشیاء عتیقه مکشوفه باید تحت نظارت مشترک وزارتخانه‌های فواید عامه و مالیه قرار بگیرد و در موزه دولت نگهداری شود.» ولی اشیاء مکشوفه سر از موزه در نیاورندند: «نامه‌های متعددی در ارتباط با سکه‌های قدیمی و اشیاء عتیقه‌ای که در شهرهای نیشابور، بجنورد، تربت، همدان، تنکابن، بندر عباس، ملایر و کرمانشاه به دست مقامات نظامی افتاده بود به وزارت جنگ ارسال شد.»

نامه‌های متعددی در ارتباط با سکه‌های قدیمی و اشیاء عتیقه‌ای که در شهرهای نیشابور، بجنورد، تربت، همدان، تنکابن، بندر عباس، ملایر و کرمانشاه به دست مقامات نظامی افتاده بود به وزارت جنگ ارسال شد در صورتی که باید در موزه دولت نگهداری می‌شد

هیچ چیز مصون نبود: «با وجود این، وزارت جنگ هیچ حسابی درباره اموال دولتی که در اختیار دارد و یا به آن منتقل شده است پس نمی‌دهد. ارتش نه فقط اموال متعددی از دولت تصاحب کرده است، بلکه در مواردی نیز آنها را به فروش رسانده و یا پیشنهاد فروش آنها را مطرح کرده است. فروش چنین اموالی برخلاف قانون اساسی و قوانین حسابداری کل است و بدون شک مبالغی مازاد بر بودجه تخصیصی عاید وزارت جنگ می‌کند.» میلسپو نمونه‌هایی ذکر می‌کند: «مثلاً در ارتباط با اموال منقول قابل فروش، آجر و الوار در عراق؛ آجر، سیمان، و مصالحی که برای ساختمان گمرکات بندر پهلوی بوده؛ کیسه‌های فیروزه؛ لوازم الکتریکی در دوشان ترک؛ اسباب و اثاثیه‌ای که از کارگزار محلی اردبیل گرفته شده؛ لوازم بنایی در قزوین؛ چادرهای برزنتی در پهلوی؛ و نظایر آن.»

در ارتباط با غصب و فروش مستغلات خصوصی و دولتی: «در مورد مستغلات درآمدزایی که وزارت جنگ غصب کرده می‌توانم به موارد زیر اشاره کنم: زمین‌هایی در گیلان برای ساخت سربازخانه؛ مراعاتی در مازندران و ورامین برای استفاده احشام دولتی بود؛ کاروانسرای در ایست‌آباد؛ چندین مغازه و اصطبل در کرج؛ ساختمان دفتر پست در استرآباد؛ تراموای تبریز؛ باغ شمال تبریز؛ زمین‌هایی در خارج از کرمان؛ چندین قبضه تفنگ و سایر تسلیحات و غیره... ارتش سربازخانه تبریز، الوارهای سربازخانه کازرون، و زمین‌های واقع در قسمت جنوبی میدان حفاری در تهران را به فروش رسانده یا پیشنهاد فروش آنها را مطرح ساخته است.»

حتی اموالی که در رهن دولت بود مصون نماند: «چنانکه پیداست وزارت جنگ صراحتاً متعهد است که در اموال رهنی دولت دخالتی نکند، مثل اموال شیلات متعلق

به خانواده منزف، اموال رهنی بانک ایران، و اموالی که به واسطه طلب دولت از صاحبانشان صادره شده است. تصاحب چنین اموالی توسط وزارت جنگ نه فقط وزارت مالیه را در وصول مطالبات خود دچار مشکل می‌کند، بلکه در صورت تلف شدن یا خسارات دیدن چنین اموالی، ناگزیر ادعای خسارت بسیاری علیه دولت خواهد شد.»

جالبتر از همه بلایی است که ارتش بر سر رعایای بیچاره آورده بود: «به اسم جمع‌آوری خراج که بهانه جمع‌آوری مستقیم پول از روستاها را به ارتش می‌دهد، به مردم ظلم و ستم فراوانی روا شده است. پول، احشام و محصول رعایا را از دستشان درآورده‌اند. نه املاک خصوصی در امان بوده‌اند و نه املاک اربابی. خبر رسیده است که در برخی روستاهای مرزی آذربایجان رعایا از ترس اخذی ارتش به روسیه گریخته‌اند. طبق گزارش‌ها، در سایر نقاط ایران نیز رعایا به همین دلیل روستاهایشان را ترک کرده‌اند. وقتی مأمور مالیات وزارت مالیه قصد جمع‌آوری مالیات قانونی را دارد متوجه می‌شود که نظامیان قبلاً اموال این مردم بیچاره را برده و توان پرداخت مالیات قانونی را از آنها گرفته‌اند.

در بسیاری از روستاها که ارتش مازاد محصول روستائیان را از آنها گرفته بود مردم قادر به پرداخت مالیات قانونی خود نبودند. شکایات و عریضه‌های بی‌شماری که در ارتباط با ظلم و ستم مأموران مالیات به دولت و مجلس ارسال شده است به این دلیل بوده که نظامیان قبلاً [با اخذی‌هایشان] توانایی پرداخت مالیات قانونی را از این روستائیان سلب کرده بودند و روستائیان که جرأت مقاومت یا شکایت علیه مقامات نظامی را ندارند در مقابل جمع‌آوری مالیات قانونی ایستادگی کرده و از وزارت مالیه شکایت کرده‌اند. این شرایط سبب شده است که حجم انبوهی از درآمدهای حاصل از مالیات‌های مستقیم وارد خزانه دولتی نشود و در نتیجه صرف هزینه‌های عمومی دولت نگردد.»

میلسپو با نقل گزارش یکی از کارمندان وزارت مالیه، تأثیر سربازگیری را توضیح می‌دهد: «روشی که عوامل نظامی برای سربازگیری به کار بسته‌اند جمع‌آوری

مالیات‌ها را بسیار دشوار ساخته است. تعدادی از سربازان به همراه فرمانده خود وارد یک روستا می‌شوند و به بهانه‌های مختلف بزرگان و اهالی روستا را اذیت می‌کنند. آنها به دنبال نام‌نویسی سربازان هستند و اغلب می‌خواهند که اهالی سربازان فراری را معرفی کنند، و حتی بابت آنها غرامت می‌خواهند، که تمام این عوامل دست به دست هم داده و جمع‌آوری مالیات را با وقفه مواجه ساخته است. یکی از مأموران ما که مسئول جمع‌آوری مالیات بود پس از ۱۲ روز پیاپی تلاش و تحمل درد و رنج فراوان فقط توانسته بود ۱۰۰ تومان مالیات جمع‌آوری کند.

درست وقتی که مأمور ما در حال اخذ مالیات بود تعدادی از نظامیان به روستا ریخته و به بهانه دریافت غرامت سربازان فراری تمام بزرگان روستا را دستگیر کردند، و این افراد همچنان در رنج و عذاب به سر می‌برند. جمع‌آوری مالیات متوقف شده و تمام روستاها شکایت مشابهی دارند.» میلسپو به نقل از یک نامه دیگر می‌نویسد: «گزارش‌های مکرر از اکثر ایالات و همچنین شکایات فراوان رعایا حکایت از آن دارد که یکی از دلایل اصلی ویرانی روستاها همین سربازگیری بر اساس سوابق و رویه‌های قدیمی است؛ به دلیل فشارهایی که برای سربازگیری و پرداخت غرامت بر روستائیان تحمیل می‌شود، رعایا از روستاها فرار و یا آن را ترک کرده‌اند، در نتیجه بیشتر مناطقی که در آنها سربازگیری می‌شود به حالت ویرانی افتاده‌اند.»

میلسپو در ادامه می‌نویسد که علاوه بر مبالغی که از روستائیان جمع‌آوری می‌شود، «وزارت جنگ مبالغی را هم از برخی رؤسای عشایر گرفته است که روی هم رفته پول هنگفتی را تشکیل می‌دهد. بدترین ویژگی روش فوق برای تأمین منابع مالی ارتش این است که گرفتن پول از رؤسای عشایر بیشتر جنبه غارت و چپاول دارد... مثلاً مبالغی که در سال‌های ۱۳۰۱ (۱۹۲۲) و ۱۳۰۲ (۱۹۲۳) در قالب پول ایران، ترکیه، روسیه و سایر اقلام ارزشمند در آذربایجان جمع‌آوری شد؛ جوهی که در سال ۱۳۰۲ از بختیاری‌ها گرفته شد؛ مبلغ حداقل ۵۰۰/۰۰۰ تومان از شیخ خزعل، و مبلغ ۱۰۰ هزار تومان که در سال گذشته از والی پشت کوهی گرفتند.

حتی یکی از این موارد هم به وزارت مالیه گزارش نشد؛ وزارت جنگ قانوناً حق دریافت هیچ یک از این وجوه را نداشت؛ حتی پس از دریافت و صرف این مبالغ هیچ حسابی پس نداده است، و هیچ اطلاعی از نحوه هزینه این مبالغ در دست نیست... جای تعجب است که ارتش چنین مبالغی را در ماکو، خوزستان و پشت کوه گرفته است، در حالی که در هر یک از این مناطق پرداخت مالیات‌های قانونی به تعویق افتاده و مقامات نظامی هم تلاشی برای جمع‌آوری این وجوه برای خزانه کشور نکرده‌اند، و ما هم تا کنون موفق به جمع‌آوری آنها نشده‌ایم. علاوه بر این، هم اینک وزارت جنگ از ما می‌خواهد که مالیات‌های قانونی این مناطق را تمام و کمال دریافت نکنی. ولی ما نمی‌توانیم این اصل را بپذیریم که ارتش تا آنجا که می‌تواند از این مناطق پول بگیرد و وزارت مالیه نیز بخشی از مالیات‌های مناطق فوق را مشمول معافیت کند... کاملاً روشن است که اعمال فعلی ارتش در آذربایجان، بالاخره سبب شورش عشایر این منطقه خواهد شد.»

نباید فراموش کرد که در مناطق شهری نیز «افسران ارتش پول‌هایی از مردم گرفته‌اند، که اسماً داوطلبانه پرداخت شده، ولی عملاً به زور و اجبار از آنها اخذ شده است. می‌توان نمونه‌های زیر را در این ارتباط ذکر کرد: پولی که بابت ساخت یک باغ ملی از اهالی آباده گرفتند... اخذ عوارض از کالاهای ورودی به همدان که متعلق به یک سازمان خیریه به سرپرستی امیرلشکر بود... اخذ عوارض از کالاهای ورودی به شیراز... اخذ درصدی از حقوق کارمندان دولتی تیریز به منظور ساخت سربازخانه در آن محل؛ و تلاش اخیر افسران ارتش برای گرفتن پول از مردم تهران به منظور خرید هواپیما و ساخت فرودگاه. در همین ارتباط خالی از لطف نیست که بدانیم در سال ۱۳۰۲ (۱۹۲۳)، وقتی دولت برای آموزش عمومی درصدی از حقوق کارمندان خود را کسر کرد، کارمندان وزارت جنگ از این امر مستثنی شدند.

لازم به توضیح است که مردم ایران مردم فقیری هستند. آنها همواره از باری که مالیات‌های قانونی بر دوش‌شان گذاشته می‌نالند.» علاوه بر این، حتی اخذ این نوع کمک‌های مالی هم غیرقانونی بود: «در ایران، جمع‌آوری کمک‌های مالی از سوی

هر یک از وزارت‌خانه‌ها و یا ادارات وابسته به آنها غیرقانونی است، مگر اینکه اشخاص داوطلبانه و با رأی خود خواستار پرداخت چنین کمک‌هایی باشند. بر اساس قانون، هیچ وزارت‌خانه‌ای به غیر از محل مالیات‌های قانونی، نمی‌تواند به هیچ بهانه‌ای بودجه خود را افزایش بدهد، و یا جوهی از مردم بگیرد. بنابراین بدهی است که اگر هر یک از ادارات دولتی بخواهد مبلغی هزینه کند، می‌بایست ابتدا آن را به تأیید مجلس برساند که بر اساس قانون اساسی و قوانین موجود سیاست هزینه‌ای دولت را مشخص می‌سازد؛ و چنانچه وزارت‌خانه‌ای قصد گرفتن پول از مردم را داشته باشد، می‌بایست چنین اقدامی را تحت نام مالیات‌های قانونی به تصویب مجلس برساند.»

محمد قلی مجد «از قاجار به پهلوی» (بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا) ترجمه  
 رضا مرزانی - مصطفی امیری - مؤسسه مطالعات پژوهش‌های سیاسی - ۱۳۸۹ -  
 صص ۴۳۳ - ۴۱۳

## فصل دوازدهم

### «امنیه‌های رضاخانی»

کاوه بیات در باره دزد و فساد «امنیه‌های رضاخانی» می‌نویسد: در دوره حکومت رضا خان پاسگاه‌های امنیه و نفرات آنها از همان تاریخ تشکیل اداره امنیه به آزار و اذیت نسبت به مردم و اخاذی از آنان پرداختند.

اعمال امنیه‌ها در طول سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ موجبات تنفر و خشم و کین مردم را فراهم آورده و شایع شده بود که امنیه‌ها از روستاییان چند چیز می‌خواهند: خروس پلو، عرق دو آتشه، تریاک ماهان، وجوه کافی. به امنیه‌ها حقوق کافی داده نمی‌شد و آن مبلغی هم که داده می‌شد به دست آنها نمی‌رسید. می‌گویند رضاشاه روزی در زمستان که وارد اداره امنیه شد دست‌های خود را روی در جیب بلوز بلند نظامی خود گذاشت و گفت: «می‌ترسم امنیه‌ها جیبم را بزنند» و نیز معروف است در همان روز مقداری برف از روی زمین برداشت و آن را به امنیه‌ها نشان داد و از افراد یک گروهان خواست آن را دست به دست تا ردیف آخر نفرات برسانند. وقتی گلوله برف به آخر گروهان رسید تقریباً آب شده بود. رضاشاه به امنیه‌ها گفت: «من حقوق و جیره کافی برای شما اختصاص داده ام اما تا دست به دست بشود و نصیب شما بشود مقدار زیادی از آن آب می‌شود و به جیب صاحب منصبان شما می‌رود.»

گفته‌های رضا شاه خطاب به امنیه‌ها حکایت از نظر نامساعد و مخالف وی نسبت به ژاندارمری می‌کرد، زیرا نه تنها رضاخان و سایر قزاق‌ها در دوران قزاقخانه از ژاندارمری که سازمان نظامی ملی ایران پس از مشروطه بود بدشان می‌آمد و آن را دکان تازه‌ای جلوی دکان کار و کسب خود می‌دیدند، بل حوادثی چون قیام کلنل پسیان

در مشهد، شورش ژاندارمری‌ها در تبریز زیر نظر لاهوتی و طرح کودتای نافرجام یولادین، نظر او را نسبت به ژاندارم‌ها تیرمتر و سیامت‌تر از گذشته کرده و به آنها به دیده تنفر و کین می‌نگریست.

البته در گفته‌های رضاشاه نوعی بی‌عدالتی وجود داشت، زیرا ژاندارمری در دوران ریاست سوئدی‌ها از بانضباطترین صفوف نظامی ایران بود چنان که شاعرانی چون عارف و ایرج میرزا در اشعار خود ابیاتی در مدح و تحسین ژاندارم‌ها سروده بودند. نام امنیه در طول سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ طوری موهن و آمیخته به اخاذی و پرونده سازی و آزار و تعدی گردید که در سال ۱۳۲۰ پس از آغاز سلطنت محمدرضاشاه که قرار شد امنیه مجدداً تاسیس و از وزارت جنگ جدا و به وزارت کشور ملحق شود و تحت عنوان اداره کل امنیه دولتی از لشکرهای ارتش منتزع گردد به زودی نام امنیه را هم از آن برداشتند و به جای آن واژه ژاندارمری را گذاشتند تا خاطره سوءامنیه‌های رضاخانی از اذهان محو گردد. مزاحمت و آزار و تعدی ژاندارم‌ها بی‌دلیل نبود. امنیه‌ها از فقیرترین و محروم‌ترین و بی‌دست و پاترین کسانی بودند که هیچ شغل مناسبی نیافته بودند و به ناچار شغل امنیه را برای نمردن خود و خانواده‌اشان از گرسنگی برگزیده بودند. فرماندهان آنها از آنها هدیه و پیشکش و سوغاتی می‌خواستند و چون حقوق فرماندهان نیز ناچیز بود به ناچار مبالغی از مخارج خود را از راه اخاذی از مردم تامین می‌کردند. در آن دوران شبکه ارتباطی مهمی بین تهران و مراکز امنیه وجود نداشت و فقط استفاده از تلگراف و مکاتبه میسر بود. گهگاه هیات‌های بازرسی به ولایات سفر کرده تحقیقات و بازرسی‌هایی می‌کردند و باز می‌گشتند. پاسگاه‌های ژاندارمری در نقاط بسیار دور دست واقع بوده و فاقد وسایل اولیه زندگی بودند و اغلب آب آشامیدنی هم در دسترس نداشتند و باید آب آشامیدنی خود را از طریق کامیون‌های عبوری به دست آورند.

سیستم استیلای دولت مرکزی بر مبنای زور و خشونت و عدم اعتماد نسبت به مردم استوار شده و پس از جنگ‌های عشایری و محلی و خون و خونریزی طرفین با عدم اعتماد به هم می‌نگریستند و از هم واگه داشتند.



به طوری که رجال آن زمان از جمله دکتر محمد سجادی در خاطرات خود نوشته‌اند در اوایل سلطنت رضاشاه، امنیه‌ها حتی شاه را هم نمی‌شناختند و زمانی که رضاشاه برای بازدید از یکی از پاسگاه‌ها رفت و کیل‌باشی امنیه چندان احترامی به شاه نگذاشت. این بود که دستور داده شد تصویری از شاه در هر پاسگاه ژاندارمری نصب گردد. امنیه‌ها غالباً بی‌سواد بودند و عده‌ای از آنها از قره‌سوران‌های سابق و عده‌ای حتی در زمره راهزنان پیشین بودند که تامین گرفته و به خدمت امنیه درآمده بودند. سرتیپ محمدحسین میرزا جهانبانی رییس ستاد امنیه در دوران تصدی امیر لشکر امیر احمدی که پس از شهریور ۱۳۲۰ در اواخر سال ۱۳۲۲ برای مدت کوتاهی رییس اداره شهربانی شد و پس از ۲۸ مرداد به مقام کفالت وزارت کشور رسید در یادداشت‌هایی که در دوران خانه‌نشینی و بازنشستگی خود در مجله خواندنی‌ها چاپ تهران می‌نوشت شمه‌ای از آنچه را که در امنیه دولتی ایران می‌گذشت به رشته تحریر درآورد.

از نظر جهانبانی که افسر تحصیل‌کرده و فهیمی بود فقر و تهیدستی و نداشتن وسایل زیست مناسب، مهم‌ترین عامل گرایش امنیه‌ها و همچنین پاسبان‌ها به اخذ رشوه از مردم و گرایش به وظیفه ناشناسی و خلاف بود. جهانبانی که در ماه‌های آخر سال ۱۳۲۲ رییس شهربانی کل کشور شد، داستان پاسبانی را نقل کرده است که رشوه گرفته و یک زندانی را در حال انتقال به زندان گریزانده بود. جهانبانی پاسبان را احضار کرد و با شلاق او را تنبیه نمود، اما پاسبان اجازه خواست اونیفورم (کت) خود را از تن درآورد؛ زیر بلوز رسمی پلیس، پاسبان حتی زیرپیراهن هم به تن نداشت. او هزینه سنگین زندگی خود و همسر و دو فرزند و مادرش را برای رییس شهربانی شرح داد و علت رشوه‌گیری و وظیفه ناشناسی را تبیین کرد. جهانبانی که سوابق عیدیه‌ای در امنیه و نظمیة داشت پس از مراجعه به دکتر میلسیو که بار دیگر به ایران آمده و رییس کل دارایی شده بود و ناامیدی از تحقق بودجه‌ای برای کمک به حقوق افسران و پاسبانان شهربانی استعفا داد.

در سال‌های قبل و پس از شهریور ۱۳۲۰ داستان‌های واقعی از مردم آزاری و

اخاذی امنیه‌ها بر سر زبان‌ها بود که شمه‌ای از آنها پس از شهریور ۱۳۲۰ در مطبوعات تهران منعکس می‌شد. سوءاستفاده امنیه‌ها از کدخدایان و روستاییان بیشتر به علت نادانی و بی‌سوادی و بی‌خبری مخاطبان امنیه‌ها بود که مردمی فرو رفته در زندگی قرون وسطایی خود بودند و از روزگار آغاز سلطنت پهلوی که با خشونت و سختگیری توأم بود بر جان خود هر اسیده سعی مداوم آنها خودداری از درگیر شدن با مامورین دولتی بود.

علاوه بر مامورین امنیه، در مناطق عشایری صاحب منصبان و درجه داران شعبه عشایری لشکرها تا مدتی مدید از عشایر زهرچشم گرفته به انحای مختلف رشوه ستانی می‌کردند و شاید ریشه بسیاری از شورش‌های عشایری همین یکه تازی امنیه‌ها و مامورین ویژه سرپرستی عشایر بود که در کتب مختلف به آن اشاره شده است. مامورین نظام وظیفه نیز از دیگر ضابطان دولتی بودند که وقتی برای سربازگیری به روستاها می‌شتافتند، ورودشان با برانگیختن نگرانی و حتی وحشت روستانشینان همزمان بود.

به طور کلی رضاشاه با تاسیس اداره تشکیلات امنیه که آن را جایگزین ژاندارمری کرد موقعیت پیشین و مردمی آن تشکیلات را خدشه دار ساخت و کار امنیه‌ها به جایی رسید که در سال ۱۳۲۰ حتی بردن نام آنها تنفر و دلخوری شنوندگان را برمی‌انگیخت و چون ژاندارمری هم تا حدود زیادی واژه امنیه را به ذهن متبادر می‌کرد پنج سال بعد در جریان مذاکرات دولت مرکزی با شورشگران فرقه دموکرات در آذربایجان توافق شد که نام ژاندارمری نیز به سازمان نگهبانی کل کشور تبدیل گردد. (۱)

## سوم شهریور، اشغال ایران و پایان دیکتاتوری رضاخان

از منظر محسن رادی در مقاله ای تحت عنوان «سوم شهریور، اشغال ایران و پایان دیکتاتوری رضاخان»: تصمیم برای اشغال ایران از مرداد ماه سال ۱۳۲۰ اتخاذ شده بود و برنامه آن در سوم شهریور اجرا شد. ساعت چهار بامداد دوشنبه سوم شهریور، دو اتومبیل سیاه رنگ همزمان از سفارتخانه‌های انگلیس و شوروی که در مجاورت یکدیگر قرار دارند خارج شدند و در سکوت و تاریکی شب به سوی يك مقصد، خانه منصور نخست وزیر ایران که در حوالی پیچ شمیران قرار داشت، روان شدند، هر دو اتومبیل در حدود ساعت چهار و پانزده دقیقه در برابر درب خانه نخست وزیر توقف کردند. اسمیرنوف سفیر شوروی از اتومبیل او و سر بولارد وزیر مختار انگلیس از اتومبیل دوم پیاده شدند و پس از چند ثانیه گفتگو با یکدیگر به اتفاق زنگ در خانه نخست وزیر را به صدا در آوردند. " (۱)

موضوعی که موجب شده بود سفیر دو کشور قدرتمند در آن وقت شب به در خانه‌ی منصور کشیده شوند، تسلیم کردن يك یادداشت کوتاه بود. اما وقتی منصور این یادداشت را مطالعه می‌کرد، دست‌هایش می‌لرزید و رنگش پریده تر و زردتر می‌شد.

زیرا این یادداشت از حمله‌ی هماهنگ روس و انگلیس به مرزهای شمالی و جنوبی ایران خبر می‌داد. وقتی نخست وزیر علت این حمله را سؤال کرد، هر دو سفیر اظهار بی‌اطلاعی نمودند. زمانی که سفیر روس و انگلیس خداحافظی کرده و از منزل نخست وزیر خارج شدند، اغلب شهرهای شمالی و جنوبی کشور مورد حمله‌ی قوای زمینی، هوایی و دریایی روس، انگلیس قرار داشت اخبار موحد و جانگدازی از همه جا می‌رسید. خبر رسید قدری بعد از نیمه شب ناوهای جنگی انگلیس به ساحل خرمشهر نزدیک شده و با شلیک توپ به بندر حمله بردند و ناوهای ایران را سحرگاه از پای در آوردند چند دقیقه بعد خبر رسید که سرتیپ بالیندر فرماندهی

نیروی دریایی را کشتند و قایق هندی و انگلیسی در بندر پیاده شدند... چند دقیقه بعد خیر بمباران هوایی اهواز رسید. در همین موقع خبرهای موحش دیگری از شمال، حمله به آذربایجان، نقاط مرزی و بمباران‌های هوایی واصل گردید: سربازخانه‌ها هدف قرار داده می‌شود ترس و وحشت هم‌هی مردم را فراگرفته، قشون خارجی به سرعت پیشرفت می‌کند و بسیاری از خانواده‌ها از شهر فرار می‌کنند" (۲)

رضاخان که اصلاً انتظار چنین حمله‌ای را از سوی متفقین نداشت، به سرعت روحیه‌ی خود را باخت و دستور داد سفرای روس و انگلیس به کاخ سلطنتی دعوت شوند. سفرای هر دو کشور در ساعت ۱۰ صبح در کاخ شاه حضور یافتند اما با جواب‌های مبهم خود بیش از پیش رضاخان را نگران کردند. او به علت بی‌خبری از اوضاع و احوال جهانی، نمی‌توانست علت حمله‌ی متفقین به ایران را درک کند.

### \* علت حمله متفقین به ایران :

اگر چه بهانه متفقین برای حمله وجود عده‌ای آلمانی در ایران بود، اما به نظر می‌رسد که علت اصلی اشغال ایران، چیز دیگری بوده است، چرچیل در خاطرات خود درباره‌ی اشغال ایران می‌نویسد: " لزوم ارسال انواع و اقسام ساز و برگ و مهمات برای شوروی از یک طرف و اشکالات روزافزون راه اقیانوس منجمد شمالی و نقشه‌های استراتژیکی متفقین در آینده از طرف دیگر بیش از پیش ما را بر آن می‌داشت که برای استفاده کامل از ایران به منظور ارتباط با شوروی اقدام فوری معمول داریم چاه‌های نفت ایران به منزله عامل مهمی در جنگ به شمار می‌رفت عده کثیری از آلمانیها در تهران استقرار یافته و جبهه آلمان در ایران روز به روز بهتر می‌شد به هم خود در نقشه‌ی شورش در عراق و اشغال سوریه از طرف انگلیس و فرانسه که در فاصله‌ی کمی صورت گرفت، نقشه‌های هیتلر را در خاورمیانه مواجه با اشکالات بسیار نمود. بنابراین ما از موقعیت استفاده کرده و بر آن شدیم که به روسها دست اتحاد بدهیم و به اتفاق مبادرت به لشکر کشی به ایران نماییم " (۳)

## اقدامات دستگاه سیاسی ایران

بعد از ظهر سوم شهریور مجلس شورای ملی جلسه فوق العاده‌ای برقرار نمود و مسئله را بررسی نمود همچنین هیئت وزیران در حضور شاه در کاخ سعدآباد تشکیل جلسه داد و رضا خان در این جلسه اعلام کرد که تصمیم برای خروج از کشور گرفته است البته با توجه به توصیه‌های اطرافیان از تصمیم خود برای کناره‌گیری بازگشت و تصمیم گرفت دولت را تغییر دهد با استعفای دولت منصور، رضاخان شخصا به درب منزل محمدعلی فروغی سیاستمدار کهنه کار نزدیک به انگلستان رفت و او را برای تشکیل کابینه مأمور نمود فروغی که از بستر بیماری به کاخ نخست وزیری رفته بود تلاش خود را برای آرام کردن اوضاع به کار گرفت. رضا خان هنوز فکر می‌کرد که با مذاکره می‌توان متفقین را از ادامه‌ی حمله منصرف سازد. او به علت بی‌خبری از علل واقعی حمله به ایران، نمی‌توانست تصمیم درستی بگیرد و همچنان دستورات ضد و نقیض صادر می‌کرد اما سرانجام با وساطت فروغی، متفقین پذیرفتند که در صورت کناره‌گیری رضاخان، محمدرضا پهلوی را به تخت سلطنت بنشانند. بنابراین راه حل نهایی، اشغال ایران و کناره‌گیری رضا خان و واگذاری مقام امور به متفقین بود و دستگاه دیپلماسی ایران، ناکارآمدی خود را کاملا نشان داد. رضا خان تصور می‌کرد پیمان دفاعی سعدآباد که میان چهار کشور ایران، ترکیه، افغانستان و عراق منعقد شده بود، موجب می‌شود که این کشورها به دفاع از ایران برخیزند. اما کشورهای عضو پیمان، حتی از ابراز تأسف هم خودداری نمودند و متفقین بدون هیچ مانعی در ایران پیروز شدند.

رضاخان حتی دست به دامان آمریکا نیز شده اما تمام تلاشها بیهوده بودند در روز سوم شهریور ۱۳۲۰ رضا شاه در حالتی یأس آلود تلگرافی به فرانکلین روزولت رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا که هنوز وارد جنگ نشده و بی طرفی خود را

حفظ کرده بود مخابره کرد و از او خواست که برای جلوگیری از تجاوز قوای روس و انگلیس به ایران وساطت نماید. " (۴) اما بنابر شواهد موجود، انگلیس از قبل آمریکا را در جریان نقشه اشغال ایران قرار داده بود و اشغال ایران موافقت آمریکا صورت گرفته بود روزولت در جواب رضا خان، اعلام کرد که تمام تلاش خود را به کار خواهد برد تا جریان به صورت صلح آمیز مؤثر حل و فصل قرار گیرد. اما در عمل هیچ عمل خاصی انجام نداد در مراحل بعدی جنگ، نیروهای نظامی آمریکا نیز وارد ایران شدند و به قوای اشغالگر روس و انگلیس پیوستند.

### اقدامات نظامی ایران :

رضا خان برای نوسازی و تجهیز ارتش ایران، هزینه‌ی گزافی بر ملت ایران تحمیل کرده بود. اگر مردم ایران ظلم و ستم رضا خان را می‌دیدند و سرنیزه ارتش رضا شاهی را در وقایع مسجد گوهرشاد و اشغال نظامی قم و سرکوب عشایر معترض، بر پیکره خود احساس می‌کردند، حداقل امیدوار بودند که ارتش قوی ایران، با تجهیزات مدرن خود می‌تواند در مقابل قوای خارجی، استقلال مملکت را حفظ کند. شاه نیز به هر مناسبت قوای نظامی خود را به رخ مردم می‌کشید و با خرید سلاحهای جدید، ارتش را مجهزتر می نمود "همه ساله در سوم اسفند در میدان جلالیه (پارک لاله کنونی در انتهای خیابان بلوار کشاورز) قوای حاضر ارتش در تهران، سان و رژه می‌دادند این میدان به همین منظور ساخته شده بود... ساعت ۲ بعد از ظهر از طرف خیابان پهلوی (ولیعصر کنونی) شپیور خبردار به صدا در آمده، مأمورین انتظامی هر يك در جاي خود ایستاده، کوچکترین صدا و حرکتی دیده نمی‌شد حتی اسبهای سواره نظام و توپخانه بی‌حرکت ایستاده و در عالم خود برای مردان صادره اهمیتی قائل بودند. در این موقع اتومبیل بزرگی آهسته و با طمأنینه از طرف خیابان پهلوی رو به جلالیه در حرکت بود. بعد از رسیدن رولزرویس رضا شاه به میدان

رژه سرلشکر فرمانده میدان فرمان ادای احترام می‌داد. " (۵) رضا خان سوار بر اسب خود با غرور تمام به سان دیدن از سربازان می‌پرداخت. اما درست ۷ ماه بعد از آخرین سان دیدن رضاخان از ارتش ظاهراً مقتدر ایران، ایران با کمترین مقاومت از قوای متفقین شکست خورد.

اولین اقدام و واکنش نظامی ارتش شاهنشاهی، تشکیل " قرارگاه کل بزرگ ارتشتاران " بود " سرلشکر ضرغامی ضمن شرفیابی روز سوم شهریور به خدمت شاه دستور صیحي برای تشکیل ستاد جنگ دریافت کرد. " (۶) معمولاً اینگونه اقدامات در جنگها موجب وحدت فرماندهی و تسریع امور و جلوگیری از تصمیمات غیر کارشناسی می‌گردد و به اوضاع جنگ سرو سامان می‌دهد اما در مورد ستاد بزرگ ارتشتاران این قضیه کاملاً برعکس بود. ارتش پوشالی ایران با دستورات این ستاد مختصر انسجام خود را نیز از دست داده و در واقع سر رشته‌ی امور کاملاً در دست انگلیس و فراماسونها بود و تمام کارها برای مقابله با قوای اشغالگر، ظاهر سازی و مضحك بود. تصمیماتی که از سوی این ستاد اتخاذ شد، " خیلی عامیانه و دور از عمل و اندیشه بود. " (۷)

اولین اقدام این ستاد، ضبط کامیونها و بارکشهای مردم به بهانه حمل و نقل تجهیزات به جبهه نبرد بود! " ۲۰ سال تمام قسمت عمده‌ی بودجه‌ی کشور خرج تسلیحات و تهیه‌ی مهمات شده بود ولی روز سوم شهریور ماه ستاد جنگ خود را مجبور می‌دید از کامیونها و بارکشهای مردم استفاده کند البته اگر این کار به منظر انجام خدمت مفیدی صورت می‌رفت خیلی خوب بود، ولی بدبختانه در مورد انجام این امر، سوءاستفاده‌های عجیب و غریبی سند و در مدت کمتر از ۷ و ۸ روزکه اوضاع آشفته‌ای در مرکز وجود داشت، عمده‌ی زیادی از مأمورین به نوایی رسیده و جیبهای خود را پر کردند. " (۸)

از جمله استفاده‌های این کامیونها در یکی از استانهای کشور، حمل و نقل اثاثیه منزل فرمانده لشکر به سمت تهران بود! در زمانی که بسیاری از سربازان به دلیل کمبود آب و آذوقه در جبهه‌ها جان دادند، فرماندهان نظامی، به سرعت به سمت داخل کشور

فرار کردند و حتی حاضر نشدند از وسایل زندگی خود بگذرند.

در اعلامیه شماره يك ستاد ارتشتاران، ضمن اشاره به حمله متفقین به ایران، از مقاومت دلیرانه ارتش سخن گفته شد بنابراین اعلامیه " در کلیه مناطق شمالی و باختری، روحیه اهالی بسیار خوب و عموماً تقاضای دخول در صفوف ارتش و حرکت به سمت جبهه‌ها را برای دفاع از میهن می‌نماید. " (۹) اما از آنجا که در واقع درگیری وجود نداشت و متفقین به راحتی در حال پیشروی به سمت تهران بودند، اعلامیه‌های بعدی صادر نشد!

آخرین شاهکار ستاد بزرگ ارتشتاران، اعلام ترك مخاصمه و مرخص کردن سربازان بود. به دستور این ستاد، درب تمام پادگانهای تهران باز شد و سربازان پس از تحویل وسایل مربوط به ارتش به خیابانها سرازیر شدند: صحنه‌ای که موجب ترس و وحشت مردم تهران شد. هجوم سربازهایی که لباس مناسب در بر نداشتند و برای سیر کردن خود مجبور به گدایی بودند و هنوز هم در دسته‌های چند ده نفره با حال زار و نزار در حرکت بود، پایانی بود بر تمام اقدامات پهلوی اول در ساختن ارتش مدرن!

زمانی که رضا خان از ترخیص سربازان آگاه شد، به شدت عصبانی شد و اعضای ستاد را حضار کرد. او که از شدت عصبانیت قادر به کنترل خود نبود این افسران را به خیانت به شاه و مملکت متهم نمود. وی ضمن ضرب و شتم افسران ارشد ستاد، با خشم و فریاد زد: " حیف است که پاگون افسری روی دوش اینها باشد. اینها هرگز لایق سربازی نیستند ". بعد با خشم جلو رفت و سردوش آنها را کند. بلا فاصله به دستور رضا شاه، دو نفر از امرای ارتش در اطاقهای کاخ سعدآباد زندانی شدند. " (۱۰) البته پس از استعفای رضا خان و روی کار آمدن دولت جدید، این افسران آزاد شدند. زیرا این افراد جز اجرای دستور کاری نکرده بودند. سیاستمداران و فرماندهان نظامی نزدیک به دولت انگلیس با کارشکنی و اقدامات مورد لزوم هرگونه مقاومتی را غیر ممکن ساختند.

البته در مراحل اولیه جنگ، سربازان ایرانی، سعی کردند که در مقابل دشمنان



ایستادگی کنند، اما ضعف و خیانت فرماندهان، موجب شد که این مختصر مقاومت نیز در هم بشکند. پس از پایان جنگ صندوقهای پر از سلاحهای آخرین مدل برنو که حتی یکبار هم استفاده نشده بودند، از انبارهای ارتش کشف شد. این سلاحها که در نوع خود بی نظیر بودند، توسط آلمان به ایران فروخته شده بود و شاید از سلاح متفقین نیز قویتر بود. اما جاسوسان انگلیسی اجازه ندادند که به موقع این اسلحهها در اختیار سربازان قرار گیرد. سربازان ایرانی با دست خالی تا حد ممکن مقاومت کردند و اگر کمک به آنها میرسید و فرماندهی مرکزی در تهران به سرعت دستور ترک مخاصمه را نمیداد شاید می توانستند بیشتر هم مقاومت نمایند. " تفنگداران انگلیسی هندی و بلوچ به کمک نیروی دریایی و نیروی هوایی در آبادان پیاده شدند و جنگ مختصری در خیابانها در گرفت که حدود ۵۰ تن انگلیسی و هندی زخمی شدند. نیروی دیگری که از خانقین حرکت کرده بود با ۵۰۰۰ سرباز تفنگدار ایرانی مقابل شد که با شلیک چندی گلوله توپ تار و مار شدند و نیروی انگلیسی به زودی به کرمانشاه رسید" (۱۱)

سربازان ایرانی احساس تعلقی نسبت به دفاع از شاه نداشتند. زیرا مردم اصولاً از شاه پشتیبانی نمی کردند. فرماندهان نیز پیش از سرنوشت مملکت به فکر جیب خود بودند. " گر چه ارتش ایران در باختر جنوب باختر و شمال ( گیلان ) به مقاومت محدودی در برابر نیروهای مهاجم دست زد ، اما نوعی مسامحه ، بی بندوباری ، تنبلی و میل به گریز و عدم تماس با دشمن در فرماندهان ایرانی مشاهد می شد که بیشتر از رفاه طلبی و تن پروری امیران لشکرها ، دست و پا بسته و محدود بودن فوق العاده آنان در برابر دستورات ضد و نقیض و گاه ابلهانه مرکز که بدون آگاهی از موقعیت جغرافیایی و سوق الجیشی محل صادر می شد و مهمتر از همه از نداشتن نیروی هوایی ، ضد هوایی مؤثر ، توپخانه و تانک و بالاخره وسایل نقلیه تندرو برای حمل و نقل نیروهای پیاده سرچشمه می گرفت و با توده به اینکه همه می هشدارها قبلی فرماندهای لشکرها در دو ماهه گذشته از سوی ستاد ارتش نادیده گرفته شده یا بی اهمیت انگاشته شده بود. " (۱۲)

رضاخان خود نمیتوانست در برابر انگلیس مقاومت کند، چون سلطنت خود را مدیون آنها بود. بنابراین فرماندهان و سربازان ارتش او نیز چنین توانی را نداشتند. احساس مرغوبیت و مجذوبیت رضا شاه و رژیم او نسبت به انگلستان از دربار و فرماندهی کل قوا و دولت و امیران به فرماندهان لشکر در ۱۸ منطقه نظامی کشور سرایت کرده بود و چون برای روسها خشونت می‌میب و برای انگلیسیها، قدرت و جاذبه‌ای شیطانی و خارق‌العاده قائل بودند دست زدن به هر اقدامی را در مقابل آنان بیهوده می‌دانستند چون این عقیده در اذهان آمران و افسران ارتش به شدت رسوخ داشت که رضا شاه را انگلیسی‌ها آورده‌اند و رضا شاه و دربار و دولت و ارتش او را ساخته‌ی سیاست (پلیتیک) انگلیسی‌ها از در عناد با دست پرورده‌ی دیرین خود برخاسته بودند، میل به مقاومت در برابر انگلستان داشتند. (۱۳)

ارتش پرزرق و برق رضاخان به سرعت فروپاشید نیروی دریایی جنوب ایران که متشکل از دو ناو به نامهای بیر و پلنگ بود، در همان حملات اولیه‌ی انگلیسی‌ها غرق شد و سربازان در هر گوشه پراکنده شدند بسیاری از آنها به دلیل گرمای هوا و نرسیدن آب به پادگانهای جنوب، در بیابانها از تشنگی هلاک شدند بقیه نیز با فروختن اسلحه‌ی خود به عشایر و مردم عادی، هزینه بازگشت به دهات خود را فراهم کرده و خدمت سربازی را ترک می‌نمودند.

### استعفای رضا خان :

با صلاح‌دید نخست وزیر جدید، محمد علی فروغی، رضا خان استعفا داد، به این امید که سلطنت فرزندش، محمدرضا تضمین گردد. او در استعفا نامه‌ی خود نوشت: " نظر به اینکه من همه‌قوای خود را در این چند ساله مصروف به امور کشوری کرده و ناتوان شده‌ام، حس میکنم که اینکه وقت آن رسیده است که يك قوه و بنیه جوانتری به کارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد بپردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد. بنابراین امر سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض

کردم و از کار کناره نمودم از امروز که روز ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ است عموم ملت از کشوری و لشکری ولیعهد و جانشین قانونی مرا باید به سلطنت بشناسند و آنچه نسبت به من از پیروی مصالح کشور می‌کردند، نسبت به ایشان بکنند." (۱۴)

سفیر انگلیس، سردیدبولارد در خاطرات خود برکناری رضاخان را اجتناب ناپذیر می‌دانست به علت نفرت مردم از پهلوی، چاره‌ای جز کنار گذاشتن او نبود به گفته‌ی او مردم ایران، "خود را رو در روی شاهی می‌دیدند که نه قادر بودند او را از کا برکنار کنند و نه می‌توانستند اعمال و رفتار او را کنترل نمایند" (۱۵)

پس از استعفای رضاخان به یکباره ابهت رضاخان از بین رفت او که از ترس دستگیری توسط نیروهای سرخ شوروی به سمت نیروهای انگلیس فرار می‌کرد در همه جا با نفرت مواجه می‌شد. زمانی که برای ادامه سفر، به بنزین نیاز داشت، فرماندار، از دادن بنزین به او خودداری کرد تا محمدرضا پهلوی پا در میانی کرد و بنزین مورد نیاز را در اختیارش قرار دادند.

رضاخان خود را تسلیم نیروهای انگلیسی نمود و به سوی تبعیدگاه خود جزیره موریس فرستاده شد رضا خان که پس از استعفا نیز حاضر به جدا شدن از جواهرات سلطنتی نبود با چمدانهایی پر از جواهر به سمت خلیج فارس حرکت کرد اما در آنجا دو کشتی انگلیسی منتظر او بودند يك کشتی مأمور بردن جواهرات به مقصدی نامعلوم بود (که هرگز سرنوشت این جواهرات مشخص نشد) و کشتی دیگر مأمور انتقال رضاخان بود. رضا خان ایران را ترک کرد و ویرانه‌های به مراتب خراب تر از زمان ابتدای سلطنتش باقی گذارد.

"رضا شاه مانند دیگر دیکتاتورهای ایران در عصر طولانی تاریخ این کشور، افراد لایق و کاردان و با استعدادی را که در سالهای نخست زمامداری پیرامونش گرد آمده بودند به تدریج از اطراف خود پراکنده و در سالهای آخر جز مشتی چاپلوس بی فکر تهی مغز مدافنه گو در اطراف خود کسی را باقی نگذاشت" با رفتن رضا خان کسی غمگین نشد و هیچ کس او را در تاریخ ایران نستود سالهای بعد زمانی که پسرش قدرت مطلقه را در دست داشت، با ترس و لرز و با اقدامات امنیتی شدید جسدش به

ایران بازگردانده شد حتی جسد او نیز نفرت مردم را بر می‌انگیخت. رضا خان با قلدری به سلطنت رسید و با خواری از سلطنت کنار کشید و سالهای سلطنتش جز نکبت بر این مملکت نیفزود.

فتح راحت و بی دغدغه ایران توسط متفقین يك ثمره‌ی دیگر نیز برای دولتهای در حال جنگ داشت زمانی که مردم انگلیس از ضربات خردکننده‌ی هیتلر به ستوه آمده بودند و احساس ناامیدی می‌کردند به انتظار دیدن صحنه‌هایی هر چند کوچک از پیروزی قوای متفقین نشسته بودند و اشغال ایران این فرصت را برای انگلیسیها فراهم نمود. "فیلمبرداران انگلیسی از عملیات جنگی ارتش انگلستان در آبادان و بندر شاپور [امام] فیلمبرداری کردند که در هفته‌های بعد فیلمهای تهیه شده برای تقویت روحیه‌ی مردم لندن و دیگر شهرهای انگلستان که تا آن زمان ضربات سختی از آلمانی‌های خورده بودند در سینه‌های لندن و دیگر شهرهای انگلستان به نمایش گذارده شد." (۱۶)

اما شوروی که بیش از انگلیس در معرض حملات آلمان بود برای واقعی جلوه دادن پیروزی‌هی خود در ایران و دلگرم کردن اتباع خود، چنان شهرهای بی دفاع ایران را بمباران می‌کردند که گویی برلین را فتح کرده‌اند! شاید علت خشونت بیش از حد شوروی در قبال ایرانیان و به خاک و خون کشیدن تبریز و آذربایجان نیز فراهم کردن خوراک تبلیغاتی برای اقناع مردم شوروی بود. "خلبانان شوروی در ایران بیداد می‌کردند زیرا قصد داشتند خبر يك پیروزی مهم خود را از طریق رسانه‌های گروهی به مردم شوروی بدهند" (۱۷) اشغال ایران چنان نیروی متفقین را سر مست کرده بود که با خوشحالی خبرهای آنرا در بی بی سی و سایر رادیوها اعلام می‌کردند و آنچه در این میان مغفول مانده بود، مردم بی‌پناه و هراسان شهرهای ایران بود که تحت فشار قوای اشغالگر و ناامنی و قحطی سر می‌کردند.... (۲)

## ارتش ایران در شهریور ۱۳۲۰

به روایت مصطفی تقوی «ارتش ایران در شهریور ۱۳۲۰»: در طول تاریخ، و به ویژه پس از تأسیس سلسله صفویه، با توجه به تهدید استقلال و تمامیت ارضی کشور از سوی دولتهای همسایه، تقویت بنیه دفاعی کشور مهمترین رکن تصمیمگیریها و سیاستگزاریهای دولتهای ایران بوده است. پس از شکست ایران از روسیه در عهد فتحعلی شاه قاجار، نیاز به بازسازی قوای دفاعی هم از نظر سازماندهی و ساختار و هم از نظر تأمین تجهیزات و تسلیحات جدید و پیشرفته، بیش از پیش احساس گردید. چون برآورده شدن این نیاز و تشکیل ارتشی نیرومند با اهداف استعماری قدرتهای همسایه ایران تضادی بنیادین داشت، بنابر این، هیچ کدام از سلاطین قاجار و دولتهای آنها در برآورده ساختن این هدف توفیقی نیافتند. به همین علت، حتی در نهضت مشروطه هم به رغم تأکید علمای نجف بر تشکیل یک ارتش نیرومند که قادر به دفاع از کیان کشور باشد، باز هم این هدف درگرو دار کارشکنیهای قدرتهای همسایه برآورده نشد.

پس از آنکه در روسیه انقلاب بلشویکی رخ داد و بریتانیا هم به دلیل مشکلات گوناگون داخلی و خارجی ناشی از جنگ جهانی اول، ناگزیر گردید نیروهای نظامی خود را از ایران فرا بخواند، تشکیل نیرویی نظامی برای پر کردن این خلاء و حمایت از حکومت کودتا و تأمین امنیت موردنظر بریتانیا در دستور کار قرار گرفت. بدینگونه است که رضاشاه اجازه، و به بیان دیگر، مأموریت یافت که این نیروی نظامی را تشکیل و سازماندهی نماید و خود را به عنوان مبتکر بزرگ و اصلی تأسیس ارتش نوین ایران وانمود سازد. این ارتش در سرکوبی ملت ایران و تحکیم حکومت کودتا و تعمیق اختناق و دیکتاتوری موفقیت بسیاری داشت و رضاشاه در مرداد ۱۳۲۰، یعنی چند صباحی پیش از متلاشی شدن ارتش و خروج

خود از کشور می‌گفت: « قشون من عالی‌ترین قشونی است که امروز در دنیا می‌توان نشان داد.» اما این پرسش مطرح می‌شود که چرا همین ارتش در شهریور ۱۳۲۰ قادر به کمترین مقاومت در برابر هجوم بیگانه و دفاع از کشور نبود؟

نگاهی به پاره‌ای از خاطرات سپهبد امیراحمدی، برای پاسخ به این پرسش و روشن شدن ماهیت آن ارتش مفید به نظر می‌رسد. ایشان در خاطرات خود می‌نویسد که در ماجرای شهریور ۲۰ به رضاشاه گفته بود که « اعلیحضرت باید یکی از دو راه را انتخاب فرمائید: یکی آنکه اگر تصمیم به جنگ گرفته‌اند و می‌خواهند در تاریخ زندگی سیاسی اعلیحضرت این نقطه ضعف نباشد که در برابر دیگران سر تسلیم فرود آورده‌اند ستاد ارتش را به همدان ببرند و با لشکرهای کرمانشاه و کردستان و لرستان و خوزستان در برابر نیروی انگلیس بجنگند و مرا هم به آنربایجان بفرستند که با قوای موجود تا آخرین نفر در برابر قوای روس بجنگم. با اطمینان به اینکه غلبه با آنهاست و ما کشته می‌شویم... در آینده وقتی کتاب خدمات درخشان بیست ساله اعلیحضرت را ورق بزنند، در ورق آخر این است که سر تسلیم در برابر بزرگترین نیروی نظامی جهان فرود نیاورد و ایستادگی کرد و مردانه جان داد و نامی بزرگ در تاریخ به یادگار خواهید گذاشت... اگر مصلحت نمی‌دانید که به چنین کاری دست بزنید، شق دوم این است که راه به آنها بدهید و...»

یشان در بخش دیگری از خاطراتش با اشاره به وضع نابسامان ارتش در روزهای شهریور ۲۰ می‌نویسد به رضاشاه گفتم: « با تریبی که من دیده‌ام، این پادگانها متفرق خواهد شد و همین پنجاه هزار نفر نظامی اگر اداره نشوند، ممکن است خودشان شهر را غارت کنند و اسباب هرج و مرج شوند.» همو در جای دیگری عملکرد ارتش پس از آغاز حمله متفقین را اینگونه توضیح می‌دهد: « در همه جا ارتش ایران، بدون استثناء، این عمل را کرد که فرماندهان قشون تا آنجا که توانستند نقدینه و اشیاء سبک وزن قشون را با خود برداشته و فرار کردند و سایر افسران و درجه‌داران و افراد هم اسلحه و مهمات و آذوقه موجود را برداشته و به این و آن فروختند. و اگر در چند نقطه هم زد و خورد شد، قابل بحث و نقل نیست.» ایشان همچنین می‌نویسد که در آن

روزهای سرنوشت‌ساز، فرماندهان عالی ارتش صورتجلسه‌ای تنظیم کردند « مبنی بر اینکه با قشونی که از افراد نظام وظیفه تشکیل شده نمی‌توان در برابر قشون منظم روس و انگلیس مقاومت کرد و ممکن است خود افراد برخلاف اینکه با دشمن بجنگند، با دشمن همکاری کنند.» سرانجام در جای دیگری روحیه رضاشاه و ارتش را اینگونه به تصویر می‌کشند: «... متوجه شدم که سربازخانه متلاشی شده و فرماندهان نالایق و ناصالح سربازها را لخت کرده و از سربازخانه‌ها بیرون کرده‌اند.... رضاشاه در نظر گرفته بود که شبانه به جانب اصفهان حرکت کند، ولی افسران ارشد و امراء ارتش همینکه بوی جنگ شنیدند، هر یک از گوشه‌های فرار کردند. و رضاشاه در قصر سعدآباد در صدد حرکت به اصفهان بود که افسران با عجله تمام به فرار می‌پرداختند. وقتی من اول شب به باشگاه افسران رفتم، عده‌ای از افسران عالی رتبه را دیدم که آخرین چاره را فرار می‌دانستند. من گفتم این مردم سالها از ما نگهداری کردند و به ما احترام گذاشتند برای چنین روزی. و اکنون اگر شما هم فرار کنید، لکه ننگی بر دامن تاریخ این مملکت خواهید گذاشت ... ساعت ۱۲ شب که به باشگاه افسران آمدم، متأسفانه، آن عده افسری هم که در باشگاه بودند خارج شده بودند و بجز امیرموثق نخجوان که با رنگ پریده در راهروهای باشگاه افسران قدم می‌زد، و معلوم شد وسیله نقلیه‌اش را دیگران برده‌اند و پای فرار نداشته، افسرهای ارشد و امرای ارتش همه فرار کرده و از تهران خارج شده بودند.»

گفته‌های سپهبد امیراحمدی به عنوان یکی از فرماندهان عالی ارتش آن روز و یک شاهد عینی وضع شاه و ارتش در واقعه شهریور ۱۳۲۰، بیانگر واقعیت و حقیقت تلخی است که ماهیت نظام سیاسی حکومت پهلوی و قوای نظامی آن را به چالش می‌کشاند. البته چون امیراحمدی خود بخشی از سیستم نظامی - سیاسی ناسالم و ناکارآمد رضاشاه بود، قادر به درک ماهیت آن نبود. اگرچه او خود در جای دیگری از همین خاطرات از قول سرهنگ شهاب می‌نویسد: « مملکت چه و قشون چه؟ سرتاسر ایران یعنی املاک اختصاصی شاه و قشون نیز به منزله اسکورت شاه می‌باشد.» اما گویا نمی‌تواند علل واقعی درماندگی شاه و ارتش در آن ایام را دریابد.

پر واضح است، از کسی که با طرح و دستور بریتانیا به سلطنت می‌رسد نمی‌توان انتظار داشت که همچون نادرشاه و شاه اسماعیل و دیگر سلاطین پیشین ایران، در هنگامه خطر برای کشور تن به جانبازی و فداکاری دهد و با استقبال از شهادت در راه وطن نامی بزرگ در تاریخ از خود برجای بگذارد. همچنین ارتشی که برای تحکیم چنین شخصی و چنین حکومتی سازماندهی شده باشد، نقشی بیش از سرکوبی ملت و اسکورت کردن آن شاه نداشته و در ایام بحران جز ننگ فرار و غارت مردم و اموال نظامی چیزی نصیب خود نخواهد کرد.

در طول تاریخ، همواره کسانی می‌توانستند در راه وطن از جان خود بگذرند و به افتخار سربازی و شرف جانبازی نائل آیند و نامی بزرگ در تاریخ از خود برجای بگذارند که از ملت برخاسته و با آن پیوندی ناگسستی داشته و بدان ایمان داشته‌اند. و این همان چیزی بود که متأسفانه نظام سیاسی و ارتش رضاشاه از آن بی بهره بود. راز واماندگی و زبونی و تلاشی رژیم رضاشاه و ارتش آن در شهریور ۱۳۲۰ نیز در همین نهفته است. (۳)

### دلایل فروپاشی ارتش شاهنشاهی در شهریور ۱۳۲۰

نشریه اعتماد آورده است: در آن سال‌ها جزیبائی را طرح کرده که کمتر در این سال‌ها به این نکات توجه شده است و از این حیث حایز اهمیت است که ادعاها و اغراق‌های نظام پهلوی اول در اغلب اوقات چشم‌های ما را نسبت به واقعیات تیره و تار ساخت.

به گزارش پارسینه، تاکنون پیرامون رخداد ۳ شهریور ۱۳۲۰ سخن زیاد گفته و شنیده شده است. مورخان و اندیشمندان سیاسی پیش از دیگران در این باره سخن‌پردازی کرده‌اند اما کمتر نویسنده یا سخنوری است که خود در قلب حادثه بوده باشد و به روایت آن روزها و لحظات حمله نیروهای متفقین پرداخته باشد.

۷۰ سال پس از آن روزها جامعه ایران تجربه‌های جدیدی را پشت سر می‌نهد و به



آن رخداد از حیث یک تجربه تاریخی می‌نگرد. امروز شاید کمتر کسی بوده باشد که به داشته‌های نظامی آن سال‌ها توجه کند. بیشتر به این جهت که گذشت زمان طولانی و نیز تغییرات استراتژیک و تکنولوژیک نظامی این سال‌ها آنچنان سریع و پر قدرت تغییر یافته است که دیگر موجودی نظامی آن سال‌ها چندان حایز اهمیت نیست. در این روایت سرتیپ میرحسین یکرنگیان یکی از افسران بلندپایه ارتش در آن سال‌ها جزییاتی را طرح کرده که کمتر در این سال‌ها به این نکات توجه شده است و از این حیث حایز اهمیت است که ادعاها و اغراق‌های نظام پهلوی اول در اغلب اوقات چشم‌های ما را نسبت به واقعیات تیره و تار ساخت.

ارتش ایران در شهریور ۱۳۲۰ شامل ۱۶ لشکر، ۲۰ هواپیما، شش آتشبار ضدهوایی (بدون مهمات کافی) و چند ناو جنگی در جنوب بود. در واحدهای لشکرها، مخصوصاً در شمال ایران، برای هر سرباز حداکثر بیش از صد تیر فشنگ و در اردبیل (مرزهای شمالی) برای هر سرباز فقط ۳۶ تیر فشنگ موجود بود و مسلسل‌ها هم فقط برای نیم ساعت تیراندازی فشنگ داشتند. وسایل نقلیه در لشکرها تقریباً صفر بود. لشکرها حتی برای یک هفته خواربار ذخیره نداشتند و روزانه از انبار غله آرد دریافت می‌کردند و همین موضوع سبب شد که در روز نوم جنگ-چهارم شهریور- لشکر ۱۵ اردبیل به دستور فرمانده انبار غله شهر سراب را تصرف کند و موجودی گندم آن را برداشته و آماده کند. سازمان لشکرها حتی برای زمان صلح نیز بطور صحیح و سازمانی طراحی نشده بودند و به جای آنکه لشکرهای مرزی کشور تقویت شوند، لشکرهای ۱ و ۲ مرکز را تقویت می‌کردند. لشکرهای ۱ و ۲ از هر نظر مجهز بودند. این لشکرها دارای تانک، زرمپوش، توپخانه قوی، مسلسل ضدهوایی، توپ‌های ضدتانک و ضد زرمپوش، انواع خمپاره‌انداز و وسایل نقلیه کافی بودند، ولی عملکرد آن لشکرها و فرماندهانشان در سوم شهریور و روزهای بعد چه بود؟ لشکرها بدون هیچ اقدامی سربازان را مرخص کردند. در حقیقت لشکرهای ۱ و ۲ مرکز از هم پاشیده شدند. با این وضع لشکر ۱۵ اردبیل، لشکر ۳ تبریز و لشکر ۴ شمالغرب (رضاییه)، اساساً نمی‌دانستند

که زرمپوش و تانک چه شکلی هستند و از آنها چه کاری ساخته است و خمپاره‌انداز چه عملی انجام می‌دهد.

### \* شورای عالی جنگ

در ایران سالی یک بار شورای عالی جنگ با حضور فرماندهان عالی‌رتبه تشکیل می‌شد که این افراد در حقیقت مشاور نظامی رضاشاه بودند. متأسفانه اختلاف نظر شدید بین سه لشکر هوایی احمد نخجوان (وزیر جنگ) و سرلشکر عزیزالله ضرغامی (رییس ستاد ارتش) و کنار بودن مشاوران نظامی مطلع از امور ارتش مانند سرلشکر حبیب‌الله شیبانی، سرتیپ سیف‌الله شهاب و سرتیپ غلامعلی انصاری و عدمی دیگر موجب شد شورای عالی جنگ بدون حضور فرماندهان میهن‌پرست، باسواد و آگاه از آخرین تاکتیک‌های جنگی برگزار شود و فرماندهان فعلی هم که عضو شورای عالی جنگ بودند، آنچنان جسارت و شهامتی نداشتند که پیشنهادها و طرح‌های خود را که مخالف نظر شاه است، در آن شورا مطرح کنند. لذا هر چه رضاشاه می‌گفت بدون هیچ گفت‌وگویی تصویب می‌شد.

### \* ستاد ارتش

با توجه به مراقبت‌های شدید و نظارت دقیق رضاشاه بر ستاد ارتش، با این وجود این قسمت هم مانند سایر ارکان ارتش خالی از فساد و تبعیض نبود. فقط محصولانی که سفارش شده بودند به فرنگ اعزام می‌شدند. در انتخاب محل خدمت افسران و مشاغلی که به آنان داده می‌شد، دوستی و خویشاوندی و دستور از مقامات بالادست و نکات دیگر (پرداخت رشوه) رعایت می‌شد. افسرانی که اهل پارتی‌بازی و پرداخت رشوه و به دست آوردن دل مقامات بالادست نبودند، سال‌ها در بهر بیابان‌ها بودند و فرزندان آنان از تحصیل باز می‌ماندند و خانواده‌های آنان در زحمت بودند و صدها

بدبختی دیگر را تحمل می‌کردند در حالی که نورچشمی‌ها در تهران خوش می‌گذراندند و فرزندان‌شان از تحصیل مطلوب برخوردار بودند.

### \* دارایی ارتش

دارایی ارتش نیز به نوبه خود مانع بزرگی بود برای پیشرفت کارها. اکثر اشخاصی که امور مالی واحدها را چه در مرکز و چه در خارج از مرکز بر عهده داشتند، اشخاصی غیرصالح بودند و اگر رضایت خاطر بعضی از عمال مرکز را فراهم نمی‌آوردند مورد اعتراض قرار می‌گرفتند. من در مدت ۲۰ ماه فرماندهی هنگ در کرمان داستان‌هایی از این سوءجریان‌های مالی دارم بطوری که از این شغل مهم (فرماندهی) بیزار و فراری شدم.

خاطرم هست برای درخواست اعتبار جهت ستاد لشکر ۱۵ اردبیل، مکاتبات عدیده‌یی شده بود و از ستاد ارتش هم اوامر معرکه کتبی راجع به تخصیص اعتبار می‌رسید. پس از مدت‌ها مکاتبه، مبلغ چهار هزار ریال اعتبار به لشکر شمال غرب (رضاییه) تخصیص داده و رونوشت آن برای لشکر ۱۵ اردبیل فرستاده شد. این یک نمونه از طرز کار دارایی ارتش بود.

### \* وزارت جنگ

وزارت جنگ، مرکز کاغذپرانی بود و کاری به کار واحدهای دور از مرکز نداشت. اغلب کاسبکاران ولایات از ارتش طلبکار بودند. احتیاجات واحدهای دور از مرکز با سنگین‌ترین وضعی تامین شد. همین عدم توجه وزارت جنگ، موجب گل‌آلود شدن آب و گرفتن ماهی توسط افراد معلوم‌الحال می‌شد.

### \* سازمان نظام وظیفه

به عقیده من بدترین نوع سربازگیری در ایران انجام می‌شد. در این روش، خاصه خرجی رواج کاملی داشت. این طرز احضار نفر، نوعی بغض و کینه در دل مردم عادی تولید کرده بود. متمولین، فرزندان خود را از طریق تراشیدن واسطه‌های مهم و پرداخت رشوه‌های کلان، از خدمت معاف می‌کردند و اگر هم تصادفاً فرزندشان سرباز می‌شد با رشوه کلانی که می‌پرداختند خدمت سربازی آنان بیشتر جنبه تفریحی داشت.

### \* رضاشاه و نظام بین‌المللی

اوایل تیر ۱۳۲۰ پس از ورود روسیه به جنگ متفقین هر روز به ایران فشار می‌آوردند که ایران در کنار آنها وارد جنگ شود. رضاشاه که شیوه‌های حکومت دیکتاتوری آدولف هیتلر را می‌ستود و شیفته آن نوع حکومت بود، روی ارتباطی که با هیتلر داشت و از همه مهم‌تر به خاطر فتوحات برق‌آسای سپاهیان آلمان در تمام جبهه‌های جنگ به هیچ وجه حاضر نبود با متفقین کنار بیاید. علی منصور، نخست‌وزیر و جواد عامری، کفیل وزارت امور خارجه نمی‌توانستند ایران را از سیاست آن روز جهان آگاه سازند و رضاشاه را از خطر برحذر کنند زیرا خودشان از دانش سیاسی بی‌بهره بودند.

مدت دو ماه بود که مرتب دولت‌های اتحاد جماهیر شوروی و انگلیس به دولت ایران فشار می‌آوردند که آلمانی‌های مقیم ایران را اخراج کند و برای عبور وسایل و مهمات جهت شوروی به آنها راه عبور داده شود. دولت ایران نه تنها پاسخ قانع‌کننده‌ای به آنها نداد بلکه جریان را از نظر ملت ایران مکتوم داشت و سرانجام ملت و ارتش ایران از آنچه که قرار بود اتفاق بیفتد، غافل بودند.

رضاشاه که می‌دید متفقین در تمام جبهه‌ها در برابر آلمان و حتی ایتالیا، ضعیف هستند باور نمی‌کرد که ارسال یادداشت‌ها و تهدیدهای آنها صورت عمل به خود گیرد و انگلیس توان حمله به ایران را داشته باشد پس مجبور بود واحدهایی را از جبهه‌های جنگ حذف و با آن واحدها از ناحیه باختران به ایران حمله کند که در این صورت آن واحدها نیروی قابل توجهی نبودند و ارتش او کاملاً بر آنها چیره می‌شد. رضاشاه تصور حمله ارتش شوروی را به ایران هرگز به مخیله خود راه نمی‌داد زیرا اخبار واصله حکایت از پیشرفت سریع قوای آلمان در خاک شوروی و عقب‌نشینی ارتش اتحاد شوروی با دادن صدها هزار اسیر داشت و با این وجود لشکرهای پنج و شش، ۱۲ و ۱۷ را تا اندازمی تقویت کرد ولی مرزهای شمالی را نه تنها تقویت نکرد بلکه آنها را از مأموریت اصلی‌شان که عبارت بود از مراقبت دشمن شمالی و اشغال نقاط حساس، منحرف ساخت.

فرماندهان عالی‌رتبه جز یکی، دو نفر بقیه بی‌کفایت و بی‌اعتبار بودند، آنان از محل (پست) فرماندهی لشکر ثروت کلانی صاحب شده بودند و سالیان سال بود که در پست فرماندهی لشکر اعتماد رضاشاه را به خود جلب کرده بودند و اگر هم از آنها شکایت می‌شد رضا شاه فقط آنان را تغییر پست می‌داد.

### \* علل شکست ارتش

- ۱- اداره مهم امور کشوری و لشکری، از جزی‌ترین چیزها تا کلی‌ترین آنها توسط رضاشاه انجام می‌شد. وی نسبت به اوضاع سیاسی جهان ناآگاه بود و افرادی هم که آگاه بودند و دانش سیاسی داشتند و می‌توانستند به او کمک کنند را از خود رانده بود.
- ۲- فرماندهان عالی‌رتبه بی‌کفایت فقط به فکر ثروت‌اندوزی بودند. آنان اعتماد رضاشاه را به خود جلب کرده بودند و اگر هم از آنها شکایتی می‌شد به جای تنبیه فقط آنان را تغییر پست می‌داد.
- ۳- دلبستگی رضاشاه به خط دفاعی مورد تصویب خودش که از نظر منطقه‌یی با

هیچ قاعده تطبیق نمی‌کرد.

۴- عدم آمادگی لشکرها از نظر نفرات، اسلحه، مهمات و ساز و برگ بویژه اینکه برای لشکرها مشخص نبود که سازمان آنها در زمان صلح و جنگ چگونه است و آنها در زمان جنگ، با این اسلحه اندک و امکانات قلیل، چه کاری می‌توانند انجام دهند.

۵- تسری فساد مالی و اخلاقی، از فرماندهان عالی‌رتبه به افسران ارشد و جزء و درجه‌داران

۶- دلخوشی رضاشاه به مانورهای فرمایشی

۷- وجود مقررات خشک و دست‌وپاگیر و اینکه هیچ فرمانده لشکری نمی‌توانست بدون اجازه رییس ستاد ارتش کاری انجام دهد و رییس ستاد ارتش هم نمی‌توانست بدون اجازه رضاشاه آب بخورد.

۸- عدم اعتماد رضاشاه به افسران درستکار و وطن‌پرست که اهل تملق و چاپلوسی نبودند. تقرب افسران فاسد و دزد در دستگاه ارتش که از دوران قزاقخانه با وی و زیردست وی بودند، بزرگترین لطمه را زد. (۴)

## توضیحات و مأخذ

- ۱ - کاوه بیات «امنیه‌های رضاخانی»، «نشریه: گفتگو» بهار ۱۳۷۶ - شماره ۱۵
- ۲- محسن ردادی «سوم شهریور، اشغال ایران و پایان دیکتاتوری رضاخان»، سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- ۳- سید مصطفی تقوی «ارتش ایران در شهریور ۱۳۲۰»، سایت مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
- ۴- دلایل فروپاشی ارتش شاهنشاهی در شهریور ۱۳۲۰، روزنامه اعتماد

پی نوشت: «سوم شهریور، اشغال ایران و پایان دیکتاتوری رضاخان»،

- ۱- طلوعی، محمود - پدر و پسر - نشر علم ۱۳۷۶ - ص ۳۸۷
- ۲- اطلاعات در يك ربع قرن - صفحات ۲۰۳ و ۲۰۲ - به نقل از طلوعی - همان
- ۳- مهدي نيا، جعفر - هفت يار اشغال ايران در ۲۳ قرن [جلد چهارم] - انتشارات پانوس - ۱۳۷۷ - ص ۲۳۹
- ۴- معتضد، خسرو - تنش بزرگ. نشر پیکان - تهران ۱۳۷۷ - ص ۶۸۰
- ۵- . - دلجم، اسکندر، زندگي پرماجر اي رضا شاه - نشر عطايي - ص ۸۶۷
- ۶- مكي، حسين - تاريخ بيست ساله‌ي ايران، ج ۷، انتشارات علمي - ۱۳۶۳ - ص ۲۶۲
- ۷- همان صفحه ۲۶۳
- ۸- همان

- ۹ - همان، ص ۲۶۵
- ۱۰ - مهدی‌نیا - ص ۲۵۴
- ۱۱ - معتضد، ص ۶۵۸
- ۱۲ - همان، ص ۶۵۹
- ۱۳ - همان
- ۱۴ - مکی - ص ۲۲۰
- ۱۵ - بولارد، سرریدر - شترها باید بروند (خاطرات سفیر انگلستان در ایران) - ترجمه حسین ابوترابیان - نشر نو - ص ۵۳
- ۱۶ - معتضد - ص ۶۶۱
- ۱۷ - همان، ص ۷۳۱ - پوسترهایی در مورد اشغال ایران توسط سربازان شوروی

منبع: سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی



## فصل سیزدهم

### گزارشهای و نامه های سیاسی

اسناد که مطالعه می کنید در جلد سوم کتاب اسناد سیاسی روابط خارجی امریکا با کشورهای مشترک المنافع انگلیس و کشورهای خاور نزدیک و افریقا چاپ شده که دکتر رضا امینی آنها را ترجمه کرده و در بیست و یکمین سالنامه دنیا ( سالنامه دنیا که به مدیریت طباطبائی منتشر می شد یکی از نشریات سودمند و با ارزش تهران بوده که همواره مطالب تاریخی و مهمی را در برداشته است.) درج گردیده است. در اینجا به گزارشهای تلگرافی وزیرمختار امریکا در ایران به وزیر خارجه امریکا می پردازیم:

### گفتگوی رضا شاه با نمایندگان انگلیس و روس

گزارش وزیر مختار امریکا در ایران (دریفوس)

به وزیر امور خارجه امریکا

۱۰۵- در تعقیب گزارش شماره ۱۰۴ ( مورخ ۲۵ اوت ساعت ۹ صبح) اشعار می دارد که نمایندگان روش و انگلیس مذاکرات خود را با شاه ایران تازه به پایان رساندند. وزیر مختار انگلیس به من می گوید شاه که آرام و اندیشمند بنظر می رسید تقریباً چنین صحبت را شروع کرد:

« این وضع چیست؟ من اطمینان دادم که غالب آلمانیها از ایران اخراج خواهند شد. امروز صبح می بینم که شما هم از شمال و هم از جنوب، کشور مرا مورد حمله قرار داده و هشت کشتی دولتهای محور را در خلیج فارس توقیف کرده اید. مثل اینکه آلمانیها می خواهند تمام اروپا را تسخیر کنند و حالا روسها و انگلیسیها می خواهند ایران را بگیرند.»

وزیر مختار انگلیس جریان سوابق امر را به شاه توضیح می دهد و ضرورت اقدام کنونی را تأکید می کند زیرا دولت ایران عملاً نتوانست اطمینانهای شایسته بدهد که آلمانیها از ایران اخراج خواهند شد. آنگاه شاه صریحاً اطمینان می دهد که کلیه آلمانیها در ظرف یک هفته از ایران اخراج خواهند شد غیر از آنهایی که خدماتشان مورد احتیاج مبرم و فوری است. بعلاوه قول داد فهرست اسامی آلمانیهایی که در ایران باقی خواهند ماند به آنها بدهد همان فهرستی که مقامات ایرانی تاکنون از دادن آن خودداری می کردند. شاه از هر دو نماینده خواست که بر اساس این اطمینانها تقاضای قطع مخاصمت فوری کنند و بالحن مؤکد سؤال کرد که در ازای این امر پیشنهاد روسیه و انگلیس چه خواهد بود.

پیشنهاد شاه بلافاصله به لندن و مسکو ارسال شد و انتظار می رود که پیش از صبح فردا جواب برسد.

وزیر مختار انگلیس ( از این ملاقات) استنباط قطعی حاصل کرده کهد شاه را وزیرانش را جریان مذاکرات خود با روسیه و انگلیس خوب مطلع نساخته اند. با اینکه قوای انگلیس از مرز ایران گذشته اند هنوز خبر قابل اعتمادی راجع به جنگ بدست نیامده است. شش فروند هواپیمای انگلیسی چند دقیقه پیش بر فراز تهران پرواز نمود و اوراق روی شهر ریخت. آرامش در تهران بر قرار است و کسب و کار نسبتاً زندگی عادی ادامه دارد و غالب اتباع انگلیسی و عده ای از اتباع متفقین طبق ترتیبی که از پیش داده شده به عمارت انگلیس پناه برده اند. چند نفر از اهالی چکوسلواکی و دیگران تقاضا کرده اند که به این سفارتخانه ( سفارت امریکا) پناهنده شوند ولی من رضایت نداده ام زیرا در حال حاضر هیچ نوع نشانهایی از بی نظمی و

خطر مشهود نیست. من با دقت به همکاری اتباع خودمان مراقب اوضاع هستم و اگر وضع ایجاب کند بدون تردید و درنگ آنها را به محوطه سفارتخانه خواهم آورد.

### دریفوس

\* گزارش وزیر مختار آمریکا در ایران (دریفوس)

به وزیر خارجه امریکا

تهران - ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (سوم شهریور ۱۳۲۰) ساعت ۶ بعد از ظهر (روز ۲۶ اوت ساعت ۲۰ : ۶ دریافت).

۱۰۶ - مدیر کل وزارت خارجه شخصاً همین حالا نزد من آمد و از این سفارت تقاضا کرد که تقاضای رسمی دولت ایران این است که رئیس جمهوری آمریکا نزد دولت‌های انگلیس و روس وساطت کند که مخاصمات بیدرنگ متوقف گردد و اختلاف کنونی از طریق دوستانه فیصله پیدا کند. وی اظهار داشت که ایرانیها میل دارند اطمینان بدهند که قسمت عمده آلمانیها از ایران اخراج خواهند شد. و در این مورد خواهشمند است به گزارش شماره ۱۰۵ این جانب رجوع نمایند.

### دریفوس

\* تلگراف رضا شاه به پرزیدنت روزولت

تهران - ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (سوم شهریور ۱۳۲۰) ساعت ۱ بعد از ظهر (روز ۲۵ اوت ساعت ۵۱ : ۱۰ بعد از ظهر دریافت شد).

حضرت رئیس جمهوری قطعاً اطلاع حاصل کرده اند که قوای روش و انگلیس ناگهان و بدون اخطار قبلی از سرحدات این کشور عبور نموده و بعضی نواحی را اشغال و عده ای از شهرهای باز و بلادفاع را بمباران کرده اند. بهانه کهنه دولت‌های روس و انگلیس این است که آنها ادعا دارند که از اقامت معدودی از آلمانیها در ایران نگران می باشند و حال آنکه دولت من همه نوع اطمینانهائی که آلمانیها بزودی خاک این کشور را ترک خواهند گفت، موجبی برای نگرانی نمی تواند دیگر

وجود داشته باشد و من نمی توانم بفهمم که به چه علت آنها متشبث به اعمال تجاوز شده و شهرها را بدون جهت زیر بمباران گرفته اند. با اتکاء به بیاناتی که در باره لزوم دفاع از اصول عدالت بین المللی و حق آزادی مردم مکرراً ایراد نموده اند و وظیفه خود می دانم نظر آن جناب را لطفاً به این واقعه که کشوری بیطرف و صلحدوست را که فکری جز تأمین آرامش خود و اصلاح امور مملکت نداشته گرفتار جنگ نموده جلب نمایم و از آن جناب تمنا دارم که اقدامات فوری مؤثر و انسانی برای خاتمه دادن به این اعمال تجاوز اتخاذ نمایند. با اطمینان به احساسات و حسن نیت آن جناب مراتب دوستی صمیمانه خود را تجدید می نمایم.

**رضا پهلوی**

### \* در لشکرها چه خبر است

به نقل از کتاب «از سوم تا بیست پنجم شهریور»: در بیرون دروازه باغشاه لشکر اول پادگان مرکز و در خارج دروازه شمیران در سر بیلاق تهران در سمت راست جاده لشکر دوم و قسمتهای مختلف آن استقرار دارند. خبر وقوع حادثه صبح در همان هنگام که سراسر شهر منتشر شد به گوش افسران و افراد پادگان مرکز نیز رسید. نخستین اقدامی که در این دو مرکز بزرگ بعمل آمد این بود که به افسرها دستور داده شد بدون اجازه سرباز خانه را ترک نگویند و افسرهائی هم که در خارج از سرباز خانه بودند و وسایل مقتضی احضار شدند.

ساعت ۱۲ بعد از ظهر است. چند دستور محرمانه و فوری به فرماندهان هنگهای پیاده رسیده و افراد با عجله و شتاب مشغول جمع آوری وسایل خود و بستن کوله پشتی و گرفتن تجهیزات هستند. باغشاه با آن خیابانهای دراز و محوطه بزرگ و درختهای بلند سبز خود در ظلمت عجیبی فرو رفته است.

در محوطه هنگهای پیاده و نیروی زره پوش و گاراژهای کامیونها و توپخانه ۱۰۵ بلند فعالیت عجیبی دیده می شود. دستور فوری رسیده است که واحدهای پیاده و

توپخانه بایستی از ساعت ۱ بعد از نصف شب شروع به تخلیه سرباز خانه کرده و در خارج شهر در محل‌هایی که معین شده، موضع گیرند یک نوع خستگی آمیخته به بهت و حیرت همه را فرا گرفته زیرا در جریان این چند ساعت متمادی هیچ نوع دستور صریح و روشنی به واحدهای نرسیده است.

### \* باغشاه و تخلیه می شود

ساعت ۱ بعد از نصف شب واحدهای پیاده به حرکت آمده و به اتفاق افسران و فرماندهان مربوطه خود محوطه سرباز خانه را ترک می گویند و پس از یک ساعت و نیم راه پیمائی شبانه هر یک از هنگ‌های چهار گانه پیاده لشکر اول به مواضع خود رسیده و بشرح پائین در آنجا استقرار می جویند.

- ۱ - هنگ پیاده پهلوی تحت فرماندهی سرگرد ایرج محوی در طرشت.
  - ۲ - هنگ پیاده آهنین تحت فرماندهی سرگرد برخوردار در ارتفاعات کهک.
  - ۳ - هنگ پیاده ۲۰ به فرماندهی سرهنگ یکم بهرامی در اطراف نازی آباد.
  - ۴ - هنگ پیاده ۳ بهادر به فرماندهی سرهنگ ۲ شاهرخشاهی در جلو قلعه مرغی.
- هنگ‌های پیاده لشکر دوم نیز در فاصله دو و سه کیلو متری خارج سرباخانه بهمان ترتیب لشکر اول استقرار جسته بود.
- باید متوجه بود که تخلیه سربازخانه ها فقط از نظر احتیاط و جلوگیری از تلفات سربازان در یک بمباران احتمالی هوائی بود.

### \* روز چهارم شهریور

اوضاع مبهم تر از آن بود که داشخاص عادی فکر آن را می کردند، خیلی مبهم. با اینکه نخست وزیر و سایر مردان مسئول کشور با نماینده های دولت همسایه در تماس بودند ولی خبرهایی که از شهرستانها می رسید اضطراب آمیز بود.

بدبختانه پادشاه که سالیان متمادی مشکلات داخلی و موانع زیادی را از پیش پای

خود برداشته بود این دفعه سخت خود را گم کرده و بطور واضح و آشکار از فائق آمدن بر مشکلات ناشی از همان سیاست غلط و تجاوز آمیز ۲۰ ساله عاجز بود و اگر از آغاز زمامداری به تمایلات داخلی و از همه مهمتر به روش مسالمت آمیز سیاست خارجی دو دولت همسایه توجه میکرد و مقتضیات اوضاع بین المللی را در نظر می گرفت و سیاست کشور را تا اندازه ای که ممکن و مقدور بود با آن تطبیق می کرد تاریخ تاریخ طور دیگر نوشته می شد ولی متأسفانه این روش پیش گرفته نشد و وقتی هم حوادث که سرعت وقوع یافت او را تکان داد، کار از کار گذشته بود.

### مقدمات استعفای کابینه آقای منصور

ساعت ۷ و نیم صبح آقای منصور نخست وزیر وقت در کاخ سعد آباد (که وسائل دفاعی آنجا شب پیش در نتیجه رسیدن چند دسته از سربازهای لشکراول و دوم و نصب چند مسلسل سنگین و سبک در برج و باروهای آن توقیف یافته بود) بخدمت شاه رسید و نتیجه اقدامات و مذاکرات بعد از ظهر خود را با نمایندگان دو دولت گزارش می دهد، شاه با یک حالت دگرگون و بهت زده و برای نخستین بار در تاریخ سلطنت ۲۰ ساله خود می گویند:

آیا شما صلاح می دانید من از سلطنت کنار، گرفته و استعفا بدهم؟ آیا تصور نمی کنی که با این اقدام از وخامت اوضاع کاسته شود؟ این حرف تأثیر برق آسائی در آقای منصور کرده و از شدت بهت زدگی سیمای آن سرخ شده و چند لحظه سکوت اختیاری می نماید. در خلال این مدت کم، پیش خود فکری می کند که شاید نظر فرمانروای کشور از اظهار این جمله پی بردن به مقاصد و نظریات وزیران و هیأت دولت خود باشد به این جهت در پاسخ می گوید:

نه خیر قربان، شما چرا استعفا می دهید. بنده با سایر وزیران استعفا می دهیم و استدعا دارم موافقت بفرمائید.

شاه از شنیدن این جمله و پی بردن بطرز فکر و عقیده رئیس دولت یک نوع آرامش

باطنی در خود احساس نموده و اظهار میدارد: نه، نه. شما هم نباید فعلاً استعفا بدهید. باشید با همدیگر کار میکنیم. شاه با اینکه می دانست رفع بحران در نتیجه اقدامات آقای منصور غیرممکن است با این حال اصرار داشت هیأت دولت بجای خود باشد و مذاکرات را ادامه دهد در صورتی که افراد ملت مخصوصاً طبقه روشنفکر پس از اطلاع از چگونگی حوادث دریافته بودند که نه تنها فعالیت دولت بلکه مجاهدت شخص شاه نیز بجائی نخواهد رسید. اهالی کشور از این حقیقت تلخ اطلاع داشتند و از روز سوم شهریورماه دریافته بودند که جریان کار مملکت عوض خواهد شد زیرا دولت اراده و نفوذ لازم را نداشت که با این حادثه بزرگ روبرو شده و همانطور که ۲۰ سال مردم بیچاره این سرزمین را دچار بزرگترین بدبختیها و ناملایمات ساخته بود، این حادثه را از راه عقل و تدبیر جل و بر طرف سازد. این مسأله مورد تردید هیچ فرد عاقلی نیست که مردان یک کشور وقتی می توانند مقام و منزلت خود را حفظ کنند که هم در داخل و هم در خارج از مرزهای کشور سیاست متینی را پیش گرفته و از انحطاط و بدبختی و سیه روزی یک قوم جلوگیری نمایند و گرنه با اظهار جمله پرآب و تاب «حسب الامر جهان مطاع ملوکانه» کارها به جریان عادی خود نمی افتد و مشکلات برطرف نمی شود.

#### \* قرارگاه کل بزرگ ارتشداران فرمانده

سرلشکر ضرغامی ضمن شرفیابی روز سوم شهریور ماه به خدمت شاه دستور صریحی برای تشکیل ستاد جنگی دریافت و پس از مراجعه فرمانی بشرح زیر صادر و قرارگاه کل بزرگ ارتشداران فرمانده را به قسمتهای مربوطه ابلاغ کرده بود.

## \* فرمان عمومی ارتش ۳۲۳۴

## فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

ماده ۱- از تاریخ سوم شهریورماه ۱۳۲۰ قرارگاه کل بزرگ ارتشداران فرمانده بشرح زیر تشکیل می‌شود:

رکن ۱- سرتیپ رزم آرا، سرهنگ کیهان، سرهنگ ۲ وثوق، سرهنگ ۲ شیمی .  
 رکن ۲- سرتیپ ریاضی، سرگرد هاشمی، سرگرد دیهیمی،  
 رکن ۳- سرتیپ هدایت، سرهنگ ۲ حجازی، سرگرد مظهری، سرگرد ریاحی،  
 سرگرد بهمنی.

رکن ۴- سرتیپ ۲ صمدی، سرگرد گیلان‌شاه، سرگرد معین پور.

دفتر ستاد: سرهنگ رزم آرا.

دفتر رمز: سرهنگ دوم اداری ارفع، ستوان یکم معین انصاری ، ستوان یکم نجم آبادی ، ستوان یکم زندی.

## ب- دوایر:

دایره توپخانه و مهمات: سرتیپ کیکاوسی.

دایره مهندسی و مخابرات: سرتیپ ریاضی

دایره نیروی هوایی : سرهنگ خبروایی .

دایره حمل و نقل: سرهنگ رفعت جاه.

دایره کار پردازی : سرتیپ مهدوی

دایره بهداری : سرلشکر آتابای .

دایره دامپزشکی: سرتیپ فتحی .

دایره انتظامات و دادرسی ک سرتیپ فروز.



### \* ستاد جنگ مشغول کار است

عمارت باشگاه افسران مرکز فعالیت شده، اتومبیلهای سران ارتش با نمره های مشخص زرد خود پشت سرهم بنوبه به محوطه باغ باشگاه را دور زده و جلوردر بزرگ ورودی عمارت ایستاده و سر نشینان آن به عجله از پله ها بالا رفته و پیش رئیس ستاد جنگ یا معاون و یا سایر کارمندان ارشدد مراجعه و راجع به اوضاع عمومی اطلاعاتی بدست آورده و بطور آهسته مشکلات را بهمیدگر گوشزد و اسرار نگفته پیش از سوم شهریور ماه را در میان گذارده و از چگونگی اوضاع روحی فرمانده کل قوا با خبر می شدند. همه بی تکلیف بودند همه به این مرکز تازه که تحت عنوان برجسته ای تأسیس یافته و می خواست در تاریخ لشکر کشی مخصوصاً امر دفاع نقش مهمی را بازی کند مراجعه می نمودند تا بدینوسیله شاید بتوانند مقام خود را تثبیت و از اوضاع آشفته تا آنجائی که ممکن است استفاده برند، ولی غافل از این بودند که این اداره جدید حسب الامری نیز شبیه همان هائی بود که وجود داشت و نمی خواستند این حقیقت تلخ را باور کنند که برای مقابله با یک جادئه بزرگ رأی و تدبیر و شهامت بیشتری لازم است.

در داخل شهر تهران ستاد جنگ با همه جا ارتباط داشت امریرهان موتور سوار با سرعت وحشت آوریدر خیابانهای شهر حرکت کرد واضطراب و نگرانی مردم را هر دم زیادترمی کردند و معلوم نبود که امریه ستاد جنگ را به قسمتهای مختلف می رسانیدند یا حامل پیامهای خصوصی بودند.

### \* یک تصمیم فوق العاده

اصولاً هنگامی که در کشوری حادثه ای رخ می دهد فرمانروا و زمامداران آن دور هم می نشینند و اوضاع را بررسی کرده و از احوال و روحیه مردم اطلاع موثقی

بدست آورده از آن پس تصمیمات خود را در محور همکاری با مردم و اهالی اتخاذ می کنند و هر عملی که بشود روی این نظر انجام می شد و بنیان کارها و اقدامات هیچ نوع استکامی نداشت و یک نقشه درست و منطقی در میان نبود که مطابق آن برای رفع نیازمندیهای عامه دست به کارهایی زده شود و ظاهرسازی در همه شئون و مظاهر اجتماعی ما رخنه کرده بود، روی این اصل تصمیمات فوق العاده ای هم که از طرف دولت و ستاد جنگ گرفته شد خیلی عامیانه و دور از عمل و اندیشه بود.

### \* ضبط کامیونها و بارکشها

برای انجام وظایف مهم وسایل کافی باید در اختیار داشت. ۲۰ سال تمام قسمت عمده بودجه کشور خرج تسلیحات و تهیه مهمات شده بود ولی روز سوم شهریور ماه ستاد جنگ خود را مجبور می دید از کامیونها و بارکشهای مردم استفاده کند. البته این کار اگر بطور ساده به منظور انجام خدمت مفیدی صورت می گرفت خیلی خوب بود ولی بدبختانه در مورد انجام این امر، سوء استفاده های عجیب و غریبی شد و در مدت کمتر از ۷ و ۸ روز که اوضاع آشفته ای در مرکز وجود داشت عده زیادی از مأمورین به نوائی رسیده و جیبهای خود را پر کردند.

در طول خیابان فردوسی و خیابان سوم اسفند و خیابان حافظ عده زیادی کامیون و بارکش غیر دولتی پشت سرهم توقف کرده و در بالای هر یک از آنها دو نفر سرباز مسلح به تفنگ دیده می شد. این کامیونها گاهی بسرعت و زمانی با تائی حرکت کرده و پیچ خورده، داخل کارپردازی ارتش شده و خواربار و مواد غذایی موجودی این محل را حمل می کردند. اینجا هنگامه عجیبی برپا بود. عده زیادی از افسران پادگان مرکز اجتماع کرده برای خانواده های خود برنج و قند و شکر دریافت می داشتند.

طرز گرفتن و ضبط کامیونها برای خدمت ارتش خیلی خنده آور و در عین حال

تأسف انگیز بود. مأمورین انجام این امر مهم بنا به عادت سابق خود چون آب گل آلودی پیدا کرده بودند می خواستند از آخرین رموز حییه و تزویر خود استفاده نمایند. راننده یک کامیون ۷ تنی چنین نقل می کرد:

صبح ساعت ۷ روز چهارم شهریور ماه از گاراژ بیرون آمده و در نظر داشتیم در خیابان ماشین کالانی برای حمل به قم بارگیری کنم. در سه راه امین حضور به مأمورین توقیف کامیونها برخورد کردم. پس از الحاح و اصرار زیاد آنها را قانع کردم که من یکی را ندیده بگیرند. مبلغی برسم ... تقدیم شد و همه مشکلات حل شد. هنوز دویست متر نگذشته بودم که عده دیگری متعرض من شدند این بار با خرج مبلغ کمتری از خطر جسته و به گاراژ پناهنده شدم؟

این یک نمونه کوچکی از طرز فکر مردمان و اهالی و روش کار مأمورین و کامندانی بود که می خواستند برای نجات کشور از بدبختی آخرین درجه قدرت و نیروی فکری و عقل و اندیشه خود را بکار اندازند.

### \* نتیجه این همه فعالیت

ستاد جنگ مجبور بود برای ظاهرسازی هم شده نتیجه کار و فعالیت و دوندگیهای خود را اطلاع دهد:

چون در جریان ۲۰ سال کد برای سیر مراحل ترقی و تعالی در کشوری مدت دراز و فرصت بسیار مناسبی است عادت بر این جاری بود که از همه کارها و طرز عمل و نقشه های کشورهای بزرگ تقلید و همه چیز را بدون درک مزایا و محسنات و یا ضرر و زیان آن از سایرین اقتباس کنند در مورد کار ستاد جنگ نیز این طرز فکر به وضع سخیفی خود نمائی و ریشه دواند چطور ممکن است قرارگاه بزرگ ارتشداران و دفتر ستاد جنگ نتواند یک اعلامیه جنگی صادر کند آیا هیچ با عقل و منطق درست در می آید که ستاد جنگی تشکیل شود ولی هیچ کاری نتواند انجام دهد؟

اخبار و تلگراف رسیده از ولایات برای این منظور مورد استفاده قرار گرفته بالاخره اعلامیه هیجان انگیز و تأسف آوری تنظیم و ساعت دو بعد از ظهر ماشین شده و آماده بود که بنظر شاه برسد.

### \* اعلامیه شماره یک ستاد ارتش

(شیر و خورشید)

۱. ساعت چهار روز سوم شهریور ماه ارتش شوروی در شمال و ارتش انگلیس در باختر و جنوب باختری مرزهای کشور را مورد تجاوز و تعرض قرار داده‌اند.
۲. شهرهای تبریز، اردبیل، رضائیه، خوی، اهر، میاندوآب، ماکو، مهاباد، بناب، رشت، حسن کیاده، میانه، اهواز [و] بندر پهلوی مورد بمباران هوایی واقع، تلفات وارده نسبت به مردم غیر نظامی زیاد و نسبت به نظامیان با وجودی که سربازخانه‌ها را بمباران می‌کنند مع ذالک تلفات نسبتاً کم بوده است. یک هواپیمای مهاجم در ناحیه تبریز در نتیجه تیراندازی توپخانه ضد هوایی سرنگون شده‌است.
۳. نیروی موتوریزه و مکانیزه شوروی در محور جلفا، مرند و پل دشت، ماکو، قره ضیالالدین و نیروی موتوریزه و مکانیزه ارتش انگلیس در محور خاقین، قصر شیرین و نفت‌خانه، گیلان و آبادان و بندر شاهپور و قصر شیخ به تعرض پرداخته‌اند.
۴. نیروی دریایی شوروی در کرانه‌های دریای خزر و نیروی دریایی انگلیس در بندر شاهپور و خرمشهر تعرض نموده‌اند.
۵. واحدهای ارتش شاهنشاهی که غافلگیر شده‌اند در حدود امکان به استقبال آنها شناقتند و در نقاط مختلفه با آنها تماس حاصل نموده و به دفاع پرداختند و دو ارابه زرهپوش مهاجم در منطقه باختر مورد اصابت و از کار افتاده و پیشروی مهاجمین را متوقف ساخته‌اند.
۶. در کلیه مناطق شمالی و باختری روحیه اهالی بسیار خوب و عموماً تقاضای دخول در صفوف ارتش و حرکت به جبهه را برای دفاع از میهن می‌نمایند.

شاه این اعلامیه جنگی را چندین بار مورد مطالعه قرار داده و مخصوصاً در آخرین قسمت آن تأمل زیادی نمود. مثل این بود که نمی توانست باور کند که روحیه اهالی کشور پس از این واقعه بسیار خوب باشد و تا آنجائی عالی باشد که تقاضای دخول در صفوف ارتش را کرده باشند زیرا از سرنوشت لشکرهای خارج هیچ کسی خبر نداشت و اصلاً معلوم نبود این واحدها پس از وقوع حادثه چه عملی کرده و کجا رفته و در چه موقعیتی هستند از همه مهمتر فرمانروای کشور خود بخوبی واقف بود که سیاست داخلی چند سال اخیر انزجار و تنفر شدید در مردم نسبت به مرکز اقتدار و عمال آن ایجاد کرده است. با تمام این احوال که شاه می دانست اوضاع حقیقی کشور از چه قرار است، صلاح در آن دید که اعلامیه ستاد جنگ با همان شوخی که ملاحظه شد در روزنامه های عصر درج شود.

ساعت چهار و نیم بعد از ظهر از ستاد جنگ با تلفن سؤال شد که آیا اعلامیه دومی برای فردا صبح منتشر خواهد شد یا در عملیات جنگی وقفه ای رخ داده است. یکی از کارمندان ارشد جواب داد که هنوز و خبر تازه ای نرسیده و البته اگر لازم شد اعلامیه دیگری برای فردا به روزنامه داده خواهد شد. اساساً خود ستاد جنگ بخوبی اطلاع داشت که جنگی در بین نیست و اگر در ساعتها اول برخورد هائی روی داده بود، پایان یافته است.

### اطلاعات در باره حملات رادیو لندن بعد ها چه نوشت؟

سالها بعد «اطلاعات در یکربع قرن» پیرامون پراکنی رادیو لندن در مخالفت با شاه زیر عنوان «نقطه ضعف رضا شاه بدست رادیو لندن افتاد» چنین نوشت:

«تهدید دیگر حملات و تعرضات شدیدی بود که از رادیو لندن به گوش ملت ایران می رسید و مردم را بر علیه شاه می شورانید. رادیو برلن هم از چندی پیش شروع

کرده بود و بنابراین حملات شدیدی از رادیو های خارجی بخصوص راینو لندن منظم و مرتب ادامه یافت.

بزرگترین نقطه ضعفی که شاه فقید پیدا کرده بود، تملک زیاد او بود که در این خصوص خیلی حریص شده بود. رضا شاه در ابتدای سلطنت و اواسط آن، این خوی بد را نداشت. از سال پنجم و ششم او را بعنوان آباد کردن املاک به این راه هدایت کردند. ! «توضیح جمال صفری: در این باره نوشته «اطلاعات در یک ربع قرن» صحیح نیست زیرا رضاخان دزدی و غارت اموال مردم را قبل از به سلطنت رسیدنش شروع کرده بود. قبلاً در فصل «فساد و غارت در دوران پهلوی اول (۲)» آوردم که: «نوشته مستوفی را سندی که از کارگزاری آذربایجان در تبریز در تاریخ ۱۱ دی ۱۳۰۲ صادر شده تأیید می نماید: «پولهای اندوخته شده و استعدادهای آقای اقبال السلطنه که یکی از صاحبمنصبان نظامی از طهران برای حمل آن آمده بود تحویل و به طهران حمل فرمودند». میزان این اموال مصادره شده بسیار زیاد بود بطوریکه زن سردار می گوید که این اموال را بار چهل شتر کردند و به تبریز و از آنجا به تهران فرستادند. پسر سردار سالها بعد ادعا کرد که میزان خسارت وارد شده از سوی رضاخان به اموال آنها حدود دو میلیارد ریال بوده است. در میان این اموال چندین شمشیر مرصع و جواهر نشان و جواهرات سردار بود که چند میلیون ارزش داشتند. عین السلطنه هم اشاره می کند که قورخانه او را هشتصد شتر به تبریز حمل کرد. امین الشرع هم می نویسد که ۲۸ صندوق پول نقره، ۴ صندوق پول طلا و قورخانه وی را با ۱۸ شتر به تهران فرستادند. صرف نظر از درستی این مبالغ و آمارها، اقبال السلطنه به طور موروثی ثروت هنگفتی داشت که با قتل وی بیشتر این اموال مصادره شد.

بدون تردید تمام یا قسمت بیشتر ثروت مصادره شده اقبال السلطنه به رضاخان رسید و این ثروت او دومین منبع ثروت هنگفت رضا شاه (منبع اول ثروتش اموال امیر عشایر خلخال بود) گردید و مبلغی هم از این ثروت صرف هزینه های وزارت جنگی که هر روز در حال گسترش و بازسازی توسط رضاخان بود، گردید.

رضاخان معتقد بود که طهماسبی قسمتی از اموال اقبال السلطنه را به خود اختصاص داده است. و به این علت از وی عصبانی بود ولی طهماسبی خود این مسأله را انکار می‌کرد. مستوفی هم معتقد است که در این میان چیزی از ثروت خان ماکو به طهماسبی نرسید و رضاخان تمام این اموال را خود صاحب شد و از آن چیزی به خزانة دولت داده نشد (

این خیانت را در حقیقت چندتن از نزدیکان شاه مرتکب شدند و بقراری آن فقید را تشویق و ترغیب و تحریض به خرید املاک و آباد کردن آن نمودند و به اندازه ای دایرة تملک او وسعت یافت که از هرگونه اجحاف و تعدی نسبت به مالکین و مردم بی اطلاع می ماند و کاملاً تحت تأثیر این نقطه ضعف خود قرار گرفته بود، زیرا رفته رفته خرید ملک و توسعه دایرة ملک داری عادت ثانوی شاه شد و در این باره بی باکانه جلو می رفت و نواحی بسیاری را در شمال و غرب و شمال شرق ایران مالک شد و بین مأمورین املاک هم اشخاص جابری بودند که در این حدود برای آباد کردن املاک شاه به مردم تعدی می نمودند و به آنها فشار وارد می ساختند و همین مسأله نیز بر عدم رضایت عمومی کمک می کرد.

این متملقین در بعضی موارد به شاه پیشنهاد می کردند که فلان مالک که مال همسایه ملک اعلیحضرت می باشد و به طیب خاطر حاضر است ملک خود را به شاهنشاه و اگذار نماید که از صورت ویرانی خارج شده آباد گردد. با اینکه این دروغ فاحش را برای جلب توجه شاه می گفتند معهذات شاه که تحت تأثیر آن ضعف بزرگ خانمان برانداز واقع شده بود زیر بار نمی رفت و دستور می داد مالک آن را راضی کنند و خودداری نمایند(!؟) ولی معلوم است آن متملقین چگونه معامله را صورت می دادند و نمی دانستند از این راه چه ضربت مهلکی بر او و بر مملکت وارد خواهند ساخت. (نوشتۀ « اطلاعات در یک ربع قرن» صحیح نیست، زیرا رضا شاه از فجایعی که مأمورین تصرف املاک مردم مرتکب می شدند مطلع بود و حتی شاکیانی که علیه خودش شکایت یا قصد شکایت داشتند به فجیع ترین وضعی بقتل می رسیدند، بعوان نمونه می توان از رفتار با دو نفر از شاکیان که در جلد پنجم این

تاریخ، صفحه ۹۱ تا ۹۹، زیر عنوان « رفتار با شاکیان » و « مقتول گمنام » که یکی در بندرعباس و دیگری در تپه های سلطنت آباد به قتل رسده اند یاد کرد که قطعاً بدون اجازه و امر نبوده است.

باید متذکر شد که خود مسعودی در روزنامه اطلاعات شماره ۴۷۰۱ مورخ شنبه ۱۷ آبان ۱۳۲۰ با امضای ع. مسعودی سر مقاله ای نوشته که در جلد ششم از صفحه ۶۶ تا صفحه ۷۲ عیناً درج گردیده است و در اینجا فقط دو سه سطر آن ذیلاً ذکر می گردد... خلاصه تحت تأثیر این عوامل و فجایع بزرگترین ثروت ملی ایران رو به زوال و نیستی نهاد و لطمه و صدمات فراوانی کشید که همه نتیجه آن طرز حکومت بود!...) آری نقطه ضعف رضا شاه بدست رادیو لندن افتاد، آن را گرفت و هر شب ساعتی پیرامون آن حرف زد، حرفهائی که به دل می نشست، در افکار مردم رخنه و نفوذ کرد، معایب و مضار ملک داری رضا شاه را می گفت ، ساختمانهای بزرگ و عالی مهمانخانه ها را تشریح می نمود، از کاخها و عمارتهائی که در تمام طول شمال ساخته شده بود صحبت می کرد در دنبال آن از گرسنگی و فقر و بدبختی و بیماری مردم بحث می کرد.

### توضیحات و مأخذ

- ۱۵ - حسین مکی « تاریخ بیست ساله ایران » جلد هفتم - انتشارات علمی - ۱۳۶۳  
- صص ۲۶۸ - ۲۵۳



## فصل چهاردهم

### اعلام حکومت نظامی در تهران

حسین مکی در ادامه آن به نقل از کتاب «سوم تا بیست و پنجم شهریور» چنین شرح می دهد: «... شاه پیوسته متوجه این موضوع بود که اگر در نظر باشد کارهایی انجام شود و نقل و انتقالی به افراد ارتش و یا مثلاً چیزهای دیگر داده شود اگر در شب انجام شود بهتر خواهد بود و بویژه هنگامی که حکومت نظامی اعلام شود اعمال اطرافیان، از نفوذ چشم بیگانگان و آنهایی که با یک دنیا کنجکاو ناظر اوضاع هستند برکنار خواهد بود و در تاریکی شب، هزاران کار انجام خواهیم داد. این نقشه خیلی زود مورد پسند طبع خود سرشاه واقع شد زیرا این یکی هم از جمله راههایی بود که ممکن بود قافله لنگ را به مقصد برساند. در این باره بلافاصله تصمیم گرفته شده و موضوع با آقای فروغی نخست وزیر که در کاخ حضور داشت شاه اظهار داشت به عقیده من سپهبد را برای این کار بگماریم بهتر است زیرا هرچه باشد باز سپهبد است. منظور حاصل شده و چون دیروقت بود بنا شد اعلامیه حکومت نظامی بمنظور جلوگیری از اراجیف و تأمین امنیت و آسایش اهالی تهران و همچنین انجام کارهای شخص شاه و اجرای یک سلسله اوامر خصوصی روز هشتم شهریور ماه در میان اهالی شهر منتشر شود.

#### \* روز هشتم شهریور

گرمی شهریور ماه بر خستگی مردم که در این چند روز اخیر اعصابشان تکان سختی خورده و پس از بیست سال دچار بزرگترین هیجانهای روحی شده اند، افزوده است.

یک نوع حالت بهت زدگی آمیخته به پریشانی و ناامیدی در چشمان همه خواننده می شود. بامداد روز هشتم شهریور ماه، تهران برخلاف همیشه جوش و خروش بیشتری داشت. حرکت سریع اتومبیل های سواری و اتوبوسها، دستپاچگی مردم، صدای گوشخراش بوق کامیونها باری و ارتشی، جنجال و غوغا و ازدحام اهالی شهر در بعضی از نقاط مشخص برای خرید مواد غذایی و نان و کمیابی محسوس و گرانی فوق العاده لوازم ضروری زندگی، همه این عوامل دست بدست هم داده، نونه بسیار کوچکی از گوشه یک نقطه ای را جلو دیدگان انسان مجسم می ساخت که گرفتار مصائب و بدبختی های جنگ شده باشد.

جنگ در دنبال خود آشفتگی، انقلاب، عدم انتظام، بیچارگی، فقر و بدبختی دارد. با بمبارانهای مدهش و هولناکی تأم است. هنگامی که کار به جنگ و خونریزی کشید، آسایش و آرامش عمومی از بین می رود...

آنهائیکه در خارج از مرکز زندگی می کردند، نمونه خیلی کوچک و ناچیز این جنگ را دیده و مزه آن را چشیده بودند ولی آنهائی که در پایتخت بودند و همه چیز را ممکن بود برای سلامت نفس خود رهائی از خطر فدا کنند، کوشش و جدیت داشتند که دامن خود را از الوده ساختن به جرقه جنگ برکنار دارند، در صورتی که اساساً جنگی در بین نبود و واحدهای جنگی دو کشور همسایه با یک نوع راهنمایی جنگی احتیاط آمیز بطرف مرکز ایران پیش می آمدند. واحدهای دولشکر پادگان مرکز که روز سوم شهریور ماه سربازخانه ها را ترک گفته و هر کدام در محل مناسبی موضع گرفته بودند، خطوط دفاعی خود را پس از دریافت امریه مربوط به عدم مقاومت بهم زده و به سربازخانه ها مراجعت کرده بودند. هواپیماهای نیروی هوایی نیز از پرواز دست کشیده و دستور داده شده بود که خلبانان حق پرواز ندارند و حالا این دستور مخصوص چرا داه شده بود، بعد خواهیم فهمید.

## \* قیام افسران نیروی هوایی ایران

ده دقیقه به ساعت ده بامداد مانده بود... ناگهان صدای موتور ۴ هواپیما که با سرعت تمام در ارتفاع زیاد در آسمان تهران پرواز می کردند توجه عموم را به خود جلب کرده و مردمی که سخت نگران اوضاع بودند از دیدن هواپیماهای شکاری در شگفت مانده و پیش بینی می کردند که شاید یک حمله هوایی شدید آغاز شده و شکاریها برای مقابله با بمب افکنها اوج گرفته اند. هنوز چند لحظه نگذشته بود که صدای شلیک آتشبارهای هوایی سکوت شهر را بهمزده و تیر اندازی شدیدی بر علیه این هواپیما ها شروع شد. در همین موقع یک هواپیمای بیگانه نیز روی تهران پیدا شده و شروع به پخش اعلامیه هائی نمود. همه خیال می کردند که تیراندازی بر علیه این هواپیما بوده است بنابراین جنگ شروع شده و پس از کاغذ پاره نوبت بمبهای آتش زا و منفجره نیز فرا خواهد رسید.

صدای تیراندازی و طرز پرواز هواپیماها و پیدا شدن هواپیماهای بیگانه در آسمان تهران ترس و وحشت عجیبی در اهالی تولید کرده و نظم شهر بهم خورد از خیابان فردوسی داخل کوچه نکیسا شده و در نظر داشتم بطرف خیابان لاله زار بروم. در وسط کوچه چند نفرزن و بچه های کوچک از خانه ها بیرون ریخته و با صدای بلند بنای گریه و شیون را گذارده بودند و هیچ متوجه نبودند که از آسمان هنوز چیزی به روی شهر تهران ریخته نشده، وضع این دسته کوچک که حق داشتند نگران اوضاع بوده و بر بدبختی و سیه روزی خود گریه کنند تأثر و تألم زیاد در هر بیننده تولید می کرد بسرعت از این کوچه باریک رد شده، وارد خیابان لاله زار شدم. این خیابان که از سایر معابر عمومی شهر تنگ تر و بهمین جهت همیشه پر جمعیت تر بنظر می رسد کاملاً خالی بود. با شلیک نخستین تیر خیابان پر جوش و خروش لاله زار چنان خالی شده بود که انسان از آنهمه چستی و چالاکی مردم در شگفت می ماند. هنوز صدای پائین آمدن درهای آهنی مغازه ها از دور و نزدیک

شنیده می شد ولی معلوم بود که صاحبان مغازه ها نیز در کار خود آزموده هستند و خیلی دورتر از آنچه انسان فکر می کند هنگام خطر از کار دست می کشیدند. تیراندازی ادامه داشت و مردم دسته دسته در طول پیاده روها پا به فرار گذاشته و به خانه های خود پناه می بردند. در پشت عمارت وزارت فرهنگ بانویی که آبستن هم بود بحالت اغماء دچار شده و قدرت حرکت نداشت... با کمی دلداری و یاد نمودن چند سوگند حالت عمومی این خانم کمی خوب شد. در همین موقع تیراندازی پایان یافته و تنها چند رشته دود که در نتیجه انفجار گلوله های توپ در آسمان تولید شده بود بنظر می رسید... تصمیم داشتم به یکی از اداره های دولتی برای کار واجبی سر بزخم ولی متأسفانه از دور متوجه شدم که دربان با لباس رسمی خود مشغول بستن در اداره است. چگونگی امر را سؤال کردم سرخود را تکان داده و گفت رئیس رفت، کارمندان هم دنبالش و اداره امروز تعطیل شد تا فردا هم خدا کریم است...

### \* علت حقیقت واقعه

مردمان عادی یعنی آنهایی که تنها به حرکت در روی کره خاک اکتفا می کنند از حیث فکر و عمل و کارفرق فراوان دارند. بلی این امر کاملاً حقیقت دارد و خلبانها و هوا نوردان در هرکشور و سرزمین که هستند از دسته و طبق ممتازی تشکیل می یابند و جوانانی هستند که قوای روحی و جسمی آنها از دیگران بهتر است و می توانند با فشار شدید هوا مجادله کرده و در سرمای سخت و طاقت فرسای طبقات بالا پایداری کنند.

این اشخاص هرگاه صاحب احساسات تند باشند زود می رنجند و تفرنگ و سیار تجهیزات پاسبانها را گرفته و برای اینکه موضوع به خارج سرایت نکند همه آنها را زندانی می نمایند ولی غافل از اینکه یکی از افراد پاسبان درحین غائله از راه آب بارکی فرار و با سرعت تمام به طرف لشکر اول حرکت کرده است.

کارهای مقدماتی یعنی گرفتن حبس سرتیپ احمد خسروانی فرمانده نیروی هوایی و طرفدارانش بسرعت تمام انجام پذیرفته، پس از آن دو دستگاه هواپیما که سرنشینان یکی از آنها سروان وثیق و استواری بنام شوشتری بوده اند در آسمان پرواز می کنند. با پیدا شدن هواپیماها در آسمان تهران نظم تهران بهم خورده و چون مردم از همه جا بی خبر بودند برای احتیاط به خانه های خود پناه بردند. ادارات بسته شده و پایتخت منظره شگفت انگیزی پیدا کرد.

### \* در باغشاه

سرباز لاغر اندام و گندم گونی با لباسهای گل آلود و گرد و خاکی خود فاصله بینی قلعه مرغی و باغشاه را با سرعت تمام پیموده و به واحد خود (هنگ بیستم) می رسد. بی درنگ به رئیس ستاد هنگ (سروان کیهان خدیو) مراجعه و چگونگی شروع غائله را شرح می دهد. چند لحظه بعد سرهنگ بهرامی فرمانده هنگ سررسیده، بمحض این که از حقیقت واقعه اطلاع حاصل می کند به بازجویی سرباز پرداخته و بلافاصله سرلشگر بونرجمهری را از جریان اوضاع قلعه مرغی آگاه نماید. فوراً مراتب به ستاد ارتش اطلاع داده شده و رئیس ستاد به فرمانده لشکر اول دستور نمی دهد عده ای از نیروی زره پوش را به قلعه مرغی اعزام و مخالفین را سرکوب نمایند. بونرجمهری بیدرنگ سروان انصاری را با یک گروهان زره پوش به قلعه مرغی اعزام و جنگ شدیدی آغاز، بالاخره غائله برطرف و سرتیپ احمد خسروانی از زندان آزاد میشود.

### \* مذاکره با ستاد جنگ

ساعت ۱۱ صبح برای اینکه از چگونگی اوضاع اطلاعی بدست آید به ستاد جنگ تلفن کردم. یکی از افسران ارشد از وضع رفتار و دستپاچگی و ترس و وحشت مردم

زبان به شکایت گشوده با جملات بی سرتهی می خواست و انمود کند که دولت وظیفه خود را خوب انجام داده ولی مردم هیچ حاضر به همکاری با آن نیستند. از جمله می گفت که مردم چرا باید از هواپیما و تیراندازی توپخانه ضد هوایی و یا صدای مسلسل بترسند. گوشی را خیلی زودتر از آنچه فکر می کردم زمین گذاشته و پیش خود فکر می کردم که ما تا کی باید از درک حقایق خود داری کنیم.

افسرارشدی در پشت تلفن نشسته و از طرز رفتار مردم، مردمی که سالیان متمادی زجر کشیده و زحمت دیده ولی خم به ابرو نیاورده و هر چه دولت گفته انجام داده اند، شکایت می کرد در صورتی که نخستین کامیونی که از دروازه شهر بیرون می رفت حامل اثاثیه خانه و لوازم زندگی همین آقا و یا امثال آن بود. و قطارهای اتومبیل سواری که از چهار طرف شهر را ترک می گفتند حامل زن و بچه های خود این آقایان و بسیاری از عزیزان بی جهت بودند که سالیان متمادی خون مردم مطیع این مملکت را مکیده و در چنین گیر و داری آنها را جیون و ترسو قلمداد می کردند.

۱۵ سال تمام از مردم این سرزمین مالیاتهای هنگفتی جمع آوری کردند و به گوش آنها در هرکوی و برزنی فروخواندند که شما دارای ارتش با عظمت و نیروی هوایی منظم و وسایل دفاعی نیرومند هستید. اینها همه بجای خود درست، ولی هیچوقت به این مردم نشان ندادند که توپخانه ضد هوایی چگونه تیراندازی می کند یا بمب افکنها به چه شکلی حمله می کنند و تدابیری که برای دفاع از حمله اتخاذ می شود، چیست و مردم غیر نظامی چه وظایفی را در چنین مواقع مشکل و باریک بعهده دارند. در صورتی که در همین موقع در جریان همین چند سال دنیای متمدن یعنی آنهایی که سازنده این اسلحه ها و مهمات هستند شب و روز مردم را برای مقابله با حملات هوایی آماده می ساختند و روزی نبود که دستور جدید به اهالی شهرها داده نشود و با پناهگاه بهتر و امن تری ساخته نشود، بلی، وضع دینای خارج برای مقابله با حملات هوایی چنان بود و اوضاع ما هم چنین. ما همه چیز داشتیم ولی هیچ چیز نداشتیم....

**\* اعلامیه**

پس از حادث ساعت ۱۰ صبح، دولت دریافت که ممکن است خطرات جدید تری پیش آید. به این جهت برای مبارزه با اراجیف و تأمین امنیت و آسایش اهالی تهران و برای برطرف ساختن وسایل هر نوع اغتشاشی که ممکن بود در چنین موقع باریکی رخ دهد، حکومت نظامی از طرف دولت در شهر تهران اعلام شده و تیمسار سپهبد احمدی بسمت فرماندار نظامی تهران برگزیده شد.

**\* اعلامیه**

نظر به این که بر اثر وقایع اخیر ممکن است از جهت بقای امنیت نگرانی در اهالی پایتخت تولید شده باشد و عناصر غیر صالح در این موقع محض سوءاستفاده خود اسباب اضطراب و تشویش خیال مردم را فراهم نمایند، اینک دولت برای حفظ انتظام و تأمین آسایش و رفاه عموم اهالی برقراری حکومت نظامی را مقتضی دانسته، به وسیله این اعلان به استحضار عموم می‌رساند تا مطابق مقررات حکومت نظامی هر اقدامی برای آسایش عامه لازم باشد بی‌درنگ به عمل آید.

**هشتم شهریور ۱۳۲۰ نخست‌وزیر - محمد علی فروغی**

بعموم اهالی پایتخت بدینوسیله آگهی داده می‌شود از این تاریخ حکومت نظامی در پایتخت برقرار و بعموم افراد پایتخت توسیه می‌شود با نهایت شهامت خونسردی را از دست داده و در حفظ انتظامات با مأمورین فرمانداری نظامی شهربانی کمک لازم بنمایند. وسایل آسایش عمومی از هر حیث فراهم شد ضمناً برای استحضار عموم تذکر داده می‌شود خواربار شهر تأمین شده و از این حیث بهیچوجه نگرانی نیست. عبور و مرور از ساعت ۹ شب در شهر بکلی ممنوع است.

### \*اوضاع پادگانه‌های مرکز

روز ششم شهریور ماه پیش از روی کار آمدن کابینه جدید نخستین تصمیم جدی که برای روشن ساختن اوضاع مبهم گرفته شد صدور دستور ترک مقاومت به واحدهای ارتش ایران بود. قطعی است که لشگرهای مرکز نیز مشمول این امر بودند و بایستی هرچه زودتر مواضع اشغالی در خارج شهر را ترک و از محورهای لشگر کشتی دست کشیده به سربازخانه‌ها مراجعت نمایند. پادگان لشکر اول، یک خط دفاعی تشکیل داده بودند که نام آن خط کریم نهاده شده بود و چون سرلشگر کریم آقا بونرجمهری در ایجاد آن نیمدخل بود این خط که با دستوری شبیه فرمان ترک مقاومت ترتیب داده شده بود بهمان سرعت نیز برچیده شد و هنگ‌های پیاده و سوار بطرف سراز خانه‌ها روان شدند.

ولی هنوز به سربازخانه نرسیده، دستور دیگر رسید گکه افراد از نظر احتیاط در باغهای اطراف مستقر شوند. بنابراین روز هشتم نیز سربازخانه‌ها خالی بودند تنها واحدهای کوچکی از سربازان که برای پاسبانی داخل شهر و ادارات ارتشی اعزام می شدند در سربازخانه وجود داشتند که آنها نیز هر روز صبح این محوطه را ترک می گفتند و در پی انجام وظیفه بودند.

برای انجام کارهای فرمانداری نظامی لازم بود که از نیروی مسلح پادگان مرکز استفاده شود به این جهت ساعت ۱۲ رئیس ستاد ارتش به ستاد لشگر دوم دستور می دهد که یک گردان پیاده نظام فوراً در اختیار فرماندار نظامی گذارده شود. بیدرنگ رئیس رکن ستاد لشگر با فرمانده گردان ۲ هنگ ۲۱ سرگرد محمد رحیم شامبیانی که با گردان خود در داودیه متمرکز بود، داخل مذاکره شده و دستورات زیر را به او می دهد.

۱- مرخص کردن بعضی از افراد مظنون.

۲ - اعزام یک گروهان به زندان .

۳ - حرکت به طهران مأموریت فرمانداری نظامی



فرمانده گردان بدون فوت وقت مشغول انجام امر شده و ساعت ۱۳ پس از مرخص کردن عده کمی از سربازان، گردان را در خارج داودیه دور خود جمع و راجع به وظیفه جدید که بعهد آنها گذارده شده و عبارت از حراست و حفاظت شهر است سخنرانی و در ضمن متذکر می شود که با پاسبانان شهربانی باید همکاری و تشریک مساعی کرد. گروهان ۶ این گردان به زندان اعزام و افراد گردان پس از صرف ناهار ساعت ۱۷ به شهر رسیده و در باغ ملی مستقر می شوند. در همین هنگام گردان سوار نیز به فرماندهی سرگرد الیکائی در محوطه شهربانی و باغ ملی پیدا شده و خود را برای انجام پاسداری شب آماده می کنند.

### \* در شهربانی

در این شب شهربانی منظره عجیبی به خود گرفته بود. دسته های سوار در محوطه باغ شهربانی توقف کرده، زیر زمینه ای از طرف افراد پیاده گردان اشغال و فعالیت ترس آوری در این اداره مشهود است. افسرها و سربازها همه در رفت و آمد و همه در تکاپو هستند. غیبت رئیس شهربانی (مختاری) از چند روز پیش باعث شایعات خنده آوری شده و هرکس این موضوع را یک جور و به یک نحوی تفسیر می کرد. بعضیها می گفتند مختاری خیال کودتا داشته و بدست شخص شاه با هفت تیر کشته شده است. بسیاری اظهار عقیده می کردند که مختاری را دشمنانش دزدیده اند. دسته ای اظهار عقیده می کردند که مختاری با مقداری جواهر و طلا از مرز بیرون رفته و فرار کرده است. در هر حال غیبت مرموز این مرد تأثیر عجیبی در همه کرده بود و در این گیرودار همه میل داشتند از سرنوشت این یکی خیلی زودتر مطلع شوند.

## \*در باشگاه افسران

فرمانده گردان پیاده سرگرد شامبیانی و فرمانده گردان سوار سرگرد الیکائی پس از پیدا کردن جا برای افراد خود برای ملاقات با فرماندار نظامی تهران در باشگاه افسران حضور می یابند. عده زیادی از افسران ارشد سه نفری، چهار نفری دور هم جمع شده و در گوشی با همدگیر صحبت می کنند. معلوم می شود یا حوادث مهمی رخ داده یا در شرف روی دادن است.

در باشگاه افسران وضعیت کاملاً بحران آمیز بنظر می رسید. ستاد جنگ منتظر وقایعی بود که احتمال رخ دادن آنها داده شد. نخست گفتگو از حرکت شاه به اتفاق ستاد خود بسوی اصفهان بود از همین حرفها معلوم می شد که تصمیمهای شومی در باره دولشگر پادگان مرکز گرفته شده است.

دو فرمانده گردان از دیدن منظره عمومی باشگاه و مطالعه حالت روحی افسران ارشد که در حقیقت رکن ارتش را تشکیل می دهند سخت در شگفت مانده و از همان دقیقه دریافتند که چه مأموریت مشکلی بعهده آنها واگذار شده است. فرماندار نظامی سپهبد احمدی در اتاق خود مشغول کار است. دو فرمانده گردان میل داشتند برای خلاصی از دست این بی تکلیفی هرچه زودتر با ایشان ملاقات کنند ولی این دیدار یک ساعت بتعویق افتاد. در جریان همین مدت افسران ارشد باشگاه را ترک گفتند و بجز تیمسار سپهبد احمدی، سرلشگر احمد نخجوان وزیر جنگ و سرتیپ زاهدی افسر دیگری در باشگاه حضور نداشت.

افسران مأمور فرمانداری نظامی با سپهبد ملاقات کرده و دستورات مختصری از ایشان گرفته و در پی انجام وظیفه خود عمارت باشگاه را ترک می گویند.

## \* در هیأت وزیران

ساعت ۱۱ صبح نمایندگان دو دولت انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی در هیأت وزیران به ملاقات آقای فروغی نخست وزیر و آقای سهیلی وزیر امور خارجه آمده در جواب نامه مورخه ششم شهریور ماه دولت ایران یادداشت‌هایی بشرح زیر تسلیم فروغی می‌کنند. (رونوشت اصل این دو نامه در گزارش وزیر امور خارجه که در روز ۱۸ شهریور ۱۳۲۰ به مجلس داد، نقل شده است.)

## \* در کاخ سعدآباد

بعد از ظهر آقای فروغی با اتفاق آقای سهیلی وزیر امور خارجه در کاخ سعد آباد حضور یافته و نخستین مرحله مذاکرات و رسیدن پاسخ دو دولت همسایه و جریان امور را از امور را از نظر شاه می‌گذارانند. شاه ترجمه فارسی یادداشتها را چند مرتبه زیور کرده، ورق زده و جملات آن را چندین بار تکرار نموده، بالاخره پس از نیم ساعت به نخست وزیر پس داده و دستور می‌دهد درباره این یادداشتها مطالعه و بررسی دقیق کرده و پاسخ آن را تهیه کنید و سعی نمائید شاید تعدیلی در این درخواستها داده شود.

ساعت ۷ بعد از ظهر است. حرکت و رفت آمد مردم در خیابانها غیر عادی بنظر می‌رسد زیرا ساعت ۹ باید همه در منازل خود باشند و اشخاصی که بیرون باشند توقیف خواهند شد. تهیه لوازم ضروری و مواد غذایی و رفتن به منزل با بی نظمی هائی که در وسائط نقلیه و سایر امور رخ داده بود، وقت زیادی لازم داشت. بنابراین مردم حق داشتند در نخستین شب اعلام حکومت اعلام حکومت نظامی زودتر به خانه خود پناه برند.

## \*در باغشاه چه خبر است؟

باغشاه مرکز پادگان لشکر اول که با خیابانهای مستقیم و با درختهای کهن و سبز و جنگلهای تازه احداث شده خود همیشه در تمیزی و نظافت ضرب المثل بود از روز سوم شهریور ماه منظره غم انگیزی پیدا کرده و چون تخلیه شده بود خیابانهای صاف و هموار آن به تل خاکی مبدل شده و میدانهای بزرگش در نتیجه حرکت تانکها و سایر وسائط نقلیه و عدم رسیدگی کننده شده بود. سکوت کامل در سراسر این محوطه حکمفرما و فرمانده لشکر سردرگم بود. واحدهای پیاده و توپخانه لشکر همه در باغهای اطراف استقرار جسته و از بازگشت به داخل سربازخانه بنا به دستور ستاد ارتش خود داری نموده بودند.

ساعت ۶ بعد از ظهر بخشنامه محرمانه و مستقیم و بسیاری فوری از ستاد ارتش به دو لشکر رسیده و به فرماندهان مربوطه اعلام می گردد چون ممکن است واحدهای ارتش شوروی و انگلیس داخل تهران شوند، بایستی شماره افراد لشکرهای پادگان مرکز فرهنگ پیاده به یک گروهان و هرنگ سوار به یک اسواران تقلیل داده شده و عجالتاً مرخص شوند... در هر حال امریه مرخصی افراد ساعت ۶ بعد از ظهر به ستاد لشکرها ابلاغ می شود. فرمانده لشکر که کورکورانه باید همه اوامر را انجام دهد بدون اینکه درباره این موضوع مهم تأمل نماید عین بخشنامه را در چند نسخه ماشین کرده و بلافاصله رؤسای ستاد هنگها را احضار و بخشنامه در مقابل رسید به آنها تسلیم شده، در ضمن از طرف ستاد دولشکر دستور داده می شود که این امریه را با سرعت هر چه تمام تر به قسمتهایی مربوطه ابلاغ کنند که دیر نشده افراد مرخص شوند.

## \* ابلاغ امر

ساعت ۷ بعد از ظهر این امریه خطرناک در خارج از سربازخانه ها به فرماندهان هنگها و کلیه افسران مسئول واحدها بوسیله رؤسای ستادها ابلاغ و از تمام افسرها امضا گرفته می شود. بیدرنگ انجام این نقشه شوم شروع شده و مسئولین این امر فکر می کند که افراد را چگونه مرخص نمایند که از ۹ گردان پیاده و سه گروهان مسلسل سنگین، یک هنگ پیاده و یک گروهان بماند. پس این امر بیس مشکل است زیرا افراد یک گروهان هیچوقت حاضر نخواهند شد با این امر موافقت کنند.

ممکن است خوانندگان پیش خود خیال کنند که مگر انضباط و تدبیری در بین نبوده که بتوان افراد را قانع کرد که از ایجاد آشوب و هرج و مرج خود داری کنند جواب این سوال خیلی ساده است و آن اینکه شیرازه این کارها بهم خورده بود. وقتی فرمانده کل قوا نمی دانست چکار می کند، هنگامی که ستاد جنگ بدون نقشه و بر خلاف عقل و منطق شهر تهران را ترک بسوی قم رهسپار می شد و موقعی که وزارت جنگ بدون تعمق بخشنامه عجیبی برای مرخص نمودن افراد صادر می کرد، بدیهی است فرمانده لشگر که در موقع صلح جز بنائی و تسطیح خیابان و ایجاد جنگلهای مصنوعی در گوشه و کنار باغشاه و جیب بری و حسابداری املاک مخصوص کار دیگری نداشت و کوچکترین آشنائی به فنون جنگ و تربیت سرباز نداشت و از رموز فرماندهی حرفی هم نخوانده بود، نمی توانست با مشکلی به این بزرگی مقابله کرده و پیش از اجرای یک بخشنامه جنایت آمیز که کاغذ پاره ای بیش نبود در باره موقعیت خود و افراد لشگر و حوادثی که بعدها رخ خواهد داد فکر نماید. در همین لشگر که افراد آن با سرعت و بی نظمی عجیبی در تاریکی شب از سربازخانه رانده شده اند برای اخراج کردن یک سرباز مریض، یک فرد بیچاره، که اصلاً به درد خدمت سربازی نمی خورد ستاد لشگر بی سابقه صدنامه با ستاد ارتش رد و بدل می کرد وای بسا در جریان این امر سرباز

مورد نظر در نتیجه بی مبالاتی و عدم دقت و رسیدگی می مرد ولی نمی دانم چطور شد که روز هشتم شهریور ماه ساعت ۷ بعد از ظهر طرز فکر و عمل فرمانده لشکر و کارمندان ستادش عوض شد و بسرعت برق سربازان مرخص شدند!!

### \* در لشکر دوم چه خبر است؟

در لشکر دوم نیز جز جار و جنجال و آشفتگی و بی تکلیفی خبر دیگری نیست. فرمانده این لشکر سر لشکر علی اصغر نقدی که افسر مطلع و درستکار ولی یک کمی عصبانی است شاید هم خیلی میل داشت افراد به این صورت مرخص نشوند ولی این طرز فکر و ایستادگی و شجاعت در مقابل فرمانده کل قوا و اقدام به نفع کشور با انضباط و مقررات ارتشی مبنایت داشت به این جهت افراد این لشکر نیز مرخص شدند.

یکی رؤسای ستاد هنگ پیاده لشکر اول چنین تعریف می کرد: ساعت ۷ بعد از ظهر در ستاد لشکر حاضر شدیم که امریه را زودتر به قسمتهای مربوط رسانده و افراد را مرخص کنیم. بیدرنگ سوار موتوری شده و در جاده ای که به قرارگاه یکی از فرماندهان هنگ پیاده منتهی می شد و گردو خاک عجیبی داشت حرکت آمدیم. بفاصله یک ربع به مقر فرمانده هنگ رسیدیم. ولی متأسفانه فرمانده هنگ حضور نداشت و شاید به سرکشی افراد مشغول بود. هوا کم کم تاریک می شد. چون با اعلام حکومت نظامی در شهر ممکن بود افراد دچار محظوراتی شوند، به این جهت بخشنامه به یک یک افسرها و فرماندهان گردان و گروهان ابلاغ شده و پس از آنکه همه شان امضا کردند ما بطرف ستاد لشکر مراجعت کردیم. موتور با آهستگی خاکهای نرم جاده را بهم زده و صدای یکنواخت آن سکوت شب را در هم می شکافت. ناگهان از فاصله پانصد متری همهمه و جنجالی بر پا شده و افراد هنگهای پیاده صدا کنان مانند موجی در حالی که تجهیزات خود را به پشت بسته و تفنگهای برنو را در دست داشتند بسوی سربازخانه روان شدند به آنها گفته بودند که زودتر به

سربازخانه ذرسیده و تفنگ و تجهیزات خود را تحویل داده و هرچه زودتر تا می توانند شهر را ترک گویند، زیرا وضعیت خطرناک است. حالا چگونه خطرناک بود، خدا می دانست. زیرا یک ستاد ارتش بزرگ و هزاران نفر نتوانسته بودند حقیقت این خطر و ساعت وقوع آن را تشخیص دهند.

این بدختی عجیب بسرعت یک چشم بهم زدن رخ داده و سطح باغشاه با تفنگهای برنو و قمقمه و انواع و اقسام اسلحه های دیگر انباشته شده و افراد با یک دنیا حزن و اندوه در حالی که امریه شوم رؤسای مافوق خود را اجرا کرده بودند سردوشی خود را کنده و بدون مچ پیچ و کمر و کلاه مانند سیل خروشان در خیابانهای شهر بحرکت آمدند.

کار از کار گذشته بود و با هیچ نیروئی ممکن نبود اوضاع را به حال عادی خود برگرداند.

### \* دورنمای غم انگیزه تهران

.... چون حکومت نظامی اعلام شده بود، مردم در رسیدن به خانه های خود عجله داشتند. تقریباً نزدیک ساعت ۸ بعد از ظهر است. از جلو اداره شهربانی پیچ خورده و از جنب شرکت نفت وارد خیابان سپه شدم. این خیابان خیلی گرم و خفه کننده بود. محشری در این گذرگاه بزرگ شهر برای شده و مردم همه گرفتار آشفستگی و اضطراب عجیبی بودند. گروه سربازان دست دسته با حالت دهشت زده بدون سردوشی و مچ و پیچ بسوی مرکز شهر روان بودند. با یکی از این سربازها صحبت کردم. نگاه شگفت انگیزی به من کرده و گفت: « بلی این بود نتیجه یک سال و نیم خدمت سربازی که آخر امر می بایستی با این وضع اسف انگیز از سربازخانه های خود رانده شویم.» حالت افسرده و احساسات پاک این سرباز جلو چشمانم را تیره و تار کرد زیرا به من ثابت شد که افراد و سربازان ما این فاجعه عظیم را با کمال تلخ روئی استقبال کرده اند و طرز فکر آنها با عمل کار فرماندهان

و مخصوصاً افسران ارشد ارتش که صادر کننده و مجریان این بخشنامه بوده اند از زمین تا آسمان فرق داشته است.

دسته سربازها که بسیاری از آنها حلبی سفیدی زیر بغل داشتند خط زنجیری از باغشاه تا میدان سپه تشکیل داده و باعجله و شتاب زیادی سربه پائین انداخته و بسوی مقصد نامعلومی روان بودند. همانقدر می دانستند که باید شهر خارج شوند زیرا به آنها گفته شده بود خطر نزدیک است آیا این حرف حقیقت داشت؟ نه! خیانتی بیش نبود. خیانتی که با شاخ و برگ انضباط و مقررات ارتشی آن را پوشانیده بودند، زیرا از یک سو برای انجام مقاصد خصوصی و در ظاهر برای تأمین آسایش و راحتی پانصد، ششصد هزار نفر جمعیت مرکز حکومت نظامی اعلام می شد، از طرف دیگر به واحدها ابلاغ می کردند که افراد خود را در یک شب تلریک و ظلماتی از سربازخانه برانند بدون اینکه کوچکترین وسیله حرکت و زندگی در اختیار آنها بگذارند. آیا نباید آن کسانی که چنین عمل ننگ آور و فضاحت باری مرتکب شدند روزی در پیشگاه حق و عدالت در مقابل ملت و محاکمه و رسوا گردند؟ آیا ممکن نبود ۲۰ هزار نفر سرباز را بدون اینکه چنین آشوبی بپا شود در نقطه ای جمع آوری و از تفرقه آنها جلوگیری کرد و اسلحه و مهماتشان را طوری گرد آورد که کوچکترین خسارتی بر آن وارد نیاید؟ بدبختانه این نوع فکرها در انموقع که می بایستی نقشه خیانت آمیزی انجام پذیرد پیش هیچیک از زمامداران جبون پیدا نشد. امری صادر شده و با کمال تردستی و مهارت بموقع اجرا گذارده شده بود...

نزدیک ساعت ۳۰ / ۸ خیابان سپه کمی خلوت شده و تنها در گوشه و کنار این گذرگاه آخرین دسته سربازانی دیده می شدند که در جستجوی پناهگاهی بودند که شب را سحر کنند.

### \* در باغ ملی

سربازانی که از قسمتهای خود رانده شده اند ضمن عبور از خیابان سپه با دوستان و



همشهریه‌های خود که چند ساعت پیش برای مأموریت فرمانداری نظامی انتخاب شده بودند ملاقات کرده و به آنها تلقین می‌کنند که چرا مانده اید زود اسلحه را زمین گذارده بروید. البته وقتی که تمام افراد دولشگر بوضع فجیعی مرخص شدند روحیه دو گردان متزلزل خواهد شد. بسیاری از افراد گردان پیاده که فرماندهی آن با سرگرد شامبیانی بوده تصمیم می‌گیرند از اجرای مأموریت خود سرباز زده از شهر بیرون روند. مرتب فوراً بوسیله یکی از افسرها به سرگرد نامبرده اطلاع داده می‌شود. فرمانده گردان بلافاصله افراد را جمع آوری و پس از تنبیه و تهدید دو نفر از آنها روی پلکان وزارت امور خارجه برای آنها در باره وظیفه مهمی که بعهده دارند سخنرانی می‌کند. تهدید و سخنرانی مؤثر واقع شده و همه افراد گردان حاضر می‌شوند تا هر روزی که لازم باشد به انجام وظیفه خود همت گمارند. با این اقدام غائله کوچک باغ ملی نیز بر طرف و فرمانده گردان موفق می‌شود با تدبیر و تعقل از پراکندگی افراد جلوگیری کند.

پایان ساعت ۹ بعد از ظهر حکومت نظامی در سراسر شهر برقرار شده و نه از اهالی کنجکلو و نه از دسته سربازهای بی پناه در خیابانها خبری نبود، تنها اشخاصی دیده می‌شدند که بنا به تشخیص اداره شهربانی و وظیفه ای که بعهده داشتند موفق بدریافت پروانه عبور شده بودند.

در این شب ظلمانی و مخوف که سربازخانه ها تخلیه و تهران در سکوت مطلق فرورفته بود در سکوت مطلق فرورفته بود در باغشاه و سرباز خانه های لشگر دوم حوادثی رخ داد که ناگزیر باید بطور خلاصه در اینجا ذکر شود.

پس از آنکه افراد با وضع آشفته ای سرباز خانه ها را ترک گفتند و باغشاه با آن درختهای کهن خود در تاریکی محض فرو رفت عده ای از اشخاصی که منتظر چنین پیش آمد فجیعی بودند کار خود را کردند، همینقدر معلوم شد که انبارهای خواربار و آذوقه و لباس خالی گردید.

در این شب در محوطه باغشاه محشر عجیبی بر پا بود. اسبهای مجار و قاطرهای گروهانهای مسلسل که بی پرستار مانده بودند از جایگاههای خود بیرون ریخته و تا

صبح مشغول دویدن و شیهه کشیدن در وسط میدانها بودند. از این آشوب عده زیادی شبانه استفاده کردند. باید هم اینطور می شد...

فرمانده لشکر سرلشگر بوذرجمهری شاید پیش خود خیال کرده بود که با مرخص کردن افراد مسئولیت خود را انجام داده است و هیچ فکر نمی کرد مسئول حفظ مام اثاثیه و لوازم جنگی و مهمات و خوابار، یک لشگری است که همه آنها با عرق جبین و خون دل افراد ملت خریداری و تهیه شده است. تقصیر هم نداشت زیرا تصادف و پیش آمد و پیش آمد روزگار، روزی دونفر سرباز را با هم دوست کرده بود. یکی از آنها شاه شده و دیگری نیز با استفاده از موقعیت ارباب خود به چنین مقامی رسیده بود، مقامی که برای بدست آوردن آن بایستی خیلی مراتها کشید، در جبهه های بزرگ جنگ شرکت جست، به تاکتیک و رموز لشگر کشی آشنا شد. فهمید و تشخیص داد که کروکی و نقشه جنگی را چگونه ترسیم می کنند. از همه مهمتر روانشناس بود و بانک چشم بهم زدن به روحیه افسران و افراد زیردست پی برد. بدبختانه این خصائل وجود نداشت [با توجه به این امر] چه می توانست بکند؟ شاه مملکت به وجود مملکت به وجود ایشان نیازمند بود، این مرد مورد اطمینان شخص اول کشور بود، او هم علاقه به جمع ثروت داشت. الناس علی دین ملوکهم - و طول خیابان پهلوی به ساختن خانه و آپارتمان مشغول بود و بجای اینکه در اطراف رموز جنگ بررسی کند بیشتر به خیابان کشی و حسابداری املاک شاهانه و سرکشی به باغات و املاک و مستغلات مشغول بود و از مرحله فرماندهی فاصله بعیدی داشت و بدبختانه بهترین و مجهزترین لشگر ایران یعنی لشگر یک به دست ایشان سپرده شده بود.

در آن موقع که افسر ارشد و لایق و کاری در ستکاری مانند تیمسار سپهبد یزدان پناه مورد بی مهری و کم لطفی واقع [شده] و روزهای خود را بیکاری می گذراند بوذرجمهری در محیط سیاست و فرماندهی و بنائی و نقشه کشی و اصلاح شهر و غیره فعالیت عجیبی داشت.

چنین مردی در یک شب ظلمانی که شنیده بود ستاد جنگ بطرف قم و اصفهان

حرکت کرده و ارباب بزرگ نیز در صدد عزیمت است، بدیهی است که نمی توانست افکار و نیروی ابتکار خود را یکجا تمرکز داده و لااقل کاری کند که انبارهای خواربار و لباس لشکر تاراج نشود.

### توضیحات و مأخذ

- حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» جلد هفتم - انتشارات علمی - ۱۳۶۳ -  
صص ۳۸۵ - ۳۶۶

## فصل پانزدهم

### طرح کلی شرایط دولت انگلیس

روز هشتم شهریور دریفوس وزیر مختار امریکا در ایران گزارشی به وزارت خارجه امریکا ارسال داشت که در زیر می خوانیم و پس از آن وقایع روز نهم شهریور را دنبال می کنیم.

#### \* گزارش وزیر مختار آمریکا در ایران (دریفوس) به وزیر خارجه آمریکا

تهران - ۳۰ اوت ۱۹۴۱ (هشتم شهریور ۱۳۲۰) (روز اول سپتامبر ساعت ۳:۱۰ صبح دریافت شد).

۱۲۲ - وزیر مختار انگلیس شرح زیر را که طرح کلی شرایط انگلیس است و او از لندن دریافت داشته در اختیار من گذاشت این شرح به محض اینکه سفیر کبیر شوروی شرایط شوروی و دستوراتی دریافت نماید تسلیم دولت ایران خواهد شد:

۱ - روسها به شمال خط زیر عقب نشینی خواهند نمود: از مرز عراق تا اشنو (اشنویه) و از آنجا در یک جهت شرقی که از میاندوآب و زنجان و قزوین و شمال شرقی خرم آباد و مشرق بابلسر و جنوب سمنان و شمال شرقی شاهرود و شمال خط مرزی شوروی عبور می کند امتداد پیدا می کند.

۲ - انگلیسیها به مغرب و جنوب خط زیر عقب نشینی خواهند نمود: خانقین و از آنجا متمایل به شرق تا کرمانشاه و در جهت جنوب شرقی از خرم آباد (لرستان) میدان نفت و هفت گل و گچساران و جنوب باختری بندر دیلم (در

خلیج).

- ۳ - اشغال هردوی این منطقه موقتی خواهد بود.
  - ۴ - آلمانیها در مدت یک هفته از ایران اخراج خواهند شد. معهدا به عده ای از متخصص فنی اجازه داده خواهد شد که در ایران بمانند.
  - ۵ - دولت ایران تسهیلات کامل فراهم خواهد ساخت که تدارکات و مهمات بطور ترانزیت از ایران عبور کند ولی نه عبور سپاهیان.
  - ۶ - ایران یک سیاست کاملاً بی طرفی تعقیب خواهند نمود.
  - ۷ - انگلیسها و روسها مناسبات دوستانه با ایران خواهند داشت.
  - ۸ - انگلیسها به پرداخت حق امتیاز نفت ادامه خواهند داد.
- شرایط چنانکه ملاحظه می شود آنقدر که انتظار می رفت سخت و دشوار نیست و قطعاً از طرف ایرانیها مورد قبول واقع خواهد شد. ملاحظه خواهد شد که سراسر منطقه نفت در منطقه انگلیسها گنجانیده شده است.

دریغوس

\*روز نهم شهریور ماه

در کتاب « سوم تا بیست و پنج شهریور » آمده است: « پس از حرکت ستاد بطرف قم به معیت چند واحد از نیروی موتور دار و مرخص شدن افراد، شاه از تصمیم خود منصرف و از تهران خارج نمی شود. تغییر تصمیم شخص اول کشور اشکالات فراوانی پیش می آورد و همه اطرافیان تشخیص می دهند که شاه از مرخص شدن افراد سخت عصبانی و فوق العاده دلگیر است. زیرا بعد از اینهمه حوادث ، پیش آمد اخیر ضربه مستقیمی بود که به مقام سلطنت و اعتبار و نفوذ ۲۰ ساله ایشان وارد آورد.

چون ستاد جنگ با مرکز ارتباط داشت در حوالی قم دستوری دریافت می دارد که بامداد روز نهم به پایتخت مراجعت نماید. از این پس فرماندهان و سران ارتش در می یابند که مورد ملامت و سرزنش واقع خواهند شد، بویژه آنهایی که در صدور

بخشنامه دخالت مستقیم داشتند.

### \*شاه و باغشاه

شاه به باغشاه و پادگانهای آنجا علاقه مخصوصی داشت و بیشتر اوقات در زمان صلح در این مرکز بزرگ سرپازی یافته و طول یکی از خیابانهای آنجا را پیموده و از دور به قد و بالای سربازان نگاه کرده و عرایض تملق آمیز فرماده لشگر را گوش داده، مراجعت می کرد. ولی روز نهم شهریور ماه باغشاه منظره غم انگیزی داشت. برگهای زرد چنارهای بلند چهار خیابان بزرگ و جنگلهای مصنوعی با گرو خاک میدانها مخلوط شده و زباله و پهن اسبها و قاطرها که شب گذشته میدان تاخت مناسب و راحتی پیدا کرده بودند، بوی زننده ای ایجاد کرده بود. در این محوطه بزرگ که همیشه بیست هزار نفر جمعیت را در خود جای می دهد سرباز بندرت پیدا می کند.

بامداد که هوا روشن گشت و افسران و فرماندهان واحدها بتدریج در محوطه باغشاه حضور یافتند معلوم شد که شب پیش چه حوادثی در سرباز رخ داده است. لحظه به لحظه خبر چپاول و غارت اثاثیه به گوش به گوش فرماندهان می رسید. البته آنهایی که دست به چنین عمل خیانت آمیزی زده بودند، خود را از هر جهت بی تقصیر می دانستند در مقابل این جنجال در سراسر باغشاه پیچیده بود که دیشب چون پاسبان وجود نداشت و درهای سربازخانه باز بود عده ای دزد به سرباز خانه ریخته و انبارها را غارت کرده اند.

در چنین موقعی فرمانده لشگر مانند ژنرالهای عالی مقامی که در جبهه جنگ به پیروزی مهمی نائل شده باشد، با یک دنیا جلال ولی با کمال اوقات تلخی در اتومبیل شماره ۶ ارتش را بشدت بهم کوفته و در جلو عمارت پیاده می شود و مانند اشخاصی که از تمام وقایع و جریان حوادث روز پیش و شب بی خیراست بنای فریادو ناسزاگوئی را گذاشته و اظهار می دارد که افراد لشگر را به اجازه کی مرخص کردید. یکی از رؤسای ستاد هنگ ها که حضور داشته اظهار می دارد:

طبق بخشنامه فوری و مستقیمی که از وزارت جنگ رسیده بود و خود تیمسار هم دستور اجرای آن را داده بودید و بوسیله ستاد لشکر ابلاغ شد افراد هنگهای مرخص شدند. منتهی اجرای بخشنامه غیر ممکن بود زیرا پس از ابلاغ این دستور عجیب افراد چنان بهم ریخته و آشفتگی ایجاد کردند که بهیچ عنوان ممکن نبود از رفتن آنها جلوگیری کرد.

فرمانده لشکر از همه چیز اطلاع داشت. می دانست که شاه تصمیم داشت مرکز را ترک گوید ولی منصرف شد. اطلاع داشت که ستاد جنگ از نزدیکی شهر قم مراجعت کرده است. بخوبی دریافته بود که در این گیر و دار مورد بی مهری و کم لطفی ارباب خود قرار خواهد گرفت که چرا پیش از مرخصی افراد کسب دستور خصوصی نکرده است. در هر حال از همه این بدبختیها و حوادث شوم که مانند برق پشت سرهم رخ داده بود آگاه بود و حالا می خواست با چالاکی و تردستی از این بدبختی جلوگیری کند البته با کشور و ملت کاری نداشت فقط حس می کرد که حیثیت و مقام خود وی در خطر افتاده است.

به این جهت بدون توجه به اصل قضیه و حقیقت امر با صدای بلند در جلوی فرماندهان هنگهای پیاده لشکر شروع به فحاشی و دشنام به وزیر جنگ سرلشکر نجوان کرده و از هیچ نوع توهین به همکاری خود داری نمی کند، در صورتی که حقیقت امر این بوده که یکی امر داده و دیگری بخشنامه صادر کرده و سومی نیز اجرا کرده بود. آیا این حرف معقول است گفته شود که ستاد یک لشگری بدون اطلاع فرمانده لشکر دستوری به این مهمی را اجرا کند!

فرمانده لشکر موضوع را تجاهل نمود و پس از تغیر زیاد به فرماندهان هنگهای خود زمینه کار تا اندازه ای فراهم ساخت. این تراژدی هنوز پایان نیافته بود که شاه با اتومبیل کالسکه ای در باغشاه حضور یافت.

ساعت هفت و نیم صبح است. شاه از اتومبیل پیاده شده و به عصای خود تکیه داده و اطراف را نظاره می کند. باغشاه آن سربازخانه سابق نیست و به بیغوله بیشتر شباهت دارد. زیر پای عده معدودی برگهای زرد درختان به ناله در آمده و مثل این

بود که از طرز حرکت و رفتار و گفتار آنها شرم دارند. شاه متفکر و مغموم و در طول خیابان زیر سایه درختهای کهن قدم بر می داشت. بوذرجمهری بفاصله سه قدم در دنبال ایشان بود زیر لب حرفهایی می زد. شاید می خواست با اظهارات خود به تسکین آلام شاه کمک کند. پس از چند دقیقه سکوت شاه با حالت عصبی به فرمانده لشکر دستور می دهد که فوراً برای جمع آوری و برگرداندن افراد و سربازها اقدام شود. پس از صدور این امر در اتومبیل خود جا گرفته و محوطه باغشاه را ترک گفت. شاه خاطره های خوشی از این سربازخانه داشت ولی آخرین بازدید او، روزی بود که باغشاه فاقد همه چیز شده بود.

### \*تشکیل شورا

کار از کار گذشته و باید درصدد چاره بود. شاه مانده و افسران ارتش، دسته سربازان درکمین شب مخوف با قلب آکنده از تألم و با یکدنیا انزجار از شهر بیرون رفته و تا می توانستند از حومه پایتخت دور شدند. جمع آوری آنها کار بسیار مشکلی بود. هم وقت لازم داشت و هم هزینه. زیرا در یک چنین موقع بحران آمیز بنظر می رسید که افراد و سربازان وظیفه بطور داوطلب با دریافت حقوقی استخدام شده و مشغول خدمت شوند. تشکیل شورا (از آنگونه شوراها که همیشه تشکیل می یابد و تصمیمها در محور همان میز گرفته شده بعد هم عملی نمی شود) کار مشکلی نبود. افسران ارشد آرزو داشتند که طریقی از طرف شاه ارائه شود تا طبق آن رفتار کنند بلکه بدینوسیله مشکلات موجوده برطرف و کشتی کشور به ساحل نجات برسد.

بیدرنگ شورائی با حضور افسران ارشد تشکیل و در باره استخدام افراد مطالعه و بررسی شده و چون اوضاع مالی کشور و بهبودی گذارده و منابع سرشاری برای افزودن ساختن عایدات مملکت بدست آمده بود باین جهت آقایان افسران ارشد تصمیم



میگیرند که سربازان را با ۳۵۰ نیال استخدام و بهمین ترتیب به حقوق افسران جزء و ارشد نیز بیفزایند. این نمونه ای از طرز فکر اعضای این سورا بود که در یک موقع خطرناک می خواستند به شکور خود خدمت نمایند. ولی چه خدمت ننگین و چه فکر سخیفی. واقعاً جای بسی تأسف است که در هنگامی که از روی سهو و خیانت، بدبختی بزرگی رخ داده بود، عده ای از افراد سرشناس کشور که می بایستی بهترین نمونه شهامت و فداکاری در راه میهن باشند و عمل خود را سرمشق دیگران قرار دهند تنها به فکر اضافه بودند. صورت مذاکرات و تصمیمات این شورای تاریخی بوسیله سرلشگر ضرغامی رئیس ستاد جنگ که چند ساعت پیش از نزدیکی قم مراجعت کرده بود به شخص اول کشور تقدیم می شود. شاه، آشفته خاطر به مندرجات این گزارش که به دستش داده شده بود، نظر مجملی انداخته و دفعتاً آتش غضبش به جوش آمده و افسران ارشد را برای ساعت ۲ بعد از ظهر به کاخ بیلاقی احضار می کند.

ساعت یک و نیم بعد از ظهر قطاری از اتومبیل های شماره زرد ارتش در خیابان پهلوی به حرکت آمده به سوی کاخ بیلاقی سعد آباد پیش می روند. ساعت ۲ بعد از ظهر سرلشگر ضرغامی رئیس ستاد جنگ، سرتیپ ریاضی، سرلشگرنجوان وزیر جنگ، سرلشگر یزدان پناه و فرمانده نیروی هوایی در یکی از تالارهای کاخ بیلاقی حضور یافته و منتظر تشریف فرمائی شاه می شوند. پس از ده دقیقه شاه با یک حالت غیر عادی و بسیار عصبانی در حالی که عصای خود را تکان می داد، وارد تالار شده و افسران ارشد را نظاره و اظهار می دارد دیگران از کجا هستند؟

در همین حین سرلشگر نقدی و سرلشگر بونرجمهری و سپهبد احمدی نیز در تالار حضور می یابند. شاه نمونه کاملی از قهر و غضب و اوقات تلخی است پس از چند دور گردش در طول تالار و توجه به قد و بالای افسران بنای ناسزاگوئی و فحش را گذاشته و اظهار می دارد بیشرفها و خائنها، خیانت کردید، همه تان اسلحه تان را زمین بریزید. پس از آن با عصائی که درد دست داشته به سرلشگر نجوان

و ریاضی خدمت حسابی کرده و ضربه سختی به پیشانی نخبوان وارد می‌سازد. بمحض اینکه این پرده از تراژدی شرفیابی پایان می‌یابد شاه یکی از پیشخدمتها را احضار و امر می‌کند که سردوشی‌های وزیر جنگ سرلشگر نخبوان و سرتیپ ریاضی را بکند.

این امر فوراً بموقع اجرا گذارده شده و سرلشگر نخبوان و سرتیپ ریاضی با سر افکندگی به زندان کاخ تحویل می‌شوند.

دیگران تکلیف خود را فهمیده و عقب کشیده، سعد آباد را با سرعت هرچه تمام ترک می‌گویند. دونفر زندانی یک شب در زندانی کاخ بسر برده و بامداد روز دهم شهریور ماه به زندان دژبانی فرستاده می‌شوند.

بدبختانه با این تهدیدها و اوقات تلخیا نیز کار صورت منظمی بخود نگرفته و چنان بنظر می‌رسید که در خلال این اوضاع وقایع مهمتری رخ خواهد داد.

در تمام این اوقات که از سیاست داخلی وقایع شگرفی رخ می‌داد هیأت دولت که با کارهای ارتش مربوط نبود مشغول مطالعه و بررسی یادداشت مفصلی بود که از طرف نمایندگان دو دولت همسایه به وزارت امور خارجه ارسال شده بود که از طرف نمایندگان دو دولت همسایه به وزارت امور خارجه ارسال شده بود و چون شاه دستور داده بود که در باره پیشنهادها دو کشور بررسی دقیق بعمل آید دولت پس از دو روز مطالعه پاسخ آن را تهیه نموده و عصر روز نهم شهریور ماه ساعت ۵ بعد از ظهر با نامه ای که از طرف سفارت انگلیس رسیده بود و بشرح پائین است بنظر شاه رسانیدند. (این یادداشت در مجلس قرائت شده و در صفحات قبل نقل شده است.)

### \*فرماندهان لشگرها

از طرز رفتار و عمل شاه در مدت فرمانروائی ۲۰ ساله اش همه افراد ملت از دور و نزدیک اطلاع داشتند و می‌دانستند که بجز امر این مرد هیچ نظر دیگری در

کارها اعمال نمی شود. وزارت جنگ و ستاد ارتش و سایر وزارتخانه ها از نظر تشکیلات کشوری موجودیت داشتند ولی وزیری که مطابق قوانین کشور بتواند این سازمان های وسیع را مطابق نیازمندیهای مملکت و به نفع جامعه اداره کند وجود نداشت. شاه بر همه امور کشور مسلط بود و تمام دستورات از جزئی و کلی در مورد هرکاری که فرض شود بوسیله خود ایشان صادر می شد.

با این وضعیت در قبال این اوضاع، همه از مسئولیت ترسان و گریزان بودند. آنهایی که درستکار بودند اصلاً کنار کشیده بودند [یا کنار گذاشته شده بود] و با یک چنین مشکلات نمی توانستند کاری انجام دهند دسته دوم که نفع خود را در خدمت شخص اول کشور تشخیص داده بودند تا گردن درمنجلاب رسوایی فرو رفته و به چپاول و غارتگری و پرکردن جیبهای خود مشغول بودند. در این میان دسته دیگری نیز بودند که با یک نوع سیاست بیطرفانه و میانه روی میل داشتند در صورت امکان به کشور خدمت نمایند. از جمله امور و مقامی که در مدت فرمانروایی شاه سابق مهم تلقی می شد و برای آن سرو دست می شکستند فرماندهی لشکر بود. شاه به این موضوع خیلی توجه داشت و در انتخاب آنها بی نهایت دقت بخرج می داد که مباد از لشکر بیست هزار نفری خود بر علیه سلطنت استفاده نمایند. نظر این نبود که فرمانده لشکر شخص فهیمده و افسر با اطلاع و تجربه دیده و بصیر باشد برعکس فرمانده لشکر می بایستی مزایای دیگری داشته باشد و حساب ماهیانه ارباب بزرگ را زودتر و بهتر و زیادتر بپردازد، جیب خود را نیز پر کرده و با هستی و زندگی اهالی حوزه مأموریت خود بازی نماید. یک چنین افسری در نظر شاه خیلی لایق و با عرضه بود، زیرا هیچوقت بهیچ عنوانی اوامر ستاد ارتش را اجرا نمی کرد، فقط دستورات مستقیم شاه را اجرا می کرد. فرمانده لشکر اول مرکز نمونه بسیار کاملی از این فرماندهان بود. روز ششم شهریور ماه از کاخ سلطنتی به این افسر تلفن شده و شاه دستور می دهد که هرگاه تا ساعت ۶ بعداز افراد لشکر تا چهار هزار نفر تقلیل نیافته و بقیه مرخص نشوند اعدام خواهید شد این همین دستور نیز به ستاد ارتش و لشکر دوم ابلاغ می شود در لشکرهای خارج از مرکز نیز

رسوائیهائی رخ می دهد که بعد به یک یک آنها اشاره خواهد شد. پس از آنکه ستاد جنگ در نتیجه دستور شخص شاه از مرکز خارج و نیمه شب بر حسب دستور تلفنی به مرکز مراجعت و بامداد روزنهم شهریورماه آن شورای کذائی تشکیل و نتیجه تصمیم خود را بوسیله سرلشگر ضرغامی بعرض شاه می رسانند شاه افسران ارشد را برای بعد از ظهر احضار می نماید. با اینکه شرح این واقعه یک بار نوشته شد ولی چون قسمتهای برجسته ای از آن از قلم افتاده اینک دو مرتبه شرح می دهیم:

شاه تمام کارمندان ستاد و فرماندهان دولشگر و فرماندار نظامی تهران را احضار می کند.

ساعت ۲ بعد از ظهر وزیر جنگ سرلشگر نجوان و سرتیپ ریاضی و سرلشگر ضرغامی و سرلشگر یزدان پناه بسوی کاخ رهسپار می شوند. سرتیپ خسروانی فرمانده نیروی هوائی نیز بطرف کاخ سعدآباد حرکت می کند.

افسران ارشد با همدیگر به کاخ رسیده و سرلشگر ضرغامی تصمیم می گیرد قبلاً شاه را از حضور امرا آگاه سازد و اگر می تواند به تنهائی شخص اول کشور را ملاقات و برای رفقای خود مایه بگیرد. سرلشگر نجوان که از دیر زمانی متوجه این موضوع بود می دانست ضرغامی در صدد اقدام بر علیه او می باشد به سرلشگر یزدان پناه و دیگران اشاره می کند که نگذارند ضرغامی تنها شاه را ملاقات نماید به این جهت به اتفاق بطرف یکی از عمارتها حرکت می کنند.

در زیر سایه درختهای کهن شاه مشغول قدم زدن است. خیلی آشفته بنظر می رسد. بمحض اینکه دسته افسران ارشد ارتش را می بیند صدای بلند اظهار می دارد آقایان امرای لشگر، یاران و همکاران من، این چه تکه ای است برای من گرفته اید. در کجای دنیا به سرباز ۳۵۰ ریال و به گروهبان ۴۵۰ ریال حقوق داده می شود. مگر پول زیادی دارم و یا تازگی پولدار شده ایم که این گشاد بازی را بکنیم؟ از آنها گذشته به من گزارش داده اند که همه افراد نرفته اند.

در این موقع سرتیپ ریاضی شروع به حرف زدن نموده و اظهار می دارد: این

گزارش خلاف حقیقت است زیرا من نیمه شب هنگام مراجعت از قم به چشم خودم افراد و سربازان را در ۶ فرسخی شهر دیدم که با سرعت در طول جاده بسوی دهات خود روان بودند. در ضمن باید بعرض برسد که این نظر را شورا بیشتر روی دستور تلفنی والا حضرت همایونی اتخاذ کرده است. و گویا والا حضرت پس از آنکه می بینند از فرار و رفتن افراد بهیچوجه نمی شود جلوگیری کرد و فرماندهان دو لشکر طبق دستور تلفنی شخص شاه پادگانهای خود را مرخص کرده اند به ستاد تلفن می کنند که تا ممکن است افراد را بصورت داوطلب نگاهدارند که اوضاع شهر بهم نخورد. سرتیپ خسروانی اوامر دستوری والا حضرت همایون را به شورا ابلاغ می کنند و روی همین دستور شورا تصمیم خود را می گیرد.

شاه از بی پروائی و ساده حرف زدن سرتیپ ریاضی بیشتر اوقات تلخ شده و اظهار می دارد: اینها همه حرف است. خیانت شده است. شمشیرهای خود را باز کنید. افسران حاضر شمشیرهای خود را باز و بسوی محلی روان می شوند که شاه برای زندانی شدن آنها معین کرده بود. پس از رفتن این دسته ضرغامی با شاه تنها مانده و معلوم نیست چه حرفهائی بین آنها ردو بدل می شود.

در این هنگام سپهبد احمدی و سرلشکر نقدی و بودرجمهری در کاخ حاضر و شرفیاب می شوند.

شاه پس از دیدن این افسرها آتش غضبش به جوش آمده دسته اول را دو مرتبه احضار و بنای فحاشی و ناسزاگویی را گذاشته و می گوید باید این موضوع روشن شود خیانتی در بین بوده و مرتکب آن کیست باید خیلی زود و بسرعت معین شود. سرلشکر ضرغامی که مرد خدایرستی است و نمی خواسته ارباب خود را اینقدر آزرده خاطر ببیند در گوشی اظهار می دارد که تمام تقصیرها با سرلشکر نجوان است.

شاه که پی بهانه می گشته، شمشیر سرتیپ ریاضی را از روی زمین بلند کرده و بطوری که شرح داده شد به نجوان و ریاضی حمله و این دو نفر را کتک زده و پس از خلع درجه، دستور زندانی شدن آنها را صادر می نماید. در ضمن اظهار

تأسف می کند که هفت تیر همراه نداشته و الا تکلیف آنها را همچا معین می کرده است. پس از تحویل شدن این دو افسر به زندان، شاه به دیگران روی نموده و می گوید و اگر پسر هم چنین کاری کرده بود به دست خود مجازات می کردم سرلشگر بوذرجمهری هم که گویا با سرتیپ ریاضی میانه نداشته بلافاصله اظهار می دارد قربان پسران را چرا، اجازه بفرمائید سرتیپ ریاضی را اعدام کنند. پس از چند لحظه افسران دیگر از کاخ بیرون آمده و به سوی شهر حرکت می کنند.

### \* دستور تعقیب و محاکمه

سرلشگرنجوان و سرتیپ ریاضی با حالت عصبانی در کاخ زندانی هستند. نزدیک عصر سرلشگر محمد نجوان به کاخ احضار و به سمت وزارت جنگ منصوب و در ضمن از طرف شاه مأموریت پیدا می کند که هرچه زودتر شورائی به ریاست شخص شاه تشکیل داده و این دونفر زندانی را محاکمه و اعدام کنند. شب فرا رسیده و از زندانیان جدید کاخ سؤال می شود چه میل دارید حاضر کنند؟ سرلشگر نجوان از خوردن از خوردن غذا و آب خود داری کرده و به سرتیپ ریاضی نیز توصیه میکند که ممکن است ما از مسموم کنند؟ از قبول غذا و آب خود داری کن. مراتب به شاه خبر داده می شود. شاه دستوری دهد که از آشپزخانه مخصوص خود برای دو افسر زندانی غذا ببرند. سرلشگر نجوان باز از خوردن غذا و آب خود داری کرده ولی سرتیپ ریاضی که خیلی گرسنه بوده تمام غذاها را خورده و به خواب فرو می رود فردا صبح زندانیان به دژبانی انتقال داده می شوند.

«اطلاعات در یک ربع قرن» در مورد مرخص کردن سربازان وظیفه و خلع درجه دو نفر از امرا زیر عنوان «دو افسر عالی مقام خلع درجه و زندانی شدند» چنین نوشته است:

«آشفته گی اوضاع به سعد آباد هم سرایت کرده بود. باغ و گلکاری زیبای سعد آباد نیز از آفات بهم ریختگی بی نصیب نمانده و نسبت به آن سرپرستی نمی شد،

خیابانهائی که یک برگ درخت در آن راه نمی یافت اینک پر از برگهای خزان درختان شده، گلها هر روز نسبت به روز پیش پژمرده تر می شوند و منظره عمومی باغ با صفای سعد آباد کاملاً از تغییر اوضاع ناکهانی حکایت می کند. در یکی از همین روزها ها شوم، شاه با ولیعهد خود در یکی از خیابانهای سعد آباد قدم می زد و راز و نیاز می کرد و افسرده و متأثر بنظر می رسید، پیش آمدی او را سخت بر آشفت و آن گزارشی بود که از جانب شورای عالی جنگ بعرض می رسید.

افسران عالیرتبه ارتش که عضویت شورای عالی جنگ را داشتند صبح آن روز جلسهای تشکیل داده و لایحه ای را امضا کرده بودند که طبق آن خدمت نظام وظیفه در کشور موقوف گردد و بتدریج افراد مرخص شوند و برای آینده قشون داوطلب گرفته شود. این پیشنهاد در حقیقت انحلال ارتش ایران بود و زحمات چند ساله رضا شاه را در برقراری نظام وظیفه در ایران بهدر می برد. شاه دستور داد امضا کنندگان پیشنهاد به سعد آباد احضار شوند و همینکه همه جمع شدند، شاه در حالی که ولیعهد نیز همراه او بود به افسران نزدیک شد و پرسید علت این پیشنهاد چه بود و برای چه آن را امضا کرده اید؟ افسران از چگونگی برخورد شاه و فقید و شدت خشم او بر خود لرزیدند و نتوانستند جواب قانع کننده بدهند.

هر یک زیرلب چیزی گفتند و بر عصبانیت او بیشتر افزوده شد. بالاخره شاه بنای خشونت را گذاشت و حتی دوسه نفر آنها از ضربه شمشیری نصیب نماندند. کاربالا گرفت. یکی از افسران گفت والاحضرت چنین اظهار نظری فرمودند. شاه بیشتر عصبانی شد و رو به پیشخدمت فریاد زد هفت تیر بیاورید.

وحشت و اضطراب سراپای همه را فرا گرفت لرزه بر اندام شش هفت تن افسر عالیرتبه ارتش افتاد و کسی نمی دانست که اگر هفت تیر برسد چه کسی هدف قرار خواهد گرفت. شاه مکرر می گفت خیانت، خیانت.

این پیش آمد درست بدنبال مرخص کردن سربازان لشگرهای پایتخت بود که با وضع تأسف آوری چند هزار سرباز از سربازخانه مرخص شده و با وضع حزن

انگیزی در خیابانها و کوچه های تهران سرگردان بودند و لوله عجیبی در شهر افتاده نگرانی و اضطراب شدیدی در مردم تولید گردید و همان شب بود که عده بیشماری از تهران فرار کردند و سربازان گرسنه و بدبخت هم رو به دهات و شهرهای خود پیاده و گرسنه روان گردیدند. فردای آنروز بود که شاه فقید از قضیه مستحضر گردید. متأثر شد و بلافاصله دستور جمع آوری افراد را صادر کرد و اتومبیلها و موتورسیکلتها در شهر ها و جاده های خارج براه افتاد و عده زیادی از سربازان آواره شده را جمع آوری و به سربازخانه ها برگرداندند.

این واقعه دلخراش، به تمام معنی حکایت از کمک و تسریع در بهم ریختن اوضاع می کرد و الا چگونه ممکن بود چند هزار سرباز وظیفه را لخت و گرسنه از سرباز خانه ها خارج کنند و جیره و مواجب آنها را حیف و میل نمایند. بعلاوه صدور چنین امریه ای که کسی زیر بار آن نمی رفت از مسائلی بود که شاه فقید را سخت طنین ساخته بود. از اینها گذشته گزارشاتی همان دو روز اول حادثه از طرف افسران ستاد و شورای جنگ تقدیم شاه شده و اظهار عقیده مرده بودند که نمی توان هیچگونه مقاومتی با قوای مهاجم کرد و ترک مقاومت و تسلیم را پیشنهاد نموده بودن و استقرار قوا را در چند کیلومتری پایتخت برای حفاظت شهر از هجوم قشون اجانب که به شکل نگین شهر را نگاهداری کنند امری بیهوده دانسته و با کمال تأسف نتوانستند یا نخواستند به چند هزار سرباز در چند کیلومتری تهران خوراک برسانند! این جریان در فکر شاه دفیله می داد و هر ثانیه برخشم او می افزود تا جائی که با بی صبری انتظار رسیدن هفت تیر را می کشید، اما پیش آمدی رشته فکر شاه را مغشوش تر و بدتر کرد و آن گزارشی بود که تلگرافچی قصرآباد حضور شاه تقدیم نمود و آن گزارش حاکی از عبور قشون شوروی از ینگی امام راه قزوین به سمت تهران بود. در اینموقع حالت شاه تغییر کرد و گویا انحرافی در فکرش پیدا شد جلوی سرلشگر احمد نخجوان کفیل وزارت جنگ و سرتیپ ریاضی آمد و با فشار دست درجات آنها را از روی شان و لباسشان پاره کرد و دستور داد آن دو نفر توقیف کنند و بدون اینکه دیگر حرفی بزند راه خود را پیش گرفت و از یکی از



خیابانهای سعد آباد عبور کرد و رفت. افسران دیگر، نفسی براحت کشیدند و با عجله به شهر بازگشتند.

آقای سرلشگر نجوان و مرحوم سرتیپ ریاضی تا روز بعد از استعفای شاه و حرکت او از پایتخت زندانی بودند و پس از آن آزاد و شروع بکار نمودند.»

### ضرغامی : شاه دستور داد افراد را مرخص کنید

سرلشگر ضرغامی که بهنگام واقعه شهریور ۱۳۲۰ رئیس ستاد ارتش بود، در کتاب «خاطره ها» پس از شرح و توصیفی مدافنه آمیز پیرامون خصوصیات اخلاقی رضا شاه و اشاره های به وقوع جنگ جهانی دوم، در مورد مرخص کردن سربازان اینطور می گوید:

«چنانکه چرچیل نخست وزیر انگلیس در جنگ دوم جهانی، در کتاب خود نوشته است با استالین رهبر روسیه صلاح دیدند که برای رساندن تجهیزات به روسیه به ایران حمله کنند و این کشور را تحت اشغال در آورند و حتی پس از ترکی مخاصمه در حالی که سپاهیان ایران راه دوستی در پیش گرفته بودند، روسها به مراکز نظامی کشور ما حمله بردند، عده ای را کشتند، عده ای، عده ای از افسران را به اسارت بردند، مقداری اسلحه و مهمات را ضبط کردند و کارخانه ها - از جمله کارخانه تسلیحات سلطنت آباد - را تحت اشغال درآوردند و صدها خرابکاری دیگر کردند که همه در کتابهای تاریخ و پرونده های وزارت خارجه و از نظر وقایع نظامی در پرونده های ستاد ارتش ضبط است است و مردم ایران نیز از آنها بخوبی آگاهی دارند.

چند روزی که از جمله روس و انگلیس به ایران گذشت سرانجام عده ای از نیروهای دو دولت و نیروهای امریکا به جالب تهران حرکت کردند، هیأت دولت تغییر یافت و ذکاءالملک فروغی رئیس الوزرا شد.

### \* چگونه سربازها را مرخص کردند

شبی ذکاءالملک که نخست وزیر شده بود همراه سهیلی وزیر خارجه و آهی وزیر راه و سرلشگر احمد نخجوان وزیر جنگ در باشگاه افسران نزد من آمدند و گفتند: بودن این همه سرباز خانه های تهران خطرناک است، بهتر است سربازان همه مرخص شوند. گفتم این موضوع به من مربوط نیست و منوط به اراده و امر شاهنشاه است، فردا صبح شرفیاب بشوید و پیشنهادتان را بعرض برسانید هر چه امر فرمودند اطاعت خواهد شد.

فردا صبح در اتاقی که همه امرای حضور داشتند تلفن زنگ زد. من گوشی را برداشتم. اعلیحضرت بودند و به من فرمودند: دولت اینطور پیشنهاد می کند دستور دهید افراد را مرخص کنند. من موضوع را بلند تکرار کردم که « اینطور امر فرمودید؟ » و همه امرای حاضر این مذاکره را شنیدند و اعلیحضرت تکرار مرا تصدیق فرمودند. بدین ترتیب من دستور دادم در تمام واحدها و در لشگرها کلیه افراد فنی را با عده دیگری در حدود پنج هزار نفر نگاه دارند و بقیه را طبق مقررات و به فرمان اعلیحضرت همایونی مرخص کنند. ولی همان روز از وزارت جنگ آنقدر به واحدها بمنظور تسریع در اجرای امر، تلفن کرده بودند که آنها نتوانستند مقررات را رعایت کنند و بیقاعده همه افراد را مرخص کردند. فردای آن روز سرلشگر حصن الدوله ( شقاقی ) به من گزارش داد که در راه کهریزک عده ای از سربازان را مشاهده کرده است که با وضع بسیار بدی متوقف بوده اند، و یا بطرف قم رفته اند. من رئیس مباشرت را که سرتیپ مهدوی بود و سرهنگ رفعت جاه رئیس نقلیه را خواستم و امر کردم فوری چند کامیون با آذوقه به جاده قم و قزوین بفرستند و افراد را جمع آوری کنند و مجدداً به لشگرها عودت دهند. همینکه آنها برای اجرای امر رفتند اعلیحضرت رضا شاه کبیر دارد دفتر من شدند و فرمودند:

« اینها اینجا چه می خواستند ». من جریان را عرض کردم با تحسین و تمجید

تصدیق کردند و اوامری نیز صادر فرمودند. وقتی خواستند تشریف ببرند عرض کردم پیشنهادی دارم. فرمودند: «بگو» عرض کردم سپهبد احمدی که در این چند روز فرماندار نظامی تهران است وظایف خود را بخوبی انجام داده است اجازه فرمائید نشان درجه اول لیاقت به او مرحمت شود. فرمودند: «بسیار خوب برای خودت هم نشان درجه اول سپه بنویس.» پس از این دستور همینکه خواستند از دفتر خارج شوند بار دیگر برگشتند و فرمودند: «حالا صلاح نیست این فرمان نوشته شود. صبر کنید تا من بعداً دستور بدهم. شما و سرلشگر شاه بختی امسال سپهبد و سرتیپ فیروز (ناصر الدوله) سرلشگر و سرهنگ خان بابا خان سرتیپ، خواهید شد.

علاوه بر نشان سپه به شما یک شمشیر مرصع هم خواهند داد.» و سفارش فرمودند که موضوع رابه آگاهی این افراد نیز برسانم و از دفتر تشریف ببرند. و من اوامر شاهانه را به یاد شدگان اطلاع دادم.

چند روز بعد گزارش رسد که بعضی از سربازان از محل مأموریت خود فرار می کنند. من برای جلوگیری از ادامه این وضع به فرماندهان لشگر و فرماندار نظامی تهران تذکراهائی دادم ولی باعث ایجاد تمام این نا آرامیها و محرک اصلی آن، وزیر جنگ و عاملان او بودند، البته از طرف سفارت انگلیس و سفارت روس نیز از نقطه نظر سیاسی و مقاصدی که داشتند تحریکاتی بین مردم و ارتش می شد. در چنین احوالی بود که وزیر جنگ و عاملان او موقع را مغتنم شمردند و در ستاد ارتش جلسه یا با حضور فرماندهان لشگرها مانند سرلشگر نقدی، سرلشگر بونرجمهری و فرماندار نظامی تهران سپهبد احمدی، و سرلشگر یزدان پناه و سرتیپ ریاضی، تشکیل دادند و تصمیم گرفتند که اخذ سرباز وظیفه را لغو کنند و سرباز داوطلب بگیرند حتی حقوق سرباز را تعیین کردند و گزارشی نوشتند و آن را امضا کردند. سپس مرا نیز به جمع خود فرا خواندند و تکلیف کردند که گزارش را امضا کنم. من گفتم اعلیحضرت از این گزارش بسیار متغیر خواهند شد و من آن را امضا نمی کنم. پس از این گفت و گو از ستاد ارتش برای صرف ناهار به باشگاه

افسران رفتیم. در آنجا سرلشگر احمد نخجوان و سرلشگر یزدان پناه و دیگر امضا کنندگان گزارش بار دیگر اصرار کردن که من نیز آن را امضا کنم. من به این شرط که اگر اعلیحضرت بپرسند قضیه را از چه قرار بوده همه ماجرا را بعرض خواهم رسانید، گزارش را امضا کردم و احمد نخجوان متعهد شد که شخصاً آن را به شرف عرض برساند. ولی او به تعهد خود عمل نکرد و گزارش بوسیله سرهنگ ارفع رئیس مرموزات ستاد ارتش بعرض رسید. پس از ساعتی سرهنگ ارفع با حال پریشان مراجعت کرد و گفت اعلیحضرت بی اندازه متغیر شدند و امضا کنندگان گزارش را خواستند. من فوری حرکت کرده به سعد آباد رفتم و در ورودی کاخ به نخجوان و یزدان پناه و ریاضی برخورددم و به اتفاق شرفیاب شدیم. اعلیحضرت با حالت غضب فرمودند: « من بیست سال زحمت کشیدم ارتش درست کردم حالا شما می خواهید آن را بهم بزنید؟ » سپس به طرف من آمده فرمودند: « قضایا به چه منوال بود؟ » من آنچه گذشته بود همه را بعرض رساندم و در اینموقع امضاکنندگان دیگر هم رسیدند و بونر جمهری نیز مطالبی عرض کرد در نتیجه اعلیحضرت نخجوان و ریاضی را خلع درجه کردند و امر فرمودند توقیف و محاکمه شوند و بقیه مرخص شدیم.

چند روز بعد روس و انگلیس فشارهای دیگری آوردند که در نتیجه اعلیحضرت از شاهنشاهی کناره گیری کردند و ایران خارج شدند و در بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰ فرزند برومند ایشان اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر وظایف خطیر سلطنت را بر عهده گرفتند.» (۱)

### سرنوشت لشگرهای خارج از مرکز

حسین مکی در ادامه آن «سرنوشت لشگرهای خارج از مرکز» را اینگونه شرح می دهد: ابتدا، قبل از آنکه به شرح وضع و موقعیت نیروهای مسلح خارج از مرکز و فرماندهانشان که داود امینی در کتاب «از سوم تا بیست و پنجم شهریور»

از آنها نام برده، بیردازیم لازم است یادآوری شود که سپهبد کمال نیز کتابی زیر عنوان «گوشه ای از خاطرات» دارد که در آن پیرامون حوادث سوم شهریور مطالبی نگاشته است.

همچنین سرلشگر احمد زنگنه کتابی به نام «خاطراتی از مأموریت من از شهریور ماه ۱۳۲۰ تا دیماه ۱۳۲۵ در رضائیه» به رشته تحریر در آورده و به نکات چندی در باره واقعه سوم شهریور و عقب نشینی به خاک ترکیه اشاره کرده است. هم در آن کتاب و هم در کتاب اخیر الذکر مطالبی در ارتباط با موضوع لشگرهای خارج از مرکز وجود دارد که می توان هر کدام را مکمل دیگری خواند. بهمنی لحاظ، برای آنکه کلامی ناگفته نماند و مسأله فقط از یک سو و از دیدگاه نویسنده ای یا واقعه نگاری معین مورد بررسی قرار نگرفته باشد، در این تاریخ، هر سه کتاب مزبور مورد استفاده شده است.

### \*در خارج از تهران

«... برای اینکه از نظر ضبط وقایع، تاریخ ما تکمیل شود بطور اختصار به پیش آمدهای خارج از مرکز اشاره می کنیم و در این مورد بیش از هر چیز متوجه این موضوع می شویم که فرماندهان لشگرهای خارج چه کسانی بودند و وظایف خود را چگونه انجام دادند.

### \*فرماندهان لشگرهای خارج

فرماندهان لشگرهای خارج به ترتیب عبارت بودند از :

سرلشگر معینی فرمانده لشگر چهارم (رضائیه)  
 سرلشگر مطبوعی فرمانده لشگر سوم (تبریز)  
 سرتیپ قادری فرمانده لشگر پانزدهم (اردبیل)  
 سرتیپ قدر فرمانده لشگر یازدهم (گیلان)  
 سرهنگ معتضدی کفیل فرماندهی لشگر (استرآباد)

سرلشگر محتشمی فرمانده لشگر نهم (خراسان)

سرلشگر مقدم فرمانده لشگر ۵ (کردستان)

سرتیپ پوریا فرمانده لشگر ۱۲ (کردستان)

سرلشگر شاه بختی فرمانده لشگر ۶ (خوزستان)

البته لشگرهای دیگر و فرماندهان دیگری نیز بودند ولی چون با تاریخ ما سرو کاری ندارند از ذکر نام و موقعیت آنها خودداری شد.

این جمله کوچک «فرماندهان» خیلی کشدار است و در تاریخ روزهای تاریک کشور ما اهمیت بسیاری داشته و می توان گفت مهمترین وظیفه را بعهده داشته است. در باره طرز کار و انجام وظیفه فرماندهان لشگرهای خارج که علاوه بر وظیفه ارتشی خود تمام رؤسای دیگر را نیز تحت تأثیر خود قرار داده بودند یادداشتها و مسائل گفتنی به اندازه ای زیاد و متنوع و در عین حال رقت آور است که خود به تنهایی کتاب مفصلی را تشکیل میدهد ولی من از آنجائی که در یک بحث جنگی وارد نیستم و حوادث شهریور ماه را از نظر دیگری یادداشت کرده ام به این جهت در باره لشگرهای خارج اطلاعات خیلی مختصری داده و تنها به عمل فرماندهان لشگرها اشاره خواهم کرد...

نه تنها من بلکه هیچ یک از افراد کشور اطلاع ندارند که طرز عمل فرمانده لشگر چهارم (رضائیه) سرلشگر معین در حوادث شهریورماه گذشته چگونه بوده است... ولی چیزی که مسلم است این است که این افسر ارشد آنطور که لازم بوده نتوانسته است با حوادث مقابله کند اشتباه مشود منظور ما این نیست که چرا سرلشگر معین مثلاً جنگ نکرده است بلکه مطلب اساسی اینست که بسیاری از فرماندهان تا آنجائی که طرز رفتارشان نشان می دهد در مقابل این پیش آمد چنان دست و پای خود را گم کرده و مضطرب و نگران شده اند که حتی نتوانسته اند افراد پادگان خود را جمع آوری یا از حیف و میل شدن اثاثیه و اموال دولتی جلوگیری کنند و نتیجه این عمل آن بود که اسلحه بعضی از واحدها افراد لشگر چهارم در پشت کوهها ریخته شده و به دست اکراد که منتظر چنین فرصتی بودند، بیفتاد...

برای یک فرمانده لشکر چه جرمی بالاتر از اینکه، با اینکه دستور داشته است جنگ نکند افراد لشکر خود را جمع آوری از تباه شده اسلحه و همان آن جلوگیری کند. آنهایی که انضباط ارتش و اوامر فرمانده کل قوا را سپر پولادین خود قرار داده و می خواهند چنان وانمود کنند که تمام خلاف کاریها و خطاهای گذشته از طرف شخص شاه وقت و به امر ایشان روی داده و هیچ نوع تقصیری متوجه آنها نیست باید بدانند که مردم متوجه حقایق امر شده و گناهکاران و مسببین بدبختی کشور را می شناسند. آقای سرلشکر مطبوعی فرمانده لشکر ۳ ( تبریز ) نیز دست کمی از فرمانده لشکر چهارم ندارند و اگر روز گاری تاریخ عملیات آنها به رشته تحریر در آید ، حقایق معلوم خواهد شد.»

### \*سرنوشت لشکر رضائیه

سرلشکر احمد زنگنه که در آنموقع سرگرد و فرمانده هنگ بود و در ارومیه ( رضائیه سابق) خدمت می کرد در کتاب « خاطراتی از مأموریت من- از شهریور ماه ۱۳۲۰ تا دیماه ۱۳۲۵ » چنین نگاشته است:

« در اواخر مرداد ماه ۱۳۲۰ با عده ای از افسران جهت شناسائی مرزهای ترکیه و عراق روانه مرز شدم. روز اول شهریور ماه ۱۳۲۰ که در مرز خانه مشغول شناسائی بودیم به رضائیه احضار شدیم به این علت که ظرف چند روزی که از رضائیه دور بودیم حوادثی از قبیل: دستگیری عده ای جاسوس شوروی مجهز به تمام وسائل مخابراتی، پروازهای شناسائی هواپیماهلی شوروی در ارتفاع زیاد در آسمان رضائیه رخ داده بود.

این حوادث پی در پی نگرانی زیادی ایجاد کرده بود و از پیش آمدهای ناگواری در آتیه نزدیکی خیر می داد، به آن سبب لشکر در صدد برآمده بود افسرانی را که در مأموریتهای مختلف بودند، احضار کند.

در آن روزهای پر اضطراب، بی خبری و بلاتکلیفی عجیبی در تمام دستگاهها

حکمرما بود و دیری نپائید که قوای شوروی متأسفانه با نقض بی طرفی ایران در ساعت ۴ بعد از نیمه شب روز دوشنبه سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ با پشتیبانی تانک و هواپیما از مرزهای شمالی کشور و قوای انگلیسی که آنها نیز با تانک و هواپیماها پشتیبانی می شدند از مرزهای غربی کشور گذشته به داخل خاک ایران تجاوز کردند.

در آذربایجان شورویها از دو ناحیه به خاک ایران تجاوز کردند: یکی از طریق پلدشت، که پس از عبور از رودخانه ارس به سمت شهرستان ماکو پیشروی کردند و پس از اشغال این شهر و از بین بردن هنگ پیاده ماکو به سمت خوی، شاپور به پیشروی خود ادامه دادند.

دیگری از طریق جلفا، که پس از عبور از رودخانه ارس در ناحیه جلفا وارد خاک ایران گردیده در دوستون یکی از طریق جلفا - خوی - شاپور - رضائیه شروع به پیشروی نمودند.

لشگر رضائیه به فرماندهی سرلشگر معینی شامل واحدهای زیر بود: سه هنگ پیاده که به ترتیب در ماکو، رضائیه و مهاباد مستقر بودند. دو هنگ سوار در شاپور و رضائیه و یک هنگ توپخانه شامل یک گردان توپخانه ۷۵ کوهستانی بوفورس و یک گردان توپخانه ۱۰۵ کوتاه در رضائی و یک گردان مهندس.

لشگر فاقد ارابه جنگی و سلاح ضد ارابه و نیز فاقد هواپیما و اسلحه ضد هوایی بود و در چنین شرایطی لشگر بایست در مقابل حمله ارابه های جنگی دشمن و بمبارانها هوایی مقاومت نموده و از مواضع خود دفاع نماید.

بمباران رضائیه: بامداد روز سوم شهریور، همان موقع که ارتشها بیگانه از مرزهای کشور بیطرف ایران می گذشتند هواپیما های آنها نیز جهت بمباران شهرهای بلادفعا آذربایجان حرکت نموده و شروع به ریختن بمب به روی سربازخانه ها وساختمانهای دولتی و مراکز شهرها کردند... و صبح روز سوم شهریور چندان مرتبه سربازخانه رضائیه بوسیله هواپیماهای شوروی بمباران شد. مختل شدن نظم شهر رضائیه: صبح روز دوشنبه سوم شهریور بمحض اینکه



هوایپماهای دشمن در آسمان شهر پیدا شدند و چندین نقطه را بمباران کردند نظم شهر بهم خورد، در دوران بیست ساله زمامداری و سلطنت رضا شاه آرامش در سراسر کشور برقرار شده بود و ساکنین منطقه رضائیه سالها بود که تاخت و تاز بعضی از اکراد غارتگر و جنایات ارتش تزاری روس و قتل عام جلوه های خوانخوار را پشت سر گذاشته، آن حوادث هولناک را بکلی فراموش نموده از امنیت کاملی برخوردار بودند.

در این جا مناسب می دانم به تاریخ جلوها و حوادث و فجایعی که بوسیله آنها در ایران رخ داده است اشاره نمایم:

( جلوها: این قسمت در جلد چهارم نقل گردیده است به آن جلد مراجعه شود).

متأسفانه روز دوشنبه سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ یکمرتبه آرامش و امنیت از بین رفت و اهالی شهر در مقابل پیش آمد ناگوار و غیر مترقبه نمی دانستند چه باید بکنند؟ مردم برای فرار از بمباران، خانه رضائیه: افسران و درجه داران ساعت ۵ صبح بمحض شنیدن صدای هوایپماهای دشمن و انفجار بمبهای که بوسیله هوایپماها روی سربازخانه و شهر ریخته می شد سراسیمه و با شتاب در سربازخانه حاضر شدند، هجوم هوایپماها و بمباران سربازخانه وحشت و اضطراب عجیبی ایجاد کرده بود، همه افسران و درجه داران و سربازان از این غافل گیری فوق العاده خشمگین و همه با یک روحیه قوی در صدد رفع مشکلات و آماده شدن فوری جهت دفاع بودند.

در بمباران ستاد لشکر سه نفر از افسران: سرگرد دامپزشک گلسترخی، سروان پیاده میر فخرائی و ستوان یکم پیاده طوفان در محوطه ستاد لشکر بشهادت رسیدند...

فرمانده لشکر ( سرلشکر معینی) بمحض بروز حوادث در محوطه سربازخانه حاضر شد و پس از حضور افسران سخنرانی مختصری راجع به اوضاع و پیش آمدهای ناگواری که برای کشور و ارتش رخ داده است ایراد نمود، سپس دستور داد یک گردان پیاده، یک دسته مسلسل سنگین « از اسواران مسلسل)، یک دسته

توپخانه کوهستانی با تجهیزات کامل به فرماندهی سرگرد ستاد سلیمانی به گردنه قوشچی اعزام شود و چون لشگر فاقد وسائل موتوری جهت حمل سرباز بود، لذا کامیونهای خصوصی مردم که در گارازهای شهر بود جهت حمل سرباز مصادره شد و گردان اعزام گردید.

این گردان مأموریت داشت با اشتراک مساعی هنگ سوار شاپورکه طبق اطلاع واصله بطرف رضائیه در حال عقب نشینی بود در گردنه قوشچی پیشروی ارتش شوروی را بطرف رضائیه بتأخیر اندازد.

به دو گردان بقیه هنگ پیاده اخگر مأموریت داده شد در ارتفاعات جهود لرداگی ( کوه یهودان) که در شمال رضائیه واقع است با پیشتیبانی هنگ توپخانه با سرسختی مقاومت کرده پیشروی ارتش شوروی را متوقف سازد.

اداره ستاد عملیات این خط دفاعی بعهدہ اینجانب واگذار شد. خوشبختانه چون افسران و افراد به این منطقه آشنائی کامل داشتند، استقرار واحدها بسرعت انجام گرفت و واحدها آماده دفاع شدند ولی چون لشگر فاقد هواپیما و وسیله دفاع ضد هوائی بود لذا پس از استقرار واحدها در این موضع هواپیماهای شوروی که در آسمان ایران بلامعارض بودند با بمب و آتش مسلسل این موضع را دائماً می کوبیدند.

به سرهنگ سوار جلالی قاجار فرمانده هنگ سوار رضائیه مأموریت داده شد با هنگ سوار به منطقه باراندوز چای ( ۲۰ کیلو متری جنوب رضائیه) رفته در جنوب رودخانه باراندوز در اطراف محور جاده رضائیه - مهاباد بمنظور جلوگیری از نفوذ ارتش شوروی بطرف جنوب ( مهاباد) مستقر شود.

چون قبلاً در تاریخ اول شهریور ماه به یک گردان سوار ( از هنگ سوار رضائیه ) مأموریت داده شده بود بمنظور استقرار در مرز خانه ( مرز ایران و عراق ) بدان صوب حرکت نماید، لذا در تاریخ سوم شهریورماه به آن گردان در نیمه راه مرز خانه دستور داد شد فوراً به منطقه باراندوز مراجعت نماید و در اختیار فرمانده هنگ سوار قرار گیرد.

### \* مقاومت در گردنه قوشچی

قوشچی نام قریه ای است واقع در جنوب رشته ارتفاعاتی بهمین نام و امتداد این رشته ارتفاعات غربی شرقی است و انتهای شرقی آن به دریاچه رضائیه منتهی می شود. این رشته ارتفاعات سر راه رضائیه به شاهپور بوسیله گردنه ای بهمین نام ( گردنه قوشچی) از آن می گذرد و این ارتفاعات اکثر خاکی و همه جای آن قابل عبور ارا به جنگی است.

اگر وسائیل دفاع کافی از قبیل دفاع ضد ارا به - مین - موانع ضد ارا به در اختیار مدافعین گردنه قوشچی قرار می گرفت عبور هرگونه وسائیل جنگی از آنجا فوق العاده مشکل بود.

وقتی که قوای شوروی از شاهپور به سمت رضائیه سرانیز شدند در گردنه قوشچی سربازان مدافع ایران جلوی آنها را گرفتند، شورویها ابتدا با هواپیما مواضع مدافعین قوشچی را بسختی بمباران کردند و سپس قوای موتوریزه زرهی شوروی به حمله پرداختند مقاومت واحدهای مدافع گردنه قوشچی که فاقد وسیله دفاع ضد ارا به بودند، وسیله دفاع ضد هوایی نیز در اختیار نداشتند درهم شکسته شد.

واحدها با دادن تلفات، شب پنجم شهریور بطرف رضائیه عقب نشینی کردند و به این ترتیب گردنه قوشچی سقوط کرد و راه جهت عبور قوای شوروی به طرف رضائیه باز شد.

### \* دستور عقب نشینی بطرف ارتفاع جم جم در جنوب بالانش

ساعت ۲۴ روز پنجشنبه ششم شهریور ماه دستوری دریافت کردم که: « کلیه واحدهای مستقر در مواضع دفاعی جهود لرداغی ( کوه یهودان ) بایستی فوراً با

آرایش منظم و با استفاده از تاریکی شب بطرف جنوب روی محور رضائیه - مهاباد عقب نشینی نموده، در ارتفاعات جم جم بمنظور جلوگیری از پیشروی قوای شوروی بطرف جنوب ( مهاباد ) مستقر شوند.»

از تاریخ سوم شهریور ماه، یعنی پس از استقرار در موضع دفاعی جهود لرداگی ( کوه یهودان) از محل قرارگاه فرمانده لشگر ( لشگر معینی ) و ستاد آن هیچ اطلاعی نداشتیم و نمی دانستیم که قرارگاه

فرمانده لشگر کجاست و هیچگونه ارتباطی هم بین این موضع دفاعی و قرارگاه لشگر برقرار نبود و فقط بعضی اوقات دستوراتی که از طرف فرمانده لشگر صادر می شد بوسیله یک افسر رابط به واحدها ابلاغ می گردید.

موقعی که دستور عقب نشینی در ساعت ۲۴ روز پنجشنبه ششم شهریور بوسیله همان افسر رابط به من ابلاغ شد به او اخطار کردم که دستور عقب نشینی قابل اجرا نیست. باید برای ابلاغ و اخطار این دستور فرمانده لشگر شخصاً در جبهه حاضر شود و تنها در آن صورت دستور عقب نشینی اجرا خواهد شد.

بمحض این اخطار فوری افسر مزبور مراجعت کرد و یکساعت بعد سرلشگر معینی فرمانده لشگر در موضع حاضر شده اظهار داشت این دستور از طرف من و به امضای من است فوری اجرا کنید. پس از این ابلاغ مراجعت کرد و از آن تاریخ به بعد من دیگر فرمانده لشگر را ندیدم.

با فرماندهان گردانها که در موضع و در رده جلو بودند تماس گرفتم، ابتدا بوسیله تلفن دستور عقب نشینی را به یکایک آنها ابلاغ کردم و گفتم دستور کتبی نیز فوراً فرستاده خواهد شد و برای آنکه حداکثر استفاده از تاریکی شب جهت عقب نشینی بشود لازم است فوراً واحدهای خود را برای اجرای دستور آماده کنید.

هنوز چند دقیقه از این ابلاغ تلفنی نگذشته بود که فرمانده گردان جناح راست سرگرد پیاده بدیعی با من وسیله تلفن ارتباط گرفت و گفت:

« بمحض اینکه دستور عقب نشینی را ابلاغ کردم افسران و درجه داران اعتراضاً اظهار داشتند ما شکست نخورده ایم تا مجبور به عقب نشینی شویم.»

در جواب گفتم شخصاً به ملاقات افسران و درجه داران خواهم آمد نظیر همین تلفن از فرمانده گردان جناح چپ رسید، به او نیز همین جواب را دادم. بلافاصله در پاشگاه فرماندهی گردان حاضر شدم به افسران و درجه داران گفتم در عملیات نظامی همیشه عقب نشینی در نتیجه فشار یا شکست از دشمن نیست، بلکه بعضی اوقات تطبیق عملیات با واحدهای همجوار و مانورها عمل عقب نشینی را ایجاب می نماید. در وضع حاضر طبق اطلاعات واصله متأسفانه از لحظه اول بمباران صبح سوم شهریور ماه لشکر تبریز به سرنوشت شومی گرفتار شده و تحت فشار سخت نیروی شوروی ممکن است تا این ساعت (ساعت ۲۴ روز پنجشنبه ششم شهریور ماه) بکلی نابود شده باشد، پس می توان پیش بینی نمود قوای شوروی که روی محور تبریز - مراغه - میانداوب بلامانع پیشروی کرده اند قریباً از طرف جنوب دریاچه رضائیه را دور زده ما را در محاصره قرار دهند و در این صورت نابودی ما حتمی است. بنابراین اجرای مانور عقب نشینی چنانچه سریعاً و با نظم صحیح انجام و بخوبی اداره شود ممکن است نجات یابیم.

لازم است بدون اتلاف وقت واحدهای خود را برای اجرای این عمل آماده و سعی کنید حتی المقدور حداکثر استفاده از تاریکی شب بعمل آید چون اداره واحدها در عقب نشینی بسیار مشکل و دقیق است باید سعی کنید عقب نشینی به فرار و بی نظمی تبدیل نشود... عقب نشینی از ساعت ۳۰ / ۲ روز پنجشنبه ششم شهریور ماه شروع گردید.

در ساعات اولیه، این عقب نشینی با استفاده کامل از تاریکی شب اجرا شد ولی پس از گذشتن از رضائیه و ادامه عقب نشینی بطرف بالانش هوا روشن شد و اشکال عقب نشینی در این بود که اولاً زمین باز بود، یعنی هیچگونه پوششی جهت استتار واحدها از دید هوایی دشمن وجود نداشت، ثانیاً واحدهائی که پای بند جاده بودند می بایستی از جاده منحصر بفرد رضائیه - مهاباد استفاده نمایند. موقعی که هوا روشن شد و واحدها مشغول عقب نشینی بودند هواپیماهای شوروی در فضا ظاهر گشتند و افراد و واحدها فوراً برای استفاده از زمین و حفاظت خود از

خطرات بمباران هوایی و آتش مسلسل پراکنده شدند تعجب در این بود که هواپیماهای شوروی هیچگونه مزاحمت و خطری برای واحدها ایجاد نکردند و پس از چند دقیقه پرواز در بالای سر واحدها مراجعت کردند. عقب نشینی مجدداً نظمی بخود گرفت، واحدها بحرکت خود ادامه دادند و پرواز هواپیماهای شوروی تا ظهر چندین بار تکرار شد.

مقارن ظهر روز پنجشنبه ششم شهریور ماه واحدها به منطقه باراندوز چای ( ۲ کیلو متری جنوب رضائیه) رسیدند. از طرف اهالی برای اهالی برای افسران غذا تهیه شده بود. موقعی که افسران مشغول صرف غذا بودند افسر رابط از راه رسید دستور کتبی فرمانده لشکر را به سرهنگ جلالی قاجار فرمانده هنگ سوار رضائیه که ارشد افسران لشکر بود داد و سرهنگ جلالی قاجار آن دستور را برای افسران حاضر به این شرح قرائت نمود:

« ارتش شاهنشاهی ترک مخاصمه کرده لازم است واحدها بمحض ابلاغ این دستور با استفاده از کوه تاهترین راه به سرباز خانه خود باز گردند و واحدها مشغول اجرای برنامه تعلیماتی خود شوند.»

پس از قرائت امر به فرمانده لشکر سرهنگ جلالی قاجار برای اجرای این امر به شورای نظامی از عموم افسران حاضر تشکیل داد. منظور او این بود که از نظریه کلیه افسران مطلع شود و عموم افسران به اجرای امریه نظر موافق دادند.

ولی من نظریه کاملاً مخالفی داشتم چون دستور کاملاً یکجانبه بود و معلوم نبود نیروی شوروی چه رویه ای اتخاذ خواهد کرد. نظر من این بود که واحدها به سرباز خانه ها باز نگردند و در مدخل دره قاسملو ( در جنوب بالانش واقع شده) که از لحاظ موقعیت نظامی دفاعی بی نظیر است مستقر گردند. دره قاسملو بطول ۴۰ کیلومتر است و امتداد آن تقریباً شمالی - جنوبی است و انتهای جنوب این دره به منطقه سلدوز و اشنو به منهی می گردد. این دره فوق العاده سخت و کوهستانی است و دفاع از آن بسیار آسان است و اگر خوب دفاع شود تقریباً غیر قابل نفوذ است و از طرف دیگر چون در نزدیکی بالانش واقع شده و محال باراندوز چای از

لحاظ منابع طبیعی بسیار غنی است می توان مایحتاج واحدها را به آسانی تدارک نمود.

من معتقد بودم پس از استقرار در دره قاسملو پیک نظامی نزد فرمانده نیروی شوروی فرستاده شود ترک مخاصم ارتش شاهنشاهی را به اطلاع او برساند و از نیات و رو به نیروی شوروی اطلاع حاصل نماید.

بالاخره پس از بحث زیاد در اطراف اجرای امریه سرهنگ جلالی قاجار اظهار داشت چون ما نظامی هستیم و تابع امر، لذا این دستور را اجرا می کنیم و فوراً دستور حرکت واحدها بطرف سربازخانه ها صادر گردید و تأکید شد واحدها سعی کنند تا قبل از تاریکی شب به سربازخانه خود برسند. پس از صدور این دستور من بطور خصوصی به سرهنگ جلالی قاجار اظهار داشتیم:

« اجرای این دستوری شباهت به فرستادن گله گوسفند به سلاخ خانه نیست» واحدها بتدریج در ساعات اول شب به سرباز خانه های خود رسیدند و استقرار یافتند و در آن شب کلیه افسران و درجه داران در سرباز خانه های خود ماندند.

### \*کشتار در سرباز خانه

صبح روز جمعه هفتم شهریور ماه موقعی که همه افسران و درجه داران و افراد در سرباز خانه ها در ناراحتی و بلا تکلیفی گرفتار بودند، ناگاه صدا شلیک تفنگ و رگبار مسلسل از طرف دروازه شاپور شنیده شد و صدای تیراندازی لحظه به لحظه شدیدتر و نزدیک تر می شد و هدف این تیراندازی ها مردم بی سلاح و بی خبر شهر رضائیه بودند. علت این عمل وحشیانه را بعداً نیروی شوروی این طور اعلام داشت: « در موقع ورود نیروی شوروی به شهر رضائیه از دروازه شاپور یک ژاندارم مسلح یکی از افسران شوروی را هدف قرار داده او را کشته است.» در نتیجه تحقیقاتی که بعداً از اشخاصی که در آن موقع در محل حضور داشتند و از قتل عام جان بسلامت برده بودند بعمل آمد، معلوم شد که عنوان تیر اندازی ژاندارم دروغ محض می باشد و نیروی شوروی دستور داشت در موقع ورود

به شهر رضائیه نهایت خشونت را با ترور مردم بی سلاح و ایجاد ارباب بعمل آورد.

یگانه راه جلوگیری از این عمل وحشیانه و قتل عام مردم بی سلاح تصمیمی بود که سرهنگ جلالی قاجار اتخاذ نمود و آماده شد شخصاً به اتفاق پیک نظامی و پرچم سفید به استقبال نیروی شوروی و ملاقات با فرمانده آن بشتابد تا بتواند از عمل غیر انسانی آنها جلوگیری کند.

در موقع عزیمت یک نظامی من در مقابل در سربازخانه که کاملاً مقابل خیابان پهلوی رضائیه قرار دارد ایستاده بودم و حرکت پیک نظامی را که بخوبی مشاهده می شد تعقیب می کردم که ناگاه صدای رگبار های مسلسل شدیدتر شد و دیدم پرچم سفید پیک نظامی بوسط خیابان پهلوی پرتاب شد و معلوم گردید هدف این رگبارها پیک نظامی بوده است. سرهنگ جلالی قاجار هم مورد اصابت گلوله واقع و نقش بر زمین شد. تیر به پای او اصابت کرده بود. این افسر شریف مدتاهه بستری شد و تا آخر عمر از یک پا ناقص گردید.

با مشاهده این جریان تکلیف ما روشن بود که چه باید بکنیم؟ همه افسران همصدا و فریاد کنان به افراد دستور دادیم اسلحه بردارید، هرکس از جان خود دفاع نماید

در این هنگام قسمتهای مقدم نیروی شوروی به سربازخانه نزدیک می شد. تیر اندازی با تفنگ و رگبار های مسلسل آنها گماکان ادامه داشت. زد و خورد در داخل سرباز خانه شروع شد و بتدریج که نیروی شوروی وارد سرباز خانه شده پیش می رفتند سربازان ما بطرف مغرب سرباز خانه عقب نشینی می کردند.

خوشبختانه در غرب سربازخانه و بفاصله کمی از آن توستان وسیعی با درختان بسیار کهن واقع بود که افراد ما توانستند از این توستان بمنظور مقاومت و جلوگیری از پیشروی نیروی شوروی استفاده کنند و پیشروی شورویها بعلت مقاومت شدید افراد ما متوقف شد حتی مجبور به عقب نشینی بطرف سربازخانه شدند و تیر اندازی تقریباً خاموش شد و دیگر ما چاره نداشتیم جز آنکه بطرف محال دشت



مرگور که بین رضائیه و ارتفاعات مرز ترکیه قرارداد برویم...

از روز جمعه هفتم تا روز چهارشنبه ۱۲ شهریور ما توانستیم با سختی و عسرت با عده معدودی افراد که فقط به تفنگ مسلح بودند در ارتفاعات غربی رضائیه ( محال دشت و مرگور) بسربریم و برای آنکه از خطرات هوائی و نیروی موتوری شوروی بمانیم مجبور بودیم چندین مرتبه در روز محل خود را تغییر دهیم.

علت اینکه چند روزی در محال دشت و مرگور بحال انتظار بسر می بردیم این بود که شاید از تهران کمکی برسد، شاید بموجب عهد نامه سعدآباد از طرف همیمانها بما کمک شود، غافل از اینکه لشگرهای تهران همان روز سوم شهریور ماه بکلی متلاشی شده است و از طرف دیگر انگلیسیها در روز سوم شهریور از کشور به اصطلاح هم پیمان ما عراق به خاک ایران حمله کرده اند!

پاسگاههای مرزی ترکیه مراقب اعمال ما در آن منطقه مرزی بودند و ما نیز با آنها ارتباط داشتیم و از فرمانده پاشگاه ترکیه بوسیله نامه سؤال کردیم اگر ما تحت فشار قرار بگیریم و مجبور شویم آیا پاسگاههای مرزی ترکیه به ما اجازه خواهند داد وارد خاک ترکیه شویم یا خیر؟ فوراً بما جواب دادند مرز ترکیه به روی سربازان ایرانی باز است و کشور ترکیه مثل وطن دوم شما است و شما ایرانیها برادران ما هستید.

با دریافت این جواب خیلی خوشوقت شدیم و فکر ما تا اندازه ای راحت شد. انسانیت و جوانمردی برادران ترک هم کیش ما که حاضر بودند با آغوش باز و محبت از ما پذیرائی کنند هیچوقت فراموش نخواهد شد و همواره موجب کمال امتنان و سپاسگزاری خواهد بود.

بنظرمی رسد که هرگاه به پیشنهاد من مبنی بر استقرار در دره قاسملو اعزام پیک نظامی نزد فرمانده نیروی شوروی و اعلام ترک مخاصمه عمل می شد زد و خوردهای مذکور و عواقب نامطلوب بعدی به احتمال قوی روی نمی داد.

## \*ورود به خاک ترکیه

روز چهارشنبه ۱۲ شهریور ماه در حالی که افسران و افراد در محال مرگور در قریه رزگه در منزل سید فهیم آل کیلانی ( مالک قریه و رئیس طایفه آن منطقه) و سایر افراد در منازل دیگر سکونت کرده بودیم ساعت ۲ بعد از نیمه شب سید فهیم آل کیلانی وحشت زده ما را از خواب بیدار کرد و اطلاع داد که یک عده سوار نظام شوروی در حدود یکساعت قبل به اینجا وارد شده و در خارج قریه استراحت کرده اند و طبق اطلاعی که از قزاق مجاور رسیده عده دیگری سوار نظام شوروی نیز به آن قزاق وارد شده اند. بمحض وصول این خبر فوراً یک نفر را برای کسب اطلاع بیشتر به محلی که سید فهیم اظهار کرده بود فرستادم. پس از نیم ساعت نفرمأمور مراجعت کرده صحت اطلاع را تأیید نمود و اظهار داشت بنظر می رسد این واحد سوار نظام یک راه پیمائی خیلی طولانی و معجل انجام داده است زیرا هم افراد و هم داوب بکلی خسته و فرسوده شده اند و در حال استراحت هستند.

تا آن تاریخ نیروی شوروی در منطقه مرزی بین ایران و ترکیه هیچگونه مأمور ثابت جهت مراقبت مرزهای ایران نداشت، فقط بعضی روزها مأمورین شوروی با وسائل موتوری از مناطق مرزی ایران بازرسی می کردند، ولی از اعزام معجل واحدهای سوار نظام به منطقه مرزی پیدا بود که تصمیم دارند در پاسگاههای مرزی ایران مأمورین ثابت بگمارند و پیش بینی می شد که از آن به بعد دیگر ورود و خروج از مرز و ورود به خاک ترکیه غیر ممکن خواهد گشت. اقامت ما در آن محل دیگر جایز نبود زیرا معلوم نبود فردا با روشن شدن هوا چه سرنوشتی خواهیم داشت به این سبب فوراً با مشورت و تبادل نظر تصمیم گرفتیم بطرف ترکیه حرکت کنیم و از مقامات مرزی ترکیه تقاضای پناهندگی بنائیم ( خوشبختانه قبلاً این اجازه کسب شده بود) برای افرادی که تا آن موقع با ما بودند تشریح کردم که ما به خاک ترکیه خواهیم رفت و آمدن به ترکیه اجباری نیست هر کدام که مایل باشد می تواند همراه ما

بیاید، عده معدودی از افراد حاضر شدند با ما همراهی کنند.

برای آنکه در موقع ترک ایران و ورود به خاک ترکیه مورد خدعه و نیرنگ قرار نگیریم، همچنین برای راهنمایی و اطمینان بیشتر از سید فهیم آل گیلانی خواستم که شخصاً و به اتفاق برادران و پسرانش تا مرز ترکیه با ما همراهی کنند. او خواهش ما را پذیرفت و در معیت ما حرکت کرد. بهترین راه و نزدیکترین پاسگاه مرزی ترکیه در آن منطقه گردونه هالانه واقع است و برای وصول به آن باید از یک را باریک مال رو کوهستانی استفاده کرد و پاسگاه مرزی ترکیه در روی خط الرأس مرزی در محل گردنه هالانه قرار دارد.

با راهنمایی محلی که آشنائی کامل به منطقه داشت و از بستگان سید فهیم بود پیاده براه افتادیم. موقعی که آفتاب طلوع کرد ما به بالای گردنه هالانه نزدیک پاسگاه مرزی ترکیه رسیده بودیم.

بمحض رسیدن به پاسگاه مرزی ترکیه فرمانده پاسگاه که یک نفر افسر جزء بود به استقبال ما آمد، احترامات نظامی بجا آورد، پس از قدری استراحت ما را به یکی از دهات نزدیک پاسگاه مرزی ترکیه هدایت کرد، تا ظهر در آن دهکده استراحت کردیم، پس از صرف ناهار مأمورین مرزی ترکیه ما را بطرف مرکز فرماندهی گردان مرزی که در قصبه بوکسک اوآ ( دیزه گوار سابق ) بود هدایت کردند.

پس از دو روز را پیمائی به بوکسک اوآ رسیدیم. با فرمانده گردان مرزی ملاقات کردیم و مدت ۲۴ ساعت مهمان گردان مرزی بودیم. پس از بوسک اوآ ( مرکز فرماندهی گردان مرزی ) مقصد ما شهروان یعنی مرکز لشکر بود. در معیت مأمورین ترکیه پس از سه روز راه پیمائی به شهر وان وارد شدیم و قبل از ورود ما به شهر وان سرهنگ نصرالله بایندر فرمانده هنگ سوار شاپور و عده ای از افسران و افراد هنگ از مرز شاپور وارد خاک ترکیه شده در شهر وان بودند.

همچنین سرهنگ پیاده نیک نژاد فرمانده هنگ ماکو و عده ای از افسران و افراد هنگ از طریق سیه چشمه نارد خاک ترکیه شده به شهر وان آمده بودند و ما نیز در آنجا به آنها ملحق شدیم. مدت سه روز در شهر وان اقامت کردیم، در این

مدت مهمان فرمانده لشکر وان بودیم، برادران ترک پذیرائی گرمی از ما بعمل آوردند.

سرهنگ نصرت الله بایندر فرمانده هنگ سوار شاپور که ارشد افسران حاضر بود فرماندهی را بعهدہ گرفت.

برنامه حرکت از وان تنظیمی لشکر وان از این قرار بود:

افسران و افراد سوار از شمال دریاچه وان بطرف "دیاربکر" اعزام شدند و افسران و افراد سوار پیاده بوسیله کشتی از روی دریاچه وان بطرف بندر غربی دریاچه وان بنام تاتوان عزیمت کردند. از بندر تاتوان بوسیله کامیونهای ارتش ترک به صوب "دیاربکر" حرکت کردیم و در اواخر شهریور ۱۳۲۰ به "دیاربکر" وارد شدیم، بمحض ورود به "دیاربکر" یک سربازخانه در اختیار ما گذاشتند. ترکها کلیه پناهندگان سیاسی و نظامی زمان جنگ را که عده آنها خیلی زیاد و از ملل مختلف تشکیل شده بود در شهر سیواس جا داده بودند ولی برای اقامت ما "دیاربکر" را انتخاب کردند.

مقامات ترکیه اظهار داشتند چون در شهر سیواس ما مجبوریم مقررات پناهندگی را خیلی سخت و دقیق در باره پناهندگان اجرا کنیم لذا نخواستیم افسران و سربازان ایرانی تحت شرایط و مقررات سخت قرار گیرند و جهت آسایش و رفاهیت بیشتر آنان را درد "دیاربکر" جا دادیم. این موضوع ما را نسبت به صمیمیت برادران ترک بیش از پیش امیدوار و مطمئن ساخت.

افسران جزء و افراد ما در سربازخانه مستقر شدند، افسران ارشد در مهمانخانه های شهر جای گرفتند.

کلیه افسران جهت صرف ناهار و شام مانند افسران ترک از باشگاه افسران سپاه استفاده می کردند.

در آن تاریخ در "دیاربکر" (مرکز سپاه سوم ارتش ترک) فقط واحدهای کوچکی از سپاه منقر بود ولی سازمان تدارکاتی سپاه خیلی مفصل و معظم بود علاوه بر اینکه تهیه خواربار و دارو را بعهدہ داشت دارای کارخانه های کفاشی، خیاطی،

سراجی، آهنگری و نجاری بود و کلیه مایحتاج سپاه را تهیه و تأمین می کرد. باشگاه افسران سپاه در بنای بزرگ و جلیلی که برای همین منظور ساخته شده بود قرار داشت.

یکی از دو روز پس از استقرار در "دیار بکر" سرهنگ بایندر که سمت فرماندهی عده را داشت با وزارت جنگ و ستاد ارتش در تهران تماس گرفت و رود عده را که شامل ۸۰ افسر و ۱۰۰۰ درجه دار و افراد بود، به "دیار بکر" اطلاع داد. سفیر کبیر ایران (انوشیروان سپهبدی) را نیز مطلع ساخت. بلافاصله از تهران جواب دریافت شد و این تماس مرتباً تا آخرین روز اقامت ما در "دیار بکر" با وزارت جنگ و ستاد ارتش برقرار بود.

ولی از طرف سفیر ایران در آنکارا کوچکترین اعتنائی نشد و آقای سپهبدی تا آخرین روز اقامت ما در "دیار بکر" نه به نامه های سرهنگ بایندر جواب دادند و نه به نامه های خصوصی اشخاص، و حال آنکه ما همه انتظار داشتیم ایشان بمحض اطلاع از ورود ما به "دیار بکر" از آنکارا برای سرکشی و استفسار حال افسران و افراد به "دیاربکر" بیایند ولی حتی به نامه ها و تلگرافهای ما نیز ترتیب اثر ندادند آنها را بلاجواب گذاشتند.

طبق برنامه تعلیماتی افراد سوار و پیاده بوسیله افسران و درجه داران در سربازخانه روزانه تحت تعلیم قرار گرفتند، البته این تعلیمات بدون اسلحه اجرا می شد و طبق مقررات پناهندگی نظامی کلیه وسائل تسلیحاتی ما در مرز تحویل مقامات ارتش ترک شده بود. در موقع ورود به خاک ترکیه افسران و افراد ما به لباس تابستانی ملبس بودند و لباس زمستانی همراه نداشتند. با نزدیکی فصل زمستان که در آن منطقه سخت بود افسران و افراد ما به لباس زمستانی ارتش ترک ملبس شدند.

روزها در مواقع بیکاری و غالباً ساعت ۷ بعد از ظهر که موقع پخش اخبار ایران و جهان از رادیو های ایران، برلن، لندن بود در محلهائی که دوستان و آشنایان "دیاربکر" ما رادیو داشتند حاضر می شدیم و به اخبار گوش می دادیم. یک روز از برنامه فارسی رادیو برلن (گوینده آن بهرام شاهرخ بود) این خبر شنیده شد: «

هنگ ایران آزاد که به ترکیه آمده منتظر دستور پیشوا ( هیتلر ) است که در کدام جبهه داخل عمل گردد.»

منظور از هنگ ایران آزاد که بهرام شاهرخ در گفتار خود بیان مرد ما بودیم و این عنوان جدید و اخبار روزمره که اغلب به زبان فارسی از رادیو برلن راجع به ما پخش می شد باعث زحمت و نگرانی ما شده نزد مقامات ترکیه نیز سوءظن شدید نسبت به ما ایجاد کرده بود بطوری که از طرف ارتش ترکیه در این باره برای ما سخنرانی شد و حتی ما را سوگند دادند که مقررات پناهندگی را محترم بشماریم و از هرگونه تشبث سیاسی مبرا باشیم.

البته از ناحیه افسران و درجه داران و افرادما بهیچوجه کوچکترین فعالیت سیاسی و تبلیغاتی و تماس با مقامات بیگانه در "دیاربکر" روی نداده بود بلکه حضور عده ای از افسران و افراد ارتش ایران در ترکیه وسیله خوبی جهت تبلیغات و بازیهای سیاسی به دست عمال خارجی داده بودند تا به نفع خود از آن بهره برداری کنند.

چون دوری و بی اطلاعی از ایران و اقامت چند ماهه در "دیاربکر" برای همه خسته کننده بود، لذا تلاش همه جانبه این بود که وسیله ای فراهم شود تا به ایران مراجعت نمائیم ولی هیچگاه تلاشهای ما به نتیجه مطلوب نمی رسید زیرا مقررات پناهندگی ایجاب می کرد تا خاتمه جنگ در ترکیه بمائیم و متأسفانه راه نجاتی نبود تا اینکه خوشبختانه در نتیجه کوشش و مجاهدت نخست وزیر مجرب ایران مرحوم ذکاء الملک فروغی در تاریخ نهم بهمن ماه سال ۱۳۲۰ پیمان سه جانبه ای بین دولتهای انگلیس و روس و ایران منعقد شد. طبق این پیمان دولت ایران با دول روسیه و انگلیس متحد گردید و دو دولت مذکور متعهد شدند که از ایران در مقابل هر تجاوزی از جانب آلمان با هر دو دولت دیگر دفاع کنند و دولت ایران با دولتهای مذکور همکاری نموده راه آهن و جاده های کشور را جهت عبور لشکریان و مهمات در اختیار آنها قرار داد. نخست وزیر با عقد این قرارداد دولتهای انگلیس و شوروی و امریکا متعهد منتهی تا شش ماه پس از خاتمه جنگ ایران را تخلیه نمایند. با عقد این قرار داد سه جانبه روزنه امیدی جهت مراجعت ما به ایران گشوده شد. با عقد این

قرارداد سه جانبه روزنه امیدی جهت مراجعت ماد به ایران گشوده شد زیرا از تاریخ عقد این معاهده دولت ایران در جرگه متفقین قرار گرفت.

از اول اسفند ماه ۱۳۲۰ از طرف مقامات ترکیه اطلاع یافتیم که اجازه مراجعت به ایران بزودی برای ما صادر خواهدشد، از این مژده همگی خوشحال شدیم.

در اوایل اسفند ماه هنگامی که عده ای از افسران در باشگاه افسران سپاه ترکیه حاضر بودند آقای قدیمی کاردار سفارت ایران در ترکیه از آنکارا به " دیاربکر " آمد که با سرهنگ باینر درباره برنامه حرکت ما از ترکیه به ایران مذاکره نماید و ترتیب کار را بدهد. مأمورین ترکیه آقای قدیمی را به باشگاه افسران ( محلی که ما آنجا بودیم) هدایت کردند. آقای قدیمی بمحض ورود به سالن باشگاه چون سرهنگ باینر حضور نداشت بنا بر شناسائی قبلی بطرف من آمد و پس از سلام و تعارف مأموریت و قصد خود را اعلام داشت. به او گفتم باید با سرهنگ باینر تماس بگیرد. آقای قدیمی خطاب به افسران درباشگاه اظهارداشت: جناب آقای وزیر ( مقصود آقای انوشیروان سپهبدی بود) مرا مأموریت داده اند با آقایان افسران تماس بگیرم و در باره برنامه مسافرت به ایران از طریق سفارت اقدام کنم.

در اینموقع یکی از افسران جوان ( ستوان یکم پیاده روحانی ) صحبت آقای قدیمی را قطع کرده اظهار داشت: آقای سفیر کبیر ظرف مدت ششماه که مادر اینجا بسر می بریم زحمتی بخود ندادند تا یک بار از آنکارا به دیاربکر بیایند و احوالی از ۸۰ نفر افسر و ۱۰۰۰ نفر درجه دار و سرباز بپرسد و حتی حاضر نشدند به نامه های اشخاص پاسخ دهند ، بنابراین ما هیچگونه احتیاجی به اقدامات سفیر نداریم...»

آقای قدیم با شنیدن این جملات و اعتراض این افسر فوراً خداحافظی کرده سالن باشگاه را ترک کرد....

بالاخره روز انتظار ما بسر آمد، در تاریخ هفتم اسفند ماه ۱۳۲۰ برنامه و وسیله حرکت ما از دیاربکر به ایران توسط مقامات دولت آماده شد، ما را از دیاربکر بوسیله کامیونهای ارتش ترکیه به شهر ماردین ( که جنوب ترکیه و مرز

سوریه واقع شده و راه آهن اوریان اکسپرس از آن می گذرد) حرکت دادند. در ماردین سوار قطار شدیم و پس از عبور از لصبین در سوریه وارد خاک عراق شدیم.

همه امیدوار بودیم و انتظار داشتیم در بغداد به ما اجازه توقف داده شود تا به زیارت عتبات عالیات مشرف شویم ولی بمحض اینکه به ایستگاه کاظمین رسیدیم سربازان انگلیسی با مسلسل قطار ما را محاصره کردند و اجازه پیاده شدن در ایستگاه کاظمین را به ما ندادند. این عمل نفرت و انزجار شدیدی درین افراد ما بخصوص متعصبین ایجاد کرد و ممکن بود منجر به حوادث نامطلوبی شود. پس از حرکت از کاظمین در ایستگاه بغداد بطرف خانقین حرکت نمود. آقای نوری اسفندیاری سفیر ایران در بغداد می خواست در بغداد از افسران و افراد پذیرائی نماید ولی چون اجازه پیاده شدن در بغداد داده نشد لذا سفارت ایران وسائل پذیرائی را با زحمت زیاد در خانقین فراهم و آماده کرد و این موضوع خصوصاً پس از رفتار زننده سفارت ایران در ترکیه موجبات انبساط خاطر عموم را فراهم ساخت.

در روزهای بعد با اتوبوسهائی که از کرمانشاه به خانقین می رسد راهی کرمانشاه و از آنجا عازم تران و در تاریخ ۲۵ اسفند ماه ۱۳۲۰ به تهران وارد شدیم...»

پایان خاطرات شهریور ماه ۱۳۲۰ سرلشگر زنگنه

### از گردنه صائبین بسوی میانه عقب نشینی کردیم

سپهبد کمال در کتاب «گوشه ای از خاطرات» در باره وقایع سوم شهریور چنین نوشته است:

«من در شهریور ۱۳۲۰ رئیس رکن ۳ لشکر اردبیل بودم. تقریباً ده روز قبل از سوم شهریور یک نفر جاسوس شوروی در اردبیل دستگیر شد که حامل نقشه بود که راهها و پلها در آن مشخص شده بود که بطور قطع مقاومت پلها در آن معلوم



نبود. جاسوس باید مقاومت پلها و بعضی چیزهای دیگر را روشن کند. ضمناً مأمورین مرزی هم گزارشهایی از تمرکز قوا در آن سوی مرز می دادند، وقتی از جاسوس تحقیقات بعمل می آمد و به عواقب کار گوشزد شد نامبرده با کمال رشادات گفت شما قبل از آنکه مرا محاکمه و اعدام کنید قوای ما خواهد آمد و مرا آزاد خواهد کرد. در آنموقع لشگر تازه تأسیس اردبیل تبعیتی از لشگر ۳ تبریز در باره امور می کرد با در نظر گرفتن اوضاع و گزارش به تبریز چون در آن اوقات تازه دستور رسیده بود که تلگرافات لشگر باید پولش به تلگرافخانه پرداخت شده و هنوز اعتباری در این مورد برای لشگر نرسیده بود بعلاوه موضوع جنبه فوریت داشت من با کسب اجازه از لشگر به تبریز عزیمت کردم...

در طرح دفاعی لشگر قرار این بود که لشگر اردبیل را تخلیه و در شش فرسخی اردبیل در گردنه صائین موضوع بگیرد که سالانه چندین بار این عمل تکرار می شد. پس از ورود به تبریز با فرمانده لشگر (سرلشگر مطبوعی) ملاقات و تمام جریان را بعرض ایشان رساندم ولی ایشان که معلوم بود جریان جنگ را تعقیب می کند مرا به پای نقشه برد و پیشرفت آلمانها را نشان داد ولی من سماجت کردم برای نظریه خودم که آمدن به عقب برای مانور برگردنه صائین بود بطوری که ناچار از مرکز کسب دستور کرد که بلافاصله جواب آمد که کوچکترین حرکتی نباید کرده شود که تا این حد مراعات می شد که بهانه به دست خصم نیفتد غافل از اینکه طبیعت ضعیف کش است و قوی را می پروراند...

بعد از هجوم دو ابر قدرت و انحلال ارتش، گروهی بی اطلاع سخت به ارتش و ارتشیان تاختند... من چنانکه گفتم در آنموقع رئیس رکن ۳ لشگر اردبیل بودم که مرکب بود از دو هنگ پیاده که یک هنگ آن جدیدالتأسیس بود و تفنگ نداشت و هنگ پیاده دیگر به نام هنگ قهرمان مقدار زیادی از قشنگهای ذخیره اش برای تیراندازی هنگ جدیدالتأسیس مصرف شده بود و یک آتشبار ۷۵ توپخانه و یک هنگ سوار در مشکین شهر... گرچه هنگهای پیاده و آتشبار توپخانه این لشگر به تهران آورد و در عشرت آباد مسکن گزید...

روز سوم شهریور که ما اردبیل را تخلیه و به زحمت خود را به گردنه صائین رساندیم برای نان آن روز عده‌ای سرباز را به یک دهات اطراف فرستادیم و قصد داشتیم درب انبار غله را شکسته و گندم به سربازها بدهیم که به علت متلاشی شدن لشکر تبریز و ترس از محاصره و دستور رسیده از مرکز به طرف میانه عقب‌نشینی کردیم. پس از ترک مقاومت، روس‌ها تا تهران منزل به منزل ما را تعقیب می‌کردند. برای قضاوت خوانندگان گرامی جریان را بعرض می‌رسانم قبل از شهریور ۲۰ که تاریخش به خاطرم نیست ولی من در دانشگاه جنگ مشغول تحصیل بودم که مانوری در جنوب شرقی تهران در ورامین انجام شد و شاگردان دانشگاه بعنوان بازرس در این مانور شرکت داشتند. پس از خاتمه مانور شرکت کنندگان در مانور یعنی لشگر ۱ و ۲ و بازرسان و کلیه امرا در کنار رودخانه جاجرود برای سان فرمانده کل قوا صف کشیده بودند و در رأس صف، امرای ارتش ایستاده بودند که فرمانده کل قوا برای سان آمد. بمحض رسیدن به سرصف که امراء بودند عبور از جلوی آنها در مقابل ژنرال ژاندار فرانسوی که از افسران برجسته فرانسه و در جنگ اول شرکت کرده بود و در ایران سمت ریاست دانشگاه جنگ را داشت توقف و سنوالی بشرح زیر نمود:

ارتش ایران در مقابل ارتش بیگانه چقدر مقاومت خواهد کرد؟

ژنرال ژاندار چند ثانیه در فکر فرو رفت و بعد جواب ۲ ساعت، که فرمانده کل قوا از این سخن خوشش نیامد ورد شد. بمحض عبور فرمانده کل قوا امرای ارتش به ژنرال ژاندار گفتند این چه جوابی بود که دادی؟ ولی ژنرال ژاندار باکمال خونسردی در پاسخ گفت این دو ساعت هم برای دلخوشی طرف بود ولی جواب حقیقی این سؤال هیچ بود زیرا تفنگ و مسلسل در مقابل تانک و زره پوش چه مقاومتی دارد...»

داود امینی در کتاب «از سوم تا بیست و پنجم شهریور» دنباله مطلب را چنین نوشته است:

## \*اما لشگر ۱۵\*

«لشگر ۱۵ که مرکز آن شهر اردبیل بود از هنگ پیاده ۱۱ قهرمان و هنگ ۴۲ که دوگردان بیشتر نداشت تشکیل می یافت و هنگ سواران در مشگین شهر جا داشت که بیشتر اوقات به پاسداری مرزهای مغان اشغال داشت. فرماندهی این لشگر بعهده سرتیپ حبیب الله قادری بوده که تقریباً دو سال در اردبیل بوده است.

### \*یک تلگراف رمز

روز اول یا دوم شهریور ماه کلانتر مرز مغان سرگرد ماکوئی بوسایلی می فهمد که بهمین زودی حوادثی رخ خواهد داد و به این جهت مراتب را طی یک تلگراف رمز به فرمانده لشگر ۳ تبریز سرلشگر مطبوعی اطلاع می دهد و چون لشگر ۱۵ عملاً و از سلسله مراتب و قوانین ارتشی تحت امر مستقیم لشگر ۳ تبریز بود شاید به فرمانده این لشگر نیز مراتب اطلاع داده می شود. در هر حال این نکته روشن نیست که سرتیپ قادری از این تلگراف خبر داشته است و یا نه و سرلشگر مطبوعی توانسته است تلگراف رمز را بدست آورد یا نه.

در هر حال روز دوم شهریور ماه یا بر حسب تصادف یا از نظر پیش بینی حوادث، فرمانده لشگر ۱۵ خانواده خود را که در خرداد ماه بدین ایشان به اردبیل رفته بودند با یک اتوبوس و مقداری از اثاثیه منزل به تهران روانه می سازد و گویا خود فرمانده لشگر نیز تا سراب آنها را مشایعت می نماید...

### \*ساعت ۵ و پنجاه دقیقه صبح

اهالی شهر اردبیل در خواب هستند. سکوت مطلق در همه جا حکمفرماست. ناگهان صدای گوش خراش واحدهای هوایی که بمنظور اکتشاف وی شهر پیرواز آمده بودند و از خیلی پائین حرکت می کردند خواب خوش همه را بهم زد.

این مرغها پیش طلایه واحدهائی بودند که از مرز گذشته و جاده شوسه آستارا را پس گرفته و بطرف گردنه «حاجی امیر» و قصبه نمین و شهر اردبیل در حرکت بودند.

در بندر آستارا تنها یک برخورد خیلی کوچک و بی اهمیت با چند نفر امنیه محافظ پل بندری روی داده از آن پس هیچ واقعه ای رخ نمی دهد. سوار نظام این ستون نیز از کوههای نمین که حد سرحدی را تشکیل می دهد شروع به پیشروی می کنند. بمحض اینکه هواپیماها در آسمان شهر پیدا شده و خبر می رسد که واقعه ای مهم رخ داده و واحدهای جنگی شوروی از مرز گذشته اند، ارتباط پادگانهای مرزی با همه جا قطع می شود یعنی ارتباط اردبیل با مشگین شهر و سراب و بالنتجه تبریز قطع می گردد.

### \*یک نفر ناشناس

پس از آنکه وضعیت روشن می شود و پادگان شهر اردبیل در می یابد که اوضاع برگشته و حالت جنگ برقرار است و لاقلاً باید به دفاع پرداخت افراد هنگ ۱۱ تفنگ و کوله پشتی خود را برداشته و سرباز خانه را که هدف نیروی هوایی بود تخلیه می کنند.

در این هنگام یک نفر ناشناس با اتومبیل رسیده و ورود نیروی همسایه را به قصبه نمین اطلاع می دهد.

حالا معلوم نیست فرمانده لشکر از مشایعت فامیل خود مراجعت کرده بودند یا نه. در هر حال فرمانده هنگ ۱۱ سرهنگ حبیب الله صدیق که هم اسم فرمانده مستقیم خود بوده با دستپاچگی شگفت انگیزی دستور می دهد هنگ ۱۱ با بقیه افرادی که در سربازخانه را تخلیه و در ارتفاعات «شامبسی» موضع بگیرند.

پس از حرکت افراد هنگ کارکنان ستاد لشکر سرهنگ یکرنگیان و سرگرد کمال و سایر افسران و کارکنان ستاد با اسناد و مدارک موجوده ستاد لشکر حرکت کرده و در ضمن برخورد به افراد هنگ ۱۱ که می خواسته اند طبق دستور فرمانده هنگ در موضع انتخابی مستقر شوند این محل را مناسب با وضعیت دفاعی تشخیص

نداده و صلاح در آن می بینند که افراد هنگ ۱۱ تا قشلاق عقب کشیده و آنجا به انجام یک رشته عمل تدافعی شروع نمایند.

ساعت ۱۱ صبح فرمانده لشگر که از طرف سراب پیش می آمده در قشلاق افراد را باز دید و دستور می دهد هنگ بطرف ارتفاعات (نیر) حرکت کند. در موضع نیر گردان احتیاط نیز که در اردوگاه سرقین بود به هنگ ملحق می شوند و ساعت ۷ بعد از ظهر پس از تقسیم خواربار حرکت بطرف سرگردنه (صائین قلعه) که در ۹ فرسخی اردبیل بود آغاز می شود.

راهپیمائی با سرعت عجیبی انجام شد و افراد هنگ ساعت ۴ بعد از نصف شب به (صائین قلعه) رسیده و طبق امر فرمانده لشگر که ساعت بعد از ظهر از اردبیل مراجعت و بطرف سراب رفته بود در همانجا موضوع دفاعی اختیار می کنند.

پاسگاه فرمانده لشگر و ستاد لشگر ۱۵ در سراب دایر و شروع به صدور دستورات لازم می نماید.

#### \* باید خواربار تهیه کرد

روز پنجم شهریور ماه فرمانده هنگ که با افراد خود در (صائین قلعه) موضوع گرفته بود از نظر نبودن خواربار و کمی مهمات خود را محتاج به تقویت می بیند. مراتب فوراً به پاسگاه فرمانده لشگر اطلاع داده می شود تهیه خواربار مشکل بوده، مخصوصاً با نبودن وسایل حمل و نقل، ولی ستاد لشگر با تلفن به فرمانده هنگ خبر میدهد که مقداری تفنگ و قشنگ حاضر است و ارسال خواهد شد. در ضمن اطلاع داده می شود که تفنگ ها نیاز به پاک کردن دارد زیرا در جعبه های سر بسته کارخانه می باشد و هنوز روغن گیری نشده است. پاک کردن تفنگ در یک چنین موقع باریک چقدر مشکل خواهد بود. از همه مهمتر هنگ سرباز زیادی ندارد که برای این منظور مأمور نماید. با وجود این از طرف دفتر ستاد هنگ به ستاد لشگر اطلاع داده می شود که گردان تعلیمات ندیده به سراب اعزام شده و

ممکن است تا یک ساعت دیگر برسند اگر برای پاک کردن تفنگها از آنها استفاده شود بموقع خواهد بود. هنگ در انتظار رسیدن مهمات و آذوقه دقیقه شماری می کند اوضاع خیلی وخیم است. از موقعیت واحدهای طرف هیچ خبری در دست نیست. از پاسگاه سراب نیز دستوری که معرف چگونگی اوضاع عمومی باشد نمی رسد. تبریز در چه حال است خدا می داند تا ساعت ۴ و نیم بعد از ظهر هنگ بدون آنکه موفق به دریافت خواربار و مهمات شود با ستاد لشکر خود تماس تلفنی داشت. ساعت ۵ بعد از ظهر تلفنچی سراب خبر می داد که فرمانده لشکر برای شرکت در یک کمیسیون دفاعی بطرف بستان آباد حرکت کردند. قطعی است فرمانده لشکر تنها نبوده بلکه رئیس ستاد خود و سایر کارمندان را نیز با خود برده و آخرین دستور ستاد لشکر مقارن ساعت ۵ و ۱۰ دقیقه بعد از ظهر بشرح زیر به هنگ ابلاغ شده، پس از آن سیم تلفن قطع می شود.

## فرمان

هنگ ۱۱ قهرمان با استفاده از اتفاقات صائین قلعه، اردها، نیشک، نقاب به میانج عقب نشینی نمایند.

فرمانده هنگ پیش از حرکت دادن هنگ تصمیم می گیرد مقداری خواربار از هر جا هست تهیه نماید بهمین جهت یکنفر از افسران خود را به سراب روانه و شرحی به رئیس شهربانی و دارائی و حوزه نظام وظیفه و امنیه نوشته و از آنها درخواست می کند که هر چه زودتر مقداری خواربار تهیه و در اختیار افسر اعزامی بگذارند. بدبختانه موقعی که افسر مأمور به سراب می رسد از رئیس شهربانی، دارائی، امنیه، حوزه نظام وظیفه هیچ اثری موجود نبوده و در این شهر کوچک که جاده شوسه از وسط آن عبور می کند سکوت مطلق حکمفرما و هیچکسی وجود نداشته است بجز یک قهوه چی پیرمرد. افسر مأمور پس از مختصر تلاش موفق به پیدا کردن رئیس پست و تلگراف شهر شده و در ضمن مختصر مصاحبه

در می یابد که هنگام حرکت ستاد لشکر سایر مأمورین دولتی نیز فرار را برقرار ترجیح داده اند. بلافاصله از سراب مراجعت و ساعت ۹ بعد از ظهر به موضع هنگ رسیده و با پیش بینی اینکه ممکن است هنگ به اجرای دستور ستاد لشکر شروع کرده باشد از بیراهه و نواحی کوهستانی پیش رفته و برحسب تصادف افراد هنگ ۱۱ را در ناحیه کوهستانی پیدا و مراتب را به فرمانده هنگ اطلاع می دهد.

این هنگ در ضمن انجام عمل عقب نشینی با مشکلات زیادی از قبیل نبودن خواربار و نداشتن وسایل حمل و نقل کافی و غیره به محل اصلی خود که میانج بود، نرسیده در همان ارتفاعات رشته کوههای خلخال با پیش آمدهای روبرو در نتیجه عدم کاردانی فرمانده لشکر مربوطه و فرمانده هنگ از هم پاشیده و افراد اسلحه های خود را زمین ریخته و برای اینکه از گرسنگی جان ندهند هرکدام به گوشه ای متوسل می شوند و پرچم افتخار این هنگ که برای گرفتن آن شاید خون هزاران نفر از سربازان رشید هنگ قهرمان ریخته شده بود به دست جویانی سپرده می شود.

بلی این بود نتیجه اینهمه زحمات که برای تربیت و تشکیل ارتش در جریان ۲۰ سال بکار برده شد...

ستاد لشکر ۱۵ در بستان هم توقف نکرده و چون اطلاع حاصل می کند که گرنه شبلی در خطر افتاده و سرلشکر مطبوعی بجای عقب نشینی به این موضع مهم دفاعی راه مراغه را پیش گرفته و واقعاً لیاقت و کاردانی خود را ثابت نموده است به میانج رفته و استقرار در این محل را نیز صلاح ندانسته از «ثافلانکوه» عبور می کند.

\* برخورد با افسرهای اعزامی

در جاده شوسه بین زنجان و تهران و زنجان و میانج فعالیت زیادی حکمفرماست. در

حدود ۱۵۰ نفر افسران فارغ التحصیل دانشکده افسری که پیش از وقایع سوم شهریور ماه مأمور شده بودند به لشگرهای ۴ و ۳ و ۱۵ رفته و مشغول خدمت شوند در این حدود دیده می شوند، افسران ستاد لشگر ۱۵ و عده ای از افسران متواری لشگر ۱۵ و لشگر ۳ نیز براینها اضافه شده و محیط ملالت باری بوجود آورده اند. چگونه می شود برای یک مشت بی تکلیف و وظیفه معین کرد، ستاد ارتش متحیر و شاه حیران است و خبر متواری شدن و انحلال واحدها یکی بعد از دیگری به مرکز می رسد سرلشگری است که قسمت خود را گذاشته و جان شیرین خود را از مهلکه نجات می دهد حالا افراد به هر سرنوشتی دچار شدند خود دانند.

#### \*یک تصمیم فوق العاده

بامداد روز ششم شهریور ماه ستاد لشگر ۱۵ افسران اعزامی را جمع آوری و بنا به دستور رسیده تصمیم براین می گیرند که عده ای را مأمور تخریب پل « قافلانکوه» بکنند و چون مواد منفجره موجود نبوده است این تصمیم فوق العاده نیز انجام نمی شود. از آن پس فرمان ترک مقاومت (مقاومتی که اصلاً وجود نداشته و جنگی که اصلاً رخ نداده بود) به واحدهائی که اصلاً وجود خارجی نداشتند ابلاغ می شود و فرمانده لشگر ۱۵ با افسران ستاد خود دست از پا درازتر به مرکز آمده و مراتب رشادت و کاردانی خود و ستادش را به آقای سرلشگر ضرغامی و شاه وقت اطلاع می دهد.

#### اما سرنوشت هنگ سوار لشگر ۱۵

مرکز هنگ سوار لشگر ۱۵ که در پیش به موقعیت آن از نظر لشگر کشی اشاره شد در شهر مشکین شهر بود و افراد این هنگ بیشتر در کنار رود «ارس» انجام وظیفه می کرد و این کار برحسب معمول بوسیله یک اسواران انجام می گرفت.



مرکز پادگان «مشکین شهر» از نظر جنگی موقعیت بسیار ممتازی دارد و بوسیله سلسله کوههائی احاطه شده و در یکی از دامنه های سبز و خرم کوه با عظمت «سبلان» واقع شده است.

روز اول شهریور ماه مطابق معمول یک اسواران از واحدهای این هنگ مأمور مرز شده و نظر این بوده است که افراد پاسگاههای مرزی عوض شود. اتفاقاً صبح روز سوم شهریور ماه در اثر حوادث غیر مترقبه ای که رخ می دهد نقشه کار دگرگون شده و اسواران قدیمی و جدید که مأمور تعویض همدیگر در مرز بودند با یک ستون از واحدهای شوروی مصادف و برحسب وظیفه ای که داشته اند به دفاع پرداخته و بیشترشان به شهادت نایل می شوند. شاید عده کمی از آنها نیز پس از مقاومت مختصر متواری می شوند ولی قطعی است این کار موقعی انجام می گیرد که فرمانده اسواران هر نوع مقاومت را بی نتیجه تشخیص می دهد.

باقیمانده هنگ سوار بمحض اینکه خبر وقوع حادثه را شنیده و درمی یابد که اوضاع عوض شده مرکز پادگان را تخلیه و در ارتفاعات کوه «سبلان» موضع گرفته و مراقب اوضاع می شود تخلیه سربازخانه بدون برخورد با واحدهای شوروی انجام گرفته و تنها یک اسواران مسلسل که عقب دار هنگ سوار بوده با جلو داران ستون شوروی مصادف و پس از زد و خورد مختصری با دادن تلفات مختصر به موضع اصلی هنگ رسد.

هنگ سوارتا روز ششم شهریورماه در این ارتفاعات بود و با اینکه از حیث تهیه خوارباروسایل زندگی افراد در زحمت بود وظیفه خود را بخوبی انجام و پس از ابلاغ فرمان ترک مقاومت مانند سایر هنگها منحل و صاعقه کوچکی از جنگ سرنوشت آن را نیز معلوم می کند.

### \*لشگر یازدهم گیلان

لشگر یازدهم نیز از نظر سازمان با لشگر ۱۵ و سایر لشگرها که در تشکیلات جدید ارتش تنها اسم آنها عوض شده بود، تفاوتی نداشت و از لشگرهائی بود که تازه

تکمیل سازمان آن شروع شده بود. فرماندهی این واحد بعهدۀ سر تیپ قدر بود که سابق بر این در لشکر اول فرماندهی هنگ ۳ بهادر را بعهدۀ داشت.

علاوه بر این لشکر پیاده که مرکز پادگان آن در شهر رشت بود نیروی دریائی شمال نیز در بندر پهلوی مرکزیت داشت و افراد و افسرانی به این اسم در این بندر آماده خدمت بودند.

در این قسمت برخلاف سایر استانها که بوسیله مرز خاکی با همسایه شمالی مربوط است عملیات جنگی از راه هوا و دریا آغاز شد. ساعت ۵ بعد از نصف شب که هوا هنوز خوب روشن نشده بود، نیروی هوائی روی بندر پهلوی ظاهر شده و پس از یکساعت نیروی دریائی به عملیات شروع نموده از آن پس واحدهای پیاده بکرانه رسیده و بندر را اشغال و بسوی رشت حرکت کردند از یک طرف جنگ شروع شده و از طرف دیگر بی تکلیفی و نگرانی عجیبی در همه جا حکمفرما بود.

هیچکس نمی دانست وظیفه خود را چگونه باید انجام دهد. از مرکز کشور بطور کلی تلگرافی مبنی بر مقاومت رسیده و ستاد ارتش دستور داده بود که حسب الامر شاهانه اگر تجاوری روی داد واحدها تا دستور ثانوی ایستادگی کنند ولی بطور صریح گفته نشده بود که به چه وسیله و در کدام موضع باید این نقشه انجام گیرد و برای مواجهه با حملات هوائی چه تدابیری اتخاذ شود. به تجربه ثابت شده که در جنگهای امروز تنها دستور خشک خالی نیازمندی فوری هزاران نفر افراد را که در دقیقه به صدها هزار قشنگ و مهمات و اسلحه و خواربار و وسایل بهداری و حمل و نقل سریع برای تعرض و عقب نشینی احتیاج دارند بر طرف نخواهد ساخت. تنها گفتن اینکه ستاد ارتش تلگراف رمزی مخابره و دستور می دهد مقاومت کنید کافی نیست.

رئیس ستاد ارتش وقت واقعاً اگر از نظر جنگی قضایا را مورد بررسی قرار میداد لازمه اش این بود که پیش از وقت به فکر تقویت پادگانهای خارج از مرکز باشد و همین عدم توجه بهترین دلیل است که ما در هیچ موقعی به جنگ با همسایه های خود حاضر نبوده ایم و مقاومت های محلی مختصر پادگانهای مرزی و سایر واحدها

را نباید چنین تعبیر کرد که ارتش ایران هنگام تجاوز به یک سلسله جنگهای منظمی دست زده است. این حرفها نه تنها در کشور ما که جنگی نکرده مورد توجه قرار گیرد.

در هر حال پادگانهای لشکر یازدهم گیلان پس از این واقعه و انجام یکرشته عملیات در روز ۶ و ۷ شهریور ماه به سرنوشت سایر لشگرهای خارج از مرکز دچار و فرمانده لشکر با ستاد خود به مرکز رهسپار می شوند.

### \* در گیلان و طوالش از هوا و دریا حمله کردند

در کتاب «از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان و زنجان» تألیف کوهی کرمانی نویسنده در باره شهر رشت زیر عنوان «سوم شهریور در رشت چه گذشت» چنین نوشته است:

«صبح دوشنبه سوم شهریور ۱۳۲۰ کشتیهای جنگی شوروی به گیلان و طوالش حمله کردند. عده ای هم ساعت ۴ بعد از نصف شب درطوالش پیاده شده بودند. از صبح دوشنبه تا ساعت ۱۰ صبح پنجشنبه ۶ شهریور ارتش شوروی از هوا و دریا حمله کردند ولی نیروی دولتی ایران به فرماندهی سرتیپ قدر با نداشتن وسایل و اسلحه حتی توپهای ضد طیاره و کشتی در مقابل توپهای دریائی با تفنگ برنو و مسلسل دفاع میکردند...

صبح ۵ شنبه ۶ شهریور از تهران دستور ترک مقاومت رسید. شب جمعه به دستور مجد (فرماندار رشت) چراغهای شهر و دهات که چهارشنبه روز خاموش بود، دستور روشن شدن دادند. سربازها به سربازخانه های خود مراجعت کردند و وضعیت صورت عادی بخود گرفت و اینطور وانمود می شد که قضایا بین تهران و مسکو حل شده است.

صبح جمعه هفتم شهریور ناگهان طیارات شوروی در افق دریای خزر پیدا و با کمال شدت حملات خود را شروع و در مقابل سکوت (و عدم مداخله سربازان ایرانی که

دستور ترک مقاومت داده شده بود) شهرها و قصبات و دهات را بمباران کردند و چون به مرم اطلاع داده شده بود که دستور ترک مقاومت داده شده، از این جهت بمحض اینکه طیاراتی را در هوا می دیدند بجای فرار و مخفی شدن، از خانه های خود بیرون آمده گردهم جمع، بنماشاش مشغول می شدند.

طیارات شوروی از این اجتماعات و عدم مداخله سوء استفاده کرده علاوه بر بمب و نارنجک تا ارتفاع پنجاه متری سطح زمین پائین آمده و مردم بیچاره بیدفاع را از زن و مرد و بزرگ و کوچک هدف قرار داده و آن بدبخت ها را می کشد.

در این حملات ترک مقاومت دویست و سه نفر از سرباز و اهالی در شهر رشت و هفت نفر در بندر پهلوی و ۲۹ نفر در بندرپهلوی و ۲۹ نفر در لاهیجان کشته شدند. در بندرپهلوی و سواحل دریای گیلان چون مقاومتی طبق دستور مرکز نمی شد قوای شوروی پیاده شد.

سرهنگ تقی رئیس ستاد ارتش گیلان مأموریت یافت به بندر پهلوی رفته شورویها را ملاقات کرده و به آنها بگوید چون دستور ترک مقاومت رسیده ما با شما جنگ نداریم چرا بی جهت مردم را می کشید ولی ارتش شوروی سرهنگ و افسران دیگر را که همواره بیطرف بودند برخلاف قوانین بین المللی اسیر کرده و قوای خود را پیاده بطرف رشت حرکت دادند و با آنکه به آنها گفته شده و عملاً هم دیده بودند که از طرف قوای ایران دفاعی نمی شود معذک طیارات شوروی شهرها و دهات را با کمال سختی و شدت هرچه بیشتر بمباران کرده تیراندازی می نمودند.

چون در سال ۱۲۹۹ شهر رشت به دست بلشویکها و متجاسرین غارت شده بود، به این جهت بی نظمی غریب ایجاد و تمام مردم از زن و مرد و بزرگ و کوچک، ارباب و رعیت، کاسب و زارع خانه های خود را ترک و به سمت کوهستان و شهر قزوین فرار می کردند.

ساعت ۱۱ صبح مجد (فرماندار) به تلفنخانه رشت آمد و با فروغی رئیس الوزرا خوالست صحبت کند در تلفنخانه کسی نبود و همه فرار کرده بودند و بزحمت یک نفر تلفنچی پیدا شد و منزل فروغی را گرفت و یکی از پسرهای فروغی پای تلفن

آمد. مجد اظهار داشت که ما طبق دستور مرکز ترک مقاومت کرده ایم ولی روسها شهرها و دهات را بمباران می کنند و عده زیادی را هم کشته اند. آیا مجدداً مقاومت کنیم یا بدون مقاومت در شهرها بمانیم؟  
فروغی چنین پاسخ داد:

از جریان تأسف آور گیلان مسبوق شدم بطوری که اطلاع دارید دولت ترک مقاومت کرده نه متارکه جنگ، این دو با هم فرق دارد. برای توضیحات بیشتری به دفتر مخصوص مراجعه کنید. محمد علی فروغی

بلافاصله مجد فرماندار با دفتر مخصوص در قصر سعد آباد مذاکره و قضایا را بوسیله شکوه الملک رئیس دفتر مخصوص بعرض اعلیحضرت رسانید. پس از مدتی توقف جواب داد: بعرض رسید، چیزی نفرمودند. [توضیح ج.ص.: رضا خان فرماده کل قوا که در حالت ترس و فرار بود]

از آن ساعت ببعده برآشفتگی گیلان افزوده شد. تمام رؤسای کشوری که تا آنموقع مانده بودند به استثنای مجد فرار کردند...

در ۱۹ شهریور که روابط گیلان و تهران مقطوع شد مجد به تهران آمده مرحوم فروغی را ملاقات و گزارش گیلان را تقدیم و ضمناً با تأثر از مرحوم فروغی سؤال می کند چرا تسلیم شدید؟ ایشان جواب می دهد زیرا مجد یکنفر بود و اگر سایر استانداران، فرماندهان لشگرها مانند شما فرار نکرده بودند و حوزه مأموریت خود را حفظ می کردند لاقلاً ما توانستیم بصورت آبرومندی با دولتین روس و انگلیس کنار بیاییم و مملکت هم به این صورت در نمی آمد...»

کوهی کرمانی در کتاب «از سوم شهریور تا فاجعه آذربایجان» در خاتمه این مقال بخشنامه ای که سهیلی وزیر کشور در کابینه منصورالملک همزمان با تعرض نیروهای بیگانه به ایران به فرمانداری های سراسر کشور مخابره کرده درج نموده است که در زیر نقل می گردد:

**\*تلگراف وزارت کشور**

این تلگراف بصورت بخشنامه به تمام نقاط مرزی کشور مخابره شده است:

« فرمانداری ...

« با وجود جوابهای اطمینان بخشی که در مقابل اظهار نگرانی دولتین شوروی و انگلیس راجع به آلمانیهای مقیم ایران داده شده بود و اقداماتی که عملاً برای رفع نگرانی آنها شده امروز ساعت ۴ صبح سفیر کبیر شوروی و وزیر مختار انگلیس به منزل نخست وزیر رفته هر یک یادداشتی در تکرار گفته های سابق خود داده و اخطار کرده اند که متوسل به قوای نظامی می شوند و مطابق گزارشهایی که رسیده همین امروز ساعت ۵ صبح یعنی همان وقتی که نمایندگان انگلیس و شوروی در منزل نخست وزیر مشغول مذاکره بوده اند قوای نظامی آنها از مرزهای آذربایجان و خوزستان و کرمانشاهان به خاک ایران تجاوز کرده و در هر جا با ارتش شاهنشاهی مواجه شده اند طبعاً تصادم زد و خورد هم شده است. دولت لازم می داند بعموم افراد کشور توصیه و تأکید نماید که در اینموقع باید کمال خونسردی و متانت را رعایت نموده، با نهایت آرامش رفتار نمایند. ۲۷۲ وزیر کشور - سهیلی »

### در گرگان، غرب و خوزستان چه گذشت؟

در کتاب « از سوم تا بیست و پنجم شهریور » آنگاه از مناطق گرگان، غرب و خوزستان یاد شده و چنین نگاشته شده است:

### لشگر گرگان

« ... دشت گرگان منطقه بار و بلامانعی است که واحدهای تندرو، بویژه گردانهای مخصوص حمله که با وسایل موتوری تندرو مجهز و بوسیله ارابه های جنگی و توپخانه موتوردار پشتیبانی می شوند بسهولت می توانند در این دشت وضعت لشگری که در نظر باشد پیشروی کنند. با یک چنین وضعیت لشگری که بعنوان پادگان و یا مدافع در گرگان متمرکز می شود باید وسایل تحرک کامل و سریع

موتوری در اختیار داشته باشد تا فرمانده مسئول بتواند در موقع نیاز واحدهای خود را با حداکثر سرعت به مناطقی که مورد تهدید قرار می گیرند اعزام بدارد. طول خط مرزی که واحدهای کوچکی از نیروی پیاده نظام لشکر گرگان از دفاع می کردند در حدود چهار صد کیلو متر است و طبق حساب دقیقی که شده با در نظر گرفتن شماره افرادی که حافظ پاسگاههای مرزی بوده اند از نظر اصول و فنون جنگی این عده فقط می توانسته اند چهار کیلو متر از این مرز از طبق قوانین جنگ جدید حراست کنند. با توجه به این موضوع اساسی نباید انتظار داشت که پاسگاههای جداجدا و دور افتاده ناحیه سرحدی در مقابل یکی پیش آمد غیر مترقب و تعرضی که با تمام وسایل جنگی لازم انجام می گیرد بتوانند رشادت و شهامت فوق العاده از خود نشان دهند.

در شب چهارم شهریور ماه ساعت ۴ بعد از نصف شب پاسگاههای مرزی گرگان که در امتداد رود «اترک» استقرار بسته بودند و موضع جنگی دفاعی آنها رودخانه بود از طرف واحدهای کشور همسایه مورد تهدید قرار گرفته و چون با نبودن وسایل کامل، پایداری زیاد در این محل امکان نداشت عده ای از افراد نگهبانان مرز راه انجام وظیفه مقدس خود به شهادت رسیده و بقیه عقب نشینی می نمایند.

سرهنگ صنف سوار آقای معتضدی که از افسران با اطلاع و مجرب و درستکار ارتش می باشند کفایت فرماندهی لشکر گرگان را بعهده داشت. هنگ ۲۵ پیاده و هنگ ۲۳ سوار و یک هنگ توپخانه در اختیار این لشکر بود و این واحدها وظیفه دار بودند از این منطقه وسیع دفاع نموده و اگر دستوری از مرکز رسید به مقاومت خود ادامه دهند. مرکز لشکر در شهر گرگان بوده است.

برخوردهای دیگر جنگی بشرح پائین بین لشکر گرگان و واحدهای طرف رخ می دهد:

برخورد دوم در پشت رود گرگان که در فاصله ۶۰ کیلومتری خط مرز جاری است واقع و واحدهائی که در پشت این موضع استقرار داشته اند بشرح پائین بوده اند:

یک هنگ سوار بوده که قسمتی از سوار نظام خود را در پشت پل رود گرگان مستقر ساخته و بقیه قسمت ها را در کوهستان دهلیز نوده و شاهرود برای مسدود کردن راه به فلات تمرکز داده بود.

یک قسمت پیاده نظام هم با وسائل تندرو ( کامیون) پشت پل « پهلوی دژ» و پشت پل « خواجه نفس» تمرکز یافته بود و آماده دفاع بودند.

واحدهای طرف پس از پیشروی و عبور از مرز ساعت ۳ بعد از ظهر روز سوم شهریور ماه در پشت روخانه « گرگان» با واحدهای پیاده نظام لشکرگران تماس حاصل و زو و خورد مختصری رخ داده و پس از چند ساعت به خط دفاعی عقب در کوهستانهای جنوبی گرگان در دهلیزهای « زیارت» و « قزلق» که راههای نفوذی بطرف فلات است عقب نشینی می نمایند.

قسمت سوار که در پشت پل رود « گنبد» متمرکز بود بعد از تماس و تیراندازی توانسته بود موضع اصلی خود را حفظ نماید.

در دشت وسیع گرگان تنها این رشته زو خورد های مختصر واقع شده و در چهار و پنج و شش شهریور قوای عمده لشکر گرگان که هنگ سوار او در دهلیز نوده و شاهرود و هنگ پیاده و توپخانه او در دهلیزهای زیارت و قزلق وضعیت دفاعی داشتند هیچ نوع حادثه ای رخ نداده ولی نیروی هوایی شوروی فعالیت داشت و واحدهای شکاری پیوسته در اکتشاف بودند.

### \* ابلاغ

روز ششم شهریور ماه داغستانی نام تلگرافی را که مبنی بر ترک هرگونه مقاومت بود، از مرکز رسیده بود و مضمون آن بشرح پائین بوده به کفیل فرماندهی لشکر می رساند:

فرمانده لشکر از اینکه حامل تلگراف داغستانی بوده کمی مظنون شده و خود شخصاً در عقب مواضع دفاعی به نزدیکترین شهر رفته و تلگراف حضوری کرده و حقیقت امر را از ستاد ارتش استفسار می کند. ستاد ارتش پاسخ می دهد که متن تلگراف کاملاً درست است و بموقع اجرا بگذارید.



آقای سرهنگ معتضد پس از اطلاع و وقوف به حقیقت امر به ستاد لشگر مراجعت و برای مذاکره با فرماندهان شوروی به گرگان می رود ولی در نتیجه سوء تفاهمی زندانی می شود.

چون از فرمانده لشگر خبری نمی رسد فرمانده هنگ ۳۵ پیاده پس از اطلاع از چگونگی امر عده خود را به استثنای یک گردان که در خط اول قرار داشتند و بنا به امر صادر به سربازخانه ها رفته بودند جمع آوری و بطرف مرکز عقب نشینی و خود را به تهران می رساند.

هنگ ۲۳ سوار نیز که به او امر شده بود به نزدیکترین شهری یعنی به شاهرود برود و ترک مقاومت کند به این شهر رسیده و خلع اسلحه می شود. این بود مختصری از پیش آمدهائی که برای لشگر گرگان روی داده بود.

### \*لشگر ۵ و ۱۲ کردستان

کردستان یکی از استانهای کشور است که با موقعیت جغرافیائی مهم خود از نظر دفاع همیشه اهمیت داشته است. بهمین مناسبت در این قطعه از خاک کشور دولشگر پادگان بود که یک سپاه را تشکیل داده و فرماندهی آن با تیمسار سرلشگر حسن مقدم بود. پاسگاههای مرزی این استان از واحدهای نسبتاً مهمی تشکیل یافته و گردانها و گروهانها و یا اسواران سواری که عهده دار حفاظت مرز شدند با مراکز پادگان و ستاد سپاه ارتباط داشتند.

گو اینکه مرزهای این استان نیز خیلی وسیع و کوهستانی است با وجود این محورهای نفوذی آن تحت مراقبت جدی بود.

پیش از آنکه حوادث شهریور ماه روی دهد تقریباً در ۲۰ مرداد ماه پادگانهای مرزی خبر تمرکز قوای زیادی را در مرز به فرمانده سپاه اطلاع می دهند.

البته این جمله نباید موجب شگفت خوانندگان قرار گیرد زیرا همه اهالی کشور کم و بیش از تیرگی اوضاع و سیاست ابهام آمیزی که در آن موقع سران کشور

پیش گرفته بودند اطلاع داشتند و رفت و آمد ها و گفت و شنودهای سیاسی که در مرکز صورت می گرفت می رساند که اگر اختلاف نظرهای حاصله از راه سیاسی حل نشود، پای نیروهای مسلح به میان خواهد آمد و بهترین دلیلی که برای اثبات این نظر می توان اقامه کرد اظهارت شاه سابق روز اول شهریور ما ۱۳۲۰ در اردوگاه نظامی اقدسیه خطاب به دانشجویان فارغ التحصیل دانشکده و افسران فارغ التحصیل دانشگاه جنگ بود.

نوروز بعد خبر دیگری می رسد که در ۲۴ مرداد ماه به مرزهای ایران تجاوز خواهد شد ولی معلوم نیست به چه جهاتی انجام این نقشه یک هفت به تأخیر می افتد فرمانده سپاه در مقابل این اوضاع آشفته و از اینکه در مرکز کشور تیز فعالیت سیاسی شدیدی جریان دارد تا آنجائی که وظیفه دار بوده مراتب را به مرکز اطلاع [داده] و نیز یک سلسله پیش بینی ها کرده و با وسایلی که از مرکز می رسیده یادگانهای استان را آماده برای مقابله با پیش آمدهای غیر مترقبه می سازد.

ساعت چهار بامداد روز سوم شهریور که تجاوز به مرزهای ایران از طرف واحدهای انگلیس آغاز می گردد، واحدهای دولشگر ۵ و ۱۲ در دو جبهه اصلی قصر شیرین و گیلان غرب و در دو جبهه فرعی نفت شاه و پاتاق تمرکز داشته اند و چون کردستان ناحیه کوهستانی است به این جهت دفاع از جاده های طرف که بیشتر شان موتوریزه و مکانیزه بودند مجبور بودند در درجه اول جاده های شوسه را تحت بازرسی دقیق خود قرار داده بدین وسیله بتوانند به پیشروی خود ادامه دهند.

در خلال این احوال و پس از آنکه بین واحدهای طرف و واحدهای لشگر ۵ تماس رخ می دهد زد و خوردهایی وقوع یافته و افراد و سربازان و افسران در همه جا نهایت درجه شهادت را از خود نشان داده و وظیفه خود را چنانکه شایسته بوده انجام می دهند بویژه یک هنگ توپخانه در تیراندازی و هدف گیری بی نهایت ابراز لیاقت کرده و شایستگی خود را ثابت می نماید. در هر حال تا روز ششم زدو خوردهایی روی داده و پس از رسیدن فرمان ترک مقاومت واحدهای

لشگر ۵ و ۱۲ تصمیم بر این می‌گیرند به مرکز پادگان خود مراجعت نمایند. دستور ترک مقاومت در ۶۰ کیلومتری بالای کرمانشاه به واحدهای لشگر ۵ و ۱۲ ابلاغ و قرار به این می‌شود که افراد لشگر ۵ به سنج و لشگر ۱۲ به کرمانشاه آمده و در سربازخانه جا بگیرند، تیمسار سرلشگر مقدم که فرماندهی این سپاه را بعهده داشتند به سرتیپ پور یا فرمانده لشگر ۱۲ در این مورد دستورات لازم می‌دهند، در ضمن اجرای دستور رسیده از مراکز دایر به ترک مقاومت، فرمانده سپاه با فرمانده نیروهای انگلیس داخل مذاکره شده و قرار بر این می‌شود که واحدهای ایران و انگلیس همیشه ۲۵ کیلومتر باهم فاصله داشته باشند. این تعهد را هر دو طرف محترم شمرده و بسوی کرمانشاه حرکت می‌نمایند.

#### \*در یک موقعیت باریک

خبرها بدی از همه جا می‌رسد. موضوع متلاشی و متواری شدن لشگرها ورد همه زبانهای است می‌گویند شاه مرکز را ترک گفته است. در یک چنین وضعی واحدهای انگلیس در نظر دارند وارد کرمانشاه شوند. باید مطابق قرار داد متارکه افراد ارتش شهر را تخلیه نمایند. برای اینکه حادثه ناگواری روی ندهد و اسلحه و مهمات لشگر ۱۲ از بین نرود فرمانده سپاه به فرمانده لشگر دستور می‌دهد که با افراد خود شهر کرمانشاه را تخلیه و به همدان برود. این دستور هنگامی داده می‌شود که واحدهای انگلیس در نظر نداشتند از کرمانشاه جلوتر بیایند.

لشگر ۱۲ به فرماندهی سرتیپ پوریا از شهر کرمانشاه حرکت و قصد داشته است به شهر همدان برسد ولی باز پیش آمدهای تازه و حوادث غیر مترقبه سیاسی و جنگی ایجاب می‌کند که واحدهای انگلیس به شهر همدان برسند. تیمسار سرلشگر مقدم بلافاصله پس از اطلاع به این امر به سرتیپ پوریا دستور می‌دهد که با افراد لشگر خود بعضی همدان به ملایر رفته و اگر با مرکز سپاه نتوانست ارتباط برقرار سازد

مستقیماً با ستاد ارتش مربوط و کسب تکلیف کند.

فرمانده سپاه غرب پس از دادن دستورات به سرتیپ پوریا مصمم می شود بطرف سنندج حرکت کرده و افراد لشگر را در جاهای مناسبی استقرار بخشد. البته فرمانده سپاه جز این وظیفه ای نداشت و چون تیمسار سرانشگر مقدم که از افسران مجرب و رزیده و خوب ارتش می باشند تشخیص می دهند که پس از ترک مقاومت ممکن است حوادثی رخ داده و اسلحه و مهمات واحدها از بین رفته و در نتیجه اغتشاش و انقلابی بروز نماید به این جهت صلاح در آن می بینند که به سنندج رفته و کارها را شخصاً سرو صورتی دهند.

### \* برخورد با سران لشگر فراری

فرمانده سپاه غرب در آنموقع که بطرف سنندج حرکت می نماید اطلاع پیدا می کند واحدهای شوروی به استان کردستان رسیده و در نظر دارند به شهر سنندج وارد شوند فرمانده واحدهای انگلیس متمرکز در کرمانشاه که یک ستون از آنها به سوی همدان حرکت کرده بودند بلافاصله ستون دیگری مأمور سنندج خوداری و راه روانسر را پیش گرفته و با واحدهائی که همراه داشت از رودخانه عبور و پس از آنکه اطراف پل بزرگ چوبی رامین گذاری می کنند در آن طرف رودخانه استقرار می جویند. در همان هنگام که باقیمانده افراد لشگر ۵ مشغول تهیه وسایل در پیرامون ده روانسرا بودند قافله سران سرانشگر فراری مطبوعی و معینی که با شهادت و دلبری بسیاری جان شیرین خود را بکف گرفته و از میدان در رفته بودند، پیدا شده و پس از استفسار از چگونگی اوضاع بطرف ملایر حرکت می کنند.

### \* سرنوشت لشگر ۱۲

سرتیپ پوریا در ضمن حرکت بطرف همدان دستور فوری فرمانده سپاه را دریافت و افراد لشگر را از جاده شوسه بیرون برده و روز هشتم شهریور ماه به صحنه

می‌رسد. صحنه دهی است آباد و به آقای دکتر معاون تعلق دارد. افراد لشگر ۱۲ در این محل به استراحت مشغول شده فرمانده لشگر نیز در منزل آقای دکتر معاون نظر به سابقه آشنائی مهمان می‌شود. در اینجا به فرمانده لشگر خبر می‌رسد که در مرکز اوضاع آشفته و خراب است و لشگرها منحل و شاه رفته و ستاد ارتش نیز مرکز را ترک گفته است. این خبرهای غیر مترقبه تأثیر شگفت‌انگیزی در فرمانده لشگر و افسرانش کرده و بلافاصله در صدد چارجویی بر آمده و بجای اینکه از پاشیده شدن و متواری گشتن افراد لشگر جلوگیری نمایند شورائی تشکیل و صورت مجلسی که خلاصه آن بشرح پائین است تنظیم می‌نمایند.

چون با فرمانده مستقیم (سپاه) نمی‌شود ارتباط برقرار کرد ستاد ارتش نیز مرکز را ترک گفته چاره منحصر بفرد این خواهد بود که افراد لشگر هرکجا که میل دارند بروند. البته این صورت مجلس بسیار مفصل و مشروح بوده و بیشتر افسران لشگر نیز آن را امضا کرده اند. باری بفاصله چند دقیقه پس از تشکیل این شورا لشگر ۱۲ بوضع تأسف انگیزی منحل گشته و افراد توپخانه لشگر توپها را توی صحرا ریخته و اسبها را سوارو صحنه را ترک می‌گویند. مقدار زیادی از تفنگهای افراد لشگر زمین ریخته شده، عده دیگری نیز با اسلحه و مهماتی که در اختیار داشتند از پیرامون فرماندهان خود دور می‌شوند.

این پیش آمد فجیع که قطعاً از روی تدبیر و اندیشه نبوده و بسرعت برق روی داده و سرتیپ پوریا بهیچ وجه نمی‌تواند از آشفتگی اوضاع جلوگیری کند.

ساعت ۵ بعد از ظهر روز هشتم شهریور ماه اتومبیل نمره زرد ارتش لشگر ۱۲ حامل سرتیپی بود که با کمال خجلت و ندامت از عمل سه ساعت پیش خود بطرف ملایر روان بود.

چهار ساعت بعد از بعد این خبر در سراسر کشور شیوع یافته و فرمانده سپاه تیمسار سرلشگر مقدم برای استحضار از چگونگی امر یک نفر از افسران خود را به صحنه روانه می‌سازد. افسر مأمور در نزدیکی های صحنه با یکی از افسران لشگر ۱۲ که در امضای صورت مجلس نیز شرکت نداشته برخورد و چگونگی

قضیه را پرسیده و به اتفاق آن به روانسر حرکت می نماید. روز نهم شریور ماه فرمانده سپاه بایک دنیا تأسف از این پیش آمد مطلع و بنا بوظیفه ای که داشته بوسیله آقای همایونفر رئیس تلگرافخانه غرب مراتب را به ستاد ارتش مرکز اطلاع می دهد. بلافاصله از مرکز دستور می رسد که سرتیپ پوریا از کار منفصل و به مرکز اعزام شود. دستور رسیده بموقع اجرا گذاشته شده و سرتیپ پوریا به تهران آمده و تحویل دادرسی ارتش می شود.

[ آنکا ] جریان بازجوئی و دادرسی ایشان در مرکز شروع می شود و این خود داستان مفصلی است که مربوط به این تاریخ مختصر نیست. آقای سرتیپ فعلاً از افسران بازنشسته اند و سرنوشت لشگر ۱۲ و فرماندهان رشید آن به اینجا خاتمه می یابد.

### \*لشگر ۶ خوزستان

خوزستان سرزمین ثروت خیزی است که به دفاع آنجا باید خیلی اهمیت داد. بنابراین لشگر ۶ خوزستان وظیفه بسیار سنگینی از نظر دفاع بعهده داشت و در موقع لزوم از پادگان لرستان و فارس، اصفهان و نیروی دریائی جنوب که حافظ کرانه های وسیع ایران بود می بایستی کمک بگیرد. خطوط ارتباطی این لشگر با مرکز با مقایسه سایر لشگرها خیلی خوب بود و بوسیله راه آهن بطور مستقیم تقویت پادگان از حیث مهمات و اسلحه و خواربار میسر بود.

شهر اهواز که در کنار راه آهن قرار گرفته مرکز پادگان لشگر ۶ بود و فرماندهی لشگر با سرلشگر شاه بختی بود که اکنون فرماندهی سپاه غرب را عهده دار هستند. بنابراین مرکز فعالیت جنگی جنوب شهر اهواز بود که وظیفه بسیار مشکلی را بعهده داشت و می بایستی وسایل دفاع منطقه پهناوری را فراهم نماید.

در مورد دفاع از این منطقه پهناور و باز و بلامانع که تقریباً هیچ نوع استحکاماتی در آنجا تعبیه نشده بود اگر نیروی دریائی قوی وجود داشت باز ممکن بود از نفوذ

واحدهای بیگانه به داخل خوزستان و رسیدن آن به مراکز حیاتی این استان جلوگیری کرد. نیروی دریایی ایران بمنظور حراست و حفاظت کرانه های ایران و جلوگیری از قاچاق دریایی و عملیات دزدان دریایی بوجود آمده و افسران و افراد آن با کمال درستی و شهامت وظیفه خود را انجام می دادند در چهار بندر تکیه گاه داشت و بندر خرمشهر تکیه گاه اصلی و مرکز ستاد نیروی دریایی و سربازخانه های افراد آن بود و ستاد مرحوم دریاسالار بایندر که روز اول حادثه شهریور شهید شده و در راه دفاع میهن کشته شد در این بندر بود.

واحدهای دیگر نیروی دریایی در بندر شاهپور، بوشهر و بندر عباس تکیه گاه داشته و مشغول انجام وظیفه بودند. با توجه به اینکه طول کرانه های جنوب ایران چقدر زیاد است می توان دریافت که نیروی دریایی ایران با چه مشکلاتی در زمان صلح روبرو بود تا چه رسد به زمان جنگ.

### \*تهیه های مقدماتی

لشگر خوزستان با در نظر گرفتن کمیت و کیفیت فعالیتی که در آن سوی مرزهای ایران در جریان بود و هر روز واحدهای زیادی در بصره پیاده شده و در طول مرز ایران بحرکت می آمدند و چنان بنظر می رسید مقدمات حمله و با تجاوزی فراهم می شود بیکار ننشسته و از بعضی جهات واحدهای خود را تقویت کرده بود و این لشگر تنها واحد جنگی بود که نیروی هوایی در اختیار داشت.

ساعت چهار بعد از نصف شب و روز سوم شهریور ماه تجاوز در طول تمام مرز شروع و در جلو [آبادان] واحدهای انگلیسی بوسیله قایقهای موتوری و کرجی و کشتی های کوچک و بویژه یکنوع کرجی های موتور دار که شماره سرنشینان آن به پنجاه نفر می رسید به این طرف رسیده و نیروی هوایی به فعالیت پراخته غرش توپ و صدای گوش خراش مسلسها منظره عجیب و وحشت آوری در این منطقه پهناور بوجود آورد.

در همین هنگام واحدهای دریائی ایران مورد حمله بخش نیرومندی از کشتنیهای انگلیس قرار گرفته و بسیاری از افسران و ملوانان رشید نیروی دریائی شربت شهادت را نوشیده و سایر واحدها دست از جنگ برداشتند.

این غائله بهمان سرعت و شدتی که آغاز یافته بود پس از آنکه زد و خوردهای مختصری بین واحدهای جنگی طرفین روی می دهد و سربازان و افسران لشکر ۶ خوزستان نهایت درجه شجاعت و خونسردی از خود نشان می دهند روز ششم شهریار ماه پایان یافته و افراد لشکر ۶ با تمام تجهیزات و اسلحه خود به سرباز خانه مراجعت و از هرگونه مقاومت دست می کشند. در همین سه روز که از نظر دفاع و حمله ممکن است در نظر خیلی ها نا چیز جلوه گر شود بسیاری از سربازان و افسران لشکر ۶ چنان فداکاری و شهامت از خود نشان می دهند که مورد تحسین و تمجید واحدهای مهاجم قرار می گیرند همین فداکاریهای فردی و ابراز هامت بارزترین دلیل حسن میهن پرستی و از خود گذشتگی افراد و سربازانی است که ارتش ما را تشکیل میدهد چقدر جای تأسف است ککه ز احساسات پاک افراد جوان این کشور بمنظور خدمت به مملکت استفاده نشد و زمامداران ما در جریان ۲۰ سال گذشته نتوانسته و یا نخواستند از این موهبت بزرگ خدادادی استفاده نمایند.

در هر حال پس از آن که جنگ در خوزستان نیز پایان یافت و لشکر ششم نیز دچار سرنوشت سایر لشگر ها گشت سرلشگر شاه بختی معلوم نشد برای چه و به چه دلیل بفرماندهی سپاه غرب معین شده و به درجه سپهبدی مفتخر گشت.

### \*لشگر نهم و واحدهای پوششی

پوشش یک کلمه کاملاً نظامی است و واحدهائی که به این اسم تشکیل می شوند سریع السیر تر از تمام واحدها باید باشند یعنی اگر عمده قوا فقط از پیاده نظام تشکیل می شود که وسایل موتوری اصلاً در اختیار ندارد واحدهای پوشش حتماً باید



با کامیون حرکت نموده تا بتوانند وظیفه اصلی خود را که پوشش عمده قوا باشد بخوبی انجام دهند.

واحدهای پوشش در دفاع از مرزها و حفظ محورهای نفوذی اگر وسایل حرکت سریع در اختیار داشته باشند می توانند نقش بسیار مهمی را بازی کنند. از این موضوع که صرف نظر شود مسأله تقسیمات واحدهای جنگی و تشخیص دادن اهمیت موضع های جنگی مورد توجه قرار می گیرد.

اصولاً در تمام کشورها مخصوصاً بعد از جنگ بزرگ گذشته و در ۲۳ سال اخیر تقسیمات واحدهای ارتش با توجه به اهمیت مواضع جنگی و نیروی ارتشی همسایگان انجام می گرفت و هیچوقت بنا نبود در یک مجلس مشاوره نظامی نشسته و همه سران ارتش متفق آرای بگویند چون در فلان محل علوفه زیاد است باید هنگ سوار را در آنجا مستقر داشت. در هر حال با در نظر گرفتن مسائلی که بیشتر آنها جنبه نظامی و لشکر کشی دارد، ما روز پنجم شهریور ماه لشکر نهم (شرق) را در حالی را در حالی می بینیم که با نداشتن نیروی پوش سریع السیر و سایر لوازم حرکت، باید از ۷۵۰ کیلومتر مرزهای بی پاسگاه و منطقه پهناوری مانند خراسان که از همه جای آن می توان به داخل کشور رسوخ کرد، دفاع نموده و یا دست کم در بعضی قسمتها مقاومت نماید. موقعیت پادگانهای لشکر نهم در روز پنجم شهریور بشرح پائین بوده است.

عمده قوای لشکر در مشهد بوده، هنگ سوار پادگان بجنورد را تشکیل می داد. در تربت جام یک هنگ پیاده پادگان بوده و در بیرجند نیز ساخلو های مختصری وجود داشته است.

برخلاف تمام قسمتهای کشور که روز سوم شهریور ماه تجاوز شروع شد در منطقه خراسان صبح روز پنجم شهریور ماه از مرزهای سرخس و باجگیران و بعد، از تمام نقاط مرزی با تلفن به مرکز لشکر (مشهد) اطلاع داده می شود که واحدهای شوروی از نرزه عبور کردند.

لشکر نهم از چگونگی پیش آمدهای سایر نقاط کور اطلاع داشت ولی هیچ دستور

قطعی و صریحی از ستاد ارتش دریافت نکرده بود که اگر حادثه ای رخ داد چه وظیفه ای را انجام دهد، با وجود این فرمانده لشکر نهم سرلشگر محتشمی عمده قوای لشکر را که مشهد مستقر بود بدو ستون بشرح پائین تقسیم و به سمت موضعهای معینه سوق می دهد.

ستون اول مرکب از یک هنگ پیاده ناقص، دو آتشبار، یک گروهان مهندس با کامیون وی که گردان سوار و یک آتشبار ۱۰۵، به فرماندهی سرهنگ محمود دولو مأمور اشغال و حفظ کرده مزدوران در محور مشهد و سرخس می شود. ستون دوم مرکب از یک هنگ پیاده ناقص، یک آتشبار ۷۵، یک گروهان مهندس با کامیون، یک گردان سوار و دو آتشبار ۱۰۵ به فرماندهی سرهنگ ۲ افشار مأمور اشغال و حفظ گردنه «امامقلی» در محور قوچان و باجگیران و درگزر می شود.

از آنجائی که لشکر وسایل موتوری کافی برای حمل این ستونها نداشته در شهر مشهد شروع به جمع آوری چند کامیون و اتوبوس می شود ولی رانندگان و صاحبان کامیونها و اتوبوس که بجز ماشین خود به هیچ چیز علاقه ندارند در مدت بسیار محدودی ماشین ها را پنچر کرده و طایر آنها را باز کرده و موتورها را از کار انداخته و بهزار وسیله نامشروع متوسل می شوند که کامیون و یا اتوبوسشان به دست فرماندهان و سربازان لشکر نهم نیفتد. با یک چنین وضعیت و نبودن وسیله نقلیه سریع السیر مطمئن آیا باید انتظار داشت که ستونهای لشکر زودتر به موضعهای دفاعی خود رسیده و در مقابل نیروهای طرف مقاومت نمایند؟

### \* اشغال موضع های جنگی

باید اذعان کرد که با موقعیتی که لشکر نهم داشته و با آشفتگی عجیبی که در مرکز و سایر قسمتهای کشور حکمفرما بوده اشغال موضعهای جنگی از طرف دو ستون عمده

قوای لشکر شرق با نبودن وسایل کافی حمل و نقل و با در نظر گرفتن اینکه واحدهای هوایی طرف در آسمان صحنه جنگ و تمام خراسان فرمانروا بوده و همه نقاط این منطقه پهناور را بازرسی می کردند کار بسیار مشکلی بوده است. فرمانده لشکر متوجه اشکالات موجوده شده و چون اطلاع پیدا می کند که ستونهای موتوریزه طرف بمنظور رسیدن به این موضعهای طبیعی و اشغال آنها بسرعت حرکت نموده اند به دو ستون اعزامی دستور می دهد هر جا با پیشقراولان طرف تماس حاصل شد مقاومت آغاز گردد در ضمن به سایر به سایر پادگانهای خراسان دستورات زیر داده می شود:

به پادگان بجنورد دستور داده می شود گردنه های: قارلون و بدانلو را در محور غلامان - رباط به بجنورد و مراوه بجنورد را اشغال نماید و خود را آماده دفاع کند.

پادگان جام مأمور حفظ و اشغال گردنه « استای » در محور تربت جام - پل خاتون - زور آباد می شود.

پادگان بیرجند چون فرسخها از مواضع جنگی دور بوده فقط دستور پیدا می کند که خود را برای حرکت آماده کند.

تمام این دستورها، صبح پنجم شهریار ماه از طرف فرمانده لشکر به واحدهای تابعه ابلاغ می شود. در ضمن به هنگ هوایی و آتشبار ضد هوایی مشهد نیز دستور دفاع داده می شود و افسران و افراد این آتشبار در انجام وظیفه خود نهایت درجه شهامت و خونسردی بخرج داده و با اینکه مهمانشان کم بوده بوجه مؤثری از حملات هوایی اولیه طرف جلوگیری می کنند.

در هر حال ستونهای مختلط پس از تهیه مختصر وسایل حرکت، شهر مشهد را ترک گفته و بطرف گردنه ها و استحکامات طبیعی حرکت می کنند. ستون اول که مأمور اشغال و حفظ گردنه مزدوران در محور مشهد و سرخس بوده چون با کامیون بحرکت آمده بود بسرعت می تواند خود را به گردنه « مزدوران » برساند. عمل دیگری که در این مورد به موفقیت این ستون در رسیدن به موضع معینه کمک

می کند یک گروهان پیاده نظام از لشکر نهم بوده که از چند روز پیش از وقایع سوم شهریور ما پس از پایان مانورهای لشکر در این گردنه بوده و مأمور جمع آوری و حرکت دادن اثاثیه و لوازم اردو کشی تابستانی هنگ مربوط بوده است.

روز پنجم شهریار ماه گروهان مأمور گردنه «مزدوران» مورد حمله قرار گرفته ولی با اینکه موقعیت مشکلی نداشته به دفاع ادامه می دهد تا ستون اعزامی از مشهد می رسد. زیرا با نرسیدن مهمات و وسایل دیگر فرمانده ستون حس می کند که خطر شدیدی متوجه افراد و افسران خواهد شد.

عملیات ستون اول بهمین جا خاتمه یافته و گردنه «مزدورن» باز شده و واحدهای موتوریزه طرف بسوی مشهد رهسپار می شوند.

ستون دوم که دویست کیلومتر از موضع معینه دور بوده و از همه بدتر هیچ نوع وسیله موتوری در اختیار نداشته نمی تواند بسرعت تمام خود را به گردنه «امامقلی» در محور قوچان و باجگیران برساند. به این جهت قوچان از طرف نیروی موتوریزه شوروی اشغال شده ناچار به ستون دوم دستور داده می شود که دهنه «اخلمد» مستقر و دفاع کنند.

این گردنه یکی از بهترین موضعهای دفاعی قطعی خراسان را تشکیل می دهد پس از آنکه ستون در این محل استقرار می جوید واحدهای اکتشافی هوایی طرف از وجود ستون مطلع شده و شروع به بمباران می کنند. مقاومت مختصر این ستون که با شهادت و فداکاری افسران و افرادش توأم بوده ف پایان یافته و ستون از موضع خود عقب نشینی می نماید.

پادگان بجنورد هم مطابق دستورات رسیده از ستاد لشکر عمل کرده و هنگ سوار مواضع خود را اشغال و آماده مقاومت می شود.

ساعت چهار و نیم بعداز ظهر روز پنجم شهریور ماه تازه از مرکز به لشکر تلگراف می رسد که ارتشهای شوروی از مرزهای خراسان تجاوز کرده اند و مقاومت کنید در صورتی که در این موقع ۱۲ ساعت بود که لشکر بنا بدستور فرمانده مربوطه اش با واحدهای طرف تماس یافته و مقاومتهایی نیز روی داده

بود.

ساعت ۸ بعد از ظهر همین روز از مرکز تلگرافی بدین مضمون به لشگر می رسد:

برحسب امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی لشگر بسمت تهران حرکت کند با استفاده از جاده سبزواری یا از هر محوری که صلاح است عقب نشینی انجام و ترک مقاومت شود.

چون جاده سبزواری و تهران مسدود بوده و لشگر نمی توانست از این جاده عقب نشینی نماید، ناچار از محور تربت حیدریه و طبس شروع به عقب نشینی می شود.

این عمل در تاریکی شب آغاز می شود برای اینکه مبادا واحدهای لشگر مورد حمله هوایی واقع شوند.

در تعقیب دستور تلگرافی دوم مرکز، دستور دیگری از ستاد ارتش می رسد که لشگر نهم جنگ ننموده و هر زودتر عقب نشینی نماید. نخستین ستونی که ضمن انجام این امر به تربت حیدریه می رسد قسمتهائی بودند که چند کامیون و اتومبیل در اختیار داشتند و ستاد لشگر نهم نیز همراه آنها بود.

صبح روز ششم شهریور ماه ستونهای متحرک لشگر بوسیله نیروی هوایی طرف بمباران می شود فوراً دستور استتار صادر شده و افراد از حرکت دست برداشته و در تپه و ماهوارهای اطراف جاده پناهنده می شوند.

ستاد لشگر و فرمانده لشگر پس از رسیدن به تربت حیدریه بلافاصله با مرکز ارتباط تلگرافی دایر و دستور می خواهند. بعد از ظهر روز ششم تلگراف دیگری تقریباً به مضمون پائین به لشگر می رسد:

برحسب امر شاهانه تک مقاومت نموده و به عقب نشینی خاتمه داده و واحدها را به نزدیکترین سرباز خانه ها عودت دهید.

مراتب بوسیله نماینده مخصوصی به فرمانده واحدهای شوروی اطلاع داده می شود.» (۲)

## توضیحات و مأخذ

- ۱ - حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» جلد هفتم - انتشارات علمی - ۱۳۶۳ - صص ۴۰۲ - ۳۶۷
- ۲ - حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» جلد هفتم - انتشارات علمی - ۱۳۶۳ - صص ۴۸۶ - ۳۶۷
۱۹. - بیات، کاوه؛ «مقاومت هوایی (قلعه مرغی، ۸ شهریور ۱۳۲۰)» - مجله گفتگو، بهار ۱۳۷۶ - شماره ۱۵ - صص ۱۳۰ - ۱۲۱

## فصل شانزدهم

ارتش شاهنشاهی ایران در دوران سلطنت رضا شاه پهلوی

«جنگ جهانی دوم و تجاوزهای نظامی روسیه و انگلیس به ایران»

\* سوم شهریور ۱۳۲۰ تجاوز در تاریکی شب

دریادار اسبق امیر هوشنگ آریان پور در نوشته خود بنام «ارتش شاهنشاهی ایران در دوران سلطنت رضا شاه پهلوی» در باره فروپاشی ارتش اینگونه شرح می دهد: (استخراج از کتاب طلوع خورشید در آبادان نوشته ریچارد استوارت صفحه ۱۰۷

(Sunrise at Abadan Invasion of Iran, by Richard A. Stewart.

ساعت چهار بامداد دوشنبه سوم شهریور ۱۳۲۰، دواتومبیل سیاه رنگ، همزمان از سفارتخانه های انگلستان و شوروی که در مجاورت یکدیگر قرار دارند خارج شدند و در سکوت شب به سوی یک مقصد، خانه علی منصور نخست وزیر ایران که در حوالی پیچ شمیران قرار داشت، روان شدند. هر دو اتومبیل در حدود ساعت چهار پانزده دقیقه در برابر خانه نخست وزیر توقف کردند. اسمیرنوف سفیر شوروی از اتومبیل اول و سرریدر بولارد وزیر مختار انگلیس از اتومبیل دوم پیاده شدند و پس از چند دقیقه گفتگو با یکدیگر به اتفاق زنگ در خانه نخست وزیر را به صدا در آوردند. روزنامه اطلاعات در "یک ربع قرن" جریان این ملاقات عجیب و غیر منتظره و حوادث صبح روز سوم شهریور را چنین توصیف می کند:

"ساعت چهار بعد از نیمه شب دوشنبه سوم شهریور ۱۳۲۰ زنگ خبر در خانه نخست وزیر کشیده شد. نوکر آقای منصور در را گشود و در آن دل شب دو هیکل بلند

و کوتاه با لباس رسمی دید. مستخدم چیزی نمی فهمید، بالاخره با کمک شوهر اتومبیل به او حالی شد که اینها سفرای روس و انگلیس هستند و کار فوری با آقای نخست وزیر دارند. مستخدم دوید و در اطاق خواب منصور را کوفت و او را بیدار کرد. مطلب را گفت و دستور گرفت آقایان را بداخل راهنمایی کند. در همین موقع اسمیرنوف و بولارد با هم وارد عمارت شده و در اطاق کوچکی نخست وزیر را با همان حالت خواب آلود ملاقات کردند و یادداشت مشترک دولتین شوروی و انگلستان را تسلیم نموده و گفتند در همین موقع قوای روس و انگلیس از مرزهای شمال و جنوب وارد کشور شده اند . . . "

" سفرای روس و انگلیس چون دستوری برای مذاکره نداشتند، پس از تسلیم یادداشت مشترک خود خداحافظی کرده و رفتند . . . نخست وزیر چند لحظه در فکر فرو رفت. و بلافاصله تلفن را برداشت و کاخ سعد آباد را گرفت. ولی مطلع شد که شاه در خواب است و نمی توان مزاحم او گردید.

صبح دوشنبه حدود ساعت ۹ نخست وزیر به کاخ سعد آباد رفت و مآووقع را به رضا شاه بیان داشت . . . شاه از این واقعه ناگهانی غرق بهت و حیرت شده و می گفت "این قاعده کجاست که کشوری را غافلگیر کنند و شبیخون بزنند؟ مقصودشان چیست؟ چه می خواهند، آنچه را که به راستی می خواهند بگویند اقدام می کنیم چرا حمله می کنند؟! . . . "

" اخبار موحش و جانگدازی از همه جا می رسید. خیر رسید قدری بعد از نیمه شب ناوهای جنگی انگلیس به ساحل خرمشهر نزدیک شده و با شلیک توپ به بندر حمله بردند و ناوهای ایران را سحر گاه از پای در آوردند. چند دقیقه بعد خبر رسید که سرتیپ بایندر فرمانده نیروی دریایی را کشتند و قوای هندی و انگلیسی در بندر پیاده شدند . . . چند دقیقه بعد خبر بمباران هوایی اهواز رسید. در همین موقع خبر های موحش دیگری از شمال، حمله به آذربایجان و نقاط مرزی و بمباران های هوایی واصل گردید. سربازخانه ها هدف قرار داده می شود. قوای روس و انگلیس در شمال و جنوب و غرب به نظامیان ایران حمله می کنند. ترس و وحشت همه مردم را فرا گرفته، قشون خارجی به سرعت پیشرفت می کند و بسیاری از خانواده ها از شهر فرار می کنند."



وقايعی که منجر به حمله متفقين به ايران گرديد روز سوم آبان ۱۳۱۸ پیش بينی رضا شاه

رضا شاه در مراسم افتتاح دوره دوازدهم مجلس شوراي ملي، نطقي ايراد کرد که کاملاً مبين نگرانی هاي او از عواقب جنگ است. رضا شاه در اين نطق بر بي طرفي ايران در جنگ تاکيد کرد و مخصوصاً به علاقه خود براي برقراري روابط دوستانه با همسايه بزرگ شمالي و انعقاد قرارداد جديد بازرگانی با شوروي اشاره نمود. درباره جنگ در اروپا گفت " چيزي که باعث تاثير خاطر است وقوع جنگ در اروپاست، که در اين قسمت هم سياست دولت، بيطرفي کامل است ولي چون دوام جنگ از لحاظ مادي و اقتصادي موجب زيان همه ملل و تهديد تمدن جهان خواهد بود آرزومنديم هر چه زودتر صلح برقرار گردد... "

### عزل جم و نخست وزیری دکتر متین دفتری

رضا شاه پس از ايراد نطق افتتاحيه مجلس ابتدا به ساکن خطاب به دکتر متین دفتری وزیر دادگستري گفت کابينه آینده را شما تشکیل بدهيد و به جم نخست وزير، که از تصميم شاه درباره برکناري خود غافلگیر و حيرت زده شده بود، گفت شما هم وزارت دربار را به عهده خواهيد گرفت.

متین دفتری چه از نظر سابقه وزارت و چه از نظر سن انتخاب مناسبی براي نخست وزيري محسوب نمی شد. تنها تعبير و تفسير ي که در آن زمان در مورد انتخاب متین دفتری به مقام نخست وزيري به عمل آمد تمایلات آلمانی او و آشنائی وي به زبان آلمانی بود و چون رضا شاه هم ظاهراً به آلمانها گرایش داشت، انتخاب متین دفتری گام ديگري در راه نزديکی ايران به آلمان هیتلري تلقی می شد.

متین دفتری تحصیلات خود را در مدرسه ايران و آلمان تمام کرده بود و گذشته از تسلط به زبان آلمانی مدتی هم در سفارت آلمان مستشار بود.

واقعیت امر اين است که رضا شاه، متین دفتری را که مشهور به طرفداري از آلمانها بود، به خاطر فریب دادن هیتلر به نخست وزيري برگزید و به وسيله او در صدد جلوگیری از توافق هیتلر و استالین بر سر ايران يا "فروختن ايران به روسها "

بر آمد، و در این کار موفق هم شد، زیرا هیئتر پیشنهاد استالین را که متضمن آزاد گذاشتن دست آلمانیها در اروپا در ازاء پیشروی ارتش سرخ تا سواحل خلیج فارس بود نپذیرفت و به ژنرالهای خود فرمان داد طرح حمله به شوروی را که به نام رمز "بارباروسا" معروف شد تهیه کنند. در این میان انگلیسی ها به رضا شاه فشار آوردند که متین دفتری را از کار بر کنار کند، و به او قبولانند که در اولین فرصت متین دفتری علیه خود او دست به کودتا خواهد زد. رضا شاه تحت تاثیر با این گزارشها، یا برای جلب رضایت انگلیسی ها، روز چهارم تیر ماه ۱۳۱۹، ساعت ۹ شب، به طور ناگهانی از خوابگاه خود خارج شد. افسر کشیک گارد را احضار و دستور داد نخست وزیر را احضار کند. نیم ساعت بعد متین دفتری در مقابل شاه ظاهر گردید و پس از چند تعظیم آماده شنیدن فرمایشات شد. ناگهان رضا شاه عصای خود را در هوا چرخاند و محکم به کتف راست متین دفتری کوبید و ضمن نثار فحش و ناسزا گفت پدر سوخته هی بگو خاطر مبارک آسوده باشد! ضربه دوم نیز بر شانه دیگر متین دفتری وارد شد. شاه فریاد کشید مختار را احضار کنید. چند دقیقه ای طول نکشید که سر پاس مختار رئیس شهربانی چون مجسمه بی روحی در مقابل شاه ایستاد. شاه خطاب به مختار گفت این پدر سوخته را ببر زندان دیگر نخست وزیر نیست. مختار با خشونت دست متین دفتری را گرفت و همراه خود به شهربانی برد و او را در یکی از اطاقهای شهربانی جا داد. فردای آنروز به دستور رضا شاه دکتر محمد مصدق پدر زن و عموی دکتر متین دفتری بازداشت و به زندان شهربانی انتقال یافت و پس از یازده روز به بیرجند تبعید گردید . . .

بعد از بر کناری متین دفتری، رضا شاه یکی از وزیران کابینه متین دفتری را که چند سال قبل به اتهام اخذ رشوه از یک شرکت خارجی از وزارت راه معزول و تحت تعقیب قرار گرفته بود به نخست وزیری منصوب کرد. نخست وزیر جدید علی منصور بود که به طرفداری از سیاست انگلیس شهرت داشت و منظور رضا شاه از انتخاب او به مقام نخست وزیری، آشکارا نزدیکی به انگلیسی ها و جلب حمایت آنها در صورت تجاوز روسها بود و با وجود این در اوائل دولت منصور، رضا شاه با استفاده از موقعیت ضعیف انگلیسی ها در جنگ، شرکت نفت انگلیس و ایران را تحت فشار گذاشت و شرکت را وادار کرد حق السهم سالانه ایران را از کمتر از دو

میلیون لیره به چهار میلیون لیره افزایش دهد. انگلیسی ها با اکراه و از روی ناچاری در شرایط دشوار جنگی به پرداخت این پول رضایت دادند و گویا نماینده شرکت هنگام تسلیم اولین چک پرداختی گفته بود انگلیسی ها هرگز این "شاتناژ" اعلیحضرت را فراموش نخواهند کرد ( و البته حوادث شهریور ۲۰ نشان داد که فراموش نکرده اند ).

### ۹ شهریور ماه ۱۳۱۸، آغاز جنگ بین المللی دوم

رسماً اعلام شد که جنگ جهانی دوم با حمله ارتش آلمان به بندر "داننریک" و کشور لهستان آغاز گردید.

### ۱۱ شهریور ۱۳۱۸، اعلام بیطرفی ایران

دولت ایران با صدور یک بیانیه رسمی تصمیم خود را دائر بر حفظ بیطرفی ایران در جنگ جهانی دوم به اطلاع عموم رسانید و وزارت امور خارجه این تصمیم را به سفارتخانه های دول مختلف جهان در تهران ابلاغ کرد.

### ۱۱ شهریور ۱۳۱۸

وزارت کشور طی اطلاعیه ای به عموم بیگانگانی که در ایران بسر می برند اخطار کرد که از ابراز هر گونه احساسات له یا علیه کشورهای در حال جنگ اروپا که منافعی بیطرفی کشور شاهنشاهی باشد جداً خودداری کنند.  
( نفل از روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی . تالیف باقر عاقلی )

### ۱۳ شهریور ماه ۱۳۱۸

دولت انگلستان بنادر آلمان را تحت محاصره اقتصادی گرفت و پنج فروند خط دریایی هانزا را در بندر شاهپور به دام انداخت .

### ۶ مهر ماه ۱۳۱۸

دولت آلمان با اتحاد جماهیر شوروی قرار دادی امضا کرد که بر اساس آن دولت شوروی اجازه می داد که کالاهای آلمانی از طریق شوروی به ایران صادر شود .  
۷ آذر ماه ۱۳۱۸ دولت شاهنشاهی ایران بمناسبت جلوگیری از حمل کالاهای خریداری شده ایران از آلمان بوسیله دولت انگلستان رسماً بدان دولت اعتراض کرد . ولی دولت انگلستان اعتراض ایران را وارد ندانسته و به این بهانه که فروش محصولات آلمان به کشورهای دیگر باعث ورود ارز خارجی به این کشور و در

نتیجه تقویت بنیه مالی و خرید ادوات جنگی می شود اقدام به ضبط اموال کشتی هائی که از آلمان به مقصد ایران حرکت می کنند کرده است. دولت ایران دلایل دولت انگلیس را وارد ندانسته و عمل دولت انگلیس را علاوه بر آن که موجه و منطقی نمی داند، مغایر روابط دوستانه دو کشور دانست.

**۱۳ دی ماه ۱۳۱۸**

وزارت جنگ بریتانیا به ارتش هند دستور داد که لشگری را جهت اعزام و استقرار احتمالی در تاسیسات شرکت نفت انگلیس و ایران در خلیج فارس آماده سازد.

**۲۵ دی ماه ۱۳۱۸**

دولت انگلیس به دولت هند دستور داد سه لشگر برای دفاع از مناطق نفت خیز ایران تدارک به بیند.

**۳۰ دی ماه ۱۳۱۸**

به دستور رضا شاه ارتش به سرعت به احداث رشته استحکاماتی خود در مرزهای شمالی دست زد و تجهیزات و نفرات آنجا را تکمیل نمود.

**۱۸ تیرماه ۱۳۱۹، عدم رضایت رضا شاه**

نمایندگان مجلس در کاخ سعد آباد بحضور رضا شاه شرفیاب شدند و شاهنشاه نارضائی خود را از طرز کار دستگاه های دولتی متذکر شد و ضمن بیانات مفصلي فرمود: " صحیح است که ما متکی به قوای منظم و سیاست بیطرفی خود هستیم، ولی این کافی نیست، بلکه باید کلیه افراد کشور برای روزهای سخت آماده شوند. ملاقات امروز بیشتر برای اظهار عدم رضایت از کار دولت است، همیشه به ما می گویند خاطر مبارک آسوده باشد، در حالی که جریان روز مره نشان می دهد که رضایت چندانی نباید از کارها داشته باشیم. "

**۱۲ آذر ۱۳۱۹**

فرمان احضار طبقات احتیاط سال ۱۲۹۵ و ذخیره سال ۱۲۸۶ و ۱۲۸۹ و ۱۲۹۱ و ۱۲۹۳ برای آموزش يك ماهه انتشار یافت.

**۱۵ دی ماه ۱۳۱۹**

وزیر مختار انگلستان در تهران ضمن ملاقات با نخست وزیر ایران و ارائه تلگرام وزارت خارجه انگلستان اطلاع داد که دولت ایتالیا در نظر دارد با هواپیما های

جنگی خود آبدان و احتمالاً به سایر نواحی نفت خیز جنوب ایران حمله کند، از این رو از دولت ایران تقاضا کرد که برای جلوگیری از وقوع این خطر احتیاط‌های لازم را بعمل آورند و نتایج وخیم چنین اقدامی را به دول محور گوشزد کنند.

### ۱۳ فروردین ماه ۱۳۲۰

در عراق يك کودتای نظامی توسط رشید عالی گیلانی انجام گرفت. امیر عبدالله نایب السلطنه جوان آن کشور در سفارت آمریکا در بغداد متحصن شد و از آنجا به پایگاه نیروی هوایی انگلیس در حبانیه رفته سپس به بصره منتقل گردید.

رشید عالی گیلانی از نخست وزیران سابق عراق بود و با چهار سرهنگ عراقی همدست شده بود. ولی در پس پرده حاج محمد امین الحسینی مفتی اعظم فلسطین باعث حرکت این عهده شده بود. رشید عالی و همکاران وی از طرفداران آلمان محسوب می شدند.

### ۲۹ فروردین ماه ۱۳۲۰

قوای انگلیس به طرفداری از نایب السلطنه فراری عراق وارد بصره شد.

### ۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۰

وزارت امور خارجه طی یادداشت دیگری که به سفارت انگلیس در تهران تسلیم کرد به پرواز يك فروند هواپیمای انگلیسی در آسمان مغرب سوسنگرد اعتراض کرد و ضمن اشاره به مذاکرات شفاهی که قبلاً با وزیر مختار انگلستان به عمل آمده بود جداً خواستار شد که از تکرار تجاوز به آسمان ایران جلوگیری به عمل آید.

### ۱۰ خرداد ۱۳۲۰

رشید عالی گیلانی و وزیران وی به ایران پناهنده شدند و جنگ عراق پایان یافت.

۷ تیر ماه ۱۳۲۰ احتمال خطر تجاوز به ایران زیاد است

خبرگزاری فرانسه از لندن گزارش داد که به عقیده کارشناسان نظامی انگلستان هدف بعدی هیتلر ایران است که از این طریق نیروهای آلمان را از راه ایران و افغانستان، بسوی هندوستان پیش براند و در ضمن معادن نفت قفقاز و ایران و عراق را نیز تصاحب کند.

### ۹ تیر ماه ۱۳۲۰

خبرگزاری فرانسه آزاد خبری منتشر ساخت مبنی بر اینکه دولت شوروی به ایران

با سوء ظن نگر بیسته و این کشور را مرکزی برای حمله به شوروی می داند.

#### ۱۱ تیر ماه ۱۳۲۰

روزنامه نیوز کرونیکل (چاپ انگلیس) رضا شاه را به شدت مورد انتقاد قرار داد و وی را وقیح بدگمان بی رحم و پول پرست خواند.

#### ۱۴ تیر ماه ۱۳۲۰

خبر گزارى ژاپن به استناد خبرهاي رسیده از آنکارا، رم، نیویورک، استانبول و برلین گزارش داد که دولتین انگلستان و شوروی قصد دارند ایران را به صورت منطقه نفوذ خود در آورند و انگلستان نیروهای خود را از راه ایران به قفقاز بفرستد و مهمات جنگی مورد نیاز شوروی را نیز از طریق بندر بوشهر و بندر عباس به شوروی حمل کند. . . متفقین می کوشند که با وارد ساختن فشار بر ایران این دولت را ناگزیر کنند که از بیطرفی خود دست بردارد، و حال آنکه دولت ایران تا کنون در حفظ بیطرفی خود کوشا بوده است.

#### ۲۴ تیر ماه ۱۳۲۰

مطبوعات آلمان علیه ایران تبلیغات خود را آغاز کردند.

#### ۲۵ تیر ماه ۱۳۲۰

نشریه واشینگتن نیوز گزارش داد که بنا به اظهار کارشناسان نظامی انگلستان، انتظار می رود نیروهای انگلستان از راه شمال ایران، خود را به مرز شوروی برسانند. متفقین برای گذراندن نیروهای خود از خاک ایران و تحویل نیازمندیهای جنگی شوروی به آن کشور پیشنهادی به دولت ایران تسلیم خواهند کرد که اگر مورد موافقت دولت ایران قرار نگیرد این کشور با عکس العمل شدید متفقین روبرو خواهد شد.

#### ۲۸ تیر ماه ۱۳۲۰

دولتین روس و انگلیس طی تذکاري از دولت ایران خواستار شدند نسبت به اخراج آلمانی ها از ایران اقدام نماید.

#### ۷ مرداد ماه ۱۳۲۰

وزارت امور خارجه ایران به یادداشت انگلستان و شوروی پاسخ داد و متذکر شد که با توجه به بیطرفی کامل ایران، نگرانی آن دو دولت موردی ندارد و وزارت امور

خارجه همچنين تذكر داد كه دولت ايران هيچگاه به اتباع خارجي اجازه نخواهد داد كه در امور داخلي ايران مداخله نموده و يا در روابط دوستانه ايران با ساير كشور ها اخلاص نمايند.

#### ۱۱ مرداد ۱۳۲۰

روزنامه العالم العربي در مقاله اي زير عنوان " عراق و اوضاع كنوني ايران و افغانستان " نوشت كه تهران و كابل به صورت دو مركز خطرناك فعاليت ستون پنجم آلمان براي نفوذ به جمهوري هاي قفقاز، تركمنستان و مرزهاي شمالي هندوستان در آمده است و با اين وضع براي انگلستان دشوار است كه چشمه هاي نفت خود را در اين منطقه در معرض خطر ببيند.

#### ۱۴ مرداد ماه ۱۳۲۰ انگليسيها آماده حمله به ايران مي شوند

گزارش رسيده حاكي است كه بخشي از نيروهاي لشكر نهم هندي با كشتي وارد بصره شدند .

#### ۱۷ مرداد ماه ۱۳۲۰

روزنامه الاخبار چاپ قاهره درباره جنگ جهاني دوم و وضع بحراني خاور نزديك و موقعيت حساس ايران مطالبي نگاشته و متذكر شده است كه ورود جهانگردان آلماني و غير آلماني به ايران موجب نگراني متفقين شده و به اين جهت اخطاريه اي به دولت ايران تسليم کرده اند .

#### ۲۱ مرداد ۱۳۲۰

كنسولگري ايران در بيروت طي گزارشي كه به تهران فرستاد متذكر شد كه اطلاعات رسيده در باره تيرگي روابط تهران - لندن مورد تجزيه و تحليل مطبوعات شوروي قرار گرفته و امكان حمله انگلستان و شوروي را به ايران پيش بيني کرده اند. روزنامه هاي مزبور نوشته اند كه به احتمال قوي نيروهاي انگلستان از دو جبهه عراق و هندوستان به ايران حمله خواهند كرد و نيرو هاي شوروي نيز بعلت نزديكي تهران به مرز شوروي، پايخت ايران را هدف خود قرار خواهند داد .

#### ۲۷ مرداد ۱۳۲۰

روزنامه اوريان در مقاله اي زير عنوان " ايران در گرداب حوادث " توجه دولت ايران را به خطري كه عمليات آلماني ها در آسياي ميانه بوجود آورده جلب نموده و

متذکر شده است که انگلستان همانطور که چند سال قبل با مداخله جدی پادگان خود در بوشهر (منظور جنگ اول جهانی است) خطر آلمان را از خلیج فارس بر طرف کرد، اجازه نخواهد داد که چنین خطری بار دیگر تجدید شود.

۲۸ مرداد ۱۳۲۰

خبرگزاری های خارجی اطلاع دادند که نیروهای مختلط انگلیسی و هندی در مرزهای غربی ایران در خاک عراق متمرکز شده اند. همچنین نیروهای ارتش سرخ در پشت خطوط مرزی ایران در قفقاز به حال آماده باش در آمدند.

(نقل از کتاب پاسخ به تاریخ نوشته محمد رضا شاه پهلوی. صفحه ۵۰)

ملك فاروق، که من خواهرش را به همسری اختیار کرده بودم، از طریق سفیر مصر در ایران به من اطلاع داد که نقل و انتقالاتی در قوای بریتانیا در دست انجام است و چه بسا که هدف آنان حمله به ایران باشد.

من فوراً پدرم را در جریان گذاشتم و او به وزیر مختار ما، در لندن، آقای مقدم دستور داد که در مورد هدفهای انگلستان، دقیقاً تحقیق و نتیجه را گزارش کند.

در مقابل این اعلام خطرها، دولت ایران چه اقداماتی را انجام می دهد؟

۱ - در محافل نظامی گفته شد که به دستور ستاد ارتش ایران هزار و هفتاد و دو تن از افسران ایرانی به نقاط مرزی فرستاده شده اند. علاوه بر این چندین ستون نظامی برای تقویت قوای سرحدی به مرزها اعزام گردیده اند تا دولت ایران با این تدابیر احتیاطی بیطرفی خود را بهر قیمت حفظ کند.

۲۹ مرداد ۱۳۲۰ رضا شاه هشدار می دهد

۲ - مراسم اعطای گواهینامه های بیش از یک هزار فارغ التحصیلان دانشکده افسری در قرارگاه تابستانی این دانشکده و در حضور اعلیحضرت رضا شاه برگزار شد. شاهنشاه بدین مناسبت طی بیاناتی فرمودند:

"شاید بعضی ها پیش خودشان تصور کنند که امسال از يك ماه مرخصی معمول دانشکده محروم شده اند ولی البته بعد که علل و جهات آنرا فهمیند تصور می کنم حس فداکاریشان تحریک شود. بیش از این لازم نیست توجه شما را به وظایف



عمومی و موقعیت مخصوص امروز جلب کنم و همین قدر می گویم که لازم است ارتش و افسران ارتش کمال توجه را به بحران اوضاع داشته باشند .

۳۱ مرداد ماه ۱۳۲۰

۳ - رضا شاه دستور داد کلیه اتباع آلمانی که بوجودشان احتیاج نیست از ایران اخراج شوند .

(در کتاب "تاریخ دریانوردی ایرانیان و نیروی دریایی ایران"، به نوشته. دریابد فرج الله رسائی) (در صفحه ۴۵۰ چنین آمده است:

۴ - ". . . انگلیسی ها از رضا شاه خواستند که دفاع از تاسیسات نفتی را بعهده بگیرند. رضا شاه پاسخ منفی دادند و بلافاصله فرمودند که ناو شاهنشاهی پلنگ حفاظت از پالایشگاه را بعهده بگیرد و چندین آتشبار ضد هوایی نیز در اطراف جزیره آبادان مستقر شد . در این ضمن يك واحد نیروی زمینی شاهنشاهی مرکب از چهار هزار نفر برای تقویت قوای مرزی به جنوب اعزام شد که شادروان دریادار بایندر علاوه بر فرماندهی نیروی دریایی جنوب فرماندهی این واحد را هم به عهده داشت ."

(در صفحه ۴۵۴ همان کتاب.)

ناو شاهنشاهی پلنگ به فرماندهی شادروان ناخدا میلانیاں برای حفاظت پالایشگاه آبادان در کنار یکی از اسکله های این بندر پهلو گرفته بود . در شب واقعه که ناوهای دشمن بر ما یورش آوردند ، يك ناو انگلیسی بنام شورهام Shoreham وارد آبهای آبادان شد و در نزدیکی ناو شاهنشاهی پلنگ پهلو گرفت. [ در کشور مقام مسئولی پیدا نمی شود تا پی ببرد به چه علتی یک ناو جنگی انگلیسی در آن موقعیت بحرانی و حساس وارد آبهای ایران شده و در وسط شط العرب لنگر انداخته است؟! ] در این مواقع معمولاً رسم بر این است که فرمانده ناو ارشد آجودانش را بیدار فرمانده ناو دیگر می فرستد و بعد فرمانده آن ناو بیدین همکار ارشد خود می رود و آنگاه فرمانده ارشد هم به بازدید ناو او می رود." روز دوم شهریور بود که آجودان ناخدای انگلیسی به دیدن ناخدا میلانیاں رفت و ناخدا میلانیاں پس از بازدید از فرمانده انگلیسی و انجام تشریفات وقتی تصمیم به مراجعت گرفت فرمانده ناو انگلیسی به او گفت : " امروز وقت نیست فردا اول وقت به بازدید شما خواهم آمد ."

آتشب قریب صد نفر از افسران و ملوانان و دیگر کارکنان ناو پلنگ نیز بی خبر از همه جا به خواب رفتند. سحر گاه شوم و خونین سوم شهریور، فرمانده ناو "شور هام" با نهایت ناجوانمردی آتش توپ هایش را بر وی ناو شاهنشاهی پلنگ که کارکنان و سرنشینان آن بخواب فرو رفته بودند گشود و آنرا با همه سرنشینانش در زیر آب مدفون ساخت.

(در صفحه ۴۵۹ همان کتاب)

۵ - یکروز قبل از واقعه شهریور ۱۳۲۰ پاسدار اسکله نیروی دریایی در اروند رود اطلاع داد که يك کشتی جنگی از سمت آبادان به طرف بصره در حرکت است. این کشتی يك ناو انگلیسی بنام یارا Yarra و جزو نیروی دریایی انگلیس در خلیج فارس بود. پرچم فرماندهی ناو دارای دو ستاره و معلوم بود که حامل يك امیر البحر انگلیسی می باشد. طبق معمول هنگام عبور ناو مزبور از مقابل محوطه نیروی دریایی احترامات مرسوم رد و بدل شد و ناو انگلیسی آرام آرام از دهانه کارون گذشته و عازم بصره گردید. [ یک گاف بزرگ دیگر توسط مقامات مسئول نیروی دریایی شاهنشاهی! این ناو جنگی به بصره نرفت بلکه در جلوی پایگاه نیروی دریایی و در محل برخورد رودخانه کارون با شط العرب، به فاصله ۵۰۰ متری از سرزمین ایران لنگر انداخت تا با خیال راحت خود را برای حمله روز بعد و نابودی نیروی دریایی شاهنشاهی آماده نماید! ]

۶ - در همان روز یعنی در روز دوم شهریور کسب اطلاع گردید که در حوالی بصره نیروی نظامی انگلیس بر روی اروند رود پلی از شناور های لاستیکی برای عبور دادن وسائط نقلیه موتوری زده اند. [ گاف سوم! ] مفاد این گزارش با اطلاع فرمانده نیروی دریایی جنوب، دریادار باینر رسانیده شد و ایشان دستور دادند چگونگی امر بررسی گردد. [ کدام چگونگی بررسی امر؟! عده ای نظامی هندی و انگلیسی از کشور عراق با نصب پلی شناور خیال ورود به خاک ایران را دارند؛ رضا شاه چندی قبل، بالغ بر ۴۰۰۰ نظامی برای پیشگیری به آن منطقه اعزام کرده بود، یعنی پیش بینی کرده بود که در آن منطقه ممکن است اتفاقی رخ دهد. حال فرمانده نیروی دریایی بعوض صدور فرمان آماده باش و مطلع کردن رضا شاه و ستاد ارتش و جلوگیری از استقرار پل شناور دستور رسیدگی صادر می کند!!؟ ]

(در صفحات ۴۵۰-۴۵۲ همان کتاب) نیروی دریایی آمادگی جنگی ندارد

۷- " . . . دستور داده شد که ناو شاهنشاهی سیمرغ به فرماندهی نائبروان جعفر فزونی و ناو شاهنشاهی شهباز به فرماندهی ناو سروان فرج الله رسائی ضمن حفاظت از تاسیسات نفتی مراقب ۸ فرورد کشتی های پناهنده آلمانی و ایتالیائی باشند. ولی چون کلیه ناوهای ایرانی از ایتالیا خریداری شده بودند و بعلت بروز جنگ، دو سال بود که نمی توانستند وسائل یدکی از ایتالیا وارد کنند و این برای ناوهای که بیش از ۱۲ سال از عمرشان می گذشت ضربه بزرگی بود و در نتیجه آمادگی رزمی ناوها بطور قابل ملاحظه ای پائین آمده بود . . . در بندر شاهپور ناوهای سیمرغ و شهباز بین ۵ کشتی آلمانی و ۳ کشتی ایتالیائی که هر یک به فاصله یک مایل از یکدیگر لنگر انداخته بودند قرار داشتند. در ساعت چهار بامداد سوم شهریور، ۱۶ ناو مجهز انگلیسی و استرالیائی وارد لنگر گاه بندر شاهپور شده و برای تصرف کشتی های آلمانی و ایتالیائی و ناوهای جنگی ایران وارد مبارزه گردیدند. در همان لحظات اول دو کشتی آلمانی و سه کشتی ایتالیائی بدست کارکنانشان منفجر شدند و فقط سه کشتی آلمانی سالم بدست دشمن رسیدند. ناوهای ایرانی که مواد منفجره برای انهدام ناوها نداشتند، [ چگونه ممکن است ناوی که در ماموریت جنگی است مهمات بهمراه خود نداشته باشد؟! ضمناً برای غرق ناو کافی بود والو های زیر ناو بنام ( Sea Cocks ) را باز می کردند، با ورود آب بداخل ناو در مدتی کوتاه ناو غرق می گردید. ] تصمیم گرفتند با استفاده از بنزین ناوها را منفجر نمایند ولی ناگهان خود را در محاصره سربازان انگلیسی دیدند. [ سربازان انگلیسی با چتر نجات بر روی ناو های ایران فرود نیامدند، بلکه از راه دریا با کشتی و یا قایقهای مخصوص وارد ناو شده اند، چگونه ممکن است این قایقها به ناو نزدیک شده و ناویانی که در روی عرشه مشغول نگهبانی بودند از نزدیک شدن دشمن با خبر نشوند؟! ] و از آنجائی که ناوهای ایرانی بارها برای تعمیرات سالیانه به تعمیرگاههایشان رفته بودند از این رو بخوبی از همه سوراخ و سنبه ها خبر داشتند . بطوریکه بلافاصله پس از تصرف کشتی نقاط حساس آنرا اشغال کردند . . . از سوی دیگر، نیروهای پیاده انگلیس نیز در ساحل پیاده شدند و تازه ما به مفهوم واقعی نطق چهار روز پیش چرچیل که گفته بود: " برای کمک به شوروی چاره ای نداریم جز اینکه از طریق خاور میانه وارد شویم پی بردیم . " ]

نویسنده وقایع خود تصدیق کرده است که از چند روز قبل از حمله قریب الوقوع انگلیسی ها مطلع بوده اند! پس چرا خود را آماده نبرد نکرده بودند؟! [در صفحه ۴۵۸ همان کتاب.) سرباز تسلیم می شوند در پل نو ( مرز بین ایران و عراق در شمال خرمشهر) تمام افراد، (۴۰۰۰ نفر) تفنگ های خود را زمین گذاشته و پرچم سفیدی در دست یکی از آنها بود. سروان عبدي هم در کنار افرادی که بوسیله سربازان هندی محاصره شده بودند ایستاده بود. تمام افراد را سوار کامیون کرده و بسمت بصره روان شدند. (داود امینی در کتاب " از سوم تا بیست و پنجم شهریور " در مورد سوم شهریور چنین می نویسد):

" اخطاری که نمایندگان دو دولت بصورت یادداشتی به نخست وزیر وقت دادند خیلی مهم بود .

سرنوشت کشور دچار بزرگترین پیش آمدها شده و ممکن بود ارکان دولت و کاخ فرمانروایی زمامداران وقت با سرعت غیر قابل وصفی واژگون شود . بالاخره جنگ کار خودش را کرده و به سرزمین ایران نیز سرایت نموده بود. بمب افکنهای بیگانه در آسمان کشور پیدا شده و واحدهای زره پوش از مرز ها گذشته و بطرف شهرهای مهم در حرکت و روان بودند.

آقای منصور ( نخست وزیر ) خیر وحشت آوری شنیده و مجبور بود بدون درنگ شاه را که در تمام امور مملکت دخالت و با اقتدار کامل به همه کارها رسیدگی می نمود، از چگونگی این پیش آمد بس مهم مطلع گرداند و خیلی زود بود و بایستی مدتی تامل و حوصله و شکیبایی بخرج داد تا هوا کاملاً روشن شود و شاه از خواب خوش برخاسته و صبحانه خود را صرف کند وگرنه با شنیدن این خبر غیر مترقبه سخت عصبانی شده و نخواهد توانست بر اوضاع آشفته مربوط شده و مهام کار را بدست گیرد.

یکساعت و نیم در انتظار بودن و دقیقه شماری کردن و با حالت عصبانی و اضطراب قدم زدن آنهم در موقعی که بهیچوجه خبری از اوضاع دور دست کشور بدست نیست و اطلاع نداشتن از اینکه در نقاط دور دست، در مرزها، در شهر های نزدیک سر حد چه وقایعی رخ می دهد و سرنوشت کشور چه خواهد شد واقعاً خیلی

مشکل و طاقت فرسا است.

علی منصور سخت نگران و مشوش بود زیرا بخوبی متوجه بود که سرنوشت کشور و میلیونها نفوس آن دچار خطر بزرگی شده است، خطری که تنها در نتیجه عدم توجه و سهل انگاری فرمانروای مملکت رخ داده است.

بالاخره حالت انتظار پایان یافته و منصور در حالی که یادداشتهای دو دولت را در دست داشت از منزل خارج و بطرف سعد آباد حرکت نمود.

آقای منصور جلو درب بزرگ کاخ سعد آباد از اتومبیل پیاده شده و راه دفتر مخصوص را پیش گرفت تا اطلاع حاصل کند که آیا شاه از خواب بیدار شده است یا نه ولی در سر پیچ یکی از خیابانها با شاه که زیر یکرشته درختهای تنومند و سبز و خرم مشغول قدم زدن و تفکر بود، تصادف نموده و پس از تعظیم بسوی شخص اول کشور پیش رفت. شاه از حضور غیر مترقبه، زودتر از موقع، شتاب و عجله و رنگ پریدگی رنگ او دریافت که بامداد سوم شهریور ماه مانند همه صبحگاهان دوره فرمانروائی جنبه عادی و معمولی ندارد و بایستی حادثه مهمی رخ داده باشد، به این مناسبت با عجله تمام سؤال کرد: "ها مگر چه شده؟ چرا رنگت پریده است؟ اتفاق بدی افتاده است؟"

نخست وزیر پس از کمی تامل و رفع تشنج و نگرانی ظاهری خود پاسخ داد: "بلی قربان، اتفاق بدی روی داده است. ساعت چهار بعد از نیمه شب بوسیله نمایندگان دو دولت اتحاد جماهیر شوروی و انگلیس دو یادداشت به خدمتگذار داده شده است و بطور خلاصه حاکی از عبور واحدهای جنگی دو دولت به خاک ماست."

شاه از شنیدن این سخن سخت نگران شده و در بهت و حیرت فرو رفت و شاید پیش خود فکر می کرد که چرا با درخواستهای دو کشور همسایه که همیشه روابط دوستانه و نزدیک با ایران داشتند، موافقت نکرده است...

میرزا جواد خان عامری - کفیل وزارت خارجه هنگام حمله به ایران در کتاب "خاطره ها" خاطرات خود را بچاپ رسانیده است که بخشی از آن را در این جا می آوریم:

## احضار سفرای انگلیس و روسیه

"... اعلیحضرت فرمودند: "تو برو سفیر روس و انگلیس را بیار پیش من". ... وقتی با سفرای روس و انگلیس وارد دفتر شاه شدم اعلیحضرت تکیه به میزشان داده و ایستاده بودند. بمحض ورود ما فرمودند: از آقایان پرسید این کار چه بوده است؟ ما که با هم خصومتی نداشتیم؟ خیلی هم روابط مان خوب بوده است؟

چون بولارد روسی هم می دانست به روسی با سفیر روس گفت و گویی کرد و پس از آنکه چیزهایی با هم گفتند بعرض رساندند: والله ما اطلاع نداریم علت چیست؟ فقط میدانیم دولتهای متبوع ما دستور داده اند به دولت ایران اطلاع دهیم که قوای ما از دو طرف در پیشروی هستند.

شاه همچنان که به میز تکیه داده بود فرمود سه صندلی آوردند و اجازه داد بنشینیم. بعد به من فرمود: "به اینها بگو آخر من هم مسئولیت دارم باید بدانم که قوای شما برای چه آمده اند، شما که به ما اعلام جنگ نکرده اید. ورود قوای خارجی يك اعلان جنگی می خواهد، يك چیزی می خواهد، يك دلیلی می خواهد. ما روابط مان خوب بود!"

دو سفیر جواب دادند ما اینها را نمی دانیم. اعلیحضرت گفتند: "نمی دانید که آخر من هم وظایفی دارم. اگر جنگی بود باید تکلیف خودم را بدانم. اینکه نمی شود. اگر چیزی می خواستید چرا به ما نگفتید؟" ... بولارد نگاهی به اسمیرنوف کرد و گفت: بنظر ما قضیه مربوط به آلمانیها است. اعلیحضرت فرمودند: "من همه آلمانیها را از ایران بیرون می کنم، بعد چه می شود؟" باز آن دو نگاهی به هم کردند و پس از مذاکره گفتند: ما که نمی دانستیم. اجازه بدهید به دول متبوع خود تلگرافی اطلاع بدهیم و بعد نتیجه را به شما بگوئیم."

در مورد ملاقات سفرای روس و انگلیس با رضا شاه در روز سوم شهریور ۱۳۲۰ ریچارد استوارت با مراجعه به اسناد محرمانه وزارت خارجه آمریکا و انگلیس، در کتاب خود که به فارسی ترجمه شده است بنام "در آخرین روزهای رضا شاه" به جزئیات بیشتری اشاره کرده و می نویسد:

" هنگامی که سفرای دو دولت وارد تالار کاخ شدند، شاه در حالیکه یادداشت‌هایی سیاسی آنان را که قبلاً به منصور داده بودند، در دست داشت با خشم فریاد زد: " این چه وضعی است؟ من که اطمینان داده بودم اکثر آلمانیها از ایران اخراج خواهند شد. امروز صبح خبردار شدم که قوای هر دو ی شما از جنوب و شمال حمله کرده و هشت کشتی متعلق به محور را در خلیج فارس تصرف کرده اند " و بعد بی آنکه منتظر پاسخ بماند با طعنه افزودند که اگر علت این حمله این است که آلمان بسیاری از کشورهای اروپائی را تصرف کرده و انگلیس و شوروی هم می خواهند همان بلا را بر سر ایران بیاورند کشورش خیلی ضعیف تر از آنست که بتواند در برابر قوای دو دولت مقاومت کند، ولی اگر هدف اصلی اخراج آلمانیها از ایران است در این صورت قبلاً تدابیر لازم اتخاذ شده است. . . ." و به نمایندگان دو دولت متفق اطمینان داد: "من حاضرم همانطور که در یادداشت شما تذکر داده شده بود، ظرف یک هفته تمام آلمانیها را به استثنای چند نفر از ایران اخراج کنم. فقط به من بگوئید اگر آلمانیها را بیرون کنم دولتهای انگلیس و شوروی چه خواهند کرد؟" شاه تقاضا کرد به منظور پرهیز از خونریزی مخاصمات قطع شود و قول داد هر کاری را امکان داشته باشد برای اخراج آلمانیها خواهد کرد و افزود: " دیروز دستور دادم تمام آلمانیهای مقیم تبریز اخراج شوند، ولی اگر امروز قوای شما به ایران حمله کرده اند فایده این کار چیست؟ "

هم بولارد و هم اسمیرنوف یقین حاصل کردند که وزیران شاه او را از حقایق اوضاع آگاه نکرده اند. بنابراین دو سفیر جزئیات خطر نازیها را در ایران به شاه توضیح دادند. بسیاری از این اطلاعات برای شاه تازگی داشت. آنگاه شاه پرسید آیا انگلستان و شوروی با ایران در حال جنگ هستند؟ بولارد به او اطمینان داد که طبق دستور العمل دولت متبوعش این اقدامات به هیچوجه علیه ملت ایران نیست. شاه به سفیران دو گانه تاکید کرد که ایران ناچار است به مقاومت در برابر تجاوز ادامه دهد و افزود تا پاسخ دو دولت نرسد هیچ کار دیگری نمی توان کرد. . . ."

\* ۳ شهریور ماه ۱۳۲۰

دولت شوروی با تسلیم تذکاریه ای به دولت ایران اسامی چند نفر از اتباع آلمانی مقیم ایران را ذکر کرد و با اشاره به خطراتی که از این راه دولت و شوروی را تهدید

میکند، متذکر شد که هجوم نیروهای شوروی به ایران با استناد ماده ۶ معاهده ۱۹۲۱ و به منظور دفاع از خاک شوروی صورت گرفته است.

### ۳ شهریور ۱۳۲۰ رضا شاه مشروطه خواه می شود

(نقل از کتاب تاریخ بیست ساله ایران)

ساعت ۸ صبح شورای وزیران در حضور شاه تشکیل شد و تا یک بعد از ظهر طول کشید و آن روز پس از چندین سال، پادشاه این کشور دموکرات برای اولین مرتبه بطور " مشروطه وار" با وزیرایش شور کرد و از آنها چاره جوئی خواست و مسئولیت ملی وزرا را در مقابل کشور متذکر گردید . . .

ولی متأسفانه قدری دیر بود! در ضمن مذاکرات طولانی شاه با صراحت و صداقت بی سابقه ای اعتراف کرد به اینکه این عملیات فقط بر علیه شخص اوست و متفقین می خواهند وجود او نباشد، و الا با ایران کاری ندارند. ایکاش ایران دوستی راسخ او بر خود پسندی و خود خواهی مزمزش در چند روز پیش غالب شده و این اعتراف صادقانه را دو هفته قبل کرده بود . . . ولی او این کار را نمی توانست بکند زیرا یکی از بزرگترین معایب اختیار مطلق داشتن در حکومتها همین است که (بقول آندره مورا) انسان، ولو هر قدر هم با فکر و صالح باشد، پس از چند سال خود مختاری، دیگر " سر حد ممکنات" از چشمش پوشیده می شود، و بقدری مست غرور می گردد که حقیقتاً خود را نابغه تصور کرده و هیچ کاری را از حیثه قدرت خود خارج نمی بیند، تا حدی که (مثل شاه ما) خود را به تنهایی قادر به مقاومت با روس و انگلیس نیز می پندارد . . .

۳ شهریور ۱۳۲۰ (نقل از کتاب "از سوم تا بیست و پنجم شهریور")

مقارن ساعت چهار بعد از ظهر سرلشگر ضرغامی رئیس ستاد ارتش برای دومین بار در کاخ بیلاقی سعد آباد بحضور شاه رسید و پس از تقدیم گزارشهای رسیده از شهرستانها و آخرین خبر مربوط به عملیات جنگی انتظار داشت از فرمانده عالی ارتش دستورات لازم و صریح و روشنی دریافت دارد ولی شاه که در نتیجه این پیش آمد سخت عصبانی و آشفته شده بود به رئیس ستاد ارتش دستور داد که فرمانی



صادر کند تا لشکر های پادگان مرکز از سربازخانه ها خارج و در بیرون شهر موضع بگیرند. در ضمن از نظر حفظ ظاهر يك ستاد جنگي بزرگ ارتشداران ایجاد گردد و کارمندی آن بعهدہ عده ای از افسران ارشد و با معلومات سپرده شود ولی درباره تکلیف و وظیفه لشکرهای خارج هیچگونه دستوری نمی دهد.

۳ شهریور ماه ۱۳۲۰ (نقل از کتاب "از سوم شهریور تا فاجعه آذربایجان" تألیف کوهی کرمانی)

### \*اعلامیه شماره ۱ ستاد ارتش

۱- ساعت چهار روز سوم شهریور ماه ارتش شوروی در شمال و ارتش انگلیس در باختر و جنوب باختری مرزهای کشور را مورد تجاوز و تعرض قرار داده اند.

۲- شهرهای تبریز، اردبیل، رضائیه، خوی، اهر، میاندوب، ماکو، مهاباد، بناب، رشت، حسن کیاده، میانه، اهواز، و بندر پهلوی مورد بمباران هوایی واقع و تلفات وارده نسبت به مردم غیر نظامی زیاد و نسبت به نظامیان با وجودی که سربازخانه ها را بمباران می نمودند معذالک تلفات نسبتاً کم بوده است. يك هواپیمای مهاجم در ناحیه تبریز در نتیجه تیراندازی توپخانه ضد هوایی سرنگون شد.

۳- نیروی موتوریزه و مکانیزه شوروی در محور جلفا - مرند و پل دشت ماکو - قره ضیاء الدین و نیروی مکانیزه ارتش انگلیس در محور خانقین قصر شیرین و نفت خانه - گیلان و آبادان و بندر شاهپور و قصر شیخ بتعرض پرداخته اند.

۴- نیروی دریایی شوروی در کرانه های دریای خزر و نیروی دریایی انگلیس در بندر شاهپور و خرمشهر تعرض نمودند.

۵- واحد های ارتش شاهنشاهی که غافلگیر شده اند [با داشتن آن همه اطلاعات و پیشگیری ها از قبل، چگونه ممکن است ستاد ارتش شاهنشاهی اعلام کند که: "غافلگیر" شده اند!؟] در حدود امکان به استقبال آنها شتافتند و در نقاط مختلف با آنها تماس حاصل نموده و بدفاع پرداخته اند و دو ارباب زره پوش مهاجم در منطقه باختر مورد اصابت و از کار افتاده و پیشروی مهاجمین را متوقف ساخته اند.

۶- در کلیه مناطق شمالی و باختری روحیه اهالی بسیار خوب و عموماً تقاضای دخول در صفوف ارتش و حرکت به جبهه را برای دفاع از میهن می نمایند.]

\* ۳ شهریور ماه ۱۳۲۰

به دستور رضا شاه لشگر های يك و دو پادگان مركز به خارج از تهران انتقال یافتند و در اطراف تهران بحالت دفاعي در آمدند .

۳ شهریور ماه ۱۳۲۰

چهار دوره از سربازان احتیاط یعنی متولدین ۱۲۹۷ و ۱۲۹۶ و ۱۲۹۵ و ۱۲۹۴ به خدمت احضار شدند . [ البته روی کاغذ.]

۴ شهریور ماه ۱۳۲۰ لشگر رضائیه به ترکیه پناهنده می شود!

در اثر بمباران و حمله قوای شوروی و انگلستان به ایران لشگر های تبریز، رضائیه، رشت، مشهد، اردبیل، گرگان متلاشی شدند و فرماندهان محل خدمت خود را ترك نمودند . عده ای از افسران لشگر رضائیه باتفاق همه افراد مسلح تحت فرماندهی سرگرد زنگنه ( بالغ بر ۸۰ افسر و ۱۲۰۰ درجه دار و سرباز) به مرز ترکیه پناهنده شده و قبل از ورود به خاک ترکیه اسلحه خود را تسلیم مرزداران ترکیه کردند .

[ نظامیان وطن دوست و شجاع ایران بجای مقاومت در برابر قوای دشمن پای بفرار گذارده و با تسلیم سلاح خود به کشور ترکیه پناهنده می شوند؟! ]

۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ ارتش ایران تسلیم می شود

( نقل از گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی )

دولت ایران رسماً اعلام کرد به منظور جلوگیری از جنگ و خونریزی و ویران شدن شهر های بی دفاع، به نیرو های نظامی در کلیه جبهه ها دستور ترك مخاصمه داده شده، و مراتب به اطلاع دولتهای انگلستان و شوروی نیز رسیده است .

(نقل از کتاب "پدر و پسر" به نوشته محمود طلوعی )

با وجود اعلام ترك مخاصمه و دستور عدم مقاومت به نیروهای نظامی ایران ، پیشروی نیروهای روس و انگلیس، که توأم با عملیات خصمانه و بمباران شهر ها بود ادامه داشت. رضا شاه که از روسها بیش از انگلیسی ها وحشت داشت و تصور می کرد هدف آنها تصرف تهران و نابود ساختن او و خاندانش می باشد، به فکر انتقال پایتخت به اصفهان افتاد و مقدماً تصمیم گرفت اعضای خانواده سلطنتی را به اصفهان بفرستد.

۶ شهریور ماه ۱۳۲۰ رضا شاه فروغی را نخست وزیر می کند

بفرمان شاهنشاه محمد علی فروغی مامور تشکیل کابینه شد. در این کابینه علی سهیلی به سمت وزیر امور خارجه و سرلشکر محمد نجوان به سمت وزیر جنگ گمارده شدند.

ابراهیم خواجه نوری در بیوگرافی علی سهیلی وزیر امور خارجه در مورد اولین ژست سیاسی سهیلی چنین نوشته است:

" سهیلی وظایف وزارت خارجه آن روز خود را کاملاً مطابق مقتضیات سیاست انجام داد و اولین تظاهر رسمیش نامه ای بود که بشرح زیر از طرف دولت ایران به رفیق اسمیرنوف (سفير شوروي) و سر ریدر بولارد (سفير انگلیس) نوشت:

" خاطر آن جناب مستحضر است که دولت شاهنشاهی ایران با رعایت سیاست بیطرفی پیوسته کوشش داشته است مناسبات دوستانه خود را بویژه با دولتهای همسایه خود محفوظ بدارد. در اینموقع هم که نیروهای جنگی اتحاد جماهیر شوروی و انگلیس وارد خاک ایران گردیده اند، دولت ایران برای ابراز کمال حسن نیت و حفظ مناسبات همجواری، مبادرت به جنگ ننموده است. با اینحال قوای آن دولت اقدام بعملیات جنگی و بمباران شهرها نموده است و نیروی پادگان ایران در شهرستانها هم طبعاً در مقابل حمله ای که به آنها شده است ناگزیر از خود دفاع و مقاومت نموده است.

اینک به استحضار خاطر عالی می رساند که دولت شاهنشاهی ایران برای اثبات نیت صلح خواهانه خود دستور داده نیروی دولتی بکلی ترك مقاومت نموده و از هر گونه اقدامی خودداری نمایند. انتظار دارد قوای آن دولت هم حرکت خود را متوقف ساخته و عملیات جنگی را متروک دارند. این تصمیم دولت به اطلاع نمایندگان دول دیگر هم می رسد."

سهیلی و فروغی با این یادداشت ماهرانه و بجا تا اندازه ای عوارض اعلامیه اولی و آخری بزرگ ارتشتاران فرمانده را جبران کردند.

حسین مکی در کتاب تاریخ بیست ساله ایران در جلد هفتم صفحه ۳۱۵ چنین نوشته است:

### \*یافتن سوراخ دعا

"نامه ترك مقاومتی که سهیلی در روز ششم شهریور به متفقین فرستاد زیاد حسن اثر بخشید، و او توانست با همین يك نامه، تر و چسبان، خود را در دل آنها جا کند. مهاجمین آن روز، که متفقین امروز ما هستند هرگز باور نمی کردند که کار به این آسانی و معامله به این ارزانی تمام شود.

زیرا اولاً آنها بخوبی می دانستند که ایرانیها با وجود فشار خمود آور و احساسات کش آن بیست ساله، معذالك با کوچترین، وزش نسیم مناسبی یکمرتبه آتش وطن پرستی و غیرت ملی شان شعله ور می شود و اگر شعله ور شد دیگر در آن موقع بهیچوجه از مرگ و جانبازی هراسی ندارند، و البته چنانکه گفته اند: " کسی که از مرگ نترسد مغلوب نشدنی است."

ثانیاً در نتیجه تبلیغات متمادی و مکرری که مامورین پهلوی و خود انگلیسی ها در ظرف بیست سال راجع به قدرت آرتش ایران در دنیا کرده بودند، امر به خود متفقین هم، تا اندازه ای مشتبه شده بود، و تصور می کردند که حقیقتاً " علی - آباد هم شهری است."

شایع بود که بعضی از افسران شوروی، بعد از پیمان اتفاق، به همقطاران ایرانی خود گفته بودند، که در شب حمله به ایران فرمانده به ما تذکر داده و خاطر نشان کرده بود که " ایران دارای قشون کم ولی منظم و رشیدی است، و ایرانیان مردان سلحشور و بی باکی هستند در واقع ایران را باید يك آلمان کوچکتری تصور کرده و مستعد همه قسم فداکاری باشید."

ثالثاً بطور قطع طغیان عراقیها نتیجه بسیار شومی برای ما ایجاد کرد، و انگلیسی ها را شدیداً نسبت به ایران ظنین نمود - لابد پیش خود می گفتند " يك ملت سه میلیونی کوچک عراق با وجود آنهمه قراردادها، و با وجود آنهمه محبتهایی که از ما دیده اند، وقتی به اشاره يك " رشید عالی " و يك " مفتی " حاضر می شوند پنجه به روی امپراتوری بریتانیای کبیر بزنند، و ۲۵ هواپیمای ما را روی زمین نابود کنند و حتی دور سفارت را محاصره کرده و همه ساکنین آن را بر خلاف قوانین بین المللی در

سفارت توقیف و تهدید بقتل نمایند. . . خوب، پس ایران چه خواهد کرد؟  
 يك ايران به اين پهناوري، با اين كوههاي صعب العبوري كه هر يك سنگر تسخير  
 نشدني بشمار مي رود، با اين مردمان كم خرج سخت جاني كه فقط با يك قرص نان  
 بلوط سه روز در قله هاي مرتفع جنگ مي كنند و از هيچ چيز نمي ترسند! خوب،  
 تكليف ما با يك چنين كشوري چه خواهد شد؟

خاصه كه اقلأ ده سال تمام است كه آلمانها با تحمل مخارج هنگفت مشغول تشكيلات  
 جاسوسي و تبليغاتي وسيعي شده و حتي در دهات دور دست نفوذ کرده و سم تبليغات  
 خود را پاشيده اند."

"متفقين امروز ما مثل آم مار گزيده، همين كه آن روز ديدند تعصب جاهلانه يك  
 كلنل عراقي با كمك مفتي و رشيد عالي يك چنين مزاحمتي مي تواند برايشان ايجاد  
 كند، از اين درس عبرت گرفته و نخواستند لحظات حياتي و غير قابل جبران آن  
 روزهاي جنگ را صرف مناقشات طولاني با ايران كنند و بنابر اين با تجهيزات كافي  
 و وافي شبانه به جنگ ما آمدند، ولي تصور نمي كردند، در ظرف فقط سه روز، به  
 اين سهولت نامه اي مبني بر "ترك مقاومت" از وزير خارجه ما دريافت دارند."  
 حسين مكّي در جلد هفتم كتاب خود در صفحه ۳۲۳ چنين نوشته است:

"... از روزي كه، بنا به پيشنهاد ضرغامی، شاه خوش باور ما فرمان ايجاد"  
 قرارگاه كل بزرگ ارتشتاران فرمانده" را صادر كرد، غالب سرداران رستم صولت  
 ما مي دانستند كه، با وجود يك چنين عنوان دهان پر كني، تمام خيمه و خرگاه"  
 بزرگ ارتشتاران فرمانده!" "بغير از يك چادر خيمه شب بازي و يك عمارت مجلل  
 باشگاه افسران، چيز ديگري نيست...!"

بهمين جهت پس از اينكه "بزرگ ارتشتاران فرمانده" اولين و آخرين اعلاميه مجلل  
 و مهيب خود را صادر كرد، فوري متذکر شد كه هر قدر هم اين عنوان مجلل و  
 مهيب باشد، در مقابل توپ و تانك و طياره هاي امپراتوري كبير بریتانیا و دولت  
 اتحاد جماهیر شوروي زياد"هيبت" ندارد و بطوري كه خودشان منصفانه اعتراف  
 داشتند از برکت خوبي تشكيلات و انضباط شان، حتي كاه كافي براي اسب و بنزين  
 براي رسانيدن وسائل موتوريزه خود به كرج هم نداشتند... خدا پدرشان را بيامرزد  
 كه دم آخر اقلأ اين انصاف را بخرج داده و نگذاشتند بيهوده عده زيادي از جوانان ما

. ( که غیرت ملی و از خود گذشتگی صادقانه شان اشک در چشم هر ایرانی وطن دوست می آورد ) نفله شوند . . .

ستاد پس از انتشار آن اعلامیه فوق العاده جالب توجه ! تلویحاً بعرض شاه می رساند که مقاومت ما هیچ فایده ای برای کشور شاهنشاهی ندارد، بلکه بعکس بسیار مضر هم هست زیرا تا هنوز وقت باقی است و تا مقاومت جنبه خصومت پیدا نکرده، با ترک مقاومت، بیشتر احتمال می رود که از مذاکرات سیاسی جاری نتیجه مطلوبی بدست آید .

بر طبق آن پیشنهاد، شاه اجازه می دهد که هیاتی مرکب از امرا و یکی دو تا از وزرا جمع شده و شورائی بنام " شورای عالی دفاع کشور" تشکیل دهند. روز پنجم شهریور این شورا در باشگاه افسران بوجود می آید و سهیلی هم در آن شرکت می کند.

#### \*توخالی بودن امرای ارتش ایران

هنوز وارد مذاکرات و مباحثات اساسی نشده بودند که سهیلی ورق بعضی از حریفان ارتشی را خواند، و فهمید که آن دلاوران لشگری از معلومات دانشگاه جنگ خود استفاده کرده و می خواهند طوری با حملات "گازنبری" وزرای کشور را در محاصره محظور ببندازند که پیشنهاد " ترک مقاومت " از زبان آنها در صورت مجلس نوشته شود .

ولی سهیلی کسی نبود که از این قبیل کلاهها به سرش برود : فوراً در مقابل دشمن وضعیت تدافعی گرفته و با شلیک خنده و شوخی جواب آنها را اینطور داد که:

" مقاومت یا ترک مقاومت از مطالب فنی نظامی است و فقط شما امرای لشگری می توانید قوه و قدرت ارتش را سنجیده و در این خصوص اظهار عقیده راسخ بنمائید . " کم کم پرده از روی کار برداشته شد و گذشته از اعتراف به بی ساز و برگی ارتش، بعضی از آن دلاوران هم بنای عجز و لابه را نیز گذاشتند بعنوان اینکه زن و بچه ما چه تقصیری کرده اند که به کشتن بروند . . .

خلاصه در آن موقع باریک، میزان توانائی مالی و روحی ارتش معلوم و روشن گردید و در صورت مجلسی به مضمون زیر انشاء و امضا شد :

بفرمان مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی شورای عالی دفاع در ساعت ۱۲

روز پنجم شهریور ماه ۱۳۲۰ در ستاد ارتش مرکب از هیات دولت و ستاد جنگی و فرماندهان پادگان مرکز و فرمانده لشکر های يك و دو تشکیل و پس از بررسی اوضاع نظامی و گزارش ستاد جنگی به پیشگاه مبارك ملوکانه و مذاکراتی که با نمایندگان دولتین انگلیس و شوروی نموده بودند شورا تصمیم گرفت که پیشنهاد نماید: چون مواضع دفاعی مهم بدست نیروی بیگانه افتاده و امر مقاومت با فرض آنکه لشکر های يك و دو مرکز برای آخرین وهله در حاشیه پایتخت دفاع نمایند هیچگونه فایده ای را برای کشور شاهنشاهی نخواهد داشت، در صورتی که اگر امروز اعلامیه ای از طرف دولت مبتنی بر ترك مقاومت صادر و به سفارتخانه ها ابلاغ بشود بیشتر احتمال می رود از مذاکرات سیاسی که فعلاً در جریان است نتیجه بهتری بدست آید." (آیا تصمیم شورای عالی دفاع خواننده را بیاد اعلامیه بیطرفی شورای فرماندهان ارتش شاهنشاهی در صبح روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نمی اندازد؟! )

پس از وقوع حادثه سوم شهریور، شاه که انتظار چنین ضربه ای را نداشت، ضمن اقداماتی که بدان توسل جست، در مقام تنبیه امرای ارتش بر آمد، همزمان با این کار سرلشکر محمد نجوان (امیر موثق) را به وزارت جنگ منصوب کرد. سپهبد نجوان در خاطر خود در این باره چنین می نویسد:

" سالها قبل از سوم شهریور ۱۳۲۰ تا روز پنجم شهریور ماه آن سال من رئیس بازرسی وزارت جنگ بودم. . . . صبح ششم شهریورماه در حدود ساعت ۶ تلفن منزلم بصدا در آمده و از آنطرف سیم متصدی دفتر اداره تشریفات دربار مرا به سعد آباد برای شرفیابی احضار نمود. فوراً خود را به سعد آباد رسانیده و در قصر شخصی اعلیحضرت رضا شاه که دارای ۳ اتاق بود، حضور پیدا کردم.

شاه تازه حمام گرفته بود. چند دقیقه ای نگذشت که تشریف آورده بمجرد ورود با عصبانیت زیادی به من فرمودند: " آیا می دانی این زردان و گردنکشان با من چه کردند و چطور ارتشی را که با خون جگر مجوز کرده بودم نابود نمودند؟ "

عرض کردم: کم و بیش اطلاع دارم و قطعاً اعلیحضرت می دانند من طرح مزبور را که برای امضاء من آورده بودند امضاء نکرده و آنرا مخالف قوانین موجود و بالاخره اضمحلال ایران دانستم و مخصوصاً این مطلب را چند بار تذکر دادم.

رضا شاه در جواب فرمودند : می دانم و علت اینکه امروز شما را احضار نمودم برای این است در این موقع در میان امرای ارتش کسی را بهتر از شما برای تصدی پست وزارت جنگ نمی دانم فوراً خود را به فروغی معرفی و در وزارت جنگ مشغول کار شوید.

در موقع خروج رضا شاه دستم را گرفته فرمودند : " خیانتی که يك مشت امرای بیوطن به این ملت نمودند در صفحات تاریخ ضبط خواهد شد. . . " ] این امرا همه ایرانی و منتخب و دست چین شده شخص رضا شاه بودند، پس از چه کسی گله مند است؟! ]

وقتی شاه این سخنان را ادا می کرد بیاد ۲۰ سال قبل یعنی سال ۱۳۰۰ شمسی افتادم که به اتفاق رضا شاه که آن روزها پست وزارت جنگ را در کابینه قوام السلطنه عهده دار بودند در فرح آباد به حضور احمد شاه قاجار بار یافته و شاه آینده ایران پپاس دوستی که با من داشتند مقام ( امیر تومانی ) را از آخرین پادشاه قاجار برایم گرفتند و در آن شرفیابی جمله ای به احمد شاه گفتند که عین آن را ۲۰ سال بعد تکرار نمودند آن جمله این بود " خیانتی که يك مشت بی وطن به این ملت نمودند در صفحات تاریخ ضبط خواهد شد. " ( آیا تاریخ دوباره تکرار نشد؟! )

سپهبد محمد نخجوان در دنباله خاطرات خود ادامه می دهد :

" . . . وقتی وارد اتاق شدم فروغی پس از تعارفات موضوع صحبت را به مرخص کردن سربازان و ویلانی و سرگردانی هزاران نفر از دهاتیها که در جاده شهر ری ، قم ، کرج و ورامین در حال حرکت به دهات خود بودند برد. وزرا خیلی ناراحتی داشتند. عده ای می گفتند نکند سربازان لخت و گرسنه به خانه ها و مغازه های مردم حمله کرده و جنجالی بر پا نمایند."

" عده ای دیگر نگران بودند که نکند این عده از سربازان بی پناه بین راه و در بیابان و کوه از تشنگی و بی غذایی تلف شوند. من هر دو نظریه را تأیید نموده گفتم : بیش از یکساعت نیست که متصدی وزارت جنگ شدم آنچه بفکر می رسد این است که همین امروز چند کامیون نان و آب به جاده های خارج شهر حرکت داده و سربازان را از تشنگی و گرسنگی نجات دهیم . این فکر مورد قبول قرار گرفت. فوراً با شهردار تهران داخل مذاکره شدم و کامیون های پر از نان و چند اتومبیل آتش نشانی



مملو از آب شاه نموده به طرف جاده قم و ورامین حرکت دادیم و نان و آب را میان سربازان مرخص شده تقسیم و خوشبختانه به این طریق از خطراتی که انتظار می رفت جلوگیری شد." [ دولت‌مردان کشور شاهنشاهی از این نگرانند که سربازان مرخص شده به خانه ها و مغازه ها ایشان حمله کنند! ولی از تجاوز و اشغال کشور وسیله قوای خارجی کوچکترین ناراحتی بخود راه نمی دهند! ]

فردا صبح که هفتم شهریور بود برای تقدیم گزارش به کاخ سعد آباد رفتم. وقتی با شاه روبرو شدم تمام بدنش از شدت احساسات می لرزید. می فرمودند: "شب قبل به باغشاه رفته بودند، تک و تنها به لشکر یک رفته و وقتی دیدند سرباز خانه بزرگ و با عظمت باغشاه خالی شده کنار درختی ایستاده ساعتی در فکر فرو رفته و آهی از ته دل بر آورده و با یکدنیا غم و اندوه به قصر سلطنتی بازگشت نمودند. . . ."

۶ شهریور ماه ۱۳۲۰ - ریچارد استوارت در " طلوع خورشید در آبادان"، چنین نوشته است:

"سر پاس مختاری رئیس شهربانی مورد ترس و نفرت مردم در ساعت ۵ بعد از ظهر به کاخ سعد آباد احضار شد. رضا شاه در حالی که نگرانی هایش را از آینده برای مختاری شرح می داد هیجان زده و خسته می نمود و می گفت: " نمی دانم چه اتفاقاتی خواهد افتاد. بنا بر این تصمیم گرفته ام خانواده ام را به اصفهان بفرستم. اگر اوضاع بدتر شود خودم هم بعداً به آنها ملحق خواهم شد". سپس به مختاری دستور داد مخفیانه ترتیب عزیمت خانواده سلطنتی را بدهد. . . ."

در جای دیگر استوارت چنین نوشته است:

"در غرب ایران یک ستون موتوریزه شوروی که از تبریز عزیمت کرده بود وارد کردستان شد و به شهر کرد نشین میاندوآب رسید و این در حالی بود که هزاران سرباز وحشت زده ایرانی لشکر سوم تبریز خود را به زحمت به آنجا رسانده بودند. سربازان مزبور که مدت چهار روز در راه بودند کلمه ای درباره ترک مخاصمه نشنیده بودند. آنها مدتها قبل سلاحهای سنگین خود را رها کرده بودند. . . . همین که تانکهای شوروی نزدیک شدند، افسران ایرانی به سربازانشان دستور دادند در پس تپه های خاکی پناه بگیرند و با تفنگهایشان شلیک کنند. تعدادی از سربازان سینه خیز به سوی این مواضع رفتند، ولی هیچکدامشان شلیک نکردند، زیرا گلوله هایشان

در برابر تانکها بی اثر بود. ایرانیان سلاحهایشان را به زمین افکندند و تسلیم شدند. سربازان روسی و ارمنی اسرا را محاصره کردند و هر شنی با ارزشی مخصوصاً ساعت آنان را از آنها گرفتند و آنان را گله وار به سوی تبریز باز گرداندند. . . ."

۸ شهریور ماه ۱۳۲۰

در اثر تصمیم شورای عالی نظام و ابلاغ آن به واحدهای نظامی تمام پادگان های تهران و شهر ها خالی از سرباز شد و سربازان در خیابانها گرسنه و تشنه براه افتادند و به سوی دهات خود روان شدند. مقداری از اثاثیه پادگان ها توسط درجه داران غارت شد.

#### ۹ شهریور ماه ۱۳۲۰ کتک خوردن امراء ارتش

رضا شاه کلیه امراء امضا کنندگان طرح مرخصی سربازان وظیفه و استخدام سرباز پیمانی را به کاخ سعد آباد احضار کرد و به آنها نسبت خیانت داد و سرلشگر احمد نجوان کفیل وزارت جنگ و سرتیپ علی ریاضی رئیس اداره مهندسی ارتش و سرپرست رکن دوم ستاد ارتش را مسبب چنین طرخی تشخیص داد و در نتیجه هر دو نفر را به شدت مجروح و مضروب نمود و پس از خلع درجه آنها را زندانی نمود و دستور داد نامبردگان بابت این خیانت در دادگاه زمان جنگ محاکمه شوند. سایر امراء در جلسه نیز از شاه کتک خوردند.

#### ۱۰ شهریور ماه ۱۳۲۰ (ابراهیم خواجه نوری می نویسد)

" . . . در همان روزها شاه باز يك روز سهيلي را خواست و پس از ادای چند فرمول شاهانه يك مرتبه با لحن مستاصلي گفت: " سهيلي چه باید کرد من چه باید بکنم . . . بگو . . . هر چه در دلت است بگو نترس . . . آزادي بگو. " سهيلي با قیافه متاثر و محزوني سر خود را پائین انداخت و خط نازك لبش مستورتر گشت .

چه بگوید؟ چه می تواند بگوید؟

شخصی که بیست سال تمام به تنهایی بجای همه تصمیم گرفته و با صلابت به دیگران دیکته می کرده، امروز از سهيلي می خواهد که بجای او تصمیم بگیرد، و به خود او دلالت کند که " چه باید بکند " !

- نترس... بگو... چرا ساکتی؟

- قربان آنچه بنظر چاکر می رسد انجام آن دیر شده... و موقع گذشته است.

- منظورت چیست... توضیح بده.

- منظور چاکر این است که اگر چندی پیش مجلس را قدری آزاد و بنا بر این مسئول فرموده و بهمین طریق به دنیا معرفی کرده بودند امروز می توانستیم مصونیت و بی مسئولیتی شاه مشروطه را به رخ آنها بکشیم و بار مسئولیت تمام حوادث را به دوش مرجع رسمی، که عبارت از مجلس باشد، گذاشته و مقام سلطنت را از هر شائبه ای فارغ جلوه دهیم... ولی حیف قدری دیر شده و موقع این کار هم دیگر گذشته است

".

خلاصه شاه از مشورتی هم که ناچاراً در آخر کار با وزیر خارجه خود کرد نتیجه ای نگرفت، و همانطور متوحش و مضطرب غالب شبها را تا صبح بی خوابی می کشید و دم به دم به فرماندار نظامی پایتخت تلفن می کرد: "سپهبد، بیداری؟ خبر تازه چه داری...؟ قشون متفقین از کجا ها گذشته اند...؟ بچند فرسخی پایتخت رسیده اند؟

در کتاب "پاسخ به تاریخ" نوشته محمد رضا شاه پهلوی در صفحه ۵۱ به این موضوع اشاره شده است به این شرح:

### از یک سرگرد انگلیسی دستور بگیرم؟

" متفقین به دولت ایران اطلاع دادند که قوای مسلح آن ها در ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ تهران را اشغال خواهند کرد. به محض دریافت این خبر پدرم به من گفت: آیا تو فکر می کنی که من حاضرم از یک سرگرد انگلیسی دستور بگیرم؟ در روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ پدرم استعفا داد. مجلس شورای ملی استعفای پدرم را پذیرفت و به اتفاق آرا تائید کرد... "

سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس در ایران در کتاب شتر ها باید بروند که بعد از پایان ماموریتش در ایران به رشته تحریر در آورده است می نویسد:

" ورود قوای خارجی به ایران با این که برای ایرانیان بسیار دردناک و ناراحت کننده بود، ولی اکثر آنها امید داشتند که این جریان حد اقل باعث رهایی ملت از دست رضا شاه بشود. آنها استدلال می کردند که دلیل عمده حمله قوای خارجی به ایران مربوط به سیاستهای غلط رضا شاه در مورد متفقین است و چون اعمال او باعث تحریک متفقین برای حمله به ایران شده، لذا شك نیست که سر انجام متفقین رضا شاه را از کار برکنار خواهند کرد. ولی ما حساب می کردیم که اگر نیازهای جنگی متفقین به نحو احسن تامین شود و در اجرای مهمترین خواسته ما که - که چیزی جز حمل سریع محمولات و کمکهای نظامی از طریق ایران به خاک شوروی نبود - خللی وارد نشود، مسایل مربوط به حکومت ایران را به خود ایرانیان واگذار کنیم. حال آنکه ملت ایران به این امر رضایت نمی دادند و خود را رودر روی شاهی می دیدند که نه قادر بودند او را از کار برکنار کنند و نه می توانستند اعمال و رفتار او را تحت کنترل در آورند. . . در نظر ایرانیان ادامه سلطنت رضا شاه بعد از حمله متفقین، نوعی اثبات کننده اعتقاد عمومی راجع به حمایت انگلیسی ها از او بود. . . "

" ولی این قضیه دیری نپایید، زیرا ما توانستیم با آغاز پخش برنامه فارسی از لندن و دهلی تاحد زیادی بر این مشکل فائق آییم و با تکذیب شایعات بی اساس و مطرح نمودن و پاسخ گفتن به بسیاری از سئوالات مربوط به رضا شاه، ذهن مردم را نسبت به حقایق روشن کنیم. . . "

" پخش این برنامه ها با این که رضایت خاطر فراوانی در بین ایرانیان به وجود آورد، ولی بسیار طبیعی است که خشم رضا شاه را بر می انگیزد و روال حکومت او را مختل می ساخت. تا جایی که گهگاه به مذاکراتی - نه چندان جدی - با نخست وزیرش می پرداخت و مسئله امکان کناره گیری از سلطنت را با او مطرح می ساخت، که البته فروغی پیوسته با نظری بسیار جدی به این مسئله می نگرست و به دلیل اعتقادی که به مبانی مشروطه داشت چنین نشان می داد که تا رضا شاه بر تخت سلطنت نشسته، محال است بتوان به اجرای اصلاحات مورد نظر اقدام کرد."

" . . . در این میان گروهی از نمایندگان مجلس نیز - با این که همگی مستقیماً منتخب شخص رضا شاه بودند - زمزمه هایی در مورد لزوم برقراری حکومت مشروطه آغاز نمودند و به دنبال آن تا بدانجا پیش رفتند که حتی گروهی از آنان خواستار

استیضاح شاه شدند و نظرشان هم این بود که فقط به این ترتیب خواهند توانست رضا شاه را به کناره گیری از سلطنت و ادار سازند .

سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس در تهران درباره چگونگی استعفای رضا شاه شرحی نوشته و می گوید: "صبح روز ۱۶ سپتامبر ( ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ ) موقعی که خبر عزیمت قوای شوروی از قزوین به سوی تهران با تلفن به رضا شاه اطلاع داده شد او یقین کرد که روسها برای سرنگونیش از سلطنت عازم تهران هستند . . . فوراً فروغی را احضار کرد و تصمیم خود را در مورد کناره گیری از سلطنت به نفع پسر بزرگش با او در میان نهاد. فروغی نیز بلافاصله متن استعفا نامه را تنظیم کرد و رضا شاه که می ترسید پس از ورود نیروهای شوروی به تهران، او را دستگیر و به سیبری تبعید کنند، پس از امضای آن تهران را به عزم اصفهان ترك کرد . . ." و در دنباله آن اضافه کرده است " فروغی پس از گرفتن استعفای رضا شاه و پیش از آنکه به مجلس برود متن استعفا نامه شاه را به سفارت انگلیس آورد تا آن را برویت من برساند. من در این ملاقات فروغی را خیلی خوشحال می دیدم و این طور به نظرم آمد که او احساس می کند در ایران ورق برگشته و اوضاع دگرگون شده است ! "

( از کتاب شتر ها باید بروند صفحات ۵۸ - ۵۷ )

سرلشگر محمد نخجوان در دنباله خاطرات خود اضافه کرده است :

" . . . صبح ۲۵ شهریور طبق معمول به کاخ سعد آباد رفتم تا گزارش شب قبل را بعرض برسانم . در مدخل کاخ افسران گارد سلطنتی گفتند: اعلیحضرت به کاخ مرمر تشریف برده اند. فوراً بطرف شهر حرکت و خود را به سر در سنگی رساندم . ورود من به قصر شهری درست موقعی بود که اتومبیل اعلیحضرت فقید از خیابانهای جنوبی کاخ خارج شده بود و از طریق خیابان سپه بطرف اصفهان در حرکت بود.

جویای اعلیحضرت شدم. گفتند از سلطنت استعفا داده و به اصفهان رفتند. اجازه شرفیابی به حضور شاهنشاه جدید را خواستم . فوراً اجازه کسب گردید و به حضور رسیدم . اعلیحضرت جدید جریان را حکایت نموده و گفتند : فروغی به مجلس رفته تا موضوع را به اطلاع نمایندگان برساند بد نیست شما باشید تا نخست وزیر از مجلس

بباید . . . پس از ورود فروغی، از من تقاضا کردند با مقامات سفارت انگلیس و شوروی تماس گرفته تا قشون دو کشور بدون خونریزی یا تظاهر وارد تهران شوند. بلافاصله به وزارت جنگ رفته و هنگامی که از پله ها بالا می رفتم یکی از افسران ارشد که تازه از استعفای رضا شاه با خبر شده بود زیر گوش من گفت: "هم اکنون قصد خروج از تهران را دارم چقدر خوب است تا دیر نشده شما هم از تهران خارج شوید چون شورویها به شما که تحصیلات خود را در روسیه تزاری پایان رسانیده اید ظنن می باشند و خدای نخواستہ شاید خطراتی برای شما داشته باشد".

در جواب گفتم: "از هر گونه خطری استقبال خواهم کرد. بقول آقای فروغی نخست وزیر" می آیند و می روند و به کسی هم کاری ندارند." شما هم اگر وطن را دوست دارید قرار را بر فرار ترجیح دهید و نگذارید دوستان و بستگان شما از طرز خروجتان از تهران دچار تشویش و ناراحتی روحی شوند." در کتاب خاطرت سلیمان بهبودی در صفحات ۲۴۱ - ۲۴۰ مطالبی به شرح زیر در مورد روز ۲۵ شهریور نوشته شده است:

### دعوا سر لحاف ملا است

" . . . اعلیحضرت همایونی به بنده فرمودند با کرج تماس بگیر ببین از قوای روسها خبری دارند یا نه. با تلفن با کرج تماس گرفتم. کرج گفت این طور شایع است ولی هنوز خبری نیست . . . بعد با والاحضرت ولیعهد آمدند نزدیک تلفن و به بنده فرمودند بگو اتومبیل مرا بیاورند و یک اتومبیل هم با یک نفر آبدار با لوازم فوراً آماده کنید و به سرلشکر بوذرجمهری هم دستور بدهید چهار اتومبیل سواری فوراً بفرستند. همه این ها که فرمودند قبلاً آماده شده بود. در این موقع والاحضرت ولیعهد به اعلیحضرت همایونی عرض کردند حالا که شما می روید ممکن است قوای روس وارد تهران بشود و در تهران انقلاب بشود. اعلیحضرت همایونی به صدای بلند قاه قاه خندیدند و فرمودند خیر آقا تمام این اوضاع برای لحاف ملاست. منظور من هستم، من که رفتم دیگر خبری نیست و انقلاب هم نخواهد شد. "

با توجه به مدارك فوق، می توان به نتایج زیرین رسید :

۱- رضا شاه خطر را حس کرده بود. و می دانست که اتفاقاتی علیه او و کشورش در شرف وقوع است.

نگرانی او از هنگام شروع جنگ دوم جهانی افزایش یافته بود. او از یک طرف برای برقراری روابط دوستانه و انعقاد قرارداد جدید بازرگانی با کشور شوروی همسایه بزرگ شمالی، دستوراتی را صادر ؛ و از طرف دیگر، روابط بازرگانی و نظامی خود را با آلمان نازی ادامه داد.

با توجه به اطلاعات فراوانی که از گوشه و کنار دنیا در مورد حمله احتمالی روسیه و انگلستان به ایران، به گوش رضا شاه می رسید، برای جلوگیری از غافلگیر شدن، اقداماتی از این جمله کرد: اظهار عدم رضایت از کار دولت، دادن هشدار به مردم برای آمادگی در مقابل حوادث ناگهانی، صدور فرمان احضار افراد احتیاط پنج دوره، تجدید نظر در قوانین مربوط به مهاجرت اتباع بیگانه، لغو مرخصی بیش از یکهزار فارغ التحصیلان دانشکده افسری و سایر نظامیان، اعزام هزار و هفتاد دو تن از افسران ایرانی به نقاط مرزی در شمال و جنوب، اعزام چهار هزارافراد نظامی به مرز ایران و عراق در شمال خرمشهر، و دستورات مشابه دیگری، که همگی آنها نشان دهنده نگرانی او از حمله احتمالی دو همسایه شمالی و جنوبی به ایران بود، خاصه نطق او در مراسم اعطای گواهینامه های فارغ التحصیلان دانشکده افسری که متفقین آنرا بمنزله و مقدمه بسیج عمومی ارتش ایران پذیرفتند. با این وجود رضا شاه شایعه حمله متفقین به ایران را جدی فرض نکرد و به عنوان فرمانده کل قوا، دستورات اکیدی به منظور رودرویی با حمله احتمالی به فرماندهان ارتشی صادر نکرد.

۲- در مقابل نگرانی های رضا شاه . از بی اطلاعی و بی توجهی و از عدم صداقت و فراست مسئولین کشوری و لشگری منتخب او به هشدار ها و گوشه و کنایه های رضا شاه انسان بحیرت می افتد و بوضوح متوجه می شود که آنها با اعمال و کردار خود نشان دادند که با تمام وجود برای خنثی کردن دستورات وی از انجام هر عملی خودداری نکرده اند ! در صورتیکه در کمال آسانی ممکن بود از وقوع حادثه جلوگیری شود و هرگز چنین پیشامدی که ایران را دچار مشکلات و مصائب فراوان

ساخت، روی ندهد!

یکی از علل وقوع این پیشامد ناگوار، می تواند خالی بودن اطراف رضا شاه از مردمان صدیق و فهیم و دور اندیش باشد.

در اینگونه مواقع قدر مردان کاری و فهیم و صدیق شناخته می شود، نخست وزیر و وزیر خارجه و سفرای ایران در لندن و مسکو و واشنگتن می بایستی کسانی می بودند که بی پروا عقاید و نظرات خود را بگویند و رضا شاه را به تامل و تفکر و پرهیز از روش حاد و تند وادارند.

با توجه به مفاد معاهده ۱۹۲۱ منعقد بین ایران و شوروی خاصه ماده ۶ آن، جای تعجب است که رضا شاه و وزرای مربوطه و نمایندگان مجلس آنرا از مد نظر دور نگهداشته و متوجه عواقب احتمالی آن نشده بودند! همانطور که در صفحات پیش به آن اشاره رفت، دولت اتحاد جماهیر شوروی بخود حق می داد که در صورت احساس خطر در سرحدات ایران، ارتش خود را به خاک ایران وارد کند. این سهل انگاری محتملاً بعثت بی توجهی ما ایرانیها به وقایع ای که در گذشته دور یا نزدیک در کشورمان رخ داد مربوط است. در حقیقت گذشته برای ایرانیها معنی و مفهومی نداشته و ندارد و شاید هم در آینده نخواهد داشت!

تا وقتی که آلمان به روسیه اعلان جنگ نداده بود، رضا شاه از هر فرصتی استفاده می کرد و فشارهایی به انگلیس وارد می آورد. چنانکه فردای شکست فرانسه و موقعی که انگلستان از همه طرف مایوس و یک تنه در مقابل خصم ایستادگی می کرد، چند میلیون طلبی که ایران از بابت نفت داشت وصول نمود. ولی همین که آلمان به روسیه حمله کرد، با وجود اینکه اکثر رجال و مردم ایران تصور می کردند که شوروی هم مانند لهستان و فرانسه از پا در خواهد آمد، شاه سیاست خود را تغییر داد و دانست که اگر در گذشته برای ایران مقدر بود که از نفاق روس و انگلیس استفاده کند و استقامتی نشان دهد، روزی که این دو حریف قوی پنجه دست به دست هم بدهند ضدیت جزئی بیش نخواهد بود."

در گزارش محرمانه ای از سر ریدر بولارد که به تاریخ ۷ مه ۱۹۴۱ (۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۰) به وزارت خارجه انگلیس فرستاده شده، آمده است: "شاه تقریباً مورد نفرت همگان و از جمله ماست که حامیان او تصور می شویم... اقدام برای



تغییر شاه و حتی سلسله او مردم پسند خواهد بود."

سر ریدر بولارد در کتاب دیگر خود بنام شتر ها باید بروند می نویسد :  
 " همه جا این طور تبلیغ کرده شده است که انگلیسی ها رضا شاه را به تخت نشاندند  
 و او را حفظ کردند تا منافعشان را محفوظ نگاه دارد . . . و این واقعاً تأسف آور بود  
 که درست در زمانی که ما احتیاج به همراهی و مساعدت مردم ایران داشتیم آنها به  
 سرزنش ما بپردازند و از این که حامی شاه مورد تنفرشان بودیم اظهار گله مندی  
 بنمایند . . . "

بر خلاف دستورات صریح رضا شاه در مورد لغو مرخصی کلیه افراد نظامی و  
 برقراری آماده باش، اغلب فرماندهان نظامی از جمله فرمانده نیروی دریایی جنوب  
 عده ای از افراد نیروی دریایی را که عهده دار مشاغل حساسی بودند به مرخصی  
 سالیانه اعزام کرد علاوه بر این ناوهای نیروی دریایی مستقر در بندر شاهپور و  
 آبادان و خرمشهر نه تنها در حالت آماده باش بسر نمی بردند، بلکه فاقد مهمات نیز  
 بودند .

در کتاب طلوع آفتاب در آبادان نوشته ریچارد استوارت در صفحه ۱۱۳ چنین نوشته  
 شده است :

" . . . در سربازخانه ای در شرق آبادان افراد نظامی با صدای انفجار ناو پلنگ از  
 خواب پریده و بدون برداشتن اسلحه و مهمات خود پای به فرار گذاردند. ناوسروان  
 مقدم با سرعت به طرف اسلحه خانه دوید تا خود را مسلح سازد، ولی مشاهده نمود  
 که در اسلحه خانه قفل است و تا روشن شدن هوا کسی نمی توانست قفل در را باز  
 کند. با شنیدن غرش پرواز یک هواپیما در بالای سر افراد وحشت زده نظامی بی  
 اسلحه، آنها را بطرف نخلستانهای اطراف رودخانه بهمنشیر فراری داد . "

در خرمشهر و آبادان با وجود اینکه دو ناو جنگی انگلیس از روز قبل در مقابل ناو  
 پلنگ در آبادان و در مقابل پایگاه نیروی دریایی در خرمشهر لنگر انداخته بودند،  
 مسئولان نیروی دریایی حضور این دو ناو جنگی را جدی نگرفته و طبق معمول  
 افسران و ملوانان ایرانی بی خبر از همه جا در خواب بودند !

در بندر شاهپور که در شبهای قبل از سوم شهریور چراغهای بندر خاموش می شد،  
 در آن شب چراغها تا صبح روشن بودند. روشن بودن این چراغها به ۱۳ فروند

ناوهای جنگی انگلیسی، استرالیایی و هندی امکان داد تا راه خود را در تاریکی شب تشخیص داده و به سهولت وارد لنگرگاه بندر شاهپور بشوند و خود را به ۸ فروند کشتی تجارتي آلمانی و ایتالیایی که به ایران پناهنده شده بودند و دو فروند ناو جنگی ایرانی که مامور حفاظت بندر گاه شاپور و کشتیهای تجارتي بودند، برسانند و همه آن ها را خلع سلاح کنند! [ در آن زمان، ورود به لنگر گاه بندر شاهپور در تاریکی شب بدون برخورداری از نور چراغ برای هدایت کشتیها غیر عملی بود.]

از چند ماه قبل ناخدا عبدالله ظلي از طرف ستاد ارتش ماموریت پیدا کرده بود که در بندر شاهپور به عنوان فرمانده نظامی مستقر گردیده و حفاظت بندر را به عهده گیرد. این افسر با افراد نظامی تحت امرش نه تنها در مقابل تجاوز نیروهای انگلیسی مقاومتی نمی کند بلکه صبح روز بعد به با لباس تمام رسمی روی ناو سر فرماندهی انگلیسی رفته و شمشیر خود را تسلیم فرمانده انگلیسی کرد! ( لازم به یاد آوری است که در سال ۱۳۲۷ ناخدا ظلي که به درجه دریاداری مفتخر شده بود به سمت فرماندهی نیروی دریایی جنوب گمارده شد. )

در خرمشهر ۴۰۰۰ افراد نظامی اعزامی به منطقه پل نو که ماموریت جلوگیری از تجاوز نیروهای بیگانه را بداخل ایران به عهده داشتند، بدون شلیک حتی يك گلوله جملگی تسلیم قوای هندی شدند که از روی پل لاستیکی عبور کرده و خود را به خاک ایران رسانده بودند!

در تهران رئیس ستاد ارتش سرلشگر ضرغامی تا چندین ساعت پس از حمله نیروهای متفقین به ایران از این حمله با خبر نشده بود. به این معنی که نه تنها نخست وزیر کشور اجازه نداشت که بدون اطلاع رضا شاه رابطه ای با رئیس ستاد برقرار کند و او را مطلع گرداند، بلکه سیستم ارتباطی از طریق بیسیم یا تلفن بین واحد های ارتشی در گوشه و کنار کشور و بخصوص در مجاورت مرزهای طولانی کشور و ستاد ارتش و یا مرکز فرماندهی ( ستاد بزرگ ارتشتاران ) نیز وجود نداشت! هر يك از واحدهای ارتشی در خارج از تهران اجازه داشتند فقط در ساعتی از پیش تعیین شده در هر روز از طریق بی سیم با ستاد ارتش تماس برقرار کنند! و بنظر می رسد، بهیچ ترتیبی، برقراری ارتباط بین واحد ها و مرکز فرماندهی در مواقع بحرانی پیش بینی نشده بود!

بدون تردید در صورت حمله احتمالی نیروهای نظامی شوروی و انگلیس به ایران، هیچگونه طرح یا برنامه‌ی برای روبرو شدن با نیروهای خارجی از قبل تهیه نشده و یا در تحت تهیه نبود و واحد‌های مختلف ارتشی ایران فاقد هر گونه دستور العملی در این مورد بودند!

همه می‌دانند که در آن دوران، کشور انگلستان برای راه اندازی خود روها، زرهپوشهای ارتش، هواپیماهای جنگی، ناوگان جنگی و تجاری و صنایع خود، در انگلستان و کشورهای مستعمراتی اش نیاز صد در صد به نفت پالایش شده در پالایشگاه آبادان را داشت. بنابر این رضا شاه می‌توانست با تهیه طرحی در صورت لزوم با اعزام نیروهای نظامی ایران به مناطق نفت خیز و جزیره آبادان، کنترل صدور نفت را بدست گرفته و به دشمن هشدار دهد که در صورت حمله به خاک ایران کلیه تاسیسات نفتی را منفجر خواهد کرد. با اعلام این مطلب، مسلماً امکان خطر حمله احتمالی متفقین کمتر می‌شد!

در کشوری که همه تصمیم‌گیری‌ها به دستور رضا شاه انجام می‌گرفت، چگونه ممکن است سرلشگر احمد نجفیان کفیل وزارت جنگ و سرتیپ‌علی ریاضی، بدون اجازه رضا شاه فرمان خاتمه خدمت کلیه سربازان وظیفه را صادر کرده و بسرعت به مرحله اجرا در آورده و با این عمل [خیانت] ارتش یکصد و پنجاه هزار نفری ایران که برای ایجادش بالغ بر ۲۰ سال صرف وقت شده بود، یکباره از هم پاشیده شود؟!؟

در کتاب "پاسخ به تاریخ" نوشته محمد رضا شاه پهلوی در صفحه ۵۱ به این موضوع اشاره شده است به این شرح:

از یک سرگرد انگلیسی دستور بگیرم؟

" متفقین به دولت ایران اطلاع دادند که قوای مسلح آن‌ها در ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ تهران را اشغال خواهند کرد. به محض دریافت این خبر پدرم به من گفت: آیا تو فکر می‌کنی که من حاضر از یک سرگرد انگلیسی دستور بگیرم؟ در روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ پدرم استعفا داد. مجلس شورای ملی استعفای پدرم را پذیرفت و به اتفاق آرا

تائید کرد . . . "

سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس در ایران در کتاب شتر ها باید بروند که بعد از پایان ماموریتش در ایران به رشته تحریر در آورده است می نویسد :

" ورود قوای خارجی به ایران با این که برای ایرانیان بسیار دردناک و ناراحت کننده بود، ولی اکثر آنها امید داشتند که این جریان حد اقل باعث رهایی ملت از دست رضا شاه بشود. آنها استدلال می کردند که دلیل عمده حمله قوای خارجی به ایران مربوط به سیاستهای غلط رضا شاه در مورد متفقین است و چون اعمال او باعث تحریک متفقین برای حمله به ایران شده، لذا شك نیست که سر انجام متفقین رضا شاه را از کار برکنار خواهند کرد. ولی ما حساب می کردیم که اگر نیازهای جنگی متفقین به نحو احسن تامین شود و در اجرای مهمترین خواسته ما که - که چیزی جز حمل سریع محمولات و کمکهای نظامی از طریق ایران به خاک شوروی نبود - خللی وارد نشود، مسایل مربوط به حکومت ایران را به خود ایرانیان واگذار کنیم . حال آنکه ملت ایران به این امر رضایت نمی دادند و خود را رودر روی شاهی می دیدند که نه قادر بودند او را از کار برکنار کنند و نه می توانستند اعمال و رفتار او را تحت کنترل در آورند. . . در نظر ایرانیان ادامه سلطنت رضا شاه بعد از حمله متفقین، نوعی اثبات کننده اعتقاد عمومی راجع به حمایت انگلیسی ها از او بود . . . "

" ولی این قضیه دیری نپایید ، زیرا ما توانستیم با آغاز پخش برنامه فارسی از لندن و دهلی تاحد زیادی بر این مشکل فائق آییم و با تکذیب شایعات بی اساس و مطرح نمودن و پاسخ گفتن به بسیاری از سئوالات مربوط به رضا شاه، ذهن مردم را نسبت به حقایق روشن کنیم . . . "

" پخش این برنامه ها با این که رضایت خاطر فراوانی در بین ایرانیان به وجود آورد، ولی بسیار طبیعی است که خشم رضا شاه را بر می انگیزد و روال حکومت او را مخنث می ساخت. تا جایی که گهگاه به مذاکراتی - نه چندان جدی - با نخست وزیرش می پرداخت و مسئله امکان کناره گیری از سلطنت را با او مطرح می ساخت، که البته فروغی پیوسته با نظری بسیار جدی به این مسئله می نگریست و به دلیل اعتقادی که به مبانی مشروطه داشت چنین نشان می داد که تا رضا شاه بر تخت سلطنت نشسته، محال است بتوان به اجرای اصلاحات مورد نظر اقدام کرد."

" . . . در این میان گروهی از نمایندگان مجلس نیز - با این که همگی مستقیماً منتخب

شخص رضا شاه بودند - زمزمه هایی در مورد لزوم برقراری حکومت مشروطه آغاز نمودند و به دنبال آن تا بدانجا پیش رفتند که حتی گروهی از آنان خواستار استیضاح شاه شدند و نظرشان هم این بود که فقط به این ترتیب خواهند توانست رضا شاه را به کناره گیری از سلطنت و ادار سازند

سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس در تهران درباره چگونگی استعفای رضا شاه شرحی نوشته و می گوید: "صبح روز ۱۶ سپتامبر ( ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ ) موقعی که خبر عزیمت قوای شوروی از قزوین به سوی تهران با تلفن به رضا شاه اطلاع داده شد او یقین کرد که روسها برای سرنگونیش از سلطنت عازم تهران هستند . . . فوراً فروغی را احضار کرد و تصمیم خود را در مورد کناره گیری از سلطنت به نفع پسر بزرگش با او در میان نهاد. فروغی نیز بلافاصله متن استعفا نامه را تنظیم کرد و رضا شاه که می ترسید پس از ورود نیروهای شوروی به تهران، او را دستگیر و به سیبری تبعید کنند، پس از امضای آن تهران را به عزم اصفهان ترك کرد . . ." و در دنباله آن اضافه کرده است " فروغی پس از گرفتن استعفای رضا شاه و پیش از آنکه به مجلس برود متن استعفا نامه شاه را به سفارت انگلیس آورد تا آن را برویت من برساند. من در این ملاقات فروغی را خیلی خوشحال می دیدم و این طور به نظرم آمد که او احساس می کند در ایران ورق برگشته و اوضاع دگرگون شده است ! "

( از کتاب شتر ها باید بروند صفحات ۵۸ - ۵۷ )

سرلشگر محمد نخجوان در دنباله خاطرات خود اضافه کرده است :

" . . . صبح ۲۵ شهریور طبق معمول به کاخ سعد آباد رفتم تا گزارش شب قبل را بعرض برسانم . در مدخل کاخ افسران گارد سلطنتی گفتند: اعلیحضرت به کاخ مرمم تشریف برده اند. فوراً بطرف شهر حرکت و خود را به سر در سنگی رساندم . ورود من به قصر شهری درست موقعی بود که اتومبیل اعلیحضرت فقید از خیابانهای جنوبی کاخ خارج شده بود و از طریق خیابان سپه بطرف اصفهان در حرکت بود.

جویای اعلیحضرت شدم. گفتند از سلطنت استعفا داده و به اصفهان رفتند. اجازه شرفیابی به حضور شاهنشاه جدید را خواستم. فوراً اجازه کسب گردید و به حضور رسیدم. اعلیحضرت جدید جریان را حکایت نموده و گفتند: فروغی به مجلس رفته تا موضوع را به اطلاع نمایندگان برساند بد نیست شما باشید تا نخست وزیر از مجلس بیاید. . . . پس از ورود فروغی، از من تقاضا کردند با مقامات سفارت انگلیس و شوروی تماس گرفته تا قشون دو کشور بدون خونریزی یا تظاهر وارد تهران شوند. بلافاصله به وزارت جنگ رفته و هنگامی که از پله ها بالا می رفتم یکی از افسران ارشد که تازه از استعفای رضا شاه با خبر شده بود زیر گوش من گفت: "هم اکنون قصد خروج از تهران را دارم چقدر خوب است تا دیر نشده شما هم از تهران خارج شوید چون شورویها به شما که تحصیلات خود را در روسیه تزاری بپایان رسانیده اید ظنن می باشند و خدای نخواستہ شاید خطراتی برای شما داشته باشد." در جواب گفتم: "از هر گونه خطری استقبال خواهم کرد. بقول آقای فروغی نخست وزیر" می آیند و می روند و به کسی هم کاری ندارند." شما هم اگر وطن را دوست دارید قرار را بر فرار ترجیح دهید و نگذارید دوستان و بستگان شما از طرز خروجتان از تهران دچار تشویش و ناراحتی روحی شوند." در کتاب خاطرت سلیمان بهبودی در صفحات ۲۴۱ - ۲۴۰ مطالبی به شرح زیر در مورد روز ۲۵ شهریور نوشته شده است:

### دعوا سر لحاف ملا است

"... اعلیحضرت همایونی به بنده فرمودند با کرج تماس بگیر بین از قوای روسها خبری دارند یا نه. با تلفن با کرج تماس گرفتم. کرج گفت این طور شایع است ولی هنوز خبری نیست... بعد با والاحضرت ولیعهد آمدند نزدیک تلفن و به بنده فرمودند بگو اتومبیل مرا بیاورند و یک اتومبیل هم با یک نفر آبدار با لوازم فوراً آماده کنید و به سرلشگر بوذرجمهری هم دستور دهید چهار اتومبیل سواری فوراً بفرستند. همه این ها که فرمودند قبلاً آماده شده بود. در این موقع والاحضرت ولیعهد به اعلیحضرت همایونی عرض کردند حالا که شما می روید ممکن است قوای روس وارد تهران بشود و در تهران انقلاب بشود. اعلیحضرت همایونی به صدای بلند قاه قاه خندیدند و

فرمودند خیر آقا تمام این اوضاع برای لحاف ملاست. منظور من هستم، من که رفتم دیگر خبری نیست و انقلاب هم نخواهد شد. "

با توجه به مدارک فوق، می توان به نتایج زیرین رسید :

۱- رضا شاه خطر را حس کرده بود. و می دانست که اتفاقاتی علیه او و کشورش در شرف وقوع است.

نگرانی او از هنگام شروع جنگ دوم جهانی افزایش یافته بود. او از یک طرف برای برقراری روابط دوستانه و انعقاد قرارداد جدید بازرگانی با کشور شوروی همسایه بزرگ شمالی، دستوراتی را صادر ؛ و از طرف دیگر، روابط بازرگانی و نظامی خود را با آلمان نازی ادامه داد.

با توجه به اطلاعات فراوانی که از گوشه و کنار دنیا در مورد حمله احتمالی روسیه و انگلستان به ایران، به گوش رضا شاه می رسید، برای جلوگیری از غافلگیر شدن، اقداماتی از این جمله کرد: اظهار عدم رضایت از کار دولت، دادن هشدار به مردم برای آمادگی در مقابل حوادث ناگهانی، صدور فرمان احضار افراد احتیاط پنج دوره، تجدید نظر در قوانین مربوط به مهاجرت اتباع بیگانه، لغو مرخصی بیش از یک‌هزار فارغ التحصیلان دانشکده افسری و سایر نظامیان، اعزام هزار و هفتاد و تن از افسران ایرانی به نقاط مرزی در شمال و جنوب، اعزام چهار هزار افراد نظامی به مرز ایران و عراق در شمال خرمشهر، و دستورات مشابه دیگری، که همگی آنها نشان دهنده نگرانی او از حمله احتمالی دو همسایه شمالی و جنوبی به ایران بود، خاصه نطق او در مراسم اعطای گواهینامه های فارغ التحصیلان دانشکده افسری که متفقین آنرا بمنزله و مقدمه بسیج عمومی ارتش ایران پذیرفتند. با این وجود رضا شاه شایعه حمله متفقین به ایران را جدی فرض نکرد و به عنوان فرمانده کل قوا، دستورات اکیدی به منظور رودرویی با حمله احتمالی به فرماندهان ارتشی صادر نکرد.

۲- در مقابل نگرانی های رضا شاه . از بی اطلاعی و بی توجهی و از عدم صداقت و فراست مسئولین کشوری و لشگری منتخب او به هشدار ها و گوشه و کنایه های رضا شاه انسان بحیرت می افتد و بوضوح متوجه می شود که آنها با اعمال و کردار خود نشان دادند که با تمام وجود برای خنثی کردن دستورات وی از انجام هر عملی

خودداری نکرده اند! در صورتیکه در کمال آسانی ممکن بود از وقوع حادثه جلوگیری شود و هرگز چنین پیشامدی که ایران را دچار مشکلات و مصائب فراوان ساخت، روی ندهد!

یکی از علل وقوع این پیشامد ناگوار، می تواند خالی بودن اطراف رضا شاه از مردمان صدیق و فهیم و دور اندیش باشد.

در اینگونه مواقع قدر مردان کاری و فهیم و صدیق شناخته می شود، نخست وزیر و وزیر خارجه و سفیرای ایران در لندن و مسکو و واشنگتن می بایستی کسانی می بودند که بی پروا عقاید و نظرات خود را بگویند و رضا شاه را به تأمل و تفکر و پرهیز از روش حاد و تند وادارند.

با توجه به مفاد معاهده ۱۹۲۱ منعقد بین ایران و شوروی خاصه ماده ۶ آن، جای تعجب است که رضا شاه و وزرای مربوطه و نمایندگان مجلس آنرا از مد نظر دور نگهداشته و متوجه عواقب احتمالی آن نشده بودند! همانطور که در صفحات پیش به آن اشاره رفت، دولت اتحاد جماهیر شوروی بخود حق می داد که در صورت احساس خطر در سرحدات ایران، ارتش خود را به خاک ایران وارد کند. این سهل انگاری محتملاً بعلت بی توجهی ما ایرانیها به وقایع ای که در گذشته دور یا نزدیک در کشورمان رخ داد مربوط است. در حقیقت گذشته برای ایرانیها معنی و مفهومی نداشته و ندارد و شاید هم در آینده خواهد داشت!

تا وقتی که آلمان به روسیه اعلان جنگ نداده بود، رضا شاه از هر فرصتی استفاده می کرد و فشارهایی به انگلیس وارد می آورد. چنانکه فردای شکست فرانسه و موقعی که انگلستان از همه طرف مایوس و یک تنه در مقابل خصم ایستادگی می کرد، چند میلیون طلبی که ایران از بابت نفت داشت وصول نمود. ولی همین که آلمان به روسیه حمله کرد، با وجود اینکه اکثر رجال و مردم ایران تصور می کردند که شوروی هم مانند لهستان و فرانسه از پا در خواهد آمد، شاه سیاست خود را تغییر داد و دانست که اگر در گذشته برای ایران مقدور بود که از نفاق روس و انگلیس استفاده کند و استقامتی نشان دهد، روزی که این دو حریف قوی پنجه دست به دست هم بدهند ضدیت جزئی بیش نخواهد بود."

در گزارش محرمانه ای از سر ریدر بولارد که به تاریخ ۷ مه ۱۹۴۱ (۱۷



اردیبهشت ۱۳۲۰) به وزارت خارجه انگلیس فرستاده شده، آمده است: "شاه تقریباً مورد نفرت همگان و از جمله ماست که حامیان او تصور می شویم . . . اقدام برای تغییر شاه و حتی سلسله او مردم پسند خواهد بود."

سر ریدر بولارد در کتاب دیگر خود بنام شترها باید بروند می نویسد: "همه جا این طور تبلیغ کرده شده است که انگلیسی ها رضا شاه را به تخت نشاندند و او را حفظ کردند تا منافعشان را محفوظ نگاه دارد . . . و این واقعاً تاسف آور بود که درست در زمانی که ما احتیاج به همراهی و مساعدت مردم ایران داشتیم آنها به سرزنش ما بپردازند و از این که حامی شاه مورد تفرشان بودیم اظهار گله مندی بنمایند . . ."

بر خلاف دستورات صریح رضا شاه در مورد لغو مرخصی کلیه افراد نظامی و برقراری آماده باش، اغلب فرماندهان نظامی از جمله فرمانده نیروی دریایی جنوب عده ای از افراد نیروی دریایی را که عهده دار مشاغل حساسی بودند به مرخصی سالیانه اعزام کرد علاوه بر این ناوهای نیروی دریایی مستقر در بندر شاهپور و آبادان و خرمشهر نه تنها در حالت آماده باش بسر نمی بردند، بلکه فاقد مهمات نیز بودند.

در کتاب طلوع آفتاب در آبادان نوشته ریچارد استوارت در صفحه ۱۱۳ چنین نوشته شده است:

" . . . در سربازخانه ای در شرق آبادان افراد نظامی با صدای انفجار ناو پلنگ از خواب پریده و بدون برداشتن اسلحه و مهمات خود پای به فرار گذاردند. نائسروان مقدم با سرعت به طرف اسلحه خانه دوید تا خود را مسلح سازد، ولی مشاهده نمود که در اسلحه خانه قفل است و تا روشن شدن هوا کسی نمی توانست قفل در را باز کند. با شنیدن غرش پرواز يك هواپیما در بالایی سر افراد وحشت زده نظامی بی اسلحه، آنها را بطرف نخلستانهای اطراف رودخانه بهمنشیر فراری داد ."

در خرمشهر و آبادان با وجود اینکه دو ناو جنگی انگلیس از روز قبل در مقابل ناو پلنگ در آبادان و در مقابل پایگاه نیروی دریایی در خرمشهر لنگر انداخته بودند، مسئولان نیروی دریایی حضور این دو ناو جنگی را جدی نگرفته و طبق معمول افسران و ملوانان ایرانی بی خبر از همه جا در خواب بودند!

در بندر شاهپور که در شبهای قبل از سوم شهریور چراغهای بندر خاموش می شد، در آن شب چراغها تا صبح روشن بودند. روشن بودن این چراغها به ۱۳ فروند ناوهای جنگی انگلیسی، استرالیایی و هندی امکان داد تا راه خود را در تاریکی شب تشخیص داده و به سهولت وارد لنگرگاه بندر شاهپور بشوند و خود را به ۸ فروند کشتی تجارتي آلمانی و ایتالیایی که به ایران پناهنده شده بودند و دو فروند ناو جنگی ایرانی که مامور حفاظت بندر گاه شاپور و کشتیهای تجارتي بودند، برسانند و همه آن ها را خلع سلاح کنند! [ در آن زمان، ورود به لنگر گاه بندر شاهپور در تاریکی شب بدون برخورداری از نور چراغ برای هدایت کشتیها غیر عملی بود.]

از چند ماه قبل ناخدا عبدالله ظلی از طرف ستاد ارتش ماموریت پیدا کرده بود که در بندر شاهپور به عنوان فرمانده نظامی مستقر گردیده و حفاظت بندر را به عهده گیرد. این افسر با افراد نظامی تحت امرش نه تنها در مقابل تجاوز نیروهای انگلیسی مقاومتی نمی کند بلکه صبح روز بعد به با لباس تمام رسمی روی ناو سر فرماندهی انگلیسی رفته و شمشیر خود را تسلیم فرمانده انگلیسی کرد! ( لازم به یاد آوری است که در سال ۱۳۲۷ ناخدا ظلی که به درجه دریاداری مفتخر شده بود به سمت فرماندهی نیروی دریایی جنوب گمارده شد. )

در خرمشهر ۴۰۰۰ افراد نظامی اعزامی به منطقه پل نو که ماموریت جلوگیری از تجاوز نیروهای بیگانه را بداخل ایران به عهده داشتند، بدون شلیک حتی يك گلوله جملگی تسلیم قوای هندی شدند که از روی پل لاستیکی عبور کرده و خود را به خاک ایران رسانده بودند!

در تهران رئیس ستاد ارتش سرلشگر ضرغامی تا چندین ساعت پس از حمله نیروهای متفقین به ایران از این حمله با خبر نشده بود. به این معنی که نه تنها نخست وزیر کشور اجازه نداشت که بدون اطلاع رضا شاه رابطه ای با رئیس ستاد برقرار کرده و او را مطلع گرداند، بلکه سیستم ارتباطی از طریق بیسیم یا تلفن بین طولانی کشور و ستاد ارتش و یا مرکز فرماندهی ( ستاد بزرگ ارتشتاران ) نیز وجود نداشت! هر يك از واحدهای ارتشی در خارج از تهران اجازه داشتند فقط در ساعتی از پیش تعیین شده در هر روز از طریق بی سیم با ستاد ارتش تماس برقرار

کنند! و بنظر می رسد، بهیچ ترتیبی، برقراری ارتباط بین واحد ها و مرکز فرماندهی در مواقع بحرانی پیش بینی نشده بود!

بدون تردید در صورت حمله احتمالی نیروهای نظامی شوروی و انگلیس به ایران، هیچگونه طرح یا برنامه‌ی برای روبرو شدن با نیروهای خارجی از قبل تهیه نشده و یا در تحت تهیه نبود و واحد های مختلف ارتشی ایران فاقد هر گونه دستور العملی در این مورد بودند!

همه می دانند که در آن دوران، کشور انگلستان برای راه اندازی خود رو ها ، زرهپوشهای ارتش، هواپیماهای جنگی، ناوگان جنگی و تجاری و صنایع خود، در انگلستان و کشورهای مستعمراتی اش نیاز صد در صد به نفت پالایش شده در پالایشگاه آبادان را داشت . بنابر این رضا شاه می توانست با تهیه طرحی در صورت لزوم با اعزام نیرو های نظامی ایران به مناطق نفت خیز و جزیره آبادان، کنترل صدور نفت را بدست گرفته و به دشمن هشدار دهد که در صورت حمله به خاک ایران کلیه تاسیسات نفتی را منفجر خواهد کرد. با اعلام این مطلب ، مسلماً امکان خطر حمله احتمالی متفقین کمتر می شد!

در کشوری که همه تصمیم گیری ها به دستور رضا شاه انجام می گرفت، چگونه ممکن است سرلشگر احمد نجوان کفیل وزارت جنگ و سرتیپ علی ریاضی، بدون اجازه رضا شاه فرمان خاتمه خدمت کلیه سربازان وظیفه را صادر کرده و بسرعت به مرحله اجرا در آورده و با این عمل [خیانت] ارتش یکصد و پنجاه هزار نفری ایران که برای ایجادش بالغ بر ۲۰ سال صرف وقت شده بود، یکباره از هم پاشیده شود!؟

### \* وقایع نیمه شب یوم شهریور ۱۳۲۰ در خرمشهر

این بخش از کتاب " تاریخ دریانوردی ایرانیان و نیروی دریاییشاهنشاهی ایران" به نوشته دریابد فرج الله رسائی ، اقتباس شده و مطالبی که ذکر می شود عیناً به همان گونه ای است که در کتاب فوق نوشته شده است.

در صفحه ۴۵۴ تحت عنوان - "پورش ناجوانمردانه" چنین آمده است:

"... آنتش قریب صد نفر از افسران و ملوانان و دیگر کارکنان ناو پلنگ بی خبر از همه جا به خواب رفتند. سحرگاه شوم و خونین سوم شهریور، در ساعت چهار صبح که کشتیهای تحت فرماندهی ناخدا آدامس به کشتی های آلمانی و ایتالیایی و ایرانی در بندر شاهپور حمله کردند، در همان موقع فرمانده ناو انگلیسی نیز با ناجوانمردی آتش توپ هایش را بروی ناو شاهنشاهی پلنگ که سرنشینان آن بخواب فرو رفته بودند گشود و آنرا با هم سرنشینانش در زیر آب مدفون ساخت. البته در آن میان ناخدا میلانین زخمی شده بود نجات یافت و او را در بیمارستانی که زیر نظر انگلیسیها اداره می شد بستری کردند، ولی این افسر شجاع و وطن دوست که از ناجوانمردی انگلیسی ها بشدت به خشم آمده بود مصراً خواست که او را به بیمارستان دیگری منتقل کنند، ولی برای انتقالش بمرکز وسیله ای موجود نبود. چهل و هشت ساعت طول کشید تا بالاخره او را با قطار باری به تهران آوردند. اما وقتی به بیمارستان رسید بعلت چرکین شدن جراحاتش از پای در آمد..

دریادار بایندر فرمانده نیروی دریایی در منزلش بود که از شلیک گلوله های ناوهای انگلیسی به ناو شاهنشاهی ببر که منجر به غرق شدن آن شد با خیر گردید. بلافاصله به اتفاق سروان توپخانه مگری نژاد عازم مرز شد تا سربازان ایران مستقر در آنجا را برای دفاع آماده کند. ولی در مقابل بی سیم خرمشهر اتومبیلش مورد حمله تانکها و اربابه های جنگی انگلیسی قرار گرفت و او افسر فداکار شربت شهادت نوشیدند.

### دریادار بایندر چگونه شهید شد؟

[ متن گفته های راننده دریادار بایندر در بازداشتگاه " زبیر" در بصره که در تاریخ ۶ شهریور ماه ۱۳۲۰ توسط ناوبان یکم غلامحسین وهابی یادداشت شده و در صفحه ۴۵۶ کتاب دریانوردی ایرانیان برشته تحریر در آمده است."

"... ساعت ۳ صبح روز سوم شهریور اتومبیل رل به آنطرف رودخانه بردم [ در آن زمان جزیره آبادان راه اتصالی به خرمشهر نداشت و برای انتقال اتومبیلها به آنطرف رودخانه کارون اجباراً از بارجهای مخصوصی استفاده می شد. ضمناً افراد با استفاده از بلم به خرمشهر می رفتند.] تیمسار بایندر روز قبل بمن دستور داده بود

که برای سرکشی به پاسگاه های پل نو و حفار اتومبیل را به خرمشهر منتقل کنم. ولی هنوز ماشین از محلیه ( بارج ) پیاده نشده بود که به ناو ببر تیراندازی کردند. اتومبیل را فوراً به منزل تیمسار بردم. مهناوی یکم جمال زاده گفت تیمسار در منزل نیست. آشپز تیمسار گفت با کرجی فرماندهی به ستاد نیروی دریایی رفته است. پس از یکربع ساعت تیمسار مراجعت کرد. فوری سوار اتومبیل شده و مستقیماً به پل نو آمد و پس از دادن دستورات لازم به سروان عبدی فرمانده گردان پل نو با سروان مگری نژاد فرمانده آتش بار به اتومبیل بازگشتو گفت به حفار برویم. در حدود ساعت ۶ صبح در شش کیلومتری حفار به چهار زره پوش و تعداد زیادی اتومبیل حامل نیروهای انگلیسی برخوردیم. آنها بلافاصله شروع به تیراندازی کردند. تیمسار بایندر گفت به خرمشهر برگردیم. نزدیک میدان بیسیم باز هم تعداد زیادی زره پوش انگلیسی و عده ای سرباز خارجی که موضع گرفته بودند مشاهده شد. اتومبیل را نگاهداشتیم، تیمسار بایندر و سروان مگری نژاد پیاده شدند، تیمسار بایندر یک تفنگ برنو و سروان مگری نژاد یک هفت تیر با خود داشتند. تیمسار به من دستور داد همانجا بایستم و اگر کسی توضیح داد بگویم نمی دانم. بعداً تیمسار بایندر با سروان مگری نژاد در نهر چاسبی سنگر گرفته و بطرف خرمشهر روان شدند. سبازان انگلیسی آنها را تعقیب کرده و بطرف آنها تیراندازی می نمودند. تیمسار دو تیر بطرف سربازان شلیک کرد و سروان مگری نژاد هم با هفت تیر خود تیراندازی می نمود. هنوز صد متر از محلی که اتومبیل متوقف شده بود دور نشده بودند که گلوله ای بیای تیمسار بایندر خورد و افتاد، ولی فوراً برخاست و با کمک سروان مگری نژاد مجدداً براه خود ادامه داد. در این موقع در زیر رگبار مسلسل سربازان انگلیسی که همچنان آنها را تعقیب می کردند قرار گرفتند و بلافاصله هر دو بزمین افتادند. سربازان انگلیسی دست از تیراندازی برداشته و بسمت اجساد تیمسار بایندر و سروان مگری نژاد رفتند. نعش بایندر و مگری نژاد را بیکی از اطاقهای بی سیم برده و در اطراف آن محل چهار نگهبان گذاشتند. بعد یک سرهن داخل اطاق شده و از من پرسید: آیا این ارباب تو بوده؟ اول اظهار بی اطلاعی کردم!! و بعد گفتم او یک افسر نیروی دریایی بود. آن سرهنگ داخل ماسین را بازرسی کرد و پرچم کوچک فرماندهی تیمسار را دید. مجدداً! به اطاق داخل شد، درجه های تیمسار

بایندر را نگاهی کرده و پس از خارج شدن به افسری که بالاتر از او بود جریان را گزارش داد. او گفت این تیمسار دریادار بایندر بود که کشته شده است. (وقتی که من داخل اطاق بی سیم شدم تیمسار بایندر هنوز زنده بود و آخرین کلمه اش آب بود) آنوقت یک نگهبان بالای سر جسد تیمسار گذاشتند و محل بی سیم را ترک کرده و مرا با خود به پل نو بردند.

در پل نو تمام افراد تفنگ های خود را زمین گذاشته و پرچم سفیدی در دست یکی از آنها بود. سروان عبدی هم در کنار افرادی که بوسیله سربازان هندی محاصره شده بودند ایستاده بود. تمام افراد را سوار کامیون کرده و بسمت بصره روان شدند. ( آنچه در بالا نوشته شد عین تقریرات راننده شادروان دریادار بایندر بود که در بعد از ظهر روز ۶ شهریور ۲۰ با حضور نائسروان فرج الله رئائس فرمانده ناو شهباز پس از ادای سوگند و باستناد مشهودات خود بیان کرد و من " ناویان یکم عبد الحسین وهایی " یادداشت نمودم.)

شهریور ۱۳۲۰ در خرمشهر (صفحات ۴۵۹-۴۷۱ همان کتاب) خلاصه مشهودات یکی از افسران نیروی دریایی در روزهای سوم و چهارم و پنجم و ششم شهریور ماه ۱۳۲۰

یک روز قبل از واقعه شهریور ۱۳۲۰ پاسدار اسکله نیروی دریایی در شط العرب اطلاع داد که یک ناو جنگی از سمت آبادان به طرف بصره در حرکت است. این ناو انگلیسی به نام " یارا " و جزو نیروی دریایی انگلیس در خلیج فارس بود. پرچم فرماندهی ناو دارای دو ستاره و معلوم بود که حامل یک امیر البحر ( دریادار) انگلیسی است. طبق معمول هنگام عبور ناو مزبور از مقابل محوطه نیروی دریایی احترامات مرسوم رد و بدل شد و ناو انگلیسی آرام آرام از دهانه کارون گذشته و عازم بصره گردید.

در همان روز کسب اطلاع گردید که در پل نو ( در نزدیکی مرز آبی ایران و عراق) نیروی نظامی انگلیس بر روی شط العرب پلی از شناورهای لاستیکی برای عبور دادن وسائط نقلیه موتوری زده اند. مفاد این گزارش با اطلاع فرمانده نیروی دریایی جنوب، دریادار بایندر رسانیده شد. و ایشان دستور دادند چگونگی امر

بررسی شود.

شب سوم شهریور ۱۳۲۰ طبق معمول عده ای از افسران دور هم جمع و سرگرم بودند؛ عموماً کسل بنظر می آمدند. هوا گرم و میزان رطوبت بیشتر از حد معمول بود.

در حدود ساعت ۱۱ شب افسران متفرق شده و برای خواب بمنزل خود رفتند. من نیز عازم منزل خود که نزدیک محوطه نیروی دریایی و در سر راه " کوت شیخ" واقع بود شدم. فوراً لباس خواب پوشیده و برای خواب به روی بام منزل رفته و خوابیدم. ناگاه گماشته ام را دیدم که با عجله مرا صدا می کرد و می گفت: سرکار از دور صدای تیراندازی با توپ می آید. سرآسیمه برخاستم، فکر کردم که باز هم مانند چند روز قبل هواپیمای ناشناسی بر فراز آبادان مشاهده شده و ناو پلنگ که در اسکله ۱۱ آبادان پهلو گرفته بسوی آن هواپیما تیراندازی می کند. هنوز به این فکر سر و صورتی نداده بودم که محوطه نیروی دریایی روشن شد و صدای شلیک توپ در همان نزدیکی گوشه‌هایم را سخت متاثر ساخت. باز هم خیال کردم هواپیمایی در آسمان خرمشهر دیده شده و ناو ببر آن هواپیما را هدف قرار داده است. با شتاب از روی بام پایین آمده و تفنگ شکاری خود را با مقداری فشنگ در اختیار گماشته گذاشتم. خواستم چراغ را روشن کنم تا لباس پیوشم ولی متاسفانه برق نبود و بنظر می آمد که جریان برق در تمام شهر خرمشهر و محوطه نیروی دریایی قطع شده است.

پس از خروج از منزل، در مقابل اسکله شرکت نفت مشاهده گردید که یکی از افسران ناو شاهنشاهی ببر (نوابان یکم احمد عظیم) با عده ای از نوابان وظیفه که برای تمرین تیراندازی در محوطه بیسیم می خواستند به آنطرف رودخانه کارون بروند از وسط راه برگشته اند، آن افسر بمن اشاره کرد که روی زمین دراز بکشم و خود را پنهان سازم. افرادی که می خواستند برای تیر اندازی بروند در داخل کرجی کارون کاملاً خود را مخفی ساخته بودند. ناگهان رگبار مسلسل سنگین شیشه های منزل مجاور را در هم شکسته و موجب تعجب من شد.

بطوریکه افسر مزبور می گفت هواپیمایی در میان نبوده بلکه یک ناو جنگی انگلیسی به ناو ببر یا نیرومندترین واحد نیروی دریایی ایران حمله کرده و آنرا آتش زده

است. بلافاصله با آن افسر به سمت محوطه نیروی دریایی روان شدم و افراد نیز بدنبال ما روی زمین می خزیدند. صدای شیپور آشوب از سربازخانه نیروی دریایی شنیده می شد. با هزار زحمت به سرباز خانه رسیدیم. رئیس ستاد نیروی دریایی ناخدا سوم نصرالله نقدی باتفاق سر افسر نگهبان ( ناو سروان علی زند) و افسر نگهبان ( ستوان یکم سعید مبصر) و فرماندهان گروه دریایی ( ناوبان یکم سیف الله آهنین) و ( ناوبان یکم ابوالحسن فاطمی) و همچنین مدیر ماشین ناو ببر ( سروان مهندس رضا نوربخش) در سربازخانه بودند. ما برای کسب تکلیف خود را به رئیس ستاد معرفی کردیم. ایشان دستور دادند افراد فوراً اسلحه بگیرند و آماده دفاع شوند. ضمناً به سروان نوربخش و ناوبان عظیمیا تاکید کرد که هرچه زودتر خود را بناو ببر که همچنان می سوخت برسانند و سعی کنند تا بلکه موفق به خاموش کردن آتش در روی ناو مزبور بشوند. لذا دو افسر اخیر الذکر به سمت ناو ببر رفتند، ولی چون خاموش کردن ناومیسر نبوده و استفاده از مسلسل ها و توپخانه ناو مذکور به علت آن که در زیر آتش ناو انگلیسی قرار گرفته و با شدت میسوخت عملی نبود، ناچار برای جلوگیری از سرایت آتش سوزی به مخازن مهمات که ممکن بود بکلی محوطه نیروی دریایی را از بین ببرد، دو افسر مزبور شیرهای مخصوص غرق کردن مخازن مهمات ناو را با دشواری فراوان گشودند و در نتیجه آب رودخانه با فشار زیاد در مدت بسیار کوتاهی مخازن مهمات را پر کرده و بدین ترتیب کشتی نیمه غرق گردید. فرماندهان گروهان های دریایی هرکدام به نوبه خود افرادشان را مسلح کرده ( البته فرصت آن نبود که ناویان لباس بپوشند هر کدام با زیر پیراهن و شلوار، تفنگ و فشنگ گرفته و براه می افتادند و در حرکت لباس می پوشیدند) و آنها را در پشت نرده های ساحلی محوطه نیروی دریایی مستقر ساخته و آماده تیراندازی شدند. عده دیگری از ناویان برای آنکه مبدا اشخاص غیر نظامی یا نظامی از ساحل عراق به محوطه نیروی دریایی هجوم بیاورند در کنار ساحل شط العرب مستقر گردیدند. در این موقع من با ناوبان یکم آهنین در وسط محوطه، نزدیک مجسمه رضا شاه قدم می زدیم، البته گاه و بیگاه بسوی ما تیراندازی می شد ولی افراد ما با کمال شهامت مواضع خود را حفظ می کردند. در این هنگام ناو انگلیسی از شط العرب داخل رودخانه کارون شده و تقریباً مقابل ناو ببر که بحالت نیمه غرق درآمده و میسوخت



رسیده بود. ناو انگلیسی در کارون آرام آرام پیش می رفت و در ضمن هر دو طرف ساحل رودخانه را زیر آتش سنگین مسلسل های خود گرفته بود. من مجدداً از محوطه به سربازخانه برگشتم. رئیس ستاد نیرو همچنان در سربازخانه بود و به افراد دستور می داد که بسوی ناو انگلیسی تیراندازی کنند. ضمناً سربازخانه هم زیر رگبار مسلسل های ناو انگلیسی قرار داشت. همچنین نارنجک های زیادی از طرف ناو مزبور به سربازخانه پرتاب می شدند که بمحض برخورد با زمین در نقاط مختلف سربازخانه منفجر شده و ایجاد رعب و وحشت می نمودند. رگبار مسلسل مخزن آب تصفیه شده را که با هزار زحمت برای رفع احتیاج افراد و ساکنان محوطه نیروی دریایی تهیه شده بود بشدت خارج می شد.

سینه ناوچه هایی که داخل کارون به اسکله چسبیده بودند بسمت رودخانه بهمن شیر بود و لذا توپ کوچکی که در قسمت جلو داشتند نمی توانستند به ناو انگلیسی که از دهانه کارون داخل شده بود تیراندازی نمایند و لذا رئیس ستاد نیروی دریایی به سمت ناوچه ها روان شد که برای تیراندازی دستوراتی به آنها بدهد و برای اینکه مورد اصابت رگبار مسلسل ناو انگلیسی قرار نگیرد از پشت انبارهای نیروی دریایی که نزدیک تعمیرگاه بودند حرکت می کرد. یکی از نوایان در همان نزدیکی ایستاده و بسمت ناو انگلیسی تیراندازی می کرد، چون من با رئیس ستاد بودم لذا بمن دستور داد که بطرف سرباز بروم و باو بگویم که دراز کش تیراندازی نماید. من رفتم که به سرباز مزبور دستور بدهم، که رئیس ستاد مقابل گاراژ اتومبیل دریادار بایندر بشدت بزمین افتاد و گفت: " تیر خوردم" باتفاق دو سرباز دیگر که در همان نزدیکی بودند کشان کشان رئیس ستاد را که مینالید و خون از بدنش میرفت از لای سیمهای خار دار دور بهداری گذرانده و بلافاصله در بهداری بستری نمودیم.

در این موقع دو افسر دیگر ( ناخدا ۳ مشگین نفس و ناو سروان زند) در بیمارستان بودند. چند دقیقه بعد افسر نگهبان پادگان ( ستوان مبصر) هم که کمانه یک تیر پیشانی اش را خراشانده بود به بهداری آمد.

صدای هواپیماهایی شنیده شد که به سوی خرمشهر و محوطه نیروی دریایی می آمدند. دکتر نگهبان ( دکتر بصیر) که دوره خدمت وظیفه اش را طی می کرد از شنیدن صدای هواپیما بی اندازه نگران شد و بوسیله یک ملافه سفید که در روی آن با

محلول مرکور کرم یک صلیب سرخ کشیده بود پرچمی درست کرد و آنرا در روی بام بهداری بوسیله یک ناوی که شخصاً داوطلب شده بود گسترده.

دکتر مزبور محل اصابت و خروج گلوله را که به سینه ناخدا نقدی خورده و از پشتش خارج گردیده بود با محلول تنتورید ضد عفونی کرد و چون مقداری خون از بدنش خارج شده بود برای ترمیم آن مقداری آب و نمک به بدن او تزریق کرد. در این موقع دکتر نامبرده باطاق عمل مراجعه کرد تا لوازم مورد احتیاج را از اطاق عمل بیرون آورد؛ زیرا تعداد زخمی ها زیاد بود و لازم بود از خون ریزی های شدید فوراً جلوگیری شود. چون درب اطاق عمل قفل بود با وارد کردن چند ضربه سعی شد شاید در باز شود. ولی همین صدای چند ضربه ای که برای باز کردن در اطاق عمل بکار بردند در خارج منعکس شد و بتصور آنکه ممکن است از طرف بهداری مقاومتی بخرج داده شود آن اطاق فوراً مورد هدف مسلسل های سنگین قرار گرفت و افراد هندی که در ساحل کارون پیاده می شدند به تیراندازی بسوی بهداری پرداختند. سر افسر نگهبان تصمیم گرفت که از بهداری خارج شود. از محوطه پشت بهداری بمحض آنکه خواست از لای سیمهای خاردار بیرون برود هدف گلوله های هندیها قرار گرفت و ناچار بداخل بیمارستان مراجعت کرد.

در این هنگام برای بازدید وضع و حال رئیس ستاد نیروی دریایی که روی تخت افتاده بود رفتم، نامبرده اظهار تشنگی و گرسنگی کرد. چون آنروز صبح جیره صبحانه بهداری دریافت نشده بود لذا نان و یخ و مواد دیگر در بیمارستان وجود نداشت. بالاخره یکی از نفرات اظهار داشت که ممکن است در انبار خارج مقداری نان از شب گذشته باقی مانده باشد، ناوی دیگری داوطلب شد که برود و از آن انبار اگر نان باشد مقداری با خود بیاورد. هنوز ناوی مزبور از پشت بیمارستان خارج نشده بود که صدای رگبار مسلسل سبک از طرف سربازان هندی که بیمارستان را محاصره کرده بودند بگوش رسید و دیگر از ناوی خبری نشد. سرباز دیگری داوطلب شد که بدنبال تهیه نان برود و در حالی که می خزید خود را به انبار رسانید و مقداری نان بیات همراه خود آورد. مقداری از آنرا برای ناخدا نقدی بردند مشارالیه پس از آنکه لقمه ای در دهان گذاشت نتوانست آنرا فرو ببرد و گفت این نان ها را بین سربازان تقسیم کنید.

در این هنگام محوطه نیروی دریایی هدف مسلسل های ناو انگلیسی که داخل کارون شده و مقابل بهداری رسیده بود قرار گرفته و سربازان هندی با پرتاب خمپاره وحشت و اضطراب عجیبی بین افراد مجروحی که در کف بیمارستان افتاده و همچنان می نالیدند ایجاد کرده بود. ناخدا نقدی ضمن دلداری که از طرف دکتر بصیر و من به او داده می شد گفت: " من معالجه شدنی نیستم و خوشحالم که کشته شدم و بمرگ طبیعی از بین نرفتم. فقط مایلم که بخانم من بگوئید غصه نخورد. پس از کمی تامل گفت: " من در قفسه شخصی خود در ستاد نیروی دریایی مبلغ ۱۳۰۰ ریال دارم که اگر توانستید آنرا به من برسانید." ناخدا نقدی مرتب اظهار تشنگی می کرد و دائم خاکشیر یخ مال و آب هندوانه می خواست که متاسفانه در آن موقعیت تهیه هیچکدام میسر نبود. بعداً که از اطاق ایشان خارج شدیم تعداد زیادی ناوی مجروح توسط دکتر بصیر بستری گردیدند و چون لوازم جراحی و مداوا موجود نبود لذا بهیچ ترتیبی دردهای مجروحین را نمی شد تسکین داد و فقط با بالا بردن روحیه، آنان را مطمئن می ساختیم که بزودی حالشان خوب خواهد شد.

صدای ناله مجروحین و شکایت آنها از تشنگی فراوان و در عین حال نگرانی شدید از آنکه ممکن است تا چند لحظه دیگر بیمارستان بمباران شود دکتر بصیر را مجبور کرد که تصمیم جدیدی بگیرد. اول پیشنهاد کرد که یکنفر به ناو انگلیسی که در مقابل بهداری در کارون لنگر انداخته بود برود و موقعیت بهداری و وضع مجروحین را بااطلاع فرمانده ناو برساند تا اقلأ از تیراندازی بطرف بهداری جلوگیری شود. چون بین افسرانی که در آنجا حضور داشتند بهتر از همه خود دکتر بود لذا شخصاً داوطلب رفتن بروی ناو انگلیسی شد و برای اینکار پیراهن سفید خود را پوشیده و ملافه سفیدی را بر سر چویدست یکی از بیماران کرده و بهمراه یکنفر پزشکیار در حالی که آن چویدست را در دست گرفته بود از بیمارستان خارج و بسوی ناو انگلیسی روان گردید خوشبختانه تا نزدیک شدن بناو اتفاقی روی نداد و به دکتر و پزشکیار از طرف ناو انگلیسی تیراندازی نشد. نگهبان مسلحی از ورود آنها به ناو جلوگیری و مراتب را توسط پاسداری به فرمانده ناو اطلاع داد. به دکتر اجازه داده شد که به روی ناو " یارا " بروند.

دکتر می گفت: فرمانده ناو پس از اطلاع از وضعیت ناگوار بهداری فوراً افسر تیر

خود را احضار و دستور داد که دیگر بسمت بهداری تیراندازی نکنند و حتی مقداری یخ و دارو و کنسرو باتفاق دو افسر انگلیسی که گویا طبیب بودند به بهداری فرستاد. دکتر بصیر مواد مزبور را بین نفرات مجروح تقسیم و افسران انگلیسی از قسمتهای مختلف بهداری بازدید نموده و اظهار داشتند که چون ما لوازم جراحی همراه نداریم لذا لوازم جراحی موجود در اطاق عمل بایستی تحت نظر رئیس بهداری آماده گردد که مورد استفاده قرار گیرد. چون مقداری یخ موجود بود با مقداری کنسرو برای ناخدا نقدی که همچنان بیحال در روی تخت افتاده بود برده شد و قطعات یخ در دهان او گذاشته می شد. ناخدا نقدی پرسید: از اوضاع چه خبر دارید؟ آنچه شنیده و دیده بودیم کم و بیش برای ایشان نقل کردیم، اظهار داشت ما بکرات گزارش دادیم که اینها می خواهند کاری در ایران بکنند.

در حدود ساعت چهار بعد از ظهر یکعهده سرباز مسلح انگلیسی که تفنگهای خود را سرزیر در دست داشتند در دو ردیف اطراف جنازه ای را که بسمت باغ نیروی دریایی در کنار شط العرب می بردند حرکت می کردند، گفتند این جنازه دریادار بایندر است که صبح زود در میدان بی سیم شهید شده است.

بمحض آنکه ناخدا نقدی از شهادت دریادار بایندر اطلاع یافت اشک چشمانش را پر کرد و پرسید از بندر شاهپور چه خبر دارید؟ ناوهای پلنگ و شهباز و سیمرغ چه شدند؟

چون کوچکترین اطلاعی در آن موقع از بندر شاهپور و آبادان نداشتیم پاسخی ندادیم. ارتباط تلفنی بلافاصله پس از هجوم نیروی انگلیسی از ساعت ۴ بعد از نیمه شب قطع شده بود و ضمناً جریان برق هم وجود نداشت. ناخدا نقدی خواهش کرد مرا تنها نگذارید، بازوهایم را بمالید. آن شب من تا نیمه شب پای تخت ناخدا نقدی نشسته و در روشنائی یک چراغ نفتی گرد سوز قیافه رنگ پریده او را تماشا می کردم. ناگهان ناخدا نقدی چشم گشود و با حالتی بشاش نگاهی بمن کرد و گفت چرا نمی خوابی؟ استراحت کن اگر کاری داشتم و لازم شد ترا بیدار می کنم. منم با لباس همانجا روی زمین دراز کشیدم.

صبح روز چهارم شهریور که اندکی هوا روشن شده بود برخاستم و از اطاق خارج شدم. وضعیت بهداری کم و بیش مانند روز قبل بود، مقدار زیادی خون که روز

گذشته روی زمین ریخته بود لخته لخته و خشک شده بود. مجروحینی که در اطاق قرمز از خون بستری شده بودند در اثر شدت جراحات و خونریزی رفته رفته خاموش می شدند.

از پنجره، صحن سربازخانه دیده می شد. سربازان هندی در حال ورزش بوده و سربازخانه و ساختمانهایش را بکلی اشغال کرده بودند. صبحانه مختصری فراهم و برای ناخدا نقدی آوردند، چند لقمه خورد. دکتر بصیر بایشان گفت می خواهم راجع به بردن شما به بیمارستان شرکت نفت با فرمانده ناو انگلیسی صحبت کنم. ناخدا نقدی همچنان ساکت ماند و پیدا بود که به این امر مایل نیست.

نزدیک ساعت ۱۰ حالت استفراغ شدیدی بمشارالیه دست داد، مقدار زیادی خون استفراغ کرد و از شدت درد نالید. نزدیک ظهر دو افسر انگلیسی به بهداری آمده و گویا گفته بودند که هر چه زودتر بایستی مجروحین را بنقاط دیگر ببرند چون ما به بهداری احتیاج داریم.

در این هنگام چند سرباز مسلح هندی، ناویان یکم صفوی و ستوان سوم غنی را به بهداری آوردند. صفوی اظهار داشت که فرمانده ناو انگلیسی گفته است که کجا مایل هستید جنازه دریادار بایندر مدفون گردد. افسرانی که در آنجا بودند اظهار داشتند: از همه جا مناسب تر پای مجسمه رضا شاه در باغ نیروی دریایی است.

ساعت ۳ بعد از ظهر عده ای برای کسب اطلاع از وضع مجروحین به بیمارستان آمده و وضعیت آنها را می پرسیدند. هنوز هم بکسی اجازه داده نشده بود که از بیمارستان خارج شود.

آن شب هم ناخدا نقدی در همان حال بیهوشی و اغماء بسر برد. صبح روز پنجم شهریور وضعیت آب و برق بیمارستان مرتب شد و بیمارانی که قادر به حرکت بودند از بیمارستان خارج شدند. من و ناو سروان زند برای احوال پرسی به اطاق ناخدا نقدی رفتیم، گفتند قرار است ایشان را به بیمارستان شرکت نفت ببرند. ناخدا نقدی گفت شما ها از بیمارستان خارج شوید، چون میترسم شما را اسیر کنند و به هندوستان روانه کنند، نگاهداری و مراقبت از من دیگر فایده ای ندارد. با حالتی وصف ناپذیر صورت رنگ پریده ناخدا نقدی را بوسیدم و او هم ما را بوسید و برای همیشه از یکدیگر خدا حافظی کردیم.

بدین ترتیب من و نائوسروان زند از بیمارستان خارج شده و یکسر به طرف منزل های خود رهسپار شدیم. وضع خانه را کاملاً دگرگون دیدم. آنچه بود و نبود بغارت رفته و جز تخت خواب و میز و چیزهای سنگین دیگر بقیه اثاثیه مورد چپاول قرار گرفته بودند. خوشبختانه مبلغی پول در گوشه صندوق باقیمانده بود که آنرا با عکس های خودم برداشته به کوت شیخ رفتم. از کوت شیخ با بلم بطرف دیگر رودخانه روان شدم. بمنزل هر یک از رفقا مراجعه می کردم کسی را نمی یافتم، بالاخره به منزل نوابان ناصری رفتم. پس از چند دقیقه داخل شدم، عده ای از افسران ( ناصری، اعتصام، دکتر رفیعی، دکتر مالکی- مبصر - مشکین نفس) در آنجا جمع بودند. ناو سروان زند هم به آنجا آمد. آنروز را در آنجا گذرانیدیم. زند و مشکین نفس بعد از ظهر خارج شدند و گویا بمنزل برادر زند رفتند.

آنشب تا صبح تمام افسران بیدار مانده و منتظر بروز حوادث تازه ای بودند. روز بعد آقای خلفی ناظم اداره پست به آنجا آمد و گفت که رابطه با تهران بکلی قطع و فقط یک نفر از کارمندان اداره پست که از مرخصی باز گشته می گوید وضعیت تهران مغشوش و کسی بکسی نیست. این خبر بیشتر باعث نگرانی ما شد. عصر آن روز دکتر بصیر آمد و گفت ناخدا نقدی به بیمارستان شرکت نفت برده شد و از حالش خبر تازه ای ندارم. ساعت یک بعد از ظهر رادیو تهران را گرفتیم و انتظار داشتیم بوسیله رادیو دستوراتی به افسران و افراد داده شود ولی در این مورد مطالبی اظهار نگردید. رادیو دهلی را گرفتیم و از آنجا شنیدیم که چه حوادث شومی روی داده و با چه سرعتی نیروهای مهاجم از شمال و جنوب پیشروی می کنند. در پایان اخبار رادیو دهلی اعلام کرد: آخرین خبر حاکی از ترک مخاصمه و تغییر کابینه و بروی کار آمدن فروغی می باشد.

این خبر تا اندازه ای وضعیت را روشن ساخت و تکلیف عده ای را معین کرد. من از منزل ناصری خارج شده و به منزل رافت رفتم تا شاید بتوانم از احوالات سایر رفقا مستحضر شوم. در آنجا عده ای دیگر از رفقا ( نوربخش - سراج - افشنگ) جمع بودند. اینها حتی از اطلاعات مختصری هم که ما داشتیم بی بهره بودند.

تعدادی از افراد مسلح انگلیسی برای جلب کلانترمرز بمنزل او رفته و او را دستگیر نمودند. یکی از افسران را ( نوابان بهزادی) که بعلت اصابت تکه آهنی که هنگام

انفجار گلوله توپی به پهلویش خورده و مجروحش کرده بود برای پانسمان نزد دکتر بصیر بردیم و در آنجا با کمال تأسف اطلاع یافتیم که ناخدا نقدی در بیمارستان شرکت نفت در گذشته است.

روز هفتم شهریور آقای خلی اطلاع داد که ارتباط تلگرافی با تهران دایر شده است. از اهواز هیچگونه اطلاعی نداریم و نمیدانیم بر سر رفقا و همقطاران ما در بندر شاهپور چه آمده و بچه سرنوشتی دچار شده اند. چون نوابان بهزادی بعلت جراحات پهلو سخت ناراحت بود لذا با موافقت رفقا قرار شد که من با او به اهواز بروم.

روز ۱۶ شهریور با بهزادی به اهواز آمدم و خود را به لشکر خوزستان معرفی کردیم. در اهواز نوابان آهنین و نوابان عظیم را دیدیم که با عده زیادی از افراد نیروی دریایی و مقدار قابل توجهی اسلحه و مهمات پیاده خود از خرمشهر عقب نشینی کرده و به لشکر خوزستان پیوسته بودند.

ناو سروان اردلان ( معاون ناو شاهنشاهی بیر) که با استفاده از مرخصی به تبریز که پدرش در آنجا سمت استانداری داشت رفته بود. بمحض اطلاع از وقایع جنوب با اتومبیل پدرش عازم تهران می شود و از آنجا با ترن بسوی خرمشهر حرکت می کند. وقتی به اهواز می رسد مطلع می شود خرمشهر سقوط کرده است و ناچار خود را به تیمسار شاه بختی فرمانده اهواز معرفی می نماید.

ناوسروان کهنمویی، افسر توپخانه ناو شاهنشاهی پلنگ پای توپ مجروح می شود ولی با وجود جراحات زیاد حاضر به ترک پست خود نمی شود و به مبارزه ادامه می دهد و در اثر اصابت گلوله های متعدد دست و پایش قطع و در روی ناو به افتخار شهادت می رسد. جسد پاره پاره او را همراه با پیکر تکه تکه صد ها شهیدان وطن در گودال بزرگی در نزدیکی گورستان احمد آباد آبادان مدفون می نمایند.

سالها بعد در هنگام فرماندهی تیمسار دریابد فرج الله رسایی سنگ یاد بودی جهت نصب در محوطه مجسمه رضا شاه در ستاد نیروی دریایی خرمشهر ساخته شد. در روی این سنگ، اسامی شهدای نیروی دریایی بشرح زیر حک شده است:

**\*دریابان غلامعلی بایندر فرمانده نیروی دریایی جنوب**

**ناخدا سوم حسن میلانیاں - ناخدا سوم نصرالله نقدی - ناوسروان یدالله بایندر -**

ناوسروان حسن کهنمویی - سروان مگری نژاد - ناوبان یکم هریسچی - ناوبان یکم مهدی ریاضی - ناوبان سوم جعفر مسگر زاده - استوار دوم جواد پرستنده - مهنای یکم جواد همراز - مهنای یکم محمد ابراهیم طاهری - مهنای یکم محمد ربیع گیلانی - مهنای یکم حسین تک حرزبان - مهنای دوم هاشم واحدی - مهنای دوم محمود پور ثابت - مهنای دوم اسماعیل یوسفی - مهنای دوم سرخه ای. و ششصد ناوی وظیفه.

در صفحه ۴۵۶ کتاب در مورد ناخدا نقدی نوشته شده است:

ناخدا نقدی رئیس ستاد نیروی دریایی شاهنشاهی در آن لحظات در باشگاه افسران بسر می برد و پس از شنیدن صدای توپها بسر باز خانه که جنب باشگاه افسران بود رفت و دستور داد شیپور آماده باش بزنند و بلافاصله با تمام افراد حاضر در سربازخانه در ساحل کارون و شط العرب موضع گرفت و برای جلوگیری از پیاده شدن دشمن به مقاومت پرداخت. ولی طولی نکشید که این افسر شجاع از پای در آمد و همراه دهها هم رزم فداکارش شهید شد.

در صفحه ۲۷۱ کتاب تاریخ دریانوردی ایرانیان، در باره حمله نیروی دریایی انگلیس به بندر شاهپور چنین نوشته شده است:

"... هنگامیکه در بندر شاهپور به کشتی های مستقر در بندر حمله شد، عده ای نیز به ناو شهباز حمله کردند. وقتی افراد مسلح به تیر و مسلسل متوجه شدند که افراد ناو شاهنشاهی شهباز می خواهند بدستور نگارنده [ناوسروان رسائی] نقاط حساس ناو را منهدم نمایند؛ خشونت بیشتری بخرج دادند و سعی کردند با رگبار مسلسل افراد را از موتورخانه، بی سیم و سایر امکنه حساس ناو بیرون برانند. . . پس از تسخیر ناو آنرا غارت نمودند و ما را بر روی ناو انگلیسی بردند و از ما خاستند با آنها همکاری کنیم. ولی پس از آنکه انگلیسی ها کاملاً از همکاری ما نا امید شدند، تعدادی از افراد دو ناو شهباز و سیمرخ و افسران ناو شهباز ناوبان یکم عبد الحسین وهابی فرمانده دوم ناو شهباز، ناوبان دوم یدالله میر جهانگیری مدیر ماشین ناو شهباز، ناوبان سوم انصاری افسر مخابرات ناو و نگارنده که فرماندهی ناو شاهنشاهی شهباز را بعهده داشت از طریق خور موسی و شط العرب به اردوگاه زندانیان در محله ای بنام "



شعبیه" در وسط صحرا در عراق گسیل داشتند. بمحض ورود به اردوگاه مشاهده شد که تعداد زیادی از افسران نیروی زمینی ایران و عده ای از کارکنان کشتی های آلمانی و ایتالیایی پناهنده به بندر شاپور نیز در آنجا هستند. با وجود آنکه همه افراد مستقر در اردوگاه زندانی انگلیسی ها بودند مقامات اردوگاه تبعیض شدیدی بین اروپائیه و سایرین قائل می شدند. مثلاً به افراد آلمانی جیره یخ داده می شد و به زندانیان ایرانی یخ داده نمی شد. . . بالاخره در روز ۲۲ شهریور ماه ۱۳۲۰ سرهنگ انگلیسی بمن اطلاع داد که ساعت آزادی شما رسیده فرا رسیده است و به افراد بگوئید خود را برای رفتن به ایران آماده نمایند. . .

از خواننده عزیز درخواست می گردد قبل از مطالعه بقیه این نوشته، یکبار دیگر با دقت بیشتری، مطالبی را که در بالا به آن اشاره شده است مطالعه فرمایند.

### \*تحلیل نهایی

مسئولین کشور ایران از طریق منابع مختلفی مطلع شده بودند که دو کشور انگلیس و روسیه خیال تجاوز نظامی مشترکی را به ایران دارند. از جمله:

مورد اول - آقای مجید موقر بنمایندگی از طرف دولت ایران به بصره اعزام گردیده بود تا ترتیب حمل چند واگن مسافربری و باربری را به خرمشهر بدهد. در بصره مشاهده می کند که تعداد قابل توجهی افراد نظامی انگلیسی و هندی همراه با مقادیر زیادی مهمات و تجهیزات جنگی و پانتون های فلزی برای ایجاد پل های شناور در روی رودخانه وارد بندر بصره شده است. ایشان پس از مراجعت به خرمشهر بلافاصله به نزد دریادار بایندر فرمانده نیروی دریایی جنوب رفته و مراتب را باطلاع او میرساند. بایندر مودبانه نظر موقر را که پیش بینی کرده بود از این نیرو های نظامی برای تجاوز به ایران استفاده خواهد شد رد می کند و به او اطمینان می دهد که دولت انگلیس با دولت ایران برای مدتهای طولانی رابطه دوستانه داشته و در هیچ زمانی به ایران حمله نخواهد نمود. مجید موقر که از جواب دریادار بایندر قانع نمی شود سریعاً به تهران رفته و اجازه ملاقات به حضور رضا شاه را بدست می آورد.

ولی رضا شاه نیز به او اطمینان می دهد که انگلیسیها چنین خیالی را در سر ندارند.

مورد دوم - مربوط به گزارش سررتیب مقدم فرمانده لشکر کرمانشاه است که حاوی تجمع نیروهای نظامی انگلیس در شهر مرزی خانقین بود. او به ستاد ارتش ایران گزارش داده بود که یک نیروی موتوریزه ارتش هندوستان از کرکوک در عراق بطرف خانقین روانه شده و آماده تسخیر چاه های نفت منطقه "نفت شاه" شده است. اطلاعات سررتیب مقدم از طریق فرمانده پادگان قصر شیرین و کنسولگری ایران در خانقین ارسال شده بود. ستاد ارتش ایران طی نامه ای از سررتیب مقدم سؤال می کند : " از کجا می توان باور کرد که این اطلاعات حقیقت دارد؟"

مورد سوم - وزیر امور خارجه ترکیه شوکری ساراج اوغلو (Sukri Saracoglu) پس از تماس با سفیر انگلیس (Sir Hughe) در آنکارا مطلع می شود که چون بیش از پنجهزار جاسوس آلمانی در ایران مشغول فعالیت هستند لذا دولت های انگلیس و روسیه خیال دارند بهر ترتیبی که ممکن است جلوی فعالیت های آنها را بگیرند! وزیر خارجه ترکیه چون مطمئن بود تعداد آلمانیها در ایران بیش از ۵۸۰ نفر نیست، لذا به سفیر انگلیس می گوید : " من بهیچ عنوان نمیتوانم از برنامه ای که برای ایران در سر دارید رضایت داشته باشم . بلکه هدف اصلی شما پیشگیری و حضور نیروهای نظامی مشترک روسیه و انگلیس در شمال ایران برای جلوگیری از پیشرفت قوای آلمان بسوی ایران است."

کشور ترکیه بر مبنای پیمان عدم تعرض بین چهار دولت ایران ، افغانستان، عراق و ترکیه که بنام پیمان سعد آباد معروف و در تاریخ ۱۷ تیر ماه ۱۳۱۶ بامضا رسیده بود؛ مذاکرات وزیر خارجه ترکیه را با سفیر انگلیس باطلاع رضا شاه میرساند. [ این مطلب از کتاب (Sunrise at Abadan) نوشته ریچارد استوارت در صفحات ۷۳-۸۲ استخراج شده است ]

مورد چهارم - حتی ناخدا نقدی رئیس ستاد نیروی دریایی جنوب، پس از زخمی شدن و در حال مرگ به اطرافیان خود می گوید: " ما بکرات گزارش دادیم که اینها می خواهند کاری در ایران بکنند."

متأسفانه با وجود دریافت این گونه اطلاعات و ده ها اطلاعات مشابه؛ رضا شاه و ژنرال هایش امیدوار بودند که این تجمع نیروهای نظامی انگلیسی در مرزهای ایران بیشتر بخاطر آن است که از لحاظ سیاسی می خواهند ایران را تحت فشار قرار دهند

تا بخواسته هایشان که عبارت بود از: ۱- اخراج کلیه اتباع آلمانی که در ایران در استخدام دولت ایران بودند. ۲- دادن اجازه برای عبور از خاک ایران به منظور رسانیدن تجهیزات و مهمات جنگی به روسیه از طریق استفاده از راه آهن سرتاسری ایران و جاده ها. ۳- وادار کردن ایران به پیوستن به متفقین.؟! تن در دهند!

حتی اگر فرض براین بود که همه این خوش باوری ها درست از آب در می آمد و خطر تجاوزی به ایران صحت نداشت! آیا نیروهای نظامی ایران نیایستی بحالت آماده باش در میامند و دستور العمل های صریح و روشنی بمنظور وظائف هر واحد نظامی در هر منطقه برای جلوگیری از خطر احتمالی، صادر می گردید تا اگر اتفاقی رخ می داد ( که داد!) هر واحد آماده بود که وظایفش را در حد قابل قبولی بمرحله اجرا در آورد! نه آنچه در نیروی دریایی و سایر واحدهای نظامی رخ داد؟! تحلیلی از اشتباهات و قصورفرآوانی که در نیروی دریایی جنوب رخ داد برمبنای مطالبی که در کتاب " تاریخ نیروی دریایی ایران" درج شده است می تواند بیانگر حقایق فرآوانی در مورد ارتش یکصد هزار نفری شاهنشاهی ایران باشد.:

۱- افسری که مشاهدات خود را نوشته است، از منزلش خارج می شود و فاصله بیش از یک کیلومتر را طی کرده و خود را به جلوی دروازه نیروی دریایی می رساند و در آن محل بهمراه نوابان عظیم و نوابان وظیفه اش از محل دروازه تا سربازخانه که در حدود یک کیلومتر است به صورت سینه خیز حرکت کرده و خود را به سربازخانه می رسانند. در سربازخانه با رئیس ستاد و سر افسر نگهبان ناوروان زند و افسر نگهبان ستوان یکم مبصر و فرماندهان گروه های دریایی نوابان یکم آهنین و فاطمی و سروان نوربخش مدیر ماشین ناو بیر رو برو می شود. تا آن لحظه که حدود یکساعت از گلوله باران ناو بیر می گذرد؛ او مشاهده می کند که افسر سرنگهبان که برابر دستور العمل های صادره در تمام ساعات غیر خدمتی در حقیقت بجای فرمانده پادگان یا پایگاه انجام وظیفه می کرده است هیچگونه تصمیمی نگرفته و حتی افراد را از خواب بیدار نکرده است؟! دو فرمانده گروهان ها نیز که مسئول مستقیم افراد زیر دست خود بوده اند و بایستی افراد را سریعاً آماده و برای دفاع به محل های حساس روانه می کردند نیز بوظایف خود عمل نکرده و بلا تکلیف مشغول تلف کردن آن دقیقه های بسیار حساس کشور برانداز هستند! ناو بیر در حال

سوختن است در حالیکه افسر مهندس ناو ببر و ناوبان عظیم افسر ناو ببر که در غیاب فرمانده و فرمانده دوم ناو ببر که در آن زمان هر دو برخلاف دستور صریح رضا شاه که مرخصی افراد نظامی را لغو کرده بود هر دو در مرخصی بسر می بردند؟! ( ناخدا سوم شاهین فرمانده ناو ببر و ناوسروان محمد اردلان معاون او) بایستی برای خاموش کردن آتش سوزی ناو ببر به روی ناو می رفتند! در سربازخانه جمع شده و از رئیس ستاد کسب تکلیف می کنند که چه باید انجام دهند؟! آن دو بدستور رئیس ستاد با اکراه برای خاموش کردن آتش روانه ناو ببر می شوند. ولی قادر به خاموش کردن حریق نیستند چون در آن ساعت مولد برق ناو ببر کار نمی کرد و بدون برق راه اندازی پمپ های آب حریق غیر ممکن بود، ضمن اینکه در روی اسکله نیز لوله آب حریق نصب نشده بود، پس دو افسر اعزامی تصمیم به غرق ناو ببراز طریق باز کردن والوهای کف کشتی می گیرند، تا مانع انفجار انبار مهمات ناو گردند! در حالیکه اگر آن دو افسر از آموزش کافی برخوردار بوده و وضعیت وحشتناکی را که با آن روبرو شده بودند، همراه با منطق ارزیابی می نمودند به این نتیجه می رسیدند که می توانند در مدت بسیار کوتاهی طنابهایی که ناو را به اسکله مهار کرده بود پاره کرده و اجازه دهند که جریان آب خود بخود ناو ببر را بطرف دهانه شط العرب برده و با این عمل، نه تنها مانع ورود ناو انگلیس بداخل رودخانه کارون می شدند بلکه پس از مدت کوتاهی که آتش سوزی ناو ببر توسعه بیشتری می یافت و آتش به انبار مهمات سرایت می کرد، انفجار مهمات میتوانست ناو انگلیسی را با کلیه سرنشینانش نابود کند.

۲- پایگاه دریایی خرمشهر در شمال غربی جزیره آبادان و در محل تقاطع رودخانه کارون و شط العرب قرار داشت. ورود ناو ها بداخل کارون با توجه به سرعت جریان آب بسیار مشکل و حتی با ناوهای کم ظرفیت، فرماندهان سعی می کردند در هنگامی که بعلت جذر و یا مد آب، جریان آب سرعت کمتری داشت وارد کارون شوند. حال مشاهده می کنیم که ناو یارا که ظرفیتی بالغ بر یکهزار تن را دارا است در حالیکه هر دو طرف ساحل را زیر آتش توپ ها و مسلسلهای خود گرفته بود و ضمناً افراد نیروی دریایی ایران به سوی آن تیراندازی می کردند آنهم در تاریکی شب، وارد کارون شده و در جای مناسبی خود را مستقر می کند. اگر افراد

نیروی دریایی بسوی ناو انگلیسی تیراندازی می کردند پس چگونه است که ناو یارا می تواند بدون آنکه افرادش زخمی شده و یا ناو صدمه ای ببیند موفق گردد وارد کارون شده و در جای مناسبی مستقر و سپس سربازان هندی را با قایقهای خود روانه ساحل و تسخیر پادگان نیروی دریایی نماید؟! و این درحالی است که در همان یکی دو ساعت اولیه بالغ بر ۵۰۰ ناوی وظیفه ایرانی در ساحل کشته و یا زخمی شده اند؟! این گونه عملکرد نیروهای انگلیسی نشان می دهد که با چه دقت و و ظرافتی آنها بررسی ها و شناسائی های لازم را در مورد خرمشهر، بندر شاهرپور و آبادان از مدتها پیش انجام داده و افراد خود را برای چنین شبیخونی در آن شرایط بسیار مشکل آموزش داده و آماده نموده اند؟! در حالیکه از ماه ها قبل دولت ایران انتظار چنین حمله ای را پیش بینی می کرده است ولی نه از آموزش افراد و نه از تهیه برنامه های دفاعی خبری نبوده است. تنها اقدامی که به دستور رضا شاه انجام گرفته بود، الف- لغو مرخصی ها، ( که اکثر فرماندهان توجهی به آن نیز نکرده بودند) ب - یکسری نقل و انتقالات نظامیان به سرحدات ( البته بصورت تجمع سیاهی لشکر و نه تجمع سپاهیان آماده به رزم!) بدون آنکه از لحاظ پشتیبانی لجستیکی که مهمترین عامل پیروزی در هر جنگی است، فکر و یا دستور موثری صادر کرده باشند!

۳- در حالیکه هیچ یک از افسران حاضر در صحنه بخود زحمت نمی دهند که در آن وضع بحرانی فعالیتی برای دفاع از کشورش انجام دهد، تنها رئیس ستاد است که از این طرف به انطرف می رود و دستوراتی را به افراد می دهد. و با دیدن سربازی که در حال تیراندازی بحالت ایستاده است به نویسنده این مشهودات می گوید به سرباز دستور بده در حال دراز کش تیراندازی کند! در همان حال خود رئیس ستاد که مراعات همین دستور خودش را نکرده بود تیر به سینه اش خورده و از پشتش خارج می شود. آیا همین نکته ساده و بی تکلیفی افسران و درجه داران و افراد گواه این نیست که پرسنل پایگاه از آموزش کافی برخوردار نبوده و کوچکترین آمادگی برای روبرو شدن با دشمن متجاوز را نداشته اند؟!

۴- در مورد تیرخوردن ناخدا نقدی با در نظر گرفتن محلی که او در حرکت بوده و جهت حرکت او که در حقیقت پشتش بجانب ناو انگلیسی بوده است؛ چگونه ممکن است گلوله به سینه او خورده و از پشتش خارج شده باشد؟! امکان دارد که یا

یکی از افراد ایرانی خودی او را هدف قرار داده باشد و یا عوامل مزدور عرب زبان که در نخلستانهای اطراف پایگاه نیروی دریایی اقامت داشتند، این عمل ناجوانمردانه را انجام داده اند؟ متأسفانه پس از ترک مخصمه ارتش شاهنشاهی ایران هیئتی را مامور نکرد تا در مورد شکست مفتحضانه ارتش ایران بررسی کرده و مشخص نمایند چه عللی باعث آن شده بودند؟

۵- رئیس ستاد تیر خورده را کشتان کشتان بداخل بهداری می برند. با تعجب دیده می شود که ناخدا سوم مشکین نفس و ناوسروان زند افسر سر نگهبان قبلاً در بهداری پنهان شده اند!! چند لحظه بعد ستوان مبصر افسر نگهبان نیز با وانمود کردن به اینکه کمانه یک تیر پیشانی اش را خراشانده بود به بهداری وارد می شود. با زخمی شدن ناخدا نقدی، ناخدا مشکین نفس ارشد افسران حاضر در پایگاه است و اوست که بایستی سریعاً عهده دار امور می شد و به کمک سر افسر نگهبان ترتیب دفاع از بخشی از سرزمین ایران را می داد، ولی هر دو آنها خود را در بهداری پنهان می کنند!؟

۶- در بهداری تنها یک دکتر وظیفه وجود دارد. درب اطاق عمل قفل است، وسایل و ابزار جراحی در اختیار او نیست، هیچگونه داروئی در آنجا موجود نیست، آب و نان و غذا و کنسرو و هیچ چیز قابل مصرفی یافت نمی شود! برای درمان رئیس ستاد که گلوله وارد سینه اش شده و از پشتش خارج شده است تنها با محلول تنتورید ضد عفونی می کند و به او آب نمک تزریق می کند!

۷- کف اطاقهای بهداری از مجروحین و تیر خوردگان پوشیده شده است و خون آنها همه جا را فراگرفته است! چون بهداری فاقد هرگونه وسیله درمانی است لذا برای بالابردن روحیه آنان سعی می کنند با صحبت کردن، آنها را مطمئن کنند که بزودی حالشان خوب خواهد شد!؟

۸- با وجود آنکه چندین افسر ارشد دریایی پنهان شده در بهداری حضور دارند، تنها به فکر دکتر بصیر افسر وظیفه خطور می کند که با مرکورکرم روی یک ملافه علامت صلیب کشیده و در روی بام بیمارستان پهن کند که دشمن دست از گلوله باران بهداری بردارد! یعنی در سازمان بهداری حتی یک پرچم سفید با علامت رسمی شیر و خورشید سرخ یا صلیب احمر نیز که مرسوم همه سازمانهای درمانی

است وجود نداشته است؟!

۹- وضع بیماران وخیم است و هر لحظه به تعداد آنها اضافه می شود؛ چون هیچ یک از افسران دریایی حاضر در بهداری که در ایتالیا تحصیل کرده و در مدارس دریایی ایتالیا ظاهراً به آنها راه و روش صحیح نظامیگری را یاد داده بودند که چگونه در زمانهای بحرانی ضروری است که بر اعصاب خود مسلط شده و برای رفع مشکلات چاره جویی کنند. موفق به یافتن راه حلی نمی شوند! باز هم دکتر بصیر پیشقدم شده و پیشنهاد می کند بهتر است یکنفر بروی ناو انگلیسی رفته و موقعیت بهداری و وضع مجروحین را بیان کرده و درخواست کمک کند. فکر بسیار خوبی است ولی از میان افسران دریایی شجاع، پنهان شده در بهداری کسی حاضر نمی شود زنگوله را بگردن گربه ببندد. و همه آنها یکصدا رای می دهند که بهترین و مناسبترین فرد برای انجام این ماموریت خطیر خود دکتر بصیر است! این تصمیم را در زمانی می گیرند که صد ها ناوی تیر خورده که خون از هم جایشان روان است و تنها کسی که صلاحیت داشت تا شاید جلوی خونریزی بعضی از این جوانان تیر خورده را بگیرد دکتر بصیر است، پس اوست که بایستی بروی ناو انگلیسی رفته و رسماً تسلیم شدن نیروی دریایی شاهنشاهی را به فرمانده انگلیسی اعلام نماید!

۱۰- بر مبنای نوشته های ذکر شده در بالا متوجه می شویم که پایگاه دریایی خرمشهر به علت قطع برق هیچگونه ارتباطی با ناوهای خود در بندر شاهپور و حتی آبادان که در فاصله فقط ۱۰ کیلومتری قرار دارد و لشکر اهواز و ستاد ارتش در تهران ندارد! و برای راه اندازی بی سیم های پایگاه حتی موتور برق برای مواقع ضروری در اختیار ندارند.

۱۱- قطع برق و تلفن که از طریق شرکت نفت ایران و انگلیس تامین می گردید، بیانگر این مطلب است که هزاران پرسنل انگلیسی و چند ده هزار کارگران هندی که در استخدام آن شرکت بودند در حقیقت عوامل دولت انگلیس بوده و برای آن کشور جاسوسی می کرده اند. چگونه است که کشور انگلیس به حضور حدود ۵۸۰ نفر مهندسین و کارشناسان آلمانی در کشور بیطرف در جنگ ایران اعتراض می کند ولی دولت ایران به ده ها هزار جاسوس و مزدور انگلیسی مستقر در ایران

اعتراضی نکرده است؟! همین ها بودند که بدستور دولت انگلیس برق و تلفن خرمشهر را در هنگام تجاوز به خرمشهر قطع کرده و در بندر شاهپور که برخلاف معمول چراغهای بندر در همه شب ها خاموش بودند در آن شب کذائی تا صبح روشن باقی مانده اند؟!!

۱۲ - بمدت سه روز و سه شب ناخدا نقدی تیر خورد در روی تخت بهداری در حالیکه از بدنش خون به بیرون میریخت بدون هیچگونه درمان اولیه ای با مرگ دست بگریبان است و بالاخره دکتر بصیر افسر وظیفه (ولی نه دوستان و همدوره های دریایی اش) جسد نیمه جانش را به بیمارستان شرکت نفت می رساند . ولی دیگر کار از کار گذشته است و برای نجاتش نمی توانند کاری انجام دهند! بهمین ترتیب ناخدا میلانیان فرمانده ناو پلنگ که زخمی شده بود ، با وجود آنکه او را به بیمارستان شرکت نفت می‌رسانند، گفته شده است خودش به دکتر های انگلیسی اجازه نداده است که او را درمان کنند! ولی حقیقت این است که دکتر های انگلیسی از درمان او خودداری کرده اند! در نتیجه پس از ۴۸ ساعت او را با قطار باری به تهران روانه می کنند ولی دیگر دیر شده بود و پس از ورود به تهران در بیمارستان فوت می کند.

۱۳ - توجه کنید این اتفاقات در حالی رخ می دهد که دو نفر از پزشکان بهداری نیروی دریایی بنام های دکتر رفیعی و دکتر مالکی در حالیکه کلید اطاق عمل در جیب یکی از آنها بود در تمام این مدت چند روز ( سوم شهریور تا چند روز بعد در منزلی که فاصله اش از نیروی دریایی کمتر از دو کیلومتر بود بسر برده و حاضر نشده اند که به سوگند پزشکی خود که در درمان بیماران و مجروحین در هر شرایطی وفادار بمانند، وفادار نمانده اند. اگر ادعا کنیم که بیشتر آن ششصد جوانی که در روز سوم شهریور در خرمشهر تیر خورده و مجروح شده بودند، بعلت نبودن وسایل و داروهای پزشکی و عدم حضور دکتر های وظیفه ناشناسی که بجای حاضر شدن در بهداری نیروی دریایی و نجات زخمی شدگان، در منزلشان پنهان شده بودند، جان خود را از دست دادند اغراق نگفته ایم.

۱۴ - انسان از طرز تفکر بعضی از افسران در حیرت فرو میرود، هنگامیکه برای بخاک سپردن جسد دریادار بایندر انگلیسی ها سؤال می کنند در کجا بخاک سپرده



شود] همه افسران پنهان شده در بهداری اظهار نظر می کنند که در پای مجسمه رضا شاه بخاک سپرده شود. ولی همین افسران که دوست تیر خورده و در حال مرگشان برای سه روز و سه شب در روی تخت بدون غذا و درمان از درد فریاد می کشید بخاطر حفظ جان کنیفشان حاضر نمی شوند که با روبرو شدن با خطر احتمالی، بهر وسیله ای که ممکن است او را به بیمارستان شرکت نفت برسانند؟!

۱۵- نویسنده مشاهدات، ذکر کرده است که در روز ۱۶ شهریور ماه پس از رسیدن به اهواز با نوابان آهنین و نوابان عظیماروبرو شدم که با عده زیادی از افراد نیروی دریایی و مقدار قابل توجهی اسلحه و مهمات پای پیاده از خرمشهر عقب نشینی کرده و به لشکر اهواز پیوسته بودند.

توجه شود که هر دو این افسران یکی مسئول حفاظت از سربازخانه خرمشهر و یکی دیگر افسر ناو ببر بودند. چگونه این دو افسر با افراد خود توانسته اند پای پیاده در گرمای وحشتناک شهریور خوزستان بالغ بر صد کیلومتر را طی کنند! ولی سایر دوستانشان در خرمشهر قادر نبودند رئیس ستاد و دوست زخمی خود را با طی مسافتی کمتر از ۱۰ کیلومتر به بیمارستان شرکت نفت برسانند؟!

۱۶- در بندر شاهپور به دستور رضا شاه دو ناوشاهنشاهی را به ماموریت جنگی اعزام می کنند ولی طبق نوشته نویسنده کتاب "تاریخ دریانوردی ایرانیان" در صفحه ۴۵۲، هر دو ناو فاقد مهمات برای منفجر کردن ناو خود بوده اند؟!

پس از آنکه ناوهای متجاوز انگلیسی موفق می شوند که دو ناو جنگی ایرانی را به تصرف خود در آورند، فرمانده انگلیس به فرماندهان ایرانی دستور می دهد که برای حفظ اتباع انگلیسی شرکت نفت که در بندر معشورو در فاصله کمی از لنگرگاه بندر شاهپور قرار دارد تحت نظر تعدادی از سربازان انگلیسی به آن سو بروند. فرمانده ناو سیمرخ (ناوسروان جعفر فزونی) این دستور انگلیسی ها را اطاعت می کند ولی فرمانده ناو شهباز ( فرج الله رسائی) زیر بار نرفته و اظهار می کند: " بهیچوجه برای همکاری با شما آماده نیستیم." به این علت انگلیسی ها ناوسروان رسائی و افسران و افراد ناوش از جمله: نوابان یکم عبد الحسین وهابی و نوابان دوم یدالله میر جهانگیری و نوابان سوم انصاری را به عنوان اسیر جنگی به اردوگاه زندانیان واقع در شعبیه در نزدیکی بصره اعزام می کنند. در حالیکه ناخدا عبدالله ظلی و

ناوسروان فزونی و افسران ناوش و ناوسروان کوروس فرمانده حوض شناور را در ناوسر فرماندهی ( کوئین بولا) پذیرفته و در باشگاه افسران ناو مستقر نمودند. ( بعد ها مشخص گردید که چند نفر از این افسران از اعضای فراماسون بوده اند)

۱۷- در مورد دریادار بایندر، راننده اظهار کرده بود که با اتومبیل دریادار بایندر و سروان مگری نژاد را به پل نو محل استقرار ۴۰۰۰ سرباز اعزامی از اهواز بردم و پس از صدور دستورات به سروان عبدی فرمانده پل نو، به حفار باز گشتم. اگر دریادار بایندر به محل پل نو رفته و دستور جلوگیری از عبور نیروهای نظامی انگلیسی را صادر کرده بود، پس چگونه ممکن است زره پوشهای انگلیسی در راه مراجعت به حفار جلوی او را گرفته و گلوله بارانش کرده اند؟! این درگیری دریادار بایندر با زره پوشهای انگلیسی نشان می دهد که انگلیسها از ساعتی قبل با استقرار پل موقتی در روی رودخانه از خاک عراق وارد خاک ایران شده و با غافلگیر کردن سربازان ایرانی که منجر به تسلیم شدن همه آنها بدون کوچکترین درگیری گردیده بود، بطرف خرمشهر حرکت کرده اندو با دیدن اتومبیلی که به سمت بیسیم می رفته است با شلیک گلوله او را از حرکت باز داشته و در نتیجه بایندر و سروان مگری نژاد کشته می شوند. البته انگلیسی ها مطلقاً هدفشان کشتن بایندر نبوده است. چنانکه در صفحه ۱۵۴ کتاب " طلوع آفتاب در آبادان " نوشته است:

در هنگام بخاک سپاری دریادار بایندر سرتیب چارلز او. هاروی فرمانده لشکر هشتم هندوستان که مسئول عملیات جنگی علیه خوزستان بود، دستور داده بود که در روی تابوت بایندر یک پرچم انگلیس قرار دهند. ولی قبل از انجام تشریفات ناویان یکم شمس الدین صفوی پرچم انگلیس را از روی تابوت برداشته و پرچ ایران را که از روی ناو خودش برداشته بود پهن می کند. ژنرال کوئینان (General Quinan) در گزارشی که به لندن ارسال کرده بود نوشت که: " مرگ بایندر برای ما بسیار اسفناک بود، همسر این افسر انگلیسی بود و در عین حال که نسبت به رضا شاه وفادار بود، نسبت بما نیز رفتارش دوستانه بود." ( Bayandor's death was a tragic irony, This officer had an English wife and, while giving full allegiance to the Shah, was very friendly disposed towards us

۱۸- رضا شاه می توانست باسانی مانع تجاوز قوای نظامی انگلیس گردد

پالایشگاه آبادان و نفت استخراج شده از ایران چرخهای نیروی نظامی انگلیس را بحرکت در می آورد. بدون نفت پالایش شده آبادان اکثر صنایع نظامی انگلیس از حرکت باز می ایستاد و ناوگان عظیم انگلیس و نیروی هوایی آن کشور بدون این سوخت پالایش شده از هرگونه فعالیتی باز می ایستادند.

اگر رضا شاه واقعاً دارای مشاوران دلسوز و فهمیده ای بود و اگر به حرف مشاوران خود نیز توجه می کرد؛ در آن صورت با در اختیار گرفتن پالایشگاه آبادان از طریق نیروهای نظامی خود و بدست گرفتن مراکز استخراج نفت در نفت شاه، آغا جاری و مسجد سلیمان؛ می توانست به مقامات انگلیسی هشدار دهد که در صورت تجاوز نیروهای نظامی خارجی مبادرت به نابودی پالایشگاه و چاه های نفت در حال فوران خواهد کرد.

اگر چنین کرده بود، با اطمینان می توانست امیدوار باشد که در آن زمان و در موقعیتی که آلمان در حال پیشرفت همه جانبه در همه جبهه ها بود، دولت انگلیس حاضر می شد همه نوع امتیاز به رضا شاه بدهد.

خواننده گرامی، با توجه به آنچه در این گردآوری به اطلاعاتان رسید آیا نیابستی از خود سؤال کنیم؟:

**کجا بود آن حس میهنی؟ کجا بود آن حس قبول مسئولیت؟ کجا بود آن حس میهن دوستی؟ کجا بود آن حس دفاع از سرزمین ایران؟ کجا بود آن حس از خود گذشتگی و ایثار بمنظور حفظ حدود و ثغور کشورمان؟ کجا بود آن حس همدردی و همگامی با مردم ایران؟**

ظاهراً پس از گذشت بالغ بر ۶۸ سال از آن تاریخ، کارآسان و درستی نیست که بخواهیم در مورد وقایعی که در آن زمان رخ داده است به قضاوت نشست و در باره شکست مفتحضانه ارتش و نیروی دریایی شاهنشاهی بحث کنیم. ولی آنچه مسلم است هر کشوری با بررسی اشتباهات سیاسی، نظامی، اقتصادی، بازرگانی، کشاورزی و غیره خود و یافتن عللی که موجب این گونه شکست ها شده اند، می تواند سعی نماید از این به بعد، دوباره مرتکب همان اشتباهات نشود. متأسفانه تاریخ برای بار دوم پس از گذشت ۳۷ سال در ۱۳۵۷ تکرار شد و ارتش قدرتمند تر و مجهز تری که ده ها هزار افسر و درجه دار تحصیل کرده و دوره دیده و با تجربه،

افراد آنرا تشکیل می دادند و ده ها میلیارد دلار از بودجه ناچیز کشور صرف ساختن آن شده بود، در این بار نیز بدون تجاوز مستقیم یک یا چند کشور خارجی از هم پاشیده شد.

چرا چنین اتفاقات ناگواری در کشور ما ایران رخ داده و می دهد؟! گمان میکنم وقت آن رسیده است که بدون حب و بغض و محکوم کردن این ویا آن کشور خارجی، علل اصلی و واقعی این شکستها را در بین خود جستجو کرده و مانع شویم که یکبار دیگر تاریخ تکرار شود. (۱۹) در یادار امیر هوشنگ آریان پور، مجموع مقالات تحت عنوان «ارتش شاهنشاهی ایران در دوران سلطنت رضا شاه پهلوی» - تهیه شده در «اندیشگاه ملی ایرانیان» - آبان ماه ۱۳۸۶ - به نقل از خبرگزاری جبهه ملی ایران

### مهندس احمد زیرک زاده در باره اسامی شهدای نیروی دریایی

مهندس احمد زیرک زاده از رهبران نهضت ملی ایران واز یاران دکتر مصدق در «رشته مهندسی دریا» از «دانشگاه پلی تکنیک پاریس»، فارغ التحصیل شده بود پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۱۴ او میبایست به جهت بورسیه‌ای که گرفته بود برای نیروی دریایی کار می‌کرد و «بعنوان افسر مهندس بحریه نیروی دریایی ایران» تا اواخر ۱۳۱۹ در خرمشهر خدمت کرد می نویسد: خوشبختانه در سال ۱۳۱۹ اتفاقی افتاد که مرحوم بایندر با انتقال من موافقت. اواسط سال ۱۳۱۹ بود، مرحوم بایندر عادت داشت که هر روز ساعت ۹ از دفتر خود به دفتر من بیاید و مرا با خود برداشته و در ساحل قدم زنان راه برویم و صحبت کنیم. او در جلو و من در عقب و هر وقت که جوابی لازم بود جلو می آمدم و به حالت خبر دار می ایستادم و دست بالا برده حرفم را می زدم. در یکی از این روزها که در ساحل دیگر قدم می زمیم یک قایق موتوری بزرگ از طرف ساحل ما که به ابادان است به طرف ساحل دیگر که خرمشهر است می رفت. هر دو این قایق را می شناختم. آن متعلق به شهردار خرمشهر آقای جلالی که بعدها در یکی از کابینه ها به وزارت رسید. [ج.ص. : دکترفتح الله جلالی در سال ۱۳۳۶ در کابینه دکتر اقبال

تصدی وزارت کشور را به مدت یک سال بعهده داشت. فارغ التحصیل دکترا علوم اقتصادی از آلمان بود. [این شهردار برخلاف رسم قدیم به دیدن بایندر نیامده بود و گفته بود که قدرت کشوری بر قدرت نظامی برتری دارد و اول باید بایندر به دیدن من بیاید. امری که برای بایندر خیلی گران می آمد. با دیدن قایق این خاطره ها به یادش آمد و رو به طرف من کرد و گفت «این پسره که معلوم نیست چه خوانده است حتی به دیدن من نمی آید و تو باید دست بالا در مقابل من بایستی. نه این از انصاف به دور است. اولین فرصتی که برای انتقال به دست آید من با انتقال تو موافقت خواهم کرد.» چند ماه بعد فرصت به دست آمد و او هم به قولش وفا کرد. من در اسفند ۱۳۱۹ از ارتش به وزارت راه منتقل شدم و با عجله هر چه تمامتر حتی متظر نشدم که درجه سرگردی که رسیده بود به من ابلاغ شود و به تهران آمدم و خرمشهر و ارتش را پشت سر گذاشتم.

این ماجرا برای من پیشامد مهمی بود که در آن زمان اتفاق بزرگی به حساب می آمد. گرچه هفت ماه بعد قوای متفقین به ایران حمله می کنند، بایندر و عده ای از افسران نیروی دریایی کشته می شوند، نیروی دریایی متلاشی می شود و دیگر وجود خارجی ندارد، ولی در هر حال من دیگر افسر نبودم و در موقع حمله متفقین در بندر پهلوی شاهد بمبهای بودم که بر سر آنها از طرف روسها ریخته می شد، و اسدالله بایندر کوچکترین برادر غلامعلی بایندر را کشت و دست سروان اعتمادی [ج.ص: محمود اعتمادزاده (م.ا. به آذین) نویسنده و مترجم معروف] را قطع کرد. پس از مراجعت از خرمشهر یک ماهی در تهران ماندم و بعد مأمور بندر پهلوی شدم و یک بار دیگر نقشه های من عملی نشد. باز از تهران دور شدم و متوجه شدم که همه ادارات مثل ارتش است و همه جا اطاعت محض حکمفرماست و من از چاه در آمده و به چاله افتاده ام. در وزارت راه زمان لازم بود تا حقوق و وضع اداری من کاملاً تثبیت شود، به طوری که یک بار دیگر در بندر پهلوی زندگی موقت و نامطمئن داشتم. مدتها در هتلی زندگی می کردم و زندگی موقتی داشتم. دلخوشی من وجود افسران نیروی دریایی شمال بود که اکثر آنها را می شناختم و با بعضی از آنها در خرمشهر روابط نزدیکی داشتم. از وضع خود ناراضی بودم و بخصوص بلا تکلیفی حقوقی و رتبه ناراحت می کرد به طوری

که دو سه دفعه به فکر افتادم به نیروی دریایی برگردم. هنوز سر و سامان کامل نگرفته بودم که بار دیگر اوضاع بین المللی زندگی ایرانیان را به جهت دیگر به چرخش در آورد. صبح سوم شهریور ساعت ۸ صبح از هتل بیرون آمدم تا به طرف اداره خود بروم. در مقابل در گمرک که نزدیک هتل قرار داشت تعدادی از افراد نیروی دریایی را دیدم که برایم غیر منتظره بود. به آنها نزدیک شدم. افسر آنها به من خبر داد که ارتش روس به ایران حمله کرده است. نزدیک ظهر خیردار که ارتش انگلیس نیز از جنوب به ایران حمله کرده است.

همه چیز تمام شده بود. حکومت ایران و رژیم ایران خواهی خواهی سرنگون بود. هنوز قشون روس به انزلی و رشت نرسیده بودند ولی بزودی می رسید. بهم ریختگی و متلاشی شدن دستگاه زودتر از آنچه که انتظار می رفت عملی شد و هرکس به دنبال کار خود رفت. بزودی هواپیماهای شوروی بر فراز آسمان بندر پهلوی نمایان شدند و سربازان نیروی دریایی با تفنگهای خود به طرف آنها شلیک می کردند. درست به خاطر ندارم بمباران بندرپهلوی چند روز صورت گرفت ولی در حال من خود شاهد آن بودم که بمبهای کوچک ۷۵ کیلویی را بر سر رفقای نیروی دریایی من می ریختند. از آن روز من دیگر در هتل زندگی نکردم بلکه در منزل یکی از رفقای نیروی دریایی که خانمش از اهالی انزلی بود سکونت داشتم. دقیقاً یادم نیست آن روز و یا فردای آن بمبی به خاغل همسایه ما فرو افتاد. من به طرف یر زمین خانه دویدم و گردو خاک ناشی از بمباران خانه همسایه همه جا را فراگرفته بود. وقتی که هواپیما ها دور شدند از آن زیر زمین بیرون آمدم و به طرف خانه مورد اصابت بمب رفتم. خانه کوچکی بود و به کلی خراب شده بود. شاید اگر کسی فوری به داد آنها می رسید هنوز چند نفری را می شد از یر آوار نجات داد ولی مردم ایران کوچکترین آموزشی در باره جنگ هوایی نداشتند و نحوه برخورد با بمبارانها را نمی دانستند از نحوه پناه گیری اطلاعی نداشتند و به این حقیقت که در زیر آوارها امکان زنده ماندن زیاد است کسی پی نبرده بود. دستگاه دولتی که موظف به چنین کارهایی بود نادان تر و بی خبر تر از مردم بود. باری پس از بمباران به شدت شایع بود که روسها افسران نیروی دریایی را باز داشت خواهند کرد و به روسیه خواهند فرستاد و افسران از بندر پهلوی

بیرون رفتند و هر کدام در گوشه‌ای پنهان شدند. من هم پس از بمبی که بر روی خانه همسایه افتاد و تنها و بی کس در بندر پهلوی بودم بهتر دیدم که به آنها ملحق شوم. به همین جهت توقف را جایز ندانستم و با سه تن دیگر از دوستان با یک قایق از طریق مرداب به منزل دوستی رفتیم. صاحب آن محل تاجر ابریشم بود و در آن محل پیله ابریشم تهیه می کرد. به ذهنم می آید که ارمنی بود، به هر حال چهار روز در آنجا بودیم که از ما با سخاوت و مهربانی فراوان پذیرایی کرد. بعد آنکه معلوم شد شایعات بازداشت افسران دروغ است به بندر پهلوی برگشتیم. چند روز بعد رئیس بندر که من در آنجا خدمت می کردم مرا خواست و گفت از تهران خبر رسیده که من باید به مأموریت دیگر بروم و شما باید رئیس بندر بشوید و حکم آن فردا به دست شما خواهد رسید. امروز من خواستم خودم این خبر خوش را به شما بدهم!! این خبر برای من وحشت آور بود، برای اینکه من در همین چند روز اوضاع را دیده بودم، روسها هر آن از وسایل بندری استفاده می کردند. هر چه می خواستند بر می داشتند و هر چه پیدا نمی کردند از رئیس بندر می خواستند که تهیه کند و به آنها بدهد. من با این وضعیت چه می توانستم بکنم؟ اطاعت می کردم با آن طبع نحس و سرکش من ناجور بود. اطاعت نمی کردم خدا می داند چه عاقبت شومی برایم داشت. بهتر آن دیدم که قبل از آنکه حکم رسمی به دستم برسد و به نافرمانی از دستور کتبی متهم شوم بندر پهلوی را رها کرده به تهران بروم. زندگی من در چمدان جا می گرفت، دوساعت بعد در راه تهران بودم.

من نمی دانم از وقایع شهریور ۲۰ چه در ذهن شما خواننده باقی مانده است، شاید فقط داستان متلاشی شدن ارتش به یاد داشته باشید. من می دانم که چگونه افسران باقیمانده نیروی دریایی جنوب افراد خود را از راه بیابان خوزستان پیاده تا اهواز سالم رساندند و نگذاشتند که اسیر دشمن شوند، شاید شما قصه‌ها از فرار فرماندهان ارتش شنیده باشید ولی من صدای فریاد افسران جوانی که در مقابل در ستاد ارتش جمع شده و فریاد می زدند « ما را به جبهه بفرستید » شنیدم. در هر قومی زشتیها و زیباییها بهم آمیخته است. قومی زیباییها را در قالبهای قشنگ برای نسلهای بعدنگاه می دارد، اوامی دیگر زشتیها را تازیانه کرده بر بدن

آیندگان می زنند.

من با زحمت زیاد توانستم اسامی شهدای نیروی دریایی را روی سنگ مرمر سیاهی حک کنم و به خرمشهر بفرستم و. آن سنگ منتها در گوشه ای از خاک ایران آنجا که کارون به اروند رود می ریزد نصب بود و گاهگاه رهگذری نگاهی به آن می کرد. لابد امروز در زیر آوار های جنگ، پهلوی صاحبان اسم افتاده است.» (۲۰)

جا دارد در اینجا زندگینامه دریا دار شهید غلامعلی بایندر را در اختیار خوانندگان ارجمند قرار بدهم

### زندگینامه دریادار غلامعلی بایندر

«غلامعلی بایندر، فرزند دوم مرحوم علی اکبر بایندر (پدر ۳ شهید) از تیره ترکان آق قویونلو (بایندریه) در سال ۱۲۷۷ در تهران دیده به جهان گشود. وی تحصیلات متوسطه خود را در مدرسه دارالفنون به پایان رساند و سال ۱۲۹۹ از مدرسه نظام مشیرالدوله با درجه ستوان دومی فارغ التحصیل شد. بایندر پس از دریافت اولین نشان نظامی خود در اردوگشی مازندران، به خاطر شرکت در جنگ با «سیمیتقو» و ابراز شجاعت و نبرد با نیروهای متجاوز روسیه (در شمال کشور) به دریافت نشان ذوالفقار که بالاترین نشان ارتش بود، مفتخر شد.

### \*ناوشکن شهید بایندر

سپس خرداد ۱۳۰۲ به فرانسه اعزام شد و تا سال ۱۳۰۷، طی مدت ۵ سال، دوره های دانشکده توپخانه «پوآتی» و دانشکده تکمیلی «مونت بلو» و دانشگاه جنگ فرانسه را با موفقیت طی و به کشور مراجعت کرد. سال ۱۳۱۰ و در شرایطی که با درجه سرگردی مسوولیت فرماندهی هنگ توپخانه لشکر یک مرکز را عهده دار بود، برای تشکیل نیروی دریایی ایران به همراه یک



گروه ۲۰۰ نفری جهت آموزش به ایتالیا عزیمت و پس از خاتمه آموزش به همراه ناوهای خریداری شده جدید به کشور مراجعت و نیروی دریایی نوین ایران را در آب‌های گرم خلیج همیشه فارس، عملیاتی کرد.

وی پس از بازگشت به ایران در ۱۳۱۰ شمسی به سمت کفیل فرماندهی نیروی دریایی جنوب منصوب و عازم آنجا شد. حضور بایندر در این منصب برای پاسداری از حریم مرزهای آبی ایران بخصوص اروندرود اهمیت زیادی داشت.

اروندرود در مقاطع زیادی از تاریخ، کانون اختلافات بین ایران با همسایگان غربی بود. براساس آخرین قرارداد منعقد شده بین ایران و پادشاهی عثمانی (قبل از استقلال عراق) مربوط به پروتکل ۱۲۹۲ هجری شمسی (مطابق با ۱۹۱۳ میلادی) و تحدید حدود ۱۹۱۴ میلادی بود که طی آن برای نخستین بار اروندرود، از دهانه آن و به طول ۸۱ کیلومتر به دولت عثمانی واگذار و ورود اتباع ایرانی به اروندرود به منزله ورود به خاک عثمانی تلقی می‌شد تا این که دولت ایران پس از استقلال عراق و به رسمیت شناختن دولت آن کشور، طی یادداشتی به جامعه بین‌الملل و دولت عراق اعلام کرد که قراردادهای منعقد شده با دولت عثمانی از نظر ایران فاقد اعتبار است.

متعاقب این اعلام نظر روابط ۲ کشور رو به تیرگی گذاشت و مذاکرات فی‌مابین آغاز شد. دولت انگلیس که نقش عمده‌ای در استقلال عراق داشت به منظور تأمین منافع گوناگون خود در هند و تسلط بر خلیج فارس، با گماردن یک افسر انگلیسی به سمت رئیس بندر بصره و ایجاد زمینه حضور وی در جلسات متشکله بین ۲ دولت ایران و عراق، عملاً با دستیابی ایران به امتیاز حاکمیت مشترک در اروندرود مخالفت کرد که نتیجه آن صدور عهدنامه جدیدی در سیزدهم تیر ماه ۱۳۱۶ (مطابق با ۱۹۳۷ میلادی) بین ایران و عراق بود.

در عهدنامه اخیر که باز هم با نفوذ استعمارگرانه انگلیس تدوین شده بود، خط تالوگ (خط عمیق رودخانه) در بخش کوچکی از مسیر اروندرود به‌عنوان مرز مشترک معین شده و بقیه خط مرزی در حد کم‌عمق ساحل ایران منظور و مقرر شد که ظرف



مدت یک سال قراردادی جهت تشکیل اداره مشترک اروندرود تنظیم و به امضای طرفین برسد.

رضاخان پس از پذیرش عهدنامه و بدان جهت که در قرارداد اخیرالذکر امتیازات بیشتری از دست ندهد طی حکمی فرمانده وقت نیروی دریایی (ناخدایکم غلامعلی بایندر) را به عنوان نماینده دولت ایران در امور دریایی، به وزارت امور خارجه معرفی کرد.

از ماموریت‌های مهم بایندر در این منصب سفر به جزیره تنب همراه گروهی از افراد نیروی دریایی در سال ۱۳۱۳ شمسی بود. او ضمن بازدید از آنجا رسماً به مقامات نیروی دریایی انگلیس، مستقر در تنب اعلام کرد که این جزیره بخشی از ایران است. وی با این کار موجبات نگرانی و اعتراض وزارت خارجه بریتانیا را فراهم آورد.

در سال ۱۳۱۲ به دستور غلامعلی بایندر فرماندهی نیروی دریایی ایران ناو پلنگ به بندر باسعدیوی جزیره قشم رفته و با پایین آوردن پرچم انگلیس، پرچم ایران را در این بندر به اهتزاز درمی‌آورد. این اقدام، هیجان گسترده‌ای در بحرین و ساحل جنوبی خلیج فارس ایجاد می‌کند، اما انگلیسی‌ها نیز ساکت نمی‌نشینند و اعتراضات گسترده و بی‌پایی را علیه دولت ایران اقامه می‌کنند.

در این میان، رضاشاه و ارکان حرب کل قشون نیز به سرزنش بایندر می‌پردازند و وی را به دلیل اقدام ابتکاری‌اش در اخراج انگلیسی‌ها تخطئه می‌کنند. انگلیسی‌ها نیز از فرصت استفاده کرده و ضمن بازگشت به باسعدیو، تبلیغات زیادی علیه نیروی دریایی ایران راه می‌اندازند. غلامعلی بایندر

با این حال مقاومت دستگاه سیاست خارجی ایران منجر به خروج انگلیسی‌ها از باسعدیو می‌شود ولی با تاکیدات رضاشاه، بایندر از ادامه سیاست اعتراضی نسبت به انگلیسی‌ها دست برمی‌دارد.

به این ترتیب با وجود آزادی باسعدیو، بخش دیگری از خاک ایران یعنی بحرین کماکان در اشغال نظامی انگلیس باقی مانده و بایندر موفق به تداوم سیاست‌های خویش نمی‌شود.

غلامعلی بایندر در سال ۱۳۱۵ در مقام اولین فرمانده نیروی دریایی نوین ایران به

درجه ناخدایکمی (سرهنگی) نایل آمد و در سال ۱۳۱۹ به درجه دریاداری (سرتیپی) رسید و برابر مقررات ارتش، از تاریخ یک روز قبل از شهادت به درجه دریابانی (سرلشکری) نایل شد.

غلامعلی بایندر فرزند خانواده‌ای بود که دارای ۵ فرزند پسر بودند. برادر بزرگتر وی به نام غلامحسین بایندر که او هم از افسران تحصیلکرده نیروی دریایی بود، ۱۱ سال پس از شهادت غلامعلی در سمت سومین فرمانده نیروی دریایی ایران منصوب شد. ۳ برادر کوچکتر شهید دریابان غلامعلی بایندر که آنها هم از افسران برجسته ارتش ایران بودند به ترتیب عبارت بودند از:

سرتیپ مهندس نصرالله بایندر (پسر سوم خانواده)، شهید سرهنگ هوایی اسدالله بایندر (پسر چهارم خانواده) و شهید نائسروان مهندس دریایی یدالله بایندر (پسر پنجم خانواده).

### نحوه شهادت دریابان غلامعلی بایندر

شهید بایندر که ۴۸ ساعت قبل از شهادت علاوه بر مسوولیت فرماندهی نیروی دریایی، به سمت فرماندهی کل منطقه جنوب خوزستان نیز منصوب شده بود و تیپ مستقل مرزی را تحت امر داشت در ساعت ۴ بامداد سوم شهریور ۱۳۲۰، با شنیدن صدای انفجار، با سرعت از منزل خارج و با استفاده از قایق موتوری و زیر آتش مسلسل نیروهای مهاجم انگلیسی، خود را به مقر فرماندهی رسانده و پس از صدور دستورات لازم به افسران ستاد و فرماندهان، به تلگرافخانه رفته و گزارش وقایع و هجوم نیروهای انگلیسی را به تهران و اهواز مخابره می‌کند.

آنگاه با حضور در قرارگاه گردان مرزی، عده‌ای را مامور مقاومت در برابر مهاجمین کرده و خود که مسلح به یک قبضه تفنگ برنو بود به اتفاق سروان ولی‌الله مکرینژاد که معاون فرمانده گردان یکم هنگ ۸ توپخانه بود با اتومبیل و از راه خشکی عازم خرمشهر شد، تا ستاد فرماندهی عملیات را در منطقه حفار (که از لحاظ

نظامی موقعیت مناسبی داشت و بیش از ۲ قبضه توپ ۱۰۵ م.م و گروهی سرباز در آنجا مستقر بودند) تشکیل دهد.

اما چند دقیقه بعد از حرکت، با نیروهای موتوریزه مهاجمین انگلیسی مواجه و در حین مقاومت و جنگ و گریز با آنان در شرایطی که تلاش می‌کردند تا با استفاده از پستی و بلندی‌های منطقه، خود را به نهر جاسبی برسانند با رگبار مسلسل متجاوزان انگلیسی در حوالی پاسگاهی نزدیک بی‌سیم خرمشهر به شهادت رسیدند.

بایندر در روزگار نوجوانی دارای علائق ملی و سیاسی بود. از این رو، زمانی که در مدرسه نظام مشیرالدوله تحصیل می‌کرد، داخل فعالیت‌های سیاسی شد و همراه با چند تن از همکارانش چون عبدالله هدایت (بعدا ارتشبد) و رزم آرا (بعدا سپهبد و نخست‌وزیر) به عضویت حزب سوسیال دموکرات درآمد.

دریادار بایندر با توجه به اقامت چند ساله در کشورهای اروپایی به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، ایتالیایی و ترکی تسلط داشت و به این زبان‌ها به خوبی تکلم می‌کرد. وی مردی اهل مطالعه و تحقیق و نویسنده بود. در ایام اقامتش در جنوب به تحقیقات و مطالعات قابل توجهی درباره خلیج فارس دست زد که نتایج برخی از آنها را بعدا منتشر کرد.

آثار مکتوب بایندر عبارتند: ۱، نقشه خلیج فارس (تهران، ۱۳۱۰ش)؛ ۲، خلیج فارس (خرمشهر، ۱۳۱۷ش)، ۳، جغرافیای خلیج فارس (تهران، ۱۳۱۹ش)، ۴، اصول دریانوردی؛ ۵، آیین‌نامه‌های توپخانه در ۶ جلد، ۶، راهنمای ناوی، ۷، مقالاتی در مجله ارتش، ۸، دستور تیر توپخانه سبک، ۹، آیین‌نامه مشق پای توپ کوهستانی.

مقاومت جدی دیگر ارتش ایران در شمال صورت گرفت. در آن زمان، نائوسروان یدالله بایندر مسوولیت کفالت فرماندهی نیروی دریایی در دریای خزر را به عهده داشت. در سال ۱۳۲۰ به واسطه اسناد به دست آمده از جاسوسان روسیه در ارتش ایران، متوجه می‌شود که نیروهای روسیه قصد دارند با بهره‌گیری از درگیری جنوب ایران و تخلیه نیروهای نظامی شمال، به ایران حمله کرده و شهرهای شمالی را متصرف شوند.

او درصدد دفاع برمی‌آید. وی ابتدا از ستاد فرماندهی در تهران کسب تکلیف می‌کند. اما با وجود پاسخ مخابره شده مبنی بر پرهیز از درگیری به علت کمبود نیرو و عدم

توان مقابله، یک‌تنه تدابیری دفاعی را اتخاذ می‌کند. بایندر معتقد بود «مملکت به دست یک مشت بزدل اداره می‌شود و اجازه نخواهد داد تاریخ از او به عنوان یک خیانتکار یاد کند».

وی به همراه ناوی‌های جوان با دست خالی، وقتی ستاد نیروی دریایی رشت از فرماندهان فراری خالی شده بود، جلوی بمب‌افکن‌های دشمن سینه سپر کردند و از شهر و میهن‌شان دفاع کردند. او با تنها ناو جنگی که در بندر انزلی وجود داشت بعد از ۳ روز نبرد طاقت‌فرسا راه نفوذ از طریق دریا را روی ارتش شوروی مسدود کرد. سرانجام بعد از ۳ روز مقاومت توسط هواپیماهای ارتش شوروی هدف قرار گرفت. مزار وی در بندر انزلی در محوطه گمرک بندر انزلی است.

### بخشی از متن وصیتنامه شهید دریابان غلامعلی بایندر

تو ای ایرانی، که در این سرزمین پهناور زیست می‌کنی و خلیج فارس را تنها به این انگیزه که بخشی از وطن توست دوست می‌داری. ای هموطن که کرانه‌های سوزان خلیج فارس زادگاه توست و این ژرفای زندگی‌بخش، مرواریدهایش را نثار تو می‌سازد تا مزد تلاشت را از کام کوسه -ها به درآری و ماهیان‌ش را هدیه فرزندان، تا قوت آنان را تامین کنی و تو که فرسنگ -ها دورتر از این دریای ایرانی، خلیج فارس را تنها از روی نقشه جغرافیا می‌شناسی. آیا هرگز با خود اندیشیده‌ای که این آب تلخ و شور پهناور، بهترین پاسدار تاریخ تو، شرف تو و ملیت توست؟

تو ای ایرانی که در گوشه‌ای از این آب و خاک به سر می‌بری و به فرهنگ و تمدن اسلامی خویش می‌بالی و افتخار می‌کنی؛ هیچ می‌دانی که همین دریا، زاده فرهنگ و تاریخ و تمدن تو بوده است؟

تو ای ایرانی که در دامنه مفرح کوهستان‌ها، در کرانه -های فیروزفام دریای مازندران، در دشت‌های گسترده داخل کشور زندگی می‌کنی و در سایه درختانش آرامش می‌یابی، در باغ‌های مصفایش روح خود را صفا می‌بخشی و با تماشای

طبیعت زیبا و دل‌انگیز آن غرق در لذت می‌شوی... و همه شما که در هر منطقه، از مواهب این سرزمین برخوردارید و آنچنان به دهکده و یا شهرستان زادگاه خود دل بسته‌اید که حتی به هنگام ضرورت نیز به زحمت قادر به ترک آن هستید؛ هیچ می‌داند که اگر روزگاری، که هرگز چنان روزی مباد، ایران این مرز دریایی خود را از دست بدهد و یا نیروی لازم برای پاسداری از آب‌های آن نداشته باشد، همه ما چون پرنده‌ای اسیر در قفس زادگاهمان زندانی خواهیم شد. تو ای ایرانی، همواره به یاد داشته باش که اگر چنان روزی فرارسد، همه شیرینی‌های زندگی در کامت شرنگ خواهد شد.

در قفس سرزمین خود آنقدر محبوس می‌مانی تا ناگزیر همه دسترنج سالیانه‌ات، همه آنچه را که با تحمل تلخی‌ها و مشقات بسیار فراچنگ آورده‌ای، همه دار و ندارت را به کمترین بها از دست می‌دهی و آنچه را که مورد نیاز توست، به بهای جان به دست آوری.

پس هرگاه که به این مرز سوزان و آذرخیز می‌نگری، یا بر آب‌های تلخ و شورش گذر داری یا درباره آن سخنی می‌شنوی نخست بهیاد آور که این آذر برای آن است که در جان دشمنان ایران درگیرد و این تلخی و شوری برای فروبردن درکام آنان است.

اگر می‌خواهی سرزمین آبییت، بزرگ و سربلند بماند و تو که فرزند و زاده این سرزمینی از این سربلندی بیالی و افتخار کنی، اگر می‌خواهی که شایسته نام ایران و قوم ایرانی باشی، نخست این مایه زندگی خود را پاسدار باش، این مرز محافظ را نیرو بخش و آن را چنان که به میراث برده‌ای به دست آیندگان بسپار. (۲۱)

۲۰ - دریادار امیر هوشنگ آریان پور ، مجموع مقالات تحت عنوان « ارتش شاهنشاهی ایران در دوران سلطنت رضا شاه پهلوی» - تهیه شده در «اندیشگاه ملی ایرانیان» - آبان ماه ۱۳۸۶ - به نقل از خبرگزاری جبهه ملی ایران

۲۱ - خاطرات مهندس احمد زیرک زاده « پرسش های بی پاسخ در سالهای استثنایی»، به کوشش دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی - دکتر خسرو سعیدی -

انتشارات نیلوفر - ۱۳۷۶، صص ۶۴ - ۶۱

پی نوشت ها : زندگینامه دریادار غلامعلی بایندر

- ۱- دایره المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۱
- ۲- نقش نیروی دریایی و بایندر در اخراج انگلیس ها از هنگام و باسعیدو، نوشته محمدعلی بهمنی قاجار، فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۲۷، زمستان ۸۸
- ۳- در هنگامه شهریور هزار و سیصد و بیست، بیگانگان با ما چه کردند، سیدمحمد رضا سلامی پور، روزنامه اطلاعات، ۸۵/۶/۲۱

### مقاومت سه سرباز ایرانی در برابر ارتش شوروی در زمان اشغال ایران

در سوم شهریور سال ۱۳۲۰، با شروع حملات زمینی و هوایی شوروی و انگلیس از نقاط مختلف به ایران، در هنگام تهاجم نیروهای ارتش شوروی از منطقه شمال غرب، سه تن از مرزبانان ایرانی با نام های «سرجوخه مصیب ملک محمدی»، «سید محمد راثی هاشمی» و «عبدالله شهریاری» با وجود دستور به عدم مقاومت با توجه به تعداد بسیار زیاد لشکر شوروی، به صورت داوطلبانه ۴۸ ساعت مقابل نیروهای مهاجم بر روی پل آهنی جلفا مقاومت نموده و از خاک میهنشان دفاع کردند

هنگامی که متفقین تصمیم به اشغال ایران در جنگ جهانی دوم را می گیرند، این سه مرزبان و وظیفه پاسداری از مرزهای شمالی ایران را در پل فلزی جلفا - نخجوان بر عهده داشتند. پس از آن که ارتش شوروی برای ورود به خاک ایران به این پل که عملاً تنها و بهترین محل عبور از رود پرخروش ارس در این ناحیه است، نزدیک



می‌شوند مقاومت دو روزه این سه سرباز ایرانی آغاز می‌گردد. ساعت ۴ صبح روز سوم شهریورماه سال ۱۳۲۰ بود که به سر جوخه ملک محمدی در پاسگاه مرزبانی جلفا (در آذربایجان شرقی) خبر دادند لشکری عظیم

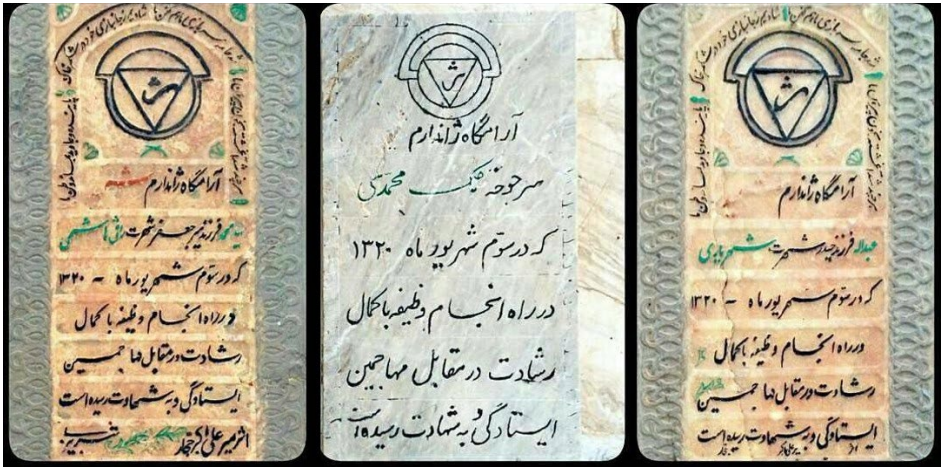
از ارتش سرخ شوروی به سوی مرز می‌آید و قصد دارد از «پل آهنی» گذشته و وارد کشور شود.

وقتی قوای مهاجم به نیمه پل که نقطه صفر مرزی ایران و شوروی بوده نزدیک شدند، باران رگبار گلوله-های خشم و آتش غیرت از مسلسل-های خودکار مرزبانان شجاع و مقاوم بر سرشان فرود آمد، که متجاوزین زمین-گیر شدند. روس‌ها که چاره-ای جز گذر از روی پل نداشتند ابتدا با توپخانه و خمپاره پاسگاه ژاندرمری را هدف قرار داده و آن را منهدم کردند. سپس با آتش مسلسل سنگین ژاندارم-های از جان گذشته را به شهادت رساندند.

این مرزبانان ایرانی با اشراف به پل و منطقه، دو روز لشکر شوروی را زمین گیر می‌کنند و روس‌ها هم که چاره‌ای جز گذر از همین پل نداشتند با وجود استفاده از توپخانه سنگین‌شان مجبور به نبردی ۴۸ ساعته می‌گردند که تنها با کشته شدن ژاندارم‌ها سر جوخه ملک محمدی، سید محمد راثی هاشمی و عبدالله شهریاری است که توانستند وارد خاک ایران شوند.

مقاومت و شهادت سه ژاندارم زنده-یاد در کنار پل فلزی، از نظر فرماندهان ارتش سرخ پدیده-ای شگفت-آور بود. به طوری که پس از فتح پل و هموار کردن زمینه عبورشان به خاک ایران، بر پیکر شهدا احترام نظامی برجای آوردند و اجساد مطهرشان را در کنار پل به خاک سپردند.

بر اساس روایت موجود سه شهید مرزبان برای مقابله با قوای نظامی شوروی در سه موقعیت سنگر گرفته بودند. شهید سر جوخه مصیبت محمدی در یک متری کنار پل فلزی سنگر گرفته بود؛ شهید شهریاری روی برجک پاسگاه و شهید راثی هاشمی روی پشت بام پاسگاه. اسلحه ایشان هم برنو و هر سه تیر اندازی ماهری بودند. برای متوقف کردن ستون تجهیزات نظامی راننده نفر بر زرهی یا تانک پیشرو مورد هدف قرار گرفت و کشته شد. با توقف خود روزهی، حرکت



ستون متوقف شد. برای راه اندازی تانک مذکور نیروهایی هم که اعزام می‌شدند مورد هدف مرزبانان قرار می‌گرفتند. از این رو حرکت ستون نظامی برای ساعاتی متوقف گردید.

با توجه به موقعیت مدافعان میهن، ارتش شوروی برای در هم شکستن مقاومت مرزبانان با خمپاره و توپخانه پاسگاه را مورد هدف قرار دادند که با خاموش شدن آتش سلاح مرزبانان و شهادت آنها تانک متوقف شده راه اندازی و ستون مکانیزه ارتش شوروی وارد قلمرو ایران گردید.

به روایت میرزا علی اوف به نقل از سرگرد نوروز اف، ابتدا شهید شهریار که بالای برجک پاسگاه بود به شهادت رسید بعد شهید راثی هاشمی و در آخر سرجوخه مصیب محمدی. پاسگاه و برجک آن نیز با آتش توپخانه منهدم می‌شود. با توجه به اینکه شهید محمدی در نزدیکی پل سنگر گرفته بود بعد از شهادت وی فرمانده ارتش سرخ کنار پیکر او ایستاد و احترام نظامی به‌جای آورد.

### داستان مقاومت سه سرباز ایرانی در برابر ارتش شوروی در زمان اشغال ایران

واکنش فرمانده روسی به مقاومت مرزبانان ایرانی

مقاومت شجاعانه این سه انسان آزاده چنان بود که تحسین نیروهای مهاجم را نیز برانگیخت. به طوری که سرلشکر نوویکف، فرمانده لشکر ۴۷ شوروی وقتی متوجه شد که سربازان ایرانی جان خود را از دست دادند، از پل آهنی عبور کرد و وارد خاک کشور شد.

او وقتی فهمید سرجوخه محمدی ۴۸ ساعت است که تنها با سه سرباز جنگیده، به نشانه احترام یکی از درجه هایش را از روی دوشش باز کرده و روی سینه سرجوخه ایرانی گذاشت و به چوپانی در آن حوالی دستور داد سه سرباز شجاع ایرانی را به شیوه مسلمانان کنار پل آهنی دفن کند. تدفین این سه سرباز به خاطر وطن پرستی شان با تشریفات نظامی از سوی لشکر ۴۷ ارتش دشمن صورت گرفت.

بر روی سنگ آرامگاه هر سه نوشته شده است «آرامگاه ژاندارم شهید [...] که در

شهریور ماه ۱۳۲۰ در راه انجام وظیفه در مقابل مهاجمین ایستادگی و به شهادت رسیده‌است.» بر بالای آرامگاه آنان این بیت شعر نقش بسته‌است:

هرچند آغشته شد به خون پیرهن ما  
شد جامه سربازی ما هم کفن ما  
شادیم ز جانبازی خود در شکم خاک  
/ پاینده و جاوید بماند وطن ما

### بی خبری شصت ساله خانواده مرزبانان ایرانی از سرنوشت آن‌ها

«تا همین ۱۸ سال پیش کسی از جزئیات این رشادت خبر نداشت. کسی نمی‌دانست آن‌ها در این مقاومت دوازده شهید شده‌اند. حتی خانواده‌های این سه سرباز ۶۰ سال گمان می‌کردند آن‌ها اسیر روس‌ها شده و در اردوگاه‌های کار اجباری در سیبری زیر فشار کار طاقت‌فرسا از دنیا رفته‌اند. حق هم داشتند این‌طور گمان‌زنی کنند، چون براساس مستندات تاریخی وقتی ارتش شوروی در جریان جنگ جهانی دوم وارد ایران شد ۶۵۰۰ نفر از کسانی که در جریان مقاومت در برابر اشغال کشور مقابل آن‌ها ایستادگی کرده بودند پس از بازداشت به اردوگاه‌های کار اجباری در سیبری و قزاقستان فرستاده شدند. برخی از این اسرا در اردوگاه‌های کار اجباری از دنیا رفتند و برخی دیگر اگر چه زنده ماندند، اما هرگز نتوانستند به کشور بازگردند. آن‌ها ۶۰ سال بر این باور بودند غافل از این که مزار سه سربازی که در کنار پل آهنی جلفا یعنی درست روی خط مرزی ایران و نخجوان است، مزار آنهاست.

خبرنگار خبرگزاری ایسنا سه سال پیش فرزند سرباز شهرداری را در شهر کوچک «باسمنج» در نزدیکی تبریز پیدا کرد و با او به گفتگو نشست؛ حاج محمدعلی ۸۵ ساله که وقتی پدرش به خدمت سربازی رفته هشت سال بیشتر نداشته است. به گفته تنها فرزند به‌جا مانده ژاندارم شهرداری، آن‌ها تا پیش از سال ۸۰ که به‌طور اتفاقی موفق به شناسایی مزار پدرشان شدند، سال‌ها منتظر بازگشت او بوده‌اند یا لااقل

خبری از مرگ او. مادرشان دو سال پیش از انقلاب نتوانست تاب بیاورد و در ۵۵ سالگی و برادر و خواهر کوچکترش هم قبل از شناسایی مزار شهید شهریاری از دنیا رفتند. روایت او از شناسایی مزار پدرش خواندنی است: «سال ۸۰ شبکه تبریز برنامه‌ای نشان می‌داد از سه ژاندارم که سال ۱۳۲۰ و هنگام ورود ارتش شوروی به شهادت رسیده‌اند. دوربین روی سنگ قبرها رفت و با تعجب دیدیم روی یکی از سنگ قبرها نوشته شهید ژاندارم عبدا... شهریاری. آن قدر شوکه شده بودیم که همگی گریه کردیم. روز بعد رفتیم جلفا و از نزدیک قبرها را دیدیم و بعد از ۶۰ سال پدرمان را پیدا کردیم. وقتی مرزبانی متوجه شد که ما جزو خانواده یکی از ژاندارم‌ها هستیم، دو خانواده دیگر را هم پیدا کردند. دقیقاً نمی‌دانستیم پدرمان چگونه شهید شده تا این‌که در مرزبانی گفتند پدرم و سه ژاندارم دیگر هم‌قسم می‌شوند که بمانند و جلوی ارتش شوروی را بگیرند. وقتی چیزی نمی‌ماند که فشنگ‌هایشان تمام شود، سر جوخه محمدی به پدرم می‌گوید که تو چهار تا بچه داری و برگرد عقب و خیر را به پادگان تبریز بده، ولی او قبول نمی‌کند و می‌گوید، مگر خون من رنگین‌تر از شماست که برگردم عقب؟ بالاخره قرعه به اسم نفر چهارم می‌افتد. او همه ماجرا را برایمان تعریف کرد و گفت که پدرم با برنو راننده نفربر را از پای درآورده. با شنیدن حرف‌هایش احساس غرور کردم.

ارتش رضاخانی تنها کاش سرکوب مردم ایران در خدمت استبداد داخلی و سلطه خارجی بود و مسأله ایستادگی و مقاومت ارتش ایران در برابر تهاجم متفقین، مخصوص در شمال فاجعه آمیز بود. بسیاری از فرماندهان لشکر باره فرار را در پیش گرفتند و کوچکترین مقاومتی در برابر قوای یگانگانشان ندادند. سپید امیر احمدی قصاب لرستان در خاطراتش آورده است:

«ارضا شاه فرمانده کل قوا در نظر گرفت بود که شاید به جانب اصفهان حرکت [بخانید فرار کنند]، ولی افسران ارشد و امرای ارتش همین که بوی جنگ شنیدند حریک از گوشه ای فرار کردند و رضا شاه در قصر سعد آباد در صدد حرکت به اصفهان بود که افسران با عجله تمام به فراری پرداختند. وقتی من اول شب به باغگاه افسران رفتم، عده ای از افسران عالی رتبه را دیدم که آخرین چاره را فراموشی دانستند. من گفتم: این مردم سالها از ما نگهداری کردند و ما احترام گذاشتیم برای چنین روزی و اکنون اگر شاه هم فرار کنید، کجای می بردمان تاریخ این مملکت خواهد گذاشت.» (۱)

«رضا شاه» در ۳ شهریور به قول سریدر بولارو، وزیر مختار انگلستان در ایران، فقط به «تصور خطر» ورود ارتش شوروی به تهران، آن مرد به ظاهر مقتدر، به صورت فرد فوق العاده جوانی ظاهر گشت که نمی دانست چطور فرار کند.

بیادیاوریم که انگلیس بهنگام آوردن رضاخان، او را «ویکتور متدر» و شجاعی ارزیابی نمود که منافع آنها در درون کشور و در نقاط کلیدی نظیر حوزه های نفتی خلیج فارس و مرزهای هندو عراق حفظ می نماید...

ارتش رضاخانی، مستبد و سرکوبگر بر ضد مردم ایران زمین، پوشالی و کمرنگ در مقابل یگانگانش به قنات تاریخ و اسناد!!